عبقات الانوار فی
امامة الائمة الاطهار

جلد هشتم از منهج ثانی

حامد حسین

بسمه تعالی
منتقل الیه الاقل محمد رضا
ذو الحجه ۱۳۶۲

الله نور السموات والارض

الحمد لله که درین زمان برکت اقتران بتوفیق ایزد منان مجلد حدیث نور
که مجلد هشتم ست از مجلدات منهج ثانی کتاب عالی نصاب

عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار

سلام الله علیهم بدی اللیالی والاسحار تصنیف علی حضرت سامی المرتبت جلیل المنزلت رکن رکین دین
اسلام حصن حصین ملت خیر الانام علیه والآف الصلوة والسلام حامی ثغور مذهب ائمه
کرام شرف متقین عظام فرمان روای اقلیم شرایع واحکام راس و رئیس والامقام
ضیاء الامة کاشف الغمة مضیٔ الظلم المدلهمة نائب الائمة وارث العلوم
الجمة غوث الدین سلطان المتکلمین صدر بعا سید الاعلام المضطلع
باسرار احادیث الرسول و اوصیائه الکرام المقتفی لهدی اجداده
المصطفین المجدد للدین المبین بعد الف و مائتین مقتدانا
ومقتدی الخافقین جناب مولانا السید
حامد حسین متع الله الایمان
والاسلام بدوام وجوده وزاد
ببرکة بقائه فی فخر الزمان وسعوده

در مطبع مشرق الانوار لکهنؤ سنه ١٣٠٣ هجری مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق النبي والوصي من نور واحد * وجعل اتحاد نورهما على المساواة والمضاهاة التامة اصدق شاهد * وصلى الله على نبيه وآله المزينين للمكارم والمحامد * المسلم لكمال فضلهم وطهارتهم الاقارب والاباعد **وبعد** فيقول العبد المفتاق **حامد حسين** بن العلامة السيد محمد قلي بن السيد محمد بن السيد حامد صانه الله عن شر كل حاسد وحاقد * وحماه ضير كل متعصب مارد * ان هذا هو المجلد الثامن من المنهج الثاني من كتاب **عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار** نقضت فيه على ما ذكره المولوي عبد العزيز بن ولي الله في التحفة المنحولة من الكلمات المدخولة * والشبهات المعلولة * في الجواب عن الحديث

٢٣٧٤٧٧
اهدائی
مرتضی عبد الجواد

الثامن من الاحاديث الاثني عشر التي ذكرها في باب الامامة وحصر استدلال الشيعة على امامة علي عليه السلام فيها اجسارة على الفضيحة المنكرة المغسولة * والله ولي التوفيق وهو الصائن عن الاقتحام في المهالك المهولة **قال المحدث النحرير** حديث هشتم روايت كنند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود كنت انا وعلي بن ابي طالب نورا بين يدي الله قبل ان يخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزءين فجزء انا وجزء علي بن ابي طالب واين حديث باجماع اهل سنت موضوع ست ودر اسناده محمد بن خلف المروزي قال يحيى بن معين هو كذاب وقال الدار قطني متروك لم يختلف احد في كذبه ويروى من طريق آخر وفيه جعفر بن احمد وكان رافضيا غاليا كذابا وضاعا وكان اكثر ما يضع في قدح الصحابة وسبهم وبر تقدير فرض صحت معارض ست بروايتي كه از اين روايت في الجمله بهتر ست ودر اسناد او متهمين بالكذب والوضع واقع نشده اند وهو ما روى الشافعي باسناده الى النبي صلى الله عليه وسلم انه قال كنت انا وابو بكر وعمر وعثمان وعلي بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم بالف عام فلما خلق اسكننا ظهره ولم نزل ننتقل في الاصلاب الطاهرة حتى نقلني الله تعالى الى صلب عبد الله ونقل ابا بكر الى صلب ابي قحافة ونقل عمر الى صلب الخطاب ونقل عثمان الى صلب عفان ونقل عليا الى صلب ابي طالب ومؤيد اين روايت حديث ديگر هم هست كه مشهور ست الارواح جنود مجندة ما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف وبعد اللتيا والتي دلالت

برمدعا ندارد زیراکه شرکت حضرت امیر در نور نبوی مستلزم وجوب امامت او بلا فصل نمیشود و
ملازمت درین هر دو امر بیان باید کرد بوجهی که غبار منع بر آن نه نشیند و دونه خرط
القتاد و در قرب نسب حضرت امیر بآنجناب بحثی نیست اما کلام درین ست که این
قرب موجب امامت بلا فصل ست یا نه و اگر مجرد قرب نسب موجب تقدم در امامت می‌شد
حضرت عباس اولی می‌بود بامامت و خلافت لکونه عمه وصنو ابیه والعم
اقرب من ابن العمّ عرفاً و شرعاً و اگر گویند عبّاس را بجهت محروم ماندن از نور
لیاقت امامت حاصل نشد زیراکه نور عبد المطلب منقسم شد در عبد الله و ابوطالب
دیگر پسران او را نصیبی نرسید گوییم اگر مدار تقدم در امامت بر قوت و کثرت نورست
پس حسنین اولی و احق باشند بامامت از حضرت امیر بهر دو جهت قوّت و کثرت النور
پس از انجهت که چون انقسام نور واقع شد و حصّه پیغمبر به پیغمبر رسید از همان حصّه
انشعاب حسنین هم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بودند در حصّه
پیغمبر و پر روشن ست که حصه پیغمبر صلّی الله علیه وسلم از نور اقوی ست از حصّه
غیر او و اما کثرت پس از انجهت که حسنین جامع بودند در میان نور مصطفوی و نور
مرتضوی و الاثنان اکثر من الواحد قطعاً **اقول مستعینا بلطف الملهم**
الخبیر جناب مخاطب فخور و متحذلق جسور در انکار و ابطال تکذیب حدیث نور
بدستور قدیم دور از زور و عادت دیرینه و شنشنه مستحکمه مخالفت خدع و غرور
و غزیره راسخه مجانبت فتور و قصور راه رفته و مشابه صنیع بدیع جواب حدیث
تشبیه تسویل و تمویه بر روی کار آورده یعنی بقول خود روایت کنند چنان ظاهر ساخته
که چنانچه بزعم او حدیث تشبیه از روایات سنیه نیست همچنین حدیث

نور هم از روایات این حضرات نیست بلکه روایت آن مخصوص
بشیعه است بلکه من وجه توهین شان این حدیث شریف زیاده
از توهین حدیث تشبیه نموده زیراکه بجواب حدیث تشبیه نسبت
علّامه حلّی این حدیث شریف را به بیهقی ذکر کرده گو
بجواب آن راه مزید صدق و امانت پیموده انکار روایت
بیهقی آنرا بکمال مبالغه و اغراق نموده و ذکر حواله شیعه
حدیث نور باهل سنّت بوجه من الوجوه ننموده لا فی
مقام نقل کلام الشیعة و لا فی مقام الجواب و اسناد
آن بیکی از علمای سنّیه و لو تبعقیبه بالرّد و الانکار هم نکرده
تا ظاهر شود که این حدیث بمشابه بی اصل ست که شیعه
هم اسناد آن باهل سنت نمی کنند بلکه خود روایت آن می کنند
و باز استدلال بآن بر اهل سنّت می نمایند شاباش و آفرین
این کار از تو آید و مردان چنین کنند. و اگرچه جناب
مخاطب که رئیس المحدّثین و فخر المحقّقین و صدر المنقّدین
و بدر المستندین و عمدة المشایخ الاساطین الواصلین الی
الدقائق و امام الجهابذه الماهرین الخائضین فی الدقائق است
بجواب حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینة العلم
بسبب کمال ولا و بلند پروازی و مزید حلم تکذیب و ابطال
و ردّ و توهین و تهجین آن آغاز نهاده داد تحقیق و تنقید و اظهار

بتبحّر و مهارت و حذق و بصارت داده لکن بجواب حدیث تشبیه حدیث نور
طرح نو انداخته یعنی بسبب برآءت از اضطرام نار عناد و احتدام سعیر لداد
و اشتداد و احتداد مواد اضغان و احقاد بجواب حدیث تشبیه یکسر انکار بودن آن از
احادیث اهل سنّت و انکار وجود آن در کتابی از کتب اهلسنّت و لو بطریق
ضعیف آغاز نهاده و حدیث نور را بنسبت روایت آن بشیعه اظهار
عدم استبعاد سنّیه بروایت آن فرموده بر محض کذب و ابطال آن
مثل تکذیب حدیث ولایت و نقل تکذیب حدیث طیر و تکذیب حدیث
مدینة العلم از بعض علمای متعصّبین اهل نحله خود اکتفا نفرموده
زبان حقائق ترجمان را بدعوی اجماع سنّیه بر وضع آن آلوده
و بر متتبع خبیر و ناقد نحریر انهماک مخاطب معدوم النظیر در نهایت
احتراز از کذب و تزویر و غایت اجتناب از تدلیس و
تلبیس پر تشویر و عدم تقصیر در تخدیع و تغریر و کمال
متانت درین تقریر و تحریر و نهایت رزانت این تزویق
و تحبیر و اقصای جسارت و تهور درین ابطال و ردّ و نکیر
و منتهای صفا و ولای او با جناب امیر کل امیر علیه الالاف التحیة
من الملک القدیر ظاهر و مستنیر ست بوجوه عدیده که عنقریب
بعون الله اللطیف البصیر مبین می شود و قبل ذکر آن اسمای صحابه
و تابعین و علمای ناقلین این حدیث شریف مذکور می شود که بمجرد
ملاحظه آن غرابت مزعوم مخاطب عمدة القروم متیقن و معلوم گردد

اسمای صحابه که حدیث نور روایت کرده اند

اما صحابه که روایت این حدیث شریف نموده اند پس اوّل
و افضل ایشان خود جناب علی بن ابی طالب علیه السلام هستند
و حدیث نور را بروایت آنحضرت ابن المغازلی و کلاعی و سیّد
محمّد بن جعفر مکّی و ابراهیم وصابی و محمّد واعظ هروی و محمّد
صدر عالم ذکر نموده اند دوم حضرت ابو عبدالله الحسین
بن علی بن ابی طالب علیه و علی جدّه و ابیه و امّه
و اخیه و ابنائه الطاهرین آلاف سلام ربّ العالمین
روایت آنحضرت را عاصمی و اخطب خوارزم و مطرزی
و شهاب الدّین احمد نقل نموده اند سوم حضرت سلمان و
روایت او شانزا احمد بن حنبل و عبدالله بن احمد و ابن
المغازلی و شیرویه دیلمی و نطنزی و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم
و ابن عساکر و حموینی و شرف الدّین محمود طالبی و علی همدانی
و محمّد بن یوسف کنجی و محبّ الدّین طبری و ابراهیم بن عبدالله
وصابی و محمّد واعظ هروی و محمّد صدر عالم ذکر نموده اند چهارم
ابوذر غفاری روایت او شانزا ابن المغازلی نقل نموده پنجم
جابر بن عبدالله انصاری و روایت او شانزا ابن المغازلی
نقل کرده ششم ابن عبّاس و روایت او شانزا خطیب
بغدادی و نطنزی و محمّد بن یوسف کنجی و حموینی و زرندی
و شهاب الدّین احمد و جمال الدّین محدّث ذکر کرده اند هفتم ابوهریره

روایت او را ابو المؤید ابراهیم بن محمد الحموینی ذکر کرده هشتم انس بن
مالک روایت او را ابو محمد احمد بن محمد بن علی عاصمی در زین الفتی
فی شرح سورهٔ هل اتی ذکر نموده و اما تابعین که از صحابه روایت
این حدیث شریف نموده اند و صدق و صلاح شان از اعتراف
خود مخاطب در باب مکائد همین کتاب تحفه ثابت و متحقق ست
پس اسمای ایشان این ست امام زین العابدین سید الساجدین
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و تعدید آنحضرت
در تابعین بنابر اصطلاح اهل سنت ست و چون آنحضرت از اهلبیت
طاهرین علیهم السلام ست و اهل بیت علیهم السلام افضل ست از صحابه
و نیز حسب دلائل ساطعه و براهین قاطعه عصمت این حضرات
ثابت ست پس تنها روایت آنحضرت کافی و وافی باشد دوم زاذان
ابو عمر الکندی المتوفی سنة اثنتین وثمانین و ابو عثمان سوم سالم
بن ابی الجعد الاشجعی المتوفی سنة سبع او ثمان وتسعین او مائة و ابو زبیر محمد بن مسلم بن تدرس
الاسدی المکی المتوفی سنة ست و عشرین و عکرمة بن عبد الله البربری مولی ابن عباس المتوفی
سنة سبع و مائة و عبد الرحمن بن یعقوب الجهنی المدنی و ابو عبیدة
حمید بن ابی حمید الطویل البصری المتوفی سنة اثنتین او ثلث و اربعین
اما اسمای علمای کبار و ناقدین آثار و حاملین اخبار
و کاشفین اسرار و فضلای عالی تبار و نبهای جلیل الفخار که بروایت
و نقل این حدیث شریف حیازت شرف جمیل و احراز فضل جزیل

اسمای تابعین که روایت حدیث نموده اند

آنحضرت افضل باشند از صحابه

نموده اند این ست احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشیبانی
و ابو حاتم محمد بن ادریس بن المنذر الحنظلی الرازی و عبد الله بن احمد
بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی
و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی و ابو عمر یوسف بن عبد الله
المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی و ابو بکر احمد بن علی
بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب و ابو الحسن علی بن محمد
بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و ابو شجاع شیرویه
بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی الهمدانی و ابو محمد
احمد بن محمد بن علی العاصمی صاحب زین الفتی فی شرح سورة
هل اتی و ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی و ابو منصور
شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه المعروف بابن الدیلمی و ابو المؤید
موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق المکی المعروف باخطب
خوارزم و ثقة الدین ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله المعروف
بابن عساکر و نور الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصابونی
تلمیذ ابی موسی المدینی و ابو الفتح ناصر بن عبد السید المطرزی
و ابو محمد قاسم بن الحسین بن محمد الخوارزمی و عبد الکریم
بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل القزوینی الرافعی و ابو الربیع
سلیمان بن موسی بن سالم البلنسی الکلاعی المعروف
بابن سبع و محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی صاحب کفایة الطالب

اسمای علمای اهل سنت که روایت حدیث نموده اند

[۶۹۴] ومحب الدین ابو العباس احمد بن عبد اللہ بن محمد الطبری
[۷۲۲] وابو المؤید ابراھیم بن محمد الحموینی [۷۴۳] وشرف الدین محمود
بن محمد بن محمود الدرگزینی الطالبی القرشی [بسبع وخمسین وسبعمائة] ومحمد بن یوسف
الزرندی وسید محمد بن یوسف الحسینی المعروف بگیسو دراز
وسید محمد بن جعفر الحسینی المکی [۸۹۵] وعمدة عرفائهم جلال الدین
البخاری [۸۹۶] ورأس اولیائهم السید علی بن شهاب الدین
الهمدانی وجلال الدین احمد الخجندی وشهاب الدین احمد
صاحب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل [۸۴۹] وشهاب الدین
بن شمس الدین بن عمر الزاولی الدولتابادی
الملقب بملک العلما [۸۵۲] واحمد بن علی بن محمد المعروف
بابن حجر العسقلانی واحمد بن محمد الخافی الحسینی
الشافعی وابراهیم بن عبد اللہ الوصابی الیمنی الشافعی
صاحب کتاب الاکتفاء [۱۰۰۰] وجمال الدین عطاء اللہ
بن فضل اللہ بن عبد الرحمن الشیرازی النیسابوری
[۱۰۴۳] وشیخ بن علی بن محمد بن عبد اللہ العلوی الجفری صاحب کنز البراهین الکسبیة
والاسرار الوهبیة الغیبیة لسادات مشائخ الطریقة العلویة الحسینیة الشعیبیة
وشیخ محمد الواعظ الهروی وسید محمد بن سید جلال ماه عالم ومحمد
صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا صاحب معارج العلی فی
مناقب المرتضی [۱۱۵۴] وحسان الهند غلام علی آزاد البلگرامی

ومخفی نماند که چون اینحدیث شریف را جناب امیر المؤمنین علیه السلام وایت فرموده
وآنحضرت حسب ادله زاهره وبراهین قاهره وبنابر افادهٔ والد ماجد مخاطب
جلیل الفخار واعتراف خود مخاطب [در تفهیمات] عالی تبار معصوم ست برای ثبوت وتحقق
آن روایت آنحضرت کفایت می کند وقطع نظر [در تحفه وتفهیمات] از آن چونکه هفت کس دیگر از صحابه
روایت اینحدیث شریف نموده اند تواتر آن کالشمس فی رابعة النهار هویدا واشکار
گردید ابن حجر مکی در صواعق بعد ذکر حدیث موضوع مروا ابابکر فلیصل بالناس
گفته واعلم ان هذا الحدیث متواتر فانه ورد من حدیث عائشة وابن
مسعود وابن عباس وابن عمر وعبد الله بن زمعة وابی سعید وعلی
بن ابی طالب وحفصة ازین عبارت ظاهر ست که ابن حجر ادعای تواتر حدیث
امامت ابی بکر در صلوة می نماید بزعم آنکه هشت کس از صحابه آنرا روایت کرده اند
وچون حدیث نور را هم سوای جناب امیر المؤمنین علیه السلام هفت کس از صحابه روایت
کرده اند وبا آنجناب عدد ثمانیه تمام میشود تواتر آن هم حسب افاده ابن حجر کالصبح
اذا اسفر روشن واظهر ومسلم اهل فهم ونظر ومقبول ارباب اثر باشد وابو محمد علی بن احمد
بن سعید بن حزم در محلی در مسئله عدم جواز بیع ماء بعد نقل روایات منع بیع از
چار صحابه گفته فهؤلاء اربعة من الصحابة رضی الله عنهم فهو نقل تواتر
لا تحل مخالفته ازین عبارت ظاهر ست که نقل چار صحابه نقل تواتر ست
پس اینحدیث شریف که بروایت ضعف این عدد مرویست بالاولی متواتر خواهد بود
وخود مخاطب در باب دهم همین کتاب بجواب طعن دوازدهم از مطاعن ابی بکر گفته
وانچه گفته اند که فاطمه را بجز یک کس خودش بود جواب داد دروغ محض ست

ا
اثبات تواتر حدیث نور بسبب روایت
هشت صحابه آنرا

ص ۱۷/۱۹۷
النص السابع من الفصل الثالث
من الباب الاول من ابواب الکتاب

۷
ابن حجر ادعای تواتر امامت ابی بکر
نموده بزعم ورود آن از هشت
صحابه

ص
کتاب البیوع من السفر
الخامس

ص ۵۵۳/۲۷۶

زیرا که این خبر در کتب اہلسنت بروایت حذیفہ بن الیمان و زبیر بن العوام و ابو دردا
و ابو ہریرہ و عباس و علی و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
صحیح و ثابت ست و اینہا اجلّہ صحابہ اند و بعضی از ایشان مبشر بہ بہشت اند و در حق حذیفہ
ملا عبد اللہ مشہدی در اظہار الحق حدیث پیغمبر آوردہ کہ ما حدّثکم بہ حذیفہ
فصدّقوہ و از جملہ اینہا مرتضیٰ علی ست کہ با جماع شیعہ معصوم و با جماع
اہل سنت صادق ست و روایت عائشہ و ابو بکر و عمر را درین مقام اعتبار نیست
اخرج البخاری عن مالک بن اوس بن الحدثان النصری ان عمر بن الخطاب
قال بمحضر من الصحابة فیہم علی و العباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف
و الزبیر بن العوام و سعد بن ابی وقاص انشدکم باللہ الذی باذنہ
تقوم السماء و الارض اتعلمون ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم
قال لا نورث ما ترکناہ صدقة قالوا اللّٰہم نعم ثم اقبل علی علی و العباس
و قال انشدکما باللہ ہل تعلمان ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم
قال ذلک قالا اللّٰہم نعم پس معلوم شد کہ این خبر ہم برابر آیت ست در قطعیت
زیرا کہ این جماعت کہ نام اینہا مذکور شد خبر یکی از ایشان مفید یقین ست چہ جای
این جمع کثیر علی الخصوص حضرت علی مرتضیٰ کہ نزد شیعہ معصوم اند و روایت معصوم
برابر قرآن ست در افادہ یقین نزد ایشان انتہیٰ ازین عبارت سراسر غوایت کہ وجوہ
خلل و زلل آن از کتاب مستطاب تشیید المطاعن واضح ست بچند وجہ کمال ثبوت و
تحقق حدیث نور ساطع لامع میشود اوّل آنکہ ازان ظاہر ست کہ خبر یکی ازین جماعت
صحابہ کہ اسمای شان ذکر کردہ و از جملہ شان ابو ہریرہ ست برابر آیت قرآنی و مفید یقین ست

و چونکہ ابو ہریرہ راوی حدیث نور نیز ہست این خبر ہم برابر آیت قرآنیہ مفید یقین باشد
دوم آنکہ بہر حال خبر دیگر مذکورین یعنی زبیر و عبد الرحمن و سعد و امثال شان مفید یقین و
مساوات آن با آیہ قرآنیہ خواہد بود ہمان وجہ یا اولیٰ ازان برای افادہ روایت این
صحابہ کہ حدیث نور روایت کردند متحقق خواہد شد سوم آنکہ جناب امیر المومنین علیہ السلام
ہم روایت حدیث نور فرمودہ و افادہ روایت آنحضرت قطعیت خبر و مساوات را
با آیہ قرآنی از کلامش ظاہر ست پس حدیث نور مساوی آیہ قرآنی و مفید نہایت قطع
و ایقان و مثمر اقصای حتم و اذعان باشد چہارم آنکہ مزیّت و خصوصیت امیر المومنین
علیہ سلام رب العالمین در باب افادہ روایت آنحضرت برای قطع و یقین و مساوات
با کلام مبین احسن الخالقین از کلامش ظاہر لکن تقیید خصوصیت آنحضرت باعتقاد
اہل حق ظاہر ساختہ و چون عصمت آنحضرت از کلام والد ماجد او در تفہیمات و افادات
او درین کتاب و تفسیر واضح و آشکار ست خصوصیت آنحضرت نزد والد مخاطب و خود ہم
ثابت باشد پنجم آنکہ از کلامش ظاہر ست کہ روایت این صحابہ کہ جناب امیر المومنین
علیہ السلام و ابو ہریرہ از ایشان اند بالاتر از روایت عائشہ و ابو بکر و عمر ست پس
حدیث نور کہ آنرا جناب امیر المومنین علیہ السلام و ابو ہریرہ و دیگران روایت کردہ
بالاتر از روایت عائشہ و ابو بکر و عمر باشد اما وجوہ مفصلہ ابطال و توہین مزعوم
مخاطب فطین پس جملہ ازان بعون اللہ الموفق المعین ببیان متین و تقریر رزین مذکور
میشود **وجہ اوّل** آنکہ حدیث نور را امام احمد بن محمد بن حنبل کہ یکی از ارکان اربعہ
سنیان ست روایت نمودہ چنانچہ ابو المظفر یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی
در تذکرہ خواص الامة فی معرفة الائمة در فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ

حدیث فیما خلق منه قال احمد فی الفضائل حدثنا عبد الرزاق عن معمر
عن الزهری عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم
باربعة آلاف عام فلما خلق آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا و جزء علی
وفی روایة خلقت انا و علی من نور واحد و رواة این سند همه ممدوحین
ثقات و ائمه عالی درجات اند فضائل و محامد عبد الرزاق و معمر و زهری نهایت ظاهر ست
ارباب صحاح سته کافة کاسه لیس و زله چین و خوشه بردار از خرمن افادات این حضرات
می باشند و روایات کثیره از ایشان در صحاح خویش آورده و آنرا صحیح دانسته اند پس طعن بر این ایشان
در حقیقت طعن و قدح ست در صحاح سته که از جمله آنست صحیح بخاری و صحیح مسلم پس چگونه
کسی حرف تشکیک کیک بر زبان تواند آورد مگر اینکه بگویند که گو روایات این رواة همه جا
مقبولست لیکن هرگاه نوبت بفضائل علویه رسید آنهمه توثیق و تعدیل برگشت و
اعتماد از اقوال ارباب رجال و ائمه تنقید و اصحاب صحاح که روایات شان مدار دین
و ایمان ست برخاست و قواعد اصولیه هم باطل گردید و لعبة اطفال و ضحکه نسوان شد
فلا حول و لا قوة الا بالله در مجلد حدیث تشبیه بیان کردیم که عبد الرزاق
بن همام حافظ همام و متبحر قمقام و محدث عالی مقام و از اکابر حذاق اعلام و اماثل
مشائخ عظام بلکه امام ائمه فخام و شیخ اساطین اسلام ست اصحاب صحاح سته از روایات او
صحاح خود را مشحون ساخته اند و او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق دانسته با فادات او
دامنها خود پر نموده و اکابر منقدین بمدائح عظیمه و جلائل اوصاف حمیده او را ستایند تا آنکه
می گویند که رحلت نکردند مردم بسوی کسی بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم مثل

رحلت کردن شان بسوی عبد الرزاق ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی الیافعی در مرآة الجنان
و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان گفته و فی السنة المذکورة ای سنة احدی
عشرة ومائتین توفی الحافظ العلامة المرتحل الیه من الآفاق الشیخ الامام
عبد الرزاق بن همام الیمنی الصنعانی الحمیری صاحب المصنفات عن ست و
ثمانین سنة روی عن معمر و ابن جریج والاوزاعی و طبقتهم و رحل الیه الائمة
الی الیمن قیل ما رحل الناس الی احد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم
مثل ما رحلوا الیه و روی عنه خلائق من ائمة الاسلام منهم الامام سفین بن
عیینة والامام احمد و یحیی بن راهویه و علی المدینی و محمود بن غیلان
و عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب گفته ابو بکر عبد الرزاق بن همام الصنعانی
قیل ما رحل الی احد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما رحل الیه
و حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی الجماعیلی الحنبلی در کتاب الکمال از محمد بن
اسماعیل فزاری نقل کرده بلغنا و نحن بصنعاء عند عبد الرزاق ان یحیی بن
معین و احمد بن حنبل و غیرهما ترکوا حدیث عبد الرزاق و کرهوه فدخلنا
من ذلک غم شدید فقلنا قد انفقنا و تعبنا و آخر ذلک سقط حدیثه
فلم ازل فی غم من ذلک الی وقت الحج فخرجت من صنعاء الی مکة فوافیت بها
یحیی بن معین فقلت یا ابا زکریا ما الذی بلغنا انکم ترکتم حدیثه و
رغبتم عنه فقال یا ابا صالح لو ارتد عن الاسلام عبد الرزاق ما ترکنا حدیثه
و نیز در کمال گفته و روینا عن عبد الرزاق انه قال قدمت مکة فمکثت ثلثة
ایام لا یجیئنی اصحاب الحدیث فمضیت و طفت و تعلقت باستار الکعبة

فقلت یا رب مالی کذاب مدلس انا فرجعت الی البیت فجاؤنی قال ابن خیثمة
سئل یحیی بن معین عن اصحاب الثوری فقال اما عبد الرزاق والفریابی
وعبید الله بن موسی وابو احمد الزبیری وابو عاصم وطبقتهم فکلهم فی سفیان
قریب بعضهم من بعض وهم دون یحیی بن سعید وعبد الرحمن بن مهدی
ووکیع وابن نمیر وقال احمد بن صالح قلت لاحمد بن حنبل رایت احدا احسن
حدیثا من عبد الرزاق قال لا وقال ابو زرعة عبد الرزاق احد من ثبت
حدیثه قال البخاری مات سنة احدی عشرة ومائتین روی له الجماعة انتهی
نقلا عن اصل الکمال من نسخة عتیقة صحیحة علیها خط بعض اهل الکمال والحمد
والمنة للرب المتعال دیگر عبارات رشاقت آیات متضمن مدائح ومحامد عبد الرزاق
در مجلد حدیث تشبیه شنیدی فارجع الیه وعبد الوهاب سبکی در شفاء الاسقام
فی زیارة خیر الانام در مقام توثیق سند حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی
که حدیث اول از باب اول کتاب است گفته وموسی بن هلال قال ابن عدی ارجو
لا باس به واما قول ابی حاتم الرازی فیه انه مجهول فلا یضره فانه اما ان
یرید جهالة العین او جهالة الوصف فان اراد جهالة العین وهو غالب
اصطلاح اهل هذا الشان فی هذا الاطلاق فذلک مرتفع عنه لانه
قد روی عنه احمد بن حنبل ومحمد بن جابر المحاربی ومحمد بن اسمعیل الاحمسی
وابو امیة محمد بن ابراهیم الطرسوسی وعبید بن محمد الوراق والفضل
بن سهل وجعفر بن محمد المروزی وبروایة اثنین ینتفی جهالة العین فکیف
بروایة سبعة وان اراد جهالة الوصف فروایة احمد عنه یرفع من شانه

لا سیما ما قاله ابن عدی فیه وممن ذکره فی مشایخ احمد ابو الفرج بن الجوزی
وابو اسحاق الصریفینی واحمد رحمه الله لم یکن یروی الا عن ثقة وقد صرح
الخصم یعنی ابن تیمیة بذلک فی الکتاب الذی صنفه فی الرد علی البکری
بعد عشر کراریس منه قال ان القائلین بالجرح والتعدیل من علماء
الحدیث نوعان منهم من لم یرو الا عن ثقة عنده کمالک وشعبة ویحیی
بن سعید وعبد الرحمن بن مهدی واحمد بن حنبل وکذلک البخاری و
امثاله فقد کفانا الخصم بهذا الکلام مؤنة تبیین ان احمد لا یروی الا
عن ثقة وحینئذ لا یبقی له مطعن فیه ازین عبارت ظاهر است که حسب اعتراف
ابن تیمیه امام احمد بن حنبل روایت نمی کند مگر از ثقه وعلامه سبکی باین اعتراف ابن تیمیه
احتجاج واستدلال بر وثوق موسی بن هلال کرده وآنرا کافی مؤنت توثیق ووافی
برای سلوک طریق تحقیق دانسته پس وثوق عبد الرزاق بمجرد روایت احمد ازو حسب
افاده ابن تیمیه وعلامه سبکی ظاهر وباهر گردید وحاجت بوجهی دیگر باقی نماند اما معمر پس
محامد عظیمه ومناقب فخیمه او در مجلد حدیث تشبیه شنیدی بعض عبارات درینجا هم گوش زد شود
ذهبی در کاشف گفته معمر بن راشد ابو عروة الازدی مولاهم عالم الیمن
عن الزهری وهمام وعنه غندر وابن المبارک وعبد الرزاق قال معمر
طلبت العلم سنة مات الحسن ولی اربع عشرة سنة وقال احمد لا تضم
معمرا الی احد الا وجدته یتقدمه کان من اطلب اهل زمانه للعلم وقال
عبد الرزاق سمعت منه عشرة آلاف حدیث توفی فی رمضان سنة
ثلث وخمسین ومائة بالیمن انتهی پس معالی زاهره ومحاسن باهره ماثر

جلیله و مفاخر نبیله او هم در مجلد حدیث تشبیه بتفصیل تمام شنیدی درین مقام اکتفا و اقتصار بر بعض عبارات میرود ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهرة بن کلاب القرشی الزهری کنیته ابو بکر الفقیه الحافظ متفق علی جلالته واتقانه وهو من رؤس الطبقة الرابعة مات سنة خمس وعشرین وقیل قبل ذلک بسنة او سنتین اما خالد بن معدان پس فقیه راشد جلیل الشان و نهایت وثوق و عظمت و نباهت او متفق علیه بین الاعیان و غایت جلالت و نبالت او غیر محتاج باقامت شاهد واعلام بیان بل مصداق عیان را چه بیان و چگونه چنین نباشد که او هم شیخ ثقه ساقیه الدوات صحاح سته سنیان ست ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته خالد بن معدان بن ابی کریب الکلاعی یروی عن ابی امامة والمقدام بن معدیکرب ولقی سبعین رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم کنیته ابو عبد الله وکان من خیار عباد الله قدم العباس بن الولید والیا علی حمص فحضر یوم الجمعة الصلوة وخالد بن معدان فی الصف فلما رآه اذا علی العباس ثوب حریر فقام الیه خالد و شق الصفوف حتی اتاه و قال یا ابن اخی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی الرجال عن لبس هذا فقال یا عم هلا قلت اخفی من هذا فقال والله لا سکنت بلدا انت فیه فخرج منها وسکن طرطوس فکتب العباس الی ابیه یخبره فکتب الیه یا بنی الحقه بعطائه ایما کان فالا نابی ان یدعو علینا بدعوة فنهلک فاقام طرطوس متعبدا مرابطا الی ان مات سنة اربع ومائة وقد قیل سنة

ثمان ومائة ویقال سنة ثلاث ومائة و ذهبی در کاشف گفته خالد بن معدان الکلاعی عن معویة وابن عمرو وعبد الله بن عمرو وثوبان و عنه بحیر وثور وصفوان بن عمرو وفقیه کبیر ثبت مهیب مخلص یقال کان یسبح فی الیوم اربعین الف تسبیحة توفی سنة اربع ومائة یرسل عن الکبار و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته خالد بن معدان بن ابی کریب الکلاعی ابو عبد الله الشامی الحمصی روی عن ثوبان و ابن عمرو وعتبة بن عبد السلمی ومعویة بن ابی سفیان و المقدام بن معد یکرب وابی امامة وذی مخبر ابن اخی النجاشی و عبد الله بن مروان بن ابی الجماح الیمانی وله ادراک وعبادة بن الصامت و ابی الدرداء ولم یکن سماعا منهما وجبیر بن نفیر وعبد الله بن ابی بلال و حجر بن حجر الکلاعی و ربیعة بن الغاز وغیرهم وارسل عن معاذ وابی عبیدة بن الجراح وابی ذر وعائشة وعنه بحیر بن سعد ومحمد بن ابراهیم بن الحرث التیمی و ثور بن یزید و حریز بن عثمان و عامر بن جشیب و حسان بن عطیة و فضیل بن غضالة وجماعة قال یعقوب بن شیبة لم یلق ابا عبیدة وهو کلاعی یعد من الطبقة الثالثة من فقهاء الشامیة بعد الصحابة وقال العجلی شامی تابعی ثقة وقال یعقوب بن شیبة ومحمد بن سعد و ابن حراش والنسائی ثقة وقال ابو مسهر عن اسمعیل بن عیاش حدثنا عبدة بنت خالد بن معدان و ام الضحاک بنت راشد ان خالد بن معدان قال ادرکت سبعین رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم وقال

مدائح خالد بن معدان راوی حدیث نور

بقیة عن بحیر بن سعد ما رأیت احدا الزم للعلم منه کان علمه فی مصحف
له ازرار وقال بقیة کان الاوزاعی یعظم خالدا فقال لنا اله عقب فقلنا ابنة
فقال ائتوها فسلوها عن هدی ابیها قال فکان بعد ذلک یبیت ایاما
عندها وقال اسمعیل بن عیاش عن صفوان بن عمرو رأیت خالد بن
معدان اذا کثرت حلقته قام مخافة الشهرة وقال یزید بن هرون
مات وهو صائم قال ابن سعد اجمعوا علی انه توفی سنة ۱۰۳ وقال
دحیم وغیره مات سنة ۱۰۴ وقال یحیی بن صالح عن اسمعیل بن عیاش
مات سنة ۱۰۵ وقیل عن اسمعیل سنة ۱۰۶ وقال ابو عبید وخلیفه سنة ۱۰۸
قلت وذکره ابن حبان فی الثقات وقال کان من خیار عباد الله مات سنة ۱۰۴
وقیل سنة ۱۰۳ وقیل سنة ۱۰۳ وقال ابن ابی خیثمة عن ابن معین خالد
عن ابی ثعلبة الخشنی مرسل وقال ابن ابی حاتم فی المراسیل عن ابیه
لم یصح سماعه من عبادة بن الصامت وحدیثه عن معاذ مرسل ربما
کان بینهما اثنان وادرک ابا هریرة ولا یذکر سماعا وقال احمد لم یسمع
من ابی الدرداء وقال ابو زرعة لم یلق عائشة وقال ابو نعیم فی
الحلیة لم یلق ابا عبیدة وقال الاسمعیلی بینه وبین المقدام بن معدیکرب
جبیر بن نفیر قلت وحدیثه عن المقدام فی صحیح البخاری وشیخ عبد الحق
در رجال مشکوة گفته خالد بن معدان بفتح المیم وسکون العین وتخفیف
الدالین المهملتین بن ابی کریب الشامی الکلاعی بفتح الکاف تابعی فقیه کبیر ثبت
مهیب مخلص ویقال کان یسبح فی الیوم اربعین الف تسبیحة کنیته ابو عبد الله

ص ۱۱۰ / ۳۹۹
مدائح خالد بن معدان از رجال مشکوة عبد الحق

کان

مدائح زاذان کندی راوی حدیث نور

کان یرسل عن الکبار من اهل حمص عن معاویة وابن عمر وعبد الله بن عمرو
وثوبان وعنه بحیر وثور وصفوان بن عمرو وقال لقیت سبعین
رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان من ثقات
الشامیین مات بطرسوس سنة اربع ومائة وقیل سنة ثلث
واما زاذان پس او هم از تابعین باحسان وممدوح وموثق اکابر رفیع المکان است
مسلم وترمذی ونسائی وابن ماجه ازو در صحاح خود روایت می کنند ذهبی در
کاشف گفته زاذان ابو عمر الکندی مولاهم الضریر البزاز عن علی وابن عمرو
یقال سمع عمر وعنه عمرو بن مرة والمنهال بن عمرو ثقه توفی ۸۲ وابو الفضل
محمد بن طاهر المقدسی در کتاب اسماء رجال صحیحین در بیان افراد مسلم از تفاریق باب
الزای گفته زاذان الکندی مولاهم الکوفی کنیته ابو عمر ویقال ابو عبد الله
سمع ابن عمر فی ملک الیمین والاشربة روی عنه صالح بن ذکوان وعمرو
بن مرة واز صدر کتاب اسماء رجال صحیحین مقدسی واضح است که حفاظ حدیث مثل ابن
عدی ودار قطنی وابن منده وحاکم وسابقین ولاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت
محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح وثابت شده که هر کسی که شیخین اخراج حدیث او
در صحیحین کرده اند حدیث او حجت ست بسبب روایت شیخین ازو در صحیح زیرا که شیخین اخراج
نکرده اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او ومولد او سماع را از کسی که متقدم
بر او ست پس بنا برین یقینا وقطعا ظاهر می شود که حدیث زاذان نزد ائمه سنیه
که بعد شیخین تا زمان محمد بن طاهر بودند خصوصا ابن عدی ودار قطنی وابن منده و
حاکم حجت ست وخود او ثقه وعدل وحافظ است وجلالت قدر ورفعت شان

ص ۴۷ / ۳۰۲
توثیق زاذان کندی راوی حدیث نور از کاشف ذهبی
ص ۱۰۹ / ۴۲۱
توثیق زاذان از اسماء رجال مقدسی

فضائل حضرت سلمان راوی حدیث نور

حضرت سلمان فارسی اعلی و ارفع از انست کہ محتاج بتوثیق فلان و بہمان باشد لکن توضیحاً للحال بعض عبارات علمای مشتمل بر نبذی از احادیث سرور انس و جان صلی اللہ علیہ و آلہ با اختلاف الجدیدان برای شرح صدور اہل ایقان مذکور می شود حافظ ابو عمر یوسف بن عبد اللہ المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی در استیعاب گفتہ سلمان بن الفارسی ابو عبد اللہ یقال مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ویعرف بسلمان الخیر الی ان قال وکان خیرا فاضلا حبرا عالما زاہدا متقشفا و ذکر ہشام بن حسان عن الحسن قال کان عطاء سلمان خمسة آلاف وکان اذا خرج عطاؤہ تصدق بہ ویاکل من عمل یدہ وکانت لہ عباءة یفترش بعضہا ویلبس بعضہا ذکر ابن وہب بن نافع عن مالک قال کان سلمان یعمل الخوص بیدہ فیعیش منہ ولا یقبل من احد شیئا قال ولم یکن لہ بیت انما کان یستظل بالجدر والشجر وان رجلا قال لہ الا ابنی لک بیتا تسکن فیہ فقال مالی بہ حاجة فما زال بہ الرجل قال الرجل انی اعرف البیت الذی یوافقک قال فصفہ لی قال ابنی لک بیتا اذا انت قمت فیہ اصاب راسک سقفہ وان انت مددت فیہ رجلیک اصابہما الجدار قال نعم فبنی لہ وروی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من وجوہ انہ قال لو کان الدین بالثریا لنالہ سلمان وفی روایة اخری لنالہ رجال من فارس وروینا عن عائشة ام المومنین قالت کان لسلمان مجلس من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ینفرد بہ باللیل حتی کاد یغلبنا علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وروی من حدیث ابن بریدة عن ابیہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال امرنی ربی بحب اربعة

فضائل حضرت سلمان راوی حدیث نور

واخبرنی انہ یحبہم علی وابو ذر الغفاری والمقداد وسلمان وروی قتادة عن خیثمة عن ابی ہریرة قال سلمان صاحب الکتابین قال قتادة یعنی الفرقان والانجیل حدثنا خلف بن قاسم حدثنا ابن المفسر حدثنا احمد بن علی بن سعید حدثنا عثمان بن ابی شیبة حدثنا جریر عن الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابی البختری عن علی انہ سال عن سلمان فقال علم علم الاول والآخر ہو بحر لا ینزف ہو منا اہل البیت ہذہ روایة ابی البختری عن علی وفی روایة زاذان عن علی قال سلمان الفارسی مثل لقمان الحکیم ثم ذکر مثل ابی البختری وقال کعب الاحبار سلمان حشی علما وحکمة وذکر مسلم حدثنا بہز حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن معاویة بن قرة عن عائذ بن عمرو ان ابا سفیان اتی علی سلمان وصہیب وبلال فی نفر فقالوا ما اخذت سیوف اللہ من عنق عدو اللہ ماخذہا فقال ابو بکر تقولون ہذا لشیخ قریش وسیدہم واتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا ابا بکر لعلک اغضبتہم لئن کنت اغضبتہم لقد اغضبت ربک فاتاہم ابو بکر فقال یا اخوتاہ اغضبتکم فقالوا لا یا ابا بکر یغفر اللہ لک وکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آخی بینہ وبین ابی الدرداء وکان اذا نزل الشام نزل علی ابی الدرداء فروی ابو جحیفة ان سلمان جاء یزور ابا الدرداء فرای ام الدرداء مبتذلة فقال ما شانک فقالت ان اخاک لیست لی حاجة فی شیء من الدنیا قال فلما جاء ابو الدرداء رحب بسلمان وقرب لہ طعاما قال فقال سلمان اطعم قال انی صائم قال اقسمت علیک الا ما طعمت انی لست باکل حتی تطعم قال

جعفر بن احمد القاری اخبرنا الحسن بن احمد بن شاذان اخبرنا احمد بن عثمان بن احمد بن السماك اخبرنا يحيى بن جعفر اخبرنا حماد بن مسعدة اخبرنا ابن ابی ذئب عن سعيد بن ابی سعيد عن عبد الله بن وديعة عن سلمان الفارسی ان النبی صلی الله عليه وسلم قال من اغتسل يوم الجمعة فتطهر بما استطاع من الطهر ثم ادهن من دهنه او مس من طيب بيته ولم يفرق بين اثنين فاذا خرج الامام انصت غفر له ما بينه وبين الجمعة الاخرى رواه آدم بن ابی اياس عن ابن ابی ذئب عن سعيد عن ابيه عن ابن وديعة عن سلمان ورواه ابن عجلان عن سعيد عن ابيه عن ابن وديعة عن ابی ذر واخبرنا ابراهيم بن محمد بن مهران واسمعيل بن علی بن عبد الله وابو جعفر عبيد الله بن احمد بن علی باسنادهم الی محمد بن عيسی السلمی قال حدثنا سفين بن وكيع اخبرنا ابی عن الحسن بن صالح عن ابی ربيعة الايادی عن الحسن عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم ان الجنة تشتاق الی ثلثة الی علی وعمار وسلمان وكان سلمان من خيار الصحابة وزهادهم وفضلائهم وذوی القرب من رسول الله صلی الله عليه وسلم قالت عائشة كان لرسول الله لسلمان مجلس من رسول الله صلی الله عليه وسلم بالليل حتی كاد يغلبنا علی رسول الله وسئل علی عن سلمان فقال علم العلم الاول والعلم الآخر وهو بحر لا ينزف وهو منا اهل البيت وكان رسول الله صلی الله عليه وسلم قد آخی بين سلمان وابی الدرداء وسكن ابو الدرداء

وبات سلمان عند ابی الدرداء فلما كان الليل قام ابو الدرداء فحبسه سلمان فقال يا ابا الدرداء ان لربك عليك حقا ولجسدك عليك حقا فاعط كل ذی حق حقه فلما كان وجه الصبح قال قم الآن فقاما فصليا ثم خرج الی الصلوة فلما صلی رسول الله صلی الله عليه وسلم قام اليه ابو الدرداء فاخبره بما قال سلمان فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم مثل ما قال سلمان ذكر علی بن المدينی عن جعفر بن عون عن ابی العميس عن عون بن ابی جحيفة عن ابيه وله اخبار حسان وفضائل جمة رضی الله عنه توفی سلمان فی آخر خلافة عثمان سنة خمس وثلاثين وقيل بل توفی سنة ست وثلثين فی اولها وقيل بل توفی فی خلافة عمر والاول اكثر والله اعلم وقال الشعبی توفی سلمان فی علية لابی قرة الكندی بالمدائن وروی عنه من الصحابة ابن عمر وابن عباس وانس بن مالك وابو الطفيل يعد فی الكوفيين وبنا عن سلمان انه تلا هذه الآية الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم فقال زيد بن صوحان يا ابا عبد الله وذكر الخبر وعلی بن محمد المعروف بابن الاثير الجزری در اسد الغابه گفته ب د ع سلمان الفارسی ابو عبد الله ويعرف بسلمان الخير مولی رسول الله صلی الله عليه وسلم وسئل عن نسبه فقال انا سلمان بن الاسلام الی ان قال واول مشاهده مع رسول الله صلی الله عليه وسلم الخندق ولم يتخلف عن مشهد بعد الخندق وآخی رسول الله صلی الله عليه وسلم بينه وبين ابی الدرداء اخبرنا عبد الله بن احمد بن عبد القاهر قال اخبرنا ابو محمد

حالات حضرت سلمان راوی حدیث نور

الشام وسکن سلمان العراق فکتب ابو الدرداء الی سلمان سلام علیك اما
بعد فان الله رزقنی بعدك مالاً وولداً ونزلت الارض المقدسة فکتب
الیه سلمان سلام علیکم اما بعد فانك کتبت الی ان الله رزقك مالاً
وولداً فاعلم ان الخیر لیس بکثرة المال والولد ولکن الخیر ان یکثر حلمك
وان ینفعك علمك وکتبت الی انك نزلت الارض المقدسة وان الارض
لا تعمل لاحد اعمل کانك تری واعدد نفسك من الموتی وقال حذیفة لسلمان
الا نبنی لك بیتاً قال لم لتجعلنی ملکاً وتجعل لی داراً مثل بیتك الذی
بالمدائن قال لا ولکن نبنی لك بیتاً من قصب ونسقفه بالبردی اذا قمت
کاد ان یصیب راسك واذا نمت کاد ان یصیب طرفیك قال فکانك
کنت فی نفسی وکان عطاؤه خمسة الاف فاذا خرج عطاؤه فرقه واکل
من کسب یده وکان یسف الخوص وهو الذی اشار علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم بحفر الخندق لما جاءت الاحزاب فلما امر رسول الله صلی الله
علیه وسلم بحفره احتج المهاجرون والانصار فی سلمان وکان رجلاً قویاً
فقال المهاجرون سلمان منا وقال الانصار سلمان منا فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم سلمان منا اهل البیت وروی عنه ابن عباس وانس و
عقبة بن عامر وابو سعید وکعب بن عجرة وابو عثمان النهدی وشرحبیل بن
السمط وغیرهم اخبرنا ابو منصور بن الشیحی اخبرنا ابو البرکات محمد بن محمد بن
خمیس اخبرنا ابو نصر بن طوق اخبرنا ابو القاسم بن المرجی اخبرنا ابو یعلی
الموصلی اخبرنا محمد بن الصباح حدثنا جریر عن منصور عن ابراهیم عن علقمة

عن

فضائل حضرت سلمان راوی حدیث نور

عن قرثع الضبی عن سلمان الفارسی قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم
هل تدری ما یوم الجمعة قال قلت الله ورسوله اعلم قال هو الذی جمع الله
عز وجل فیه اباءکم او اباك آدم علیه السلام ما من عبد یتطهر
یوم الجمعة ثم یاتی الجمعة لا یتکلم حتی یقضی الامام صلوته الا کان
کفارة لما قبلها توفی فی سنة خمس وثلثین فی آخر خلافة عثمان وقیل اول
سنة ست وثلثین وقیل توفی فی خلافة عمر والاول اکثر قال العباس
بن یزید قال اهل العلم عاش سلمان ثلثمائة وخمسین سنة فاما مائتان
وخمسون فلا یشکون فیه قال ابو نعیم کان سلمان من المعمرین یقال انه
ادرك عیسی بن مریم وقرا الکتابین وکان له ثلاث بنات بنت باصبهان
وزعم جماعة انهم من ولدها وابنتان بمصر اخرجه الثلاثة وهرگاه بعنایت الهی
نهایت اعتماد و اعتبار و صحت اسناد این حدیث بحلیه ثبوت متحلی گردید باد نخوت
و خیلاء و تغطرس و تکبر و تبختر و تمطی و غرور بسبب انکار و ابطال حدیث نور که
در سر مخاطب جسور و کابلی مقهور پیچیده بود راکد و نار تخدیع و ازلال و شعله
تلمیع و اضلال شان باین سر و متین التنضد خامد و اتباع و اشیاع آن پیر و امام العج
الرعاع باین تبیان بالغ الاسباغ و افی الاشباع ساکت و جامد و صامت و هامد
گردیدند و بسر حد ضربت علیهم الذلة والمسکنة رسیدند فلله الحمد علی ظهور
بطلان خرافات اهل الزور و ثبوت صحة حدیث النور کالنور علی شاهق
الطور ولکن من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور ولقد صدق الله
تعالی فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور ولعمری

لا یجترئ علی تکذیب مثل هذا الحدیث الصحیح والنص الصریح الا تائه
جائر عن قصد السبیل حائر مقتحم فی اودیة التضلیل مفتون لابس
رداء الخدع والتسویل قامش للبدعات موثر للضلالات غارّ فی
اغباش الفتنة نازح من العقل والفطنة مرکوم من آجن متضلع من آسن
طمّ للحشو والرثّ وملفق للغو والغثّ خاتل خابط جهلات عاش
رکاب عشوات فانه قد انهارت دعائم الخدع واللبس وانهصرت
افنان الختل والالس ودرست سبل الجحود والتکذیب وعفت
شرائع العناد المعیب وانحنی ظهر المکابرة والتعلیل وارتعدت فرائص
المجادلة والتهویل وانتکث فتل التلمیع والمذق وانجزم نجل الازل
النزق وانجابت السرائر لاهل البصائر ووضحت محجة الحق لطالبیها
وسطعت حجة الصدق لراغبیها ولمعت آیة الصواب لرائدیها
واستنارت امارة الرشد لصامدیها واسفر الصبح لذی عینین و
همدت زعازع المین ورکدت قعاقع الشین وخمدت نوائر البهت
والرین وانقشعت ظلمات الزیغ والغین فالعجب من المخاطب الثاقب
کیف ذهب به المذاهب وتاه به الغیاهب وخدعته الکواذب
فاقتصّ آثار النواصب وصدف عن اللقم اللاحب وتنکّب عن قصد المآرب
وتعامی عن انجح المطالب ورمی بسهم افوق ناصل ذی سهم خائب ولم یزل
الخائر من الذائب وصرم اوداج الانصاف بسکین قاضب فالحمد لله
فی الصباح والرواح حیث ظهر وباح وانصدع ولاح بهذا البیان الموثق

الفطنة

المورث

المورث للشفاء والانشراح المجلی لوصم الاشباح بالارتیاح ان الحق
واضح کفلق الصباح وان ابطال المخاطب کهشیم تذروه الریاح وانه
کذب صراح وبهت بواح ومن اشنع الصیاح وانکر النباح فلا یمتری فی
الحق البیّن الوضاح الا حائدون حائرون هم اشباح بلا ارواح وارواح
بلا اشباح ونسّاک بلا اصلاح وتجّار بلا ارباح ومثل کلام المخاطب
المزوّق الذی لا یخاف عذلا ولا ملاما کمثل غیث اعجب الکفار
نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یکون حطاما وجه دوم آنکه بعد ملاحظهٔ نفائس
مدائح ومفاخر وجلائل فضائل ومآثر احمد بن حنبل هرگز کسی از عقلا وارباب حیا
جسارت نمی تواند کرد بر آنکه روایت چنین امام انام ورکن عظیم اسلام را از قبیل
مفتریات ومختلقات کذابین اغثام قرار دهد ونبذی از مناقب ومحامد احمد بن حنبل
از کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان البستی وحلیة الاولیاء ابو نعیم احمد بن عبد الله
اصفهانی وکتاب الاکمال ابو نصر علی بن هبة الله المعروف بابن ماکولا وکتاب
الانساب عبد الکریم بن محمد سمعانی ووفیات الاعیان ابن خلکان وتهذیب الاسماء
یحیی بن شرف النووی وکتاب المختصر فی اخبار البشر تصنیف ابو الفدا اسمعیل
بن علی الایوبی وتذکرة الحفاظ وعبر فی خبر من غبر ذهبی ومرآة الجنان یافعی وتتمة
المختصر ابن الوردی ورجال مشکوة ولی الدین الخطیب وتهذیب التهذیب وتقریب
التهذیب ابن حجر عسقلانی وطبقات شافعیه ابو بکر اسدی وطبقات الحفاظ
جلال الدین سیوطی وکتائب اعلام الاخیار کفوی وفیض القدیر عبد الرؤف
بن تاج العارفین مناوی وشرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی زرقانی

ودر رجال مشکوة شیخ عبد الحق وانصاف شاه ولی الله در مجلد حدیث تشبیه مبین شد فلتکن منك علی ذکر ونهایت مدح وثنای احمد آنست که قیام مقام انبیا برای او ثابت می سازند چنانچه از افاده نووی در تهذیب الاسما ظاهر ست که ابراهیم بن الحرث که از اولاد عبادة بن الصامت بود گفت که به بشر حافی گفتند که اگر تو هم قائم میشدی مثل اینچه احمد گفت خوب می بود بشر حافی گفت که من این ام قادر نیستم بتحقیق که احمد قائم شد مقام انبیا پس چگونه ممکن ست که روایت شخصیکه قائم مقام انبیا علیهم السلام باشد در فضل جناب امیر المومنین ع لائق احتجاج و استدلال نباشد بار الها مگر آنکه بگویند که در باب فضل جناب امیر المومنین علیه السلام العیاذ بالله ارشاد خود انبیا علیهم السلام را قبول نمیکنم پس چگونه روایت کسی را که قائم مقام انبیا علیهم السلام باشد در فضل نفس رسول قبول کنیم و بیخ و بنیاد فضائل مصنوعه مناقب منحوته مشایخ خود بر کنیم و نیز از روائع بدائع آنست که ابن المدینی امام ائمه سنیه علی التحقیق حضرت احمد بن حنبل افیق را بر حضرت صدیق و شیخ عتیق ترجیح وتفضیل داده چنانچه شیخ عبد الحق در رجال مشکوة گفته قال المیمونی قال قال لی ابن المدینی بالبصرة بعد المحنة یا میمونی ما قام احد فی الاسلام ما قام احمد فعجبت من هذا وابوبکر قد قام فی الردة قلت بای شیٔ فقال ان ابابکر وجد انصارا وان احمد لم یجد ناصرا پس جای سر بر سنگ زدن ست که روایت چنین بزرگ که بر حضرت یار غار غار و دامن کش از انواع شنار و عار ترجیح داده بمقابله اهل حق موضوع و مختلق و مکذوب و مفتری و آنهم باجماع اهلسنت وانمایند و حظ وافر از کمال استحیا و انصاف و شرم و آزرم ربایند

فالعجب کل العجب کیف یدعی المخاطب النحریر وضع هذا الحدیث الشریف المستنیر مع ان الامام احمد بن حنبل البصیر الذی قام عندهم مقام الانبیاء فی مقاساة المحنة والبلاء بل فاق وتقدم علی الشیخ التیمی الکبیر اعنی ابن ابی قحافة الحائز عندهم لانواع العلو والفضل والشرافة یرویه بسند صحیح ویعده من مناقب المنصوص علیه یوم الغدیر علیه آلاف سلام الملك القدیر فهل یخرج المخاطب الوحید هذا الامام الرشید والرکن السدید عن اهل السنة والصواب ویلجه فی زرافة الهالکین المبتدعین الاوشاب الاقشاب حتی یتم له دعوی اجماع اهل السنة علی وضع هذا الحدیث المستطاب وان کان لا یتم الا باخراج جمع کثیر وجم غفیر من السنیة العالیة النصاب بل ولا یتم بعد ذلك ایضا لعدم ثبوت الاجماع بتقول واحد واثنین او جمع من المتعصبین الداخلین فی العلم من غیر باب والله ولی التوفیق فی المبدأ والمآب وهرچند معالی مآثر ومکارم باهره احمد بن حنبل که سابقا در مجلد حدیث تشبیه مذکور شده برای تنکیل وتخجیل مخاطب نبیل کافی و وافی ست لکن بعضی از آن علاوه بر ما سبق درین جا هم مسطور میشود پس باید دانست که احمد بن محمد بن عثمان ذهبی در کتاب سیر النبلاء در مدح واطرای او و وصف وثنای احمد بن حنبل قریب شانزده جزو نوشته چون ایراد آن بالتمام والکمال موجب اِملال ست ناچار بر بعض آن اکتفا میرود قال الذهبی فی الکتاب المسطور الامام احمد بن حنبل هو الامام حقا وشیخ الاسلام صدقا ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن انس

مراتب احمد بن حنبل

بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيبان بن ذهل بن ثعلبة بن عكابة
بن صعب بن علي بن بكر بن وائل الذهلي الشيباني المروزي ثم البغدادي
احد الائمة الاعلام هكذا ساق نسبه ولده عبد الله واعتمده ابو بكر
الخطيب في تاريخه وغيره الى ان قال رحلته وحفظه قال صالح سمعت
ابي يقول خرجت الى الكوفه فسكنت في بيت وتحت رأسي لبنة فحممت
فرجعت الى امي ولم اكن استاذنتها وقال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول
تزوجت وانا ابن اربعين سنة فرزق الله خيرا كثيرا قال ابو بكر الخلال
في كتاب اخلاق احمد وهو مجلد اصلي على زهير بن صالح بن احمد قال تزوج
جدي عباسة بنت الفضل من العرب فلم يولد له منها غير ابي وتوفيت
فتزوج بعدها ريحانة فولدت عبد الله عمي ثم توفيت فاشترى ام حسين
فولدت ام علي زينب وولدت الحسن والحسين توأمين وماتا بقرب ولادتهما
ثم ولدت الحسن ومحمدا فعاشا حتى صارا من السن الى نحو من اربعين
سنة ثم ولدت سعيدا قيل كانت والدة عبد الله عوراء واقامت
معه سنين قال المروزي قال لي ابو عبد الله اختلفت الى الكتّاب ثم
اختلفت الى الديوان وانا ابن اربع عشرة سنة وذكر الخلال حكايات
في عقل احمد وحيائه في المكتب وورعه في الصغر انبانا المروزي سمعت
ابا عبد الله يقول مات هشيم ولي عشرون سنة فخرجت انا والاعرابي
رفيق كان لابي عبد الله قال فخرجنا مشاة فوصلنا الكوفة يعني في سنة
ثلاث وثمانين فاتينا ابا معوية وعنده الخلق فاعطى الاعرابي حجة

بستين

مراتب احمد بن حنبل

بستين درهما فخرج وتركني في بيت وحدي فاستوحشت وليس معي الا جراب
فيه كتبي كنت اضعه فوق لبنة واضع رأسي عليه وكنت اذاكر وكيعا
بحديث الثوري وذكر مرة شيئا فقال هذا عند هشيم فقلت لا وكان ربما
ذكر العشر احاديث فاحفظها فاذا قام قالوا لي فاملها عليهم وانبانا
عبد الله بن احمد قال لي ابي خذ اي كتاب شئت من كتب وكيع من المصنف
فان شئت ان تسألني عن الكلام حتى اخبرك بالاسناد وان شئت
بالاسناد حتى اخبرك بالكلام وانبا عبد الله بن احمد سمعت سفيان
بن وكيع يقول احفظ عن ابيك مسئلة من نحو اربعين سنة سئل عن
الطلاق قبل النكاح فقال يروى عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن
علي وابن عباس ونيف وعشرين من التابعين لم يروا به بأسا فسألت
ابي عن ذلك فقال صدق كذا قلت قال وحفظت اني سمعت ابا بكر بن حماد
يقول سمعت ابا بكر بن ابي شيبة يقول لا يقال لاحمد بن حنبل من اين قلت
وسمعت ابا اسمعيل الترمذي يذكر عن ابن نمير قال كنت عند وكيع
فجاءه رجل او قال جماعة من اصحاب ابي حنيفة فقالوا له ههنا
رجل بغدادي يتكلم في بعض الكوفيين فلم يعرفه وكيع فبينا نحن
اذ طلع احمد بن حنبل فقالوا هذا هو فقال وكيع ههنا يا ابا عبد الله
فافرجوا فجعلوا يذكرون عن ابي عبد الله الذي ينكرون وجعل
ابو عبد الله يحتج بالاحاديث عن النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا
لوكيع هذا بحضرتك ترى ما يقول فقال الرجل يقول قال رسول الله

رد احمد بن حنبل على اصحاب ابي حنيفه
تصويب وكيع

اقول له ثم قال ليس القول الا كما قلت يا ابا عبد الله فقال القوم لوكيع حدث عنك
والله البغدادي قال عارم وضع احمد عندي نفقته فقلت له يوماً
يا ابا عبد الله بلغني انك من العرب فقال يا ابا النعمان نحن قوم مساكين
فلم يزل يدافعني حتى خرج لم يقل لي شيئاً قال الخلال انبا المروزي ان
ابا عبد الله قال ما تزوجت الا بعد الاربعين وعن احمد الدورقي عن ابي عبد الله
قال نحن كتبنا الحديث من ستة وجوه وسبعة ولم نضبطه فكيف يضبطه
من كتبه من وجه واحد قال عبد الله بن احمد قال لي ابو زرعة ابوك
يحفظ الف الف حديث فقيل له وما يدريك قال ذاكرته فاخذت
عليه الابواب فهذه حكاية صحيحة في سعة علم ابي عبد الله وكانوا يعدون
في ذلك المكرر والاثر وفتوى التابعي وما فسر ونحو ذلك والا فالمتون المرفوعة
القوية لا تبلغ عشر معشار ذلك قال ابن ابي حاتم قال سعيد بن عمرو يا ابا زرعة
انت احفظ ام احمد قال بل احمد قلت كيف علمت قال وجدت كتبه ليس في
اوائل الاجزاء اسماء الذين حدثوه فكان يحفظ كل جزء ممن سمعه وانا
لا اقدر على هذا وعن ابي زرعة قال حزرت كتب احمد يوم مات فبلغت
اثني عشر حملا وعدلا ما كان على ظهر كتاب منها حديث فلان ولا في بطنه
حدثنا فلان كل ذلك كان يحفظه وقال حسن بن منبه سمعت ابا زرعة
يقول اخرج الي ابو عبد الله اجزاء كلها سفيان سفيان ليس على حديث
منها ثنا فلان فظننتها عن رجل واحد فانتخبت منها فلما قرأ ذلك
علي جعل يقول ثنا وكيع ويحيى وانبا فلان فعجبت ولم اقدر انا على هذا

قال

قال ابراهيم الحربي رايت ابا عبد الله كان الله جمع له علم الاولين والآخرين
وعن رجل قال ما رأيت احدا اعلم بفقه الحديث ومعانيه من احمد
بن سلمة سمعت ابن راهويه يقول كنت اجالس احمد وابن معين ونتذاكر فاقول
ما فقهه ما تفسيره فيسكتون الا احمد قال ابو بكر الخلال كان احمد قد
كتب كتب الرأي وحفظها ثم لم يلتفت اليها قال ابراهيم بن شماس سألنا
وكيعا عن خارجة بن مصعب فقال نهاني احمد ان احدث عنه قال
العباس بن محمد الخلال انبا ابراهيم بن شماس سمعت وكيعا وحفص
بن غياث يقولان ما قدم الكوفة مثل ذاك الفتى يعنيان احمد بن
حنبل وقيل ان احمد اتى حسينا الجعفي بكتاب كبير
يشفع في احد فقال حسين يا ابا عبد الله لا تجعل بيني وبينك منعماً
فليس تحمل علي باحد الا وانت اكبر منه الخلال انبا المروزي انبا خضر
المروزي بطرسوس سمعت ابن راهويه سمعت يحيى بن آدم يقول احمد
بن حنبل امامنا الخلال انبانا محمد بن علي ثنا الاثرم حدثني بعض
من كان مع ابي عبد الله انهم كانوا يجتمعون عند يحيى بن آدم فيتشاغلون
عن الحديث بمناظرة احمد يحيى بن آدم ويرتفع الصوت بينهما وكان
يحيى بن آدم واحد اهل زمانه في الفقه الخلال انبا المروزي سمعت
محمد بن يحيى القطان يقول رأيت ابي مكرماً لاحمد بن حنبل لقد بذل له
كتبه او قال حديثه وقال القواريري قال يحيى القطان ما قدم علينا
مثل هذين احمد بن حنبل ويحيى بن معين وما قدم علي من بغداد احب

مدائح احمد بن حنبل

الی من احمد بن حنبل و قال عبد الله بن احمد سمعت ابی یقول شق علی یحیی بن
سعید یوم خرجت من البصرة عمرو بن العباس سمعت عبد الرحمن بن مهدی
ذکر اصحاب الحدیث فقال اعلمهم بحدیث الثوری احمد بن حنبل قال
فاقبل احمد فقال ابن مهدی من اراد ان ینظر الی ما بین کتفی الثوری
فلینظر الی هذا قال المروزی قال احمد عنیت بحدیث سفیان حتی کتبته
عن رجلین حتی کلمنا یحیی بن آدم فکلم لنا الاشجعی فکان یخرج الینا الکتب
فنکتب من غیر ان نسمع وعن ابن مهدی قال ما نظرت الی احمد الا ذکرت
به سفیان قال عبد الله بن احمد سمعت ابی یقول خالف وکیع ابن مهدی
فی نحو من ستین حدیثا من حدیث سفیان فذکرت ذلک لابن مهدی
وکان یحفیه عنه عباس الدوری سمعت ابا عاصم یقول لرجل بغدادی
من تعدون عندکم الیوم من اصحاب الحدیث قال عندنا احمد بن حنبل
ویحیی بن معین و ابو خیثمة والعیطی والسویدی حتی عدله جماعة
بالکوفة ایضا وبالبصرة فقال ابو عاصم قد رأیت جمیع من ذکرت و
جاؤا الی و لم ار مثل ذلک الفتی یعنی احمد بن حنبل قال شجاع بن مخلد سمعت
ابا الولید الطیالسی یقول ما بالمصرین رجل اکرم علی من احمد بن حنبل
وعن سلیمان بن حرب انه قال لرجل سل احمد بن حنبل ما یقول فی
مسئلة کذا فانه عندنا امام الخلال انبا علی بن سهل قال رأیت یحیی بن
معین عند عفان و معه احمد بن حنبل فقال لیس هنا الیوم حدیث
فقال یحیی ترد احمد بن حنبل و قد جاء فقال الباب مقفل والجاریة لیست

مدائح احمد بن حنبل

هنا قال یحیی انا افتح فتکلم علی القفل بشیء ففتحه فقال عفان و فتاش ایضا
و حدثهم قال وانبا المروزی قلت لاحمد اکان اغمی علیک او غشی علیک
عند ابن عیینة قال نعم فی دهلیزه زحمنی الناس فاغمی علی و روی
ان سفیان قال یومئذ کیف احدث و قد مات خیر الناس
وقال مهنا بن یحیی قد رأیت ابن عیینة و وکیعا وبقیة وعبد الرزاق
وضمرة والناس ما رأیت رجلا اجمع من احمد فی علمه و زهده و ورعه
وذکر اشیاء وقال نوح بن حبیب القومسی سلمت علی احمد بن حنبل
فی سنة ثمان وتسعین و مائة بمسجد الخیف و هو یفتی فتیا واسعة
وعن شیخ انه کان عنده کتاب بخط احمد بن حنبل فقال کنا عند ابن
عیینة سنة ففقدت احمد بن حنبل ایاما فدللت علی موضعه
فجئت فاذا هو فی شبیه بکهف فی جیاد فقلت سلام علیکم ادخل
فقال لا ثم قال ادخل فدخلت واذا علیه قطعة لبد خلق فقلت
لم حجبتنی فقال حتی استتر فقلت ما شانک قال سرقت ثیابی قال
فبادرت الی منزلی فجئته بمائة درهم فعرضتها علیه فامتنع فقلت
قرضا فابی حتی بلغت عشرین درهما فابی وقلت ما یحل لک ان
تقتل نفسک قال ارجع فرجعت فقال الیس قد سمعت معی من
ابن عیینه قلت بلی قال تحب ان انسخه لک قلت نعم قال اشتر لی
ورقا قال فکتب بدراهم اکتسی منها بثوبین الحاکم سمعت بکران
بن احمد الحنظلی الزاهد ببغداد سمعت عبد الله بن احمد سمعت

ابی یقول قدمت صنعاء انا ویحیی بن معین فمضیت الی عبد الرزاق
قدمته وتخلف یحیی فلما ذهبت ادق الباب قال لی بقال تجاه
داره مه لا تدق فان الشیخ یهاب فجلست حتی اذا کان قبل المغرب
خرج فوثبت الیه وفی یدی احادیث ابتغیتها فسلمت وقلت حدثنی بهذه
رحمك الله فانی رجل غریب قال ومن انت وزبرنی قلت انا احمد بن
حنبل قال فتقاصر وضمنی الیه وقال بالله انت ابو عبد الله ثم اخذ الاحادیث
وجعل یقرؤها حتی اظلم فقال للبقال هلم المصباح حتی خرج وقت المغرب
وکان عبد الرزاق یوخر صلوة المغرب الخلال بن الرمادی سمعت عبد الرزاق
وذکر احمد بن حنبل فدمعت عیناه فقال ان نفقته نفدت فاخذت
بیده فاقمته خلف الباب وما معنا احد فقلت له انه لا یجتمع عندنا
الدنانیر اذا بعنا الغلة اشغلناها فی شیء وقد وجدت عند النساء
عشرة دنانیر فخذها وارجو ان لا تنفقها حتی یتهیا شیء فقال لی یا ابا بکر
لو قبلت من احد شیئا قبلت منك ثم قال الذهبی بعد نحو من ورقة
قال احمد بن سنان القطان ما رأیت یزید لاحد اشد تعظیما منه
لاحمد بن حنبل ولا اکرم احدا مثله کان یقعده الی جنبه ویوقره ولا
یمازحه وقال عبد الرزاق ما رأیت احدا افقه ولا اورع من احمد بن
حنبل قلت قال هذا وقد رأی مثل الثوری ومالك وابن جریج وقال
حفص بن غیاث ما قدم الکوفة مثل احمد وقال ابو الیمان کنت اشبه
احمد بارطاة بن المنذر وقال الهیثم بن جمیل الحافظ ان عاش احمد

سیکون حجة علی اهل زمانه وقال قتیبة خیر اهل زماننا ابن المبارك
ثم هذا الشاب یعنی احمد بن حنبل واذا رایت رجلا یحب احمد فاعلم
انه صاحب سنة ولو ادرك عصر الثوری والاوزاعی واللیث لکان
هو المقدم علیهم فقیل لقتیبة تضم احمد الی التابعین قال الی کبار
التابعین وقال قتیبة لولا الثوری لمات الورع ولولا احمد لاحدثوا
فی الدین احمد امام الدنیا قلت قد روی احمد فی مسنده عن قتیبة
کثیرا وقیل لابی مسهر الغسانی تعرف من یحفظ علی الامة امر دینها
قال شاب فی ناحیة المشرق یعنی احمد قال المزنی قال لی الشافعی رأیت
ببغداد شابا اذا قال انبا قال الناس کلهم صدق قلت ومن هو
قال احمد بن حنبل وقال حرملة سمعت الشافعی یقول خرجت من بغداد
فما خلفت بها رجلا افضل ولا اعلم ولا افقه ولا اتقی من احمد بن
حنبل وقال الزعفرانی قال لی الشافعی ما رأیت اعقل من احمد وسلیمان
بن داود الهاشمی وقال محمد بن اسحاق بن راهویه حدثنی ابی قال لی
احمد بن حنبل تعال حتی اریك من لم تر مثله فذهب بی الی الشافعی
قال ابی وما رأی الشافعی مثل احمد بن حنبل ولولا احمد وبذل نفسه
لذهب الاسلام یرید المحنة وروی عن اسحاق بن راهویه قال احمد
حجة بین الله وبین خلقه وقال محمد بن عبدویه سمعت علی بن
المدینی یقول احمد افضل عندی من سعید بن جبیر فی زمانه
لان سعیدا کان له نظراء وعن ابن المدینی قال اعز الله الدین

بالصديق يوم الردة وباحمد يوم المحنة وقال ابو عبيد انتهى العلم الى اربعة
احمد بن حنبل وهو افقههم وذكر الحكاية وقال ابو عبيد انى لاتدين بذكر
احمد ما رايت رجلا اعلم بالسنة منه وقال الحسن بن الربيع ما شبهت
احمد بن حنبل الا بابن المبارك في سمته وتقاه الطبراني انبا محمد بن
الحسين الانماطي قال كنا في مجلس فيه يحيى بن معين وابو خيثمة فجعلوا
يثنون على احمد بن حنبل فقال رجل فبعض هذا فقال يحيى وكثرة الثناء
على احمد تستنكر لو جلسنا بالثناء عليه ما ذكرنا فضائله بكمالها وروى
عباس عن ابن معين قال ما رايت مثل احمد وقال النفيلي كان احمد بن حنبل
من اعلام الدين وقال المروزي حضرت ابا ثور سئل عن مسئلة فقال
قال ابو عبد الله احمد بن حنبل شيخنا وامامنا فيها كذا وكذا وقال
ابن معين ما رأيت من يحدث لله الا ثلثة يعلى بن عبيد والقعنبي
واحمد بن حنبل وقال ابن معين ارادوا ان اكون مثل احمد والله لا اكون
مثله ابدا وقال ابو خيثمة ما رايت مثل احمد ولا اشد منه قلبا وقال
علي بن خشرم سمعت بشر بن الحارث يقول انا اسأل عن احمد بن حنبل
ان احمد دخل الكير فخرج ذهبا احمر وقال عبد الله بن احمد قال اصحاب
بشر الحافي له حين ضرب ابي لو انك خرجت فقلت انى على قول احمد فقال
اتريدون ان اقوم مقام الانبياء القاسم بن محمد الصائغ سمعت المروزي
يقول دخلت على ذي النون السجن ونحن بالعسكر فقال اي شيء حال سيدنا
يعني احمد بن حنبل وقال محمد بن حماد الطهراني سمعت ابا ثور الفقيه يقول

احمد بن حنبل اعلم وافقه من الثوري وقال نصر بن علي الجهضمي احمد افضل
اهل زمانه قال صالح بن علي الحلبي سمعت ابا همام السكوني يقول ما رأيت
مثل احمد بن حنبل ولا رأى هو مثله وعن حجاج بن الشاعر قال ما رأيت
افضل من احمد بن حنبل وما كنت احب ان اقتل في سبيل الله ولم اصل
على احمد بلغ والله في الامامة اكثر من مبلغ سفيان ومالك وقال
عمرو الناقد اذا وافقني احمد بن حنبل على حديث لا ابالي من خالفني قال
ابن ابي حاتم سألت ابي عن علي بن المديني واحمد بن حنبل ايهما احفظ
فقال كانا في الحفظ متقاربين وكان احمد افقه اذا رأيت من يحب
احمد فاعلم انه صاحب سنة وقال ابو زرعة احمد بن حنبل اكبر
من اسحاق وافقه ما رأيت احدا اكمل من احمد وقال محمد بن يحيى الذهلي
جعلت احمد اماما فيما بيني وبين الله تعالى وقال محمد بن مهران الجمال
ما بقي غير احمد قال امام الائمة ابن خزيمة سمعت محمد بن سحنويه
سمعت ابا عمير بن النحاس الرملي وذكر احمد بن حنبل فقال رحمه الله
عن الدنيا ما كان اصبره وبالماضين ما كان اشبهه وبالصالحين
ما كان الحقه عرضت له الدنيا فاباها والبدع فنفاها قال ابو حاتم
كان ابو عمير من عباد المسلمين قال لي امل علي شيئا عن احمد بن حنبل
وروى عن ابي عبد الله البوشنجي قال ما رأيت اجمع في كل شيء من احمد بن
حنبل ولا اعقل منه وقال ابن وارة كان احمد صاحب فقه صاحب
حفظ صاحب معرفة وقال النسائي جمع احمد بن حنبل المعرفة بالحديث

والفقه والورع والزهد والصبر وعن عبد الوهاب الوراق قال الماقال النبي
صلى الله عليه وسلم فردّوه الى عالمه رددناه الى احمد بن حنبل وكان اعلم
اهل زمانه وقال ابو داود وكانت مجالس احمد مجالس الآخرة لا يذكر فيها
شئ من امر الدنيا ما رأيته ذكر الدنيا قط قال صالح بن محمّد جزرة افقه
من ادركت في الحديث احمد بن حنبل قال علي بن خلف سمعت الحميدي
يقول ما دمت بالحجاز واحمد بالعراق وابن راهويه بخراسان لا يغلبنا
احد الخلال انبانا محمّد بن ياسين البلدي سمعت ابن ابي اويس وقيل له
ذهب اصحاب الحديث فقال ما ابقى الله احمد بن حنبل فلم يذهب اصحاب
الحديث وعن ابن المديني قال امرني سيّدي احمد بن حنبل ان لا احدث
الا من كتاب الحسين بن الحسن ابو معين الرازي سمعت ابن المديني يقول
ليس في اصحابنا احفظ من احمد بلغني انه لا يحدث الا من كتاب ولنا فيه
اسوة وعنه قال احمد اليوم حجة الله تعالى على خلقه اخبرنا عمر بن عبد المنعم
عن ابي اليمن الكندي انبانا عبد الملك بن ابي القاسم انبانا ابو اسمعيل الانصاري
انبانا ابو يعقوب القراب انبانا محمّد بن عبد الله الجوزقي سمعت ابا حامد
الشرقي سمعت احمد بن سلمة سمعت احمد بن عاصم سمعت ابا عبيد القاسم
بن سلام يقول انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل وهو افقههم فيه والى
ابن شيبة وهو احفظهم والى علي بن المديني وهو اعلمهم به والى يحيى بن
معين وهو اكتبهم له اسحق المنجنيقي انبانا القاسم بن محمّد المؤدّب عن محمّد
بن ابي بشر قال اتيت احمد بن حنبل في مسئلة فقال ائت ابا عبيد فان له

بيانا

لا تسمعه من غيره فاتيته فشفاني جوابه فاخبرته بقول احمد فقال ذاك
رجل من عمال الله نشر الله تعالى رداء علمه وذخر له عنده الزلفى اما تراه
محببا مالوفا ما رأت عيني بالعراق رجلا اجتمعت فيه خصال هي
فيه فبارك الله تعالى له فيما اعطاه من الحلم والعلم والفهم فانه لكما
قيل يزينك اذا ما غاب عنك فان دنا رأيت له وجها يسرك مقبلا
يعلّم هذا الخلق ما شذّ عنهم من الادب المجهول كهفا ومعقلا
ويحسن في ذات الاله اذا رأى مضيما لاهل الحق لا يسأم البلا
واخوانه الادنون كل موفق بصير بامر الله يسمو على العلا
وباسنادي الى ابي اسمعيل الانصاري انبا اسمعيل بن ابراهيم
انبا نصر بن ابي نصر الطوسي سمعت علي بن احمد بن حشيش سمعت
ابا الحديث الصوفي بمصر عن ابيه عن المزني يقول احمد بن حنبل يوم
المحنة وابو بكر يوم الردّة وعمر يوم السقيفة وعثمان يوم الدار وعلي
يوم صفين قال احمد بن محمّد الرشديني سمعت احمد بن صالح المصري
يقول ما رأيت بالعراق مثل هذين احمد بن حنبل ومحمد بن عبد الله
بن نمير رجلين جامعين لم ار مثلهما بالعراق وروى احمد بن
سلمة النيسابوري عن ابن وارة قال احمد بن حنبل ببغداد واحمد بن
صالح بمصر وابو جعفر النفيلي بحران وابن نمير بالكوفة هؤلاء اركان
الدين وقال علي بن الجنيد الرازي سمعت ابا جعفر النفيلي يقول كان
احمد بن حنبل من اعلام الدين وعن محمد بن مصعب العابد قال

لسوط ضرب به احمد بن حنبل فی الله تعالی اکبر من ایام بشر بن الحارث
الحافی قلت بشر عظیم القدر کاحمد ولا ندری وزن الاعمال انما الله تعالی
یعلم ذلک قال ابو عبد الرحمن النهاوندی سمعت یعقوب الفسوی
یقول کتبت عن الف شیخ حجتی فیما بینی وبین الله رجلان احمد بن حنبل
واحمد بن صالح وبالاسناد الی الانصاری شیخ الاسلام انبا ابو یعقوب
انبا منصور بن عبد الله الذهلی انبا محمد بن الحسن بن علی البخاری سمعت
محمد بن ابراهیم البوشنجی وذکر احمد بن حنبل فقال هو عندی افضل
وافقه من سفیان الثوری وذلک ان سفیان لم یمتحن بمثل ما امتحن به
احمد ولا علم سفیان ومن تقدم من فقهاء الامصار بعلم احمد بن
حنبل لانه کان اجمع بها وابصر باغالیطهم وصدقهم وکذبهم قال وقد
بلغنی عن بشر بن الحارث انه قال قام احمد مقام الانبیاء واحمد عندنا امتحن
بالسراء والضراء فکان فیهما معتصما بالله تعالی قال ابو یحیی الناقد کنا
عند ابراهیم بن عرعرة فذکروا علی بن عاصم فقال رجل احمد بن حنبل
یضعفه فقال رجل وما یضره اذا کان ثقة فقال ابن عرعرة والله
لو تکلم احمد فی علقمة والاسود لغیّرهما وقال الخشنی سمعت اسمعیل
بن الخلیل یقول لو کان احمد بن حنبل فی بنی اسرائیل لکان آیة وعن علی
بن شعیب قال عندنا المثل الکائن فی بنی اسرائیل من ان احدهم کان
یوضع المنشار علی مفرق راسه ما یصرفه ذلک عن دینه ولولا
ان احمد قام بهذا الشان لکان عارا علینا ان قوما سبکوا فلم یخرج منهم

احد

احد قال ابن اسلم سمعت محمد بن نصر المروزی یقول صرت الی دار احمد بن
حنبل مرارا وسألته عن مسائل فقیل له اکان اکثر حدیثا ام اسحق قال
بل احمد اکثر حدیثا واورع احمد فاق اهل زمانه قلت کان احمد عظیم
الشان رأسا فی الحدیث وفی الفقه وفی التأله الذی علیه خلق فی
خصومة فما الظن باخواته واقرانه وکان مهیبا فی ذات الله حتی قال
ابو عبید ما هبت احدا فی مسئلة ما هبت احمد بن حنبل وقال
ابراهیم الحربی عالم وقته سعید بن المسیب فی زمانه وسفیان
الثوری فی زمانه واحمد بن حنبل فی زمانه قرأت علی اسحاق الاسدی
اخبرکم ابن خلیل انبا اللبان عن ابی علی الحداد انبا ابو نعیم انبا ابو بکر
بن مالک انبا محمد بن یونس حدثنی سلیمان الشاذکونی قال یشبه
علی بن المدینی باحمد بن حنبل هیهات ما اشبه السک باللک لقد
حضرت من ورعه شیئا بمکة انه رهن سطلا عند فامی فاخذ منه
شیئا لیقوته فجاء فاعطاه فکاکه فاخرج الیه سطلین فقال انظر
ایهما سطلک فقال لا ادری انت فی حل منه ومما اعطیتک ولم یأخذه
قال الفامی والله انه سطله وانما اردت ان امتحنه فیه وبه الی ابی نعیم
انبا سلیمان بن احمد انبانا الابار سمعت محمد بن یحیی النیسابوری حین
بلغه وفاة احمد یقول ینبغی لکل اهل دار ببغداد ان یقیموا علیه النیاحة
فی دورهم قلت تکلم الذهلی بمقتضی الحزن لا بمقتضی الشرع قال احمد بن
القاسم المقری سمعت الحسین الکرابیسی مثل الذین یذکرون احمد بن حنبل

مدائح احمد بن حنبل

مثل قوم یجیئون الی ابی قبیس یریدون ان یهدموه بنعالهم الطبرانی انبا
ادریس بن عبد الکریم المقری قال رأیت علمائنا مثل الهیثم بن خارجة
ومصعب الزبیری ویحیی بن معین وابی بکر بن ابی شیبة واخیه
وعبد الاعلی بن حماد وابن ابی الشوارب وعلی بن المدینی والقواریری
وابی خیثمة وابی معمر والورکانی واحمد بن محمد بن ایوب ومحمد بن بکار
وعمرو الناقد ویحیی بن ایوب المقابری وشریح بن یونس وخلف بن هشام
وابی الربیع الزهرانی فیمن لا احصیهم یعظمون احمد ویجلونه ویوقرونه ویبجلونه
ویقصدونه للسلام علیه قال ابو علی بن شاذان قال محمد بن عبد الله
الشافعی لما مات سعید بن احمد بن حنبل جاء ابراهیم الحربی الی عبد الله
بن احمد فقام الیه عبد الله فقال تقوم الی قال والله لو رآک ابی لقام الیک
والله لو رأی ابن عیینة اباک لقام الیه قال محمد بن ایوب العکبری سمعت
ابراهیم الحربی یقول التابعون کلهم آخرهم احمد بن حنبل وهو عندی اجلهم
یقولون من حلف بالطلاق ان لا یفعل شیئا ثم فعله ناسیا کلهم یلزمونه
الطلاق وعن الاثرم قال ناظرت رجلا فقال من قال بهذه المسئلة قلت
من لیس فی شرق ولا غرب مثله قال من قلت احمد بن حنبل وقد اثنی
علی ابی عبد الله جماعة من اولیاء الله تبرکوا به روی ذلک ابو الفرج
ابن الجوزی وشیخ الاسلام ولم یصح سند بعض ذلک اخبرنا اسمعیل بن
عمیرة انبا ابن قدامة انبا ابو طالب ابن خضیر انبا ابو طالب الیوسفی
انبا ابو اسحق البرمکی انبا علی بن عبد العزیز انبا عبد الرحمن بن ابی حاتم

انبا ابو زرعة وقیل له اختیار احمد واسحاق احب الیک ام قول الشافعی
قال بل اختیار احمد واسحاق ما اعلم فی اصحابنا اسود الرأس افقه من احمد
بن حنبل وما رأیت احدا اجمع منه الی آخر ما ذکر الذهبی من الفضائل
الجمیلة والمحاسن الطویلة **وجه سوم** آنکه مجرد روایت احمد بن حنبل حدیثی را
دلیل ثبوت وتحقق ومزید اعتماد واعتبار وقبول آن نزد محققین فحول ست

ص اول کتاب

اخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ذکر فضائل
امیر المؤمنین ابی الحسن علی بن ابی طالب بل ذکر شئ منها اذ ذکر جمیعها
یقصر عنه باع الاحصاء بل ذکر اکثرها یضیق عنه نطاق طاقة
الاستقصاء یدلک علی صدق ما ذکرت ما انبانی الامام الحافظ
صدر الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمدانی وقاضی
القضاة الامام الاجل نجم الدین ابو منصور محمد بن الحسین بن محمد
البغدادی قال انبانا الشریف الامام الاجل نور الهدی ابو طالب
الحسین بن محمد بن علی الزینبی رحمه الله عن الامام محمد بن احمد
بن علی بن الحسین بن شاذان قال حدثنا المعافی بن زکریا ابو الفتح
عن محمد بن احمد بن ابی الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن یوسف
بن موسی القطان عن جریر عن لیث عن مجاهد عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ان الغیاض اقلام والبحر مداد
والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب
علیه السلام وبهذا الاسناد عن ابن شاذان قال حدثنی ابو محمد الحسن

بن احمد بن مخلد المخلدی من کتابه عن الحسین بن اسحاق عن محمد بن
زکریا عن جعفر بن محمد بن عمار عن ابیه عن جعفر بن محمد عن ابیه عن
علی بن الحسین عن ابیه عن امیر المومنین علی بن طالب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل لاخی علی
فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا بها غفر الله
له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن کتب فضیلة من فضائله
لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم ومن استمع
الی فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع
ومن نظر الی فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم
قال النظر الی علی بن ابی طالب عبادة وذکره عبادة ولا یقبل الله ایمان
عبد الا بولایته والبراءة من اعدائه وانبانی ابو العلاء الحافظ هذا
قال اخبرنا الحسن بن احمد المقری اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ
حدثنا احمد بن یعقوب بن المهرجان حدثنا علی بن محمد النخعی القاضی
حدثنا الحسین بن الحکم حدثنا حسن بن الحسین عن عیسی بن عبد الله
عن ابیه عن جده قال قال رجل لابن عباس سبحان الله ما اکثر مناقب
علی وفضائله انی لاحسبها ثلث الاف فقال ابن عباس اولا تقول انها
الی ثلثین الفا اقرب قال رضی الله عنه ویدلک علی ذلک ایضا ما یروی
عن الامام الحافظ احمد بن حنبل و هو کما عرف اصحاب الحدیث فی علم
الحدیث قریع اقرانه وامام زمانه والمقتدی به فی هذا الفن فی

ابانه والفارس الذی یکبو فرسان الحفاظ فی میدانه وروایته فیه
رضی الله عنه مقبولة وعلی کاهل التصدیق محمولة لما علم ان الامام
احمد بن حنبل ومن احتذی علی مثاله ونسج علی منواله وحطب فی جبله
وانضوی الی حفله مالوا الی تفضیل الشیخین رضوان الله علیهما فجاءت
روایته فیه کعمود الصباح لا یمکن ستره بالراح وهو ما رواه الشیخ الامام
الزاهد فخر الائمة ابو الفضل بن عبد الرحمن الحفربندی الخوارزمی
رحمه الله تعالی اجازة قال اخبرنا الشیخ الامام ابو محمد الحسن بن احمد
السمرقندی قال اخبرنا ابو القاسم عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن عبدان
العطار واسمعیل بن ابی نصر عبد الرحمن الصابونی واحمد بن الحسین
البیهقی قالوا جمیعا اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال سمعت القاضی
الامام ابا الحسن علی بن الحسین وابا الحسن محمد بن المقطر الحافظ
یقولان سمعنا ابا حامد محمد بن هرون الحضرمی یقول سمعت محمد بن
منصور الطوسی یقول سمعت احمد بن حنبل یقول ما جاء لاحد من
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم من الفضائل ما جاء لعلی
بن ابی طالب ازین عبارت سراسر رشاقت بلاغت شعار واشارت سراپا
بشارت متانت دثار بر ناظر سلیم الاعتبار ومتامل هوشیار هویدا و آشکار است
که روایت احمد بن حنبل در باب جناب امیر المومنین علیه السلام مقبول و بر کاهل تصدیق
محمول است زیرا که احمد بن حنبل واتباع واشیاع او از مفضلین شیخین اند پس امام
همام محل ارتیاب و اتهام اصحاب و ساوس و اوهام نیست پس روایت او در حق جناب

امیر المومنین علیه السلام من الله الملک العلام مثل عمود صباح در کمال وضوح
وافصاح ست که ممکن نیست ستران براح فاطفی المصباح فقد طلع بحمد الله
الفتاح المنّاح الصّباح وانقشع سحاب التشکیک وانزاح وانکشف
ضباب الارتیاب وراح ولمع نور الحق ولاح وسطع ضیاء الصّدق
وباح وثبت انّ همهمة المنکرین من اشنع الصّیاح وانکر النّباح
ومحمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب گفته قلت ذکر فضائل امیر المومنین
علی بن ابی طالب من آیات القرآن لا یمکن جعله الا فی کتاب واحد صـ اوّل کتاب
ذکر جمیعها یقصر عنه باع الاحصاء ویدلّک علی صدق ما ذهب
الیه مؤلف الکتاب محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی عفا الله
عنه ما اخبره الشیخ المقری ابو اسحاق ابراهیم بن برکة الکتبی بالموصل
عن الامام الحافظ صدر الحفّاظ ابی العلاء الحسن بن احمد بن الحسن
العطّار عن الشریف الاجلّ نور الهدی ابی طالب الحسین
بن محمّد بن علی الزینبیّ عن محمّد بن احمد بن علیّ بن الحسین بن شاذان
حدّثنا المعافی بن زکریّا عن محمّد بن احمد بن ابی الثلج عن الحسن بن محمد
بن بهرام عن یوسف بن موسی القطّان عن جریر عن اللیث عن مجاهد
عن ابن عبّاس قال قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم لو انّ الغیاض
اقلام والبحر مداد والجنّ حسّاب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی
بن ابی طالب وبهذا الاسناد عن ابن شاذان قال حدّثنی ابو محمد الحسن
بن احمد المخلدی من کتابه عن الحسین بن اسحاق عن محمّد بن زکریّا

عن جعفر بن محمّد بن عمّار عن ابیه عن جعفر بن محمّد عن ابیه عن علی
بن الحسین عن ابیه عن امیر المومنین علیّ بن ابی طالب قال قال رسول الله
صلّی الله علیه وسلّم جعل لاخی علیّ فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر ٧ انّ اللّه مع
فضیلة من فضائله مقرّا بها غفر الله له ما تقدّم من ذنبه ومن
کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی
لتلک الکتابة رسم ومن استمع الی فضیلة من فضائله غفر الله
له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی کتاب من فضائله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر الی علی عبادة
وذکره عبادة ولا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته والبرائة من
اعدائه قلت ما کتبناه الا من حدیث ابن شاذان رواه الحافظ
الهمدانی فی مناقبه وتابعه الخوارزمی واخبرنا ابو اسحاق ابراهیم
بن یوسف بن برکة الکتبی بالموصل عن الحافظ ابی العلاء الحسن بن
احمد اخبرنا الحسین بن احمد المقری اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ
اخبرنا الحسین بن احمد بن یعقوب المهرجان حدّثنا علیّ بن محمّد
النخعی القاضی حدّثنا الحسین بن الحکم حدّثنا حسن بن الحسین عن
عیسی بن عبد الله عن ابیه عن جدّه قال قال رجل لابن عبّاس
سبحان الله ما اکثر مناقب علی وفضائله انی لاحسبها ثلثة الاف
فقال ابن عبّاس او لا تقول انها الی ثلثین الفا اقرب خرّج هذا الاثر
عن ابن عبّاس الائمة فی کتبهم قلت ویدلّک علی ذلک ما روینا

عن امام اهل الحدیث احمد بن حنبل و هو اعرف اصحاب الحدیث فی علم الحدیث
قریع اقرانه وامام زمانه والمقتدی به فی هذا الفن فی ابانه والفارس
الذی یکبت فرسان الحفاظ فی میدانه و روایته مقبولة وعلی کاهل
التصدیق محمولة ولا یتهم فی دینه ولا یشک انه یقول بتفضیل الشیخین
ابی بکر وعمر فجاءت روایته فیه کعمود الصباح لا یمکن ستره بالراح وهو
ما اخبرنا العلامة مفتی الشام ابو نصر محمد بن هبة الله بن محمد
بن جمیل الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القسم علی بن الحسن الشافعی اخبرنا
ابو المظفر عبد المنعم بن الامام عبد الکریم اخبرنا الحافظ علی التحقیق احمد
بن الحسین البیهقی قال سمعت محمد بن عبد الله الحافظ یقول سمعت القاضی
ابا الحسن علی بن الحسن الجراحی وابا الحسین محمد بن المظفر الحافظ یقولان
سمعنا ابا حامد محمد بن هرون الحضرمی یقول سمعت محمد بن منصور
الطوسی یقول سمعت الامام احمد بن حنبل یقول ما جاء لاحد من
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ما جاء لعلی بن ابی طالب قال
الحافظ البیهقی وهو اهل کل فضیلة ومنقبة ومستحق لکل سابقة ومرتبة
ولم یکن احد فی وقته احق بالخلافة منه قلت هکذا اخرجه الحافظ
الدمشقی فی ترجمته من التاریخ و یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی در
تذکره خواص الامه بجواب قدح حدیث مواخات مروی از مجدوح بن یزید الباهلی
گفته واحمد مقلد فی الباب متی روی حدیثا وجب المصیر الی روایته
لانه امام زمانه وعالم اوانه والمبرز فی علم النقل علی اقرانه والفارس

قال الکنجی فی کفایة الطالب ان روایة احمد مقبولة وعلی کاهل التصدیق محمولة

قال سبط ابن الجوزی فی تذکرة خواص الامة ان احمد متی روی حدیثا وجب المصیر الیه

الذی

الذی لا یجاری فی میدانه وهذا هو الجواب عن جمیع ما یرد فی الباب فی
احادیث الکتاب انتهی فثبت بحمد الله الوهاب الموفق للصواب من هذا
الکلام الرشیق المستطاب المزیح لکل شبهة وارتیاب الفائح منه نشر
المسک والملاب ان احمد مقلد و متبوع لذوی الابصار والالباب
فی هذا الباب متی روی حدیثا وجب المصیر الیه ومتی نقل خبرا لزم
الاعتقاد علیه لانه امام زمانه وملاذ اوانه والمبرز الفائق فی علم
النقل علی امثاله واقرانه والفارس الذی لا یجاری فی میدانه ولا یباری
فی رهانه وهذا جواب کاف و تحقیق شاف لتسخیف جمیع تشکیکات المنکرین
وتوهین عامة شبهات المبطلین فی الروایات التی رواها احمد المفطین
فی شان امیر المومنین علیه سلام الملک الحق المبین فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین **وجه چهارم** آنکه علامه نحریر و ناقد
بصیر و محقق خبیر سبط ابن الجوزی جزاه الله خیرا بعد نقل این حدیث شریف از احمد
رد توهم تضعیف آن و تصریح باینکه رجال آن ثقات اند و اثبات عظمت و جلالت
عبد الرزاق بکمال ظهور و وضوح نموده منت عظیم بر اهل حق نهاده و داد احراق
قلوب منکرین و ابحاع صدور جاحدین داده چنانچه در تذکره خواص الامه گفته
حدیث فیما خلق منه قال احمد فی الفضائل حدثنا عبد الرزاق
عن معمر عن الزهری عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت انا وعلی بن ابی طالب
نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة الاف عام فلما

خلق آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا و جزء علی و فی روایة خلقت انا و علی من نور واحد فان قیل فقد ضعفوا هذا الحدیث فالجواب ان الحدیث الذی ضعفوه غیر هذه الالفاظ و غیر هذا الاسناد اما اللفظ خلقت انا و هرون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینة واحدة و فی روایة خلقت انا و علی من نور و کنا عن یمین العرش قبل ان یخلق الله آدم بالفی عام فجعلنا نتقلب فی اصلاب الرجال الی عبد المطلب و اما الاسناد فقالوا فی اسناده محمد بن خلف المروزی و کان مغفلا و فیه ایضا جعفر بن احمد بن بیان و کان شیعیا و الحدیث الذی ویناه یخالف هذا اللفظ و الاسناد لان رجاله ثقات فان قیل فعبد الرزاق کان یتشیع قلنا هو اکبر شیوخ احمد بن حنبل و مشی الی صنعاء من بغداد حتی سمع منه و قال ما رأیت مثل عبد الرزاق و لو کان فیه بدعة لما روی عنه و ما زال الی ان مات یروی عنه و معظم الاحادیث التی فی المسند رواها من طریقه و قد اخرج عنه فی الصحیحین انتهی فهذا سبط ابن الجوزی قد نصب نفسه لارغام انف جده فبالغ فی رده و فل شباحده و قصر منکر تطاوله و مده و اضعف قاصر اغراقه و شده و لم یال جهدا فی الانتهاض و الانتداب لخلافه و ایثار ضده و الابانة عن فظیع استنکافه و شنیع صده و سبط ابن الجوزی از افاخم ثقات اعیان و اعاظم اثبات ارکان و مهره و حذاق ابن شان و حائز فضل تنقید و اتقان و فائز بمرتبه عالیه تحقیق و عرفان ست و بسیارے

توثیق سبط ابن الجوزی رجال روات حدیث نور ثقات اند

مدح سبط ابن الجوزی

از اکابر ائمه سنیه او را بمحامد ناصعه و مناقب بارعه و فضائل رائعه ستوده اند مثل ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی و شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلکان و یوسف بن احمد بن محمد بن عثمان و موسی بن محمد بن ابی الحسین الیونینی البعلبکی و ابو الفدا اسمعیل بن علی بن محمود الایوبی و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی و محمد بن احمد الذهبی و عبد الله بن اسعد الیافعی و مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزابادی الشیرازی و محمد بن علی الداودی المالکی تلمیذ جلال الدین السیوطی و محمود بن سلیمان الکفوی و ازنیقی صاحب مدینة العلوم و علی بن سلطان محمد القاری و میرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی و غیر ایشان اما مدح و ثنای ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی سبط ابن الجوزی را پس در جامع مسانید ابی حنیفه گفته اما المسند الاول و هو مسند الاستاذ ابی محمد الحارثی البخاری فقد اخبرنی به الائمة بقرائتی علیهم الامام اقضی قضاة الانام اخطب خطباء الشام جمال الدین ابو الفضائل عبد الکریم بن عبد الصمد بن محمد بن ابی الفضل الانصاری الحرستانی و الشیخ الثقة تقی الدین اسمعیل بن ابراهیم بن یحیی الدرجی القرشی المقدسی بقرائتی علیهما بجامع دمشق و الشیخ الامام شمس الدین یوسف بن عبد الله سبط الامام ابی الفرج بن الجوزی بقرائتی علیه الخ ازین عبارت ظاهر است که ابو المؤید خوارزمی سبط ابن الجوزی را بوصف شیخ و امام می ستاید و حظ وافر از تعظیم و تبجیل او می رباید و چرا چنین نباشد که سبط ابن الجوزی شیخ و استاد ابو المؤید ست که بر او مسند ابو حنیفه خوانده و او را از ماخذ این مسند که جهد بلیغ در جمع اشتات آن فرموده گردانیده و نیز

وصف ابو المؤید خوارزمی سبط ابن الجوزی را بشیخ و امام

مدائح سبط ابن الجوزی

ابو المؤید در جامع المسانید بمقام جواب از لحن ابی حنیفه گفته والجواب الثانی انه ذکر الامام الحافظ[1] سبط ابن الجوزی انه افتراء علی ابی حنیفة وانما المنقول عنه بابو قبیس کذا قاله الثقات من ارباب النقل و نیز ابو المؤید در ذکر موانع از تفضیح و تقبیح خطیب لعیب بجزای تحقیر و تعییر او حضرت ابی حنیفه را گفته والمانع الثالث ان سبّ الخطیب و ذکر ما قیل فیه اشتغال بما لا یعنینا وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حسن اسلام المرأ ترکه ما لا یعنیه ومن احبّ ان یعرف سریرة الخطیب عفا الله عنه فلیطالع ترجمته من کتاب تاریخ الکبیر لدمشق الذی جمعه الحافظ ابو القاسم علی بن الحسین بن هبة الله الشافعی وکتاب الانتصار لامام ائمة الامصار الذی جمعه الحافظ[2] یوسف سبط ابن الجوزی رح فیری من سیرته و سریرته ما یقضی منه العجب کیف یتکلم مثله فی الامام ابی حنیفة رضی الله عنه اما مدح و ثنای احمد بن محمد المعروف بابن خلکان سبط ابن جوزی را پس در وفیات الاعیان بعد ذکر عبد الرحمن بن علی المعروف بابن الجوزی گفته وکان سبطه[3] شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الواعظ المشهور حنفی المذهب وله صیت وسمعة فی مجالس وعظه وقبول عند الملوک وغیرهم وصنف تاریخا کبیرا رایته بخطه فی اربعین مجلدا سماه مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان و توفی لیلة الثلثاء الحادی والعشرین من ذی الحجة سنة اربع وخمسین وستمائة بدمشق بمنزله بجبل قاسیون و دفن هناک ومولده فی سنة احدی

(1) وصف ابو المؤید خوارزمی سبط ابن الجوزی را بامام و حافظ

(2) وصف ابو المؤید خوارزمی سبط ابن الجوزی را بحافظ

(3) مدائح سبط ابن الجوزی از تاریخ ابن خلکان

مدائح ابن خلکان مؤرخ سبط ابن الجوزی

وثمانین وخمسمایة ببغداد وکان هو یقول اخبرتنی امی ان مولدی سنة اثنتین وثمانین رحمه الله تعالی انتهی نقلا عن اصل نسخة عتیقة من تاریخ ابن خلکان و نیز ابن خلکان بترجمه حسین بن منصور الحلاج که در ان ذکر ابن المقفع استطرادا وارد نموده گفته قلت ذکر صاحبنا[1] شمس الدین ابو المظفر یوسف الواعظ سبط الشیخ جمال الدین ابی الفرج بن الجوزی الواعظ المشهور فی تاریخه الکبیر الذی سماه مرآة الزمان اخبار ابن المقفع وما جری له وقتله فی سنة خمس واربعین ومائة ومن عادته ان یذکر کل واقعة فی السنة التی کانت فیها فیدل علی ان قتله فی السنة المذکورة و نیز ابن خلکان در وفیات الاعیان بترجمه یحیی بن محمد بن هبیرة الشیبانی گفته وذکر[2] الشیخ شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی بن عبد الله سبط الشیخ جمال الدین ابی الفرج الجوزی فی تاریخه الذی سماه مرآة الزمان ورأیته بدمشق فی اربعین مجلدا وجمیعه بخطه وکان ابوه قزعلی مملوک عون الدین بن هبیرة المذکور زوجه بنت الشیخ ابی الفرج المذکور فاولدها شمس الدین المذکور انه سمع مشایخه ببغداد یحکون ان عون الدین قال کان سبب ولایتی المخزن اننی ضاق ما بیدی حتی فقدت القوت ایاما فاشار علیّ بعض اهلی ان امضی الی قبر معروف الکرخی رضی الله عنه واسأل الله تعالی عنده فان الدعاء عنده مستجاب قال فاتیت قبر معروف فصلیت عنده ودعوت ثم خرجت لاقصد البلد یعنی بغداد فاجتزت بقطفا وهی محلة من محال بغداد قال فرأیت مسجدا مهجورا فدخلت

(1) مدح ابن خلکان سبط ابن الجوزی را و نقل از او

(2) نقل ابن خلکان از سبط ابن الجوزی و وصف او بشیخ

لا اصلی فیہ رکعتین و اذا بمریض ملقی علی باریۃ فقعدت عند راسہ و قلت
ما تشتہی فقال سفرجلۃ قال فخرجت الی بقال ہناک فرہنت عندہ میزری
علی سفرجلتین و اتیتہ بہما فاکل من السفرجلۃ ثم قال اغلق باب المسجد
فغلقتہ فتنحی عن الباریۃ وقال احفر ہہنا فحفرت فاذا بکوز فقال
خذ ہذا فانت احق بہ فقلت لہ اما لک وارث فقال لا وانما کان لی
اخ وعہدی بہ بعید و بلغنی انہ مات ونحن من الرصافۃ قال فبینما ہو
یحدثنی اذ قضی فغسلتہ وکفنتہ ودفنتہ ثم اخذت الکوز وفیہ
مقدار خمسمائۃ واتیت الی دجلۃ لاعبرہا فاذا بملاح فی سفینۃ عتیقۃ و
علیہ ثیاب رثۃ فقال معی معی فنزلت معہ فاذا انہ من اکثر الناس شبہا
بذلک الرجل فقلت من این انت فقال من الرصافۃ ولی بنات وانا
صعلوک قلت فما لک احد قال لا کان لی اخ ولی عنہ زمان و ما ادری
ما فعل اللہ بہ قال فقلت ابسط حجرک فبسطہ فصببت المال فیہ فبہت
فحدثتہ الحدیث فسالنی ان اخذ نصفہ فقلت واللہ ولا حبۃ ثم
صعدت الی دار الخلیفۃ وکتبت رقعۃ فخرج علیہا اشراف المخزن ثم
تدرجت الی الوزارۃ و جلالت و نبالت و براعت و حذاقت و مہارت و وثاقت
و مزید اعتبار و اعتماد و علو مقدار و سمو فخار و نقد و اتقان ابن خلکان بر ناظر
اسفار محققین کبار ہویدا و آشکار است شمس الدین ابو عبد اللہ محمد بن احمد ذہبی در عبر
فی خبر من غبر بمدح او در سنہ احدی و ثمانین و ستمائۃ گفتہ ابن خلکان قاضی القضاۃ
شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراہیم بن ابی بکر الاربلی

مدائح ابن خلکان از تاریخ سبط ابن الجوزی

مدائح ابن خلکان از عبر ذہبی

الشافعی ولد سنۃ ثمان و ستمائۃ وسمع البخاری من ابن مکرم واجاز لہ
المؤید الطوسی و جماعۃ وتفقہ بالموصل علی الکمال بن یونس و بالشام
علی ابن شداد ولقی کبار العلماء وبرع فی الفضائل والاداب وسکن مصر
مدۃ وناب فی القضاء ثم ولی قضاء الشام عشر سنین وعزل بابن الصائغ
سنۃ تسع وستین فاقام سبع سنین معزولا بمصر ثم رد الی قضاء الشام
وکان کریما جوادا سریا ذکیا اخباریا عارفا باخبار الناس توفی فی رجب
وابو الفدا عماد الدین اسمعیل بن علی در مختصر فی اخبار البشر در سنہ مذکورہ گفتہ
وفیہا توفی القاضی الفاضل المحقق شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر
بن خلکان البرمکی وکان فاضلا عالما تولی القضاء بمصر والشام ولہ
مصنفات جلیلۃ مثل وفیات الاعیان فی التاریخ و غیرہ وکان مولدہ
یوم الخمیس بعد صلوۃ العصر حادی عشر ربیع الآخر سنۃ ثمان و
ستمائۃ بمدینۃ اربل بمدرسۃ سلطان مظفر الدین صاحب اربل
نقلت ذلک من تاریخہ فی ترجمۃ زینب فی اخر حرف الزاء و عمر بن مظفر
بن محمد الشہیر بابن الوردی الشافعی در تتمۃ المختصر فی اخبار البشر در سنہ مذکورہ گفتہ
و فیہا توفی القاضی شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان البرمکی
وکان فاضلا عالما تولی القضاء بمصر والشام ولہ مصنفات جلیلۃ
مثل وفیات الاعیان فی التاریخ وغیرہا و مولدہ یوم الخمیس بعد
العصر حادی عشر ربیع الآخر سنۃ ثمان و ستمائۃ باربل بمدرسۃ سلطان
مظفر الدین صاحب اربل و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در وافی

مدائح ابن خلکان از تاریخ سبط ابن الجوزی

مدائح ابن خلکان از مختصر ابی الفدا

ص ۲۳ ج ۳۵۸ جزء آخر مطبوع مصر

مدائح ابن خلکان از تتمۃ المختصر ابن الوردی

بالوفيات گفته احمد بن محمد بن ابراهيم بن خلكان قاضى القضاة شمس الدين
ابو العباس البرمكى الاربلى الشافعى ولد باربل سنة ثمان وستمائة وسمع
بها صحيح البخارى من ابى محمد هبة الله بن مكرم الصوفى واجازله
المويد الطوسى وعبد العز الهروى وزينب الشعرية روى عنه المزى والبرزالى
والطبقة وعبد العز الهروى وزينب الشعرية وكان فاضلاً بارعاً
متفنناً عارفاً بالمذهب حسن الفتاوى جيد القريحة بصيرا بالعربية
علامة بالادب والشعر وايام الناس كثير الاطلاع حلو المذاكرة وافر
الحرمة فيه رياسة كثيرة له كتاب وفيات الاعيان وقد اشتهر كثيرا
وله مجاميع ادبية قدم الشام فى شبيبته وقد تفقه بالموصل على
كمال الدين بن يونس واخذ بحلب عن القاضى بهاء الدين بن شداد
وغيرهما ودخل مصر وسكنها مدة وناب بها فى القضاء عن القاضى
بدر الدين السنجارى الخ وابو محمد عبد الله بن اسعد بن على اليافعى اليمنى الشافعى
در مرآة الجنان گفته سنة احدى وثمانين وستمائة توفى قاضى القضاة
شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد الاربلى الشافعى المعروف بابن خلكان
صاحب التاريخ ولد سنة ثمان وستمائة وسمع البخارى من ابن مكرم
واجازله المويد الطوسى وجماعة وتفقه بالموصل على الكمال بن يونس
وبالشام على ابن شداد ولقى كبار العلماء وبرع فى الفضائل والاداب
وسكن مصر مدة وناب فى القضاء ثم عشر سنين بعد ولاية عز الدين
ابن الصائغ وتلقاه يوم دخوله نائب السلطنة واعيان البلد وكان

يوما

يوما مشهودا قل ان رئى قاض مثله وكان عالما بارعا عارفا بالمذهب
وفنونه سديد الفتاوى جيد القريحة وقورا رئيسا حسن المذاكرة
حلو المحاضرة بصيرا بالشعر جميل الاخلاق سريا ذكيا اخباريا عارفا
بايام الناس له كتاب وفيات الاعيان وهو من احسن ما صنف فى هذا
الفن قلت ومن طالع تاريخه المذكور اطلع على كثرة فضائل مصنفه
وما رأيته يتتبع فى تاريخه الا الفضلاء ويطنب فى تعديد فضائلهم
من العلماء خصوصا ذوى الادب والشعراء واعيان اهل الولايات
وكبراء الدولة من الملوك والوزراء والامراء ومن له شهرة وصيت
لكنه لم يذكر فيه احدا من الصحابة رضى الله عنهم ولا من التابعين
رحمهم الله الا جماعة يسيرة تدعو حاجة كثير من الناس الى معرفة
احوالهم كذا قال فى خطبته قال وكذلك الخلفاء لم اذكر احدا منهم الخ
وعبد الوهاب بن على بن عبد الكافى الشافعى السبكى در طبقات شافعيه وسطى
على ما نقل گفته شمس الدين قاضى القضاة ابن خلكان الاربلى الشافعى
هو احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابى بكر بن خلكان بن يامك بن
عبد الله بن شاكل بفتح الكاف بن الحسين بن مالك بن جعفر بن يحيى
بن خالد البرمكى كان احنف وقته حلما وشافعى زمانه علما وحاتم
عصره الا انه لا يقاس به حاتم من بقايا البرامكة الكرام والسادة
الذين ليّنوا جانب الدهر العرام وكان منه مثل ذلك الزمان الذاهب
وعلى منوال ذلك الاحسان وتلك المواهب مع الخلق بتلك الاخلاق

تراجم ابن خلکان یافع سبط ابن الجوزی

التی کانما بات یشب عنبرها او اصبح یتخیر من اکلیل جواهر الثریا جوهرها
بحلم ما داوی معویة سورة غضبه بمثله ولا داری تشبهه ابو مسلم فی
مکایده وفعله وکرم ما دانی اسفاح غمائمه ولا دان به المامون فی قد
طلب الامامه هذا الی دب خف به جانب الخفاجی واستصغر الولید
وطوی ذکر الطائی مع اتقان فی ذکر الوقائع وحفظ البدائع احد علماء
عصره المشهورین فی سیادباء دهره الملذکورین الخ و جمال الدین عبد الرحیم
بن الحسن بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات شافعیه گفته شمس الدین احمد صاحب
التاریخ المعروف وهو ولد الشهاب محمد المذکور قبله وبیته کما تراه
من اجل البیوت لکن لعب الدهر بناره ما بین لهوب وخبوت وتقلب
بتذکاره ما بین ظهور وخفوت وقد اوضح هو حاله فی تاریخه
المعروف فی مواضع فقال انه ولد بمدینة اربل سنة ثمان وستمائة ثم
انتقل بعد موت والده الی الموصل وحضر درس الشیخ کمال الدین بن یونس
ثم انتقل الی حلب فقرأ الفقه علی قاضیها ابن شداد الاتی ذکره والنحو
علی ابن یعیش ثم قدم دمشق واخذ عن ابن الصلاح ثم ارتحل الی مصر
وناب فی الحکم بالقاهرة عن بدر الدین السنجاری ثم ولی قضاء المحلة ثم
قضاء القضاة بالشام سنة تسع وخمسین ثم عزل بابن الصائغ فی سنة
تسع وستین قال فکانت مدة تلک الولایة عشر سنین لا تزید یوما
ولا تنقص یوما ثم عزل ابن الصائغ بعد سنین واعید هو الیها ثم عزل
ایضا مرة اخری بابن الصائغ واستمر معزولا مدرسا بالامینیة والنجیبیة

ص ۱۳۲ / ۳۹۹ فی الفصل الثانی من باب الکار

مدایح ابن خلکان از طبقات شافعیه اسنوی

الی ان

مدایح ابن خلکان یافع سبط ابن الجوزی

الی ان توفی یوم السبت عشیة السادس والعشرین من رجب سنة احدی
وثمانین وستمائة بالمدرسة النجیبیة ذکره الذهبی فی العبر
والتاریخ وکان رحمه الله خیرا دینا کریما وقورا ومن مولفاته التاریخ
المشهور ولله در القائل ما زلت تلهج بالاموات تکتبها حتی رایتک فی
الاموات مکتوبا و تقی الدین ابو بکر بن احمد دمشقی اسدی در طبقات شافعیه گفته
احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان قاضی القضاة شمس الدین
ابو العباس البرمکی الاربلی ولد باربل سنة ثمان وستمائة تفقه
بالموصل علی کمال الدین بن یونس واخذ بحلب عن القاضی بهاء الدین
بن شداد وغیرهما وقرأ النحو علی ابی البقا یعیش بن علی النحوی وسمع
من جماعة وقدم الشام فی شبیبته واخذ عن ابن الصلاح ودخل
الدیار المصریة وسکنها وناب فی القضاء عن القاضی بدر الدین السنجاری
ثم قدم الشام علی القضاء فی ذی الحجة سنة تسع وخمسین منفردا
بالامر ثم اقیم معه القضاة الثلاثة فی سنة اربع وستین ثم عزل
سنة تسع وستین ثم اعید بعد سبع سنین فی اول سنة سبع وسبعین
ثم عزل ثانیا فی اوائل سنة ثمانین واستمر معزولا وبیده الامینیة
والنجیبیة قال الشیخ تاج الدین الفزاری فی تاریخه کان قد جمع
حسن الصورة وفصاحة المنطق وغزارة الفضل وثبات الجاش ونزاهة
النفس وقال قطب الدین فی تاریخ مصر وکان اماما ادیبا بارعا وحاکما
عادلا ومورخا جامعا وله الباع الطویل فی الفقه والنحو والادب

ص ۶۹ / ۱۳۱ الطبقة الثانیة والعشرون

مدایح ابن خلکان از طبقات شافعیه اسدی

مدایح ابن خلکان از سبط ابن الجوزی

غزیر الفضل کامل العقل قال واخبرنی من اثق به عنه انه قال احفظ
سبعة عشر دیوانا من الشعر وقال البرزالی فی معجمه احد علماء عصره
المشهورین وسید ادباء دهره المذکورین جمع بین علوم جمة فقه
وعربیة وتاریخ ولغة وغیر ذلك وجمع تاریخا نفیسا اقتصر علی
المشهورین من کل فن وکانت له ید طولی فی علم اللغة لم یر فی وقته
من یعرف دیوان المتنبی کمعرفته وکان مجلسه کثیر الفوائد والتحقیق
والبحث وقال الذهبی کان اماما فاضلا بارعا متقنا عارفا بالمذهب
حسن الفتاوی جید القریحة بصیرا بالعربیة علامة فی الادب والشعر
وایام الناس کثیر الاطلاع حلو المذاکرة وافر الحرمة من سروات الناس
کریما جوادا ممدحا وقد جمع کتابا نفیسا فی وفیات الاعیان توفی فی
رجب سنة احدی وثمانین وستمائة ودفن بالصالحیة وجمال الدین یوسف
بن تغری بردی در نجوم زاهره فی تاریخ مصر والقاهرة گفته السنة الرابعة من
ولایة المنصور قلاوون علی مصر وهی سنة احدی وثمانین وستمائة
فیها توفی قاضی القضاة شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم
بن ابی بکر بن خلکان بن یامك بن عبد الله بن شاکل بن الحسین بن مالك
بن جعفر بن یحیی بن خالد بن برمك البرمکی الشافعی قاضی قضاة
دمشق وعالمها ومورخها مولده فی لیلة الاحد حادی عشر جمادی الآخرة
سنة ثمان وستمائة باربل وبها نشا ذکره ابن العدیم فی تاریخه فقال
من بیت معروف بالفقه والمناصب الدینیة وقال غیره کان

مدایح ابن خلکان از نجوم زاهره جمال الدین یوسف بن تغری بردی

اماما عالما فقیها ادیبا شاعرا مفتنا مجموع الفضائل معدوم النظیر
فی علوم شتی حجة فیما ینقله محققا لما یورده منفردا فی علم الادب رسالة
وکانت وفاته فی شهر رجب وله ثلث وسبعون سنة قلت وهو صاحب
التاریخ المذکور المشهور وقد استوعبنا من حاله نبذة جیدة فی
تاریخنا المنهل الصافی والمستوفی بعد الوافی انتهی وکان قد ولی قضاء دمشق
مرتین الاولی فی حدود الستین وستمائة وعزل وقدم القاهرة وناب فی
الحکم بها عن قاضی القضاة بدر الدین السنجاری وافتی بها ودرس واقام
بها نحو سبع سنین ثم اعید الی قضاء دمشق بعد عز الدین بن
الصائغ وسر الناس بعوده ومدحته الشعراء بعدة قصائد من ذلك
ما انشده الشیخ رشید الدین عمر بن اسمعیل الفارقی فقال انت فی
الشام مثل یوسف فی مصر ⁂ وعندی ان الکرام جناس ولکل سبع شداد
وبعد السبع ⁂ عام فیه یغاث الناس وقال فیه ایضا نور الدین
علی بن مصعب رایت اهل الشام طرا ⁂ ما فیهم غیر راض
اتاهم الخیر بعد شر ⁂ فالوقت بسط بلا انقباض وعوضوا فرحة بحزن
قد انصف الدهر فی التقاضی ⁂ وسرهم بعد طول غم ⁂ قدوم قاض وعزل
قاض ⁂ فکلهم شاکر وشاك ⁂ لحال مستقبل وماض وجلال الدین
عبد الرحمن بن الکمال السیوطی در حسن المحاضرة گفته ابن خلکان قاضی القضاة
شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر الاربلی
الشافعی صاحب وفیات الاعیان ولد سنة ستمائة واجاز له المؤید

مدایح ابن خلکان از حسن المحاضرة سیوطی

تاریخ سبط ابن الجوزی

الطوسی وتفقه بابن یونس وابن شداد ولقی کبار العلماء وسکن مصر مدة وناب فی القضاء بها ثم ولی قضاء الشام عشر سنین ثم عزل فاقام بمصر سبع سنین ثم رد الی قضاء الشام قال فی العبر کان سریا ذکیا اخباریا عارفا بایام الناس مات فی رجب سنة احدی وثمانین وستمائة وفاضل معاصر مولوی حیدر علی در کتاب منتهی الکلام در مقام حمایت یحیی مصمودی بعد نقل عبارت بستان المحدثین گفته دوم آنکه تحقیق وتنقیح قاضی القضاة شمس الدین بن خلکان اسکنه الله بحبوحة الجنان در کتاب وفیات الاعیان درباره توثیق وتعدیل وستایش مصمودی زیاده تر ازین کلام ودر دلالت سابق الاقدام ست حیث افاد واجاد ابو محمد یحیی بن یحیی بن کثیر بن وسلاس و قیل وسلاس بن شمال بن منقایا اللیثی اصله من البربر من قبیلة یقال لها مصمودة مولی بنی لیث فنسب الیهم وجده کثیر یکنی ابا عیسی وهو رحل الی الاندلس وسکن قرطبة سمع بها من زیاد بن عبد الرحمن بن زیاد المعروف بسبطون القرطبی راوی موطا مالک بن انس رضی الله عنه الخ اما مدح وثنای یوسف بن احمد بن محمد بن عثمان سبط ابن الجوزی را پس در منظر الانسان ترجمه وفیات الاعیان بعد ذکر ترجمه ابن الجوزی گفته ونیز شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی سبط ابو الفرج مذکور واعظ مشهور حنفی مذهب باجاه بود نزدیک ملوک واکابر رواج سخن داشت کتابی در تفسیر وکتابی در تاریخ تصنیف کرد ونام تاریخ مرآة الزمان داشت مصنف گوید من آنرا بخط او در چهل مجلد دیدم مولد او سنه اثنتین وثمانین وخمسمائه ووفات او شب سه شنبه

احتجاج فاضل معاصر مولوی حیدر علی در منتهی الکلام بابن خلکان و وفیات تحقیق وتنقیح براو

ترجمة ابن [illegible] وفیات الاعیان ۱۲

تاریخ ابن الجوزی از منظر الانسان ترجمه وفیات الاعیان

بست ویکم

مدح سبط ابن الجوزی

بست ویکم ماه ذی الحجه سنة اربع وخمسین وستمائة اما مدح وثنای قطب الدین موسی بن محمد بن ابی الحسین الیونینی البعلبکی سبط ابن الجوزی را پس در ذیل مرآة الزمان که ذهبی در معجم مختص حکم با جادت آن نموده بترجمه یوسف بن قزغلی گفته وکان له القبول التام عند الخاص والعام من ابناء الدنیا وابناء الاخرة ونیز قطب الدین یونینی کتاب مرآة الزمان سبط ابن الجوزی را بمدح عظیم واطرای فخیم که مثبت افضلیت آن از جمیع تواریخ ست یاد نموده چنانچه در ذیل مرآة الزمان بعد ذکر تواریخ گفته فرأیت اجمعها مقصدا واعذبها موردا واحسنها بیانا واصحها روایة مرآة الزمان وقطب الدین یونینی از اعاظم مشاهیر واجلة ائمه واکابر روسای حائزین محامد جمه ست ذهبی در معجم مختص گفته موسی بن محمد بن ابی الحسین الامام المورخ قطب الدین ابن الشیخ الفقیه سمع من ابیه وبدمشق من ابن عبد الدائم وشیخ الشیوخ وبمصر من ابن صادم واختصر مرآة الزمان وذیل علیه فاجاد ولد الکثیر ببعلبک ولد سنة اربعین وستمائة وتوفی فی شوال سنة ۷۲۶ وکان رئیسا محترما وعبد الله بن اسعد الیافعی در مرآة الجنان در سنه ست وعشرین وسبعمائة گفته ومات ببعلبک شیخها الصدر الکبیر قطب الدین موسی بن الفقیه الشیخ محمد الیونینی صاحب التاریخ سمع واخبر من جماعة ودر کشف الظنون بعد ذکر مرآة الزمان گفته واختصره قطب الدین موسی بن محمد البعلبکی المورخ المتوفی سنة ست وعشرین وسبعمائة وذیله فی اربع مجلدات اول ذیله الحمد لله مصرف الدهور الخ قال رأیت ان اجمع التواریخ مقصدا واعذبها

مدح سبط ابن الجوزی از ذیل مرآة الزمان قطب الدین یونینی بعلبکی ۱

مدح مرآة الزمان سبط ابن الجوزی از ذیل آن ۲

مدح یونینی از معجم مختص ذهبی ۳

مدح یونینی از مرآة الجنان یافعی ۴

ذکر ذیل مرآة الزمان یونینی از کشف الظنون ۵

مدائح سبط ابن الجوزی

مورّخ آمرآة الزّمان فشرعت فی اختصاره فوجدته قد انقطع الی سنة ۶۵۴
اربع وخمسین وستمائة وهی الّتی توفی المصنّف فی اثنائها فاثرت ان اذیّله
بما یتصل به الی حیث یقدره الله تعالی من الزّمان ولعل بعض من
یقف علیه ینتقد الاطالة فی بعض الاماکن والاختصار فی بعضها
وانما جمعته لنفسی واذکر ما اتصل بعلمی وسمعته من افواه الرّجال
ونقلته من خطوط الفضلاء اما مدح وثنای ابو الفدا اسماعیل بن علی
سبط ابن الجوزی را پس در مختصر فی اخبار البشر که عمر بن مظفر المعروف بابن الوردی در
ذیلش که مسمی ست به تتمة المختصر بوصف آن گفته وبعد فیقول الفقیر المعترف
بالتقصیر عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن ابی الفوارس الوردی المعرّی
الشافعی انجح الله مسعاه واصلح له امر اخرته ودنیاه انی رأیت
المختصر فی اخبار البشر تالیف مولانا السلطان الملك المؤید صاحب
حماة قدس الله سره واکرم مثواه من الکتب التی لا یقع مثلها ولا یسع
جهلها فانه اختاره من التواریخ التی لا تجتمع الا للملوك ونظمه
فی سلوك الحسن بجنس السلوك فانجلی کالعروس التی حسنها المغرب و
جمالها الکامل وثغرها العقد وضرّاتها الدّول المنقطعة وخیالها
لذة الاحلام ولفظها المنتظم وخدّها ابن ابی الدم ومحبتها تجارب
الامم وحسادها بنو اسرائیل ونظرها مفرج الکروب ودلالها وفیات
الاعیان ووصلها الاغانی وقربها مروج الذهب وعطرها من الیمن ذکرها
مجاوز فی المشرق اصفهان وفی المغرب القیروان وفصاحتها البیان

مدائح تاریخ مختصر ابو الفدا که در ان مدح سبط ابن الجوزی مذکور است از تتمه ابن الوردی

مدائح ابو الفدا مادح سبط ابن الجوزی

ووجهها مرآة الزمان بتبه رحمه الله تعالی ترتیبا رفع به اسمعیل القواعد
من البیت الایوبی وشیّد وضمنه کنوزا وهل یعجز عن الکنوز من هو
ملك مؤیّد ومصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون در ذکر آن بابین نهج نموده
المختصر فی اخبار البشر فی مجلدین للملك المؤیّد اسمعیل بن علی الایوبی
المعروف بصاحب حماة المتوفی سنة ۷۳۲ اثنتین وثلثین وسبعمائة اوّله
الحمد لله الذی حکم علی الاعمار بالاجال الخ اورد فیه اشیاء من التواریخ
القدیمة والاسلامیّة لیکون تذکرة ومغنیة عن مراجعة
الکتب المطوّلة واختصره من الکامل وغیره من نحو عشرین مجلدا
ورتّب التواریخ القدیمة علی مقدّمة وخمسة فصول والتواریخ
الاسلامیّة علی السنین حسب تالیف الکامل الخ ودر سنه اربع وخمسین
وستمائة گفته وفیها توفی الشیخ شمس الدین یوسف سبط جمال الدّین
بن الجوزی وکان من الوعاظ الفضلاء الّف تاریخا جامعا سماه مرآة
الزمان انتهی ما فی مختصر ابی الفدا وعلامه ابو الفدا حائز انواع فضل وعلا
وحاوی اقسام شرف وسنا واز مشاهیر اساطین کبرا واعاظم سلاطین نبلا است
عمر بن مظفر المعروف بابن الوردی در تتمة المختصر فی اخبار البشر در سنة اثنتین
وثلثین وسبعمائة گفته ومات السّلطان الملك المؤیّد اسمعیل بن الملك
الافضل علی صاحب حماة وله تصانیف حسنة مشهورة منها اصل
هذا الکتاب ونظم الحاوی وشرحه شیخنا قاضی القضاة شرف الدین
بن البارزی شرحا حسنا وله کتاب تقویم البلدان وهو حسن فی بابه

ذکر تاریخ مختصر از کشف الظنون

مدح سبط ابن الجوزی از تاریخ مختصر فی اخبار البشر ابی الفدا

مدائح ابو الفدا مادح سبط ابن الجوزی از تتمه المختصر ابن الوردی

مآخذ ابو الفدا مادح سبط ابن الجوزی

تسلّط بحماة فی اول سنة عشرین بعد نیابته بها رحمه الله تعالی وکان سخیا محبّا للعلم والعلماء مفنّنا یعرف علوما ولقد رأیت جماعة من ذوی الفضل یزعمون انّه لیس فی الملوك بعد المامون افضل منه رحمه الله تعالی

ومحمد بن محمد المعروف بابن الشحنة الحلبی در روض المناظر گفته سنة اثنتین وثلثین وسبعمائة توفی السّلطان الملك المؤیّد اسمعیل بن الملك الافضل علی بن المظفر محمود بن المنصور محمد بن السّلطان المظفر عمر بن شاهنشاه بن ایوب بن شادی کان من اعیان الامراء قائما بامر السلطنة فی حماة حضر فتح المرقب فی خدمة الملك المنصور قلاوون سنة اربع وثمانین وستمائة وفتح قلعة الروم فی خدمة الملك الاشرف خلیل بن قلاوون وفتح طرابلس وفتح عكّا ثم صار نائبا لحماة ثم سلطانا کما حکیناه وکان عالما ادیبا له الید الطولی فی الریاضیّة والهندسة والهیئة واخذ ذلك عن الشیخ اثیر الدین الابهری وامتدحه الشعراء من البلاد ووفدوا علیه واجری علیهم الجوائز الی ان قال بعد ذکر نبذ من الاشعار والشیخ جمال الدین ابی بکر محمد بن محمد بن نباتة المصری کتب مفردة فی مدائحه منها منتخب الهدیة فی المدائح المؤیّدیة لو نظم مثله بعده فی طبقته وللسلطان عماد الدین رحمه الله تعالی عدة مؤلفات فی انواع العلوم واشعار رائقة فمن مؤلفاته نظم الحاوی الصغیر وشرحه قاضی القضاة شرف الدّین ابو القاسم هبة الله بن البارزی ومنها کتاب نوادر العلم فی مجلّدین ومنها کتاب الکناش

مآخذ ابو الفدا از روض المناظر ابن شحنه

فی مجلدین

مآخذ ابو الفدا مادح سبط ابن الجوزی

فی مجلدین وکتاب تقویم البلدان وکتاب الموازین وکتاب التاریخ المسمّی بالمختصر فی اخبار البشر وغیرها

وصلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الخازن درکتاب فوات الوفیات که ذیل تاریخ ابن خلکان ست گفته الملك المؤیّد اسمعیل بن علی الامام الفاضل العالم السلطان الملك المؤیّد عماد الدّین ابو الفداء بن الافضل بن المظفر بن المنصور صاحب حماة

صـ ۳۸۰ / ۲۰ جزء اول مطبوع مصر

مآخذ ابو الفدا از فوات الوفیات صلاح الدین

وبعد ذکر سلطنت او گفته کان الامیر سیف الدین تنکز رحمه الله تعالی یکتب الیه یقبل الارض بالمقام العالی الشریف المولوی السلطانی الملکی المؤیّدی العمادی وفی العنوان صاحب حماة ویکتب الیه السلطان الملك الناصر محمد بن قلاوون اعز الله انصار المقام الشریف العالی السلطانی الملکی المؤیّدی العمادی بلا مولوی وکان الملك المؤیّد فیه مکارم وفضیلة تامة من فقه وطب وحکمة وغیر ذلك واجود ما کان یعرف علم الهیئة لانه اتقنه وان کان قد شارك فی سائر العلوم مشارکة جیّدة وکان محبّا لاهل العلم مقربا لهم الخ

وتقی الدین ابو بکر بن احمد اسدی در طبقات شافعیه گفته اسمعیل بن علی بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب بن شادی العالم العلامة المفنّن المصنّف السلطان الملك المؤیّد عماد الدّین ابو الفدا بن الملك الافضل نور الدین بن الملك المظفر تقی الدّین بن الملك المنصور ناصر الدّین بن المظفر تقی الدّین الایّوبی مولده فی جمادی الاولی سنة اثنتین وسبعین بتقدیم السین وستمائة کما ذکره فی تاریخه واشتغل فی العلوم وتفنن فیها

مآخذ ابو الفدا از طبقات شافعیه تقی الدین اسدی

مدائح ابو الفداء مادح
سبط ابن الجوزى

وصنّف التصانيف المشهورة منها التاريخ فى ثلث مجلدات والعروض
والاطوال والكلام على البلدان فى مجلد وله نظم الحاوى الصغير
وكتاب الكناس مجلدات كثيرة وُلّى مملكة حماة فى سنة عشر و
حجّ مع السلطان سنة تسع عشرة فلمّا عاد خلع عليه ومشى كبار
العلماء فى خدمته ولقبه بالمويّد وكان يلقب اوّلا بالصالح ورسم ان
يخطب له على منابر حماة واعمالها واستمرّ على ذلك الى ان توفى وكان الملك
الناصر يكرمه ويحترمه ويعظمه وله شعر حسن وكان جوادا ممدحا
امتدحه غير واحد قال ابن كثير له فضائل كثيرة فى علوم متعددة
من الفقه والهيئة والطب وغير ذلك وله مصنفات عديدة وكان
يحب العلماء ويقصدونه لفنون كثيرة وكان من فضلاء بنى ايوب
الاعيان منهم وذكر له الاسنوى فى طبقاته ترجمة عظيمة وكان جامعا
لاشتات العلوم اعجوبة من اعاجيب الدنيا ماهرا فى الفقه
والتفسير والاصلين والنحو وعلم الميقات والفلسفة والمنطق والطب
والعروض والتاريخ وغير ذلك من العلوم شاعرا ماهرا كريما الى الغاية
صنّف فى كل علم تصنيفا حسنا توفى فى المحرّم سنة اثنتين وثلثين وسبعمائة انتهى واحمد
بن على المعروف بابن حجر العسقلانى كه محامد زاهره و مدائح باهره او از ضوء لامع سخاوى و
طبقات الحفاظ و نظم العقيان و حسن المحاضره سيوطى واضح و ظاهر است و در درر كامنه گفته اسمعيل
بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ايوب الملك المويد عماد الدين
ابن الافضل بن المظفر بن المنصور تقى الدين الايوبى السلطان عماد الدين

تصنيفات ابو الفداء
مدائح ابو الفداء از ابن حجر عسقلانى

مدح ابو نصر
سبط ابن الجوزى

حماة ولد سنة بضع وسبعين وفى خط المؤرخ بحلب سنة اثنتين و
أمّر بدمشق فخدم الناصر لما كان بالكرك فبالغ فلمّا عاد الى السلطنة
وعده بسلطنة حماة ثم سلطنه بعد مدة يفعل فيها ما يشاء من
قطاع وغيره ولا يومر ولا ينهى الا ان جرّد من الشام ومصر عسكر فانه
يجرّد من مدينته واركب فى القاهرة بشعار المملكة وابهة السلطنة
ومشى النّاس فى خدمته حتى ارغون النائب فمن دونه وجهّزه
كريم الدّين بجميع ما يحتاج اليه ولقب اوّلا الصالح ثم المويّد واذن
ان يخطب له بحماة واعمالها وقدم سنة ست عشرة فانزل الكبش
واجريت عليه الرواتب وبالغ السلطان فى اكرامه الى ان سافر وقدم
مرّة اخرى فخرج مع السلطان سنة تسع عشرة فلمّا عاد عظم فى
عين السّلطان لما رآه من ادابه وفضائله واركبه فى المحرّم سنة
عشرين بعد العود من المنصوريّة بين القصرين بشعار السّلطنة
وبين يديه يحمل السّلاح دار بالسّلاح والدّويدار الكبير بالدواة
والغاشية والعصائب وجميع دست السّلطنة فطلع الى السّلطان
وجلس راس الميمنة ولقّبه السلطان يومئذ المويّد وكان جملة
ما وصل الى اهل الدّولة بسببه فى هذا اليوم مائة وثلثين تشريفا
منها ثلاثة عشر اطلس وتوجه فى سنة ۲۲ مع السلطان الى الصعيد
وكان يزوره بمصر كل سنة غالبا ومعه الهدايا والتحف وامر السّلطان
جميع النواب ان يكتبوا له يقبل الارض وكان السّلطان يكتب اليه

مدائح ابو الفدا مع سبط ابن الجوزی

وكان جوادًا شجاعًا عالمًا في عدة فنون نظم الحاوي في الفقه وصنّف
تاريخه المشهور وتقويم البلدان ونظم الشعر والموشحات وفاق في
معرفة علم الهيئة واقتنى كتبًا نفيسةً ولم يزل على ذلك الى ان مات
في المحرم سنة ٧٣٢ ولم يكمل الستين ورثاه ابن نباتة وغيره ومن شعره
ما انشدنا ابو البشر بن الصائغ اجازةً انشدنا خليل بن ايبك انشدنا
جمال الدين بن نباتة انشدنا المقري محمود بن حماد انشدنا الملك المؤيد
لنفسه في وصف فرس ع احسن به طرفا افوت به القضا ... ان رمته
في مطلب او مهرب ... مثل الغزالة ما بدت في مشرق ... الا بدت انوارها في المغرب
قال الذهبي كان محبا للفضيلة واهلها له محاسن كثيرة وله تاريخ
علقت منه اشياء انتهى ولا اعرف في احد من الملوك من المدائح ما لابن
نباتة والشهاب محمود وغيرهما فيه الا سيف الدولة فقد مدح الناس
غيرهما من الملوك كثيرًا لكن اجتمع لهذين من الكثرة والاجادة من
الفحول ما لم يتفق لغيرهما ولما بلغ السلطان موته اسف عليه جدًّا
وحزن عليه وقرّر ولده الافضل محمدًا في مكان ابيه وكان المؤيد
كريمًا فاضلًا عارفًا بالفقه والطب والفلسفة وله يد طولى في
الهيئة ومشاركة في عدة علوم وكان يحب اهل العلم ويقربهم
ويؤويهم اليه وانقطع اليه الامين الابهري عبد الرحمن بن عمر
فاجرى له ما يكفيه وكان لابن نباتة عليه راتب في كل سنة
يصل اليه سوى ما يتحفه به اذا قدم عليه وكان الناصر يكتب

اليه اخوه

مدائح ابو الفدا مع سبط ابن الجوزی

اليه اخوه محمد بن قلاوون اعزّ الله انصار المقام الشريف العالي السلطاني
الملكي المؤيدي العمادي وكان تنكز يكتب اليه يقبل الارض بالمقام الشريف
العالي المولوي واما غير تنكز فيكاتبه يقبل الارض وينهي وقدم مرة
القاهرة ومعه ولده فمرض فامر السلطان جمال الدين بن المغربي رئيس
الاطبا بملازمته فحكي انه لازمه بكرةً وعشيًّا فكان المؤيد يبحث
معه ويستحضر ذلك المرض ويقرر معه الدواء ويباشر طبخه بيده
حتى كان ابن المغربي يقول والله لولا امر السلطان ما لازمته فانه
لا يحتاج الي ثم عوفي الولد فافرط المؤيد في الاحسان لابن المغربي و
اعطاه فرسًا بكنبوش زركش وعشرة الاف واعتذر اليه مع ذلك
ووعده انه اذا توجه الى حماة يكافيه ولما مرض فرق كثيرًا من كتبه
ووقف بعضها وله وقف على جامع ابن طولون وهو خان كامل بحوانيته
بدمشق رحمه الله وجمال الدين يوسف بن تغري بردي در نجوم زاهره در سنه
اثنتين وثلثين وسبعمائة گفته وتوفي الملك المؤيد عماد الدين ابو الفدا اسمعيل
صاحب حماة بن الملك الافضل علي بن الملك المنصور محمد بن الملك
المظفر محمود بن الملك المنصور عمر بن شاهنشاه بن ايوب الايوبي في
ثالث عشري المحرم وتولى حماة بعده ابنه الملك الافضل وقد تقدم
ذكر قدومه على الملك الناصر وولايته لحماة بعد وفاة ابيه المؤيد
هذا انتهى وكان مولد الملك المؤيد في جمادى الاولى سنة اثنتين
وسبعين وستمائة وحفظ القرآن العزيز وعدة كتب وبرع في الفقه

مدائح ابو الفدا از نجوم زاهره جمال الدين بن يوسف تغری بردی

والاصول العربية والتاريخ والادب والطب والتفسير والميقات والمنطق والفلسفة مع الاعتقاد الصحيح وكان جامعًا للفضائل وصار من جملة امراء دمشق الى ان خدم الملك الناصر محمد عند خروجه من الكرك فى سلطنته الثالثة فلما تواتره انعم عليه بسلطنة حماة بعد الامير استدمر كرجى وقد تقدم ذلك كله فى فصل ترجمة الملك الناصر وجعل صاحب حماة وسلطانها وقدم على الملك الناصر القاهرة غير مرة وحج معه وحظى عنده الى الغاية حتى ان الملك الناصر رسم الى نواب البلاد الشامية بان يكتبوا يقبل الارض فصار تنكز مع جلالة قدره يكتب له يقبل الارض بالمقام الشريف العالى المولوى السلطانى العمادى الملكى المؤيدى صاحب حماة ويكتب السلطان الملك الناصر واخوه محمد بن قلاوون اعز الله انصار المقام الشريف العالى السلطانى المؤيدى العمادى بلا مولوى وكان الملك المؤيد مع هذه الفضائل عاقلا متواضعًا جوادا وكان للشعراء به سوق نافق وهو ممدوح الشيخ جمال الدين بن نباته مدحه بغرر القصائد ثم رثاه بعد موته الخ اما مدح وثنای زین الدين ابو حفص عمر بن مظفر المعرى الحلبى الشهير بابن الوردى سبط ابن الجوزى را پس در تتمة المختصر که خود ابن الوردی در اول آن بعد ذکر مختصر فى اخبار البشر بوصف آن گفته فاختصرته فى نحو ثلثيه اختصارا زاده حسنا وكفل بوجازة اللفظ وكمال المعنى اقمت به اعرابه وذللت صعابه ونمقته اعيانا وكللت حلته بجواهر وكملت روضته بازاهر واودعته شيأ من نظمى ونثرى

ودیعت

ورجوت دعوة صالحة عند ذكرى وحذفت منه ما حذف فيه اسلم وقلت فى اول ما زدته قلت وفى آخره والله اعلم وحاج مصطفى بن عبد الله چلبى در كشف الظنون بعد ذكر مختصر فى اخبار البشر ذكر آن باين نهج نموده واختصره الشيخ الامام زين الدين عمر بن المظفر المعروف بابن الوردى الشافعى قال رايت المختصر فى اخبار البشر من الكتب التى لا يقع مثلها ولا يسع الانسان جهلها فانه اختاره من التواريخ التى لا تجتمع الا للملوك فاختصرته فى نحو ثلثيه اختصارا زاده حسنًا والحقته اعيانا وحذفت منه ما حذف فيه اسلم وقلت فى اول ما زدته قلت وفى آخره والله سبحانه وتعالى اعلم وذيله من حيث وقف المصنف الى آخر سنة ۷۲۹ تسع وعشرين وسبعمائة در وقائع سنه ست وخمسين وستمائة گفته وفيها توفى الشيخ شمس الدين يوسف سبط جمال الدين ابن الجوزى واعظ فاضل له مرآة الزمان تاريخ جامع قلت وله تذكرة الخواص من الامة فى ذكر مناقب الائمة والله اعلم انتهى ما فى تتمة المختصر وابن الوردى از اكابر واردين مرابع فضل وكمال واتقان واجلهٔ وافدين مشارع نقد وتحقيق وعرفان ست ابن حجر عسقلانى در درر كامنه فى اعيان المائة الثامنة گفته عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن ابى الفوارس المعرى زين الدين ابن الوردى الفقيه الشافعى الشاعر المشهور ولد سنة ... ونشأ بحلب وتفقه بها ففاق الاقران واخذ عن القاضى شرف الدين البارزى بحماة وعن الفخر خطيب جبرين بحلب ونظم البهجة الوردية فى خمسة الاف بيت وثلث وستين بيتا الخ وتقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبة

در طبقات شافعیه گفته عمر بن المظفر بن عمر بن محمد بن ابی الفوارس بن علی الامام
العلامة الادیب المورخ زین الدین ابو حفص المعری الحلبی الشهیر بابن
الوردی فقیه حلب و مورخها و ادیبها تفقه علی الشیخ شرف الدین البارزی له
مصنفات جلیلة نظما و نثرا من تلک البهجة نظم الحاوی الصغیر و مقدمة
فی النحو اختصر فیها الملحة سماها النفحة و شرحها و له تاریخ حسن مفید
و ارجوزة فی تعبیر المنامات و دیوان شعر لطیف و مقامات مستظرفة
و ناب فی الحکم فی حلب فی شبیبته عن الشیخ شمس الدین بن النقیب ثم عزل
نفسه و حلف ان لا یلی القضاء لمنام رآه و کان ملازما للاشتغال و التصنیف شاع
ذکره و اشتهر بالفضل اسمه ذکر له الصلاح الصفدی فی تاریخه
ترجمة طویلة و قال احد فضلاء العصر و فقهائه و ادبائه و شعرائه
تفنن فی العلوم و اجاد فی منثوره و منظومه شعره اسحر من عیون الغید
و ابهی من الوجنات التوریدة و قال السبکی فی الطبقات الکبری و شعره
احلی من السکر المکرر و اعلا قیمة من الجوهر توفی بحلب شهیدا فی آخر سنة
تسع و اربعین و سبعمائة اما مدح و ثنای محمد بن احمد ذهبی که حسب افاده صاحب
صواقع مخاطب منیع البدائع امام اهل حدیث ست سبط ابن الجوزی پس در
کتاب العبر فی خبر من غبر در وقائع سنة اربع و خمسین و ستمائة گفته ابن الجوزی العلامة
الواعظ المورخ شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الترکی ثم البغدادی
العونی الهبیری الحنفی سبط الشیخ جمال الدین ابی الفرج بن الجوزی سمعه
جده منه و من ابن کلیب و جماعة و قدم دمشق سنة بضع و ستمائة

فوعظ بها و حصل له القبول العظیم للطف شمائله و عذوبة وعظه
و له تفسیر فی تسعة و عشرین مجلدا و شرح الجامع الکبیر و جمع
مجلدا فی مناقب ابی حنیفة و درس و افتی و کان فی شبیبته حنبلیا
توفی فی الحادی و العشرین من ذی الحجة و کان وافر الحرمة عند الملوک
و بمفاد کل الصید فی جوف الفرا محض مدح و ثنا و وصف و اطرای ذهبی باهر السنا کافی
و بس است در دفع توهمات ارباب مکابره و مراء و موجب نهایت تسلیه و ارواء و اوب
کمال اطمینان و شفا برای ازاحه داء وسواس انفع و انجع دوا و الله الموفق
لسلوک سبیل السوا والمنقذ من الاقتحام فی مجاهل الردی و الایضاع فی سباسب
الهوی اما مدح و ثنای عبد الله بن اسعد یافعی سبط ابن الجوزی را پس
در مرآة الجنان گفته العلامة الواعظ المورخ شمس الدین ابو المظفر
یوسف الترکی ثم البغدادی المعروف بابن الجوزی سبط الشیخ
جمال الدین ابی الفرج بن الجوزی اسمعه جده منه و من جماعة
و قدم دمشق سنة بضع و ستمائة فوعظ بها و حصل له القبول
العظیم للطف شمائله و عذوبة وعظه و له تفسیر فی تسعة و عشرین
مجلدا و شرح الجامع الکبیر و جمع مجلدا فی مناقب ابی حنیفة و درس
و افتی و کان فی شبیبته حنبلیا و لم یزل وافر الحرمة عند الملوک
و نیز یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنة ست و تسعین و خمسمائة بعد ذکر
ابن الجوزی گفته و کان سبطه شمس الدین ابو المظفر یوسف الواعظ
المشهور له صیت و سمعة فی مجالس وعظه و قبول عند الملوک

وغیرهم وصنّف تاریخاً کبیراً قال ابن خلکان رأیته بخطه فی اربعین
مجلداً سمّاه مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان **اما مدح** وثنای مجد الدین
ابوطاهر محمد بن یعقوب فیروزابادی شیرازی صاحب قاموس سبط ابن الجوزی را
پس در مختصر جواهر مضیئه که مصطفی بن عبد الله قسطنطینی ذکر آن در کشف الظنون
بعد ذکر طبقات الحنفیه شیخ عبد القادر قرشی باین نهج نموده وفی هامش
نظم الجمان بخط بعض العلماء انّ الشیخ مجد الدین اختصر طبقات الحافظ
عبد القادر فهو مختصر لا مبتکر لکنه زاد علیه قلیلاً وهذا الرجل
یعنی ابن دقماق لم یزد علی ذلک الا قلیلاً انتهی علی ما نقل عنه علی القاری
ترجمه سبط ابن الجوزی گفته کان والده مملوکاً للوزیر عون الدین بن هبیرة بمنزلة
الولد فاعتقه وخطب له ابنة الشیخ جمال الدین فلم یمکنه الا اجابته
فولدت یوسف المذکور فاشغله جدّه وفقّهه وطلع اوحد زمانه
فی الوعظ ترق له القلوب وتذرف بسماع کلامه العیون وفاق فیه
من عاصره وکثیراً ممّن تقدّم وکانت مجالسه نزهة القلوب والابصار
یحضرها الصلحاء والعلماء والامراء والوزراء ولا یخلو مجلس من مجالسه
من جماعة یتوبون وفی کثیر من مجالسه یسلم اهل الذمّة وکان الناس
یبیتون فی مسجد دمشق من لیلة یعظ من غدها یتسابقون الی موضع
الجلوس وکان حنبلی المذهب فلمّا تکرر اجتماعه بالملک الاعظم اجتذبه
الیه ونقله الی مذهب ابی حنیفة وکان الملک المعظم شدیداً التعصب
فی المذهب **اما مدح** وثنای شمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی

تلمیذ سیوطی سبط ابن الجوزی را پس در طبقات المفسرین گفته یوسف بن قزعلی
الواعظ المورّخ شمس الدین ابو المظفّر سبط الحافظ ابن الجوزی روی
عن جدّه وطائفة والّف کتاب مرآة الزمان وله تفسیر القرآن العظیم
فی تسعة وعشرین مجلّداً وشرح الجامع الکبیر وکان فی شبیبته
حنبلیاً ثم صار حنفیّاً وکان بارعاً فی الوعظ وله القبول التامّ عند
الخاصّ والعامّ من ابناء الدنیا وابناء الآخرة مات بدمشق سنة
اربع وخمسین وستمائة **اما مدح** وثنای محمود بن سلیمان الکفوی سبط
ابن الجوزی را پس در کتائب اعلام الاخیار گفته یوسف بن قزعلی بن عبد الله
البغدادی سبط الحافظ ابی الفرج بن الجوزی الحنبلی صاحب مرآة الزمان
فی التاریخ ذکره الحافظ شمس الدین فی معجم شیوخه کان والده
من موالی الوزیر عون الدین بن هبیرة ویقال فی والده قزعلی بحذف
القاف وبالقاف اصحّ ولد فی سنة احدی وثمانین وخمسمائة ببغداد
وتفقّه وبرع وسمع من جدّه لامّه وکان حنبلیاً فتحنبل فی صغره
لتربیة جدّه ثم دخل الی الموصل ثم رحل الی دمشق وهو ابن نیف
وعشرین سنة وسمع بها وتفقه علی جمال الدین الحصیری وتحوّل
حنفیّاً لما بلغه ان قزعلی بن عبد الله کان علی مذهب الحنفیة
وکان اماماً عالماً فقیهاً واعظاً جیّداً نبیهاً یلتقط الدرر من کلمه ویتناثر
الجوهر من حکمه یصلح المذنب القاصی عند ما یلفظ ویتوب الفاسق
العاصی حینما یعظ یصدع القلب بخطابه ویجمع العظام النخرة

مدائح سبط ابن الجوزی

بجنابه لو استمع له الصخر لانفلق والكافر الجحود لآمن وصدّق وكان
طلق الوجه دائم البشر حسن المجالسة مليح المحاورة يحكي الحكايات الحسنة
وينشد الاشعار المليحة وكان فارسًا في البحث عديم النظير مفرط الذكاء
اذا سلك طريقًا ينقل فيها اقوالًا ويخرّج اوجهًا وكان من وحداء الدهر
لوفور فضله وجودة قريحته وغزارة علمه وحدّة ذكائه وفطنته
وله مشاركة في العلوم ومعرفة بالتواريخ وكان من محاسن الزمان
وتواريخ الايام وله القبول التام عند العلماء والامراء والخاص والعام
وله تصانيف معتبرة مشهورة منها شرح الجامع الكبير وكتاب ايثار
الانصاف وتفسير القرآن العظيم ومنتهى السؤل في سيرة الرسول واللوامع
في احاديث المختصر والجامع وله كتاب التاريخ المسمى بمرآة الزمان مات
ليلة الثلثاء الحادي والعشرين من ذي الحجة سنة اربع وخمسين وستمائة
بجبل قاسيون وصلى عليه السلطان الملك الناصر صلاح الدين يوسف
بن محمد بن الملك الظاهر غازي بن يوسف بن ايوب تفقه عليه
واخذ العلوم عنه ابنه عبد العزيز بن يوسف بن قزغلي فدرّس
بعده مكانه بالمدرسة المعروفة التي تعرف بالميدان الكبير ومات
في سلخ شوال سنة ست وستين وستمائة ودفن عند ابيه بجبل
قاسيون الخ اما مدح وثنای ازنیقی سبط ابن الجوزی پس در مدینة العلوم گفته شمس الدين
ابو المظفر يوسف بن قزغلي الواعظ المشهور حنفي المذهب وله صيت
وسمعة في مجالس وعظه وقبول عند الملوك وغيرهم روى عن جده ببغداد

مدائح سبط ابن الجوزی از مدینة العلوم ازنیقی

مدائح سبط ابن الجوزی

وسمع ابا الفرج بن كليب وابن طبرزد وسمع بالموصل ودمشق وحدّث بها
وبمصر وله كتاب ايثار الانصاف ومنتهى السؤل في سيرة الرسول واللوامع
في احاديث المختصر والجامع وتفسير القرآن العزيز وصنّف تاريخًا
كبيرًا قال ابن خلكان رأيته بخطّه في اربعين مجلدًا سمّاه مرآة الزمان
قلت انا رأيته في ثمان مجلدات ضخام وبخطّ دقيق وتوفي في الحادي
والعشرين من ذي الحجة سنة اربع وخمسين وستمائة بدمشق و
مولده في سنة احدى وثمانين وخمسمائة ببغداد وكان يقول اخبرني
امّي ان مولدي سنة اثنتين وثمانين اما مدح وثنای علي بن سلطان
محمد القاری سبط ابن الجوزی را پس در اثمار جنيّة في اسماء الحنفية كه در اول آن گفته
الحمد لله رب الارض والسماء ذي الفضل والطول والنعماء رفيع الدرجات
في الصفات والاسماء ورافع مراتب العلماء من الانبياء والاولياء والصديقين
والشهداء والصلوة والسلام على سيد الانبياء وسند الاصفياء
وعلى آله وصحبه نجوم الاهتداء وعلى اتباعهم بحسن الاقتداء
في الملة الحنفية السمحاء اما بعد فيقول الواثق بكرم ربه الباري
علي بن سلطان محمد القاري انّي لما وفّقني الله سبحانه بلطفه الخفي
وتوفيقه الوفي على كتابة مسند الانام شرح مسند الامام احببت
ان اذكر بعض مناقبه واشير نبذة من مراتبه تنبيهًا للجاهلين
مقامه والغافلين عن عروج فائق مرامه واذيّله بذكر اصحابه العلية
المشاهير من طبقات الحنفية وما لهم من اللطائف الخفية والعوارف

الجلية والمعارف السنيّة رجاء ان اتخلق بفوائد اخلاقهم واترزّق من فوائد ارزاقهم فعند ذكر الصالحين تنزل الرّحمة وببركاتهم تحصل النعمة وتزول النقمة گفته يوسف بن قزعلی البغدادی سبط الحافظ ابی الفرج بن الجوزی روی عن جدّه ببغداد تفقه علی الشيخ محمود الحصيری واعطی القبول بين الملوك والامراء والمشائخ والعلماء فی الوعظ وغيره ذكر فی مرآة الزّمان له ان الشيخ موفق الدّين بن قدامة الحنبلی حضر مجلس وعظه وله تصانيف منها شرح الجامع الكبير وله ايثار الانصاف وله كتاب ضخم فی مناقب ابی حنيفة مات سنة اربع وخمسين وستمائة الی ان قال بعد ما جری نقله وقد ذكر مجد الدّين الشيرازی فی طبقاته ان والده كان مملوكا للوزير عون الدين بن هبيرة بمنزلة الولد فاعتقه وخطب له ابنة الشيخ جمال الدّين فلم يمكنه الا اجابته فزوجها منه فاولدها يوسف المذكور فاشغله جدّه وفقهه واسمع وطلع اوحد زمانه فی الوعظ وحسن الاداب ترق له القلوب وتذرف بسماع كلامه العيون وفاق فيه من عاصره وكثيرا ممن تقدم وكانت مجالسه نزهة القلوب والابصار يحضرها الصلحاء والعلماء والملوك والامراء والوزراء ولا يخلو مجلسه من جماعة يتوبون الی الله تعالی وفی كثير من مجالسه يحضر من يسلم من اهل الذّمّة فانتفع بمجالسه خلق كثير وكان النّاس يبيتون فی مسجد دمشق ليلة يعظ من غدها يتسابقون الی مواضع الجلوس وكان يجری فيهم من

والرقائق الغريبة المبهجة المستحسنة ما لم يتفق فی مجالس من سواه من معاصريه هذا مع الحرمة الوافرة والوجاهة التآمّة وكان حنبلی المذهب فلمّا تكرّر اجتماعه بالملك المعظم عيسی اجتذبه اليه ونقله الی مذهب ابی حنيفة وكان الملك المعظم شديد التغالی فی المذهب انتهی ومن شعره علیك اعتمادی يا مفرج كربتی ويا مونسی فی وحدتی عند شدتی ويا من نقضت العهد بينی وبينه مرارا فلم يظهر علی فضيحتی اغثنی فانی قد عصيتك جاهلا اغثنی فقد طالت بذنبی بليتی فلو انّ لی عينا تسحّ بدمعة لنحت علی نفسی وطالت نياحتی ولكن ذنوبی اخفقتنی جراحها فقلّت دموعی من شقائی وقسوتی فاصبحت ما سواك ابدا بذنبی مقيّدا فيا سوء حالی من بلائی وغفلتی

اما مدح وثنای ميرزا محمد بن معتمد خان البدخشی سبط ابن الجوزی را پس در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا بعد ذكر حديث ردّ شمس گفته قال العلامة يوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی وفی الباب حكاية عجيبة حدثنی بها جماعة من مشايخنا بالعراق انهم شاهدوا ابا منصور المظفر بن اردشير العبادی الواعظ ذكر بعد العصر هذا الحديث ونمّقه بالفاظه وذكر فضائل اهل البيت رضی الله عنهم فغطّت سحابة الشمس حتی ظنّ النّاس انّها قد غابت فقام علی المنبر واومی الی الشمس وانشد لا تغربی يا شمس حتی ينتهی مدحی لآل المصطفی ولنجله واثنی عنانك ان اردت ثناءهم انسيت اذ كان الوقوف لاجله ان كان للمولی وقوفك فليكن هذا الوقوف

الخیلة و لوجاة قالوا فانجاب السحاب عن الشمس و طلعت و محتجب نماند که صفدی
وذهبی حسب عادت خود که اکابر ائمه و اساطین خویش را از نیشتر طعن و قدح و جرح می سازند
در حق سبط ابن الجوزی هم زبان درازی آغاز نهاده اند لکن علامه کفوی و علی قاری
و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی کما ینبغی در رد و ابطال آن مساعی جمیله بتقدیم
رسانیده اند چنانچه کفوی در کتائب اعلام الاخیار بعد عبارت سابقه گفته
قال الشیخ صلاح الدین الصفدی بعد ان اثنی علی ابی المظفر یوسف بن
قزعلی و هو صاحب مرآة الزمان و انا ممن حسده علی هذه التسمیة
فانها لائقة بالتاریخ کان الناظر فی التاریخ یعاین من ذکر فیه فی
مرآة الا ان المرآة فیه صدئ و المجازفة منه رح فی اماکن معروفة
انتهی و قال الذهبی فی کتابه المسمی بالمیزان ان یوسف بن قزعلی
الف مرآة الزمان فتراه یاتی بمناکیر الحکایات و ما اظنه بثقة
بل یحیف و یجازف ثم انه یترفض و قال فی موضع آخر کان حنبلیا
و تحول حنفیا للدنیا و اعلم ان صاحب مرآة الزمان قد کان ناقلا
عمن تقدمه فی التاریخ و وظیفته الروایة و العهدة علی الراوی
و نسبته الی المجازفة جور علیه فان غالب التاریخ لا یشترط فیه
الاسانید التی لا غبار علیها علی ان صلاح الدین الصفدی و الشیخ
الحافظ شمس الدین الذهبی و من بعدهما تطفلوا علی تاریخه و نقلوا
من مرآة الزمان شیئا کثیرا فان لم یکن ثقة فهم لیسوا بثقات
ازین عبارت ظاهرست که نسبت مجازفت بسبط ابن الجوزی جورست

و نیز

رد قدح ذهبی و صفدی در سبط ابن الجوزی

رد کفوی بر قدح سبط ابن الجوزی

رد قدح ذهبی و صفدی در سبط ابن الجوزی

و نیز صلاح الدین صفدی و ذهبی و کسانیکه بعد ایشان اند تطفل کرده اند بر
تاریخ او و نقل نموده اند از مرآة الزمان شیئ کثیر را پس اگر سبط ابن الجوزی ثقه
نباشد صفدی و ذهبی و امثال شان هم ثقات نباشند پس بکمال وضوح و ظهور
محقق گردید که بقدح سبط ابن الجوزی قیامت عظمی بر سر حضرات سنیه قائم
میگردد یعنی قدح و جرح و عدم وثوق صفدی و ذهبی و دیگر اکابر علما که ناقل
از سبط ابن الجوزی اند لازم می آید و نیز سابقا دانستی که خود ذهبی در عبر سبط
ابن الجوزی را بمدائح جلیله و محاسن جمیله ستوده لکن در میزان الاعتدال انحراف
از میزان انصاف و اعتدال نموده یافه درای در حق چنین امام جلیل الشان
آغاز نهاده داد تناقض و تهافت داده و علی قاری در اثمار جنیه فی اسماء
الحنفیه در ترجمه سبط ابن الجوزی گفته قال الذهبی فی المیزان الف مرآة الزمان
فتراه یاتی بمناکیر الحکایات و ما اظنه بثقة فیما ینقله بل یحیف
و یجازف ثم انه یترفض و له مولف فی ذلک انتهی و هذا بعید جدا
کما لا یخفی و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون بعد نقل قدح
ذهبی و صفدی در مرآة الزمان گفته قال فی الذیل و هذا من الحسد
فانه فی غایة التحریر و من ارخ بعده فقلما تطفل علیه لا سیما الذهبی
و الصفدی فان نقولهما منه فی تاریخهما و علاوه برین همه بعنایت الهی
اعتماد و جلالت سبط ابن الجوزی از کلام معتقد ای شاه صاحب یعنی خواجه کابلی
و کلام خود شان و کلام قاضی ثناء الله و رشید الدین خان باثبات میرسانم و لسان
کلام معاندین و مکابرین از اصل مقطوع میسازم که بعد ازین اگر آسمان بر زمین دوزند

رد علی قاری بر قدح سبط ابن الجوزی

ص ۲۵۱ جزء سوم کشف

رد صاحب کشف الظنون بر قدح سبط ابن الجوزی در مرآة الزمان

اثبات اعتماد و اعتبار سبط ابن الجوزی از صواقع و تحفه و غیر آن

ومدت عمر دماغ خود سوزند کلامی را اعتبار و ثاقت سبط ابن الجوزی نتوانند کرد
پس مخفی نماند که نصر الله کابلی در صواقع بجواب طعن دوم حد از مغیره بن شعبه گفته
ودعوی اهل البصرة علی مغیرة کما ذکره ابن جریر الطبری والامام البخاری
والحافظ عماد الدین بن کثیر والحافظ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی
والشیخ شمس الدین ابو المظفر سبط ابن الجوزی فی تواریخهم ان مغیرة
کان امیر البصرة الخ وسناء الله پانی پتی در سیف مسلول در جواب این طعن گفته
حق آنست آنچه طبری و امام بخاری و ابن الجوزی و سبط ابن الجوزی در تواریخ خود ها
نقل کرده اند الخ ازین هردو عبارت ظاهرست که سبط ابن الجوزی نزد صاحب
صواقع و سناء الله پانی پتی معتمد و معتبرست که او را قرین دیگر ائمه کبار خود
مثل بخاری و طبری و ابن الجوزی کرده بروایت او احتجاج و استدلال نموده اند
وخود شاهصاحب در جواب طعن ششم از مطاعن عمر فرموده اند که ابن جریر طبری
و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی
وشیخ شمس الدین ابو المظفر سبط ابن الجوزی و دیگر مورخین ثقات نقل کرده اند
که مغیره بن شعبه امیر بصره بود و مردم بصره با او بد بودند الخ ازین عبارت ظاهرست
که خود شاهصاحب هم بروایت سبط ابن الجوزی احتجاج و استدلال می نمایند و او را
قرین بخاری و ابن جریر و ابن الجوزی گردانیده بر دیگر مورخین ثقات تقدیم
می بخشند و فاضل رشید در شوکت عمریه گفته حافظ ابو المؤید خوارزمی در اول
مسند امام اعظم در جوابات اشکالات خطیب بغدادی میفرماید و اما قوله ان
اباحنیفة لحن حیث قال فی مسئلة القتل بالمثقل ولو رماه باباقیس

۱ احتجاج کابلی در صواقع بروایت سبط ابن الجوزی و وصف او بالشیخ

۲ احتجاج سناء الله پانی پتی در سیف مسلول بروایت سبط ابن الجوزی

۳ احتجاج شاهصاحب بروایت سبط ابن الجوزی

ص ۱۲۰ / ۱۸۱

فالجواب

فالجواب عنه بوجوه ثلثة الاول انه ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی ان ذلک
افتراء علی ابی حنیفة الخ ازین عبارت فاضل رشید ظاهرست که نزد او سبط
ابن الجوزی ثقه و معتمدست و امامت و جلالتش نزد وش مسلم که افاده ابو المؤید
خوارزمی که مشتمل بر وصف او بلفظ امام و اعتماد و وثوق بر کلام اوست
نقل کرده بر خود می بالد و آنرا دافع طعن از امام اعظم میگرداند و نیز فاضل رشید
در ایضاح لطافة المقال گفته ای ناظران فن قویم سیر و حدیث و ای ماهران
قول قدیم و حدیث برای خدا اندکی تامل را کار فرمایند تا دریافت نمایند
که آیا مثل امام همام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن جوزی و سبط او و قاضی
ابو یعلی و حماد بن علقمه و سید جلال الحق والدین البخاری و ملک العلما شهاب الدین
عمر دولتابادی و علامه سعد الملة والدین تفتازانی و غیرهم که مصرح بکفر و لعن
مطرود معهود بودند از عوام اهل هند و جاهل بحال مسلک خود و قریب العهد
بمخاطب شارح المجد بودند یا از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهلسنت و جماعت
انتهی ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده فاضل رشید سبط ابن الجوزی
مثل امام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن الجوزی و قاضی ابو یعلی و حماد بن علقمه
و امثال شان از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهلسنت و جماعت ست و از افادات
صاحب ازالة الغین هم اعتماد و اعتبار و وثوق سبط ابن الجوزی و تسلیم امامتش
واعتقاد بجلالت او واضحست چنانچه در ازالة الغین گفته اما طعنی که بر
عربیت امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت نموده پس ظاهر السقوط ست
بچند وجه اول آنکه سبط ابن الجوزی گفته که ثقات ارباب نقل قول ابی حنیفه را

مدائح سبط ابن الجوزی

ولو رماه بابی قبیس برطبق مذهب جمهور نحاة بحرف یا نقل کرده اند بو الوطف
و خلاف این نقل هر چند محکی ست لیکن قابل اعتبار نیست و برین تقدیر حاجت
بتجشم تحریر جواب از طرف ابو حنیفه رحمه الله نمی افتد و باطل میشود آنچه حضرت مخاطب
در ضربت حیدریه دعوی شهرت و دائر بودنش بر السنه جمهور اهل سنت نموده اند
زیرا که بتصریح فاضل مذکور خلاف نقل مخاطب از ثقات دریافت شد و معلوم گردید
که غیر ثقات این حکایت آورده اند که ابو حنیفه با باقیس بالف فرموده و نیز در آن
گفته و حال این نقل در اکثری از کتب خصوصاً کتاب علامه انام شیخ الاسلام
رئیس الفضلاء المحققین راس العلماء الراسخین ابو البقا بهاء الدین اینست ذکر ولی
الامام الحافظ سبط ابن الجوزی انه افترا علی ابی حنیفة الخ و مولوی
صدیق حسن خان سبط ابن الجوزی را بمدائح عظیمه و محامد فخیمه یاد فرموده
و اعتنا بقدح و جرح ذهبی در حق او ننموده چنانچه در ابجد العلوم گفته سبط ابن
الجوزی شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الواعظ المشهور حنفی
المذهب له صیت و سماع فی مجالس وعظه و قبول عند الملوک و غیرهم
روی عن جده ببغداد و سمع ابن طبرزد و سمع بالموصل و دمشق
و حدث بها و بمصر و له تاریخ مرآة الزمان قال ابن خلکان رایته بخطه
فی اربعین مجلداً و قال صاحب مدینة العلوم و انا رایته فی ثمان
مجلدات لکن ضخام بخط دقیق و له کتاب ایثار الانصاف و منتهی السؤل
فی سیرة الرسول و اللوامع فی احادیث المختصر و الجامع و تفسیر القرآن
توفی سنة ۶۵۴ بدمشق و مولده فی سنة ۵۸۱ ببغداد و کان یقول اخبرنی

نقل صاحب ثبات القاعدین ... ابو البقا ... سبط ابن الجوزی

مدائح سبط ابن الجوزی از ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان

فی

اه ان مولدی سنة اثنتین و ثمانین والله اعلم و مصنفات سبط ابن الجوزی
معروف و مشهور است بعض آنها را مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون
یاد کرده چنانچه گفته الانتصار لامام ائمة الامصار مجلدین لابی المظفر
یوسف بن عبد الله سبط ابن الجوزی المتوفی سنة ۶۵۴ اربع و خمسین
و ستمائة و نیز در آن گفته اللوامع فی احادیث المختصر و الجامع لابی المظفر
یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی المتوفی سنة ۶۵۴ اربع و خمسین و ستمائة
و نیز در کشف الظنون در ذکر مصنفین مناقب ابی حنیفه گفته و الشیخ المورخ
ابو المظفر یوسف بن قزعلی البغدادی الف کتابا فی ترجیح مذهبه
علی غیره و ذکر فیه ان من قلده کان احوط له و احفظ لدینه و ذکر
الرد علی من یخالفه فجاء مشتملا علی نیف و ثلثین بابا لیس له نظیر
فیه و صنف ایضا کتاب الانتصار لامام ائمة الامصار فی مجلدین
کبیرین کذا ذکره ابن وهبان فی اول منظومته و نیز در کشف الظنون
در ذکر شروح جامع کبیر ابی عبد الله محمد بن الحسن الشیبانی الحنفی گفته و منها
شرح ابی المظفر یوسف بن قزعلی المعروف بسبط ابن الجوزی الحنفی
المتوفی سنة ۶۵۴ اربع و خمسین و ستمائة و نیز در آن گفته ایثار الانصاف
لابی المظفر یوسف بن قزعلی المعروف بسبط ابن الجوزی المتوفی سنة ۶۵۴
اربع و خمسین و ستمائة و نیز در آن گفته تفسیر ابن الجوزی المسمی بزاد المسیر
یاتی فی الزاء و لسبطه شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الحنفی
المتوفی سنة ۶۵۴ اربع و خمسین و ستمائة تفسیر کبیر فی سبعة و عشرین

ذکر مصنفات عدیده سبط ابن الجوزی از کشف الظنون

ذکر مصنفات عدیده سبط ابن الجوزی از کشف الظنون

نقل علما سبط ابن الجوزی

بجلد ۱ و نیز در ان گفته منتهی السئول فی سیرة الرسول لابی المظفر یوسف بن
قزعلی سبط ابن الجوزی المتوفی سنة ۶۵۴ اربع وخمسین وستمائة ومحمد عابد بن
احمد علی السندی در حصر الشارد ذکر مرآة الزمان سبط ابن الجوزی نموده واسناد متصل
اجازه روایت آن که برای او حاصل شده وارد نموده چنانچه گفته واما مرآة الزمان
لسبط ابن الجوزی فارویه بالسند المتقدم الی الحافظ ابن حجر عن احمد
بن ابی بکر المقدسی عن سلیمان عن یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی وعلاوه برین همه
علمای عالیشان و جهره اعیان از کتب سبط ابن الجوزی در تصانیف دینیه
نقلها می آرند آنفا شنیدی که ابن خلکان در وفیات الاعیان
و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا از و نقل نموده اند و علامه
صفدی در وافی بالوفیات در ترجمه محمد بن کرام بن عراق
ابن حزابة السجستانی گفته قال سبط ابن الجوزی فی المرآة کان
بالقدس رجل یقال له هجام یحب الکرامیة ویحسن الظن
بهم فنهاه الفقیه نصر بن ابراهیم المقدسی عنهم الخ و سمهودی
در جواهر العقدین در ذکر روایات داله بر اسعاف معاونین اهل بیت علیهم السلام گفته
ومن ذلك مارواه سبط ابن الجوزی بسنده الی عبد الله بن
المبارك وکان یحج سنة ویغزو سنة فلما کان السنة التی حج فیها
خرجت بخمسمائة دینار الی موقف الجمال بالکوفة لاشتری جمالا
فرأیت امرأة علی بعض المزابل تنتف ریش بطة منتنة فتقدمت
الیها فقلت لم تفعلین هذا فقالت یا عبد الله لا تسأل عما لا

ص ۱۳۴ / ۳۵۲ ذکر محمد عابد سندی مرآة الزمان در حصر الشارد و بیان اسناد روایت آن تا بمصنف

نقل صفدی در وافی بالوفیات از سبط ابن الجوزی

نقل نور الدین سمهودی در جواهر العقدین از سبط ابن الجوزی

نقل علما سبط ابن الجوزی

یعنیك قال فوقع فی خاطری من کلامها شیء فالححت علیها فقالت
یا عبد الله قد الجأتنی الی کشف سری الیك انا امرأة علویة ولی
اربع بنات یتامی مات ابوهن من قریب و هذا الیوم الرابع ما اکلن
شیئا وقد حلت لنا المیتة فاخذت هذه البطة اصلحها واحملها
الی بناتی فتاکلها فقلت فی نفسی ویحك یا ابن المبارك این انت
من هذه فقلت افتحی حجرك ففتحته فصببت الدنانیر فی طرف
ازارها وهی مطرقة لا تلتفت قال ومضیت الی المنزل ونزع الله
من قلبی شهوة الحج ذلك العام ثم تجهزت الی بلادی واقمت حتی
حج الناس وعادوا فخرجت اتلقی جیرانی واصحابی فجعلت کل من
اقول له قبل الله حجك وشکر سعیك یقول وانت قبل الله حجك
وشکر سعیك اما قد اجتمعنا بك فی مکان کذا وکذا واکثر علی الناس
فی القول فبت متفکرا فی ذلك فرأیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی المنام وهو یقول یا عبد الله لا تعجب فانك اغثت ملهوفة
من ولدی فسألت الله ان یخلق علی صورتك ملکا یحج عنك فی
کل عام الی یوم القیمة فان شئت ان تحج قال سبط ابن الجوزی عقبه
وقد روی لنا من طریق آخر ان ولدا صغیرا لابن المبارك دخل
بیت بعض الاشراف فوجدهم یاکلون لحما ولم یطعموه فجاء
الی ابن المبارك وهو یبکی فسأله فقال دخلت بیت فلان وهم
یاکلون لحما فلم یطعمونی وکانوا جیرانه فارسل الیهم ابن المبارك

[illegible]

یعتبی هو فارسلت الیه العجوز تقول له قد احوجتنا الی کشف احوالنا
قد مات صاحب الدار وخلف ایتاما ولنا خمسة ایام ما اکلنا
طعاما واننی قد خرجت الی مزبلة فوجدت علیها بطة میتة فاخذتها
واصلحتها ودخل ابنك ونحن ناکل فما جاز لی ان اطعمه هو بجدال الحلال
ویقدر الیه فبکی ابن المبارك فبعث الیهم خمسمائة دینار ولم یحج فی
ذلك العام ورای فی المنام الخ ونیز در جواهر العقدین
در ذکر روایات مسطوره گفته ومن ذلك ما رواه سبط ابن الجوزی
ایضا قال قرأت علی عبد الله بن احمد المقدسی سنة اربع وستمائة
قال وجدت فی کتاب الجوهری عن ابن ابی الدنیا ان رجلا رأی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی منامه وهو یقول امض الی فلان المجوسی وقل له
قد اجیبت الدعوة الخ ونیز در جواهر العقدین گفته ومن ذلك ما رواه
سبط ابن الجوزی قال حدثنی محمد بن عبد الوهاب المقری قال حدثنی
جار لی قال کان لی صاحب مر باولاد الحسین وکان رقیق الحال فکنت
ابره قال فحج فی بعض السنین فعاد وقد حسنت حاله فسالته عن
ذلك الخ ونیز در جواهر العقدین گفته وقال ابن الجوزی فیما حکاه عنه
سبطه لیس العجب من قتال ابن زیاد للحسین وانما العجب من خذلان
یزید وضربه بالقضیب ثنایا الحسین وحمل آل رسول الله صلی الله
علیه وسلم سبایا علی اقتاب الجمال الخ ونور الدین علی بن ابراهیم
برهان الدین الحلبی الشافعی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون در

ذکر

ذکر حفر بیر زمزم گفته کانت جرهم قد دفنتها ای قبل خروجها منها استخفت وفی مرآة الزمان
ان هاتین الغزالتین اهدیهما للکعبة وکذا السیوف ساسان اول ملوك
الفرس الثانیه ورد بان الفرس لم یحکموا علی البیت ولا حجره هذا
کلامه وفیه ان هذا لا ینافی ذلك فلیتامل وکانت بیر زمزم نضب
ماؤها ای ذهب فحفرها مضاض باللیل واعمق الحفر ودفن فیها ذلك
ای ودفن الحجر الاسود ایضا کما قیل وطم البیر واعتزل قومه فسلط الله
تعالی علیهم خزاعة فاخرجتهم من الحرم وتفرقوا وهلکوا کما تقدم ثم
لا زالت زمزم مطموسة لا یعرف محلها مدة خزاعة ومدة قصی ومن
بعده الی زمن عبد المطلب ورؤیاه التی امر فیها بحفرها ونیز در ان گفته
ونقل سبط ابن الجوزی ان عبد الله لم یتزوج قط غیر آمنة ولم
یتزوج آمنة قط غیره ونیز در ان گفته وفی کلام سبط ابن الجوزی
وسبب غناء عثمان بن عفان ان اباه عفان وعبد المطلب وابا
مسعود الثقفی لما هلك ابرهة وقومه کانوا اول من نزل بخیم
الحبشة فاخذوا من اموال ابرهة واصحابه شیئا کثیرا ودفنوه عن
قریش فکانوا اغنا قریش واکثرهم مالا ولما مات عفان ورثه عثمان
رضی الله عنه ومحمد بن علی بن محمد بن علی الحصکفی نیز تشبث بذیل سبط
ابن الجوزی در حمایت امام اعظم نموده وحصکفی از اعاظم واجله اعلام سنیه است
محمد امین الشهیر بابن عابدین در رد المحتار بمدح او گفته وهو رحمه الله تعالی
کما فی شرح ابن عبد الرزاق علی هذا الشرح محمد بن علی بن محمد

بن علي بن عبد الرحمن بن محمد بن جمال الدين بن حسن بن زين العابدين
الحصني الاثري المعروف بالحصكفي صاحب التصانيف في الفقه وغيره
منها هذا الشرح وشرح الملتقى وشرح المنار في الاصول وشرح القطر
في النحو ومختصر الفتاوى الصوفية والجمع بين فتاوى ابن نجيم
جمع التمرتاشي وجمع ابن صاحبها وله تعليقة على صحيح البخاري تبلغ
نحو ثلثين كراسا وعلى تفسير البيضاوي من سورة البقرة الى سورة
الاسراء وحواش على الدرر وغير ذلك من الرسائل والتحريرات وعقد له
بالفضل والتحقيق مشايخه واهل عصره حتى قال الشيخ خير الدين
الرملي في اجازته له وقد بدأني بلطائف اسئلة وقفت بها على كمال
روايته وسعة ملكته فاجبته غير موسع عليه فكرا
على ما هو اعلى فزدته فزاد فرايت جوادا هانه في غاية المكنة و
السبق فبعدت له الغاية فاتاه مستريحا لا يخفق ومستبصرا
لا يطرق فلما تبين انه الرجل الذي حدثت عنه وصلت به الى
حالة ياخذ مني وآخذ منه الى ان قال في شانه فيا من له شك فدونك
فاسئل تجد جبلا في العلم غير مخلخل يبارى فحول الفقه فيما يرونه
ويبرز للميدان غير مزلزل يقشر عن لب العلوم قشوره ويأتي
بما يختاره من مفصل ويقوى على الترجيح فيه بثاقب من الفهم والادراك
غير محول وفكر اذا ما حاول الصخر حله وان صعب حل الصعب في الحال يحلل
وما قلت هذا القول الا بعيد ما سبرت خباياه بافهم مقول وقال

شيخه

شيخه العلامة محمد افندي المحاسني في اجازته له ايضا وانه ممن نشا
والفضائل تعله وتنهله والرغبة في العلم تقرب له ما يحاوله من
ذلك وتسنى له حتى نال من قداح الكمال القدح المعلى وفاز بما وشح به
صدر النباهة وحلى وكان لي على الغوص على غرر الفوائد اعظم
معين فافاد واستفاد وفهم واجاد اه وترجمه تلميذه خاتمة البلغاء
المحبي في تاريخه فقال ما ملخصه انه كان عالما محدثا فقيها
نحويا كثير الحفظ والمرويات طلق اللسان فصيح العبارة جيد التقرير
والتحرير وتوفي عاشر شوال سنة ۱۰۸۸ عن ثلاث وستين سنة ودفن
بمقبرة باب الصغير اه و هرگاه مدائح منیفه ومحامد حصیفه حصکفی شنیدی
پس باید دانست که همین حصکفی در در مختار که محمد امین الشهیر بابن عابدین در
اول رد المختار بمدح آن گفته اما بعد فيقول احوج المفتقرين الى رحمة
ارحم الراحمين محمد امين الشهير بابن عابدين ان كتاب الدر المختار
شرح تنوير الابصار قد طار في الاقطار وسار في الامصار وفاق
في الاشتهار على الشمس في رابعة النهار حتى اكب الناس عليه وصار
مفزعهم اليه وهو الحري بان يطلب ويكون اليه المذهب فانه الطراز
المذهب في المذهب فلقد حوى من الفروع المنقحة والمسائل المصححة
ما لم يحوه غيره من كبار الاسفار ولم تنسج على منواله يد الافكار
بيد انه لصغر حجمه ووفور فوائده قد بلغ في الايجاز الى حد الالغاز وتمتع باعجاز
المجتاز في ذلك المجاز عن انجاز الافواز بين الحقيقة والمجاز وقد كنت

صرفت في معاناته برهة من الدهر وبذلت له مع المشقة شقة
من جلايل العمر واقتنصت بشبكة الافهام اجل شوارده وقيدت
باوتاد الاقلام جل اوابده وصرت في الليل والنهار سميره حتى
اسر الي سره وضميره واطلعني على حور المقصورات في الخيام وكشف
لي عن وجوه مخدراته اللثام فطفقت اوشي صحائفه اللطيفة بما هو
في الحقيقة بياض للصحيفة ثم اردت جمع تلك الفوائد وبسط سمطها تلك
الموائد من متفرقات الحواشي والرقاق خوفا عليها من الضياع الخ ميفرمايد و
روى الجرجاني في مناقبه بسنده لسهيل بن عبد الله التستري انه قال
لو كان في امة عيسى مثل ابي حنيفة لما تهودوا ولما تنصروا ومناقبه
اكثر من ان تحصى وصنف فيها سبط ابن الجوزي مجلدين كبيرين وسماه
الانتصار لامام ائمة الامصار ومحمد امين الشهير بابن عابدين بشرح این قول
در رد محتار گفته قوله وسماه الانتصار انما سمي بذلك لان الامام رضي الله
عنه لما شاعت فضائله وعمت الخافقين فواضله جرت عليه العادة
القديمة من اطلاق السنة الحاسدين فيه حتى طعنوا في اجتهاده
وعقيدته بما هو مبرأ منه قطعا لقصد ان يطفئوا
نور الله ويابى الله الا ان يتم نوره كما تكلم بعضهم في مالك
وبعضهم في الشافعي وبعضهم في احمد بل تكلمت فرقة في ابي بكر وعمر
وفرقة في عثمن وعلي وفرقة قد كفرت كل الصحابة وممن انتصر للامام
رحمه الله تعالى العلامة السيوطي في كتاب سماه تبييض الصحيفة

والعلامة

والعلامة ابن حجر في كتاب سماه الخيرات الحسان والعلامة يوسف
بن عبد الهادي الحنبلي في مجلد كبير سماه تنوير الصحيفة وذكر فيه
عن ابن عبد البر لا تتكلم في ابي حنيفة بسوء ولا تصدقن احدا
يسيء القول فيه فاني والله ما رأيت افضل ولا اورع ولا افقه
منه ثم قال ولا يغتر احد بكلام الخطيب فان عنده العصبية
الزائدة على جماعة من العلماء كابي حنيفة والامام احمد
وبعض اصحابه وتحامل عليهم بكل وجه وصنف فيه بعضهم
السهم المصيب في كبد الخطيب واما ابن الجوزي فانه تابع الخطيب
وقد عجب سبطه منه حيث قال في مرآة الزمان وليس العجب من الخطيب
فانه طعن في جماعة من العلماء وانما العجب من الجد كيف سلك
اسلوبه وجاء بما هو اعظم قال ومن المتعصبين على ابي حنيفة الدارقطني
وابو نعيم فانه لم يذكره في الحلية وذكر من دونه في العلم والزهد الخ
وهر چند بعد ثبوت صحت این حدیث شریف مع آنهم بسندیکه روات آن همه ثقات
واز روات صحاح سنیه اند وآن هم بروایت امام احمد بن حنبل حاجتی بطرف
ذکر دیگر طرق حدیث شریف ونقل آن از دیگر اجله واعاظم محدثین باقی نماند لکن محض حسن توفیقه
بنابر مزید تحقیق وتصدیق ونهایت ابطال تمویه وتزویق ارباب تعزیر وتلفیق وجوه آتیه طرق
دیگر هم مذکور ومسطور میشود ومصداق نور علی نور بوضوح ظاهر میشود وجه پنجم آنکه ابوحاتم
محمد بن ادریس الحنظلی الرازی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه احمد
بن محمد العاصمی در زین الفتی فی شرح سوره هل اتی گفته اخبرنا الحسین

روایت محمد بن ادریس رازی حدیث نور را

بن محمد قال حدثنا عبد الله بن ابی منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال
حدثنا محمد بن ادریس الرازی قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنی
قال حدثنی حمید الطویل عن انس بن مالك قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور واحد
نسبح الله عز وجل فی یمنة العرش قبل خلق الدنیا ولقد سکن آدم
الجنة ونحن فی صلبه ولقد رکب نوح السفینة ونحن فی صلبه
ولقد قذف ابراهیم فی النار ونحن فی صلبه فلم یزل یقلبنا الله
عز وجل من اصلاب طاهرة الی ارحام طاهرة حتی انتهی بنا الی عبد المطلب
فجعل ذلك النور بنصفین فجعلنی فی صلب عبد الله وجعل علیا
فی صلب ابی طالب وجعل فی النبوة والرسالة وجعل فی علی الفروسیة
والفصاحة واشتق لنا اسمین من اسمائه فرب العرش محمود
وانا محمد وهو الاعلی وهذا علی فهذا الجهبذ العلامة ابن ادریس
امام اهل التحقیق والتاسیس قد روی هذا الحدیث الشریف فنضا
حجاب التلبیس وابطل کید کل مدغل منهمك فی التدلیس وایّد الحق
السدید النفیس ونصر الصدق الصحیح علی رغم کل جاحد خسیس و
نزع ارکان التعلیس واخزی سعی کل من فی قلبه حب الباطل رسیس
وذر القذی فی عین کل من رام التخدیع والتدلیس ومحاسن فاخره
ومناقب باهره ومحامد باذخه ومآثر شامخه ابو حاتم رازی زبان اکابر واعاظم اجله
وافاخم سنیه معترف واساطین نقاد ومحققین والا نژاد شان او بحر زاخر فضل باهر او

معترف

معترف ونبذی از مدائح او در مجلد حدیث تشبیه شنیدی و بکنه جلالت وعظمت او
وارسیدی وکفی له شرفا انه کان جاریا فی مضمار البخاری العالی النجاد
کما صرح به غیر واحد من ائمتهم الکبار وجه ششم آنکه عبد الله بن احمد
بن محمد بن حنبل الشیبانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در زوائد
مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام تصنیف والد خود علی ما نقل عنه گفته
حدثنا الحسن قال حدثنا احمد بن المقدام العجلی قال حدثنا الفضیل
بن عیاض قال حدثنا ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان
عن سلمان قال سمعت حبیبی رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل قبل ان یخلق الله
آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین
فجزء انا وجزء علی انتهی فهذا عبد الله الخلف السعید والنجل الرشید
لاحمد الامام القرم الصندید الفارع صهوة التحقیق والتنقید
الحائز للشرف الطارف والتلید قد حذا حذو والده المجید واقتفی
اثره السدید فروی الحدیث الشریف عن خالد العمید من طریق
اخر جدید مؤید لافادة شیخه وامامه المجید وکسر فقرات ظهر
کل منکر جاحد عنید وحصد نواجم شرور کل متعصب مرید وقطع
من کل حاقد متعسف الورید واقحمه فی العذاب الوبیل الشدید
واذاقه علز الحمیم ومضض الصدید فالعجب کل العجب کیف بدع
المخاطب العمید هذا الاجماع المنکر الباطل الطرید ولا یدری

روایت عبد الله بن احمد حدیث نور را در زوائد کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام تصنیف والد خود

مدائح عبد الله بن احمد بن حنبل

مما یعلم شناعته کل من القی السمع و هو شهید فاستبصر واستیقن ولا تزل قدمك عن المنهج الحمید فقد وضح للناظر علی الصواب الزاهر بابلغ التابید و کشفنا عنك غطاءك فبصرك الیوم حدید و فضائل و محامد عبد الله فرزند ارجمند امام احمد از افادات اکابر ائمه ماهرین و اجله اساطین حاذقین و افاخم محدثین منقدین و اعاظم شیوخ محققین ظاهر ست و در مجلد حدیث غدیر شنیدی که علامه حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد حنبلی مقدسی در کمال فی معرفة الرجال گفته عبد الله بن احمد بن حنبل ابو عبد الرحمن الشیبانی البغدادی سمع اباه و یحیی بن معین و ابا بکر و عثمان ابنی ابی شیبة و ابا خیثمة الی ان قال ابو بکر الخطیب کان ثقة ثبتا فهما وقال بدر بن ابی بدر البغدادی عبد الله بن احمد جهبذ ابن جهبذ وقال ابو الحسین بن المنادی لم یکن فی الدنیا احد اروی عن ابیه منه لانه سمع المسند و هو ثلثون الفا و التفسیر و هو مائة و عشرون الفا سمع منها ثمانین الفا و الباقی وجادة و الناسخ و المنسوخ و التاریخ و حدیث شعبة و المقدم و الموخر فی کتاب الله تعالی و الجوابات فی القرآن و المناسك الکبیر و الصغیر و حدیث الشیوخ و غیر ذلك قال و ما زلنا نری اکابر شیوخنا یشهدون له بمعرفة الرجال و علل الحدیث و الاسماء و الکنی و المواظبة علی طلب الحدیث فی العراق و غیرها و یذکرون عن اسلافهم الاقرار له بذلك حتی ان بعضهم لیسرف فی تقریظه ایاه بالمعرفة و زیادة السماع للحدیث علی ابیه اخبرنا ابو الیمن الکندی انبا ابو منصور انبا

مدائح عبد الله بن احمد بن حنبل از کمال فی معرفة الرجال

ابوبکر

مدائح عبد الله بن احمد

ابو بکر الخطیب حدثنی ابو یعلی محمد بن الحسین الفراء قال وجدت علی ظهر کتاب رواه ابو الحسن الشوشجردی عن اسمعیل الخطبی قال بلغنی عن ابی زرعة انه قال قال لی احمد بن حنبل ابنی عبد الله محظوظ من علم الحدیث (صوابه ابو الحسین کما فی حاشیة الکمال) و من حفظ الحدیث لا یکاد یذاکرنی الا بما احفظ و به انبا الخطیب حدثنی محمد بن علی الصوری انبا عبد الرحمن بن عمر ثنا محمد بن اسحق الملحمی حدثنی ابراهیم بن محمد قال سمعت عباسا الدوری یقول کنت یوما عند ابی عبد الله احمد بن حنبل فدخل علیه ابنه عبد الله فقال لی احمد یا عباس ان ابا عبد الرحمن قد وعی علما کثیرا و قال عبد الرحمن بن ابی حاتم سمعت منه مع ابراهیم بن اورمة و کتب الی بمسائل ابیه و بعلل الحدیث و قال ابو احمد بن عدی عبد الله بن احمد بن حنبل ابو عبد الرحمن نبل بابیه و له فی نفسه محل فی العلم فاحیی علم ابیه من مسنده الذی قرأه علیه ابوه خصوصا فلم یقرأه علی غیره و مما سال اباه عن رجاله الحدیث فاخبره به ما لم یسأله غیره و لم یکتب عن احد الا من امره ابوه ان یکتب عنه و قال ابو علی الصواف ولد عبد الله بن احمد سنة ثلث عشرة و مائتین و مات سنة تسعین و مائتین و قال اسمعیل الخطبی صلی علیه زهیر بن صالح ابن اخیه و دفن فی مقابر باب التبن و کان الجمع کثیرا فوق المقدار و ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در تذکرة الحفاظ گفته عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الامام الحافظ الحجة

مدائح عبد الله بن احمد بن حنبل از تذکرة ذهبی

ابو عبد الرحمن محدث العراق ولد امام العلماء ابی عبد الله الشيبانی
المروزی الاصل البغدادی ولد سنة ثلاث عشرة ومائتين وسمع
من ابيه فاكثر ومن يحيى بن عبدويه صاحب شعبة والهيثم بن
خارجة ومحمد بن ابی بكر المقدمی وشيبان بن فروخ وطبقتهم ومنعه
ابوه السماع من علی بن الجعد حدث عنه النسائی وابو بكر النجاد
ودعلج واسحق الكاذی وابو علی بن الصواف وابو بكر الشافعی واحمد
بن محمد البنانی وابو بكر القطيعی وخلائق قال الخطيب كان ثقة ثبتا
فهما وقال احمد بن المنادی فی تاريخه لم يكن احد اروی فی الدنيا عن
ابيه من عبد الله بن احمد لانه سمع منه المسند وهو ثلثون الفا والتفسير
وهو مائة وعشرون الفا سمع ثلثه والباقی وجادة وسمع منه التاريخ
والناسخ والمنسوخ وحديث شعبة والمقدم والمؤخر من كتاب الله
وجوابات القران والمناسك الكبير وغير ذلك وحديث الشيوخ ومازلنا
نری اكابر شيوخنا يشهدون لعبد الله بمعرفة الرجال ومعرفة علل
الحديث والاسماء والمواظبة علی الطلب حتی افرط بعضهم وقدمه
علی احمد قلت كم سمعت من ابيك قال مائة الف وبضعة عشر الفا
ويروی عن ابی زرعة قال لی احمد ابنی عبد الله محظوظ من علم الحديث
لا يذاكرنی الا بما لا احفظ قال عباس الدوری قال لی ابو عبد الله
يا عباس قد وعی عبد الله علما كثيرا وقال ابو علی بن الصواف عنه قال
كل شئ اقول قال ابی فقد سمعته منه مرتين او ثلثة واقله مرة قلت

مات عبد الله فی سن ابيه فی شهر جمادی الآخرة سنة تسعين و
مائتين وكان جنازته مشهورة رحمه الله تعالى وابن حجر عسقلانی در تهذيب
التهذيب گفته عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن
اسد الشيبانی ابو عبد الرحمن البغدادی روی عن ابيه وابراهيم
بن الحجاج السامی واحمد بن منيع البغوی وابی ابراهيم اسمعيل بن ابراهيم
الترجمانی والحسن بن حماد سجادة والحكم بن موسی وداود بن رشيد
وابی الربيع الزهرانی وداود بن عمرو الضبی وعبد الاعلی بن حماد النرسی
وعبيد الله بن معاذ العنبری وشريح بن يونس وابی بكر بن ابی شيبة
وكامل بن طلحة الجحدری والهيثم بن خارجة ويحيى بن عبدويه
مولی بنی المهدی ومنصور بن ابی مزاحم ومحمد بن جعفر الوركانی
ومحمد بن الصباح الدولابی ويحيى بن معين وخلق كثير روی عنه النسائی
حديثين وابو بكر بن زياد وابو بكر النجاد واحمد بن كامل والمحاملی وابو القسم
البغوی ويحيى بن صاعد ومحمد بن مخلد ودعلج بن احمد وابو بكر الشافعی
وابو سهل بن زياد القطان وابو الحسين بن المنادی وابو القسم الطبرانی
وابو احمد العسال الاصبهانی وابو عوانة الاسفراينی وابو علی الصواف
وابو بكر القطيعی وجماعة قال عباس الدوری سمعت احمد يقول قد وعی
عبد الله علما كثيرا وقال الخطيب بلغنی عن ابی زرعة قال قال لی احمد ابنی
عبد الله محظوظ من علم الحديث لا يكاد يذاكرنی الا بما لا احفظ وقال
ابو علی الصواف قال عبد الله بن احمد كل شئ اقول قال ابی فقد سمعته

مرتين او ثلثة وقال ابن ابی حاتم كتب الیّ بمسائل ابيه وبعلل الحديث
وقال ابو الحسين بن المنادی لم يكن فی الدنيا احد اروی عن ابيه منه
لانه سمع منه المسند وهو ثلثون الفا والتفسير وهو مائة وعشرون
الفا سمع منه ثمانين الفا والباقی وجادة والناسخ والمنسوخ والتاريخ
وحديث شعبة وجوابات القرآن والمناسك وغير ذلك من التصانيف
وحديث الشيوخ قال وما زلنا نری اكابر شيوخنا يشهدون له بمعرفة
الرجال وعلل الحديث والاسماء والكنی والمواظبة علی الطلب حتی ان
بعضهم اسرف فی تقريظه اياه بالمعرفة وزيادة السماع علی ابيه وقال
ابن عدی نبل بابيه وله فی نفسه محل فی العلم ولم يكتب عن احد الا من امره
ابوه ان يكتب عنه وقال بدر بن ابی بدر البغدادی عبد الله بن احمد
جهبذ بن جهبذ وقال الخطيب كان ثقة ثبتا فهما وقال ابو علی الصواف
ولد سنة ۲۱۳ ومات سنة ۲۹۰ وكذا ارخه اسمعيل الخطبی وزاد
فی جمادی الآخرة قلت وقال النسائی ثقة وقال السلمی سالت الدار قطنی
عن عبد الله بن احمد وحنبل بن اسحق فقال ثقتان نبيلان وقال ابو بكر
الخلال كان عبد الله رجلا صالحا صادق اللهجة كثير الحياء و ذهبی در
عبر در وقائع سنه تسعين ومائتين گفته وفيها توفی الحافظ ابو عبد الرحمن
عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الذهلی الشيبانی ببغداد فی
جمادی الآخرة وله سبع وسبعون سنة كابيه وكان اماما خبيرا
بالحديث وعلله مقدما فيه وكان من اروی الناس عن ابيه

وقد سمع من صغار شيوخ ابيه وهو الذی رتب مسند والده ويافعی در
مرآة الجنان در وقائع سنه تسعين ومائتين گفته وفی السنة المذكورة الحافظ
ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل الشيبانی كان اماما خبيرا بالحديث
وعلله مقدما فيه وسيوطی در طبقات الحفاظ گفته عبد الله بن احمد
بن حنبل البغدادی الحافظ روی عن ابيه وابن معين وخلق وعنه النسائی
وابن صاعد وابو عوانة والطبرانی وابو بكر النجاد والقطيعی وابو بكر الشافعی
وخلق قال ابو زرعة قال لی احمد بن حنبل ابنی عبد الله محظوظ من
علم الحديث لا يكاد يذاكرنی الا بما لا احفظ قال ابن عدی نبل بابيه
وله فی نفسه محل فی العلم احيی علم ابيه ولم يكتب عن احد الا ممن
امره ابوه ان يكتب وقال الخطيب كان ثقة ثبتا فهما ولد سنة ثلث عشرة
ومائتين ومات سنة تسعين ومائتين **وجه هفتم** آنكه اين حديث شريف را
احمد بن موسی بن مردويه الاصفهانی كه از اعاظم وافاخم اساطين محدثين سنيه است
روايت نموده چنانچه اخطب خوارزم در كتاب المناقب گفته اخبرنا شهردار هذا
اجازة اخبرنا عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی كتابة حدثنا
الشريف ابو طالب الجعفری حدثنا ابن مردويه الحافظ حدثنا اسحق
بن محمد بن علی بن خالد حدثنا احمد بن زكريا حدثنا ابو طهمان
حدثنا محمد بن خالد الهاشمی حدثنا الحسين بن اسمعيل بن حماد
عن ابيه عن زياد بن المنذر عن محمد بن علی بن الحسين عن ابيه عن
جده قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم كنت انا وعلی نورا بين

يدي الله تعالى من قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالى
آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب
الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب فقسمه نصفين قسما في صلب عبد الله
وقسما في صلب ابي طالب فعلي مني وانا منه لحمه لحمي ودمه دمي فمن احبه
فبحبي احبه ومن ابغضه فببغضي ابغضه فهذا ابن مردويه امام الحفاظ
رئيس الصدق والايقاظ بالغ في الارشاد والتنبيه والايقاظ حيث
روى الحديث الشريف ناصرا للحق سالكا سوى الصراط مرغما انافي ارباب
الجحود والالطاط محترزا عن الزيغ والاختلاط غير معرج على مجازفات
الانكاس السقاط فالله ولي التوفيق والصائن عن الاختباط **وجه هشتم** آنكه
حافظ ابو عمر يوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمري القرطبي در كتاب
بهجة المجالس وانس المجالس كه مصطفى بن عبد الله القسطنطيني چلبي در كشف الظنون گفته
بهجة المجالس وانس المجالس للحافظ ابي عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر
النمري القرطبي المتوفى سنة ثلث وستين واربعمائة
وهو في مجلد من الكتب المعتبرة في المحاضرات مرتب على مائة واربعة
وعشرين بابا اوله اما بعد فان اولى الخ بعد ذكر فضائل عديده جناب
امير المومنين عليه السلام كه از جمله آن حديث طير ست گفته وقال صلى الله عليه
وسلم خلقت انا وعلي من نور واحد نسبح الله تعالى يمنة العرش
قبل ان يخلق آدم بالفي عام فلما انتهى النور الى عبد المطلب
جعله نصفين نصف في عبد الله ونصف في صلب ابي طالب وشق لنا

ذكر صاحب كشف الظنون كتاب بهجة المجالس را ونص بر اعتبار آن

روايت نمودن ابن عبد البر قرطبي حديث نور را در بهجة المجالس

من اسمه فالله محمود وانا محمد والله الاعلى وهذا علي فلله در ابن عبد البر
حيث صدق وبر وابان عن صحة هذا الحديث الشريف الذي هو
قذى عين كل معاند نابح هر فظهر ان المنكر له والراد عليه والمكذب
له لا يميز الهر من البر وانه بهذه الخسارة والجسارة اعظم جريرة
جر وافحش طعن على نفسه جر وخدع معتقديه بتلبيس الحق وتدليس
الباطل وغر وما نفعهم بهذا التلميع بل اعظم ضررهم وانه وان سرهم
ظاهرا ولكنه حقيقة اخزاهم واقحمهم في الوبال والنكال وما سر
فيا للعجب من المخاطب الحاذق والفاضل الماهر الصادق كيف يدعي
اجماع السنية على وضع هذا الحديث الشريف وابن عبد البر امامهم
الفائق الواصل الى الحقائق المدرك للدقائق يظهر صحته بنسبته
حتما وجزما الى افضل الخلائق عليه وآله افضل صلوة وسلام
ما ذر شارق وبرق بارق واضاء بازق وجن غاسق فهل
يقول اتباع المخاطب ان ابن عبد البر والعياذ بالله متهور مائق او
متهجم فاسق او معاند مارق لاجماع السنية خارق او
يندمون على كذبه وفريته وافترائه فيرجعون الى الحق الحقيق
بالاتباع الواثق **وجه نهم** آنكه ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب البغدادي
اينحديث شريف را در تاريخ بغداد كه ممدوح ائمه نقاد ست روايت نموده
چنانچه محمد بن يوسف الكنجي در كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب گفته
الباب السابع والثمانون في ان عليا خلق من نور النبي اخبرنا

ابراهیم بن برکات الخشوعی بمسجد الربوة من غوطة دمشق اخبرنا الحافظ علی بن الحسن اخبرنا ابو القسم هبة الله اخبرنا الحافظ ابوبکر الخطیب اخبرنا علی بن محمد بن عبد الله العدل العدلی اخبرنا ابو علی الحسن بن صفوان حدثنا محمد بن سهل العطار حدثنی ابو ذکوان حدثنی حرب بن بیان الضریر من اهل قیسادیة حدثنی احمد بن عمرو حدثنا احمد بن عبد الله عن عبید الله بن عمرو عن عبد الکریم الجزری عن عکرمة عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم خلق الله قضیبا من نور قبل ان یخلق الدنیا باربعین الف عام فجعله امام العرش حتی کان اول مبعثی فشق منه نصفا فخلق منه نبیکم والنصف الآخر علی بن ابی طالب قلت هکذا اخرجه امام اهل الشام عن امام اهل العراق کما سقناه وهو فی کتابیهما فیا للعجب العجیب یروی هذا الحدیث الشریف النقاد الخطیب الذی هو اماهو البارع الحسیب وملاذهو الجهبذ المحقق الادیب ومنتجع اهل الحدیث وفخر ارباب السیر والتنقیر والتنقیب ومیز السلیم من السقیم ومزیل المقبول من المعیب وهو النافی للکذب عن الدین الحنیف والشرع الشریف ثم یکون موضوعا باجماع سنیة عند المخاطب اللبیب هل هذا الابهت غریب وعدوان مثیر للقلق والوجیب فالله القریب المجیب هو المجازی علی اعتدائهم وجفائهم وهو حسیب وحامد فاخره ومدائح زاهره ومناقب عقیله وفضائل جلیله واطرائات جمیله تاریخ بغداد

که دران حدیث نور روایت کرده از افادات علمای نقاد وتحقیقات اساطین والا نژاد بلکه از ارشادات مخاطب رئیس الاوتاد در کمال وضوح وظهور ست ابن جزله در مختار مختصر تاریخ بغداد گفته ولما کان الحدیث والعنایة به ومعرفة الرجال الناقلین له من اجل العلوم الشرعیة واشرفها استحق من صرف الیه زمانه وقوعلیه تعبه الثناء والمدح والترحم علی السلف الماضین منهم وقد صنف الناس فی ذلک واوغلوا وبالغوا ومیزوا الثقة من المتهم والضعیف من القوی وما اعظم فائدة ذلک واجل موقعه لکثرة مادس الملاحدة والزنادقة من الاحادیث الموضوعة البشعة المنفرة التی فسد بسماعها خلق من الناس واعتقد الغر عند سماعها انها من قول صاحب الشرع فهلک وتسرع الی التکذیب ومال الی الخلاعة نعوذ بالله من الشقاء والبلاء وهذا الکتاب الذی صنفه الشیخ ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب الحافظ البغدادی رحمه الله وسماه تاریخ بغداد کتاب جلیل فی هذا العلم نفیس قد تعب وسهر فیه واطال الزمان والله تعالی یثیبه ویحسن الیه الا انه طویل وللاطالة آفات اقربها الملل والملل داعیة الترک وقد استخرت الله واختصرته وذکرت اسماء الرجال الذین ذکرهم علی ترتیبه وما استحسنته من غیر حکایة وشعر وحدیث نقلته فالاغراض تختلف وهوی القلوب سریرة لا تعلم (ای حکایة واحدة ۱۲) ودیگر از ایشان ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی است این حدیث شریف را بسطر یق روایت نموده

چنانچه در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام که نسخهٔ آن جناب الحبر الهمام
عمدة الکرام مولوی سید شریف حسین خان ادام الله المنان برای حقیر از مدینه
خرید فرموده آورده‌اند گفته قوله علیه السلام کنت انا وعلی نورا بین
یدی الله اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه الله قال اخبرنا
ابو الحسن علی بن منصور الحلبی الاخباری قال حدثنا علی بن محمد العدوی
الشمشاطی قال حدثنا الحسن بن علی بن زکریا قال حدثنا احمد بن المقدام
العجلی قال حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن
معدان عن زاذان عن سلمان الفارسی قال سمعت حبیبی محمدا رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل
یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما
خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی
افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة اخبرنا
ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان قال حدثنا محمد بن الحسن بن سلیمان
قال حدثنا عبد الله بن محمد العکبری قال حدثنا عبد الله بن محمد
بن حسان الهروی قال حدثنا جابر بن سهل بن عمر بن حفص حدثنی
ابی عن الاعمش عن سالم بن ابی الجعد عن ابی ذر قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا عن یمین العرش یسبح الله
ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام
فلم ازل انا وعلی فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب

اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی نا ابو عبد الله محمد بن
علی بن مهدی السقطی الواسطی املاء قال اخبرنا احمد بن علی القواریری
الواسطی نا محمد بن عبد الله بن ثابت نا محمد بن مصفی نا بقیة بن
الولید عن سوید بن عبد العزیز عن جابر بن عبد الله عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسکنها
فی صلب آدم فساقها حتی قسمها جزئین جزءا فی صلب عبد الله وجزءا
فی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا واخرج علیا وصیا فهذا ابو الحسن
الجلابی المغازلی الحاوی لمحاسن الفضائل ومکارم المعالی قد
اثبت حتما هذا الحدیث الشریف رغما لآناف المنکرین الجاحدین
ونسف الرماد علی وجوه الحائدین عن الدین واوجع قلوب
الرادین المبطلین واغاظ صدور الصادین المدغلین فانمات سعی
الجلابی ملح تزویقات المخاطب الخالب الجالب انواع الختل امیاتا
وصار هو فی غزله ونسجه کالتی نقضت غزلها من بعد قوة
انکاثا ومخفی نماند که در آخر نسخهٔ حاضرهٔ مناقب ابن المغازلی این عبارت
مسطور ست قال فی النسخة التی نقلت منها هذه قال فی الام قال فی
نسخة الفقیه بهاء الدین علی بن احمد الاکوع فرغ من نسخها
ابو الحسن علی بن محمد بن الحسن بن ابی نزار بن الشرقیة بواسط العراق
فی ثانی عشر من شوال من سنة خمس وثمانین وخمسمائة والله
ولی التوفیق ثم قال فی ام الام وفرغت من نسخها فی جمادی الاخره

من سنة ثلث وعشرین وستمائة وكتب عمر بن الحسن بن ناصر بن يعقوب
ختم الله له بخير وقال في آخر هذه النسخة يوم تاسع عشر من شهر
المحرّم الحرام من سنة احدى وتسعين وتسعمائة سنة بمدينة ثلا
حماه الله بالصالحين من عباده وكتب مالكه مملوك آل محمد سعيد
بن عبد الله بن صالح عفا الله عنه وحشره في زمرتهم وفرغت
انا من تحصيل هذه النسخة المباركة وانا الفقير الى مغفرة الله
وكرمه والعائذ به من اليم عذابه ونقمه الحسين بن عبد الهادى
بن احمد بن صلاح ثبّته الله بالقول الثابت في الدنيا والآخرة
آخر نهار الخميس خامس شهر جمادى الآخرة سنة سبع وثلثين
والف سنة بمدينة ثلا حرسها الله تعالى بالصالحين من عباده
والحمد لله رب العالمين وصلّى الله على محمّد وآله الطاهرين هذا
وانا اسأل من اطّلع على هذا الكتاب واستوصيه ان يدعو لي
بما امكن من الدعاء لاسيما لحسن الخاتمة والعقبى وبالله التوفيق
والاعانة وهو حسبي ونعم الوكيل ونیز در آخر نسخهٔ مذکوره مسطور است
قال في آخر النسخة التي نقلت منها هذه ما لفظه حكاية حسنة
من المناقب مسموعة في فضل اهل البيت قال ابو الحسن علي بن محمّد
بن الشرقية حضر عندي في دكاني بالوراقين بواسط يوم الجمعة
خامس ذي القعدة من سنة ثمانين وخمسمائة القاضي العدل
جمال الدين نعمة الله بن علي بن احمد العطار وحضر ايضاً عندي

الامیر

[illegible]

الامير شرف الدين ابو شجاع بن العبري الشاعر فسأل شرف الدين
القاضي جمال الدين ان يسمعه المناقب فابتدأ بالقراءة عليه من
نسختي التي بخطي في دكاني يومئذ وهو يرويها عن جدّه العلامة
العدل المعمر محمد بن علي المغازلي عن ابيه المصنّف فهما في القراءة وقد
اجتمع عليهما جماعة اذ اجتاز ابو نصر قاضي العراق وابو العباس
دبيعة وهما ينبزان بالعدالة فوقفا يغوغيان وينكران عليه قراءة
المناقب واطنب قاضي العراق في التهزء والمجون وقال في جملة مقالته
على طريق الاستهزاء اي قاضي اجعل لنا وظيفة كل يوم جمعة بعد
الصّلوة تسمعنا شيئاً من هذه المناقب في المسجد الجامع فقال
لهم القاضي نعمة الله بن العطّار ما انتما من اهلها انتما قد حضرتما
في درب الخطيب وذكرتما انّ عليّاً ما كان يحفظ سورة واحدة
من كتاب الله تعالى والمناقب تتضمّن انه ما كان في الصّحابة اقرأ
من علي بن ابي طالب فما انتما من اهلها فاكثرا الغوغاء والتهزء
فضجر القاضي نعمة الله بن العطّار وقال بمحضر جماعة كانوا وقوفاً
اللّهمّ ان كان لاهل بيت نبيّك عندك حرمة ومنزلة فاخسف
به داره وعجّل نكايته فبات في ليلته تلك وفي صبيحة يوم السّبت
من سنة ثمانين وخمسمائة خسف الله تعالى بداره فوقعت هي
والقنطرة وجميع المسنّاة الى دجلة وتلف منه فيها جميع ما كان
يملكه من مال واثاث وقماش فكانت هذه المنقبة من اطرف

ما شوهد یومئذ من مناقب آل محمد صلوات الله علیهم فقال علی
بن محمد بن الشرقیة فی ذلك الیوم فی هذا المعنی ؎ یا ایها العدل الذی
هو عن طریق الحق عادل ٭ متجنبا سبل الهدی ٭ والی سبیل الغی مائل ٭
اعتل اهل البیت یا ٭ مغرور جهل انت هازل ٭ دع عنك اسباب الخلا
عة واستمع منی الدلائل ٭ بالامس حین حدثت من ٭ افضالهم بعض الفضائل ٭
وجریت فی سنن التحیر ٭ ولست تسمع عذل عاذل ٭ نزل القضاء علی حیا
لك فی صباحك شر نازل ٭ اضحت دیارك سالخات ٭ فی الثری خسف
الزلازل ٭ وبقیت یا مغرور فی الد ٭ ادین لم تحظ بطائل ٭ هذا الجزاء بعینه
الدنیا فحدث هم غدا ٭ ما انت قائل ٭ قال علی بن محمد بن الشرقیة
وقرأت المناقب التی صنفها ابن المغازلی بمسجد الجامع بواسط
الذی بناه الحجاج بن یوسف الثقفی لعنه الله ولقاه ما عمل فی
مجالس ستة اولها الاحد رابع صفر وآخرهن عاشر صفر سنة
ثلاث وثمانین وخمسمائة فامر لا تحصی عدیدهم وکتب قاریها
بالمسجد الجامع علی بن محمد بن الشرقیة و ظاهرست که کابلی امام
المستکبرین و مخاطب بمقام المتهوکین درپی ابطال و توهین
تکذیب و تهجین حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث انا مدینة العلم و حدیث
تشبیه و حدیث نور که همه در مناقب ابن المغازلی مذکورست افتادند و
زبان را بانواع خرافات و مکابرات و اصناف هفوات و مجازفات کشادند
پس مخاطب عمدة الحذاق و ابن الجوزی کثیر الشقاق و کابلی فاقد الخلاق و

سنه ۵۰۹
روایت دیلمی

امثال ایشان از ارباب مکابره و اصحاب اختلاق مثل قاضی عراق در استحقاق
عذاب و تنکیل و عنف سیاق و عقاب ردا و ایباق و نهک و هتک بجرم و صلم و اخلاق
و خسف و رجف و نسف و اغراق و اتلاف مال و خسران مآل و سخط ایزد خلاق بی ریب نمانند
و اگر در دار دنیا بخسف و غرق مبتلا نشدند او شان را چه سود و ما را چه ضرر
وان عذاب الآخرة ادهی وامر ٭ وجه یازدهم آنکه ابو شجاع شیرویه بن شهردار
بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی الهمدانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه
در فردوس الاخبار که اصل نسخه آن پیش فقیر خاکسار حاضرست گفته سلمان
کنت انا و علی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح الله و یقدسه
قبل ان یخلق آدم باربع عشر الف سنة فلما خلق الله آدم رکب
ذلك النور فی صلبه ولم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب
عبد المطلب فجزء انا و جزء علی بن ابی طالب و نیز دیلمی در باب الخاء گفته
سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی
من نور واحد قبل ان یخلق ادم باربعة الف عام فلما خلق الله
تعالی ادم رکب ذلك النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی
افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة فهذا شیرویه
بن شهردار شهر سیف الانتقام والاصطلام علی المنکرین
الاغثام والجاحدین الاقزام وصال علی زرافة المکابرین صولة
الضرغام حیث اثبت بروایة هذا الحدیث اجل فضیلة لعلی علیه السلام
وابان کذب الحاکمین بالوضع والمنهمکین فی الخدع علی سائر اولی الالباب

والافهام بذکر هذا الحدیث الشریف فی کتابه الذی مدحه
بنفسه ومدحه غیره من الاعلام الفخام **وجه دوازدهم** آنکه
ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی در زین الفتی شرح سوره هل اتی حدیث
نور را بطرق متعدده روایت کرده و بر مشابهت آنحضرت با حضرت آدم علیه السلام
در خلق استدلال کرده و روایات دیگر هم مؤید آن وارد کرده وهذه عبارته
ذکر مشابه ابینا آدم علیه السلام فانه قد وقعت المشابهة بین
المرتضی وبینه علیه السلام بعشرة اشیاء اوّلها بالخلق والطّینة
والثانی بالمکث والمدّة والثالث بالصّاحبة والزّوجة والرابع
بالتزویج والخلعة والخامس بالعلم والحکمة والسادس بالذّهن
والفطنة والسّابع بالامر والخلافة والثامن بالاعدآء والمخالفة
والتاسع بالوفاة والوصیّة والعاشر بالاولاد والعترة اما الخلق
والطینة فانّ آدم علیه السّلام خلق من الطّین وخلط طینه بنور
الیقین فکان طینیا دینیّا وکذلک المرتضی خلق من الطینة الطاهرة
والتربة الزکیّة الزاهرة ولذلک قال المصطفی خلقت من اطیب
الطّین وخلق محبّی من اسفلها ثم خلطت العلیا بالسّفلی فلولا النبوّة
والرسالة لکنت رجلا من امّتی والّذی یؤیّد ماقلنا ما اخبرنی
به محمّد بن ابی زکریا الثقة قال اخبرنا محمّد بن عبدالله الحافظ قال حدّثنا
اسحق بن محمّد بن علیّ بن خالد الهاشمیّ بالکوفة قال حدّثنا احمد
بن زکریّا بن طهمان قال حدّثنا محمّد بن خالد الهاشمی قال حدّثنا الحسن

روایت نمودن عاصمی حدیث نور را بطرق عدیده در زین الفتی

بن اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفة عن ابیه عن زیاد بن المنذر عن محمّد
بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب عن ابیه عن جدّه قال قال
رسول الله صلّی الله علیه وسلم کنت انا وعلیّ نورا بین یدی الله
عزّ وجل من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلمّا خلق الله
آدم نقل ذلک النّور من صلبه فلم یزل ینقله من صلب الی صلب
حتی اقرّه فی صلب عبدالمطلب فقسّمه قسمین فصیّر قسمی فی صلب عبدالله
وقسم علیّ فی صلب ابی طالب فعلیّ منّی وانا منه لحمه من لحمی ودمه
من دمی فمن احبّه فبحبی احبّه ومن ابغضه فببغضی ابغضه واخبرنا
محمّد بن یحیی قال اخبرنا ابو محمّد حاجب بن نذیر المحاربی الکوفی القاضی
بکوفة قال اخبرنا ابو جعفر محمّد بن علی بن دحیم الشیبانی قال
حدّثنا ابو عبدالله الحسین بن الحکم الحیری قال حدّثنا ابراهیم
بن اسحق الضبّی قال حدّثنا عمرو بن ثابت عن ابی حمزة الثمالی عن سعید
بن جبیر عن ابی الحمرآء عن النّبی صلّی الله علیه وسلم قال لما اسری
بی الی السّمآء نظرت الی ساق العرش الایمن فاذا علیه مکتوب لا اله
الّا الله محمّد رسول الله ایّدته بعلی ونصرته به واخبرنا محمّد بن ابی
زکریّا قال اخبرنا محمّد بن عبدالله الحافظ قال اخبرنا سعید بن
خالد المطوعی بنیسابور قال حدّثنا محمّد بن احمد بن ابی یحیی الزهرمی
قال حدّثنا موسی بن عیسی قال حدّثنا ایوب بن زهیر وکان من
البکائین عن عبدالله بن عبدالملک عن مالک بن انس عن نافع

عن ابن عمر قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس ذات یوم
ببطحاء مکة اذ هبط علیه جبرئیل الروح الامین قال یا محمد ان
رب العرش یقرأ علیک السلام ویقول لک لما اخذ میثاق
النبیین اخذ میثاقک فی صلب آدم فجعلک سید الانبیاء وجعل
وصیک سید الاوصیاء علی بن ابی طالب ویقول یا محمد وعزتی
لو سالتنی ان ازیل السموات والارض لازلتها لکرامتک علی وذکر الحدیث
قال ثم فکتب من حدیث مالک بن انس الا عن هذا الشیخ واخبرنا
الشیخ ابو عبد الله الحسین بن محمد البستی الارغندی قال حدثنا
ابو محمد عبد الله بن ابی منصور قال حدثنا ابو حاتم محمد بن ادریس
الحنظلی الرازی قال حدثنا محمد بن عبد الله بن انس بن مالک
الانصاری قال حدثنی حمید الطویل عن انس بن مالک عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال کل مولود یولد فهو فی سرته وانا وعلی
بن ابی طالب خلقنا من تربة واحدة اخبرنا الحسین بن محمد قال
حدثنا عبد الله بن ابی منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن المثنی قال حدثنی حمید الطویل عن انس بن
مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی
بن ابی طالب من نور واحد یسبح الله عز وجل فی یمنة العرش قبل
خلق الدنیا ولقد سکن آدم الجنة ونحن فی صلبه ولقد رکب نوح
السفینة ونحن فی صلبه ولقد قذف ابراهیم فی النار ونحن فی

صلبه

صلبه فلم یزل یقلبنا الله عز وجل من اصلاب طاهرة الی ارحام طاهرة
حتی انتهی بنا الی عبد المطلب فجعل ذلک النور بنصفین فجعلنی فی صلب
عبد الله وجعل علیا فی صلب ابی طالب وجعل فی النبوة والرسالة
وجعل فی علی الفروسیة والفصاحة واشتق لنا اسمین من
اسمائه فرب العرش محمود وانا محمد وهو الاعلی وهذا علی فهذه
الاحادیث تدل علی صحة ما اشرنا الیه ورجحان ما دللنا علیه
فهذا العاصمی قد جهد جهدا بلیغا کافیا وکد کدا سدیدا شافیا
فی اثبات هذا الحدیث الشریف من طرق متعددة ووجوه متنوعة
ثم استدل بها واحتج فانقذ المرتابین والمشککین من اللجج وکشف
قتام العناد والرهج واسعر لاحراق المعاندین لهبا شدید الوهج
وجه سیزدهم آنکه ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی در خصائص
علویه علی ما نقل گفته انبانا ابو علی الحسن بن احمد بن الحسن الحداد قال
حدثنا ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ قال حدثنا احمد
بن یوسف بن خلاد النصیبی ببغداد قال حدثنا الحرث بن ابی اسامة
التمیمی قال حدثنا داود بن المحبر بن محمد قال حدثنا قیس بن الربیع
عن عباد بن کثیر عن ابی عثمان الرازی عن سلمان الفارسی قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول خلقت انا وعلی بن ابی طالب
من نور عن یمین العرش نسبح الله ونقدسه من قبل ان یخلق الله
عز وجل آدم باربع عشر الاف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا

الی اصلاب الرّجال و ارحام النسآء الطاهرات ثم نقلنا الی صلب عبد المطلب وقسمنا بنصفین فجعل النصف فی صلب ابی عبد الله وجعل النصف فی صلب ابی طالب فخلقت من ذلك النّصف و خلق علیّ من النصف الآخر واشتق الله لنا من اسمائه اسمآء والله محمود وانا محمّد والله الاعلی واخی علیّ والله فاطر وابنتی فاطمة والله محسن وابنای الحسن والحسین فکان اسمی فی الرّسالة والنبوّة وکان اسمه فی الخلافة والشجاعة فانا رسول الله وعلیّ سیف الله فهذا ابو الفتح فتح باب الصّواب بروایة هذا الحدیث الشریف الکاشف للحجاب الممیّز للقشر من اللّباب فسدّ خوخة التشکیك والارتیاب و زعزع ارکان المدغلین الاوشاب واقام علی الحقّ حجّة متینة لاولی الالباب و نیز نطنزی در خصائص گفته اخبرنی علی بن ابراهیم القاضی بغرات قال اخبرنی والدی قال اخبرنی جدّی قال حدثنا حجّاج بن وبه عن ابن نجیح عن مجاهد عن ابن عبّاس رضی الله عنه قال لما خلق الله عزّ وجلّ آدم ونفخ فیه من روحه عطس فالهمه الله الحمد لله ربّ العالمین فقال له ربّه یرحمك ربّك فلمّا سجد له الملائکه تداخله العجب فقال یا ربّ خلقت خلقًا هو احبّ الیك منّی فلم یجب ثم قال الثانی فلم یجب ثم قال الثالثة فلم یجب ثم قال الرابعة فقال الله عزّ وجلّ له نعم ولولاهم ما خلقتك فقال یا ربّ فارنیهم فاوحی الله عزّ وجلّ الی ملائکة الحجب ان ارفعوا الحجب فلمّا رفعت اذا آدم بخمسة اشباح قدّام العرش فقال یا ربّ

من هولاء قال یا آدم هذا نبیّی وهذا علی امیر المومنین ابن عمّ النبی و هذه فاطمة بنت نبیّی و هذان الحسن والحسین ابنا علیّ و ولدا نبیی ثم قال یا آدم هم ولدك ففرح بذلك فلمّا اقترف الخطیئة قال یا ربّ اسالك بمحمّد و علیّ و فاطمة والحسن والحسین لما غفرت لی فغفر الله له فهذا الذی قال الله عزّ وجلّ فتلقّی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه فلمّا اهبط الی الارض صاغ خاتمًا فنقش علیه محمّد رسول الله ویکنی آدم بابی محمّد و فضل و جلالت و عظمت و نبالت نطنزی سابقًا از عبارت کتاب الانساب سمعانی که سابقًا در مجلد حدیث تشبیه مذکور شد ظاهر ست که نطنزی شیخ و استاد سمعانی ست و او فضل اهل خراسان ست در لغت وادب و قیام بصنعت شعر و سمعانی بر او علم ادب خوانده و از و استفاده نموده و نیز ظاهر ست که سمعانی گاهی با و ملاقات نکرده مگر اینکه از و کتابت کرده و اقتباس نموده و اخرام بروانه و سماع حدیث فرموده و از افاده علّامه ابن النجّار تابان ست که او نادره فلك و نابغه دهر بوده و در بعض فضائل بر اهل زمان خود فائق بوده و خلیل صفدی در وافی بالوفیات افاده نموده که او از بلغاء اهل نظم و نثر بود سفر بلاد نموده و با کابر ملاقات کرده و او کثیر المحفوظ و محبّ علم و سنت و زیاده کننده صدقه و صله بود صحبت کرد با ملوك و سلاطین و نزد ایشان برای او جاهی عظیم بود و او بر ایشان بسیار تکبر می کرد و بر اهل علم از سر تواضع پیش می آمد وجه چهاردهم آنکه ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه از عبارات آتیه اخطب خوارزم ظاهر و باهر خواهد شد

از افادات اکابر محققین سنیه است

وابراهيم بن محمد الحموينى در فرائد السمطين گفته انبأنى ابو طالب بن الحسين الخازن

عن ناصر بن ابى المكارم اجازة قال انبانا ابو المؤيد الموفق بن احمد اجازة

ان لم يكن سماعا ح انبانى العزيز بن محمد عن والده ابى القاسم بن ابى الفضل

بن عبد الكريم اجازة قال اخبرنا شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمى

اجازة انبانا عبدوس بن عبد الله حدثنا ابو على محمد بن احمد العطشى

حدثنا ابو سعيد العدوى الحسن بن على حدثنا احمد بن المقدام العجلى

ابو الاشعث حدثنا الفضيل بن عياض عن ثور بن يزيد عن خالد بن

معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبيبى المصطفى محمدا صلى الله

عليه وسلم يقول كنت انا وعلى نورا بين يدى الله عز وجل مطيعا

يسبح الله ذلك النور ويقدسه قبل ان يخلق الله آدم باربعة عشر

الف سنة فلما خلق الله تعالى آدم ركب ذلك النور فى صلبه فلم نزل

فى شىء واحد حتى افترقنا فى صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء على فهذا

شهردار الجليل الفخار قد روى الحديث الشريف الظاهر الاعتبار فوضح

الحق بروايته والباطل باد وظهر ان الابطال والانكار ناش من الحقد

والضغن المعقب للخسار وآت من التهور والتحير الجالب للهوان و

الصغار **وجه پانزدهم** آنکه ابو المؤيد موفق بن احمد بن ابى سعيد اسحاق

المعروف باخطب خوارزم اينحديث شريف را روايت فرموده چنانچه در كتاب

المناقب كه نسخه آن در سفر عراق بدست اين عبد مشتاق رسيده ميفرمايد اخبرنى

شهردار هذا اجازة اخبرنا عبدوس بن عبد الله الهمدانى كتابة حدثنا

ص ۱۰۸ / ۳۸۷ الفصل الرابع عشر فى بيان انه اقرب الناس من رسول الله صلى الله عليه وسلم وانه مولى من كان رسول الله مولاه

ابو الحسن على بن عبد الله حدثنا ابو على محمد بن احمد العطشى حدثنا ابو سعيد العدوى الحسن بن

على حدثنا احمد بن المقدام العجلى حدثنا ابو الاشعث حدثنا الفضيل بن عياض عن ثور

بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبيبى المصطفى محمدا صلى الله

عليه وسلم يقول كنت انا وعلى نورا بين يدى الله عز وجل مطيعا يسبح الله

ذلك النور ويقدسه قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالى

آدم ركب ذلك النور فى صلبه فلم نزل فى شىء واحد حتى افترقنا فى صلب عبد المطلب

فجزء انا وجزء على واخبرنى شهردار هذا اجازة اخبرنا عبدوس بن عبد الله

بن عبدوس الهمدانى كتابة حدثنا الشريف ابو طالب الجعفرى حدثنا ابن مردويه

الحافظ حدثنا اسحق بن محمد بن على بن خالد حدثنا احمد بن زكريا حدثنا ابن

طهمان حدثنا محمد بن خالد الهاشمى حدثنا الحسين بن اسمعيل بن حماد عن ابيه

عن زياد بن المنذر عن محمد بن على بن الحسين عن ابيه عن جده قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم كنت انا وعلى نورا بين يدى الله تعالى من قبل ان يخلق آدم باربعة

عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور فى صلبه فلم يزل الله ينقله

من صلب الى صلب حتى اقره فى صلب عبد المطلب فقسمه نصفين قسما فى صلب

عبد الله وقسما فى صلب ابى طالب فعلى منى وانا منه لحمه لحمى ودمه دمى فمن احبه

فبحبى احبه ومن ابغضه فببغضى ابغضه ونيز اخطب در كتاب المناقب گفته اخبرنى سيد

الحفاظ ابو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمى الهمدانى فيما كتب الى من

همدان اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانى كتابة حدثنا الشيخ الخطيب

ابو الحسن صاعد بن محمد بن الغيات الداسكى حدثنا ابو يحيى محمد بن عبد العزيز البسطامى

حديث نور از كتاب المناقب اخطب خوارزم

ص ۲۱۰ الفصل التاسع عشر فى فضائل له شتى

حدثنا ابو بكر القرشي حدثنا ابو سعد الحسن بن علي بن زكريا حدثنا هدبة بن خالد القيسي
عن حماد بن ثابت البناني عن عبيد بن عمير الليثي عن عثمان بن عفان قال قال عمر بن الخطاب ان الله تعالى
خلق ملائكة من نور وجه علي بن ابي طالب فهذا ابو المؤيد بالله موفق المؤيد الموفق لاحقاق
الحق وازهاق الباطل المزوق قد روى هذا الحديث الشريف المحقق عن يقين وعرفهما بثبات
فرمى اكباد المنكرين بسهم مفوق وقد ظهر ظهورا لامعا ووضح وضوحا ساطعا من صدر كتابه
هذا ان ما يرويه فيه يسير من كثير وغرفة من بحر غزير فلا ينكر رواياته واخباره
ولا يبطل احاديثه واثاره الا كل متعصب حنق غرير والله ولي التوفيق والتبصير
والصائن عن همزات كل خادع عن رؤية الحق حسير **وجه شانزدهم** آنكه علي بن الحسن
بن هبة الله المعروف بابن عساكر اين حديث شريف را روايت نموده چنانچه محمد بن يوسف الكنجي
الشافعي در كفاية الطالب گفته اخبرنا ابو اسحق الدمشقي اخبرنا ابو القاسم الحافظ اخبرنا
ابو غالب بن البنا اخبرنا ابو محمد الجوهري اخبرنا ابو علي بن محمد بن احمد بن يحيى حدثنا
ابو سعيد العدوي حدثنا ابو الاشعث حدثنا الفضيل بن عياض عن ثور بن يزيد عن
خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا
وعلي نورا بين يدي الله مطيعا يسبح ذلك النور ويقدسه قبل ان يخلق آدم باربعة
عشر الف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد
حتى افترقنا في صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علي قلت هكذا اخرجه محدث الشام
في تاريخه في الجزء الخمسين بعد الثلثمائة قبل نصفه ولم يطعن في سنده ولم يتكلم
عليه وهذا يدل على ثبوته فهذا ابن عساكر الامام الماهر والناقد المحقق الفاخر
ذو الفضل الزاهر والنبل الباهر الذي فنيت في الثناء والاطراء عليه الدفاتر

ونفدت في ذكر محاسنه ومحامده المحابر وقد وضح الحق الظاهر وارتدى عساكر الضلال
والجحود الخاثر واباد لمة الغي والعدوان الفاتر فشرق بريقه كل مجادل مكابر وظلم
عليه الجو المضيء الزاهر وكاد من شدة الخجل ان يدس نفسه هونا في التراب الساتر
او يغرقه في تيار بحر زاخر **وجه هفدهم** آنكه اين حديث شريف را نور الدين ابو الرجا
محمود بن محمد الصالحاني روايت نموده چنانچه شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح
الفضائل گفته وعن علي بن الحسين عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم كنت انا وعلي نورا بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق الله تعالى آدم سلك ذلك
النور في صلبه فلم يزل الله ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب فقسمه
قسمين قسما في صلب عبد الله وقسما في صلب ابي طالب فعلي مني وانا منه لحمه لحمي ودمه دمي و
من احبه فبحبي احبه وعن جابر رضي الله تعالى عنه ان النبي صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم
كان بعرفات وعلي كرم الله وجهه تجاهه فقال يا علي ادن مني ضع خمسك في خمسي يا علي خلقت انا
وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الجنة
روى الحديث الاول الامام الصالحاني نور الدين ابو الرجا محمود بن محمد الذي سافر ورحل وادرك
المشايخ وسمع واسمع وصنف في كل فن وروى عنه خلق كثير وصحب بالعراق ابا موسى المديني الامام
وصح في طبقته باسناده الى الامام الحافظ ابي بكر بن مردويه باسناده مسلسلا مرفوعا والحديث
الثاني الامام الحافظ الورع ابي نعيم الاصفهاني وروى الاول ايضا الامام شمس الدين محمد بن الحسن
بن يوسف الانصاري الزرندي المحدث بالحرم الشريف النبوي المحمدي در حق مناقب شامخه محمدي
[illegible] صالحانی از همین عبارت ظاهر است لکن سابقا شنیدی که صاحب توضیح الدلائل در مقامات
دیگر بمدح و ثنای او وصف و اطرای او پرداخته گاهی بامام عالم ادیب اریب محلی بحلیه مکارم و ملقب در میان

ائمه اعلام محیی السنة و ناصر الحدیث و مجدد الاسلام عالم ربانی و عارف سبحانی یاد کرده گاهی بمحیی السنه
صالحانی و گاهی بامام صالحانی تعبیر کرده کما لا یخفی علی ناظره وجه بیست و نهم آنکه ابو الفتح ناصر بن عبد السید
المطرزی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه از عبارت سابقه حموینی در روایت شهردار واضح
و آشکار شد و نیز حموینی در فرائد السمطین گفته انبانی الشیخ ابو طالب بن الحسین بن عبید الله
عن محب الدین محمد بن محمود بن الحسن بن النجار اجازة عن برهان الدین ابی الفتح
ناصر بن ابی المکارم المطرزی اجازة قال انبانا ابو المؤید الموفق بن احمد المکی اخطب
خوارزم قال انبانا سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب الی انبانا
ابو الفتح کتابة انبانا الشریف ابو طالب انبانا الحافظ ابن مردویه حدثنا اسحق بن محمد حدثنا
احمد بن زکریا بن طهمان حدثنا محمد بن خالد حدثنا الحسن بن اسماعیل عن ابیه عن زیاد بن المنذر
عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده صلوات الله علیهم قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم کنت انا و علی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام
فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب
الی صلب حتی اقره صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه
قسمین قسما فی صلب عبد الله و قسما فی صلب ابی طالب فعلی منی و انا منه لحمه لحمی
و دمه دمی فمن احبه فبحبی احبه و من ابغضه فببغضی ابغضه فهذا المطرزی
ابو الفتح ناصر ناصر للحق الزاهر فاتح باب الصدق الباهر مطرز للصواب بالطراز الفاخر
کاسر ظهر کل معاند فاجر هاصر راس کل منکر خاسر فالحمد لله فی الاول و الاخر و له الشکر
فی الباطن و الظاهر علی توالی انعامه المتوافر و تواتر افضاله المتکاثر وجه نود و هم
آنکه ابو محمد قاسم بن الحسین بن محمد الخوارزمی در شرح دیوان ابو العلاء در شرح

روایت نمودن مطرزی حدیث نور را

بیت سه اه الجوهر الساذی یوهم شخصه * تجوب الیه محتد ابعد محتد *
می فرماید هذا من قوله ع کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز و جل من قبل
ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم نقل ذلک النور
الی صلبه فلم یزل ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب
فقسمه قسمین فصیر قسمی فی صلب عبد الله و قسم علی فی صلب
ابی طالب فعلی منی و انا منه فهذا العالم الحازم ابو محمد القاسم الذی
هو لشعائر الفضل و البراعة راسم * و بتحقیقه و تنقیده لوساوس
الخابطین حاسم * قد حسر القناع و شمر الذیل و کشف عن ساق الجد
و الاجتهاد * فی تشیید مبانی السداد و الرشاد * و بلغ فی نصرة الحق
اقصاه * و وصل فی تایید الصدق منتهاه * و اثبت الحدیث الشریف
قطعا و جزما و یقینا و حتما * فلم یدع مقالا لقائل * و لا مساغا لمکابر
مجادل * فجرع المنکرین مرارات الغصص * و ضیق علیهم الفرص * و اذاقهم
بشع النغص * فهم مکابدون لانواع العلز و المضض مقاسون حتوف
النصب و الجرض * قد اظلمت من تفاقم القلق و تراکم الحنق فی اعینهم
الدنیا المشرقة * و قعوا من الحیرة و الندم فی المهامه المردیة
و المجاهل الموبقة * و عقائل محامد و نفائس مفاخر و روائع ماثر و جلائل
فضائل صدر الافاضل بر متتبعین افادات محققین اماثل مخفی نیست
یاقوت حموی در کتاب معجم الادبا گفته القاسم بن الحسین بن محمد
ابو محمد الخوارزمی صدر الافاضل حقا و احد الدهر فی علم العربیة

احتجاج صدر الافاضل در شرح دیوان ابو العلا بحدیث نور

مدائح صدر الافاضل از معجم الادبا

صدقا ذوالخاطر الوقاد والطبع النقاد والقريحة الحاذقة والنحيرة
الصادقة برع فى علم الادب وفاق فى نظم الشعر ونثر الخطب فهو
انسان عين الزمان وغرة جبهة هذا الاوان سالته عن مولده
فقال مولدى فى الليلة التاسعة من شعبان سنة خمس وخمسين
وخمسمائة وحضرت فى منزله بخوارزم فرأيت منه صدرا مملأ
الصدر ذا بهجة سنية واخلاق هنية وبشر طلق ولسان ذلق
فملأ قلبى وصدرى واعجز وصفه نظمى ونثرى واستنشدته من
قيله فانشدنى لنفسه بمنزله فى خوارزم فى سلخ ذى القعدة
سنة ست عشرة وستمائة ے يا زمرة الشعراء دعوة ناصح ∴
لا تاملوا عند الكرام سماحا ∴ ان الكرام باسرهم قد اغلقوا ∻
باب السماح وضيعوا المفتاحا ∴ ورايته شيخا بهى المنظر حسن
الشيبة كبيرها سمينا بدينا عاجزا عن الحركة وكان له فى حلقه
حوصلة كبيرة وقلت له ما مذهبك فقال حنفى ولكن لست
خوارزميا لست خوارزميا يكررها انما اشتغلت ببخارا فادى
راى اهلها نفى عن نفسه ان يكون معتزليا رحمه الله ثم قال ياقوت
بعد نقل بعض اشعاره وقال بعض الفضلاء الخراسانية فى الامام
صدر الافاضل يمدحه ے ان للعالمين فخرا وزينا ∴ وجمالا يجل عن
كل شين ∴ بفتى وافى العلوم نقاب ∴ مثله ما رأيت قط بعينى ∻
ليس فى الارض الفتى المبرز الا ∴ افضل الناس قاسم بن الحسين ∴ وعبد القادر حنفى

در جواهر مضيه گفته القاسم بن الحسين بن احمد الخوارزمى النحوى ولد سنة خمس
وخمسين وخمسمائة تفقه على ابى الفتح ناصر بن عبد السيد المطرزى واخذ
عنه العربية وله تصانيف شرح المفصل سماه التخمير ثلث مجلدات
وشرح سقط الزند والتوضيح فى شرح المقامات والزوايا والخبايا
فى النحو وله بدائع الملح قتلته التتار سنة سبع عشرة وستمائة
وجلال الدين سيوطى در بغية الوعاة گفته قاسم بن الحسين بن محمد ابو محمد
الخوارزمى قال ياقوت صدر الافاضل حقا واوحد الدهر فى علم
العربية صدقا ذو الوقاد والطبع النقاد برع فى علم الادب
وفاق فى نظم الشعر ونثر الخطب فهو انسان عين الزمان وغرة جبهة
هذا الاوان ولد تاسع شعبان سنة خمس وخمسين وخمسمائة وكان
حنفيا سنيا ذا بهجة سنية واخلاق هنية وبشر طلق ولسان
ذلق صنف التخمير فى شرح المفصل بسيط السبيكة فى شرحه
متوسط المجمرة فى شرحه صغير شرح سقط الزند شرح المقامات
شرح الانموذج السير فى الاعراب شرح الابنية الزوايا والخبايا فى النحو
المحصل فى البيان وغير ذلك ونيز سيوطى در اشباه ونظائر گفته قال ياقوت
حدثنى صدر الافاضل قال كتب الى الصوفى المعروف بالصواب يسألنى
عن قول حسان رضى الله تعالى عنه فمن يهجو رسول الله منكم ويمدحه
وينصره سواء ∴ وقولهم ان فيه ثلثة عشر فوعا فاجبته افدى
اماما وميض البرق منصدع ∻ من خلف خاطره الوقاد حين خطا ∴

مدائح صدر الافاضل از جواهر مضيئه عبد القادر حنفى

ص ۲۲۵ / ۲۲۴

مدائح صدر الافاضل از بغية الوعاة سيوطى

ص ۳۱۵ / ۳۲۷

نقل سيوطى جواب سوال صوفى ... از صدر الافاضل

ینبغی الصواب لدینا من مباحثه ٭ وما دری ان ما یعده الصواب خطاء
الذی یحضرنی فی هذا البیت من المرفوعات اثنا عشر فمنها قوله فمن
نجو فیها ثلاث مرفوعات المبتدا والفعل المضارع والضمیر المستکن
ومنها المبتدأ المقدر فی قوله ویمدحه والمعنی ومن یمدحه فیکون
هنا علی حسب المثال الاول ثلاث مرفوعات ایضا ومنها المرفوعات
فی قوله وینصره احدهما الفعل المضارع والثانی الضمیر المستکن
فیه ومنها المرفوعات الاربعة فی قوله سواء اثنان من حیث انه
فی مقام الخبر من المبتدا ای و اثنان اخران من حیث ان فی کل واحد
ضمیرا راجعا الی المبتدأ فهذا یا سیدی جهد المقل و غیر مرجو قطع المدی
من الکل و محمود بن سلیمان کفوی در کتائب اعلام الاخیار گفته الشیخ الکامل
الفاضل القاسم بن الحسین بن احمد الخوارزمی النحوی ولد سنة خمس
وخمسین و خمسمائة تفقه علی ابی الفتح برهان الدین ناصر بن المکارم
عبد السید المطرزی واخذ عنه عن ابی المؤید موفق بن احمد المکی
عن نجم الدین عمر النسفی عن ابی الیسر البزدوی عن ابی منصور الماتریدی
عن ابی بکر الجوزجانی عن محمد عن ابی حنیفة رحمهم الله تعالی واخذ
العربیة عنه عن الزمخشری و له تصانیف منها شرح المفصل للعلامة
الزمخشری فی النحو سماه التخمیر فی ثلاث مجلدات و شرح سقط الزند
والتوضیح فی شرح المقامات والزوایا والخبایا فی النحو وله بدائع الملح
قتله التتر سنة سبع عشرة و ستمائة و علی بن سلطان محمد الحنفی

ص ١٦٩/٣١٧ الکتیبة الثانیة عشر

القاری در اثمار جنیة گفته القاسم بن الحسن الخوارزمی النحوی له تصانیف
منها شرح المفصل سماه التخمیر ثلاث مجلدات و شرح سقط الزند
والتوضیح فی شرح المقامات و الزوایا والخبایا فی النحو وله بدائع الملح
قتله التتار سنة سبع عشرة و ستمائة **وجه بستم** آنکه امام الدین
ابو القاسم عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی القزوینی این حدیث شریف را
روایت نموده چنانچه ابراهیم بن محمد الحموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته
اخبرنا الشیخ العدل بهاء الدین محمد بن یوسف بن ابی الله البرزالی
بقرائتی علیه بسفح جبل قاسیون مما یلی عقبة دمر ظاهر مدینة
دمشق المحروسة قلت له اخبرک الشیخ احمد بن الفرج بن علی بن
الفرج الاموی اجازة فاقر به ح واخبرنی الشیخ جمال الدین احمد بن محمد
بن محمد المعروف بابن کویه القزوینی و غیره اجازة بروایتهم عن الشیخ الامام
امام الدین ابی القاسم عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی القزوینی
اجازة انبانا الشیخ العالم عبد القادر بن ابی صالح الجیلی قال انبانا
ابو البرکات هبة الله بن موسی السقطی قال انبانا القاضی ابو المظفر
هناد بن ابراهیم النسفی قال انبانا ابو الحسن محمد بن موسی بن کریب
قال انبانا محمد بن الفرحان حدثنا محمد بن یزید القاضی حدثنا
اللبیب بن سعید عن العلا بن عبد الرحمن عن ابیه عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لما خلق الله تعالی ابا البشر ونفخ
فیه من روحه التفت آدم یمنة العرش فاذا نور خمسة اشباح سجدا

روایت عبد الکریم رافعی حدیث نور را

ودکعا قال آدم یا رب هل خلقت احدا من طین قبلی قال لا یا آدم قال فمن
هؤلاء الخمسة الذین اراهم فی هیئتی و صورتی قال هؤلاء خمسة من ولدك
لولاهم ما خلقتك هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائی
لولاهم ما خلقت الجنة ولا النار ولا العرش ولا الكرسی ولا السماء
ولا الارض ولا الملائكة ولا الانس ولا الجن فانا المحمود وهذا محمد وانا
العالی وهذا علی وانا الفاطر وهذه فاطمة وانا الاحسان وهذا الحسن
وانا المحسن وهذا الحسین آلیت بعزتی انه لا یاتینی احد بمثقال حبة
من خردل من بغض احدهم الا ادخلته ناری ولا ابالی یا آدم هؤلاء
صفوتی بهم انجیهم وبهم اهلكهم فاذا كان لك الی حاجة فبهؤلاء توسل
فقال النبی صلی الله علیه وسلم نحن سفینة النجاة من تعلق بها
نجی ومن حاد عنها هلك فمن كان له الی الله حاجة فلیسال بنا
اهل البیت فهذا عبد الكریم بن محمد الرافعی رافع لواء الفضل والنقد
والفقاهة امام ائمة النبل والمجد والنباهة رئیس اصحاب الشرف
والظرف والوجاهة روی الحدیث الشریف رغما لاناف ارباب
الانكار والجحود وحسما للعضیهات ائمة الفریة والكنود وجزما
لشافة اهل المذق والتخلیط وهدما للدار المنهمكین فی التعسیف
والتخبیط **وجه بست و یكم** آنكه شیخ فرید الدین محمد العطار النیسابوری در
اسرار نامه گفته ع تو نور احمد و حیدر یكی دان ؛ كه تا گردد بتو اسرار آسان
فهذا فرید الدین العطار وهو فرید دهره و وحید عصره و قریع

زمانه و عمید اوانه قد تعطرت الاكوان بروائح مآثره و تنفحت
العوالم بنفحات مفاخره قد ردا فی صدور الفاجرین الزائغین و دفع
فی نحور الخاسرین الزائغین و جعل سعی المبطلین للحدیث الشریف كرماد
اشتدت به الریح و وجه الی الجاحدین المكابرین سهما مصمیا لایشوی
من التقریع والتقبیح حیث اثبت قطعا و جزما و بتا و حتما اتحاد نور النبی
والوصی صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما ما اختلف الابكار
والعشی فرغم انف كل منكر جاحد حاقد غوی شید بنیان الحق
المشرق الوضی **وجه بست و دوم** آنكه ابو الربیع سلیمان بن موسی بن سالم
الكلاعی البلنسی المعروف بابن سبع اینحدیث شریف را در كتاب الشفا كه مصطفی
بن عبد الله القسطنطینی المشهور بحاجی خلیفه بذكر آن گفته شفاء الصدور
لابن سبع الامام الخطیب ابی الربیع سلیمان البستی روایت نموده
چنانچه ابراهیم بن عبد الله الوصابی در كتاب الاكتفا گفته و عنه ای عن
علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم خلقت انا و علی من نور واحد یسبح الله علی متن العرش
من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم صرنا فی
صلبه ثم نقلنا من كرام الاصلاب الی مطهرات الارحام حتی صرنا
فی صلب عبد المطلب ثم قسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله
وصار علی فی صلب ابی طالب فاختارنی بالنبوة واختار علیا
بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق لنا اسمین من اسمائه فالله

عمود وانا محمد والله الاعلى وهذا على اخرجه ابن الاسبوع الاندلسى فى كتابه الشفا انتهى فهذا ابن سبع الكلاعى الذى منكر فضله يستحق السباع وجاحد نبله يليق القصب والقذائع كلا اتباعه عن الجنوح والزيغ الى فظيع الانكار وصانهم عن الاقتحام والتردى فى هوة الخسار والبوار حيث روى الحديث الشريف فى كتابه الشفاء الشافى لادواء الالباب والابصار و سليمان بن موسى بن سالم از مشاهير حفاظ اعاظم ونحارير محدثين افاخم واجله معتبرين ذوى المكارم واعلام اثبات حائزين مفاخر مبت صاحب تصانيف عديده ومدون تواليف مفيده وبقيه اعلام اثر و يادگار اکابر ذوى الخطر بوده ومهارت و بصارت در حدیث داشته وعلم حفظ وجمع ومعرفت جرح و تعدیل افراشته ومواليد و وفيات اكابر عالى درجات را ذاكر و بر اهل زمان خود خصوصاً متاخرین درین باب متقدم وماهر و خط او در اتقان و ضبط بى نظير وبيعديل و خود ش در تبحر در ادب و بلاغت و انشاء رسائل فرد وبى مثيل و بجودت نظم و خطبه خوانی و بر گوئی و ادراک مقصود و حسن سرد و لطف سیاق موصوف و بتکلم از جانب ملوک در مجالس شان و تبیین مرادات شان بر منابر در محافل معروف الى غير ذلك ذهبى در تذكرة الحفاظ گفته الكلاعى الامام العالم الحافظ البارع محدث الاندلس وبليغها ابو الربيع سليمان بن موسى بن سالم بن حسان الحميرى الكلاعى البلنسى ولد سنة خمس وستين وخمسمائة قال ابو عبدالله الابار سمع ببلنسة ابا العطاء بن البريد وابا الحجاج بن ايوب وارتحل فسمع ابا القسم بن حبيش وابا بكر بن الجد وابا عبدالله بن زرقون وابا عبدالله

بن النجار وابا محمد عبيدالله وابا محمد بن نوبة وابا الوليد بن راشد وابا محمد الفرس وابا عبدالله بن عروس وابا محمد بن جمهور ونخبة بن يحيى وخلقا سواهم واجاز له ابو العباس بن مضا وابو محمد عبد الحق الازدى صاحب الاحكام وآخرون وعنى اتم عناية بالتقييد والرواية وكان اماما فى صناعة الحديث بصيرا به حافظا حافلا عارفا بالجرح والتعديل ذاكرا للمواليد والوفيات يتقدم اهل زمانه فى ذلك وفى حفظه اسماء الرجال خصوصا من تاخر زمانه وعاصره وكتب الكثير وكان خطه لا نظير له فى الاتقان والضبط مع الاستبحار فى الادب والاشتهار بالبلاغة فردا فى انشاء الرسائل مجيدا فى النظم خطيبا فصيحا مفوها مدركا حسن السرد والمساق لما ينقله مع الشارة الانيقة والزى الحسن وهو كان المتكلم عن الملوك فى زمانه فى المجالس المبين عنهم لما يرومونه فى المحافل على المنابر ولى خطابة بلنسية فى اوقات وله تصانيف مفيدة فى فنون عديدة الف الاكتفا فى مغازى المصطفى والثلثة الخلفا فى اربع مجلدات وله مؤلف حافل فى معرفة الصحابة والتابعين وكتاب مصباح الظلم يشبه الشهاب وكتاب اخبار البخارى وكتاب الاربعين وغير ذلك واليه كانت الرحلة للاخذ عنه انتفعت به فى الحديث كل الانتفاع اخذت عنه كثيرا قلت حدث عنه ابو العباس احمد بن العماد قاضى تونس وطائفة قال ابن مسدى لم الق مثله جلالة ونبلا

ورياسةً وفضلاً وكان اماماً مبرّزاً فى فنون من منقول ومعقول
وموزون ومنثور جامعاً للفضائل برع فى علوم القرآن والتجويد
امّا الادب فكان ابن بجدته وهو ختام الحفّاظ ندب لديوان الانشاء
فاستعفى اخذ القراآت عن اصحاب ابن هذيل وارتحل واختص بابى
القسم بن حبيش بمرسية اكثرت عنه قال الابّار كان رحمه الله
ابدا كان يحدّثنا ان السبعين منتهى عمره لرؤيا راها وهو آخر الحفّاظ
والبلغاء بالاندلس استشهد بكابية تنيسة على ثلثة فراسخ من
مرسية مقبلاً غير مدبر فى العشر من ذى الحجّة سنة اربع وثلثين
وستمائة قال الحافظ المنذرى توفى شهيدا بيد العدوّ وكان مولده
بظاهر مُرسِيَة فى مستهلّ رمضان سنة خمس وستين سمع ببَلَنسِيَة
ومرسية واشبيلية وغرناطه وشُبَاطه ومَالَقَه وسَبتَه ودانية
وجمع مجالس تدلّ على غزارة علمه وكثرة حفظه ومعرفته بهذا الشأن
كتب الينا بالاجازة سنة اربع عشرة ونيز ذهبى در عبر فى خبر من غبر در وقائع سنه
اربع وثلثين وستمائة گفته وابو الرّبيع الكلاعى سليمان بن سالم البلنسى
الحافظ الكبير صاحب التصانيف وبقية اعلام الاثر بالاندلس ولد
سنة خمس وستّين وخمسمائة سمع ابا بكر بن الجدّ وابا عبد الله بن زرقون
وطبقتهما قال الابّار كان بصيرا بالحديث حافظا حافلا عارفا
بالجرح والتعديل ذاكرا للمواليد والوفيات يتقدّم اهل زمانه فى ذلك
خصوصا من تاخر زمانه ولا نظير لخطّه فى الاتقان والضبط مع

الاستبحار فى الادب والبلاغة كان فردا فى انشاء الرسائل مجيدا فى النظم
خطيبا مفوّها مدركا حسن السّرد والمساق مع الشارة الانيقة وهو
كان المتكلّم عن الملوك من مجالسهم والمبين لما يريدون على المنبر فى
المحافل وولى خطابة بلنسية وله تصانيف فى عدّة فنون استشهد
بكابية تنيسة بقرب بلنسية مقبلا غير مدبر فى ذى الحجّة ويافعى
در مرآة الجنان در وقائع سنه مذكوره گفته الحافظ ابو الرّبيع الكلاعى سليمان
بن موسى البلنسى صاحب التصانيف وبقية اعلام الاثر توفى بالاندلس
قال الابّار وكان قد فاق اهل زمانه وتقدّم على اقرانه عارفا بالجرح
والتعديل ذاكرا للمواليد والوفيات لا نظير له فى الاتقان والضبط
مع الادب والبلاغة وكان فردا فى انشاء الرسائل مجيدا فى النظم
خطيبا مهيبا مفوّها مدركا حسن السّرد والسّياق مع الشارة الانيقة
متكلّما عن الملوك فى مجالسهم مبيّنا لما يريدونه على المنابر فى المحافل
ولى الخطابة وله تصانيف فى عدة فنون استشهد مقبلا غير مدبر
فى ذى الحجّة وجلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السّيوطى در طبقات الحفاظ
گفته ابو الرّبيع الامام الحافظ البارع محدّث الاندلس وبليغها سليمان
بن موسى بن سالم بن حسان الكلاعى الحميرى البلنسى ولد سنة ۵۶۵ وسمع
ابا القاسم بن حبيش وخلقا واجاز له ابن مضاء وابو محمّد عبد الحق
صاحب الاحكام واعتنى بهذا الشان اتمّ عناية وكان اماما فى صناعة
الحديث بصيرا به حافظا عارفا بالجرح والتعديل ذاكرا للمواليد

والوفيات مقدم اهل زمانه فى ذلك وفى حفظ اسماء الرجال مع
الاستبحار فى الادب والاشتهار بالبلاغة فردا فى الانشاء له الاكتفاء فى
المغازى وكتاب فى معرفة الصحابة والتابعين حافل وغيره ولد
سنة ٥٦٥ مستهل رمضان ومات شهيدا بيد العدو فى عشرى ذى الحجة
سنة ٦٣٤ اجازله المنذرى ومحمد بن يوسف شامى در سبل الهدى در ذكر شرح
رموز كتاب خود گفته او ابا الربيع فالثقة الثبت سليمان بن سالم
يعنى اذا اقلت او ابا الربيع ۱۲
الكلاعى واحمد بن محمد المقرى در نفح الطيب عن غصن الاندلس الرطيب گفته
وكانت وقعة انيجة التى قتل فيها الحافظ ابو الربيع الكلاعى رحمه الله
تعالى يوم الخميس لعشر بقين من ذى الحجة سنة اربع وثلثين و
ستمائة ولم يزل رحمه الله تعالى متقدما امام الصفوف زحفا الى الكفار
مقبلا على العدو ينادى بالمنهزمين اعن الجنة تفرون حتى قتل
صابرا محتسبا برد الله تعالى مضجعه وكان دائما يقول ان منتهى عمره سبعون
سنة لرؤيا رآها فى صغره فكان كذلك ورثاه تلميذه الحافظ ابو
عبد الله بن الابار بقصيدته الميمية الشهيرة التى اولها الما
باشلاء العلاء والمكارم ✤ تقد باطراف القنا والصوارم ✤ وعوجا
عليها مأربا ومفازة ✤ مصارع غصت بالطلى والجماجم ✤ تحيى
وجوها فى الجنان وجيهة ✤ مجاسد من نسج الظبا واللهازم ✤ وهى
طويلة ومن شعر الحافظ ابى الربيع المذكور تولت ليال للغواية جون ✤
ووافى صباح للرشاد مبين ✤ ركاب شباب ازمعت عنك رحلة ✤

وجيش

وجيش مشيب جهزته منون ✤ ولا اكذب الرحمن فيما اجنه ✤ وكيف
ولا يخفى عليه جنين ✤ ومن لم يخل ان الرياء يشينه ✤ فمن مذهبى
ان الرياء يشين ✤ لقد ريع قلبى للشباب وفقده ✤ كما ريع بالعلق
الفقيد ضنين ✤ والمنى وخط المشيب بلمتى ✤ فخطت بقلبى للشجون
فنون ✤ وليل شبابى كان انضر منظرا ✤ وانق مهما لاحظته عيون ✤
فآها على عيش تكدر صفوه ✤ وانس خلا منه صفا وحجون ✤
ويا ويح فودى او فؤادى كلما ✤ تزيد شيبى كيف بعد يكون ✤
حرام على قلبى سكون بغرة ✤ وكيف مع الشيب الملم سكون ✤ وقالوا
شباب المرء شعبة جنة ✤ فما لى عرانى للمشيب جنون ✤ وقالوا
شجاك الشيب حدثان ما انى ✤ ولم يعلموا ان الحديث شجون ✤ وقال ايضا
امولى الموالى ليس غيرك لى مولى ✤ وما احد يا رب منك بذا اولى ✤
تبارك وجه وجهت نحوه المنى ✤ فاوزعها شكرا واوسعها طولا ✤
وما هو الا وجهك الدائم الذى ✤ اقل حلى علياءه يخرس القولا ✤
تبرأت من حولى اليك وقوتى ✤ فكن قوتى فى مطلبى وكن الحولا ✤
وهب لى الرضا ما لى سوى ذاك مبتغى ✤ ولو لقيت نفسى على نيله الهولا ✤
وكان رحمه الله تعالى حافظا للحديث مبرزا فى نقده تام المعرفة
بطرقه ضابطا لاحكام اسانيده ذاكرا لرجاله ريان من الادب خطيب
ببلنسية واستقضى وكان مع ذلك من اولى الحزم والبسالة والاقدام
والجزالة حضر الغزوات وباشر القتال بنفسه وابلى بلاء حسنا

وروی عن ابی القسم بن حبیش وطبقته وصنّف کتبًا منها مصباح
الظلم فی الحدیث والاربعون عن اربعین شیخًا لاربعین من الصحابة والاربعون
السباعیّة والسّباعیات من حدیث الصدفی وحلیة الامالی فی الموافقات
والعوالی وتحفة الورّاد ونجعة الورّاد والمسلسلات والانشادات وکتاب
الاکتفاء فی مغازی رسول الله صلّی الله علیه وسلّم ومغازی الثلثة
الخلفاء ومیدان السابقین وحلبة الصّادقین المصدّقین فی غرض
کتاب الاستیعاب ولم یکمله والمعجم فیمن وافقت کنیته زوجته من الصحابة
والاعلام باخبار البخاری الامام والمعجم فی مشیخة ابی القاسم بن حبیش
وبرنامج روایاته وجنی الرّطب فی سنی الخطب ونکتة الامثال ونفثة السحر
الحلال وجهد النصیح فی معارضة المعرّی فی خطبة الفصیح والامتثال
لمثال المبهج فی ابتداع الحکم واختراع الامثال ومفاوضة القلب العلیل
ومنابذة الامل الطویل بطریقة المعرّی فی ملقی السبیل ومجازفة
اللحن للاحن الممتحن مائة مسئلة ملغزة ونتیجة الحبّ الصمیم وزکوة
المنثور والمنظوم فی مثال النّعل النّبویة علی لابسها الصلوة والسلام
قال ابن رشید لو قال وزکوة النثیر والنظیم لکان احسن وله کتاب
الصحف المنشرة فی القطع المعشرة ودیوان رسائله سفر ودیوان شعره سفر
وتاج الدین دهان مکی در کفایة المتطلع که در آن مرویات شیخ خود حسن عجیمی جمع نموده
گفته کتاب الاکتفاء فی مغازی المصطفی والثلاثة الخلفاء تالیف الامام
ابی الربیع سلیمن بن موسی بن سالم الکلاعی اخبرنا به عن الشیخ احمد بن

محمّد القشاشی عن العلامتین الشمس محمّد بن احمد الرّملی والشیخ عبد الرحمن
بن الشیخ عبد القادر بن فهد الثانی عن عمّه العلامة محمّد جار الله بن
الحافظ عبد العزیز بن فهد عن والده الحافظ عبد العزیز بن الحافظ عمر بن
فهد الاوّل عن العلامتین قاضی القضاة زکریا بن محمّد الانصاری والرحلة
شرف الدین عبد الحق بن محمّد السنباطی قال الثلثة انا به الامام الحافظ ابو الفضل
محمّد بن النجم محمّد بن محمّد بن فهد المکی العلوی اذنًا عن العلامة
برهان الدین ابراهیم بن موسی بن ایوب الابناسی وابی الیمن محمّد بن
احمد الطبری اجازة قال انا به ابو عبد الله محمّد بن جابر بن محمّد بن
قاسم الوادی آشی اذنًا قال انا به قاضی الجماعة ابو العبّاس احمد بن محمّد
بن الحسن الغمار سماعًا لجمیعه الّا یسیرًا منه فاجازة قال انا به مؤلفه
الامام ابو الربیع سلیمن بن موسی الکلاعی سماعًا لما فیه من سیرة ابن
اسحق واجازة لباقیه ان لم یکن سماعًا لجمیعه لضیاع منّی فذکره

وجه بست و سوم آنکه محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی این حدیث
شریف را بدو طریق در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده
وبابی خاص برای آن مع ذکر مؤیّدات عدیده آن عقد فرموده وتصریح صریح
بثبوت آن کرده چنانچه در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب
گفته الباب السابع والثمانون فی انّ علیًّا خلق من نور النّبی
صلّی الله علیه وسلّم اخبرنا ابراهیم بن برکات الخشوعی بمسجد الربوة
من غوطة دمشق اخبرنا الحافظ علی بن الحسن اخبرنا ابو القسم

هبة الله اخبرنا الحافظ ابو بكر الخطيب اخبرنا على بن محمّد بن عبد الله
العدل اخبرنا ابو على الحسن بن صفوان حدّثنا محمّد بن سهل العطّار
حدّثنى ابو ذكوان حدّثنى حرب بن بيان الضرير من اهل قيسارية
حدّثنى احمد بن عمرو حدّثنا احمد بن عبد الله
عن عبد الله بن عمرو عن عبد الكريم الجزرى عن عكرمة عن ابن عباس
قال قال النبىّ خلق الله قضيبا من نور قبل ان يخلق الدنيا باربعين
الف عام فجعله امام العرش حتى كان اول مبعثى فشق منه نصفا
فخلق منه نبيّكم والنّصف الآخر على بن ابى طالب اخرجه امام
اهل الشام عن امام اهل العراق كما سقناه وهو فى كتابيهما واخبرنا
ابو اسحق الدمشقى اخبرنا ابو القسم الحافظ اخبرنا ابو غالب بن البنّا
اخبرنا ابو محمّد الجوهرى اخبرنا ابو على محمّد بن احمد بن يحيى حدّثنا
ابو سعيد العدوى حدّثنا ابو الاشعث حدّثنا الفضيل بن عياض عن ثور
بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت رسول الله
يقول كنت انا و على نورا بين يدى الله مطيعا يسبّح ذلك النور و يقدّسه
قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور
فى صلبه فلم يزل فى شئ واحد حتى افترقنا فى صلب عبد المطلب
فجزء انا وجزء على قلت هكذا اخرجه محدّث الشام فى تاريخه فى الجزء
الخمسين بعد الثلثمائة قبل نصفه ولم يطعن فى سنده ولم يتكلم
عليه وهذا يدلّ على ثبوته عنده اخبرنا على بن ابى عبد الله المعروف

بابن المقير البغدادى بدمشق عن ابى الفضل محمّد الحافظ اخبرنا
ابو نصر بن على حدّثنا ابو الحسن على بن محمّد المؤدّب حدّثنا
ابو الحسن الفارسى حدّثنا احمد بن سلمة النمرى حدّثنا
ابو الفرج غلام فراح الواسطى حدّثنا الحسن بن على عن
مالك بن انس عن ابى سلمة عن ابى سعيد قال
سال ابو عقال النبى صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله
من سيّد المسلمين وساق الكنجى الرواية بطولها وفى
آخرها فقلت يا رسول الله فايهم احبّ اليك قال
على فقلت ولم ذلك قال فقال لانى خلقت انا وعلى
بن ابى طالب من نور واحد قال فقلت فلم جعلته
آخر القوم قال ويحك يا با عقال اليس قد اخبرتك
انى خير النبيين وقد سبقونى بالرسالة وبشروا بى
من قبلى فهل ضرّنى شئ اذ كنت آخر القوم انا محمّد
رسول الله وكذلك لا يضر عليّا اذا كان آخر القوم
ولكن يا با عقال فضل على على سائر النّاس كفضل
جبرئيل على سائر الملائكة قلت هذا حديث حسن
عال وفيه طول انا اختصرته ما كتبناه الا من هذا
الوجه اخبرنا الحافظ يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقى
بحلب اخبرنا محمّد بن اسمعيل الطرسوسى اخبرنا ابو منصور

محمد بن اسمعیل الصیرفی اخبرنا ابو الحسین بن فاذشاه اخبرنا
الحافظ ابو القسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی اخبرنا
الحسین بن ادریس التستری حدّثنا ابو عثمان طالوت بن عباد
الصیرفی البصری حدّثنا فضال بن جبیر حدّثنا ابو امامة
الباهلی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم ان الله خلق
الانبیآء من اشجار شتّی وخلقنی وعلیّا من شجرة واحدة فانا
اصلها و علی فرعها وفاطمة لقاحها والحسن والحسین ثمرها
فمن تعلق بغصن من اغصانها نجا ومن زاغ عنها هوی
ولو ان عبدًا عبد الله بین الصفا والمروة الف عام ثم الف عام ثم
لم یدرك محبّتنا اکبّه الله علی منخریه فی النار ثم تلا قل لا اسألکم علیه
اجرًا الّا المودّة فی القربی قلت هذا حدیث حسن عال رواه الطبرانی
فی معجمه کما اخرجناه ورواه محدّث الشام فی کتابه بطرق شتی فمن
ذلك ما اخبرنا الشیخان محمد بن سعید بن الموفق الخازن النیسابوری
ببغداد وابراهیم بن عثمان الکاشغری بنهر معلی قالا اخبرنا الحافظ
ابو القسم علی بن الحسن الشافعی اخبرنا ابو یعلی حمزة بن احمد بن
فارس بن کردس اخبرنا ابو البرکات احمد بن عبد الله بن علی
المقری اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهیم بن سعید الزهری الفقیه
اخبرنا ابو بکر محمد بن غریب البزاز حدّثنا ابو العبّاس احمد
بن موسی بن زنجویه القطّان حدّثنا عثمان بن عبد الله

یقول

یقول کان رسول الله صلّی الله علیه وسلّم بعرفات وعلی
تجاهه فاومی الی علی فاتینا النبی صلّی الله علیه وسلّم وهو یقول
ادن منّی یا علی فدنی منه علی فقال ضع خمسك فی خمسی یعنی
کفّك فی کفّی یا علیّ خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها
وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها
دخل الجنة یا علی لو انّ امتی قاموا حتی یکونوا کالحنایا وصلوا
حتی یکونوا کالاوتار ثم ابغضوك لاکبّهم الله فی النار قلت هکذا
رواه فی ترجمة علی من کتابه واخبرنی الشیخان النیسابوری
والکاشغری عن الحافظ ابو القسم اخبرنا ابو بکر محمّد بن
الحسین المقری وغیره قالوا اخبرنا ابو الحسین بن المهتدی
اخبرنا ابو الحسن علی بن عمر الحربی حدّثنا ابو العبّاس
اسحاق بن مروان القطان حدّثنا ابی حدّثنا عبید بن
مهران العطار حدّثنا یحیی بن عبد الله بن الحسن عن
ابیه وعن جعفر بن محمد الصادق عن ابیهما عن
جدهما قال قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم
ان فی الفردوس لعینا احلی من الشهد والین من
الزبد وابرد من الثلج واطیب من المسك فیها طینة
خلقنا الله تعالی منها وخلق منها شیعتنا من لم یکن
من تلك الطینة فلیس منا ولا من شیعتنا وهی المیثاق

الذی اخذ الله عزّ وجلّ علیه ولایة علی بن ابی طالب
قلت قال الخطیب عقیب هذا الحدیث فی کتابه قال
عبید فذکرت لمحمّد بن حسین هذا الحدیث فقال صدق
یحیی بن عبد الله هکذا اخبرنی ابی عن جدی عن النبی
صلّی الله علیه وسلم اخبرنا یوسف بن خلیل بن عبد الله
الدمشقی بحلب والحافظ محمّد بن محمود بن الحسن النجّار
ببغداد والحافظ خالد بن یوسف النابلسی بدمشق
اخبرنا الامام ابو الیمن زید بن الحسن الکندی بدمشق
اخبرنا القزاز اخبرنا الحافظ احمد بن علی بن ثابت
الخطیب اخبرنی ابو القاسم علی بن عثمان الدقاق حدّثنا
محمّد بن اسمعیل الوراق حدّثنا ابو اسحاق ابراهیم بن
الحسین بن داود القطّان سنة احدی عشر وثلثمائة
حدّثنا محمّد بن خلف المروزی حدّثنا موسی بن
ابراهیم المروزی حدّثنا موسی بن جعفر بن محمّد عن ابیه
عن جدّه قال قال رسول الله خلقت انا وهرون وعمران
ویحیی بن زکریا وعلی بن ابی طالب من طینة واحدة
قلت هذا حدیث حسن هکذا رواه حافظ العراق
فی کتابه وتابعه محدّث الشام کما اخرجناه
سواء فهذا الکنجی صاحب کفایة الطالب

الحاشد

اعتماد و اعتبار احادیث کفایة الطالب

الحاشد لجمیل الفضائل والمناقب المرتقی بفضله وکماله الی رفیع المناصب
قد اثبت الحدیث الشریف غیظا القلب کلّ منکر عائف خائب وایجاعا
لصدر کل حاذق عن الحقّ ذاهب وثبوت این حدیث شریف چنانچه از
تصریح علامه کنجی درین عبارت و ذکر مؤیّدات عدیده و شواهد سدیده آن
ظاهرست همچنان از صدر کتابش لائح و واضحست که دران تصریح کرده
بآنکه درین کتاب احادیث صحیحه نقل کرده چنانچه در کفایة الطالب بعد حمد
وصلوة گفته یقول العبد الفقیر محمّد بن یوسف بن محمد الکنجی
اما بعد فانی لما جلست یوم الخمیس لستّ لیال بقین من
جمادی الآخرة سنة سبع واربعین وستمائة بالمشهد الشریف
بالحصباء من مدینة الموصل ودار الحدیث المهاجریة حضر
المجلس صدور البلد من النقباء والمدرّسین والفقهاء وارباب
الحدیث فذکرت بعد الدرس احادیث وختمت المجلس بفصل
فی مناقب اهل البیت علیهم الصلوة والسلام فطعن بعض الحاضرین
لعدم معرفته بعلم النقل فی حدیث زید بن ارقم فی غدیر خم
وفی حدیث عمّار فی قوله صلّی الله علیه وسلم طوبی لمن احبّک
وصدّق فیک فدعتنی الحمیّة لمحبّتهم علی املاء کتاب یشتمل
علی بعض ما رویناه عن مشایخنا فی البلدان من احادیث صحیحة
من کتب الائمّة والحفّاظ فی مناقب امیر المومنین علی الذی
لم ینل رسول الله صلی الله علیه وسلم فضیلة فی ابائه

تصریح محمد بن یوسف کنجی در صدر کفایة الطالب بآنکه دران احادیث صحیحه از کتب ائمه و حفاظ روایت نموده

اعتماد و اعتبار احادیث کتاب کفایة الطالب

وطهارة فی مولده الّا هو فسیمة فیها تاسیّا بما رویناه عن علی بن
محمد بن عبد الصّمد السّخاوی امام القرّاء بجامع دمشق وعلی بن
هبة الله بن سلامة بن الجمیزی الخطیب بمصر وعبد الله بن الحسین
بن رواحة بحلب وغیرهم قالوا اخبرنا الحافظ ابو طاهر احمد بن محمّد
السّلفی انبانا القاضی ابو المحاسن عبد الواحد بن اسمٰعیل الرویانی
اخبرنا ابو غانم احمد بن علی الکراغی انبا عبد الله بن الحسین النضری
انبا الحرث بن ابی اسامة حدّثنا محمّد بن کناسة ثنا الاعمش عن شقیق
عن عبد الله قال قلت یا رسول الله المرء یحبّ القوم ولمّا یلحق بهم
فقال رسول الله صلّی الله علیه وسلم المرء مع من احبّ وفی روایة
رجل یجالس المصلین ولا یصلّی الا قلیلا ویجالس الصائمین ولا یصوم
الا قلیلا ویجالس المجاهدین ولا یجاهد الا قلیلا فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اولئک قوم لا یشقی بهم جلیسهم وابتدانا
بما وقع النزاع فیه فلمّا تم الاملاء بعون الله وتوفیقه بیّضناه
برسم خزانة اشرف بنیه فی عصرنا الذی علا النّاس بصائب همته
وبهرهم برجاحته وساسهم بشهامته مولانا الصاحب الاعظم
شرف آل رسول الله صلی الله علیه وسلّم تاج الدّین ابی المعالی
محمد بن نصر نصیر امیر المومنین اسبغ الله علیه ظلّ المواقف
الشریفه محمّد وآله الطاهرین وقد وسمته بکفایة الطالب فی مناقب
امیر المومنین علی بن ابی طالب و گنجی از مشاهیر حفّاظ اعلام و ثقات

مدایح گنجی

ایقاظ فخام واثبات کمالای عظام ومعاریف نجبائی علی مقام ست
نور الدّین علی بن محمد بن احمد المالکی المعروف بابن الصبّاغ در فصول مهمّه فی
معرفة الائمه از کتاب کفایة الطالب نقل نموده و او را بلفظ امام حافظ ستوده
چنانچه گفته ومن کتاب کفایة الطّالب فی مناقب علی بن ابی طالب
تالیف الامام الحافظ ابی عبد الله محمّد بن یوسف الکنجی الشافعی
عن عبد الله بن عبّاس رضی الله عنهما ان سعید بن جبیر کان یقود ابن عباس الخ
و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی نیز او را بلفظ شیخ و حافظ ستوده و تصریح بشافعیت او
مثل ابن الصبّاغ نموده چنانچه در کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون گفته
کفایة الطّالب فی مناقب علی بن ابی طالب للشیخ الحافظ ابی عبد الله
محمّد بن یوسف بن محمّد الکنجی الشافعی المتوفّی سنه ۶۵۸ و نیز در کشف الظنون
گفته البیان فی اخبار صاحب الزمان للشیخ ابی عبد الله محمّد بن یوسف
الکنجی المتوفی سنه ۶۵۸ ثمان وخمسین وستمائة و لقب حافظ که ابن صبّاغ
و صاحب کشف الظنون محمّد بن یوسف گنجی را ملقّب بآن ساخته اند لقب عظیم
و مدح فخیم ست ذهبی در تذکرة الحفّاظ بترجمه ابو بکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب
محدّث جرجرایا گفته والحافظ اعلی من المفید فی العرف کما انّ الحجّة
فوق الثّقة و نور الدّین علی بن سلطان محمد القاری در جمع الوسائل فی شرح
الشمائل گفته الحافظ المراد به حافظ الحدیث لا القرآن کذا ذکره میرک
ویحتمل انه کان حافظاً للکتاب والسّنة ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین
من احاط علمه بمائة الف حدیث متناً واستناداً والطالب هو المبتدی

وصف ابن الصباغ المالکی گنجی را بامام و حافظ

وصف صاحب کشف الظنون گنجی را بالشیخ حافظ

عبارات اکابر در عظمت و جلالت لقب حافظ که ابن الصباغ و صاحب کشف الظنون گنجی را بآن وصف نموده اند از تذکره و جمع الوسائل علی قاری و لوایح شوارد

الراغب فيه والمحدّث والشيخ والامام هو الاستاذ الكامل والحجة
من احاط علمه بثلثمائة الف حديث متنا واسنادا واحوال
رواته جرحا وتعديلا وتاريخا والحاكم هو الذی احاط علمه
بجميع الاحاديث المروية كذلك وقال ابن الجوزی الراوی ناقل
الحديث بالاسناد والمحدث من تحمل روايته واعتنى بدرايته
والحافظ من روى ما يصل اليه ووعى ما يحتاج لديه ازين عبارت
واضح ست كه در اصطلاح محدثين حافظ كسی ست كه احاطه كرده باشد علم او
صد هزار حديث را از روی متن و اسناد و كفی به شرفا وجلالة و شيخ
ابو المواهب عبد الوهاب بن احمد الشعراوی كه از اجله مشايخ اجازه شاه صاحب
ومحامد و فضائل او در مجلد حديث مدينة العلم شنيدی در كتاب لواقح الانوار
فی طبقات السادة الاخيار كه نسخه عتيقه آن كه يكی از آن محشی ست
بخط ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشی بعنايت پروردگار نزد اين خاكسار
موجود ست بترجمه جلال الدين سيوطی گفته وكان الحافظ ابن حجر يقول الشروط
التی اذا اجتمعت فی الانسان سمّی حافظا هی الشهرة بالطلب والاخذ من
افواه الرجال والمعرفة بالجرح والتعديل لطبقات الرواة ومراتبهم
وتمييز الصحيح من السقيم حتى يكون ما يستحضره من ذلك اكثر مما لا يستحضره
مع استحضار الكثير من المتون فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ پس
بنابرين عبارت گنجی از اكابر مشهورين بطلب و اخذ از افواه رجال و معرفت بجرح
وتعديل طبقات روات ومراتب شان وتمييز صحيح از سقيم بوده و مستحضرات او

حفظ وجلالت لقب شیخ

درين باب زائد از غير مستحضرات او بوده و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفاظ
گفته الحافظ يطلق هذا الاسم على من مهر فی فن الحديث بخلاف المحدث
حسب اين عبارت هم ظاهر ست كه گنجی از ماهرين در فن حديث بوده و لقب
شيخ كه صاحب كشف الظنون گنجی را بآن ستوده نيز از القاب جليله و صفات جميله است
كه در اصطلاح اهل حديث استاد كامل را می گويند چنانچه حاجی محمد بلخی خليفه
سيد علی همدانی در شرح شمائل ترمذی گفته قال الشيخ الحافظ گفت شيخی كه
حافظ ست و شيخ در اصطلاح اهل حديث استاد كامل را می گويند و حافظ
كسی را می گويند كه محيط باشد علم او بصد هزار حديث از روی متن و اسناد و مخفی
نماند كه صاحب كشف الظنون از اجله مشاهير و اكابر نحارير ست و اعاظم سنيه
بافادات او جا بجا تمسك مينمايند غلام علی ازاد بلگرامی كه فضائل و مناقب
او از اتحاف النبلاء مولوی صديق حسن خان و غيره ظاهر ست در سبحة المرجان
فی آثار هندوستان گفته الفصل الثانی فی ذكر العلماء اعلى الله
مراتبهم قال صاحب كشف الظنون وهو الفاضل الحاجّ المعروف
بالكاتب الجلبی الاستنبولی المتوفّى سنة سبع وستين والف
ومن الغريب الواقع ان علماء الملّة الاسلامية فی العلوم الشرعية
والعقلية اكثرهم من العجم الخ و فاضل معاصر مولوی حيدر علی
نيز تمسك بافادات صاحب كشف الظنون نموده چنانچه در منتهى الكلام
گفته و از افادات صاحب كشف الظنون عن اسامی الكتب والفنون بوضوح
می انجامد كه جمعی از متبحرين بتخريج احاديث كتاب مذكور يعنی هدايه ۱۲ كمر همت بر ميان جان

عظمت و جلالت لقب شیخ که صاحب کشف الظنون گنجی را بآن وصف نموده

مدح صاحب کشف الظنون از سبحة المرجان غلام علی ازاد بلگرامی

بسته اند حیث قال خرّج احادیث الهدایة فقط مع اسانیدها حافظ عصره ووحید دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلانی المحدّث الحافظ المتوفی سنة اثنتین وخمسین وثمانمائة فی مولفه متوسط الحجم سمّاه بالدرایة فی منتخب احادیث الهدایة وذکر فیه انّه استوعب ما وجده فیه من الاحادیث والاثار ونظر فی اسانیده وکان شافعی المذهب منصفا قلیل الاعتراض یرجّح دلیل مذهبه ودلیل مذهب الحنفیة وذکر ما وقع فیه الخلاف بین الائمّة الکرام الاسلاف من غیر اعتراض ولا تشنیع بل بطریق الانصاف وبوّبه ابوابا وذکر فی کل باب ما یناسبه من الاثار الی غیر ذلک وهذا مؤلّف مقبول وعلق المولی ابو السّعود بن محمّد العمادی علیه حاشیة ذکر فیها اجلّ الاحادیث التی اخذ بها الامام الاعظم الهمام الافخر ابو حنیفة النّعمان العالم الربّانی فرغ من تالیفها سنة اثنتین وثمانین وتسعمائة ولقد اجاد فیها وافاد وسلک طریق السّداد من غیر تعنّت وعناد وقال فیه ایضا وخرّج احادیثه الشیخ محیی الدّین عبد القادر بن محمّد القرشیّ المصریّ المتوفی سنة سبع وثلاثین وسبعمائة فی مؤلّف لطیف سمّاه التفریعات لاحادیث الهدایة البیّنات واشتهر اسمه بالعنایة فی معرفة احادیث الهدایة انتهی وقال فیه ایضا وخرّج احادیثه محیی الدین عبد القادر القرشی المتوفّی سنة خمس وسبعین وسبعمائة فی مؤلف

ضخم الحجم سمّاه العنایة ونیز در منتهی الکلام گفته درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام چندی دیگر از مجلدات شروح صحیح بخاری که در صحّت واعتبار آن هرگز ریبی پیرامون خواطر محدّثین نمیگردد خاصّة مجلدی از شرح کرمانی بمحض تایید آسمانی بهم رسید که از نظر شارح مؤلّف جزاه الله خیر الجزاء واوصله الی احسن ما تمنّاه گذشته وبسیاری از محدّثین ثقات بر آن علامات توثیق نوشته اند هرگاه بمطالعهٔ آن مشرف شدم معلوم شد که شارح کرمانی در شرح این حدیث جا بجا تحقیق علامه خطابی را که شرح او مسمّی باعلام السّنن بتصریح صاحب کشف الظنون بر شروح دیگر متقدم است ووفاتش در سنه ۳۸۸ سیصد وهشتاد وهشت اتفاق افتاده مطمح نظر دارد ودر مقامات متعدده عبارات او را بطور سند می آرد وعبارت مقام اوّل که متعلق بغرض ست آنکه قال الخطابی لم یرد بقوله مرتدین الردّة عن الاسلام ولذلک قیّده علی اعقابهم ومعناه التخلف عن الحقوق الواجبة کقوله ارتدّ فلان علی عقبیه اذا رجع الی ورائه ولم یرتدّ بحمد الله احد من اصحابه انما ارتدّ قوم من جفاة الاعراب الّذین دخلوا فی الاسلام رغبة ورهبة کعیینة بن حصین ونحوه انتهی وعبد الله بن محمد المطیری هم تمسّک بافادات گنجی نموده واو را بلقب شیخ یاد نموده چنانچه در ریاض زاهره فی فضل آل بیت النّبی وعترته الطاهره گفته قال الشیخ ابو عبد الله محمّد بن یوسف بن محمّد الکنجی الشافعی فی کتاب البیان فی اخبار صاحب الزّمان من الدلالة علی کون المهدی

تمسک مطیری بافاده گنجی ووصف او بشیخ

ملخص حسب کشف الظنون

حیا باقیا من غیبته الی الآن وانه لا امتناع فی بقائه لبقاء عیسی بن مریم والخضر والیاس وابلیس اللعین من اعداء الله تعالی وهؤلاء قد ثبت بقاؤهم بالکتاب والسنة ونیز مطیری در ریاض زاهره گفته وجمع الحافظ ابونعیم اربعین حدیثا فی المهدی وصنف الشیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی فی ذلک کتابا سماه بالبیان فی اخبار صاحب الزمان **وجه بست و چهارم** آنکه محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله الطبری در کتاب ریاض النضره فی فضائل العشره که خود شاه صاحب در ین کتاب در باب المطاعن از ان نقلها می کنند و والد ماجد شان هم از ان در ازالة الخفا در فضائل خلفا روایات بسیار نقل کرده این حدیث را از مناقب و فضائل آنحضرت شمرده و با وصف نهایت تعصب که بعض جا در احادیث شهیره صحیحه مثل حدیث سد ابواب وغیره قدح کرده در ان جرحی نکرده بلکه فصلی خاص برای ذکر آن منعقد ساخته و عنوانی علحده برای آن نوشته چنانچه گفته ذکر اختصاصه بانه قسیم النبی صلی الله علیه وسلم فی نور کانا علیه قبل خلق الخلق عن سلمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله ادم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی اخرجه احمد فی المناقب فهذا محب الدین ابو العباس اظهر الحق وازاح الشک والوسواس ونضا نقاب

عبقات

حدیث نور را از ریاض النضره محب الدین طبری ... ۱۲ منه دام ظله العالی

نقاب الارتیاب والالتباس و نکس راس کل مهذار یتفوه بما یابا عنه الفهم والقیاس فاضاء فی طرق الحائرین اضوء نبراس **وجه بست و پنجم** آنکه ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن ابی الحسن بن محمد بن حمویه الجوینی این حدیث شریف را بطرق متعدده و اسانید متنوعه روایت نموده چنانچه در فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین گفته اخبرنا الشیخ العدل بهاء الدین محمد بن یوسف البوزانی بقراءتی علیه بسفح جبل قاسیون مما یلی عقبة دمر ظاهر مدینة دمشق المحروسة قلت له اخبرک الشیخ احمد بن الفرج الاموی اجازة فاقر به ح واخبرنی الشیخ الصالح جمال الدین احمد بن محمد بن محمد المعروف بدکویه القزوینی وغیره اجازة بروایتهم عن الشیخ الامام امام الدین ابی القسم عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی القزوینی اجازة قالا انبانا الشیخ العالم عبد القادر بن ابی صالح الجیلی قال انبا ابو البرکات هبة الله بن موسی السقطی قال انبا القاضی ابو المظفر هناد بن ابراهیم النسفی قال انبانا ابو الحسن محمد بن موسی بن کویب قال انبانا محمد بن الفرحان حدثنا محمد بن یزید القاضی حدثنا اللبیب بن سعید عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لما خلق الله تعالی ابا البشر ونفخ فیه من روحه التفت آدم یمنة العرش فاذا نور خمسة اشباح سجدا و رکعا قال آدم یا رب هل خلقت احدا

روایت حموینی حدیث نور را بطرق عدیده در فرائد السمطین

من طين قبل قال لا يا آدم قال فمن هؤلاء الخمسة الذين اراهم في هيئتي وصورتي قال هؤلاء خمسة من ولدك لولاهم ما خلقتك هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائي لولاهم ما خلقت الجنة ولا النار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الارض ولا الملائكة ولا الانس ولا الجن فانا المحمود وهذا محمد وانا العالي وهذا علي وانا الفاطر وهذه فاطمة وانا الاحسان وهذا الحسن وانا المحسن وهذا الحسين آليت بعزتي انه لا ياتيني احد بمثقال حبة من خردل من بغض احدهم الا ادخلته ناري ولا ابالي يا آدم هؤلاء صفوتي بهم انجيهم واهلكهم فاذا كان لك الي حاجة فبهؤلاء توسل فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن سفينة النجاة من تعلق بها نجى ومن حاد عنها هلك فمن كان له الى الله حاجة فليسال بنا اهل البيت انبانا ابو اليمن عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساكر الدمشقي بمكة شرفها الله قال انبانا المؤيد بن محمد بن علي الطوسي كتابة انبانا عبد الجبار بن محمد الخواري البيهقي انبانا الامام ابو الحسن علي بن احمد الواحدي قال انبانا ابو محمد عبد الله بن يوسف انبانا محمد بن حامد بن الحرث التميمي حدثنا الحسن بن عرفة حدثنا علي بن قدامة عن ميسرة بن عبد الله عن عبد الكريم الجزري عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي خلقت انا وانت من نور الله تعالى اخبرني السيد النسابة عبد الحميد بن فخار الموسوي ره

الحافظ قال حدثنا احمد بن يوسف بن خلاد النصيبي ببغداد قال حدثنا الحرث بن ابي اسامة التميمي قال حدثنا داود بن المحبر بن محمد قال حدثنا قيس بن الربيع عن عباد بن كثير عن ابي عثمان النهدي عن سلمان الفارسي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول خلقت انا وعلي بن ابي طالب من نور عن يمين العرش نسبح الله ونقدسه قبل ان يخلق الله عز وجل آدم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا الى اصلاب الرجال وارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الى صلب عبد المطلب وقسمنا نصفين فجعل النصف في صلب ابي عبد الله وجعل النصف في صلب عمي ابي طالب فخلقت من ذلك النصف وخلق علي من النصف الآخر واشتق الله تعالى من اسمائه اسماء فالله عز وجل المحمود وانا محمد والله الاعلى واخي علي والله فاطر وابنتي فاطمة والله حسن وابناي الحسن والحسين وكان اسمي في الرسالة والنبوة وكان اسمه في الخلافة والشجاعة فانا رسول الله وعلي سيف الله انباني ابو طالب بن الحسين الخازن عن ناصر بن ابي المكارم اجازة قال انبانا ابو المؤيد الموفق بن احمد اجازة ان لم يكن سماعا ح انباني العزيز بن محمد عن والده ابي القسم بن ابي الفضل بن عبد الكريم اجازة قال اخبرنا شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي اجازة انبانا عبدوس بن عبد الله حدثنا ابو علي محمد بن احمد العطشي حدثنا ابو سعيد العدوي الحسين بن علي

ح كتابة اخبرنا النقيب ابو طالب عبد الرحمن بن عبد السميع الواسطي اجازة انبانا شاذان بن جبرئيل بن اسمعيل القمي بقراءتي عليه انبانا ابو عبد الله محمد بن عبد العزيز القمي انبانا حاكم الدين ابو عبد الله محمد بن احمد بن علي بن انبانا محمد بن علي بن ابو صالح النطنزي انبانا ابو علي الحسن بن احمد بن الحسن الحداد قال حدثنا ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد

حدثنا احمد بن المقدام العجلی ابو الاشعث حدثنا الفضیل بن عیاض
عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت
حبیبی المصطفی محمدا صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا
بین یدی الله عز وجل مطیعا یسبح الله ذلك النور ویقدسه
قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله تعالی
آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی
صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی وبهذا الاسناد الی شهردار
اجازة قال انبانا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی
کتابة انبانا الشریف ابو طالب الجعفری انبانا ابن مردویه الحافظ حدثنا
اسحق بن محمد بن علی خالد حدثنا احمد بن زکریا حدثنا ابن طهمان
حدثنا محمد بن خالد الهاشمی حدثنا الحسن بن اسمعیل بن عباد عن
ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت انا وعلی
نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف
عام فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی
ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه
من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما
فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی من احبه
فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه انبانی الشیخ ابو طالب
بن الحسین بن عبد الله عن محی الدین محمد بن محمود بن الحسن بن النجار

اجازة

اجازة عن برهان الدین ابی الفتح ناصر بن ابی المکارم المطرزی اجازة قال
انبانا ابو المؤید الموفق بن احمد المکی اخطب خوارزم قال انبانا سید الحفاظ
ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب الی انبانا
ابو الفتح کتابة انبانا الشریف ابو طالب انبانا الحافظ ابن مردویه
حدثنا اسحق بن محمد حدثنا احمد بن زکریا بن طهمان حدثنا
محمد بن خالد حدثنا الحسن بن اسمعیل عن ابیه عن زیاد بن المنذر
عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل
ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلك
ذلك النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب
حتی اقره صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه
قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی
وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه
فببغضی ابغضه فهذا الحموینی الحامی للاسلام والایمان الذی اسلم
علی یده ملك غازان قد اوضح لقم الصواب والایقان وقشع رین الزیغ
والعدوان حیث روی هذا الحدیث الشریف من طرق دثرة واسانید
جمة تسر ارباب العرفان وتکمد اصحاب الاحقاد والاضغان وتنهك
الممنوین بالحنق والشنآن والله الموفق للصواب وهو المستعان

وجه بست و ششم آنکه شرف الدین محمود بن محمد الدرکزینی الطالبی القرشی

اینحدیث شریف را در کتاب نزل السائرین فی احادیث سید المرسلین روایت کرده
چنانچه علی بن ابراهیم در بحر المناقب گفته و در نزل السائرین و مناقب اخطب
از سلمان فارسی رحمه الله مرویست که گفت سمعت حبیبی المصطفی محمد صلی الله
علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل مطیعا
یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف
عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل
فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء
علی بن ابی طالب فهذا شرف الدین محمود الطالبی العالم الصالح
فی اثبات الحق بروایة هذا الحدیث الشریف بجد کادح وموجع
قلب کل متعنت قادح ومقرح صدر کل متعصب جارح فهو کاسمه
فی هذا الصنیع الجمیل محمود والطالبی طالب لایضاح الحق ببذل
المجهود فلیمت غیظا کل منکر حقود ولیدس نفسه هونا فی
التراب کل جاحد عنود ومخفی نماند که محمود طالبی محمود علماء امجاد
وممدوح اساطین نقاد و بفضل و جلالت و حذق و نبالت مشهور بین
الاخیار و الانجاد است عبد الرحیم بن حسن بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات
شافعیه گفته شرف الدین محمود بن محمد بن محمد بن محمود القرشی الطالبی
المعروف بالدرکزینی کان عالما زاهدا کثیر العبادة شدید
الاتباع للسنة صاحب کرامات اجمع علیه العامة والخاصة
الملوک والعلماء فمن دونهم وکان طویلا جدا جهوری الصوت

حسن

ص ۱۵۲/۳۹۹ الفصل الثانی فی الاسماء الزائدة علی الکتابین من باب الدال

حسن الخلق والخلق جوادا من بیت علم ودین وله اولاد علماء صلحاء
صنف فی الحدیث کتابا سماه نزل السائرین فی مجلد واخذ وشرح
کتاب منازل السائرین فی جزئین توفی یوم الجمعة الحادی عشر من
شعبان سنة ثلث واربعین وسبعمائة وله فی عشر المائة ثلث
سنین ودفن بدرکزین وهی بدال مهملة مفتوحة ثم راء ساکنة
ثم کاف مکسورة ثم زاء معجمة بعدها یاء ونون بلد من همدان
بینهما اثنا عشر فرسخا ابو بکر اسدی در طبقات شافعیه گفته محمود بن
محمد بن محمد بن محمود العالم الصالح شرف الدین القرشی الطالبی
الدرکزینی ذکره الاسنوی وقال کان عالما زاهدا کثیر العبادة
شدید الاتباع للسنة صاحب کرامات اجمع علیه العامة
والخاصة والملوک والعلماء فمن دونهم وکان طویلا جدا
جهوری الصوت حسن الخلق والخلق جوادا من بیت علم ودین
صنف فی الحدیث کتابا سماه نزل السائرین فی مجلد وشرح منازل
السائرین فی جزئین توفی فی شعبان سنة ثلث واربعین وسبعمائة
عن ثلث وتسعین سنة بدرکزین ودفن بها وهی بدال مهملة
مفتوحة ثم راء ساکنة ثم کاف مکسورة ثم زای معجمة بعدها
یاء مثناة من تحت ثم نون بلدة من همدان بینهما اثنا عشر فرسخا
وجه بست وهفتم آنکه جمال الدین محمد بن یوسف بن محمود بن الحسن المدنی
الزرندی این حدیث شریف را در اشعار بلاغت شعار نظم فرموده تسوید

ص ۹۶/۱۳۱ الطبقة الخامسة والعشرون وهم الذین کانوا فی العشر الثالث من المائة الثامنة

وجوه منکرین و جاحدین و مبطلین و حائدین بابلغ وجوه نموده چنانچه در نظم
درر السمطین فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین گفته ٭ اخو
احمد المختار صفوة هاشم ٭ ابو السادة الغر المیامین بالمثنی
وصهر امام المرسلین محمد ٭ علی امیر المومنین ابو الحسن
هما ظهر اشخصین فالنور واحد بنص حدیث النفس والنور فاعلمن
هو الوزر المامول فی کل خطبة ٭ وان لا تنجینا ولایته فمن
علیهم صلوة الله ما لاح کوکب ٭ وما هب عرف الصبا النسیم علی الغصن
ونیز محمد بن یوسف زرندی در نظم درر السمطین گفته روی ابن عباس رضی الله
عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت
انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعة
عشر الف سنة فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک فی صلبه ولم یزل
تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه
من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما
فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی فمن
احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه وهذا الحدیث
هو المشار الیه فی البیت المتقدم بقوله بنص حدیث النفس والنور
فاعلمن واز صدر کتاب نظم درر السمطین کمال اعتماد واعتبار وجلالت وعظمت
احادیث آن بغایت وضوح وظهورست چه زرندی در آن افاده کرده که او جمع
کرده است درین کتاب احادیثی که وارد شده در فضائل اهلبیت علیهم السلام

ونقل کرده اند آنرا علما وائمه ونیز ازان ظاهرست که این احادیث فوائد اخباری ست
که از دریای فضائل شان برآورده شده است وفرائد آثاری هست که در سلک
شمائل ایشان باخلاص منظوم ومزین ست آگاه می کند بنص خود از انچه
که خداوند عز وجل خاص نموده است بان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
واهل بیت آنحضرت را از فضائل متلألئة الانوار ومناقب علیة المنار
ومآثر کریمة الآثار ومکارم فائقة التیار ومنائح فائحة الازهار ومقامات طاهرة
الاقدار وکرامات وسیعة الاقطار ومراتب رفیعة الاخطار که آن حسن
ریاض فضائل ومفاخرست واولین وآخرین بفضل آن مقر ومعترف اند
ومتعطر می شود آفاق بفوائح نشر آن ومبتهج می شود ارواح وقلوب بمشاهده
لوائح بشر آن وتشنه نزدیک ذکر وصف آن سیراب می شود وعرائس مفاخر بیگانه
گهرها وحسن آرائش آن متوجه می شود وخیره می کند چشمهای حاسدین اشعه
آن وچه قدر خوش ست نزد محب سماع آن ونیز ازان ظاهرست که این فضائل را
زرندی نزد اهل بیت علیهم السلام سبب متین وبرهان مبین واعتقاد
صافی ویقین ودیدن وداب دین خود قرار داده ونیز ازان ظاهرست
که زرندی از خداوند عز وجل سوال می کند که سعی او را در نظم این درر وجمع این
غرر خالص برای وجه کریم خود نماید ونفع دهد بآن او را وکسی را که بسبب او
جمع آن کرده وآنرا عده وذخیره نماید برای او نزد اهل بیت علیهم السلام
روزی که سرائر آزموده خواهد شد ومخفیات ظاهر وضمائر منکشف خواهد شد
الی غیر ذلک پس چگونه عاقلی بعد سماع این مناقب زاهره ومفاخر باهره

تجویز تکذیب و توهین و ابطال و تهجین حدیث نور می‌تواند کرد فنعوذ بالله من
التعصب القائد الی الخسار والبوار والتصلب السائق الی العار والشنار
حالا عبارت صدر نظم درر السمطین باید شنید و بکنه فظاعت انهماک مخاطب
عالی تبار در اطفای فضائل اهلبیت اطهار علیهم السلام الله الملک الغفار
باید رسید قال فی صدر الکتاب المذکور وجمعت فیه ما ورد
فی فضائلهم من احادیث مما نقلها العلماء والائمة تنبیها علی عظم
قدرهم و شرفهم و موالاتهم الواجبة علی جمیع الامة فان الله تعالی
جعل محبتهم ثمرة السعادات فی الاولی والعقبی و انزل فی شانهم
قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و قد قال الشافعی
فی وصفهم منبها علی هذا المعنی فی فضلهم یا اهل بیت
رسول الله حبکم .:. فرض من الله فی القرآن نزله .:. کفاکم من
عظیم القدر انکم .:. من لم یصل علیکم لا صلوة له .:. هم القوم
من اصفاهم الحب مخلصا .:. تمسک فی اخراه بالسبب الاقوی هم القوم
فاقوا العالمین مآثرا .:. محاسنها تجلو و آیاتها تروی .:. موالاتهم
فرض و حبهم هدی .:. وطاعتهم قربی و ودهم تقوی .:. ثم ان هذه
الاحادیث فوائد اخبار من بحر فضائلهم مستخرجة و فرائد آثار
فی سلک شمائلهم بالاخلاص منظومة مدبجة تنبئ بنصها
عما خص الله به رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل بیته
من الفضائل المتلالئة الانوار والمناقب العلیة المنار والمآثر الکثـ

الآثار والمکارم الفائضة التیار والمنائح الفائحة الازهار والمقامات
الظاهرة الاقدار والکرامات الوسیعة الاقطار والمراتب الرفیعة
الاخطار هی بهاء ریاض المزایا والمفاخر و یقر بفضلها و یعترف
الاول و الآخر مما یتعطر الآفاق من فوائح نشرها و یبتهج الارواح
والقلوب بمشاهدة لوائح بشرها و یرتوی الظماء عند سماع ذکرها
و وصفها و تتوج عرائس المفاخر بفرائد دررها و حسن رصفها
و یبهر ابصار الحاسدین شعاعها و یا حبذا عند المحب سماعها
دراری صدق فضها در العلی .:. ولیس یولی مثلها ید مسند
نظائر انس فی حظائر قدست .:. بذکر هداة الدین من بعد احمد
فصوص نصوص فی ذوی الفضل والتقی .:. شموس علی خیرات لا شرف محتد
لهم فی سماء المجد اشرف موضع .:. وهم فی عراص الدین اکرم مرصد
نظمت جواهرها فی هذا الکتاب فی سلکین و سلکت دررها فی
سمطین و قسمت احادیثها علی شطرین و اتخذ بها لاثقال الذنوب
فی لجج بحار رجاء الغفران فلکین و سمیته کتاب نظم درر السمطین
فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین جعلت لی عندهم
سببا متینا و برهانا مبینا و اعتقادا صافیا و یقینا و دیدنا
و دابا و دینا ارجو النجاة بهم یوم المعاد وان جنت یدای من
الذنب الا فانینا قوم لهم منی ولاء خالص .:. فی حالة الاعلان والاسرار
انا عبدهم و ولیهم و ولاؤهم .:. سوری و موضع عصمتی و سوادی

فعلیهم منی السلام فانهم ۞ اقصی منا ئی ومنتهی ایشادی ۞ الی ان قال واسأل الله
تعالی ان یجعل سعیی فیما نظمت فیه من الدرر وجمعت فیه من الغرر
خالصا لوجهه الکریم وینفعنی ویشفعنی بها ومن جمعت بسببه منه
العظیم ولطفه العمیم ویجعلها عدة وذخیرة لنا عندهم یوم تبلی
السرائر وتظهر المخبآت وتنکشف الضمائر لنفوز بمحبتهم ونکون فی
شفاعتهم ونحشر فی زمرتهم وندخل بولایتهم دار السلام فانه غایة
المرام وهو ولی الفضل والانعام والتکرم والاکرام وهو حسبنا ونعم
الوکیل ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وانا اشرع فی ابتداء
الکتاب مستعینا بالله العزیز الوهاب سائلا منه الهدایة
فیه الی الصوب غیر غال فیه ولا مقصر عما ینبغی لهم من ابواز خافیة
فمنه کل خیر وهو القادر علیه والاستعانة به والمصیر الیه

وجه بست وهشتم آنکه زرندی این حدیث شریف را در معارج الوصول الی
معرفة فضل آل الرسول والبتول روایت نموده چنانچه گفته روی ابن عباس
رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل من قبل ان یخلق
آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله عز وجل آدم
سلک ذلک النور فی صلبه ولم یزل الله عز وجل ینقله من صلب
الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب
عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب

روایت نمودن زرندی حدیث نور را در معارج الوصول

ابی طالب

ابی طالب فعلی منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی فلله الحمد والمن
العظیم الزاهر حیث وضح من افادات الزرندی الفاخر ان حدیث النور
حدیث ثابت صالح للاستدلال والاحتجاج واضح دائر شین ادباب المراء
واللجاج فلا یرمیه بالکذب والوضع الا من اتسخ بدرن العصبیة
والاعوجاج ومخفی نماند که کمال اعتماد واعتبار اخبار وآثار کتاب معارج الوصول
از صدر آن مثل صدر نظم درر السمطین ظاهر وباهر است قال الزرندی فی
اول معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول والبتول الحمد لله
العظیم الآلاء الواسع العطاء المبدی بالسخاء الی ان قال وسمیته
کتاب معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول والبتول جعلنی
عندهم سببا متینا وبرهانا مبینا واعتقادا صافیا ویقینا
ودیدنا ودابا ودینا له حب النبی واهل البیت معتمدی ۞ اذا الخطوب
اساءت رأیها فینا ۞ ارجو النجاة بهم یوم المعاد وان ۞ جنت یدای
من الذنب الافانینا ۞ کشفت فیه عن بعض ما خصهم الله تعالی
به من الفضائل المتلالئة الانوار والمناقب العالیة المنار والمقامات
الظاهرة الاقدار والکرامات الواسعة الاقطار والمراتب الرفیعة
الاخطار والمنائح الفائحة الازهار والمکارم الفائضة التیار
والمآثر الکریمة الآثار الخ ومحمد بن یوسف بن الحسن المدنی عالم زرند محدث
ارجمند وحائز مقام بلند است فضل وجلالت شرف ونبالت او معروف و
مشهور و بر ناظر افادات اکابر صدور در نهایت وضوح وظهور واستناد

اعتبار واعتماد کتاب معارج الوصول

اعتماد واعتبار احادیث معارج الوصول الخ

وتشبث بافادات و روایات او در کتب اکابر و اساطین تهجم واضح و نقل از مصنفات
در میان ائمه سنیه شائع ابن حجر عسقلانی در کتاب درر کامنه فی اعیان المائة الثامنة
گفته محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندی
الحنفی شمس الدین اخو نور الدین علی قرأت فی مشیخة الجنید البلیانی
تخریج الحافظ شمس الدین الجزری الدمشقی نزیل شیراز انه کان
عالماً و ارخ مولده سنة ۶۹۳ و وفاته بشیراز سنة بضع و خمسین
و سبعمائة و ذکر انه صنف السمطین فی مناقب السبطین و بغیة
المرتاح جمع فیها اربعین حدیثا باسانیدها و شرحها قال و خرج له
البرزالی فی مشیخته من مائة شیخ قلت مات البرزالی قبله باکثر
من ثلثین سنة و درس بعد ابیه بالمدینة و صنف کتبا عدیدة
و درس فی الفقه و الحدیث ثم رحل الی شیراز فولی القضاء بها
حتی مات سنة سبع او ثمان و اربعین ذکره ابن فرحون و نور الدین
علی بن محمد المعروف بابن الصباغ در فصول مهمه گفته قال الشیخ الامام العلامة
المحدث بالحرم الشریف النبوی جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی
فی کتابه المسمی بدرر السمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول
و السبطین ان الامام المعظم و الحبر المکرم احد الائمة المتبعین
المقتدی بهم فی امور الدین محمد بن ادریس الشافعی المطلبی رضی الله
عنه و ارضاه و جعل الجنة منقلبه و مثواه لما صرح بمحبة
اهل البیت و انه من شیعتهم قیل فیه هذا فقال و هو السید الجلیل

ای انه رافضی ۱۲

بحبا

بحبا عن ذلک اذا نحن فضلنا علیا فاننا روافض بالتفصیل
عند ذوی الجهل الی آخر الاشعار و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل
بعد نقل حدیث نور و حدیث انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها
الحدیث گفته روی الحدیث الاول الامام الصالحانی ابو حامد محمود بن
محمد الذی سافر و رحل و ادرک المشایخ و سمع و اسمع و صنف فی کل فن و
روی عنه خلق کثیر و صحب بالعراق ابا موسی المدینی الامام و من
فی طبقته باسناده الی الامام الحافظ الورع ابی نعیم الاصفهانی
و روی الاول ایضا الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف
الانصاری الزرندی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمدی بروایة
ابن عباس رضی الله عنهما و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی
و الرشاد فی سیرة خیر العباد گفته مشروعیة السفر لزیارة قبر النبی
صلی الله علیه و سلم قد الف فیها الشیخ تقی الدین السبکی
و الشیخ کمال الدین الزملکانی و الشیخ داود ابو سلیمان کتاب الانتصار
و ابن جملة و غیرهم من الائمة و ردوا علی الشیخ تقی الدین بن تیمیة
فانه اتی فی ذلک بشیء منکر لا تغسله البحار و ممن رده علیه من
ائمة عصره العلامة محمد یوسف الزرندی المدنی المحدث فی
بغیة المرتاح الی طلب الارباح و مفتی صدر الدین خان در منتهی المقال
قال الشیخ الامام محمد بن یوسف الزرندی المدنی المحدث فی بغیة
المرتاح الی طلب الارباح و مما یدل علی جواز السفر لزیارة القبور

قوله صلی الله علیه وسلم زوروا القبور وفی لفظ آخر کنت نهیتکم
عن زیارة القبور فزوروها وامره صلی الله علیه وسلم بزیارتها
دلیل علی جواز السفر والرحلة الیها اذا کانت بعیدة ولا یختص ذلک
بکونها فی البلد او بقربه انتهی ا علمای کبار وکملای عالی فخار واعلام محققین
وفحول مدققین واعیان ثقات واکابر اثبات اهلسنت بروایات زرندی
جابجا تمسک واستناد می فرمایند واز کتب او مثل نظم درر السمطین ومعراج الوصول
واعلام نقل میکنند وخود او را بالقاب جلیله واوصاف جمیله مثل امام حافظ
یاد میکنند علی بن عبد الله السمهودی در جواهر العقدین گفته وفی روایة
ذکرها الحافظ جمال الدین محمد الزرندی عن سعدی قال بینما انا
العب وانا غلام عند احجار الزیت اذ اقبل رجل علی بعیر فوقف یسب
علیا رضی الله عنه فحف به الناس ینظرون الیه فبینما هم کذلک
اذ طلع سعد یعنی ابن ابی وقاص فقال ما هذا قالوا یشتم علیا
فقال اللهم ان کان هذا یشتم عبدا صالحا فارِ المسلمین خزیه
قال فما لبث ان تعثر به بعیره فسقط واندقت عنقه وخبط
بعیره فکسره وقتله ونیز در جواهر العقدین بعد ذکر اختلاف در وجوب
صلوة بر آل نبی گفته ومما یدل علی ان الخلاف فی ذلک من قول الشافعی
لا من اختلاف اصحابه کما اقتضی کلام الروضة واصلها ترجیحه ان فی
کلام الطحاوی فی مشکله ما یدل علی ان حرملة نقل الوجوب عن
الشافعی واستدل بتعلیم النبی صلی الله علیه وسلم الکیفیة بعد

السؤال

السؤال عنها قلت ویشهد له قول الحافظ ابی عبد الله محمد بن یوسف
الزرندی المدنی فی اوائل کتاب معراج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول
صلی الله علیه وعلیهم وسلم ما لفظه وقد قال الامام الشافعی رحمه الله تعالی
فی هذا المعنی مشیرا الی وصفهم ومنبها علی ما خصهم الله تعالی به من رجاحة
فضلهم ع یا آل بیت رسول الله حبکم ٭ فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم القدر انکم ٭ من لم یصل علیکم لا صلوة له ٭
وقد قال الحافظ ابو عبد الله محمد المدنی کوده فی کتابه نظم درر السمطین
انه روی عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال لعلی بن ابی طالب رضی الله
تعالی عنه اذا هالک امر فقل اللهم صل علی محمد وعلی آل
محمد اللهم انی اسالک بحق محمد وآل محمد ان تکفینی ما اخاف
واحذر فانک تکفی ذلک الامر ولم ینسبه الحافظ المدنی کوده
لمخرجه ونیز در جواهر العقدین گفته روی الحافظ جمال الدین
الزرندی فی کتابه نظم درر السمطین عن ابراهیم بن شیبة الانصاری
قال جلست الی الاصبغ بن نباتة فقال الا اقرؤک ما املاه علی علی
بن ابی طالب رضی الله عنه فاخرج صحیفة فیها مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما اوصی به محمد صلی الله علیه وسلم اهل بیته وامته اوصی
اهل بیته بتقوی الله ولزوم طاعته واوصی امته بلزوم اهل بیته
واهل بیته یاخذون بحجزة النبی وان شیعتهم

یاخذون بحجزهم یوم القیمة وانهم لن یدخلوکم باب ضلالة ولن یخرجوکم
من باب هدیٰ ونیز در جواهر العقدین گفته قال الحافظ جمال الدین الزرندی
عقب حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه قال الامام الواحدی هذه
الولایة التی اثبتها النبی صلی الله علیه وسلم مسؤل عنها یوم القیمة
وروی فی قوله تعالی وقفوهم انهم مسؤلون ای عن ولایة علی واهل
البیت لان الله امر نبیه صلی الله علیه وسلم ان یعرف الخلق
انه لا یسالهم عن تبلیغ الرسالة اجرا الا المودة فی القربی والمعنی انهم یسألون
هل والوهم حق الموالاة کما اوصاهم النبی صلی الله علیه وسلم ام اضاعوها
واهملوها فیکون علیهم المطالبة والتبعة انتهی ونیز در جواهر العقدین گفته
وقال الجمال الزرندی عقب نقله لذلک عن الشافعی وقال ایضا یعنی الشافعی
رحمه الله قالوا ترفضت قلت کلا ما الرفض دینی ولا اعتقادی لکن
تولیت غیر شک خیر امام وخیر هاد ان کان حب الولی رفضا فاننی
ارفض العباد ونیز در جواهر العقدین گفته وقال الحافظ جمال الدین الزرندی
عن ابن عباس رضی الله عنهما لما نزلت هذه الایة ان الذین امنوا
وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة قال صلی الله علیه وسلم لعلی
رضی الله عنه هو انت وشیعتک تاتی یوم القیمة انت وشیعتک
راضین مرضیین ویاتی عدوک غضابا مقمحین فقال من عدوی
قال من تبرأ منک ولعنک ونیز در جواهر العقدین گفته الذکر التاسع
من القسم الثانی ذکر الدلالة علی ماشرع من حبهم ووجوب ودهم

من

نقل علمای سنیه از زرندی

من الکتاب العظیم قال الله تعالی فی سورة حمعسق خطابا لنبیه
صلی الله علیه وسلم قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی روی
ابو الشیخ بن حیان ومن طریقه الواحدی من حدیث ابی هاشم الرمانی عن زاذان
عن علی رضی الله عنه قال فینا فی ال حم ایة لا یحفظ مودتنا الا کل
مومن ثم قرأ قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وعن ابی
الطفیل قال خطبنا الحسن بن علی بن ابی طالب فحمد الله واثنی علیه
واقتص الخطبة الی ان قال ثم قال من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی
فانا الحسن بن محمد صلی الله علیه وسلم ثم تلا هذه الایة واتبعت
ملة آبائی ابراهیم واسحاق ویعقوب ثم اخذ فی کتاب الله ثم قال
انا ابن البشیر انا ابن النذیر انا ابن الداعی الی الحق باذنه وانا ابن
السراج المنیر وانا ابن الذی ارسل رحمة للعالمین فانا من اهل البیت
الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا وانا من اهل البیت
الذین افترض الله مودتهم وولایتهم فقال فیما انزل علی محمد
صلی الله علیه وسلم قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
رواه الطبرانی فی الاوسط والکبیر باختصار والبزار بنحوه وبعض
طرق البزار والطبرانی فی الکبیر حسان ورواه الحافظ جمال الدین الزرندی
عن ابی الطفیل وجعفر بن حیان قال لما قتل علی رضی الله عنه وفرغ
منه قام الحسن بن علی رضی الله عنهما خطیبا فذکره بنحوه الا انه
قال وانا من اهل البیت الذین کان جبرئیل علیه السلام ینزل

فینا و یصعد من عندنا و انا من اهل البیت الذین افترض الله مودتهم
علی کل مسلم و انزل الله فیهم قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و اقتراف الحسنة
مودتنا اهل البیت و نیز در جواهر العقدین گفته و قال الحافظ جمال الدین ص ١٨٢/٣٦٥
الزرندی یروی ان علی بن الحسین رضی الله عنه قال ایها الناس
ان کل صمت لیس فیه فکر فهو عی و کل کلام لیس فیه ذکر الله
فهو هباء الا ان الله عز و جل ذکر اقواما بآبائهم فحفظ الابناء للآباء
قال تعالی و کان ابوهما صالحا و لقد حدثنی ابی عن آبائه انه
کان التاسع من ولده و نحن عترة رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال الراوی فرایت الناس یبکون من کل جانب قلت و احذر
ان تمنی النفس فی بغضهم بما یری من بعضهم من الابتداع و مجانبة
الاتباع فهذا لا یخرجهم من دائرة الذریة و لا النسبة النبویة
و قل کل یعمل علی شاکلته و نیز در جواهر العقدین گفته قال الحافظ ص ٢٠٩/٣٦٥
جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی المدنی فی نظم درر السمطین لم یکن
من العلماء المجتهدین و الائمة المهتدین المرشدین الا و له فی ولایة
اهل البیت علیهم السلام الحظ الوافر و الفخر الزاهر کما امر الله عز و جل
بذلک فی قوله قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و قد جد
فی الدین معولا علیهم متمسکا بولایتهم منتمیا الیهم فقد کان الامام
الاعظم ابو حنیفة رحمه الله من المتمسکین بولایتهم و المشکین بودادهم

و کان یتقرب بالانفاق علی المستترین منهم و الظاهرین حتی نقل انه بعث الی
المستتر منهم فی زمانه اثنی عشرة الف درهم دفعة واحدة لاکرامه و کان
یامر اصحابه برعایة احوالهم و تحقیق اما لهم و الاقتفاء لآثارهم و الاقتداء
بانوارهم و الامام الاعظم ابو عبد الله محمد الشافعی رحمه الله صرح
بانه من شیعة اهل البیت حتی قیل فیه کیت و کیت فقال مجیبا عن
ذلک و ذکر من شعره ما قدمناه فی رابع تنبیهات الذکر الرابع و نیز در
جواهر العقدین مذکور و ذکر الجمال الزرندی فی کتابه معراج الوصول ان
الحافظ ابا نعیم روی هذا الحدیث بسنده عن اهل البیت یعنی المذکورین
الی علی بن ابی طالب سید الاولیاء قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم سید الانبیاء قال حدثنی جبرئیل سید الملائکة
قال قال الله تعالی انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی فمن جاء منکم
بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل حصنی و من دخل حصنی
امن من عذابی قال و فی روایة غیر ابی نعیم قال الله تعالی کلمة لا اله
الا الله حصنی الحدیث ثم نقل ما قاله الاستاذ القشیری و زاد
عقب قوله و تصدیقی بان محمدا رسول الله صلی الله علیه و سلم
و کتابتی هذا الحدیث بالذهب تعظیما له و احتراما و نیز در جواهر العقدین
گفته و رواه ای حدیث ام سلمة الذی فیه بکاء النبی صلی الله علیه
و آله و سلم علی قتل الحسین علیه السلام حین اخبره جبرئیل
الحافظ محمد بن یوسف الزرندی فی کتابه الدرر عن ام سلمة

ص ٢١٢/٣٦٥
حدیث ... لا اله الا الله حصنی امن ... و من دخل حصنی امن من عذابی ... قال الاستاذ ابو القاسم ... هذا الحدیث ...
ص ٢١٧/٣٦٨

وقال فیه فقال صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل کان عندی
آنفا فقال ان امتك ستقتله بارض بعدك یقال لها کربلا ترید ان
اریك تربته یا محمد فتناول جبرئیل من ترابها فاراه النبی صلی الله
علیه وسلم ودفعه الیه قالت ام سلمه فاخذته فجعلته فی قارورة
فاصبته یوم قتل الحسین ع قد صار دما وفی روایة ثم قال یعنی
جبرئیل الا اریك تربة مقتله فجاء بحصیات فجعلهن رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی قارورة فلما کان لیلة قتل الحسین سمعت قائلا یقول
ایها القاتلون جهلا حسینا ÷ ابشروا بالعذاب والتذلیل ÷ قد لعنتم
علی لسان ابن داود ÷ وموسی وحامل الانجیل ÷ قالت فبکیت وفتحت
القارورة فاذا الحصیات قد جرت دما و نیز در جواهر العقدین گفته قال
الجمال الزرندی وقال یوما للرضا علیه السلام المامون بای وجه
جدك علی بن ابی طالب قسیم الجنة والنار فقال یا امیر المومنین
الم ترو عن ابیك عن آبائه عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول حب علی ایمان
وبغضه کفر فقال بلی قال الرضی فقسمة الجنة والنار ان کان علی حبه
وبغضه فقال المامون لا ابقانی الله بعدك یا ابا الحسن اشهد انك
وارث علم رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابو الصلت عبد السلام
بن صالح الهروی فلما رجع الرضی الی بیته قلت له یا ابن رسول الله
ما احسن ما اجبت به امیر المومنین فقال یا ابا الصلت انما کلمته

من

من حیث هو ولقد سمعت ابی یحدث عن ابیه عن علی رضی الله عنه
قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم انت قسیم الجنة والنار یوم
ص ۲۵۹/۲۶۷ القیمة تقول للنار هذا لی وهذا لك و نیز در جواهر العقدین گفته قال الحافظ
جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی عقب ذکر نحو ذلك وهذا کما ابتلی بعض الجهال الناس فی یوم عاشورا
لقوم آخرین معارضة هؤلاء فی فعلهم فاتخذوا هذا الیوم عیدا
واخذوا فی اظهار الفرح والسرور اما لکونهم من النواصب المتعصبین
علی الحسین رضی الله عنه واهل بیته واما من الجهال المقابلین
للفاسد بالفاسد والشر بالشر والبدعة بالبدعة فاظهروا الزینة کالخضاب
ولبس الجدید من الثیاب والاکتحال وتوسیع النفقات وطبخ الاطعمة
الخارجة عن العادة ویفعلون فیه ما یفعلون فی الاعیاد ویزعمون
ان ذلك من السنة المعتاد والسنة ترك ذلك فانه لم یرد فی ذلك
شیء یعتمد علیه ولا اثر صحیح یرجع الیه قال وقد سئل بعض العلماء
الاعیان المشار الیه فی علم الحدیث وعلم الادیان عما یفعله الناس
یوم عاشورا من الاکتحال والاغتسال والحنا وطبخ الحبوب ولبس الثیاب
الجدد واظهار السرور وغیر ذلك فقال لم یرد فی ذلك حدیث صحیح
عن النبی صلی الله علیه وسلم ولا عن اصحابه ولا استحب احد
من ائمة المسلمین لا الائمة الاربعة ولا غیرهم ولم یرو اهل
الکتب المعتمدة فی ذلك شیئا عن النبی صلی الله علیه وسلم
ولا عن الصحابة ولا عن التابعین لا صحیحا ولا ضعیفا وما روی

عن بعض المتاخرین فی ذلك ان من اکتحل فی یوم عاشوراء لم یرمد فی
ذلك العام ومن اغتسل لم یمرض ذلك العام ومن وسع علی عیاله فیه
وسع الله علیه سائر سنته وامثال ذلك مثل فضل صلوة یوم
عاشوراء وان توبة آدم واستواء السفینة علی الجودی وانجاء
ابراهیم من النار وفداء الذبیح بالکبش ورد یوسف علی یعقوب کان فیه
فکلّه کذب موضوع لکن حدیث التوسعة علی العیال مرفوع من
حدیث سفیٰن بن عُیَینة عن ابراهیم بن محمد بن المنتشر عن ابیه
محمد بن المنتشر کان من اهل الکوفة وقد تکلم فیه فصار هؤلاء الجهلة
یتخذون یوم عاشوراء موسمًا کموسم الاعیاد والافراح واولئك یتخذونه
ماتمًا یقیمون فیه الاحزان والاتراح وکلا الطائفتین مخطئة خارجة
عن السنة متعرضة للحرج والجناح انتهی وشهاب الدین احمد در توضیح
الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن مسروق رضی الله تعالیٰ عنه قال شاممت
اصحاب محمد صلی الله علیه وعلی آله وبارك وسلم فوجدت علمهم انتهی الی عمر
وعلی وعبدالله بن مسعود وابی الدرداء ومعاذ بن جبل وزید بن
ثابت ثم شاممت الستة فوجدت علمهم انتهی الی اثنین علی وعبدالله
فشاممت الاثنین فتفرد به علی رواه الصالحانی باسناده
وفیه الحافظ ابن مردویه ورواه الزرندی ونیز در توضیح
الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته وعن جابر بن عبدالله
رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول الناس

من شجرة شتی وانا وانت یا علی من شجرة واحدة ثم قرأ رسول الله
صلی الله علیه وسلم وفی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی بماء
واحد رواه الصالحانی باسناده الی الحافظ ابن مردویه ورواه ایضًا الشیخ
شمس الدین الزرندی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل گفته قال
الحافظ جمال الدین الزرندی عقب حدیث من کنت مولاه فعلی
مولاه الآتی قال الامام الواحدی هذه الولایة التی اثبتها النبی صلی الله
علیه وسلم مسئول عنها یوم القیمة ای عن ولایة علی واهل البیت
لان الله تعالی امر نبیه صلی الله علیه وسلم ان یعرف الخلق انه
لم یسألهم علی تبلیغ الرسالة اجرا الا المودة فی القربی والمعنی انهم
یسألون هل والوهم حق الموالاة کما اوصاهم النبی صلی الله علیه وسلم
ام اضاعوها واهملوها فتکون علیهم المطالبة والتبعة انتهی ونیز
سلامة الله در معرکة الآرا گفته وفی تاریخ الخلفاء واخرج ابن عساکر
عن علی رضی الله عنه ما علمت احدا هاجر الا مختفیا الا عمر بن الخطاب
فانه لما هم بالهجرة تقلد سیفه وتنکب قوسه وانتضی فی یده
اسهمًا واتی الکعبة واشراف قریش فطاف سبعًا ثم صلی رکعتین
عند المقام ثم اتی حلقهم واحدة واحدة فقال شاهت الوجوه من
اراد ان تثکله امه ویوتم ولده ویرمل زوجته فلیلقنی وراء هذا
الوادی فما تبعه منهم احد واخرج عن البراء قال اول من قدم علینا
مصعب بن عمیر ثم ابن مکتوم ثم عمر بن الخطاب فی عشرین راکبًا

فقلنا ما فعل رسول الله قال هو علی اثری ثم قدم رسول الله صلی الله
علیه وسلم وابوبکر واخرج النووی شهد عمر مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم المشاهد کلها وکان ممن ثبت معه یوم احد انتهی
هکذا فی تاریخ الاعلام ونیز دران گفته پوشیده نخواهد بود که از منطوق
صریح تاریخ الاعلام وتاریخ گازرونی کالشمس فی رابعة النهار ظاهر وباهر است
که حضرت شیخین بل بمقتضای تاریخ طبری عثمان ذی النورین هم در غزوه
حنین تخلف نورزیدند وبمعیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل علی وعباس
وسعد ودیگر چند ثابت قدم ماندند ونیز دران گفته وآنچه از بخاری اثبات
گریختن صحابه در جنگ حنین بروایت مولای ابی قتاده ذکر کرده جوابش
از ملاحظه ما سبق پیداست چه ثبات قدم شیخین بل خلفای ثلثه در غزوه حنین
بتصریح صاحب مواهب لدنیه وتاریخ الاعلام وتاریخ گازرونی وترجمه
تاریخ طبری که تفصیلش گذشت ثابت است انتهی وفاضل معاصر مولوی حیدر علی
در منتهی الکلام بعد کلامی گفته پس در ما نحن فیه محتمل است که عند الاستفسار
اندفن ام المومنین در مرقد شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابو عبد الله
محمد الانصاری ابن مولانا عز الدین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و
شرور بودند وبظاهر بجناب مقدس صدیقه مسلک حسن اعتقاد هیچ نبود
حاضر باشند ونیز فاضل معاصر در منتهی الکلام گفته ولا نسلم که واقعه جمل
بمرضی اکابر طرفین بوقوع آمد بلکه بصفا انجامیده بود که اوباش لشکر باعث
شدند وپرداختند بآنچه پرداختند چنانچه در تاریخ طبری وترجمه آن کتاب

نقل مولوی سلامت الله در معرکة الآرا از اعلام زرندی

نقل مولوی حیدر علی در منتهی الکلام از زرندی

اعلام

اعلام ومانند آن مفصل است انتهی ازین عبارت پیداست که فاضل معاصر در ادعای انجامیدن
واقعه جمل بصفا بتاریخ طبری وکتاب اعلام متعلق گشته ونیز فاضل معاصر در
منتهی الکلام گفته واز افعال شریف نبوی صلی الله علیه وسلم بعد از تصفح روایات
چنان ثابت می شود که آنجناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار وانعقاد
جماعت اقتدا وامامت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل
کتاب اعلام مرویست معلوم میشود که هیچ نبی را رحلت از عالم فانی بسرای
جاودانی پیش نیامده قبل از آنکه در پس امتی نماز نگذارد انتهی ازین عبارت
ظاهر است که فاضل معاصر بحدیثی که در کتاب اعلام مرویست متمسک شده درین باب که هیچ نبی را
رحلت از عالم فانی پیش نیامده قبل از آنکه پس امتی نماز نگذارد **وجه بست ونهم**
آنکه سید محمد بن یوسف الحسینی الدهلوی المعروف بگیسو دراز حدیث نور را
ثابت نموده چنانچه در کتاب الاسمار در سمر چهل وهفتم گفته حدیث خلقت
انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة آلاف سنة فلم
یزل فی شیء واحد حتی فترقنا فی صلب عبد المطلب دلیل برین کرد
بحالی که در آدم بود در محمد است کذلک کمال نوح وموسی کلیم الله خلیل الله
وروح الله در محمد صلی الله علیه وسلم بنقد موجود بود وخلقت عالم وآدم
جز برای محمد صلی الله علیه وسلم نشد **وجه سی ام** آنکه نیز سید محمد گیسو دراز
در کتاب الاسمار در سمر هفتاد وهفتم در ذکر تمنیه ادراک وجه صدور الامور
المتضادة عن الواحد الاحد وحصول الیاس عن ذلک من جانب الله گفته
بشنو جبرئیل بصورت دحیه کلبی از غیب بر رسول الله صلی الله علیه وسلم

شاهد شدی نه این چنین بود که از صورت خود گشتی بدین صورت شدی نه این بود
که این صورت غیر آن بودی اختلاف اعتبار را اتفاق افتاد علی الاطلاق این سخن را
که مطلق در خارج وجود ندارد میدانم چنین هم میگویند که جبرئیل عقل محمد ست
که صورتی تمثل کردی و وضع اشیا مواضعها واقع شدی هر چند اتحاد را اخلاف
عقل گفته اند امانه عقلے ست نفی فلک افلاک عقل کل اینجا باید شاید ترا ظفری
بدان بود و نظری بران داری بسیار اسرار در فهم تو اید همین که خلقت انا و علی
من نور واحد ازینجا که علی اخ نبی ست آخی بین کل نوعین و شکلین همین معنی داشت
فغی النبوة وفیه الخلافة همین اشارت کردانت منی کهرون من موسی
همین فقره را حدیث میکند کلامنا اشارة و عندهم عبارة انتهی **وجه سمی**
ویکم آنکه نیز سید محمد گیسو دراز در کتاب اسمار در سمر صد و یکم گفته فهم کن که چه
میگویم گستر شد را نظر بر مرشد باید و توجه بدو علی و محمد علی هیچو ماه محمد هیچو آفتاب
و هر دو را یک نور خلقت انا و علی من نور واحد سنائی میگوید آنکه گویند
صوفیانش ان توی علیك عین الله فهذا السید گیسو دراز الذی انوار
الشرف حازو بدرجة العرفان و الایقان فاز و عن قنطرة المجاز الی
الحقیقة جاز و الصحیح عن الفاسد بنور بصیرته ماز قد اثبت الحدیث
الشریف مکرراً حتماً و جزماً رغماً لانف من جعل بینه و بین اقتفاء
الحق رحماً فحسم اس الباطل حسماً و قصم ظهور اهل التحامل قصماً و مخفی
که بذکر مناقب و محامد سید محمد گیسو دراز اعاظم معتمدین و افاخم مستندین سنیه
رطب اللسان و عذب البیان می باشند شیخ عبدالحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته

مدائح گیسو دراز از اخبار الاخیار شیخ عبدالحق

سید محمد بن سید یوسف الحسینی الدهلوی خلیفه راستین شیخ نصیر الدین محمود
چراغ دهلی ست جامع ست میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و رتبتی
منیع و کلامی عالی دارد او را در میان مشایخ چشت مشربی خاص و در بیان
اسرار حقیقت طریقی مخصوص ست در اوائل حال هم بدهلی تشریف داشت و بعد
از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبول عظیم یافت اهل این دیار همه منقاد و مطیع
او گشتند و هم دران دیار از دنیا انتقال فرمود او را سید محمد گیسو دراز گویند و جه
شهرت او باین لقب بدانچه شنیده شده است آنست که روزی او با چندے
دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیر الدین محمود برداشته بودند در وقت برداشتن گیسوی
سید بسبب درازی که داشت در پایه پالکی بند شد و او بسبب رعایت ادب
و استغراق عشق و محبت شیخ به برآوردن گیسو مقید نشد و هم بران وضعی
که واقع شد مسافت بعید قطع کرد بعد از انکه شیخ را برین معنی اطلاع افتاد
خوشحال شد بر صدق عقیدت و حسن صنیعت او آفرینها کرد و هم در حال
این بیت فرموده هر که مرید سید گیسو دراز شد * والله خلاف نیست که او عشق باز شد
خدمت میر را ملفوظات ست مسمی بجوامع الکلم که بعضی از مریدان او که او نیز محمد نام دارد
جمع کرده در انجا مینویسد و بعد این شیخ عبدالحق از ملفوظات او بعض فواید نوشته
و در آخر گفته و یکی از تصنیفات مشهوره میر سید محمد گیسو دراز کتاب اسمار ست
که دران حقائق و معارف بزبان رمز و ایما و الغاز و اشارت بیان کرده
سمری از ان نوشته میشود الخ **وجه سمی و دوم** آنکه سید محمد بن جعفر مکی
در بحر الانساب می فرماید قال علی کرم الله وجهه سمعت رسول الله

محامد و مفاخر سید محمد گیسو دراز از اخبار الاخیار شیخ عبدالحق

صلی الله علیه وسلم انه قال انا و علی من نور واحد فتکون واحدا الی عبد المطلب فنزل نوری فی جبهة عبد الله فهو انا و نزل نور الولایة فی جبهة ابی طالب فهو علی فانا و علی واحد فی النبوة والولایة فهذا السید محمد بن جعفر العالم الافخر قد روی حدیث النور لاثبات شرف علی علیه السلام فرغم انف کل من جحد و انکر و قوع العصا الکل مسترشد استبصر و زحزح حجاب الریب عن الحق الابلج الغر و استاصل شافة العناد والغرر و درء کل تشکیک رکیک و دحر و افنان التلمیع والتسویل خرم و هصر و فضائل جلیله و مناقب جمیله و محامد اصیله و مدائح اثیله سید محمد بن جعفر مکی بر متتبع خبیر و ناقد بصیر مخفی و محتجب نیست شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته سید محمد بن جعفر المکی الحسینی از اعاظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود است در توحید و تفرید مقام عالی دارد و از افراد اولیاست درانچه او از احوال ظاهر و باطن خود نوشته است عقل حیران است اگر اینها همه بی شائبه تاویل و صرف ظاهر مراد است پس از کاملان وقت خود است قدس الله سره او را تصنیفی است مسمی بحر المعانی در وی بسیاری از حقائق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کرده سخن را مستانه می گوید و بدو کتاب دیگر یکی حقائق المعانی و دیگر حقائق المعانی نیز وعده میکند خدا داند آنها نیز تصنیف یافته اند یا نی و او را تصنیفات دیگر نیز هست رساله دارد در بیان روح و رساله ایست مسمی به پنج نکات بحر الانساب که در انجا بیان نسب اهلبیت رساله کرده است و نسبت آبا و اجداد خود را ثبت نموده وی کثیر الدعوی است و از انچه از احوال خود بیان کرده است محقق میشود

حدیث نور از سید محمد بن جعفر حسینی در بحر الانساب

انا و احد ای متحد بالنبوة ای افضل الانبیاء و علی متوحد فی الولایة ای افضل الاولیاء ... دام ظله العالی

ص ۱۵۶ / ۳۷۲

مدائح سید محمد بن جعفر مکی از اخبار الاخیار شیخ عبد الحق

که دعوی او حق است عمر دراز یافته بود از زمان سلطان محمد تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود سن شریفش از صد متجاوز بود ابای کرام آواز شرفای بلخ اند بعد از ان بدهلی آمده و در سرهند اقامت کرده الحال مقام او در همان شهر است و در بحر المعانی میگوید مدت شصت سال در علم ظاهر بودم و در کسب کمالات میکوشیدم و از محبوب ازلی و مقصود ابدی غافل بودم مدت سی سال است که می بینم انچه دیده مینماید و میشنوم انچه گوش میشنواند الخ وجه سی و سوم آنکه جلال الدین البخاری المعروف بمخدوم جهانیان اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه ملک العلماء دولت آبادی در هدایة السعداء گفته و فی الخزانة الجلالیة بهذه العبارة فصار نصفان نصف الی عبد الله و نصف الی ابی طالب فخلقت انا من جزء و علی من جزء فالانوار کلها من نوری و نور علی والمراد من الانوار اولاده او متابعوه فهذا جلال الدین المخدوم مقتدی اکابرهم الفحول و ملاذ اماثلهم القروم الذی فضله و ورعه و مجده و تقاه عندهم معلوم و جلاء کماله و عرفانه و غایة اتقانه و ایقانه غیر مکتوم و لا یجحد علو رتبته و سمو منزلته الا کل مخذول مشوم قد نصر الحق علی رغم کل جاحد بکتمان الصدق منهوم فجعل سعی المدغلین کالنبت المهشوم و منا المکابرین والمجادلین بالسدم والوجوم و رجم عفاریت العصبیة والعضیهة اشد رجوم و فضائل و محامد سنیه مخدوم جهانیان در جهانیان مشهور و بر السنه اعلام و فخام مذکور مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بن شیخ خلیل الله بدخشانی در جامع السلاسل

حدیث نور از جلال الدین بخاری

مدائح جلال بخاری از جامع السلاسل

گفته ذکر مخدوم جهانیان قدس سره نام وی سید جلال ست از سادات عظام
بخارست هم آغوش دانش صوری و آگاهی معنوی بود تاریخ آمدنش از عالم غیب
بملک شهادت شب پانزدهم شعبان هفصد و هفت سال بازگشت او نیز
به بنگاه جوب از تاریک سرا امکان عید قربان سال هفصد و هشتاد و پنج بود مرید
شیخ رکن الدین ابو الفتح قریشی و خلیفه نصیر الاولیا چراغ دهلی ست یکچند مصاحبت
با امام عبد الله یافعی صاحب تاریخ نیز داشت در خزانه جلالی که از ملفوظات او ست
فراوان سود مند گزارش از امام برنگاشته مرید او شیخ جمال که بزرگ و دانشمند زمان بود
گفتار فروغ نمود اره بیواسطه و بواسطه شنفته او را بدستیاری خامه فراهم آورده
و بزرگنامه پرداخته جامع العلوم جلالی نامیده است از جمله کلمات والا ویرا است
که گفت شریعت پاک گردانیدن اعضای بدن بوسیله اوامر بجا آوردن
و پرهیز از نواهی کردن و طریقت دل فروغ آگین ساختن بپای مردی تهذیب
اخلاق و حقیقت روشنگری نمودن نفس ناطقه بواسطه زدودن ماسوی
زنگار از آیینه روح بود و بنابرین تحقیق از کوههای کارکرد شرعیه که آراستگی
کالبد و تماشاگه خلق ست یک ذره از لمعات آفتاب طریقت و حقیقت که
بوارستگی درون و البستگی دارد و نظرگاه ایزد بیهمال ست بهتر و بزرگتر باشد
زیرا که شریعت بگناهگاری و تباه سنجی و کفر درونی و شرک پنهانی در یک تن
فراهم آید بخلاف طریقت و حقیقت که روشنی دل و فروغ مندی روح ست بی آراستگی
و درستی و یگانگی و یکرنگی و وارستگی و پرهیزگاری یک دیدن و یک اندیشیدن
صورت نه پزیرد و این سه روش را بزبان تصوف تزکیه و تصفیه و تجلیه خوانند

تاریخ مخدوم جهانیان از جامع السلام محمد الدین ...

ورناجهای فراوان مردم درست گزارش نوشته دیدند چاشت عید قربان بملک الموت
نزد مخدوم پیغام امانت گذاری آورد فرمود باز گرد و تا پیشین شکیبائی پیش گیر
که فرزندان جلال را سور صبح عید شام ماتم نگردد و چون مردم از آیین شگفته کاری
عید فارغ شدند او سفر معنوی برگزید مصرع باد عید جان او دیدار حق
سید شرف الدین مشهدی در رسالهای خود نگاشته که مخدوم خرقه خلافت
از چهار صد و چهل تن داشت از انجمله انچه بصحت پیوسته و در شجره نوشته و بد
بخامه یادداشت سیزده شماره خرقه خلافت مخدوم قدس سره انچه بصحت گذارش
پیوسته نخست[۱] از پدر بزرگوار سید کبیر بخاری و این سلسله آبای کرام او بحضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه منتهی میشود دوم[۲] از عم خود سید محمد بخاری سوم[۳]
او شیخ رکن الدین ابو الفتح این خانواده شیخ بهاء الدین زکریا میرسد چهارم[۴]
از شیخ الاسلام محمود شاه تستری زاد بوم شورگاه مسکن از دار الملک فارس مخدوم در سال
هفصد و چهل و هشت که عمر شاه دران سال یکصد و سی و دو بود بملازمت سید
خرقه خلافت گرفت عوارف از خطبه تا خاتمه نزد او گذرانید او عوارف را بخدمت
مصنف خوانده بود و سررشته این سه خانواده بشیخ الشیوخ سهروردی میکشید
پنجم[۵] از امام عبد الله یافعی و این شجره از جویبار ابو مدین مغربی آب میخورد ششم[۶]
از شیخ عبید غیبی هفتم[۷] از شیخ نور الدین علی بن عبد الله طرابلسی این دو سند بسید
محیی الدین عبد القادر جیلی قدس اسرارهم پیوند دارد هشتم[۸] بشیخ فرید الدین
گنجشکر و سلاسل روحانی نهم[۹] از شیخ قطب الدین قدس سره دهم[۱۰] از مولانا شمس الدین
یحیی اودهی یازدهم[۱۱] از نصیر الاولیا چراغ دهلی و چهاردهم از نو بهار ارشاد خواجه

مولد جلال الدین بخاری

مدائح صدر الدین بخاری

معین الدین اولیا چشتی اجمیری شگفتگی دارد دوازدهم از شیخ رکن الدین بلخی و این سلسله از شیخ ابو عبد الله حفیف شیرازی تا سلطان ابراهیم ادهم رسیده بخواجه اویس قرنی منتهی میگردد. سیزدهم[۱۳] از سید جلال اوچوی و این دودمان ارشاد شیخ نجم الدین کبری و شهرتی دارد. چهاردهم[۱۴] از سید حمید الدین چشتی سمرقندی و این خانواده بخواجه مودود چشتی میرسد. پانزدهم[۱۵] از شیخ نجم اصفهانی و این خانواده بشیخ ابوبکر نساج آخر میشود قدس اسرارهم اجمعین و آنچه باین پایه بدرستی نرسیده فراوان خلافتهاست بگزارش از صد متجاوز است و سید شرف الدین مشهدی در تذکره خود نگاشته که از چهار صد و چهل تن خداشناس رهنمای دانشور نشانیین را مخدوم ملازمت نموده خلعت خلافت و قبض فیروزی در بر گرفته بود و آنچه به بذل مجهود نزدیک بپایه تحقیق رسید نگارش سیرد اگرچه در رسالهائیکه نسبت آن تصنیف مخدوم بدرستی نانجامیده در بعضی کمتر ازین و در برخی بیشتر ازین هم مسطور است انتهی

و شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته سید جلال الدین بخاری لقب او مخدوم جهانیان است جامع است میان علم و ولایت و سیادت او مرید شیخ الاسلام شیخ رکن الدین ابو الفتح قریشی است قدس سره و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود و با امام عبد الله یافعی رحمة الله علیه در مکه معظمه صحبت داشته در خزانه جلالی که از ملفوظات او است از وی بسیار نقل میکند سیاحت بسیار کرده و از بسیاری از اولیا نعمت و برکت یافته و مشهور است که وی هر کرا معانقه کردی نعمتی که آنکس داشتی بستدی یعنی چندان توجه خدمت کردی که آنکس بی اختیار پیش در دادن هر نعمتی که داشت و در تاریخ محمدی مینویسد که وی اول خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشیده کلاه

ص ۱۳۲ — مدائح جلال الدین بخاری از اخبار الاخیار شیخ عبد الحق

ارادت

مدائح جلال الدین

ارادت و خرقه تبرک از شیخ الاسلام سند المحدثین شیخ عفیف الدین عبد الله مطری در حرم شریف نبوی علیه السلام و التحیة پوشید و مدت دو سال در صحبت او ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین ذکر یافت و شیخ عفیف الدین فرمود که مقراض را اذن شما موقوف است در کازرون چون سید بکازرون رسید شیخ امام الدین برادر شیخ الاسلام امین الحق والدین گفت که شیخ امین الدین در وقت رحلت مرا وصیت کرده است که سید جلال بخاری قصد ملاقات من کرده از اچه و ملتان می آید شیطان در اثنای راه او را دروغ باز نموده که شیخ امین الدین از سرای مستعار بدار القرار خرامید سید جلال بخاری طرف مکه مبارک رفته است وقت مراجعت در کازرون خواهد رسید او را سلام من برسانی و سجاده و مقراض من بدو دهی و مجاز و خلیفه من گردانی شیخ امام الدین همچنین کرد و سید السادات از آن پیر با جازه انواع استفاده کرد و بازگشت و از شیخ الاسلام رکن الحق والدین خرقه تبرک پوشید و در عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی و سند خانقاه محمدی سیوستان با مضافات مخصوص گشت و بعد از چندگاه ترک همه کرده سفر کعبه مبارک اختیار کرد و او خلیفه چهارده خانواده بود و در عهد سلطان فیروز کرات از محروسه اچه در حضرت دهلی آمد و سلطان فیروز مراسم اعتقاد و اخلاص آنچه باید بجا می آورد مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت علیه قادریه کمال محبت است و در خزانه جلالی میگوید که شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی میفرماید طوبی لمن رآنی و لمن رای من رآنی و لمن رای من رای من

داتی و وی قطب ست و صادق ست درین قول مرا امید واری بسیار ست که بحرمت
این کلام حق تعالی مرا رحمت کند بعد از آن سلسله را که بیک یو اسطه شیخ شهاب الدین
سهروردی میرسد غیر از سلسله شیخ بهاؤ الدین زکریا ذکر میکند و میگوید که من فلان را
دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی را و شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین
عبد القادر جیلانی را نقل ست که وی روزی نشسته بود و آتش از جای بر خاست
مشتی خاک بر گرفت و نام شیخ عبد القادر را بآواز بلند بر خواند و خاک را
بجانب آتش انداخت فی الحال آتش پست شد و تکمله فارسی که در دیار ما
مشهور ست یکی از مریدان مخدوم تکمله کتاب روض الریاحین امام عبد الله یافعی
ترجمه کرده است ولادت مخدوم جهانیان شب برات سنه سبع و سبعمائة و وفات او روز
عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمائة و مدت عمر هشتاد و هشت چنین شنیده است
که امیر سید علی همدانی قدس سره بدیدن مخدوم جهانیان رفت و بر در حجره مخدوم نشست
خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته است مخدوم فرمود که همه دان بجز علام الغیوب
کسی نیست این را گفتند و ایشان از درون نطلبید کوفتی ازین معنی بخاطر شریف میر سید
برگشت و باین تقریب رساله در بیان معنی همدان نوشت اما در رساله همدانیه دیده
شده است که بجماعه که منکر این نام اند غایت رد و تشنیع کرده است که نه لائق عظمت
و جلال مخدوم جهانیانست والله اعلم و شاه ولی الله دهلوی در انتباه فی
سلاسل اولیاء الله گفته طریقه چشتیه را شعب بسیار ست اشهر آنها سه شعبه است
نصیریه و سراجیه و صابریه و این فقیر را بهر یکی ازین سه ارتباط واقع ست پس
ارتباط این فقیر از حیثیت بیعت و تلقین و اجازت و خرقه و صحبت و الد بزرگوار

خود ست

خود دست شیخ عبد الرحیم قدس سره و ایشان را خرقه و اجازت از شیخ عظمة الله اکبر آبادی است
عن ابیه عن جده عن الشیخ عبد العزیز و ایضا وصیت اجازت اشغال از جد
ابو الام خود شیخ رفیع الدین محمد عن ابیه الشیخ قطب العالم بن شیخ عبد العزیز
عن الشیخ نجم الحق السنبهلی عن الشیخ حسن بن طاهر عن السید راجی حامد شاه
عن الشیخ حسام الدین ناکپوری عن الشیخ نور قطب العالم عن ابیه الشیخ
علاء الحق عن الشیخ سراج عثمان الاودهی عن الشیخ نظام الدین اولیا
والثانیة عن السید عبد الوهاب البخاری عن ابیه السید محمود
عن ابیه صدر الدین راجو عن جلال الدین مخدوم جهانیان عن الشیخ
نصیر الدین چراغ دهلی عن الشیخ نظام الدین اولیا الخ و فاضل رشید
در ایضاح لطافة المقال گفته ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی رحمه الله
در رساله مناقب السادات در باب نهم که برای لعن ملعون معهود نموده است
میفرماید عدالت و دیانت حماد بن علقمه و سید جلال الحق و الدین بخاری و مولانا
سعد الدین معلوم ست که در ورع و تقوی پیران عصر بودند چون ایشان بر وی لعنت
کرده اند فتوی بر رخصت لعنت وی اولی باشد انتهی و صدیق حسن خان معاصر در
کتاب الفرع النامی من الاصل السامی گفته سید ابو عبد الله جلال الدین قطب عالم
معروف بمخدوم جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر رحمهما الله تعالی ولادتش
شب برات در سنه هفتصد و هفت هجری بود و در تاریخ فرشته نوشته پدرش در
هفت سالگی او را نزد شیخ جمال خجندی که از مریدان شیخ بهاؤ الدین زکریا بود
برده بدست بوس او مشرف ساخت شیخ جمال گفت تو ان پسری که خاندان خود را

۱ عبد الغنی نبیره الشیخ
عبد العزیز نبیره جهان
احد کها عن الشیخ یوسف
قاضی خان عن الشیخ محمد

فاضل رشید در ایضاح از مناقب
السادات ملک العلما نقل نموده که
جلال الدین بخاری از ورع و تقوی
از پیران عصر بوده

مدائح جلال الدین بخاری از فرع
نامی مولوی صدیق حسن خان

مدایح جلال بخاری

تاقیامت منور دارد سید جلال الدین عالمی متبحر بود در علوم عقلی و نقلی شفقت بسیار داشت
و مقید بآن نبود که مرید یک کس شود و بجای دیگر رجوع ننماید میگفت جمیع مشایخ
و فضلا را باید دید و از هر کدام نصیبی و حظی باید ربود از پدر خود خرقهٔ خلافت یافت
و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ
و بخارا سفر فرمود و چندین حج نمود از انجمله شش حج اکبر نمود در مدینهٔ منوره
سلطان العلما استاد المحدثین شیخ عفیف الدین یافعی یمنی را دریافت و مدت دو سال
بخدمت وی ماند نسخهٔ عوارف و غیره پیش او گذرانید گویند عفیف الدین خرقه از
شیخ رشید الدین ابو القاسم محمد صوفی پوشیده بود و وی از شیخ الشیوخ شهاب الدین
عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین محمود الحسینی
سمرقندی رسیده از وی خرقه و فیض ربوده و وی از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و وی
از شیخ نظام الدین ابو العطار بخاری گرفته بود گویند سید جلال الدین در اثنای
سیر و سلوک سیصد و چند اهل کمال را دریافته و از همگنان فیض کلی نصیبش گشت
الی قوله و کمالات و حالات وی رح در کتاب قطبی بشرح و بسط تمام مرقوم شده الی
قوله مجددا بزیارت سرور کائنات سرفراز گشته گفت السلام علیک یا جدی
آواز شنید و علیک السلام یا ولدی و پس از آن برگشته چون با وجد آن سید
در هفتاد و هفت سالگی مریض شده روز بروز ضعیف میگشت تا روز
عید قربان بعد از ادای دوگانه ازین جهان بجهان جاودانی انتقال نمود و بهمان
بلده مدفون گشت انتهی ملخصا در ملفوظ ایشان نوشته که نعمتهای باطنی و اجازت
خرقه از بست مشایخ یافته اند منجمله آنها یکی سید احمد کبیر والد ایشان هستند دیگر

حال جلال بخاری

سید بهاء الدین عم ایشان و شیخ رکن الدین ابو الفتح و سید اوحد الدین و شیخ
قوام الدین و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ عبد الله یافعی مکی و شیخ عبد الله
مطری و شیخ ابو اسحاق گازرونی و شیخ نجم الدین اصبهانی و شیخ نجم الدین کبرے
الی غیر ذلک من العلماء والمشایخ و بسبب سیاحت دنیا و کثرت اساتذه و شیوخ
معروف شدند بمخدوم جهانیان جهانگشت و احوال تفصیلی ایشان در کتب
سیر صوفیه مسطور است و در صحائف تواریخ مثل اخبار الاخیار و تاریخ فرشته
و جز آن و شهرت ایشان مستغنی است از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اهل هند
میگویند که آثار شریف نبوی و سنگ نقش پای مصطفوی که در دهلی است آورده
ایشان است لیکن روایتی از سنت صحیحه نزد محدثین ثابت نشده که در خور اعتماد
و اعتبار باشد و در حدیثی نیامده که نقش پای مبارک بر سنگی چسپیده باشد
اما صوفیه که قومی خوش عقیده صاف دل نیک گمان بهر کس و ناکس اند در اثبات
این قسم بجد اند والله اعلم وفات سید جلال الدین دهم ذی حجه سنه هفتصد و هشتاد و
پنج گردید منکوحات ایشان سه زن بودند و اولاد سه پسر اول سید ناصر الدین محمد
و مادرش دختر سید محمد غوث بود دوم سید عبد الله و مادرش دختر سادات بلخ
سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود سید عبد الله لا ولد بود و
اولاد سید محمد اکبر در روم مانده و اولاد سید ناصر الدین در سند و هند است و
اگرچه ولادت ایشان در اچه ملتان بوده اما مشهور ببخاری هستند نسبت باصل
وطن و این نسبت بسیار خوب است زیرا که محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع
صحیح از اجابر خاسته که امیر المومنین بود در علم حدیث اگرچه وی عجمی الاصل

و ایشان عربی المحتد هستند فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا * بلبل همین که قافیه گل شود بس است

وجه سی و چهارم آنکه سید علی بن شهاب الدین همدانی که از عظمای علمای اهلسنت است و بخدمت چهارصد ولی رسیده و از بار کمالات و مقامات بدست عرفان وایقان چیده و نبذی از مناقب فاخره و مدائح زاهره و کمال عظمت و جلالت و شرف و نبالت او از خلاصة المناقب نور الدین جعفر بدخشانی و نفحات الانس عبد الرحمن جامی و کتائب اعلام الاخیار کفوی و جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی و توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد و فواتح حسین بن معین الدین میبذی و سمط مجید شیخ احمد قشاشی و رسالهٔ انتباه شاه ولی الله والد ماجد مخاطب و غیران واضح و ظاهر است حدیث نور را روایت فرموده چنانچه در کتاب مودة القربی که فضل رشید آنرا از ان کتب شمرده که اهلسنت آنرا در مناقب اهلبیت علیهم السلام تصنیف کرده اند و باین وسیله ولای اهل نحله خود با اهلبیت علیهم السلام ثابت کرده و مباهات بر آن نموده میفرماید المودة الثامنة فی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلیا من نور واحد و فیما اعطی علی من الخصائل ما لم یعط احدا من العالمین و بعد ذکر بعض فضائل آنحضرت میفرماید عن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة و عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت انا وعلی نورا ص ۳۸

حدیث نور از مودة القربی تصنیف سید علی همدانی

بین یدی الله مطیعا یسبح الله قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا وعلی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی و عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی وعلیا من شجرة واحدة فانا اصلها وعلی فرعها والحسن والحسین اثمارها واشیاعنا اوراقها فمن تعلق بها نجی ومن زاغ عنها هوی عن ابی ذر رضی قال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی اید هذا الدین بعلی وانه منی وانا منه وفیه انزل افمن کان علی بینة من ربه الایه عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد فهذا العارف الربانی والمحقق الصمدانی صاحب الفضل الشعشعانی والنبل النورانی علی الهمدانی الذی هو من مشایخ اجازة والد المخاطب العثمانی المروانی الحاقد الشانی لفضائل الوصی الحقانی علیه الاف سلام منزل السبع المثانی قد جهد جهدا لا یشوبه فتور فی اثبات حدیث النور فجعل هفوات المنکرین کالرماد واظهر کونها من اسمج التعصب وافحش العناد **وجه سی و پنجم** آنکه نیز سید علی همدانی در کتاب روضة الفردوس که مختصر کتاب فردوس الاخبار دیلمی است و نسخه آن که از نسخه

روایت نمودن سید علی همدانی حدیث نور را در روضة الفردوس

عتیقه منقول است پیش حقیر موجود گفته الباب الثالث عشر منها روی عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة و نیز در این سطور است وعنه ای عن سلمان قال قال علیه السلام کنت انا و علی بین یدی الله نورا مطیعا یسبح الله ذلك النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علی و در اینجا نقل کلام سید علی همدانی که در خطبه روضة الفردوس ذکر کرده مناسب مینماید که عظمت و جلالت احادیث مذکوره در ان واضح شود و هو هذا

صلة کتاب روضة الفردوس از ان عظمت و جلالت مرویات این کتاب ظاهر میشود

یقول اضعف عباد الله و احقرهم الفقیر الی رحمة الله العلی الکبیر علی بن شهاب الهمدانی عفا الله عنه بکرمه و وفقه لشکر نعمه لما طالعت کتاب الفردوس من مصنفات الشیخ الامام العلامة قدوة المحققین و حجة المحدثین شجاع الملة والدین ناصر السنة ابی الحامد شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی افاض الله علی روحه سجال الرحمة الربانی وجدته بحرا من بحور الفرائد و کنزا من کنوز اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبویة مزهونا فی حدائق فصوله دقائق الآثار المصطفویة و مع کثرة فوائده و شمول

عظمت و جلالت مرویات کتاب روضة الفردوس

موائده کادان تنطفی انواره و تندرس آثاره لما فیه من التطویل و الزیادات و قصور الرغبات و انخفاض الطلبات و اعراض اکثر اهل العصر عن معرفة الکتاب والسنة و اشتغالهم بالعلوم المزخرفة التی تتعلق بالخصومات و شغفهم بالقصص و الحکایات و لولا رجال من اهل هذا العلم فی کل عصر و زمان بمشیة رب العزة یحولون حول حمی السنة و یذبون عن جناب قدسه شوائب زیغ اهل البدعة لقال من شاء ما شاء فجزی الله ائمة هذا العلم عنا و عن المسلمین خیرا فدعتنی بواعث خواطری الی استخراج لبابه و استحضار ابوابه تسهیلا لضبط الالفاظ و تیسیرا لذلك الحفاظ فاستخرجت من قعر تلك البحور اشرف جواهرها و جنیت من اغصان ریاضها انفس ازاهرها و سمیت کتابی روضة الفردوس مبوبة علی عشرین بابا کل باب منها ینفرد بروایة صحابی لا غیر انتهی کلام الهمدانی فی خطبة الفردوس این کلام سید علی همدانی نص صریحست در آنکه فردوس دیلمی بحریست از بحور فوائد و کنزیست از کنوز لطائف و مشتمل بر احادیث نبویه و آثار مصطفویه و کتابیست کثیر الفائده عمیم العائده و مصنف آن از کسانی بوده که حفظ و حمایت سنت شریف میکرد و شوائب زیغ اهل بدع را مندفع میساخت و بجهت وجودش قضیه قال من شاء ما شاء گسسته و جود بر نگرفت پس کدام عاقل تجویز توانکرد که در چنین تصنیف خبری مندرج باشد که اهل سنت بر وضع و کذب آن اجماع داشته و نیز سید علی همدانی این احادیث را منتخب خویش را

از اشرف جواهر و انفس زواهر ان کتاب گفته پس آیا اشرف جواهر و انفس زواهر همین
موضوعات راهی نامد و بر حفظ و استحضار آن حث و ترغیب میفرماید و لعل ذلک لا یرضی
به جاهل فضلا عن فاضل **وجه سی و ششم** آنکه نیز سید علی همدانی در شرح
قصیده میمیه فارضیه که موسوم بمشارب الاذواق است در شرح شعر لها البدر
کاس وهی شمس تدیرها. هلال و کم یبدو اذا مزجت نجم گفته شاید مراد
ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقائق نفسی خواهد و ببدر
اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظهر آفتاب احدیت و وعاء حقیقت
محبت است و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوثر شراب محبت ذوالجلال
و موصل متعطشان فیافی آمال بمورد زلال وصال اوست که انا مدینة العلم
و علی بابها و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از وست سید اولیا را
با مهتر انبیا همین حکم است که خلقت انا و علی من نور واحد و علی منی
و انا منه و از امتزاج احکام شرائع مصطفوی و اعلام حقائق مرتضوی
نجوم مشارق اذواق اعیان اولیا ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق مهتر
اصفیا فرموده که انا و انت ابوا هذه الامة اشارت بدین معنی است نیر اکبر
منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول
کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست
و خواهد بود که انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون
چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طوالع انوار حقائق هر ولی مقتبس
از مشکوة ولایت علی است و با وجود امام هادی متابعت غیری از اهل بیت

احتجاج سید علی همدانی بحدیث نور در مشارب الاذواق

وجه سی و هفتم آنکه جلال الدین احمد الخجندی حدیث نور را در توجیه حدیث انا منه
و هو منی که در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد است ذکر کرده چنانچه
شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته قال العلامة مطلع الکشف
والکرامة جلال الدین احمد الخجندی یقال فلان منی و انا منه
و یراد بیان غایة الاختصاص و کمال الاتحاد من الطرفین و قد یجیء
من بمعنی البدل رضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة ای بدل
الآخرة انا منه و هو منی ای انا بدل له و هو بدل لی ای کل منهما
قائم مقامه الا فیما استثناه الدلیل و یجوز ان یکون المعنی هو منی
فی الکمال و انا منه اظهر ما ارید من الخیر والکمال و الاکمال و من تجیء
بمعنی فی ماذا خلقوا من الارض ای هو فی امری و انا فی امره و من
تجیء بمعنی الباء ای انا افعل به ما ارید و انا منه و هو بی ای فنی
بی و بقی بی و یجوز ان یکون المراد بقوله صلی الله علیه و علی آله
و بارک و سلم انا منه و هو منی ما قیل انه ورد فی الحدیث انا و علی
من نور واحد ای کل منا مما منه الآخر مضی کلامه فهذا جلال الدین
احمد عارفهم الجلیل و جهبذهم النبیل قد هتک ستر التلمیع
والتسویل حیث ذکر هذا الحدیث الشریف و جوز تفسیر حدیث
انا منه و هو منی بهذا الشرف المنیف فطاح الانکار والابطال و ظهر
انه لم ینشأ الا من الانهماک فی المخرقة والمحال والاستهتار بالتعامل
والاحتیال ثم جلالت و امامت شیخ جلال الدین خجندی هر چند از همین عبارت

ذکر جلال الدین احمد خجندی حدیث نور را در توجیه حدیث انا منه و هو منی

مدائح جلال خجندی

کمال مدح و ثنای جلال خجندی از توضیح الدلائل شهاب الدین احمد

توضیح الدلائل واضحست لکن از دیگر عبارات آن علیهم کمال علو مرتبت و سمو منزلت و عظمت
قدر و سناء و فخر او ظاهرست در توضیح الدلائل در مقام دیگر گفته قال الشیخ الکامل
العارف العلامة منبع الکشف والعرفان و الکرامة جامع علمی المعقول
والمنقول المشهود له بالصدیقیة العظمی من اهل الیقین والوصول
جلال الملة والشریعة والصدق والطریقة والحق والحقیقة والدین
احمد الخجندی شیخ الحرم الشریف النبوی المحمدی قدس سره فی بعض
مصنفاته اعلم انه قد ورد فی بعض الاثار الصدیق الاکبر هو ابوبکر
رضی الله تعالی عنه وقد ورد فی بعض الاثار اطلاق الصدیق الاکبر
علی المرتضی رضی الله تعالی عنه و کرم وجهه وما ورد اطلاق الصدیق
الاکبر علی غیرهما الخ و نیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ الامام الفائق
العالم بالشرائع والطرائق والحقائق جلال الملة والدین احمد الخجندی
نور الله مرقده روح الله روحه وانا له کل مقام سنی وقد نشأ یعنی علیا کرم الله
وجهه وربی فی حجر النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک وسلم من الصغر
و نیز در توضیح الدلائل گفته عن معاویة بن ثعلبة قال قام رجل الی ابی ذر
رضی الله عنه وهو فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا اباذر
الا تخبرنی باحب الناس الیک فانی اعرف ان احب الناس الیک احبهم الی
رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک وسلم قال ای ورب الکعبة
احبهم الی احبهم الی رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و بارک وسلم هو
ذاک الشیخ واشار الی علی کرم الله وجهه رواه الطبری وقال اخرجه الملا

فی سیرته

فی سیرته قال الشیخ العارف اسوة ذوی المعارف جلال الدین احمد الخجندی
قدس الله سره بعد روایة عائشة ومعاویة وابی ذر رضی الله عنهم
کما سبق وهذه الاثار عاضدة حدیث الطیر اذ لا یکون احد احب الی
رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و بارک وسلم الا ان یکون ذلک احب
الی الله عز وجل و نیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ المرضی و الامام المرتضی
جلال الدین الخجندی رحمه الله تعالی وقد ثبت انه صلی الله علیه و آله
و بارک وسلم امر بسد الابواب الشارعة الی المسجد الا باب علی الخ و
از تصانیف همین جلال الدین خجندی ست شرح قصیده برده که مشهور و معروفست
در کشف الظنون در ذکر شروح قصیده برده گفته ومن شروحه شرح الشیخ
جلال الدین الخجندی نزیل الحرم المتوفی سنة اوله الحمد لله الذی
عدد السنة غیر مذکور فی کشف الظنون ۱۲
اکرمنا بدین الاسلام وهو شرح مختصر جمعه بعض تلامذته من
املائه فی الحرم النبوی **وجه سی و هشتم** آنکه این حدیث شریف را سید شهاب الدین
احمد روایت نموده چنانچه در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن محمد بن
علی بن الحسین عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله
علیه و علی آله و بارک وسلم کنت انا و علی نورا بین یدی الله تعالی
من قبل ان یخلق الله سبحانه آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله
تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب
الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب
عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی و دمه

کمال عظمت و جلالت و اعتبار کتاب
و اعتماد مردمان بر کتاب
توضیح الدلائل واضح است کما
ظاهر و واضح است

دهی ومن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه وعن جابر
رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم کان
بعرفات وعلی کرم الله وجهه تجاهه فقال یا علی ادن منی ضع خمسک
فی خمسی یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها
والحسن والحسین اغصانها من تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة
روی الحدیث الاول الامام الصالح الحاذق ابو حامد محمود بن محمد الذی
سافر ورحل وادرک المشایخ وسمع واسمع وصنف فی کل فن وروی عنه
خلق کثیر وصحب بالعراق اباموسی المدینی الامام ومن فی طبقته
باسناده الی الامام الحافظ ابی بکر بن مردویه باسناده مسلسلاً
مرفوعاً والحدیث الثانی الی الامام الحافظ الورع ابی نعیم الاصفهانی
وروی الحدیث الثانی الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف الانصاری
الزرندی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمدی بروایة ابن عباس
رضی الله عنهما فهذا شهاب الدین العماد قد شمر عن ساق الجد
والاجتهاد فی اثبات حدیث النور ونقله عن الشیوخ النقاد الذی
شاع فضلهم فی الاغوار والانجاد فنسف علی وجوه الجاحدین
الحائدین الکدر الرماد واظهر کونهم هائمین فی سباسب الخزی والعناد
متطین صهوة الخبط واللداد وجه سی و نهم آنکه ملک العلما شهاب الدین
بن شمس الدین بن عمر دولتابادی در هدایة السعدا فی جلوة الشعرا که برای
احقاق حق وابطال باطل از سه صد کتب اهل سنت جمع ساخته و آنرا

رساله

معتبر و معتمد وانموده و مرکب باقوال سلف و مقبول ارای خلف در بیان
سعدا و جلوه شعرا و از شبهه و اعتراض بعید و باعتقاد قریب دانسته
فرموده اما بعد عرضه میدارد بنده درگاه نبوی و مولای بارگاه
علوی که این رساله معتبر و فضاله مختصر منقولست اندرون سه صد
یحق الحق ویبطل الباطل ولو کره الکافرون و از شبهه و اعتراض
دور و باعتقاد قریب باشد و مرکب ست باقوال سلف و مقبول
خلف در بیان هدایت سعدا که السعید من سعد فی
امه و جلوه شعرا که حب ایشان شرط ایمان و درود ایشان
بر زبان هر مصلی در قعده اخیره هر نماز فریضه الی قیام قیامت
میفرماید الجلوة الثانیة فیما اعز النبی صلی الله علیه
وسلم لعلی بن ابی طالب رضی الله عنه باخ یعنی عمزادگان
رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار بودند از جمله ایشان علی
را برادر گفت زیرا چه محمد و علی از یک نوراند و این چنین
کسی در بنی هاشم نیست و تمام حدیث نور در جلوه سابعه عشر
این هدایه گفته شد و فی المصابیح والمشارق والخزانة الجلالیة
... قال صلی الله علیه وسلم یا علی انت منی و انا
... ای انت من نوری و انا من نورک وفی التمهید فی
... ائل الصحابة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
... مرحبا باخی وابن عمی والذی خلقت انا وهو من نور واحد

ص ۱۹۰ / ۳۴۳ الهدایة التاسعة

اثبات ملک العلما دولتابادی حدیث نور را و احتجاج بان

وجه چهلم آنکه نیز در هدایة السعداء گفته سوال سیادت این پنجتن
مشهور ثابت است یا نه جواب سیادت ایشان بحکم حدیث ثابت است
حدیث کفر و کافریست اثبات سیادت مصطفی صلی الله علیه وسلم
الدرر و فی کتاب الشفاء فی الفصل الرابع عن عبد الرحمن
عن جعفر الصادق رض فی تفسیر یس اراد به یا سید و فی
المتواتر یا سید ولد آدم فی سیادة علی کرم الله وجهه
بوجوه است اول آنکه بحدیث مشهور و هو یا علی انا سید
وانت سید المسلمین من کنت مولاه فعلی مولاه
انا سید ولد آدم وانت سید ولد هاشم و فی العو
قالت عائشة کنت جالسة عند النبی صلی الله علیه
وسلم اذ اتی علی فقال هذا سید العرب فقالت
بابی انت وامی لست سید العرب فقال انا سید
وهو سید العرب واین حدیث متواتر و مشهور است
کر گوید علی سید نیست و مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود که علی
پس او مصطفی را تکذیب میکند و تکذیب رسول الله کفر دوم آنکه علی
محمد است و هم نور محمد سید است سوم آنکه علی از شجره محمد است
خلقنی و علیا من شجرة واحدة و هم شجره محمد سید است
العلماء الجهبذ الناقد * الحائز لنفائس المحامد فی اثبات
الشرایف کادح جاهد منکس راس کل مجادل

ص ۲۰۴

اثبات ملک العلما اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام بانور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم

فاصم ظهر کل لجوج حاقد فطاح بحمد الله ادعاء الاجماع الذی هو جماع
الاثم ادراج الریاح و وضح حق الاتضاح انه بهت صراح و قوف بواح
لا یطود به الا من مد النفس فی تنفیق الضلال الوضاح شهاب الدین
دولتابادی عالم مشهور و معروفیست بغرر صفات سنیه موصوف واکابر اعیان
بمحامد علیه او شغوف شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته قاضی
شهاب الدین رساله دارد مسمی بمناقب السادات در انجا او عقیدت و محبت
باهلبیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین داده سرمایه سعادت و موجب نجات وی
در آخرت آن خواهد بود انشاء الله تعالی باعث تصنیف آن رساله را چنان گویند
که در زمان او سیدی بود که او را سید اجمل میگفتند از اکابر وقت بود ولیکن
جمال نسبش از حلیه علم و فضل عاطل بود غالباً قاضی را باوی در بعضی محافل
ملوک در تقدیم و تاخیر مجلس تراعی شده بود در اول قائل شد با فضلیت عالم
و تقدیم او بر علوی عامی بعد ازان بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و در بنا
رساله نوشت و گفت که عالمیت ما مشخص و متیقن است و علویت شما مشکوک
پس ما را تقدیم و ترجیح بر شما ثابت باشد استاد قاضی شهاب الدین را این معنی
از وی ناخوش آمد و مزاج حالش از وی منحرف گشت قاضی ازین معنی برگشت و
در مناقب سادات و فضلیت ایشان رساله نوشت و از انچه گذشته بود اعتذار
نمود و بعضی گویند که حضرت سرور کائنات را علیه افضل الصلوات واکمل التحیات
بخواب دید که او را ازین معنی تنبیه میفرماید و بر استرضای سید اجمل مذکور تحریص
میفرماید قاضی پیش سید رفت و توبه کرد و رساله نوشت والله اعلم

مع ملک العلما دولتابادی در رساله ... ازاخبار الاخیار تصنیف شیخ عبد الحق

مدائح ملک العلما از سبحة المرجان غلام علی آزاد بلگرامی

و غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته مولانا القاضی شهاب الدین بن
شمس الدین بن عمر الزاولی الدولتابادی نور الله ضریحه ولد القاضی
بدولتاباد دهلی و تلمذ علی القاضی عبد المقتدر الدهلوی و مولانا
خواجگی الدهلوی و هو من تلامذة مولانا معین الدین العمرانی رحمه الله
تعالی و فاق اقرانه و سبق اخوانه و کان القاضی عبد المقتدر یقول فی
حقه یاتینی من الطلبة من جلده علم و لحمه علم و عظمه علم و لما
توجه الموکب التیموری الی الهند و خرج مولانا خواجگی قبل وصوله
الی دهلی منها الی کالپی خرج القاضی شهاب الدین صحبة استاذه الی
کالپی فاقام مولانا خواجگی بکالپی و ذهب القاضی الی دار الخیر جونفور
فاغتنم السلطان ابراهیم الشرقی والی جونفور وروده و نضر سقاه الله
بسحائب الاحسان وروده و عظمه بین الکبراء و لقبه ملک العلماء
فزین القاضی مسند الافادة و فاق البرجیس فی افاضة السعادة و الف
کتبا سارت بها رکبان العرب و العجم و اذکی سرجا اهدی من النار الموقدة
علی العلم منها البحر المواج تفسیر القران العظیم بالفارسیة و الحواشی
علی کافیة النحو و هی اشهر تصانیفه و الارشاد و هو متن فی النحو
التزم فیه تمثیل المسئلة فی ضمن تعریفها و بدیع المیزان و هو متن
فی فن البلاغة بعبارات مسجعة و شرح البزدوی فی اصول الفقه
الی بحث الامر و شرح بسیط علی قصیدة بانت سعاد و رسالة فی تقسیم
العلوم بالعبارة الفارسیة و مناقب السادات بتلک العبارة و غیرها

توفی

مدائح ملک العلما

مدائح ملک العلما از تسلیة الفؤاد غلام علی آزاد بلگرامی

توفی لخمس بقین من رجب المرجب سنة تسع و اربعین و ثمانمائة و دفن
بجونفور فی الجانب الجنوبی من مسجد سلطان ابراهیم الشرقی و نیز غلام علی آزاد
در تسلیة الفؤاد فی قصائد آزاد بعد ذکر قاضی عبد المقتدر گفته و من تلامذة
القاضی عبد المقتدر قدس سره ملک العلماء القاضی شهاب الدین
الدولتابادی طاب ثراه و رایت ذکره مناسبا بهذا المقام لجلالة قدره
و شهرة تصانیفه بین الانام فاقول القاضی شهاب الدین بن شمس الدین
بن عمر الزاولی الدولتابادی نور الله ضریحه ولد بدولتاباد دهلی
و تلمذ علی مولانا خواجگی الدهلوی و القاضی عبد المقتدر رحمهما الله تعالی
و فاق اقرانه و سبق اخوانه و کان القاضی عبد المقتدر یقول فی حقه
یاتینی من الطلبة من جلده علم و لحمه علم و عظمه علم و لما توجه الموکب
التیموری الی الهند و خرج مولانا خواجگی قبل وصوله الی دهلی منه
الی کالپی خرج القاضی شهاب الدین صحبة استاذه الی کالپی فاقام
مولانا خواجگی بکالپی و ذهب القاضی الی دار الخیر جونفور فاغتنم
السلطان ابراهیم الشرقی والی جونفور وروده و نضر سقاه الله
بسحائب الاحسان وروده و عظمه بین الکبراء و لقبه بملک العلماء
فزین القاضی مسند الافادة و فاق البرجیس فی افاضة السعادة
و الف کتبا سارت بها رکبان العرب و العجم و اذکی سرجا اهدی
من النار الموقدة علی العلم منها البحر المواج تفسیر القران العظیم
بالعبارة الفارسیة و الحواشی علی کافیة النحو و هی اشهر تصانیفه

والارشاد وهو متن فى النحو التزم فيه تمثيل المسئلة فى ضمن تعبيرها وبديع الميزان وهو متن فى فن البلاغة بعبارات مسجعة وشرح البزدوى فى الاصول الى بحث الامر وشرح بسيط على قصيدة بانت سعاد ورسالة فى تقسيم العلوم بالعبارة الفارسية ومناقب السادات بتلك العبارة وغيرها توفى لخمس بقين من رجب المرجب سنه ٨٤٩ تسع واربعين وثمانمائة ودفن بجونفور فى الجانب الجنوبى من مسجد السلطان ابراهيم الشرقى رحمه الله تعالى مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته القاضى شهاب الدين بن شمس الدين بن عمر الزاولى ولد بدولتاباد دهلى وتلمذ على القاضى عبد المقتدر ومولانا خواجگى الدهلوى وهو من تلامذة مولانا معين الدين العمرانى وفاق اقرانه وسبق اخوانه وكان استاذه القاضى يقول فى حقه اتانى من الطلبة من جلده علم وعظمه علم ولما توجه موكب التيمور الى الهند خرج الشهاب فى صحبة استاذه خواجگى الى كالبى فاقام هو بها وذهب الشهاب الى جونفور بلدة من صوبة الهاباد وكانت دار الخلافة للسلاطين الشرقية خرج منها جمع من اهل العلم والشيخوخة فاغتنم السلطان ابراهيم الشرقى قدومه ولقبه بملك العلماء وهو درس هناك والف وافاد وحرر واجاد ومن مولفاته البحر المواج بالفارسية والحواشى على كافية النحو والارشاد متن فيه التزم تمثيل المسئلة فى ضمن تعبيرها وبديع الميزان فى البلاغة وشرح البزدوى فى اصول الفقه وشرح قصيدة

بانت سعاد ورسالة فى تقسيم العلوم ومناقب السادات وغير ذلك توفى فى سنه ٨٤٩ ودفن بجونفور فى الجانب الجنوبى من مسجد السلطان ابراهيم الشرقى ومصطفى بن عبد الله القسطنطينى در كشف الظنون گفته ارشاد فى النحو ايضا للشيخ ابى محمد عبد الله بن جعفر المعروف بابن درستويه النحوى المتوفى سنه ٣٤٧ سبع واربعين وثلثمائة وللشيخ الفاضل شهاب الدين احمد بن شمس الدين بن عمر الهندى الدولتابادى شارح الكافيه وهو متن لطيف تعمق فى تهذيبه كل التعمق وتانق فى ترتيبه حق التانق اوله الحمد لله كما يحب ويرضى الخ وعلى متن الهندى شرح ممزوج للفاضل العلامة ابى الفضل الخطيب الكازرونى المحشى

وولى الله والد ماجد شاه صاحب در مقدمه سنيه فى الانتصار للفرقة السنية بعد ذكر خواجه معين الدين چشتى در هند وانشعاب مشايخ چشتيه بر شعبه وحصول ارتباط براى خودش از هر سه شعبه گفته ونشأ فيهم امور ينكرها الفقهاء كصلوة المعكوس ودوام الصيام والقيام ومنها الجهر بذكر الله تعالى فانه لا يجوز عند علماء ما وراء النهر ومنها سماع الاغانى ولو مع بعض المعازف ومنها غلوهم فى محبة شيوخهم حتى منهم من كان يسجد سجدة التحية ومنها اشارات تميل الى الاتحاد والحلول تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ولهم فى كل ذلك تاويلات ومباحثات لا يخفى على من تتبع كتبهم فلم يزل الفقهاء ينكرون عليهم اشد الانكار وهم لا يبالون بانكارهم ويرون ان ما عندهم احسن مما عند هولاء ونحن بما عندنا وانت بما

عندك واضح والراي مختلف* ومباحثات ملا ضياء الدين السنامي مصنف
كتاب نصاب الاحتساب الذى لم يسبق فى بابه الى مثله مع الشيخ نظام الدين
الدهلوى ومناظرات القاضى شهاب الدين الدولتابادى صاحب البحر
المواج فى التفسير الذى لم يسبق الى مثله فى بيان اعجاز القران من
جهة الفصل والوصل والارشاد فى النحو الذى التزم فيه ان يعتبر
كل قاعدة بما يصلح مثالا لها وحاشية الكافية التى لا نظير لها
فى كثرة السوال والجواب مع الاستقامة وسلامة التقرير وبدايع
البيان فى المعانى الذى نهج فيه منهجا لم يسلك قبله فى ترتيب القواعد
وتنقيحها مع الشيخ نور قطب العالم مشهورة معروفة الخ وآنفا بترجمه
ابن الجوزى شنيدى كه فاضل رشيد ملك العلماء دولتابادى را از ائمه دين وفضلاء
معتمدين نزد اهل سنت وانموده ونيز در ايضاح لطافة المقال بعد عبارت
على حزين مشتمل بر ذكر اسامى جمعى از علما كه در مناقب تصنيف كرده اند گفته وسوال
اشخاص مذكورين علماى ديگر از عظماى اهلسنت رسائل منفرده در فضائل
اهلبيت طهارت تاليف نموده مثل رساله مناقب السادات از ملك العلما
شهاب الدين بن عمر دولتابادى ومفتاح النجا فى مناقب آل العبا ونزل
الابرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار از ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشى
ومودة القربى از سيد على همدانى واسنى المطالب فى مناقب على بن ابى طالب
از جزرى وفضائل اهلبيت از بزار وجواهر العقدين فى فضل اهلبيت النبى
وشرفهم العلى للامام السيد على السمهودى ورساله امام نسائى كه موجب شهادت

اوشده وغير اينها از مصنفات وسواى ايشان از مصنفين وهرگاه جناب
بمقابله اين رسائل وكتب همين قدر رسائل وكتب مولفه در فضائل اهلبيت
اطهار از طريق خود نشان خواهند داد احقر العباد بذكر مولفات ديگر كه
علماى اهلسنت درين باب تاليف كرده سرمايه سعادت اندوخته اند خواهد
پرداخت ونيز فاضل رشيد در عزة الراشدين بعد ذكر توجيه تشنيع ظاهر
در خصوص قول بطهارت خم گفته واين توجيه ما از توجيه جناب معترض تحرير
اشبه است چراكه از توجيه ما لازم مى آيد كه اكثر روساى علماى اهلسنت مثل امام احمد
بن حنبل وابن جوزى وعلامه سعد الدين تفتازانى وملك العلما شهاب الدين
بن عمر دولتابادى وغيرهم كه از اكابر جهره كتاب وسنت بوده اند در خصوص قولى
متشيع باشند وهو مستكره جدا الخ ونيز رشيد الدين خان در عزة الراشدين
گفته مخفى نماند كه بطلان ادعاى معترض يعنى قائل بودن جميع اهلسنت بايمان
يزيد اظهر من الشمس وابين من الامس است چراكه اكثر اكابر ايشان كه جامع علوم ظاهرى
وباطنى بوده اند تصريح بكفر ولعن آن بيدين كرده اند مثل امام احمد بن حنبل
وابن جوزى وعلامه تفتازانى وملك العلما شهاب الدين بن عمر دولتابادى
الخ ونيز فاضل رشيد علاوه برين مدح وثنا در مواضع بسيار بافادات ملك العلما
استناد واحتجاج نموده درينجا اكتفا ببعض عبارات كرده مى آيد قال فى ايضاح
لطافة المقال وملك العلما شهاب الدين بن عمر دولتابادى در مناقب
السادات ميفرمايد امام حسن شيبانى ميگويد بارها ديدم امام اعظم رضى الله عنه را
كه شب زنده داشتى وبروز صائم بودى بنيت زيارت محمد مصطفى صلى الله

علیه وسلم و بزیارت امام محمد باقر رضی الله عنه آمد و فتوحات بمجاور آن دادی و
خود جاروب دهی انتهی و نیز ناقلا عن تفسیر سورة یوسف للامام ضیاء الدین
السنامی میگوید علوی را تعزیر بجرو حبس جائز نیست زیرا که شرف او اصلی و ذاتی است
و بشرف مصطفی صلی الله علیه وسلم و ملحا الذات لا یزول الخ و نیز در ایضاح
لطافة المقال گفته و نیز ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی در
رساله مناقب السادات فرموده روی ابن سعد عن محمد در جمیع کارها
رسول را برخود دارند و نیز در رساله مذکوره ناقلا عن التشریح للامام الرازی
میفرماید لا یجوز للرجل العالم والمتقی ان یجلس فوق العلوی الامی
وابیه الامی لانه اساءة فی الدین انتهی و نیز میفرماید می آرند که خواجه
فرید الحق والدین گنجشکر رحمه الله را باستدعای آمدندی فرمودی که بیک شرط
قبول کنیم که سادات را پیش در آرند و در صدر جای ایشان کنند و فتوح شکرانه پیش
آرند انتهی و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته و ملک العلما شهاب الدین بن
عمر دولتابادی بابی براسه برای حسن خاتمه ایشان در رساله مناقب السادات
عقد کرده پاره از ان منقول میشود میفرماید باب ششم در بیان آنکه هیچکس از اولاد
رسول صلی الله علیه وسلم باصرار بر کفر نمیرد قوله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و بعد آن میفرماید و اعلم
حکم مصطفی و اولاد وی با بنای دیگر قیاس نتوان کرد فضلی که مصطفی صلی الله
علیه وسلم را بود هیچ مخلوقی را نبود و کفش کسی که مفخر عرش باشد فرزندان وی را
فرزندان نوح چگونه قیاس است آید و بعد ان میفرماید الحدیث الاول فی الکتاب

رواه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یا علی اول من یدخل الجنة انا وانت والحسن والحسین
وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا خلف ازواجنا و بعد ان میفرماید
اگر کسی گوید تاویل اینحدیث اینست که هر که از اولاد رسول صلی الله علیه وسلم با ایمان ابد
خلف نجات در بهشت رود جواب مقلد را تاویل حرام است لانه اقصر
من القاصرة و اگرچه مجتهدین تاویل کنند روا نباشد زیرا که اگر اینقدر روا
داریم در قول رسول صلی الله علیه وسلم تردد باشد و بشارت برخیزد زیرا که
در بشارت احتمال هر است و ازین تاویل این آید ان ابا بکر فی الجنة
ان جاء بالایمان و هذا باطل و حکم اینست که در حال نزع ایمان از ایشان
زائل نشود کذا حاصل التمهید و عبارت دستور القضاة لا یجوز زوال
الایمان عن الانبیاء والعشرة المبشرة واولاد الرسول و ازواجه
صلی الله علیه وسلم واهل البدر والحدیبیة وامثالهم بعد آن
میفرماید الحدیث الرابع فی المشارق ان الله لا یجمع بینی و بین عدوی
فی محل واحد عبارت حدیث در باب نبوی قیامت ست و اشارت
در حق جمیع فرزندان رسول صلی الله علیه وسلم الیشان با کافران در دوزخ
نیایند و چون جای کافران در دوزخ است ایشان در دوزخ نباشند چه کمان
راست ابو طیب حجام از اشامیدن خون رسول الله صلی الله علیه وسلم
مضر بود بر عوام خوردن ان حرام از دوزخ سبب مخلصی او باشد کسی که از خون جگر
خورده و چشم و مخ و ساق محمد صلی الله علیه وسلم باشد کی مستوجب دوزخ شود

نقل عمل سنیہ از ملک العلما

ومن گمان چنین برم کہ اگر قطره خون مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم در دوزخ اندازند
ہمہ آتش دوزخ بوستان شود انتہی صاار دنانقلہ ونیز در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ
وازانجملہ آنست انچہ ملک العلما در رسالہ مناقب السادات میگوید الحدیث الاول
فی الکشاف الا ومن مات علی حب آل محمد مات مومنا الا ومن
مات علے حب آل محمد مات مستکمل الایمان الا ومن مات
علے حب آل محمد مات شہیدا الا ومن مات علی حب آل محمد یزف الی
الجنۃ کما یزف العروس الی بیت زوجہا الا ومن مات علی حب آل محمد
علی السنۃ والجماعۃ الا ومن مات علی حب آل محمد جعل اللہ قبره
ملائکۃ الرحمۃ انتہے ونیز در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ وازانجملہ است انچہ
ملک العلما شہاب الدین بن عمر دولتابادی در رسالہ مناقب السادات میفرماید
کہ اگر کسی جمیع امور شرائع نبی را بحق معمول دارد وباہانت علوی را علویک یا
مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم را نبویک گوید کافر گردد ونعوذ باللہ انتہے ونیز
در مصابیح الدین میگوید اگر کسی علوی را باہانت علویک گوید کافر شود وبعضی
اگر علویک بتعظیم گوید کافر نشود لان التصغیر للتعظیم ابو القاسم گوید اگر
بغضب گوید کافر شود در رسالہ مولانا ضیاء الدین بری میگوید علما فتوی
کہ باہانت وایذای آل رسول صلی اللہ علیہ وسلم کفرست وکافری ایشان در
کفر بود لاسیما در فتح وافضاح براولی کفر باشد انتہی ونیز در ایضاح لطافۃ
گفتہ وملک العلما شہاب الدین بن عمر دولتابادی رحمہ اللہ در رسالہ مناقب
السادات در باب ششم کہ برای لعن ملعون معہود ومعقود نموده است میفرماید

نقل عمل اہلسنت از ملک العلما

ود باہانت حماد بن علقمہ وسید جلال الحق والدین بخاری ومولانا سعد الدین معلوم
کہ در ورع وتقوی پیران عصر بوده اند چون ایشان بر ولعنت کرده اند فتوی برخصت
لعن وی اولی باشد انتہی وچون اسامی مجوزین لعنت او از علمای کبار اہلسنت
بسیار لہذا رو ماللاختصار بمقتضای خیر الکلام ماقل ودل بر جملہ مجملی اختتام
کلام می نماید ومیگوید کہ ملک العلما شہاب الدین بن عمر دولتابادی در رسالہ
مناقب السادات میفرماید کہ تصفح کتب کردیم در منع لعن روایتی کہ بتصریح
از امامان مذہب اربعہ وتلامیذ ایشان باشد نیافتیم ودر جواز لعن وی از
سلف کبار اقوال رسیده انتہی ونیز در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ
حال سعادات اکثر ائمہ اہلسنت وجماعت باسطر ومعہو آنفا معلوم شده
واگر سامع را ذوق سماع کلمات دیگر از بعض علمای کبار اہلسنت کہ ذکر شان
آنفا گذشتہ وغیر شان باشد بشنود کہ ملک العلما شہاب الدین بن عمر دولتابادی
در رسالہ بدیع البیان ذکر نام ملعون معلوم را مثل ذکر نام مسیلمہ کذاب مکروه
طبع سامعین گفتہ حیث قال وتعمیمہا ای تعمیم الکراہۃ فی السمع یتناول
کل ما یکرهه البشر مثل اسم البغیض والمستفحش والمستقذر وان
التنوذلک فی الاخیرین من حیث ان صریحہما لو یستعمل فلا یکاد یمکن
جدا ان یلتزم فی النوع الاول حیث جاء ذکر البغضاء کمسیلمۃ ویزید
فی کلام البلغاء انتہے وفی حاشیتہ المتعلقۃ بقولہ اسم البغیض فان
طبع البشر یتنفر عن سماع اسم البغیض کمسیلمۃ ویزید وینبو عنہ انتہے
ونیز در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ وملک العلما شہاب الدین بن عمر

دولت آبادی در رسالہ مناقب السادات میگوید سوال چون قتل مومن نزد اہلسنت
وجماعت فسق است وقتل حسین علیہ السلام چگونہ کفر بود جواب از انکہ ایذا
واہانت حسنین بمصطفی صلی اللہ علیہ وسلم سرایت میکند کما بیّنا من قبل
غیر مرة وایذا واہانت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم بالاتفاق کفرست واین
چنانچہ نصا وذہنا وحسا وعقلا ثابت کردیم انتہی پس اتجاہ طعن باین قول
نامحمود ومذہب مردود بر جمہور اہلسنت وجماعت ہوشربای اہل خبرت
ونیز در ایضاح لطافة المقال گفتہ سوم آنکہ مذہب غزالی در باب کبیرہ بودن
قتل امام شہید نزد علمای کبار اہلسنت بمرتبہ بی اعتبارست کہ آنرا بطریق
شبہہ ذکر کردہ دفع مینمایند چنانچہ آنفا از تکمیل الایمان شیخ محقق عبد الحق
در رسالہ مناقب السادات از مولفات ملک العلما شہاب الدین بن عمر دولت
نقل آن گذشتہ ومذہب غزالی در باب ترحم علی من لا یرحمہ اللہ بغایت شاذ
ومتروک ومدسوس علیہ است وطعن بر فرقہ باقوالی کہ دران فرقہ بی اعتبار
وبغایت شاذ ومتروک ومدسوس علیہا باشد مطعون فیہم را اغوا نمودن ست
براینکہ آنہا بر طاعن بمثل ذات او پیش آیند ونیز در ایضاح لطافة المقال گفتہ
قولہ والاعتداد باجماع اہل الکوفة علی مسلم غیر مسلم علی
مقرراتہم الخ اقول لا یحتاج الی التشبث بمثل ہذا الاعتداد لان
علماءنا الکبار صرحوا بکون سیدنا الحسین اماما والخروج علیہ
حراما وایضا صرحوا بکون الملعون المعلوم خارجا علی ذلک الامام
متغلبا علی جنابہ العلی المقام کما قال الفاضل الکامل المرضی الصفات

شہاب الدین

شہاب الدین عمر فی رسالة مناقب السادات ناقلا عن التشریح ان یزید
کان باغیا متغلبا خروجیا والخروج علی الامام حرام فی الادیان
کلہا ویزید اللعین خرج علی الحسین بلا تاویل وقتلہ بالحرب انتہی
وایضا ذکر بعید ہذا ناقلا عن التشریح اول باغ فی الدنیا معاویة
وہو باغ اول فلما قتل علی بن ابی طالب کانت الخلافة للحسن بن علی
ثم للحسین رضی اللہ عنہم وبغی فی عہد الحسین یزید بن معاویة
بغیا فتسلسل البغاة المتغلبة انتہی ما اردنا نقلہ وقال الشیخ
المحقق عبد الحق الدہلوی قدس سرہ فی رسالة تکمیل الایمان
بعد نقل قول من تفوہ بامامة الملعون فی ردہ ما حاصلہ ہذا
نعوذ باللہ من القول والاعتقاد بکونہ اماما مع وجود سیدنا
الحسین فی البین الی آخر ما نقلہ آنفا وایضا قال صاحب الصواعق
فی خاتمة کتابہ فی آخر ذکر الملعون المنافق ومات سنة اربع وستین
لکن عہد لولدہ صالح شاب الی ان قال ومن صلاحہ الظاہر انہ
لما ولی العہد صعد المنبر وقال ان ہذہ الخلافة حبل اللہ وان
جدی نازع الامر اہلہ ومن ہو احق بہ منہ علی بن ابی طالب ورکب بکم
ما تعلمون حتی اتتہ منیتہ فصار فی قبرہ رہینا بذنوبہ ثم قلد ابی
الامر فکان غیر اہل لہ ونازع ابن بنت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فقصف عمرہ وانبتر عقبہ وصار فی قبرہ رہینا
بذنوبہ انتہی ولما صرح علماؤنا الکبار بکون سیدنا الحسین

اماما وکون الخروج علیه حراما وصرحوا بالتعوذ عن اعتقاد امامة
الملعون المنهمك فی الشناعة والشین مع وجود سیدنا الحسین
وجعلوا تشنیع ابنه الصالح النبیه رحمه الله علیه دون ابیه علی
الملعون المعلوم بانه نازع ابن بنت رسول الله وکونه ابتر قصیر العمر
رهینا بن لوبه لاجل هذه المنازعة وامثالها من جملة صلاحه
الظاهر فحینئذ فای حاجة لنا الی تجشم الاعتذار و نیز فاضل رشید عزة الراشدین
گفته بلکه اکثری از علمای اهلسنت قائل بکفر ولعن آن بدبخت اند چنانکه کتب
متداوله ایشان بران دلالت دارد وقال العلامه سعد الملة والدین
التفتازانی قدس سره فی شرح العقائد الحنفیة فی حق یزید فانه
کفر حین امر بقتل الحسین وایضا گفته ونحن لا نتوقف فی شانه بل
فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی سائر اعوانه وابن جوزی که از اکابر علمای
حدیث ست درین باب رساله تالیف کرده ونام او رد علی المتعصب العنید
من منع ذم یزید نهاده و ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی در رساله
مناقب السادات برای اثبات لعن آن شقی بابی علیحده ترتیب داده واز امام
احمد بن حنبل مشهور ست که پسرش گفت قلت لابی ان قوما ینسبونا الی تولی
یزید فقال یا بنی هل یتولی یزید احد یومن بالله ورسوله ولم لا یلعن
من لعنه الله الی آخره وهمچنین اقوال اکثر علمای کرام و عرفای عالی مقام
ناطق بر کفر ولعن آن بدبخت اند لیکن چونکه این مقام محل بیان آن نیست
لهذا بر اندکی از بسیار و یکی از هزار اکتفا نموده شد و نیز در عزة الراشدین گفته

الذی ذکره من اعجاز الطبرانی للتشنیع علی الصحابة ...

و ملک العلما

و ملک العلما در رساله مناقب السادات از شرح نقل فرموده اول باغ فی الدنیا
معاویة وهو باغ ساول فلما قتل علی کانت الخلافة للحسن بن
علی وبغی فی عهد الحسین یزید بن معاویة بغیا تغلبیا فتسلسل
البغاة المتغلبة و فاضل معاصر در ازالة الغین در ذکر لاعنین یزید گفته
واز انجمله است ملک العلما شهاب الدین عمر دولتابادی و نیز در ازالة الغین
گفته و ملک العلما شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر
کسی علوی را بتحقیر علویک گوید کافر گردد چنانچه مصنف عزة الراشدین
هم نقل نموده **وجه چهل و یکم** آنکه این حدیث شریف را احمد بن علی بن محمد
المعروف بابن حجر العسقلانی روایت نموده چنانچه در کتاب تسدید القوس
فی مختصر مسند الفردوس که در کشف الظنون ذکر آن بعد مسند الفردوس باین
نهج نموده واختصره ای مسند الفردوس الشیخ شهاب الدین احمد
بن علی بن حجر العسقلانی وسماه تسدید القوس فی مختصر مسند
الفردوس ونسخه عتیقه آن در کتبخانه بعض فضلای حیدراباد موجودست
در حرف الخاء فرموده حدیث خلقت انا وعلی من نور واحد الحدیث
سلمان رضی الله عنه و نیز در تسدید القوس در حرف الکاف گفته حدیث
کنت انا وعلی نورا بین یدی الله الحدیث سلمان الفارسی رضی الله
عنه فانظر رحمك الله وصانك عن اقتحام الخطر الی هذا العلامة
الجلیل الخطر والجهبذ العظیم القدر المحقق المبصر المصوب
النظر امیرهم وقد وهم ابن حجر کیف القم الحجر فی فم من حجر ...

روایت ابن حجر عسقلانی حدیث نور در تسدید القوس

ذکر بودن حمید علی ملک العلما بعد نقل کردن او لاعن یزید اند در ازالة الغین

واقحم المتعصب الذی عبس وبسر فی قحمات السقر حیث ذکر الحدیث الزاهر من طریقین عن خیر البشر صلی الله علیه وآله ما سطع صبح وطلع قمر

وجه چهل و دوم آنکه احمد بن محمد الحافی الحسینی الشافعی حدیث نور را ایراد نموده چنانچه در تبر المذاب فی بیان ترتیب الاصحاب گفته وروی ای احمد ایضا فی الکتابین المذکورین یعنی المسند والمناقب ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلک فیه وجعل ذلک جزئین فجزء انا وجزء علی وزاد صاحب کتاب الفردوس ثم انتقلنا حتی صرنا فی عبد المطلب فکان لی النبوة ولعلی الوصیة فهذا الحافی صاحب التبر المذاب قد الحفی فی اثبات الحق واظهار الصواب واقحم کل جاحد مرتاب وسکت بکت کل معمس خابط لا یخاف یوم الحساب حیث روی الحدیث الشریف عن احمد ذلک الامام الکبیر واثبت انه رواه فی المناقب والمسند الشهیر وقد دریت فی مجلد حدیث الولایة من جلائل المناقب ونفائس المحامد لهذا المسند الخطیر علی لسان الائمة النحاریر ما یغنی الناقد البصیر ولا ینبئک مثل خبیر فلا یدفع الحق الغیر الخافی بعد تصریح الحافی الجافی ولا یکذب هذا المشرع الصافی الا اللجوج العنود المنافی فلینسف اولیاء الجاحدین علی وجوههم تراب المهامه والفیافی فقد ذرت تلمیعاتهم السوافی وضاقت علیهم الارض بما رحبت واعیتهم مسجعات القوافی

وجه چهل و سوم آنکه ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی این حدیث شریف را روایت نموده وبابی خاص برای آن وامثال آن معقود فرموده چنانچه در کتاب الاکتفا فی فضل الاربعة الخلفا گفته الباب الخامس فیما جاء من قول النبی صلی الله علیه وسلم فی علی انه کنفسه وانه کراسه من بدنه وانهما کانا نورین بین یدی الله تعالی قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام وقوله لا یودی عنی الا انا او علی عن سلمان الفارسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی بن ابی طالب اخرجه الامام احمد فی المناقب ونیز گفته وعنه رضی الله عنه ای عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد نسبح الله علی یمنة العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم علیه السلام صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله وصار علی فی صلب ابی طالب فاختارنی بالنبوة واختار علیا بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق لنا اسمین من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله الاعلی وهذا علی اخرجه ابن سبوع الاندلسی فی کتابه الشفاء فهذا الوصابی الجلیل الشرف والحسب قد ابتلی المنکرین والصادقین عن الحق

روایت احمد بن محمد حافی حسینی حدیث نور را در تبر المذاب فی ترتیب الاصحاب

روایت نمودن ابراهیم بن عبد الله الوصابی الشافعی حدیث نور را در کتاب الاکتفا

بانکر الوصب واقحمهم فی ضنک الشجب والعطب وساق الیهم الهم المنهک النصب ومکمد
حیث روی الحدیث الشریف من طریقین وعقد له ولامثاله بابا متین
السبب فالعجب کل العجب ممن عاند وجحد واحل علیه الغضب ورکب
للعدوان اخشن قتب **وجه چهل و چهارم** آنکه جمال الدین عطاء الله بن فضل الله
عبد الرحمن الشیرازی النیسابوری المعروف بجمال الدین المحدث که از مشایخ
اجازهٔ مخاطب عالی تبار است اینحدیث شریف را روایت فرموده چنانچه
در اربعین خود که در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام تالیف نموده میگوید
الحدیث الاول عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله
یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل من قبل ان یخلق آدم
باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه
ولم یزل الله ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب
فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی
وانا منه فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه وهذا
الحدیث هو المشار الیه فی البیت المتقدم ذکره فی دیباجة الکتاب
اعنی قوله هما ظهرا شخصین والنور واحد بنص حدیث النفس والنور فاعلمن
وسابق ازین در خطبه اربعین گفته اخو احمد المختار صفوة هاشم ابو السادة
الغر المیامین معتمد وصی امام المرسلین محمد علی امیر المؤمنین ابو الحسن
هما ظهرا شخصین والنور واحد بنص حدیث النفس والنور فاعلمن فهذا
جمال الدین المحدث الکبیر الذی هو من مشایخ اجازة المخاطب النحریر

روایت نمودن جمال الدین محدث حدیث نور را در اربعین فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام

اعتبار و اعتماد احادیث اربعین جمال الدین محدث از طریق اهل البیت علیهم السلام

قد هدم دار الکذب والتزویر وزعزع ارکان التسویل والتغریر حیث
روی هذا الحدیث الشریف الشهیر واثبت به وامثاله فضل وصی
البشیر النذیر علیهما وآلهما الاف سلام الملک القدیر ومخفی نماند که از
خطبه اربعین جمال الدین محدث کمال عظمت و جلالت احادیث آن ظاهر میشود
ونیز از ان بتصریح تمام واضح است که محدث مذکور این احادیث اربعین را از کتب معتبره
واسفار معتمده جمع نموده چنانچه میفرماید الحمد لله شکرا لا شریک له
البر بالعبد الباقی بلا امد نحمده علی ما اسبغ علینا من نعمته
الباطنة والظاهرة ونشکره علی ما اولانا وهدانا الی محبة
محمد المصطفی وآله وعترته الطیبة الطاهرة ونشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له شهادة توصلنا الی دار السلام
وجنات النعیم ونشهد ان محمدا عبده ورسوله الذی ارشدنا
الی سواء السبیل والصراط المستقیم صلی الله علیه وآله وعترته
الائمة الهادین المهدیین صلوة تامة شاملة وتحیة عامة
کاملة دائمة الی یوم الدین وبعد فیقول العبد الفقیر الی الله
الغنی عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدین المحدث الحسینی
احسن الله احواله وحقق بجوده بعمیم اماله هذه اربعون
حدیثا فی مناقب امیر المؤمنین وامام المتقین ویعسوب المسلمین
ورأس الاولیاء والصدیقین ومبین مناهج الحق والیقین کاسر
الانصاب وهازم الاحزاب المتصدق فی المحراب فارس میدان

اعتماد و اعتبار احادیث اربعین جمال الدین محدث

الطعان والضراب المخصوص بکرامة الاخوة والانتخاب المنصوص
علیه بانه لدار الحکمة ومدینة العلم باب وبفضله واصله
نزل الوحی ونطق الکتاب المکنی بابی الریحانتین وابی تراب س
هو النبأ العظیم وفلك نوح ÷ وباب الله وانقطع الخطاب
المشرف بمزیة من کنت مولاه فعلی مولاه المدعو بدعوة
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فکم کشف عن نبی الله صلی الله
علیه وسلم من شدة وبوسی حتی خصه بقوله انت منی بمنزلة
هرون من موسی وکم فرج عنه من غمة وکربی حتی انزل الله فیه قل
لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ثم زاده شرفا ورفعة
وفرحظة من اقسام العلی توفیرا وانما انزل الله فیه وفی ابنیه
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
مظهر جسیمات المکارم ومظهر عمیمات المنن الذی حبه وحب اولاده
العظام واحفاده الکرام من اوفی العدد واوقی الجنن اخو احمد
المختار صفوة هاشم ÷ ابو السادة الغر المیامین مع تمن وصی امام
المرسلین محمد علی امیر المومنین ابو الحسن ÷ هما ظهر الحسنین والحسین
واحد بنص حدیث النفس والنور فاعلمن ÷ هو الوزیر المامون فی کل خطة
وان لا تجینا ولایته فمن ÷ علیهم صلوة الله ما لاح کوکب ÷ وما
هما اضل النسیم علی فنن ÷ وان کانت مناقبه کثیرة وفضائله جمة
غزیرة بحیث لا تعد ولا تحصی ولا تحد ولا تستقصی کما ورد

اعتماد و اعتبار احادیث اربعین جمال الدین محدث

عن ابن عباس مرفوعا لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب
والانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب وروی ان رجلا
قال لابن عباس سبحان الله ما اکثر مناقب علی بن ابی طالب انی
لاحسبها ثلثة الاف قال او لا تقول انها الی ثلثین الفا اقرب لکنی
اقتصرت منها علی اربعین حدیثا رومًا للاختصار ومراعاة
لما اشتهر من سید الابرار وسند الاخیار محمد المصطفی الرسول
المختار صلی الله علیه واله وسلم ما ترادف اللیل والنهار وتعاقب
العشی والابکار انه قال من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من امر
دینها بعثه الله تعالی فقیها عالما وفی روایة بعثه الله تعالی
یوم القیمة فی زمرة الفقهاء والعلماء وفی روایة کتب فی زمرة
العلماء وحشر فی زمرة الشهداء وفی روایة وکنت له یوم القیامة
شافعا وشهیدا وفی روایة قیل له ادخل من ای ابواب الجنة
شئت جمعتها من الکتب المعتبرة علی طریقة اهل البیت علیهم السلام
بالاشارة العالیة الصادرة من مصدر المکارم والمعالی ومرجع
الافاضل والاعالی وموئل السادات والموالی جمعت لمن فی العلم
والفضل قد نشا ÷ وذلك فضل الله یوتیه من یشاء ÷ اعنی حضرة
من خصه الله تعالی بالتاییدات القدسیة والکمالات الانسیة
وهو السید السند سید السادات والنقباء فی زمانه بین اهل الهمم
ملجأ الفضلاء والعلماء فی عصره واوانه فی العرب والعجم کفیل مصالح

تصریح جمال الدین محدث در خطبہ اربعین بانکہ از کتب معتبرہ جمع نمودہ

الامم منبع الجود و السخاوة و الكرم معدن الحلم و العلم و الحكم
و منبع مكارم الاخلاق و محاسن الشيم تضيء ممالك الاسلام
و مقتدى طوائف الامم خلاصة نتائج الليالي و الايام سلالة
السادات و النقباء الكرام نقاوة اماجد العرفاء الاتقياء و الا
العظام مستخدم الامراء و الحكام مستتبع الفضلاء و العلماء
الاعلام مقرب الحضرة السلطانية الشاهية مهبط الالطاف
و مورد الاعطاف و العنايات الالهية له في الاقاليم المناقب
طرة :. و حصلة انوار الذكاء سوى السها :. و حسن فعال من كمال
و برهان هذا واضح لاولي النهى :. الذي وجوده الشريف نعمة عظيمة
من الله علينا و جوده المنيف نور مبين خيننا و ارشاد اجداده
الكرام عن سائر ارباب الارشاد يكفينا المخصوص بالطاف مالك الملك
يوم التلاق الامير الكبير ظهير الملة و الدولة و الدنيا عضد الدين
عبد الباقي حديثي لاهل الفضل عقد مرصع :. و لكنما المخدوم واسطة
العقد ابقاه الله تعالى بين المسلمين دهرا طويلا و اسبغ عليه نعمه
ظاهرة و باطنة دقيقا و جليلا و روح ارواح اسلافه الماضين
و ادام بالشرف و الاقبال اعمار الباقين و خلد ظلاله على مفارق
المسلمين و ابد كماله الى يوم الدين و هذا دعاء لا يرد لانه بصلاح
اصناف البرية شامل ع و يرحم الله عبدا قال آمينا **وجه چهل**
و پنجم آنکه شیخ علی بن محمد الجعفری اینحدیث شریف را حتما و جزما ثابت کرده

و بالقطع و اليقين از جناب رسالتماب صلى الله عليه و آله و سلم نسبت نموده
چنانچه در کنز البراهين الكسبية و الاسرار الوهبية الغيبية لسادات مشايخ
الطريقة العلوية الحسينية الشعيبية گفته و قال صلى الله عليه و سلم
كنت انا و علي نورا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعة
عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم قسم ذلك النور جزئين فجزء
انا و جزء علي انتهى نقلا عن نسخة مطبوعة رأيتها في مكة المعظمة
فهذا الجعفري رمى من جفير التحقيق و التنقيد سهما صائبا يصمي كل
جاحد عنيد حيث اثبت الحديث الشريف المفيد و اسمع المنكر
قوله تعالى و جاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد
فالحمد لله الموفق المسدد الحميد الفعال لما يريد حيث وضح الحق
السديد بافادة هذا العلامة المجيد و النحرير المجيد **وجه چهل**
و ششم آنکه شیخ محمد الواعظ الهروی اینحدیث شریف را بطرق متعدده
روایت نموده و جد و جهد و کد و کد تمام در اثبات آن فرموده چنانچه در
ریاض الفضائل فصلی خاص برای اینحدیث شریف معقود ساخته و گفته
الفصل الحادي عشر في كونه صلى الله عليه و سلم و كونه كرم الله
وجهه من نور واحد و كونه خليفة عن النبي صلى الله عليه و سلم
قال ان الله عز و جل انزل قطعة من نور فاسكنها في صلب آدم
فساقها حتى قسمها جزئين فجعل جزء في صلب عبد الله و جزء
في صلب ابي طالب فاخرجني نبيا و اخرج عليا وصيا و ابو الحسن

روایت نمودن جعفری حدیث نور را در کنز البراهین الکسبیه نسبت نمودن آن بسوی جناب رسالتماب صلی الله علیه و سلم بحتم و جزم

روایت نمودن محمد واعظ هروی حدیث نور را بطرق عدیده در ریاض الفضائل

المغازلی الشافعی فی المناقب وعن سلمان قال سمعت حبیبی محمداً رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نوراً بین یدی الله عز وجل
یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق الله آدم بالف عام فلما
خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا
فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة قد رواه ابو الحسن
المغازلی من صحاح الاخبار اقول ففی النبوة ای ختم النبوة وقوله وفی
علی الخلافة ای ختم الخلافة کما کان صلی الله علیه وسلم خاتم النبوة
کذلک کرم الله وجهه خاتم الخلافة وعنه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نوراً بین یدی الله عز وجل
قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم
ذلک النور جزئین جزء انا وجزء علی بن ابی طالب اخرجه الامام
احمد فی المناقب من الاکتفاء ولنعم ما قال زبدة العرفاء الابرار الشیخ
فرید الدین العطار فی کتابه الهینامه ٭ پیمبر گفته است ای نور دیده ٭ زیک
نوریم هر دو آفریده ٭ علی چون با نبی آمد زیک نور ٭ یکی باشند هر دو از دوئی دور
وعن المرتضی کرم الله وجهه قال صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی
من نور واحد فسبح الله تعالی علی متن العرش قبل ان یخلق الله ابونا
آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب
الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین
فصیرنی فی صلب عبد الله وصار علی فی صلب ابی طالب فاختار فی

بالنبوة

بالنبوة واختار علیاً بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق لنا
اسماً من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله الاعلی وهذا علی
اخرجه ابن سبع الاندلسی فی کتابه الشفاء من الاکتفاء قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی خلق الله نوراً فجزأه فخلق
العرش من جزء والکواکب من جزء وسدرة المنتهی من جزء وامسک
جزءً من تحت بطنان العرش حتی خلق آدم علیه السلام فاودعه الله
جبهته وکان ینتقل ذلک من اب الی اب الی عبد المطلب ثم صار
نصفین فنقل جزء الی عبد الله ونصفه الی ابی طالب فخلقت من جزء
وانت من جزء فالانوار کلها من نوری ونورک من الفوائد الجلالی
للسید جلال الدین البخاری فهذا الهروی الواعظ الصالح ابطل هریر کل نابح
واظهر شناعة هراء کل متعصب قادح وفت فی عضد کل غمر جامح
حیث اثبت هذا الحدیث الشریف من طرق متعددة واضحة
المنار ونص علی ان المغازلی رواه من صحاح الاخبار واستحسن
غایة الاستحسان اشعار العطار المثبت حتماً لهذا الحدیث
الشریف عن النبی المعتام المختار صلی الله علیه وآله الاطهار
فلم یبق بعد ذلک مجال ومساغ لانکار اهل الفریة والخسار
فاعتبروا یا اولی الابصار واقضوا العجب من الخاطب الجلیل
الفخار المستهتر غایة الاستهتار ما لالطاط والاطفاء لانوار الاطیاب
الاخیار صلوات الله وسلامه علیهم ما تتابع اللیل والنهار

۱۳۹ ۴۳۵

روایت نمودن احمد بن ابراهیم حدیث نور را در جواهر النفائس

وجه چهل و هفتم آنکه احمد بن ابراهیم اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه
در کتاب جواهر النفائس علی ما نقل عنه گفته روی سلمان قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم
باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه
ولم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله ففی عبد الله
النبوة و فی علی الخلافة فهذا احمد بن ابراهیم العالم السائس
قد روی هذا الحدیث الشریف و عده من جواهر النفائس
فاظهر فوقه کل حاطل مخاتل خائس و خرم اس فظائع الهواجس
و ردع شنائع الوساوس **وجه چهل هشتم** آنکه سید محمد بن سید جلال
ماه عالم اینحدیث شریف را در تذکرة الابرار حتما و جزما ثابت نموده
و تصریح صریح بودن اینحدیث از اخبار معتبره معتمده و آثار شهیره مستنده
فرموده چنانچه در حال جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ظاهر فرخنده
مآثرش مظهر اسرار سبحانی و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ربانی بود
و علو مراتب و سمو مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست
و شرف فواضل محامد صفاتش در دفاتر آسمان و زمین تمامی ندارد و فضائل و
از انحصار افزون و تعهد بیان کمالات وی از احاطه امکان بیرونست رفعت
نسب مبارکش از خبر معتبر خیر الانام صلعم انا و علی من نور واحد معلوم است
و عظمت حسبش از کلمه شریفه انت اخی فی الدنیا و الآخرة مفهوم و وفور
دانش او از حدیث صحیح انا مدینة العلم و علی بابها ظاهر و شمول وجود

ذکر نمودن سید محمد بن سید جلال ماه عالم در تذکرة الابرار تصریح بصحت حدیث نور را و بودن آن خبر معتبر

از کلام

از کلام معجز نظام الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة
باهر آثار شجاعت او از فحوای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار متعین
و اخبار فضیلتش از مضمون لمبارزة علی بن ابی طالب یوم الخندق
افضل من اعمال امتی روشن فهذا ابن قمر العالم قد اثبت حتما و جزما
هذا الحدیث الصحیح و جعل تلمیعات المسولین المنکرین جالبا للتعییر
و التانیب و التقبیح فصیر کل جاحد مبهوتا مبهوتا و ترك کل متعصب
مدحورا مقهورا و اضاف بذکر هذا الحدیث من الفضائل المشرقة
المنار الی النور نورا و افاد قلوب المومنین الموقنین فرحا و سرورا
و وجدا و حبورا و قصم ظهور الذین کانوا قوما بورا **وجه چهل و نهم**
آنکه محمد صدر عالم این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در معارج العلی
فی مناقب المرتضی گفته اخرج ابن سبع الاندلسی فی کتاب
الشفاء عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت
انا و علی من نور واحد فسبح الله علی متن العرش من قبل ان یخلق
ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا
من کرام الاصلاب الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب
ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی
صلب ابی طالب و اختارنی بالنبوة و اختار علیا بالشجاعة و العلم
و الفصاحة و اشتق لنا اسما من اسمائه فالله محمود و انا محمد
و الله الاعلی و هذا علی و نیز محمد صدر عالم در معارج العلی

روایت نمودن محمد صدر عالم حدیث نور را در معارج العلی

بعد تحقیق انیق در باب حدیث وصایت و اخوت و دیگر فضائل جناب امیر المؤمنین
علیه السلام و نقل کلام ابن العربی که در مابعد ان شاء الله مذکور می شود
ویؤید ما قلنا ما اخرجه الامام احمد فی المناقب عن سلمان الفارسی
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا
وعلی نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف
عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء
علی بن ابی طالب ویؤیده ایضا قوله صلی الله علیه وسلم
کنت مع الانبیاء سرا ومع جهرا فهذا صدر العالم الحبر
والقرم النحریر الحائز لمحاسن المکارم لم یاخذه فی الصدع بالحق
لومة عاذل لائم ولم یکترث ولم یحتفل باحد فی توهین
کل متعنت عادم فاثبت حدیث النور بابلغ الوضوح والظهور
وکسر ظهور ارباب البهت والزور واخزی کل متعصب صغر وجحد
تزویقات المتهورین باسرهم کهبا منثورا وجه پنجاهم آنکه غلام علی
بلگرامی حدیث نور را در مقام احتجاج واستدلال وارد کرده چنانچه در شجره طیبه
که اول آن اینست الحمد لله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم و رفع
شانه بالاصطفاء والتکریم واودع فیه نعوتا وفضائل وجعل
شعوبا وقبائل والصلوة والسلام علی حبیبه الذی فضله
علی الانبیاء والمرسلین فی فضل حسبه ونسبه فی الدنیا والآخرة
الی یوم الدین وعلی آله الذین هم مفاتیح الرحمة ومعادن الحکمة

امابعد معروض رای خورشید ضیای ماهران نسب اهلبیت رسالت و موبدان
جواهر زواهر معدن ولایت نموده می آید که نسل آدم علیه السلام و ذریت
اشرف الانام شجره ایست از تخم لقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین دمیده و در بساتین جعلناکم شعوبا وقبائل بالیده و منطوق
لازم الوثوق تعلموا انسابکم لتصلوا ارحامکم برهانیست جلی و حجتیست
قوی بر محافظت این شجره بلند و مراقبت این دوحه برومند علی الخصوص
شجره مبارکه ریاض نبوی و فروع مثمره حدائق مرتضوی که اگر تخمی ازان
شجره بدست برد حوادث آواره وادی غربت شود و دران سرزمین
نشو و نمای بهم رساند از دیده ناظر مستور نماند و اگر شاخی بیگانه به پیوند
آن شجره خود را وانماید دست باغبان بصیرت نشان به نیروی تیشه
تمیز از هم جدا گرداند بناء علی هذا محرر این نامه نامی سید غلام علی بن
سید محمد نوح حسینی واسطی بلگرامی خواست که نسب سادات کرام خطه بلگرام
صانها الله عن طوارق الایام بر صفحه بیان جلوه گر سازد و معلوماتی
که از کتب معتبره انساب حاصل گشته بتحریر آن پردازد مخفی نماند که در ایام
ماضیه فاضل ارجمند سید حسن دانشمند خلف الصدق سید عبد القادر
و برادر زاده حقیقی سید عبد النبی انساب سادات واسطی بلگرامی را بقلم آورده
و ایضا علامه نحریر فهامه خبیر جدی و استادی میر عبد الجلیل بن سید احمد
بندی درین باب نگارش نموده و این حقیر احوال اسلاف را از آنها فرا گرفته
و احوال اخلاف را که قریب العهد ما بودند خود به تنقیح رسانیده رساله

موجب سفید بر روی کار آورده شجرهٔ طیّبه نام نهاد والله ولی التوفیق
و بیده ازمّة التحقیق میفرماید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انّ الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل و اصطفی من ولد اسمعیل بنی کنانة
و اصطفی من بنی کنانة قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم
و اصطفانی من بنی هاشم صحّحه الترمذی ترجمه گفت رسول
علیه السلام بتحقیق که حق سبحانه برگزیده است از فرزندان ابراهیم خلیل
اسمعیل را و برگزیده از فرزندان اسماعیل ذبیح بنی کنانه را و برگزیده
از بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید مرا از بنی هاشم
صحیح گفته است این حدیث را ترمذی و عن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم خلقت انا و علیّ من نور
واحدٍ فسبّح الله علی متن العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی
الف عامٍ فلمّا خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب
الی مطهّرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا
نصفین فصیّرنی فی صلب عبد الله و صار علیّ فی صلب ابی طالب
و اختارنی بالنبوّة و اختار علیّا بالشجاعة والعلم والفصاحة و اشتق
لنا اسما من اسمائه فالله محمود و انا محمّد والله الاعلی و هذا علیّ اخرجه
ابن اسبوع الاندلسی فی کتاب الشفاء ترجمه مرویست از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که پیدا شدم من و علی
از یک نور پس تسبیح گفت آن نور خدا را بزیر عرش پیش از آنکه پیدا شود

اثبات غلام علی آزاد بلگرامی حدیث نور را و احتجاج بآن

پدر ما آدم بدو هزار سال پس هرگاه پیدا شد آدم شدم من در پشت او پس از آن
انتقال کرده میشدم از پشت بزرگان بسوی پاک رحمها تا آنکه شدم در صلب
عبد المطلب پس قسمت شدیم دو پاره پس گردانید حق تعالی مرا در پشت
عبد الله و گردانید علی را در پشت ابی طالب و برگزید مرا به نبوت و برگزید
علی را بشجاعت و علم و فصاحت و برآورد از برای ما نامی از نامهای خود
پس خدا محمود است و من محمدم و خدا اعلی است و این علی است اخراج کرد
این حدیث را ابن اسبوع اندلسی در کتاب خود که شفا نام دارد فهذا استحسان
الهند المتخلّص بآزاد الحائز من الشرف للطارف والتلاد والمورد
من الفضل والعلم کل نادٍ والسائر جلالة خطره ونبالة قدره
فی شاسعة البلاد والبالغ اقصی المراتب من الاعتبار والاعتماد
قد بالغ فی التحقیق والانتقاد حیث روی الحدیث الشریف وذکره
فی مقام الاحتجاج والاستناد واورده فی معرض الاستدلال
والاستشهاد فبطل بحمد الله ساطح المهاد ومصلح العباد هوا جس
المبطلین الانکاس الاوغاد وظهر انهم ذهبوا عریضا فی التحامل
والتعصّب والعناد وارتبکوا فی اسمج البهت وافظع اللدّاد وفارقوا لقم
السداد ورفضوا منهج الرشاد ومن یضلل الله فما له من هاد
وفضائل زاهره و مناقب باهره غلام علی آزاد مستغنی از اظهار و بیان نیست
مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته السید غلام علی
آزاد بن السید نوح الحسینی نسبا الواسطی حسبا البلگرامی مولدا و

فضائل و محامد غلام علی بلگرامی از ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر

منشأ والحنفي مذهبا الجشتي طريقة الملقب بحسان الهند ذكر
لنفسه الشريفة ترجمة حافلة بالعربية والفارسية في غالب
كتبه وهذا خلاصتها ولد في الخامس والعشرين من صفر يوم الاحد
سنة ١١١٦ بمحروسة بلكرام واتم تحصيل الكتب الدرسية من البداية
الى النهاية على السيد طفيل محمد واخذ اللغة والسير وسند الحديث
المسلسل بالاولية وحديث الاسودين واجازة اكثر كتب الحديث
والشعر العربي والفارسي عن جده القريب من جهة الام السيد عبد الجليل
البلكرامي والعروض والقوافي عن خاله السيد محمد وبايع السيد لطف الله
البلكرامي المتوفى سنة ١١٤٣ ورحل الى البيت العتيق ولذلك قصة
عريضة طويلة ذكرها في سبحة المرجان وتسلية الفواد وغيرهما
بعبارة احلى من العسل المصفى ومر في هذه الرحلة على بلدة بهوپال
المحمية وقرأ بالمدينة المنورة صحيح البخاري على الشيخ محمد حياة السندي
واخذ عنه اجازة الصحاح الستة وسائر مقروآته وصحب الشيخ
عبد الوهاب الطنطاوي المصري المتوفى سنة ١١٥٧ واخذ عنه
فوائد جمة وعرض عليه تخلصه ازاد فقال انت من عتقاء الله
تعالى فاستبشر بهذه الكلمة وارخ لحجه بلفظ عمل اعظم ورحل الى
الطائف وزار هناك قبر سيدنا عبد الله بن عباس رضي الله عنه
ثم رجع الى الهند وارخ له لفظ سفر بخير والقى عصا التسيار باورنك اباد
واقام في تكية الشاه مسافر الغجدواني المتوفى سنة ١١٢٦ عند

شاه محمود

شاه محمود المتوفى سنة ١١٦٧ سبعة اعوام وحصل بينه وبين نواب
نظام الدولة ناصر جنك خلف نواب نظام الملك اصفجاه
الموافقة فاحبه حبا شديدا ورفعه مكانا عليا وكان
لا يدعه في الظعن والاقامة حتى فاز برتبة الشهادة في سنة ١١٦٤
وكان يوما راكبا على الفيل وآزاد ايضا على فيل آخر فانشد
هو ناصر الاسلام سلطان الورى * ابقاه في العيش المخلد ربه *
حاز المناقب والماثر كلها * جبل الوقار محبنا ومحبه * ولم ينظم
قط في مدح غني بيتا الا هذين وكان نزيلا باورنك اباد ثابتا
في مقام الفقر والفناء مجتمعا كالمركز في دائرة الانزواء ولما توفي
نظام الملك في سنة ١١٦١ وتولى نظام الدولة رياسة الدكن بالغ
في اختياره لمنصب من مناصب الامارة فابى ونفض الذيل عن
الهباء وقال هذه الدنيا مثل نهر طالوت غرفة منه حلال والزيادة
عليها حرام وانشد عصابة اعطوا العافين سلطنة * ان سلموني
لنفسي فهو مغتنم * وله مصنفات جليلة ممتعة مقبولة منها ضوء
الدراري شرح صحيح البخاري الى آخر كتاب الزكوة وقفت عليه وذكرت
اوله في كتابي الحطة بذكر الصحاح الستة وتسلية الفواد وسبحة
المرجان وشفاء العليل في المواخذات على المتنبي وديوانه وغزلان
الهند وسند السعادة وسرو آزاد وخزانه عامره ويد بيضا
وروضة الاولياء ومآثر الكرام تاريخ بلكرام ورسائل اخر

مدائح غلام علی آزاد بلگرامی

و دیوانان و ما ظهر فی الهند قبله من یکون له دیوان عربی و من
یکون له شعر عربی علی هذه الحالة و قد انصاب القصیدة
احدا و عشرین بیتا الی احد و ثلثین و هی الدرجة الوسطی التی
تروح الاسماع و لا تمل الطباع و جملة اشعاره فی الدواوین ثلثة
الاف و ارسلها الی بعض الفضلاء بالمدینة المنورة فعرضها
علی الروضة الخضراء و اوصلها الی داخل شباک القبة الغراء
و الامثلة المترشحة من قلمه فی کتاب سبحة المرجان زائدة
علی ثلثین الف هذا آخر ما الخصته من کتابه المذکور و له الدواوین
السبعة بالعربیة تغزل فیها و اکثر من مدحه صلی الله علیه
و سلم و هی موجودة عندی و له مظهر البرکات فی البحر الفارسی
و اللسان العربی علی وزن المثنوی اجاد فیه کل الاجادة و قد
ذکرت ترجمته ایضا فی کتابی اتحاف النبلاء و اوردت طرفا
صالحا من اشعاره الغراء و له ثلثة دیوان اخر غالبها مدح النبی
صلی الله علیه و سلم و لا یعرف لاحد من علماء الهند من یکون له
الشعر العربی بهذه الکثرة و المثابة و اعطی لقب حسان الهند من
جهة الاستاذ و توفی فی سنه ۱۱۹۴ فی بلدة اورنگ اباد و دفن بالموضع
الذی یعرف بالروضة احله الله تعالی فی روضة الجنان و خصه
بنعیم الروح و الریحان و نیز مولوی صدیق حسن خان در اتحاف النبلا گفته
حسان الهند غلام علی بن السید نوح الحسینی نسبا و الواسطی اصلا البلگرامی مولدا

وعمرہ

مدائح غلام علی آزاد بلگرامی

و منشأ الحنفی مذهبا الچشتی طریقة المتخلص فی الفارسیة بآزاد و ولادتش بست و پنجم
صفر روز یکشنبه سنه ست عشرة و مائة و الف بوده منشأ ایشان قصبہ بلگرام
تابع صوبہ اوده از سرزمین پورب ست نسب ایشان بزید شهید بن امام
زین العابدین میرسد در ریعان آگاهی سررشته تحصیل علم بدست آورد
و کتب درسی را از بدایت تا نهایت در حلقه درس استاد المحققین میر طفیل محمد
بلگرامی مرتب گذرانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از میر عبد الجلیل
بلگرامی جد فاسد خود اخذ نمود و عروض و قوافی و غیره از خال خود میر سید
محمد حاصل کرد و سند صحیح بخاری و اجازت صحاح سته و سائر مقروات از
شیخ محمد حیات مدنی و سماعت بعض فوائد علم حدیث از زبان شیخ عبد الوهاب
طنطاوی در مکه کرد طنطاوی اشعار عربی ایشان را بسیار تحسین فرمود
و هرگاه آزاد تخلص شنید و معنی آن فهمید فرمود سیدی انت من عتقاء الله
آزاد گفته ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار زده
امید واریها دارم انتقال طنطاوی در سنه سبع و خمسین و مائة و الف ایشان
از علمای مصر بودند و در مکه نزیل انتهی و رسم بیعت بسید لطف الله بلگرامی
بعمل آوردند و مدت العمر سه سفر کردند یکی بسوی شاهجهان آباد دهلی باراده
ملازمت میر عبد الجلیل و دو سال از ایشان تربیت یافته دوم بسوی سیستان
بلده از بلاد سند و در ذیل آن لاهور و ملتان و آچ و بکسر دیده و چهار سال
از آنجا نیابت خال خود سید محمد مذکور بر خدمت میر بخشی و وقائع نگاری
کرده سوم سفر حرمین شریفین و تاریخ روانگی آن سفر خیرست و تاریخ معاودت سفر

سنہ ۱۱۵۲ لفظ سماع

ترجمه غلام علی آزاد بلگرامی

بخیر و از انجا برگشته بدیار دکن رسیده رنگ اقامت در اورنگ اباد ریختند نظام الدوله
رئیس حیدر آباد شاگرد ایشان بود چون وی بعد رحلت پدر بر مسند ایالت دکن
نشست بعض یاران دلالت کردند که حالا بهر رتبه که خواهی میسر ست اختیار باید کرد
و وقت را غنیمت باید شمرد ایشان گفتند آزاد شده ام بنده مخلوقی نیستوم اشتهد
دنیا بنهر طالوت میماند غرفه از ان حلال ست زیاده حرام و این شعر خواندند
درین دیار که شاهی بهر گدا بخشند * غنیمت ست که مارا همین بما بخشند * در خزانه
عامره نوشته اند که خواجه حافظ شیرازی سیصد و پنجاه سال پیش بنام و تخلص فقیر
ایما فرموده اند * فاش میگویم و از گفته خود دل شادم * بنده عشقم و از هر دو جهان
ازادم * بنده عشق ترجمه غلام علی ست چه عشق عبارت از علی مرتضی ست
چنانکه شعرا در نظم بسته اند تصانیف ایشان بسیار ست از انجمله شرح صحیح
بخاری تا کتاب الزکوة بعبارت عربی ده هزار بیت و شمامة العنبر فیما ورد
فی الهند من سید البشر و تسلیة الفواد فی قصائد آزاد سه هزار بیت و سند السعادات
فی حسن خاتمة السادات چار هزار بیت و روضة الاولیا در احوال مشایخ روضه
که مکانی ست قریب قلعه دولتاباد دکن ید بیضا تذکره شعرا بست هزار بیت
ماثر الکرام تاریخ بلگرام نه هزار بیت خزانه عامره تذکره شعرا دوازده هزار بیت
سبحة المرجان فی آثار هندوستان ده هزار بیت غزلان الهند دو هزار بیت
دیوان فارسی نه هزار بیت مثنوی مظهر البرکات هفت دفتر در عربی مرآة الجمال
قصیده صد بیت در مدح سراپای محبوب یکصد و پنج بیت دیوان عربی سه هزار بیت
و شفاء العلیل فی اصطلاحات کلام ابی الطیب المتنبی و هفت دیوان عربی

مسمی بسبع سیاره و در وی قصائد مستزاد و مردف و مزدوج و ترجیع ست
که هیچ شاعری قبل ایشان این چنین نظم نکرده و هرگز از اهل هند بسما نرسیده
که او را یک دیوان عربی باشد تا بهفت دیوان چه رسد درین دواوین مدح
آنحضرت صلی الله علیه وسلم معانی کثیره نادره ایجاد فرموده که مثل آن هیچیکی را
از شعرای مفلقین و فصحای متشدقین میسر نگشته وی حسان هند ست در تغزل
طوری خاص دارد که اصحاب فن آنرا می شناسند محرر سطور قصائد در مدح نبوی
ازین دواوین سبعه چیده یکجا در دیوانی لطیف فراهم نموده است چون شاعری
بر مزاج ایشان غالب افتاده بود از فارسی و عربی ابیاتی چند متفرق
بلا ترتیب انتخاب نموده درینجا نوشته می آید الخ **و هرگاه بتوفیقات ربانیه**
و تسدیدات فوقانیه روایت این حدیث شریف از اکابر نحاریر حذاق و اجله
مشاهیر آفاق و اثبات محققین جلیل الفخار و ثقات محدثین عالی نجار و اعاظم
حفاظ کبیر الشان و افاخم ایقاظ رفیع المکان و ارکان ناقدین والا مرتبت و
اساطین ممیزین راسخ المنزلة هویدا و آشکار گردید حالا بگوش حق نیوش احادیث
عدیده که موید و موزد و مصدق و مسدد این ست باید شنید و وضوح حق الی اقصی
الامد بمیزان اعتبار و استبصار باید سنجید **پس از انجمله است** حدیثی که دلالت
دارد بر آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام
از یک شجره اند و باقی مردم از اشجار شتی و این حدیث شریف را سلیمان بن احمد
الطبرانی و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم و احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی
و ابو الحسن علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی و شیرویه بن شهردار بن شیرویه

اسامی علمای ناقلین حدیث شجره

الدیلمی و ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم و محمد بن یوسف
الزرندی و سید شہاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و شمس الدین محمد بن یحیی بن
علی الجیلانی اللاہجی النوربخشی و حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی و جلال الدین
عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و ملا علی بن حسام الدین المتقی و ابراہیم بن عبد اللہ
الوصابی و عطاء اللہ بن فضل اللہ المعروف بجمال الدین المحدث و عبد الرؤف
بن تاج العارفین المناوی و شیخ بن محمد الجفری صاحب کنز البراہین و مرزا محمد
بن معتمد خان البدخشی و محمد صدر عالم صاحب معارج العلی و نظام الدین
احمد دہلوی و مولوی محمد مبین لکہنوی روایت نمودہ اند ابو عبد اللہ الحاکم در
مستدرک علی الصحیحین در کتاب التفسیر گفتہ اخبرنی الحسین بن علی التمیمی ثنا
ابو العباس احمد بن محمد ثنا ہرون بن حاتم انبا عبد الرحمن بن ابی
حماد حدثنی اسحق بن یوسف عن عبد اللہ بن محمد بن عقیل عن جابر
بن عبد اللہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلی
یا علی الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرۃ واحدۃ ثم قرأ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وجنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر
صنوان یسقی بماء واحد ہذا حدیث صحیح الاسناد و ابن المغازلی
در کتاب المناقب گفتہ اخبرنا ابو عبد اللہ محمد بن ابی نصر نا ابو زکریا ثنا
عبد الرحمن بن احمد بن نصر الازدی الحافظ نا ابو محمد عبد الغنی بن
سعید الازدی الحافظ ثنا یوسف بن القسم المیانجی عن علی بن العباس
المقانعی عن محمد بن مروان عن ابراہیم بن الحکم عن ابیہ عن ابی صالح

(حاشیہ: حدیث شجرہ از مستدرک حاکم نیسابوری)

(حاشیہ: حدیث شجرہ از کتاب المناقب ابن المغازلی)

عن ابن

عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا و علی من شجرۃ
واحدۃ والناس من اشجار شتی و دیلمی در فردوس الاخبار گفتہ ابن عباس انا
و علی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی و اخطب خوارزم در کتاب
المناقب گفتہ اخبرنا سید الحفاظ ابو منصور شہردار بن شیرویہ بن
شہردار الدیلمی فیما کتب الی من ہمدان قال اخبرنا الرئیس عبدوس
بن عبد اللہ بن عبدوس الہمدانی بہمدان اجازۃ قال اخبرنا الشریف
ابو طالب الفضل بن محمد الجعفری باصبہان قال اخبرنی الحافظ ابو بکر
بن مردویہ اجازۃ قال حدثنا جدی قال حدثنا عبد اللہ بن اسحاق
البغوی قال حدثنا محمد بن احمد بن ابی العوام قال حدثنا ابی قال حدثنا
عمر بن عبد الغفاری قال حدثنا محمد بن علی السلمی عن عبد اللہ بن محمد
بن عقیل عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا و
علی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی و محمد بن یوسف بن محمود بن
الحسن الزرندی در نظم درر السمطین گفتہ قال جابر بن عبد اللہ سمعت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلی الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرۃ
واحدۃ ثم قرأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم و فی الارض قطع متجاورات
حتی بلغ یسقی بماء واحد و سید شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی
ترجیح الفضائل گفتہ از جابر بن عبد اللہ رضی اللہ تعالی عنہ انہ سمع النبی
صلی اللہ علیہ و علی آلہ و بارک وسلم یقول الناس من شجر شتی وانا
وانت یا علی من شجرۃ واحدۃ ثم قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ

(حاشیہ ۱: حدیث شجرہ از فردوس الاخبار دیلمی)

(حاشیہ ۲: حدیث شجرہ از کتاب المناقب اخطب خوارزم)

(حاشیہ ۳: حدیث شجرہ از نظم درر السمطین زرندی)

(حاشیہ ۴: حدیث شجرہ از توضیح الدلائل سید شہاب الدین احمد)

لفظ عن ہم

وعلی آلہ وبارک وسلم و فی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی بماء واحد رواہ الصالحانی باسنادہ الی الحافظ ابن مردویہ ورواہ ایضا الشیخ شمس الدین النوربخشی شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاہیجی النوربخشی در شرح گلشن راز گفتہ ز ہر سایہ کہ اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل یعنی چنانچہ از سیر و دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در نقاط و درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از ہر نقطہ سایہ و تعین کامل ظہور یافتہ بود تا زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ وقت استوا بود رسید و سایہ پنہان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت و بجانب انحطاط در مقابل ہر شخصی از اشخاص انبیا علیہم السلام تعینی و تشخصی از اولیا واقع تواند بود چہ در دائرہ در مقابل و محاذی ہر نقطہ از نقاط غربی البتہ می باشد مثال آنکہ نسبت بازمانہ حضرت محمدی علیہ وآلہ السلام درجات نبوت کہ بمثابہ مشرق تصور نمودہ شد نبی مرسل از حضرت عیسی علیہ السلام اقرب نیست کہ انی ادنی الناس بعیسی بن مریم فانہ لیس بینی وبینہ نبی یعنی نبی کہ داعی خلق بحق باشد کہ عبارت از نبی مرسل ست واز جانب مغرب کہ جانب طرف ولایت تصور نمودہ شد مبدا اقرب از مرتضی علی گشت وحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ان علیا منی وانا منہ وہو ولی کل مومن وایضا انا نقاتل علی تنزیل القرآن وعلی یقاتل علی تاویل القرآن وایضا قال علیہ السلام لابی بکر کفی وکف علی سواء فی العدل وایضا قال انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب وقال ایضا انا وعلی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی

وایضا قسمت الحکمۃ علی عشرۃ اجزاء فاعطی علی تسعۃ والناس جزءا واحدا وایضا اوصی من آمن بی وصدقنی بولایۃ علی بن ابی طالب فمن تولاہ فقد تولانی ومن تولانی فقد تولی اللہ وایضا قال لما اسری بی لیلۃ المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی اللہ الی سلہم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وعلی الاقرار بنبوتک والولایۃ لعلی بن ابی طالب وحسین میبذی در فواتح گفتہ جابر بن عبد اللہ روایت کردہ کہ مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم فرمود الناس من شجرۃ شتی وانا وانت یا علی من شجرۃ واحدۃ واین آیہ خواند و فی الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد ونفضل بعضہا علی بعض فی الاکل وجلال الدین سیوطی در رسالۃ القول الجلی فی فضائل علی گفتہ الحدیث الثالث عشر عن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انا وعلی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی اخرجہ الدیلمی وملا علی متقی در کنز العمال گفتہ انا وعلی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی الدیلمی عن جابر ونیز در کنز العمال مذکور ست یا علی الناس من شجرۃ شتی وانا وانت من شجرۃ واحدۃ ک عن جابر وابراہیم بن عبد اللہ الوصابی در کتاب الاکتفا گفتہ عن جابر رضی اللہ عنہ قال انا وعلی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی اخرجہ الدیلمی فی مسند الفردوس ونیز در کتاب الاکتفا مذکور ست عنہ ای عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اشبہت خلقی وخلقی وانت من شجرتی التی انا منہا

اخرجه الخطیب فی فضائل الصحابة وجمال الدین محدث در اربعین مناقب جناب
امیر المومنین علیہ السلام گفتہ الحدیث الرابع عن جابر بن عبداللہ الانصاری قال
سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلی بن ابی طالب الناس
من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم
وفی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی بماء واحد انتہی نقلا عن نسخة
عتیقة وعبد الرؤف مناوی در کنوز الحقائق گفتہ انا وعلی من شجرة واحدة
والناس من اشجار شتی فرای اخرجه الدیلمی فی الفردوس وشیخ محمد بن
الجفری در کنز البراہین الکسبیة والاسرار الوہبیة الغیبیة لساوات المشائخ
الطریقة العلویة الحسینیة الشعیبیة گفتہ وقال صلی اللہ علیہ وسلم الناس
من شجرة شتی وانا وعلی من شجرة واحدة ومیرزا محمد بن معتمد خان بدخشی
در مفتاح النجا گفتہ اخرج الطبرانی فی الاوسط عن جابر والدیلمی عنہ
وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الناس من شجر شتی وانا وعلی من شجرة واحدة ونیز میرزا محمد در مفتاح النجا
گفتہ واخرج یعنی ابن مردویه عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہما
انه سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول یا علی الناس من شجر شتی
وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم وجنات
من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد ومحمد
صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفتہ اخرج الحاکم عن جابر قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا علی الناس من شجر شتی وانا

(حاشیہ: حدیث شجرہ از اربعین جمال الدین محدث — حدیث شجرہ از کنوز الحقائق مناوی — حدیث شجرہ از کنز البراہین جفری — الفصل الخامس من الباب الثالث فی ذکر امیر المومنین — حدیث شجرہ از مفتاح النجا — الفصل الحادی عشر فی الآیات النازلة فی شانه من الباب الثالث فی ذکر علی — حدیث شجرہ از معارج العلی محمد صدر عالم)

وانت

وانت من شجرة واحدة ونظام الدین سہالوی در تحفة المحبین گفتہ اخرج الحاکم
وابن مردویه عن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لعلی یا علی
الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة وھو صحیح علی رای الحاکم
فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی مرتضی را ای علی او میان از درختہای
مختلفہ اند ومن وتو از یکدرختیم وفی بعض الروایات خلقت انا وانت من
طینة ابراہیم بنی وحیدر از یک آب وخاک اند دو روحانی تن از یکجان
پاک اند ومولوی محمد مبین در کتاب وسیلة النجاة گفتہ اخرج الحاکم وابن
مردویه عن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لعلی یا علی الناس
من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة وھو صحیح علی رای الحاکم وفرمود
رسول خدا مر علی مرتضی را ای علی او میان از درختان مختلفہ اند ومن وتو از یک درختیم
وازانجملہ است حدیث شجرہ باسلوب دیگر کہ حاصلش این است کہ خلق کردہ شدہ
جناب رسالتمآب از شجرہ کہ آنحضرت اصل آنست وجناب امیر المومنین علیہ السلام
فرع آن وحسنین علیہما السلام غصان آن واین حدیث شریف را عبد اللہ
بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وسلیمان بن احمد الطبرانی وابو نعیم احمد بن
عبد اللہ الاصفہانی وابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف
بابن المغازلی وعلی بن الحسن المعروف بابن عساکر ومحمد بن یوسف الکنجی وملک العلماء
شہاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی وسید شہاب الدین احمد صاحب
توضیح الدلائل روایت نمودہ اند عبد اللہ بن احمد در زوائد مسند والد
خود گفتہ اخبرنا علی بن اسحق بن عیسی وثنا عثمان بن عبد اللہ حدثنا

(حاشیہ: خاتمہ در بیان فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام ودیگر ائمہ طاہرین موجب محبت شان — صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم — حدیث یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها از زوائد مسند احمد از عبد اللہ بن احمد)

عبداللہ بن لهيعة عن ابی الزبیر المکی قال سمعت جابر بن عبداللہ يقول کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعرفات وعلی تجاهه فاومی النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی علی وقال ادن منی یا علی فدنا علی منه فقال ضع خمسك فی خمسی یعنی کفك فی کفی یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله اللہ الجنة یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا وصلوا حتی یکونوا کالاوتار ثم ابغضوك لاکبهم اللہ تبارك وتعالی علی وجوههم فی النار وابو نعیم اصفهانی در منقبة المطهرین علی ما نقل گفته عن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان بعرفات وعلی تجاهه فقال یا علی ادن منی ضع خمسك فی خمسی یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها من تعلق بغصن منها ادخله الجنة وابن المغازلی در کتاب المناقب گفته قوله علیه السلام خلقت انا وانت من شجرة الحدیث اخبرنا ابو نصر احمد بن موسی بن عبد الوهاب بن الطحان اجازة عن ابی الفرج احمد بن علی الحنوطی القاضی نا عبد الحمید نا عبداللہ بن محمد بن ناجیة نا عثمان بن عبداللہ القرشی بالبصرة نا عبداللہ بن لهیعه عن ابی الزبیر واسمه محمد بن عبداللہ بن تدرس عن جابر بن عبداللہ قال بینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم بعرفات وعلی تجاهه اذ قال له رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ادن منی یا علی ضع خمسك فی خمسی خلقت انا وانت

حدیث خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها از منقبة المطهرین ابو نعیم اصفهانی

حدیث یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها از کتاب المناقب ابن المغازلی

من شجرة فانا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله اللہ الجنة ونیز در کتاب المناقب گفته قوله علیه السلام لعلی ضع خمسك فی خمسی الحدیث اخبرنا احمد بن المظفر العطار ثنا عبداللہ بن محمد الملقب بابن السقا الحافظ ثنا احمد بن محمد بن نجویه المخزومی ببغداد ثنا عثمان بن عبداللہ العثمانی ثنا ابن لهیعة عن ابی الزبیر قال سمعت جابر بن عبداللہ یقول کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعرفات وعلی تجاهه فاومی الی علی فاقبلنا نحوه وهو یقول ادن منی یا علی فدنا منه فقال ضع خمسك فی خمسی فجعل کفه فی کفه فقال یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله اللہ الجنة یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا وصلوا حتی یکونوا کالاوتار وابغضوك لاکبهم اللہ فی النار ومحمد بن یوسف محمد الکنجی در کفایة الطالب گفته الباب الثامن والخمسون فی تخصیص علی علیه السلام بقوله انا مدینة العلم وعلی بابها اخبرنا العلامة قاضی القضاة صدر الشام ابو الفضل محمد بن قاضی القضاة شیخ المذاهب ابو المعالی محمد بن علی القرشی اخبرنا حجة العرب زید بن الحسن الکندی اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا زین الحفاظ وشیخ اهل الحدیث علی الاطلاق احمد بن علی بن ثابت البغدادی اخبرنا عبداللہ بن محمد بن عبداللہ حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی حدثنا

ص ۱۲۱ از مناقب ابن المغازلی

ص ۱۱۲ ۲۴

عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر الکندی عن اسمعیل بن ابراهیم الهمدانی
عن ابی اسحق عن الحرث عن علی و عن عاصم بن ضمرة عن علی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انا شجرة انا اصلها و علی فرعها والحسن والحسین ثمرها
والشیعة ورقها فهل یخرج من الطیب الا الطیب انا مدینة العلم و علی بابها
من اراد المدینة فلیاتها من بابها قلت هکذا روی الخطیب فی تاریخه ونیز در
کفایة الطالب گفته اخبرنا الحافظ یوسف بن خلیل بن عبد الله الدمشقی
بحلب اخبرنا محمد بن اسمعیل بن محمد الطرسوسی اخبرنا ابو منصور محمد بن
اسمعیل الصیرفی اخبرنا ابو الحسین بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القاسم
سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی اخبرنی الحسن بن ادریس التستری حدثنا
ابو عثمان طالوت بن عباد الصیرفی البصری حدثنا فضال بن جبیر
حدثنا ابو امامة الباهلی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله
خلق الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی و علیا من شجرة واحدة فانا اصلها
و علی فرعها و فاطمة لقاحها والحسن والحسین ثمرها فمن تعلق بغصن من
اغصانها نجی و من زاغ عنها هوی ولو ان عبدا عبد الله بین الصفا والمروة الف
عام ثم الف عام ثم الف عام ثم لم یدرک محبتنا اکبه الله علی منخریه فی النار ثم تلا قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی قلت هذا حدیث حسن عال رواه الطبرانی
فی معجمه کما اخرجناه سواء ورواه محدث الشام فی کتابه بطرق شتی فمن
ذلک ما اخبرنا الشیخان محمد بن سعید بن الموفق الخازن النیسابوری
ببغداد و ابراهیم بن عثمان الکاشغری ثم مصلی قالا اخبرنا الحافظ

ان الله خلقنی و علیا من شجرة

کفایة الطالب الباب السابع والثمانون ۵۳/۱۱۲

ابو القاسم

ابو القاسم علی بن الحسن الشافعی اخبرنا ابو یعلی حمزة بن احمد بن عبد الله
بن علی المقری اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهیم بن سعید الزاهدی
الفقیه اخبرنا ابو بکر محمد بن غریب البزاز حدثنا ابو العباس احمد بن
موسی بن نجویه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله بن عمرو بن
عثمان حدثنا عبد الله بن لهیعة عن ابی الزبیر قال سمعت جابر
بن عبد الله یقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرفات
و تجاهه علی فاومی الی علی فاتینا النبی صلی الله علیه وسلم وهو
یقول ادن منی یا علی فدنا منه علی فقال ضع خمسک فی خمسی یعنی
کفک فی کفی یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها
والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخل الجنة یا علی
لو ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا وصلوا حتی یکونوا کالاوتار
ثم ابغضوک لاکبهم الله فی النار قلت هکذا رواه فی ترجمة علی من کتابه
ونیز در کفایة الطالب گفته اخبرنا المفتی ابو نصر هبة الله الشیرازی
اخبرنا الحافظ علی بن عساکر اخبرنا ابو القسم السمرقندی اخبرنا
اسمعیل بن مسعدة اخبرنا حمزة بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن عدی
حدثنا عمر بن سنان حدثنا الحسن بن علی ابو عبد الغنی الازدی حدثنا
عبد الرزاق عن ابیه عن مینا بن ابی مینا مولی عبد الرحمن
بن عوف انه قال الا تسألونی قبل ان یشوب الاحادیث الاباطیل قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا الشجرة و فاطمة فرعها و علی لقاحها والحسن والحسین

حدیث خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها از کفایة الطالب محمد بن یوسف گنجی

ثمرها وشیعتنا ورقها فالشجرة اصلها فی جنة عدن والاصل والفرع
واللقاح والثمر والورق فی الجنة قلت اخرجه محدث دمشق فی مناقبه
بطرق وانشدنا الشیخ ابو بکر بن فضل الله الحلبی الواعظ فی المعنی لبعضهم
یا حبذا دوحة فی الخلد ثابتة * ما فی الجنان لها شبه من الشجر * المصطفی
اصلها والفرع فاطمة * ثم اللقاح علی سید البشر * والهاشمیان سبطان
لها ثمر * والشیعة الورق الملتف بالثمر * هذا حدیث رسول الله جاء به
اهل الروایة فی العالی من الخبر * انی بحبهم ارجو النجاة غدا * والفوز فی زمرة
من احسن الزمر * وملک العلما شهاب الدین بن
شمس الدین بن عمر زاولی دولتابادی در هدایة السعدا میفرماید و فی الزاهدیة وفی
مجمع الاخبار عند قوله تعالی ندع ابناءنا وابناءکم وان الله تعالی خلق
الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی وعلیا من شجرة واحدة انا اصلها وعلی
فرعها والحسنان ثمارها واولادها اغصانها وشیعتهم اوراقها فمن تعلق
بغصن من اغصانها نجی ومن زاغ عنها غوی وهوی ولو کان عبد الله تعالی
بین الصفا والمروة الف عام ثم الف عام حتی یصیر کالشن البالی لم یدرک
محبتنا فاکبه الله علی منخریه ثم تلا هذه الایة قل لا اسألکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی حاصله مصطفی فرمودند که خداوند عالم مرا و علی را
از یک درخت آفریده من کنت مولاه فعلی مولاه شاهد این مقاله است من اصلم
و علی فرع ست لاجرم بعیت من اصل باشد و بعیت تو فرع و فرزندان من میوه
آن درخت اند هر که تمسک کند و چنگ محکم بشاخ آن درخت زند نجات یابد هر که

بگسلد فرو افتاد و بی راه شد اگرچه باشد بنده که پرستنده خدا را هزار اند
هزار سال میان صفا و مروه تا آنکه شده چون مشک کهنه در نیافته است دوستی
ما را وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیه ان نماز نیست که از میان
دو لب چون آواز سرنای بیرون می آرد و دو سنگ میزند و چون فردا برخیزد بر روی
اندازد خدای تعالی او را در دوزخ بر دو بره بینی وشهاب الدین احمد در توضیح الدلائل
علی ترجیح الفضائل گفته وقال سلطان العلماء فی عصره وبرهان العرفاء
فی دهره الشیخ القدوة فی الاجلة الاعلام مفتی الانام عز الدین عبد العزیز
بن عبد السلام عن لسان حال اول الاصحاب بلا مقال وافضل الاتراب
الذی عد الخصال علی ولی الله فی الارض والسماء رضی الله تعالی عنه
ونفعنا به فی کل حال یا قوم نحن اهل البیت عجنت طینتنا بید العنایة وعجن
الحمایة بعد ان رش علینا فیض الهدایة ثم خمرت بخمیرة النبوة وسقیت
بالوحی ونفخ فیها روح الامر فلا اقدامنا تزول ولا ابصارنا تضل ولا انوارنا
تقل واذا تحیر ضللنا فمن بالقوم یدل الناس من اشجار شتی وشجرة
النبوة واحدة ومحمد رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم
اصلها وانا فرعها وفاطمة الزهراء ثمرها والحسن والحسین اغصانها
اصلها نور وفرعها نور وثمرها نور وغصنها نور یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه
نار نور علی نور از انجمله است حدیثی که از آن ظاهر است که حق تعالی در شب معراج
بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد فرموده که خلق کردم ترا از نور خود
و خلق کردم علی را از نور تو اخطب خوارزم در مناقب گفته انبانی مهذب الائمة

ص ۳۳۲ الفصل السادس [illegible]

هذا قال اخبرنا ابو القسم نصر بن محمد بن علی بن تبریک المقری قال اخبرنا
والدی ابو بکر محمد قال ابو علی عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری قال
حدثنا احمد بن محمد بن عبد الله النابجی البغدادی من حفظه بدینور
قال حدثنا محمد بن جریر الطبری قال حدثنی محمد بن حمید الرازی قال حدثنا
العلاء بن الحسین الهمدانی قال حدثنا ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی
عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم وسئل
بای لغة خاطبك ربك لیلة المعراج فقال خاطبنی بلغة علی بن ابی طالب
فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا احمد انا شیء لا کالاشیاء
لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نوری وخلقت علیا
من نورك فاطلعت علی سرائر قلبك فلم اجد احدا الی قلبك احب من علی بن
ابی طالب فخاطبتك بلسانه و سید علی خان مدنی در کتاب تذکره فرموده حدثنا
والدی السید الاجل احمد نظام الدین عن والده السید الجلیل محمد معصوم
عن شیخه المحقق المولی محمد امین الاسترابادی عن شیخه طراز المحدثین
المیرزا محمد الاسترابادی عن السید ابی محمد محسن قال حدثنی ابی علی شرف
الاباء عن ابیه منصور غیاث الدین استاد البشر عن ابیه محمد صدر الحقیقة
عن ابیه منصور غیاث الدین عن ابیه محمد صدر الدین عن ابیه اسحق
عز الدین عن ابیه علی ضیاء الدین عن ابیه عربشاه زین الدین عن
ابی الحسن الامیر نجیب الدین عن ابیه الامیر خطیر الدین عن ابیه
ابی علی الحسن جمال الدین عن ابیه ابی جعفر الحسین العزیزی عن ابیه ابی سعید

علی عن

حدیث نور مؤن حق تعالی بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که خلق کردم ترا از نور خود و خلق کردم علی را از نور تو

علی عن ابیه ابی ابراهیم زید الاعشم عن ابیه ابی شجاع علی عن ابیه
ابی عبد الله محمد عن ابیه ابی عبد الله جعفر عن ابیه احمد السکین
عن ابیه جعفر عن ابیه ابی جعفر محمد عن ابیه زید الشهید عن ابیه
علی زین العابدین عن ابیه الحسین سید الشهداء عن ابیه امیر المومنین
علی بن ابی طالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول وقد
سئل بای لغة خاطبك ربك لیلة المعراج قال خاطبنی بلسان علی
فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا احمد انا شیء لیس
کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نوری
وخلقت علیا من نورك اطلعت علی سرائر قلبك فلم اجد فی قلبك
احب من علی بن ابی طالب فخاطبتك بلسانه کیما یطمئن قلبك
توضیح اقول هذا الحدیث الشریف رواه ایضا ابو المؤید الموفق بن
احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم فی الباب السادس من کتاب
مناقب امیر المومنین بسند اخر وتغییر یسیر فی متنه ونصه اخبرنا
ابو القاسم نصر بن محمد بن علی بن زیرك المقری حدثنا والدی ابو بکر
محمد قال حدثنا ابو علی عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری حدثنا
احمد بن محمد بن عبد الله النابجی البغدادی من حفظه بدینور
حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا العلاء بن الحسین الهمدانی حدثنا
ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم وسئل بای لغة خاطبك ربك لیلة المعراج

قال خاطبنی بلغة علیؑ فالهمنی ان قلتُ یا ربّ خاطبتنی او علیؑ فقال یا احمد
انا شئ لا کالاشیاء لا اقاس بالنّاس و لا اوصف بالشبہات خلقتک
من نوری و خلقت علیّا من نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم
اجد احدًا الی قلبک احبّ من علی بن ابی طالب فخاطبتک بلسانه
کیما یطمئن قلبک انتهی واللغة کاللسان کما یطلق علی ما یعبّر به کل
قوم عن اغراضهم کلغة العرب و لغة العجم یطلق علی ما یعبر به
الانسان الواحد عن غرضه من النطق و تقطیع الصوت الذین
تمتاز بهما الاشخاص بعضها عن بعض و یعبّر عنها باللهجة فقول
السائل فی الحدیث بایّ لغة خاطبک ربک یحتمل المعنیین
و قوله علیه السّلام خاطبنی بلسان علی ای بلغة علیؑ کما فی روایة
الخوارزمی یرادٌ به المعنی الثانی و هو یتضمن الجواب عن المعنی الاول
ایضًا ان کان مرادا لانّ لغة علیؑ کانت عربیة و قاس الشی بالشی
قدّره ای جعله علی مقداره والشبهات جمع شبهة کغرفة و غرفات
قال فی القاموس الشبهة بالضم الالتباس والمثل انتهی و ارادة المعنی
الثانی هنا اظهر ای لا یوصف بالامثال و ان کان المعنی الاول ظاهرا
ازانجمله است آنکه جناب رسالتماب صلی اللہ علیه و آله وسلم بخطاب حضرت
امیر المومنین علیه السلام ارشاد فرموده خلقت انا و انت من نور اللہ
تعالی ابو المؤید حموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته انبانی ابو الیمن
عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساکر الدمشقی بمکة شرفها اللہ

قال

قال انبانا المؤید بن محمّد بن علی الطوسی کتابة انبانا عبد الجبار بن محمّد
الحواری البیهقی انبانا الامام ابو الحسن علی بن احمد الواحدی قال انبانا
ابو محمّد عبد اللہ بن یوسف انبانا محمّد بن حامد بن حرث التمیمی حدّثنا
الحسن بن عرفة حدّثنا علی بن قدامه عن میسرة بن عبد اللہ بن عبد الکریم
الجزری عن سعید بن جبیر عن ابن عبّاس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم یقول لعلیؑ خلقت انا وانت من نور اللہ تعالی و **ازانجمله** است
حدیث الحسن والحسین نوران من نور اللہ ملک العلماء دولتابادی در هدایة
السعدا گفته و یروی ان الحسن والحسین نوران من نور اللہ و نیز در هدایة
السعدا مسطور است منشور حسن و حسین هم ازان نور اند چنانچه گفت الحسن
والحسین نوران من نور رب العالمین و در جلوه سابع عشر از هدایه
اسو بار نموده م عصمنا اللہ من المعترض الزنکیه انتهی و ظاهر است که هرگاه حسنین
علیهما السلام از نور الهی باشند جناب امیر المومنین علیه السلام بالاولی از نور
الهی باشد **ازانجمله** است حدیث خلق ملائکه از نور جناب امیر المومنین
علیه السلام اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته انبانی الامام الحافظ
صدر الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمدانی و قاضی القضاة
الامام الحافظ نجم الدین ابو منصور محمّد بن الحسین بن محمّد
البغدادی قالا انبانا الشریف الامام الاجل نور الهدی ابو طالب
الحسین بن محمد بن علی الزینبی رحمه اللہ عن الامام محمد بن احمد بن علی
بن الحسن بن شاذان حدثنی محمد بن حمید الخزاز عن الحسین بن

عبد الصمد عن یحیی بن محمد بن القاسم القزوینی عن محمد بن الحسن الحافظ
عن احمد بن محمد عن هدبه بن خالد عن حماد بن سلمة بن ثابت عن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق الله تعالی من نور وجه
علی بن ابی طالب سبعین الف ملك یستغفرون له ولمحبیه الی یوم القیامة
ونیز اخطب در کتاب المناقب گفته اخبرنی سید الحفاظ ابو منصور شهردار
بن شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی فیما کتب الی من همدان قال
اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله الهمدانی کتابة قال حدثنا
الشیخ الخطیب ابو الحسن صاعد بن محمد الغیاثی الدامغانی بدامغان
قال حدثنا ابو یحیی محمد بن عبد العزیز البسطامی قال حدثنا
ابو بکر القرشی قال حدثنا ابو سعید الحسین بن علی بن زکریا قال
حدثنا هدبة بن خالد القیسی عن حماد بن ثابت البنانی عن عبید
بن عمیر اللیثی عن عثمان بن عفان قال قال عمر بن الخطاب ان الله
تعالی خلق ملائکة من نور وجه علی بن ابی طالب و
هرگاه بعون الله المنعام ازین بیان متین النظام نهایت فظاعت
وهوان جسارت مخاطب عقام بر تکذیب ارشاد سرور انام صلی الله علیه
وآله الکرام وکمال اعتماد واعتبار آن هم بثبوت تواتر آن هم ثبوت
صحت سند آن وثبوت مؤیدات وشواهد آن ظاهر شد حالا شروع
می نمایم بحول وقوت مفیض الخیرات در نقض تفصیلی فقرات بلاغت
سمات مخاطب رفیع الدرجات **قوله** حدیث هشتم روایت کنند که آنحضرت

فرمود

فرمود کنت انا وعلی بن ابی طالب نورا بین یدی الله الخ **اقول** جناب
مخاطب باهر حاوی محاسن ومفاخر وحائز مناقب ومآثر درین عبارت متانت
حسب عادت دیرین قدیم مزید صدق ودیانت وحذق وامانت ظاهر فرموده
یعنی بلفظ روایت کنند چنان واضح نموده که این حدیث شریف از
منفردات ومختصات اهل حق وحضرات سنیه از احراز سعادت روایت این فضیلت
جلیله ومدحت جمیله وصی برحق امام مطلق محروم بلکه بوصمت کتم فضل
باب مدینة العلوم علیه وآله افضل الصلوة والسلام من الحی القیوم موسوم
حالانکه سابقا دانستی که اکابر علمای اعلام واساطین نقاد فخام واجله جهابذه
عالی مقام ومقتدایان اعیان وارکان جلیل الشان وائمه رفیع المکان
سنیه حیازت قصب سبق در مضمار شرف بذکر ونشر این فضیلت طیبة
النشر فرموده اند ونیز هرگاه این حدیث را از اهل حق نقل نموده بودند
پس می بایست که سند آن هم از اهل حق نقل میکردند حالانکه از ذکر سند آن
مطلقا اعراض واستنکاف فرمودند بلکه این حدیث را محذوف السند
ذکر کرده قدح در سند غیر مذکور بنا بر مزعومات خود آغاز نهادند وداد کمال
جهارت وبصارت درین شان دادند واگر شاه صاحب را مطمح نظر ذکر حدیث نور
از طریق اهل حق بوده پس کاش کل یا اکثر طرق این حدیث شریف که در کتب
اهل حق مذکور ومسطور است وارد میفرمودند واگر این هم بسبب کثرت مشاغل
وقلت توجه امکانی نداشت لا اقل اشاره اجمالیه بتعدد طرق آن میفرمودند
تا از کتمان واخفا محفوظ ومصون میماندند وبر متتبع ومتفحص ظاهر وواضح است

ثقات محدثین باصح

لدى اهل حق این حدیث شریف را مؤیدات آن را باسالیب متنوعه بطرق کثیره متظافره واسانید متعدده متوافره روایت نموده اند پس اعراض از ذکر آنهمه ولو اجمالا و اکتفا بر این یک طریق و نسبت آن بایشان بدلیس و تدلیس وانضاج صناعت تلبیس ست پس باید دانست که ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی در کافی فرموده احمد بن ادریس عن الحسین بن عبد الله الصغیر عن محمد بن ابراهیم الجعفری عن احمد بن علی بن محمد بن عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب عن ابی عبد الله ع قال ان الله کان اذ لا کان فخلق الکان والمکان وخلق نور الانوار الذی نورت منه الانوار واجری فیه من نوره الذی نورت منه الانوار وهو النور الذی خلق منه محمدا وعلیا فلم یزالا نورین اولین اذ لا شیء کون قبلهما فلم یزالا یجریان طاهرین مطهرین فی الاصلاب الطاهرة حتی افترقا فی اطهر طاهرین فی عبد الله وابی طالب

قال المجلسی ره فی البحار بعد نقل الروایة المذکورة

بیان قوله ع اذ لا کان لعله مصدر بمعنی کون کالقال والقول والمراد به الحدوث ای لم یحدث شیء بعد او هو بمعنی الکائن ولعل المراد بنور الانوار او لا نور النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذ هم منورو ارواح الخلائق بالعلوم والهدایات والمعارف بل سبب لوجود الموجودات وعلة غائیة لها واجری فیه ای فی نور الانوار من نوره ای من نور ذاته ای من افاضاته وهدایاته التی نورت منها جمیع الانوار حتی نور الانوار

المذکور

المذکور اولا وقوله وهو النور الذی ای نور الانوار المذکور اولا والله یعلم اسرار اهل بیت نبیه صلوات الله علیهم ونیز در کافی فرموده الحسین بن محمد عن محمد بن عبد الله عن محمد بن سنان عن المفضل عن جابر بن یزید قال قال لی ابو جعفر یا جابر ان الله اول ما خلق خلق محمدا وعترته الهداة المهتدین فکانوا اشباح نور بین یدی الله قلت وما الاشباح قال ظل النور ابدان نورانیة بلا ارواح وکان مؤیدا بروح واحدة وهی روح القدس فبه کان یعبد الله وعترته ولذلک خلقهم حلماء علماء بررة اصفیاء یعبدون الله بالصلوة والصوم والسجود والتسبیح والتهلیل ویصلون الصلوة ویحجون و یصومون قال المجلسی ره فی البحار بعد نقل الروایة المذکورة توضیح

قوله ع اشباح نور لعل الاضافة بیانیة ای اشباحا نورانیة والمراد اما الاجسام المثالیة فقوله ع بلا ارواح لعله اراد بلا ارواح حیوانیة او الارواح بنفسها سواء کانت مجردة او مادیة لان الارواح ما لم تتعلق بالابدان فهی مستقلة بنفسها ارواح من جهة واجساد من جهة فهی ابدان نورانیة لم تتعلق بها ارواح اخر وظل النور ایضا اضافة بیانیة وتسمی عالم الارواح والمثال بعالم الظلال لانها ظلال تلک العالم وتابعة لها او لانها لتجردها ولعدم کثافتها شبیهة بالظل وعلی الاحتمال الثانی یحتمل ان تکون الاضافة لامیة بان یکون المراد بالنور نور ذاته تعالی فانها من آثار تلک النور والمعنی

دقیق فتفطن و نیز در کافی فرموده احمد بن ادریس
عن الحسین بن عبید الله عن محمد بن عیسی و محمد بن
عبد الله عن علی بن حدید عن مرازم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قال الله تبارک و تعالی یا محمد انی خلقتک و علیا نورا یعنی روحا
بلا بدن قبل ان اخلق سمواتی و ارضی و عرشی و بحری فلم تزل تهللنی
و تمجدنی ثم جمعت روحیکما فجعلتهما واحدة فکانت تمجدنی و تقدسنی
و تهللنی ثم قسمتها اثنتین و قسمت الثنتین ثنتین فصارت اربعة
محمد واحد و علی واحد و الحسن و الحسین ثنتان ثم خلق الله فاطمة
من نور ابتداها روحا بلا بدن ثم مسحنا بیمینه فافضی نوره فینا
و نیز در کافی فرموده علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن محمد بن علی بن
ابراهیم عن علی بن حماد عن المفضل قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
کیف کنتم حیث کنتم فی الاظلة فقال یا مفضل کنا عند ربنا لیس
عنده احد غیرنا فی ظلة خضراء نسبحه و نقدسه و نهلله و نمجده
و ما من ملک مقرب و لا ذی روح غیرنا حتی بدا له فی خلق الاشیاء
فخلق ما شاء و کیف شاء من الملائکة و غیرهم ثم انهی علم ذلک الینا
و نیز در کافی فرموده الحسین بن محمد الاشعری عن معلی بن محمد عن ابی
الفضل عبد الله بن ادریس عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر
الثانی فاجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله تبارک و تعالی
لم یزل متفردا بوحدانیته ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة فمکثوا

الف

الف دهر ثم خلق جمیع الاشیاء فاشهدهم خلقها و اجری طاعتهم
علیها و فوض امورها الیهم فهم یحلون ما یشاؤن و یحرمون
ما یشاؤن و لن یشاؤا الا ان یشاء الله تبارک و تعالی ثم قال
یا محمد هذه الدیانة التی من تقدمها مرق و من تخلف عنها
محق و من لزمها لحق خذها الیک یا محمد و ابو عبد الله محمد بن العباس
بن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی اهل البیت علی ما فی غایة
المرام فرموده حدثنا عبد العزیز بن یحیی عن احمد بن محمد عن عمر
بن یونس الحنفی الیمانی عن داود بن سلیمان المروزی عن الربیع
بن عبد الله الهاشمی عن اشیاخ من آل علی بن ابی طالب قالوا
قال علی علیه السلام فی بعض خطبه انا آل محمد کنا انوارا حول
العرش فامرنا الله تعالی بالتسبیح فسبحنا و سبحت الملائکة بتسبیحنا
ثم اهبطنا الی الارض فامرنا الله بالتسبیح فسبحنا فسبحت اهل الارض
بتسبیحنا فانا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون و فرات بن ابراهیم در
تفسیر خود فرموده جعفر بن محمد بن شیرویه القطان معنعنا عن
الاوزاعی عن صعصعة بن صوحان و الاحنف بن قیس قالا جمیعا
سمعنا عن ابن عباس یقول کنت مع رسول الله صلی الله علیه و آله
و ساق الحدیث الی ان قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
خلقنی الله نورا تحت العرش قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف
سنة فلما ان خلق الله آدم القی النور فی صلب آدم فاقبل ینتقل

ذلك النور من صلب الى صلب حتى افترقنا فى صلب عبد الله بن عبد المطلب
وابى طالب فخلقنى ربى من ذلك النور لكنه لا نبى بعدى ونيز فرات بن
ابراهيم در تفسير خود حديثى در وصف معراج بروايت ابى ذر غفارى رضوان الله عليه
نقل كرده ودر ان مذكور است كه جناب رسالتماب صلى الله عليه وآله
ارشاد فرموده قلت يا ملائكة ربى هل تعرفوننا حق معرفتنا
فقالوا يا نبى الله وكيف لا نعرفكم وانتم اول ما خلق الله خلقكم
اشباح نور من نوره فى نور من سناء عزه ومن سناء ملكه
ومن نور وجهه الكريم وجعل لكم مقاعد فى ملكوت سلطانه
وعرشه على الماء قبل ان تكون السماء مبنية والارض مدحية
ثم خلق السموات والارض فى ستة ايام ثم رفع العرش الى السماء
السابعة فاستوى على عرشه وانتم امام عرشه تسبحون وتقدسون
وتكبرون ثم خلق الملائكة من بدو ما اراد من انوار شتى وكنا
نمر وانتم تسبحون وتحمدون وتهللون وتكبرون وتمجدون وتقدسون
فنسبح ونقدس ونمجد ونكبر ونهلل بتسبيحكم وتحميدكم وتهليلكم
وتكبيركم وتقديسكم وتمجيدكم فما نزل من الله فاليكم وما
صعد الى الله فمن عندكم فلم لا نعرفكم اقرأ عليا منا السلام و
الى ان قال ثم عرج بى الى السماء السابعة فسمعت الملائكة يقولون
لما رأونى الحمد لله الذى صدقنا وعده ثم تلقونى وسلموا على
وقالوا لى مثل مقالة اصحابهم فقلت يا ملائكة ربى سمعتكم

تقولون

تقولون الحمد لله الذى صدقنا وعده فما الذى صدقكم قالوا
يا نبى الله ان الله تبارك وتعالى لما ان خلقكم اشباح نور من سناء
نوره ومن سناء عزه وجعل لكم مقاعد فى ملكوت سلطانه
واشهدكم على عباده عرض ولايتكم علينا ورسخت فى قلوبنا
فشكونا محبتك الى الله فوعدنا ربنا ان يريناك فى السماء معنا
وقد صدقنا وعده الخبر وابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن
بابويه القمى در كتاب خصال فرموده ابن الوليد عن محمد بن خالد ص
الهاشمى عن الحسن بن حماد البصرى عن ابيه عن ابى الجارود عن
محمد بن عبد الله عن ابيه عن ابائه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله كنت انا وعلى نورا بين يدى الله جل جلاله قبل
ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلك
ذلك النور فى صلبه فلم يزل الله عز وجل ينقله من
صلب الى صلب حتى اقره فى صلب عبد المطلب ثم اخرجه من
صلب عبد المطلب فقسمه قسمين فصير قسمى فى صلب عبد الله
وقسم على فى صلب ابى طالب فعلى منى وانا من على لحمه من لحمى
ودمه من دمى فمن احبه فبحبى احبه ومن ابغضه فببغضى
ابغضه ونيز در خصال فرموده محمد بن عمر الحافظ عن الحسن
بن عبد الله بن محمد التميمى عن ابيه عن الرضا عن ابائه عليهم
السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خلقت انا

و علی من نور واحد و این حدیث را در عیون اخبار الرضا علیه السلام و امالی
هم روایت فرموده و نیز ابن بابویه طاب ثراه در علل الشرائع فرموده ابو احمد
بن هرون الهیثمی قال حدثنا محمد بن احمد بن ابی الثلج قال حدثنا عیسی
بن مهران قال حدثنا مندل الشراك قال حدثنا اسمعیل بن علیة
قال اخبرنی اسلم بن میسرة العجلی عن انس بن مالك عن معاذ بن جبل
ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان الله خلقنی و علیا
و فاطمة والحسن والحسین قبل ان یخلق الدنیا بسبعة الاف عام
قلت فاین کنتم یا رسول الله قال قدام العرش نسبح الله و نحمده
و نقدسه و نمجده قلت علی ای مثال قال اشباح نور حتی اذا
اراد الله ان یخلق صورنا صیرنا عمود نور ثم قذفنا فی صلب آدم
ثم اخرجنا الی اصلاب الآباء و ارحام الامهات و لا یصیبنا نجس الشرك
و لا سفاح الکفر یسعد بنا قوم و یشقی بنا آخرون فلما صیرنا
الی صلب عبد المطلب اخرج ذلك النور فشقه نصفین فجعل نصفه فی
صلب عبد الله و نصفه فی صلب ابی طالب ثم اخرج الذی لی الی امنة و النصف
الی فاطمة بنت اسد فاخرجتنی امنة و اخرجت فاطمة علیا ثم اعاد
عز و جل العمود الی فخرجت منی فاطمة ثم اعاد عز و جل العمود
الی علی فخرج منه الحسن والحسین یعنی من النصفین جمیعا فما کان
من نور علی فصار فی ولد الحسن و ما کان من نوری صار فی ولد
الحسین فهو ینتقل فی الائمة من ولده الی یوم القیامة

و نیز در معانی الاخبار و علل الشرائع در ضمن حدیث طویل از محمد بن حرب
هلالی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود ان محمدا
و علیا علیهما السلام کانا نورا بین یدی الله عز و جل قبل خلق
الخلق بالفی عام و ان الملائکة لما رات ذلك النور رات له اصلا
و قد انشعب منه شعاع لامع فقالت الهنا و سیدنا ما هذا
النور فاوحی الله عز و جل الیهم هذا نور من نوری اصله
نبوة و فرعه امامة فاما النبوة فلمحمد عبدی
و رسولی و اما الامامة فلعلی حجتی و ولیی و لولاهما ما خلقت
خلقی الخ و نیز ابن بابویه طیب الله رمسه در کتاب کمال الدین و تمام النعمة
فرموده حدثنا احمد بن محمد بن یحیی العطار رضی الله عنه
قال حدثنا ابی عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری
عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن ابی سعید الغضنفری
عن عمرو بن ثابت عن ابی حمزة قال سمعت علی بن الحسین
علیهما السلام یقول ان الله عز و جل خلق محمدا و علیا و الائمة
الاحد عشر من نور عظمته ارواحا فی ضیاء نوره یعبدونه قبل
خلق الخلق یسبحون الله عز و جل و یقدسونه و هم الائمة
الهادیة من آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و نیز در کمال فرموده
حدثنا الحسین بن احمد بن ادریس رضی الله عنه قال حدثنا
ابی عن محمد بن الحسین بن یزید الزیات عن الحسن بن موسی

الخطیب عن علی بن سماعة عن علی بن الحسین بن رباط عن ابیه عن
المفضل قال قال الصّادق علیه السّلام ان الله تعالیٰ خلق اربعة
عشر نوراً قبل خلق الخلق باربعة عشر الف عام فهی ارواحنا فقیل له
یا ابن رسول الله ومن الاربعة عشر فقال محمّد و علی و فاطمة و الحسن
والحسین و الائمّة من ولد الحسین اخرهم القائم الذی یقوم بعد
غیبته فیقتل الدجال و یطهّر الارض من کل جور و ظلم و نیز ابن بابویه
علیه الرحمة در کتاب النصوص علی الائمة الاثنی عشر علی ما فی غایة المرام السید هاشم
البحرانی طاب ثراه فرموده حدثنی ابو الحسن علی بن الحسین بن محمّد
قال حدثنا ابو محمد هرون بن موسیٰ فی شهر ربیع الاوّل سنة
احدیٰ و ثمانین و ثلثمائة قال حدّثنا ابو علی محمّد بن همام
قال حدّثنی ابو علی بن کثیر البصری قال حدّثنی الحسن بن محمّد
بن ابی شعیب الحرّانی قال حدثنا سکین بن کثیر ابو بسطام عن شعبة
بن الحجاج عن هشام بن یزید عن انس بن مالك قال هرون و
حدّثنا حید ر بن محمّد بن نعیم السمرقندی قال حدّثنی ابو النصر
محمد بن مسعود العیاشی عن یوسف بن السّخت البصری قال حدّثنا
سحاب بن الحرث قال حدّثنا محمّد بن بشار عن محمّد بن جعفر عن عبد ربه
قال حدّثنا شعبة عن هشام بن زید عن انس بن مالك قال کنت
انا و ابو ذرّ و سلمان و زید بن ثابت و زید بن ارقم عند النّبی
اذ دخل الحسن و الحسین فقبلهما رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

فقام ابو ذرّ فانکبّ علیهما و قبّل ایدیهما ثم رجع فقعد معنا فقلنا له
سرّاً یا ابا ذر انت رجل شیخ من اصحاب رسول الله تقوم الی صبیین
من بنی هاشم فتنکبّ علیهما و تقبّل ایدیهما فقال نعم لو سمعتم ما سمعت
فیهما من رسول الله لفعلتم بهما اکثر مما فعلت قلنا و ماذا سمعت
یا اباذر قال سمعته یقول لعلی و لهما والله لو ان رجلاً صلّی و صام
حتی یصیر کالشن البالی اذاً ما نفع صلوته و صومه الا بحبّکم
یا علی من توصل الی الله عزّ و جلّ بحبکم فحق علی الله ان لا یردّه
یا علی من احبکم و تمسك بکم فقد تمسّك بالعروة الوثقی قال
ثم قام ابو ذرّ و خرج و تقدّمنا الی رسول الله فقلنا یا رسول الله
اخبرنا ابو ذر عنك بکیت و کیت قال صدّق ابو ذر و الله و الله
ما اظلّت الخضراء و لا اقلّت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذرّ
ثم قال خلقنی الله تبارك و تعالیٰ و اهل بیتی من نور واحد قبل ان
یخلق آدم بتسعة الاف عام ثم نقلنا الی صلب آدم ثم نقلنا من صلب
آدم الی اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات قلنا یا رسول الله
فاین کنتم و علی ای مثال کنتم قال کنّا اشباحاً من نور تحت العرش
نسبح الله و نحمده ثم قال لما عرج بی الی السّماء و بلغت سدرة المنتهی
ودّعنی جبرئیل فقلت حبیبی جبرئیل افی مثل هذا المقام تفارقنی
فقال یا محمّد انّی لا اجاوز هذا الموضع فتحترق اجنحتی ثم زجّ بی
فی نور ما شاء الله فاوحی الله الیّ یا محمد انی اطّلعت علی الارض

صلی الله علیه و آله

اطلاعة فاخترتك منها فجعلتك نبيّا ثم اطلعت ثانيا فاخترت
منها عليّا فجعلته وصيّك ووارث علمك والامام من بعدك واخرج
من اصلابكما الذرّية الطاهرة والائمّة المعصومين خزّان علمي
فلولاكم ما خلقت الدّنيا ولا الاخرة ولا الجنة ولا النّار يا محمّد
اتحبّ تراهم قلت نعم يارب فنوديت يا محمّد ارفع راسك فرفعت
راسي واذا انا بانوار علي والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن
علي وجعفر بن محمّد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي
وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجة يتلالأ من بينهم كانّه كوكب درّي
فقلت يا ربّ من هولاء ومن هذا قال يا محمّد هم الائمّة من بعدك
والمطهّرون من صلبك وهذا الحجّة الذي يملأ الارض قسطا وعدلا
ويشفي صدور قوم مومنين قلنا بآبائنا وامّهاتنا انت يا رسول الله
لقد قلت عجيبا فقال واعظم من هذا انّ اقواما يسمعون منّي هذا
ثم يرجعون على اعقابهم بعد اذ هداهم الله ويوذوني فيهم ما لهم
لا انالهم الله شفاعتي ونيز علامه بحرانی در غایة المرام فرموده محمّد بن علي
بن بابويه قال حدّثنا احمد بن يحيى المكتب قال حدثنا احمد بن محمد
الورّاق قال حدّثني بشير بن سعيد بن قلويه المعدل بالمراغة
قال حدّثنا عبد الجبار بن كثير التميمي اليماني قال سمعت محمد بن حرب
امير المدينه يقول سالت جعفر بن محمّد فقلت له يا ابن رسول الله
في نفسي مسئلة اريد ان اسئلك عنها فقال ان شئت اخبرتك بمسئلتك

قبل ان تسئلني وان شئت فاسئل قال فقلت له يا ابن رسول الله وبايّ
شيئ تعرف ما في نفسي قبل سوالي عنه قال بالتوسّم والتفرّس اما سمعت
قول الله عزّ وجل انّ في ذلك لآيات للمتوسمين وقول رسول الله
اتقوا فراسة المومن فانه ينظر بنور الله عزّ وجلّ قال فقلت له
يا ابن رسول الله فاخبرني بمسئلتي قال اردت ان تسئلني عن رسول الله
لم يطق حمله علي بن ابي طالب عند حطّه الاصنام من سطح الكعبة
مع قوته وشدته وما ظهر منه في قلع باب القموص بخيبر والرمي
به وراءه اربعين ذراعا وكان لا يطيق حمله اربعون رجلا
وقد كان رسول الله يركب الفرس والبغلة والحمار وركب البراق
ليلة المعراج وكل ذلك دون علي في القوة والشدة قال فقلت
له عن هذا والله اردت ان اسئلك يا ابن رسول الله فاخبرني
فقال ان عليّا برسول الله شرف وبه ارتفع وبه وصل الى اطفاء
نار الشرك وابطال كل معبود دون الله عزّ وجلّ ولو علاه النبي
لحطّ الاصنام لكان بعلي مرتفعا وشريفا وواصلا الى حطّ الاصنام
فلو كان ذلك لكان افضل منه الا ترى انّ عليا قال لما علوت
ظهر رسول الله شرفت وارتفعت حتى لو شئت ان انال السماء لنلتها
اما علمت ان المصباح هو يهتدى به في الظلمة وانبعاث فرعه من
اصله وقال علي عليه السلام انا من احمد كالضوء من الضوء
اما علمت ان محمّدا وعليّا كانا نورا بين يدي الله عزّ وجلّ

قبل خلق الخلق بالفی عام وان الملائکة لما رأت ذلک النور رأت له اصلاً قد شعب منه شعاع لاح فقالوا الهنا وسیدنا ما هذا النور فاوحی الله عزّ وجلّ الیهم هذا نور من نوری اصله نبوة و فرعه امامة اما النبوة فلمحمد عبدی و رسولی واما الامامة فلعلی حجتی و ولیی ولولاهما ما خلقت خلقی و نیز در غایة المرام فرموده ابن بابویه قال حدثنا الحسن بن محمد بن سعد الهاشمی قال حدثنا فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی قال حدثنا محمد بن احمد بن علی الهمدانی قال حدثنی ابو الفضل العباس بن عبد الله البخاری قال حدثنا محمد بن القاسم بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن القاسم بن محمد بن ابی بکر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروی عن علی بن موسی الرضا عن ابیه موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی عن ابیه علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما خلق الله خلقا افضل منّی ولا اکرم علیه منّی قال علی علیه السلام فقلت یا رسول الله فانت افضل ام جبرئیل فقال یا علی ان الله تبارک وتعالی فضّل انبیائه المرسلین علی ملائکته المقربین وفضلنی علی جمیع النبیین والمرسلین والفضل بعدی لک یا علی وللأئمة من بعدک فان الملائکة من خدامنا وخدّام محبینا یا علی الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون للذین آمنوا بولایتنا

یا علی لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض فکیف لا نکون افضل من الملائکة وقد سبقناهم الی معرفة ربنا وتسبیحه وتهلیله وتقدیسه لان اول ما خلق الله عزّ وجلّ ارواحنا فانطقنا بتوحیده وتحمیده ثم خلق الملائکة فلما شاهدوا ارواحنا نورا واحدا استعظموا امرنا فسبحنا لتعلم الملائکة انا خلق مخلوقون وانه منزه عن صفاتنا فسبحت الملائکة بتسبیحنا ونزهته عن صفاتنا و شیخ مفید طاب ثراه در اختصاص فرموده الحسین بن حمدان عن الحسین المقری الکوفی عن احمد بن زیاد الدهقان عن المخول بن ابراهیم عن رشدة بن عبد الله عن خالد المخزومی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه فی حدیث طویل قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یا سلمان فهل علمت من نقبائی ومن الاثنا عشر الذین اختارهم الله للامامة بعدی فقلت الله ورسوله اعلم قال یا سلمان خلقنی الله من صفوة نوره ودعانی فاطعت وخلق من نوری علیا فدعاه فاطاعه وخلق من نوری ونور علی فاطمة فدعاها فاطاعته وخلق منّی ومن علی وفاطمة الحسن والحسین فدعاهما فاطاعاه فسمانا بالخمسة الاسماء من اسمائه الله المحمود وانا محمد والله العلی وهذا علی والله الفاطر وهذه فاطمة والله ذو الاحسان وهذا الحسن والله المحسن وهذا الحسین ثم خلق منا من صلب الحسین تسعة ائمة فدعاهم فاطاعوه قبل ان

يخلق الله سماء مبنية وارضا مدحية اوهواء اوماء اوملكا او
بشرا وكنا بعلمه نورا نسبحه ونسمع ونطيع الخبر وشيخ ابو جعفر محمد
بن الحسن بن علي الطوسي در امالى فرموده المفيد عن علي بن الحسن البصري عن
احمد بن ابراهيم القمي عن محمد بن علي الاحمر عن نصر بن علي عن
عبد الوهاب بن عبد الحميد عن حميد عن انس بن مالك قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا وعلي على
يمين العرش نسبح الله قبل ان يخلق ادم بالفي عام فلما خلق آدم
جعلنا في صلبه ثم نقلنا من صلب الى صلب في اصلاب الطاهرين
وارحام المطهرات حتى انتهينا الى صلب عبد المطلب فقسمنا قسمين
فجعل في عبد الله نصفا وفي ابي طالب نصفا وجعل النبوة
والرسالة فيّ وجعل الوصية والقضية في علي ثم اختار لنا
اسمين اشتقهما من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله العلي
وهذا علي فانا للنبوة والرسالة وعلي للوصية والقضية
ونيز در امالى فرموده عن ابي محمد الفحام حدثني المنصوري قال حدثني
عم ابي موسى بن عيسى بن احمد بن عيسى المنصوري قال حدثني
الامام علي بن محمد قال حدثني ابي محمد بن علي قال حدثني ابي علي
بن موسى الرضا قال حدثني ابي موسى بن جعفر قال حدثني
ابي جعفر بن محمد قال حدثني ابي محمد بن علي قال حدثني ابي علي بن
الحسين قال حدثني ابي الحسين بن علي قال حدثني ابي امير المومنين

علي بن ابي

علي بن ابي طالب قال قال لي النبي صلى الله عليه وآله يا علي خلقني الله
تعالى وانت من نور الله وحين خلق آدم افرغ ذلك النور في صلبه
فافضى به الى عبد المطلب ثم افترق من عبد المطلب انا في عبد الله
وانت في ابي طالب لا تصلح النبوة الا لي ولا تصلح الوصية الا لك
فمن جحد وصيتك جحد نبوتي ومن جحد نبوتي اكبه الله على منخريه
في النار ونيز در امالى فرموده اخبرنا الحسين بن عبيد الله قال اخبرنا ابو محمد
قال حدثنا محمد بن همام قال حدثنا علي بن الحسين الهمداني قال حدثني محمد بن خالد
البرقي قال حدثنا محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام عن
آبائه عن امير المومنين عليه السلام قال كان ذات يوم جالسا بالرحبة والناس
حوله مجتمعون فقام اليه رجل فقال يا امير المومنين انك بالمكان الذي انزلك الله
به وابوك يعذب بالنار فقال له مه فض الله فاك والذي بعث محمدا بالحق
نبيا لو شفع ابي في كل مذنب على وجه الارض لشفعه الله تعالى فيهم ايعذب
بالنار وابنه قسيم النار ثم قال والذي بعث محمدا بالحق ان نور ابي طالب يوم القيمة
ليطفى انوار الخلق الا خمسة انوار نور محمد ونوري ونور فاطمة ونوري الحسن
والحسين ومن ولده من الائمة لان نوره من نورنا الذي خلقه الله عز وجل
من قبل آدم بالفي عام ونيز در امالى فرموده اخبرنا محمد بن علي بن حبيش
قال حدثنا ابو الحسن علي بن القاسم بن يعقوب بن عيسى بن الحسن
بن جعفر بن ابراهيم القبسي الخزاز املاء في منزله قال حدثنا ابو نصر
محمد بن الحسين بن مطاع السلمي املاء قال حدثني ابو العباس احمد

بن حبر القوّاس خال ابن كردي قال حدّثنا محمد بن سلمة الواسطى قال حدّثنا يزيد
بن هرون قال حدّثنا حماد بن سلمة قال حدّثنا ثابت عن انس بن مالك قال ركب
رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ذات يوم بغلته فانطلق الى جبل كذا
فلان و قال يا انس خذ البغلة و انطلق الى موضع كذا و كذا تجد عليًّا جالسًا
بالحصى فاقرءه منّى السلام و احمله على البغلة و ائت به الىّ قال انس فذهبت فوجدت
عليًّا عليه السلام كما قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فحملته على البغلة فاتيت به
اليه فلمّا ان بصر برسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال السلام عليك يا رسول الله
قال و عليك السلام يا ابا الحسن اجلس فان هذا موضع قد جلس فيه سبعون نبيًّا
مرسلا ما جلس فيه من الانبياء احد الا و انا خير منه و قد جلس فى موضع كل
نبىّ اخ له ما جلس من الاخوة احد الا و انت خير منه قال انس فنظرت الى سحابة قد اظلّتهما
و دنت من رؤسهما فمدّ النبى صلى الله عليه و آله و سلم يده الى السحابة فتناول عنقود
عنب فجعله بينه و بين علىّ و قال كل يا اخى فقلت يا رسول الله صف لى كيف
علىّ اخوك قال ان الله عزّ و جلّ خلق ماء تحت العرش قبل ان يخلق آدم بثلاثة آلاف عام
و اسكنه فى لؤلؤة خضراء فى غامض علمه الى ان خلق آدم فلمّا ان خلق آدم
نقل ذلك الماء من اللؤلؤة فاجراه فى صلب آدم الى ان قبضه الله ثم نقله الى
شيث فلم يزل ذلك الماء ينتقل من ظهر الى ظهر حتى صار فى صلب عبد المطلب ثم شقه الله
عزّ و جلّ نصفين فصار نصف فى ابى عبد الله بن عبد المطلب و نصف آخر فى ابى طالب
فانا من نصف الماء و علىّ من النصف الآخر فعلىّ اخى فى الدنيا و الآخرة ثم قرأ
رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و هو الذى خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و كان ربك قديرا

و نيز شيخ ابو جعفر طوسى عليه الرحمة در امالى بسند خود روايت نموده عن موسى بن جعفر عليه السلام قال ان الله
تبارك و تعالى خلق نور محمد صلى الله عليه و آله و سلم من
اختراعه من نور عظمته و جلاله و هو نور لاهوتيته الذى
تبدّى و تجلّى لموسى فى طور سيناء فما استقر له و لا اطاق موسى
لرؤيته و لا ثبت له حتى خرّ صعقا مغشيّا عليه و كان ذلك
النور نور محمد صلى الله عليه و آله و سلم فلمّا اراد ان يخلق محمدا
منه قسم ذلك النور شطرين فخلق من الشطر الاول محمدا و من الشطر الآخر
على بن ابى طالب و لم يخلق من ذلك النور غيرهما خلقهما بيده و نفخ فيهما
بنفسه و صوّرهما على صورتهما و جعلهما امناء له و شهداء على خلقه
و خلفاء على خليقته و عينا له عليهم و لسانا له اليهم قد استودع
فيهما علمه و علّمهما البيان و استطلعهما على غيبه و بهما فتح بدأ الخلق
و بهما يختم الملك و المقادير ثم اقتبس من نور محمد فاطمة ابنته
كما اقتبس نوره من المصابيح هم خلقوا من الانوار و انتقلوا من ظهر الى
ظهر و صلب الى صلب و من رحم الى رحم فى الطبقة العليا من غير نجاسة
بل نقل بعد نقل لا من ماء مهين و لا نطفة خشرة كسائر خلقه
بل انوار انتقلوا من اصلاب الرجال الطاهرين الى ارحام الطاهرات
لانهم صفوة الصفوة اصطفاهم لنفسه لانه لا يرى و لا يدرك
و لا تعرف كيفيّته و لا اينيّته فهؤلاء الناطقون المبلغون عنه
المتصرفون فى امره و نهيه فبهم تظهر قدرته و منهم ترى آياته

ومعجزاته وبهم ومنهم عبادة نفسه وبهم يطاع امره ولولاهم
ما عرف الله ولا يدرى كيف يعبد الرحمن فالله يجرى امره كيف
شاء فيما يشاء ولا يسال عما يفعل وهم يسألون ونيز شیخ ابوجعفر
طوسی طاب ثراه در مصباح الانوار باسناد خود روایت فرموده
عن انس عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال ان الله خلقنى وخلق
عليا وفاطمة والحسن والحسين قبل ان يخلق آدم حين لا سماء
مبنية ولا ارض مدحية ولا ظلمة ولا نور ولا شمس ولا جنة
ولا نار فقال العباس فكيف كان بدء خلقكم يا رسول الله فقال يا عم
لما اراد الله ان يخلقنا تكلم بكلمة خلق منها نورا ثم تكلم بكلمة
اخرى فخلق منها روحا ثم مزج النور بالروح فخلقنى وخلق عليا
وفاطمة والحسن والحسين فكنا نسبحه حين لا تسبيح ونقدسه
حين لا تقديس فلما اراد الله تعالى ان ينشئ خلقه فتق
نورى فخلق منه العرش ثم فتق نور اخى على فخلق منه الملائكة
فالملائكة من نور على ونور على من نور الله وعلى افضل من
الملائكة ثم فتق نور ابنتى فخلق منه السموات والارض
فالسموات والارض من نور ابنتى فاطمة ونور ابنتى فاطمة من نور الله وابنتى فاطمة افضل
من السموات والارض ثم فتق نور ولدى الحسن فخلق منه
الشمس والقمر فالشمس والقمر من نور ولدى الحسن ونور الحسن
من نور الله والحسن افضل من الشمس والقمر ثم فتق نور ولدى

الحسين فخلق الجنة منه والحور العين فالجنة والحور العين
من نور ولدى الحسين ونور ولدى الحسين
من نور الله وولدى الحسين افضل من الجنة
والحور العين الخبر ونیز در امالی فرموده عن ابی المفضل عن رجاء عن محمد
بن داود بن القاسم عن عبد الله بن الفضل عن هرون بن عيسى
بن بهلول عن بكار بن شعبة عن ابيه عن بكر بن عبد المطلب
عن على بن الحسين عن ابيه عن جده امير المومنين عليهما السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا على خلق الله الناس من
اشجار شتى وخلقنى وانت من شجرة واحدة انا اصلها وانت فرعها
ونیز در امالی فرموده جماعة عن ابی المفضل عن عبد الله بن اسحق
بن ابراهيم المدايني عن عثمان بن عبد الله عن عبد الله بن لهيعة
عن ابى الزبير عن جابر بن عبد الله قال بينا النبى صلى الله عليه
وآله وسلم بعرفات وعلى تجاهه ونحن معه اذ اومى النبى صلى الله
عليه وآله وسلم الى على فقال ادن منى يا على فدنا منه فقال ضع
خمسك يعنى كفك فى كفى فاخذ بكفه فقال يا على خلقت انا
وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها
فمن تعلق بغصن من اغصانها ادخله الله الجنة
ونیز در امالی فرموده جماعة عن المفضل عن محمد بن على بن مهدى
وغيره عن محمد بن على عن عمرو عن ابيه عن جميل بن صالح عن ابى

خالد الکابلی عن ابی جعفر قال قال امیر المومنین انا عبد الله واخو رسوله
وصدیقه الاول قد صدقت وآدم بین الروح والجسد ثم انی
صدیقه الاول فی امتکم حقا فنحن الاولون ونحن الآخرون
الخبر و قطب الدین ابو الحسین سعید بن هبة الله بن الحسین الراوندی در کتاب
الخرائج والجرائح فرموده محمد بن اسمعیل البرمکی عن عبد الله بن داهر
عن الجاحی عن محمد بن فضل عن ثور بن یزید عن خالد بن سعد
عن سعدان قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم کنت انا وعلی نورا
بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربع عشر الف سنة فلما خلق
آدم قسم ذلک النور جزئین وركبه فی صلب آدم واهبطه الی
الارض ثم حمله فی السفینة فی صلب نوح ثم قذفه فی النار فی صلب
ابراهیم فجزء انا وجزء علی والنور یزول معنا حیث زلنا
وحسین بن حمدان حضینی در کتاب الروضه فرموده روی عن مجاهد عن
ابن عمر وابی سعید الخدری قال کنا جلوسا عند رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذ دخل سلمان الفارسی وابو ذر الغفاری والمقداد
بن الاسود وعمار بن یاسر وحذیفة بن الیمان وابو الهیثم بن التیهان
وخزیمة بن ثابت ذو الشهادتین وابو الطفیل عامر بن واثلة فجثوا بین
یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم والحزن ظاهر فی وجوههم
فقالوا فدیناک بالآباء والامهات یا رسول الله انا نسمع من قوم فی
اخیک وابن عمک ما یحزننا وانا نستاذنک فی الرد علیهم فقال

صلی الله

صلی الله علیه وسلم وما عساهم یقولون فی اخی وابن عمی علی بن ابی طالب
فقالوا یقولون ای فضل لعلی فی سبقه الی الاسلام وانما ادرکه الاسلام
طفلا ونحو هذا القول فقال علیه السلام فهذا یحزنکم قالوا ای والله
فقال بالله اسالکم هل علمتم من الکتب السالفة ان ابراهیم
علیه السلام هرب به ابوه من الملک الطاغی فوضعت به امه بین
اثلال بشاطی نهر یتدفق یقال له خردان من غروب الشمس الی اقبال
اللیل فلما وضعته واستقر علی وجه الارض قام من تحتها یمسح
وجهه وراسه ویکثر من شهادة ان لا اله الا الله ثم اخذ ثوبا
واتشح به وامه تراه فذعرت منه ذعرا شدیدا ثم مضی یهرول
بین یدیها مادا عینیه الی السماء فکان منه ما قال الله عز وجل و
کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین
فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی الی قوله انی بریء مما
تشرکون وعلمتم ان موسی بن عمران علیه السلام کان فرعون فی
طلبه یبقر بطون النساء الحوامل ویذبح الاطفال لیقتل موسی
علیه السلام فلما ولدته امه امرها ان تاخذه من تحتها
وتقذفه فی التابوت وتلقی التابوت فی الیم فقالت وهی ذعرة
من کلامه یا بنی انی اخاف علیک الغرق فقال لها لا تحزنی
ان الله یردنی الیک فبقیت حیرانة حتی کلمها موسی
وقال لها یا ام اقذفینی فی التابوت والقی التابوت فی الیم

فقال ففعلت ما امرت به فبقى فى اليمّ الى ان قذفه فى الساحل
فردّه الى امّه برمّته لا يطعم طعامًا ولا يشرب شرابًا معصومًا
مدّة وروى ان المدة كانت سبعين يومًا وروى سبعة اشهر
وقال الله عزّ وجلّ فى حال طفوليّته ولتصنع على عينى اذ تمشى
اختك فتقول هل ادلكم على من يكفله فرجعناك الى امّك
كى تقر عينها ولا تحزن الاية وهذا عيسىٰ بن مريم عليه السّلام
قال الله عزّ وجلّ فيه فناداها من تحتها الا تحزنى قد جعل
ربّك تحتك سريًّا الى قوله انسيًّا فكلّم امّه وقت مولده وقال
حين اشارت اليه فقالوا كيف نكلّم من كان فى المهد صبيًّا
انّى عبد الله اتانى الكتاب الى آخر الاية فتكلّم عليه السّلام
فى وقت ولادته واعطى الكتاب والنبوّة واوصى بالصّلوة و
الزكوة فى ثلثة ايام من مولده وكلّمهم فى اليوم الثانى من مولده
وقد علمتم جميعًا انّ الله عزّ وجلّ خلقنى وعليًا من نور واحد
انا كنّا فى صلب آدم نسبّح الله عزّ وجلّ ثم نقلنا الى اصلاب الرّجال
وارحام النساء يسمع تسبيحنا فى الظهور والبطون فى كل عهد وعصر
الى عبد المطلب وان نورنا كان يظهر فى وجوه ابائنا وامهاتنا حتى
تبين اسمائنا مخطوطة بالنّور على جباههم ثم افترق نورنا فصار
نصفه فى عبد الله ونصفه فى ابى طالب عمّى فكان يسمع تسبيحنا
من ظهورهما وكان ابى وعمى اذ جلسا فى ملاء قريش تلالا نورنا

نو

فى وجوههما من دونهم حتى ان الهوام والسّباع يسلّمان عليهما
لاجل نورهما الى ان خرجنا من اصلاب آبائنا وبطون امّهاتنا
الى آخر الحديث و علامه جمال الدّين حسن بن يوسف بن على بن مطهر الحلى
در كشف اليقين فرموده محمد بن جرير الطبرى عن محمد بن عبد الله
عن عمران بن محسن عن يونس بن زياد عن الربيع بن كامل ابن عم
الفضل بن الربيع ان المنصور كان قبل الدولة كالمنقطع الى
جعفر بن محمّد عليهما السّلام قال سالت جعفر بن محمّد بن على
عليه السّلام على عهد مروان الحمار عن سجدة الشكر التى سجدها
امير المومنين صلوات الله عليه ما كان سببها فحدّثنى عن
ابيه محمد بن على قال حدثنى ابى على بن الحسين عن ابيه الحسين
عن ابيه على بن ابى طالب صلوات الله عليهم ان رسول الله
صلى الله عليه واله وسلّم وجهه فى امر ضاء موره فحسن فيه
بلاؤه وعظم عناؤه فلمّا قدم من وجهه ذلك اقبل الى
المسجد و رسول الله قد خرج يصلى الصّلوة فصلّى معه فلمّا
انصرف من الصّلوة اقبل على رسول الله صلّى الله عليه واله وسلّم
واعتنقه رسول الله ثم ساله عن مسيره ذلك وما صنع فيه
فجعل على عليه السلام يحدّثه واسارير رسول الله صلّى الله عليه
واله وسلم تلمع سرورًا بما حدّثه فلما اتى عليه السّلام على حديثه
قال له رسول الله صلّى الله عليه واله وسلّم الا ابشرك يا ابا الحسن فقال فداك

صلى الله عليه وآله وسلم صلى الله عليه وآله وسلم

ابی و امی فکم من خیر بشرت به قال ان جبرئیل هبط علی فی وقت
الزوال فقال لی یا محمد هذا ابن عمک علی وارد علیک وان الله عز وجل ابلا
المسلمین به بلاءً حسنا وانه کان من صنعه کذا وکذا فحدثنی بما
انباتنی به فقال لی یا محمد انه نجا من ذریة آدم من تولی شیث بن آدم
وصی ابیه آدم بشیث ونجا شیث بابیه ونجا آدم بالله یا محمد ومن نجا
تولی سام بن نوح وصی ابیه نوح بسام ونجا سام بنوح ونجی نوح
بالله یا محمد ونجا من تولی اسمعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن وصی
ابیه ابراهیم باسمعیل ونجا اسمعیل بابراهیم ونجا ابراهیم بالله
یا محمد ونجا من تولی یوشع بن نون وصی موسی بیوشع ونجا یوشع بموسے
ونجا موسی بالله یا محمد ونجا من تولی شمعون الصفا وصی عیسے
بشمعون ونجا شمعون بعیسی ونجا عیسی بالله یا محمد ونجا من تولی
علیا وزیرک فی حیاتک ووصیک عند وفاتک بعلی ونجا علی بک
ونجوت انت بالله عز وجل یا محمد ان الله جعلک سید الانبیاء و
علیا سید الاوصیاء وخیرهم وجعل الائمة من ذریتکما الی ان یرث
الارض ومن علیها فسجد علی صلوات الله علیه وجعل یقبل الارض
شکرا لله تعالی وان الله جل اسمه خلق محمدا وعلیا وفاطمة
والحسن والحسین علیهم السلام اشباحا یسبحونه ویمجدونه ویهللونه
بین یدی عرشه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فجعلهم
نورا ینقلهم فی ظهور الاخیار من الرجال وارحام الخیرات المطهرات

المهذبات من النساء من عصر الی عصر فلما اراد الله عز وجل ان یبین لنا
فضلهم ویعرفنا منزلتهم ویوجب علینا حقهم اخذ ذلک النور
فقسمه قسمین جعل قسما فی عبد الله بن عبد المطلب فکان منه
محمد سید النبیین وخاتم المرسلین وجعل فیه النبوة وجعل
القسم الثانی فی عبد مناف وهو ابو طالب بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف فکان منه علی امیر المومنین وسید
الوصیین وجعله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولیه ووصیه
وخلیفته وزوج ابنته وقاضی دینه وکاشف کربته ومنجز
وعده وناصر دینه وحسن بن محمد الدیلمی در ارشاد القلوب فرموده که
سلمان الفارسی قال کنت جالسا عند النبی فی المسجد اذ دخل
العباس بن عبد المطلب فسلم فرد النبی ورحب به فقال یا
رسول الله بما فضل علینا علی بن ابی طالب اهل البیت والمعادن
واحدة فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذن اخبرک یا عم ان الله
خلقنی وخلق علیا ولا سماء ولا ارض ولا جنة ولا نار ولا لوح ولا
قلم فلما اراد الله بدو خلقنا تکلم بکلمة فکانت نورا ثم تکلم بکلمة
ثانیة فکانت روحا فمزج بینهما واعتدلا فخلقنی وعلیا منهما ثم
فتق من نوری نور العرش فانا اجل من العرش ثم فتق من نور علی
نور السموات فعلی اجل من السموات ثم فتق من نور الحسن نور الشمس
ومن نور الحسین نور القمر فهما اجل من الشمس والقمر وکانت الملائکة

تسبح الله تعالی وتقدسه وتقول فی تسبیحها سبوح قدوس
انوار ما اکرمها علی الله فلما اراد الله تعالی ان یبلو الملائکة ارسل
علیهم سحابا من ظلمة وکانت الملائکة لا تنظر اولها من آخرها ولا
آخرها من اولها فقالت الملائکة الهنا وسیدنا منذ خلقتنا
ما رأینا مثل ما نحن فیه فنسألك بحق هذه الانوار الا ما کشفت عنا
فقال الله عز وجل وعزتی وجلالی لافعلن فخلق نور فاطمة الزهراء
یومئذ کالقندیل وعلقه فی قرط العرش فزهرت السموات السبع
والارضون السبع من اجل ذلك سمیت فاطمة الزهراء وکانت
الملائکة تسبح الله وتقدسه فقال الله عز وجل وعزتی وجلالی
لاجعلن ثواب تسبیحکم وتقدیسکم الی یوم القیمة لمحبی هذه المرأة
وابیها وبعلها وبنیها قال سلمان فخرج العباس فلقیه علی بن
ابی طالب فضمه الی صدره وقبل ما بین عینیه وقال بابی عترة المصطفی
من اهل بیت ما اکرمها علی الله تعالی ونیز روایت از محمد بن بابویه نقل کرده انه
قال سأل ابن مهران عبد الله بن العباس عن تفسیر قول الله تعالی
وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون قال کنا عند رسول الله صلی الله
علیه وسلم فاقبل علی بن ابی طالب فلما رآه النبی تبسم فی وجهه وقال مرحبا
بمن خلقه الله تعالی قبل کل شیء خلقنی الله وخلق علیا قبل ان یخلق آدم
بهذه المدة خلق نورا فقسمه نصفین فخلقنی من نصفه وخلق
علیا من النصف الآخر قبل الاشیاء فنورها من نوری ونور علی

صلی الله علیه وآله وسلم

ثم جعلنا

ثم جعلنا من یمین العرش ثم خلق الملائکة فسبحنا
فسبحت الملائکة وهللنا فهللت الملائکة وکبرنا
فکبرت الملائکة وکان ذلك من تعلیمی وتعلیم
علی الخبر و محمد بن علی بن احمد الفارسی در روضة الواعظین
وتبصرة المتعظین فرموده قال جابر بن عبد الله
الانصاری سألت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم عن میلاد امیر المومنین علی
بن ابی طالب علیه السلام فقال آه آه لقد
سألتنی عن خیر مولود ولد بعدی علی سنة
المسیح علیه السلام ان الله تبارك وتعالی
خلقنی وعلیا من نور واحد قبل ان خلق الخلق
بخمسمائة الف عام فکنا نسبح الله ونقدسه
فلما خلق الله تعالی آدم علیه السلام قذف
بنا فی صلبه واستقررت انا فی جنبه الایمن
وعلی فی الایسر ثم نقلنا من صلبه فی الاصلاب
الطاهرات الی الارحام الطیبة فلم نزل کذلك
حتی اطلعنی الله تبارك وتعالی من ظهر طاهر
وهو عبد الله بن المطلب فاستودعنی خیر رحم
وهی آمنة ثم اطلع الله تبارك وتعالی علیا من ظهر

طاهر وهو ابو طالب استودعه خير رحم وهي فاطمة
بنت اسد الخبر وشيخ شرف الدين بن علي النجفي
تاويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة
فرموده محمد بن العباس مرفوعاً الى محمد بن زياد
قال سأل ابن مهران عبد الله بن العباس عن
تفسير قوله تعالى وانا لنحن الصافون وانا
لنحن المسبحون فقال ابن عباس انا كنا عند
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاقبل
علي بن ابي طالب فلما راه النبي صلى الله
عليه وآله وسلم تبسم في وجهه وقال مرحباً بمن
خلقه الله قبل آدم باربعين الف عام
فقلت يا رسول الله اكان الابن قبل
الاب قال نعم ان الله خلقني وخلق
علياً قبل ان يخلق آدم بهذه المدة
وخلق نوراً فقسمه نصفين فخلقني من
نصفه وخلق علياً من النصف الآخر
قبل الاشياء كلها ثم خلق الاشياء فكانت
مظلمة فنورها من نوري ونور علي ثم
جعلنا عن يمين العرش ثم خلق الملائكة

فسبحنا فسبحت الملائكة وهللنا وهللت
الملائكة وكبرنا فكبرت الملائكة
فكان ذلك من تعليمي وتعليم علي وكان
ذلك في علم الله السابق ان لا يدخل النار
محب لي ولعلي ولا يدخل الجنة مبغض لي
ولعلي الا وان الله عز وجل خلق الملائكة
بايديهم اباريق اللجين مملوة من ماء
الحيوة من الفردوس فما احد من شيعة
علي الا وهو طاهر الوالدين تقي نقي مومن
بالله فاذا اراد ابو احدهم ان يواقع اهله
جاء ملك من الملائكة الذين بايديهم
اباريق ماء الجنة فيطرح من ذلك الماء
في انائه التي يشرب منها فيشرب من ذلك
الماء وينبت الايمان في قلبه كما ينبت
الزرع فهم على بينة من ربهم ومن
نبيهم ومن وصيهم علي ومن ابنتي الزهراء
ثم الحسن ثم الحسين ثم الائمة من
ولد الحسين فقلت يا رسول الله
ومن الائمة قال احدى عشر مني وابوهم

علی بن ابی طالب ثم قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم الحمد لله الذی جعل محبة
علی والایمان سببین یعنی سببا لدخول
الجنة وسببا للفوز من النار و باید دانست
که باعث بر نقل احادیث نور و مؤیدات آن از
طریق اہل حق علاوه بر آنکه دزین مقام غرض اہم
اظهار تخدیع مخاطب منیع ست چند وجه
دیگرست اول آنکه فضل بن روزبهان که
مقتدای مخاطب والاشان اعنی کابلی سلیط
اللسان کاسه لیس اوست بر تمسک بروایت اہلسنت
برای الزام و افحام شان تشنیع غریب آغاز نهاده
اہلحق را اجازت استدلال و احتجاج بروایات خودشان
میدهد حیث قال فی جواب نهج الحق والعجب ان
هذا الرجل لا ینقل حدیثا الا من جماعة اهل السنة
لانه لیس لهم کتاب ولا روایة ولا علماء
مجتهدون مستخرجون للاخبار فهو فی اثبات ما یدعیه
عیال علی کتب اهل السنة ازین عبارت صاف ظاهرست
که نزد ابن روزبهان نقل نکردن علامه حلی احادیث را
مگر از اہل سنت و ترک نقل روایات طریق خود باعث

عجب

عجب ابن روزبهان گردیده وگمان کرده که وجهش اینست که برای شیعه
کتابی و روایتی و علمای مجتهدین مستخرجین برای اخبار نیستند پس صاحب نهج الحق
در اثبات دعاوی خویش محتاج کتب اہل سنت ست و این نهایت صریحست در آنکه
حصر نقل در احادیث جانب ثانی عیب و نقص و دلیل فقدان علمای مجتهدین مستخرجین
اخبار در مذهب ناقل ست و مورث عجب و حیرتست پس این اجازت صریحست
برای اثبات مطالب و دعاوی خویش بروایات خویش پس هرگاه امتثالا
لامر ابن روزبهان و رفعا للتعجب و حیرته بروایات طریق اہلحق تمسک کنم
حضرات سنیه را چاره از قبول آن نیست که این تمسک حسب ارشاد مقتدای
سنیانست دوم آنکه نیز ابن روزبهان بجواب نهج الحق در فضائل موہومه
ابن الخطاب حدیثی موضوع نقل کرده که مشتمل ست بر تفضیح ملازمان او زیرا که
ازان ظاهرست که او در حق ازواج جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم
کلمه یا عدوات انفسهن بر زبان آورده و نیز ازان ظاهرست که این ازواج عمر را
بنهایت غلظت و فظاظت موصوف نموده‌اند که گفتند انت افظ و اغلظ با
این همه در آخر این حدیث با اہل غرض این فقره هم وضع کرده‌اند که جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بعمر فرموده ما لقیک الشیطان سالکا فجا قط
الا سلک فجا غیر فجک ابن روزبهان بسبب کمال غفول و ذهول از مدلول صدر
این خرافات مجعول چون این فقره مخدوش دیده مصعوق و مدهوش گردیده
و دست تمسک بان انداخته و بعد نقل آن گفته و هذا حدیث نقله جمهور
ارباب الصحاح ولا شک فی صحته لاحد و هذا حجة علی الروافض

حیث یقولون ان بیعة ابی بکر کان باختیار عمر بن الخطاب فلئنه لو صح ما ذکروا انه کان باختیاره فهو حق لا شك بدلیل هذا الحدیث لانه سلك فجا یسلك الشیطان فجا غیره وکل فج یکون مقابلا ومناقضا لفج الشیطان فهو فج الحق لا شك وهذا من الالزامیات العجیبة التی لیس لهم جواب عن هذا البتة ازین کلام غرابت نظام واضح میگردد که ابن روزبهان بنقل این خبر مکذوب می نازد و نقل آنرا بحسن فهم خود از الزامیات عجیبه که بزعم او اہلحق را ازان جوابی نیست می داند و ہرگاه بزعم ابن روزبهان الزام اہلحق باین کذب بی نظام جائز باشد پس احتجاج اہلحق باحادیث نور که از طرق خویش نقل کرده اند بہزار اولویت مستحسن و مقبول و موجب الزام و افحام اہل ذہول باشد و مخفی نماند که در توجیه این خبر مکذوب حضرات اہلسنت ساسیل الله و بکج و مج بیانے تاویلات علیله ای می انگیزند و ہفوات غریبه بر زبان می آرند تا لنگی مخاطب در باب بکاید بعض امثال حامیانه ہندیه برای تصحیح بعض این خرافات می خوانند و حقیر در کتاب شوارق النصوص بتفصیل تمام وضع و افترای آن ثابت کرده ام و خرافات این بزرگان را قلع و قمع واجبی نموده بحیرتم که چگونه ابن روزبهان چنین کذب فضیح را بطلاقت و ذلاقت یاد می نماید و آنرا بر اہلحق حجت میگیرد و از الزامات عجیبه و افحامات غریبه می انگارد و مباہات و افتخار زائد الوصف بآن دارد و بوقاحت تمام میسراید که اہلحق را جوابی ازان نیست و بر مجرد جزاف و گزاف اکتفا نکرده لفظ البتة که مفید مزید یقین برین زعم باطل و توہم صریح الفساد ست می افزاید سوم آنکه خود شاہصاحب در حاشیه تحفه

سیزدہم آنکه باب یازدہم ہمین کتاب گفته اند ابن یونس که از عمده مجتہدین شیعه است در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است کتاب یوم الغدیر را وابن شاہین کتاب المناقب را وابن ابی شیبه کتاب اخبار و فضائل آنحضرت را وابو نعیم اصفہانی کتاب منقبة المطہرین را و ما نزل من القرآن فی فضل امیر المومنین وابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب اربعین فی فضائل امیر المومنین وابن مردویه کتاب والشمس فی فضل علی و شیرازی نزول القرآن فی شان امیر المومنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اہل بیت را و نسائی کتاب مناقب امیر المومنین را و نطنزی کتاب خصائص علویه را وابن المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المومنین و بیہقی کتاب المراتب ایضا و بصری کتاب درجات امیر المومنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی گفته که از عمر بن شاہین شنیدم که میگفت که جمع کرده ام از فضائل علی ہزار جزو انتہی نقلا عن ترجمة المسمی بانوار العرفان للمعین القزوینی الاثنا عشری لفظه پس انصاف باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل امیر المومنین و اہل بیت باشند بلکه ہر که تتبع کتب شیعه نماید بیقین میداند که تمام علماء شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المومنین و زہرا و حسنین کاسه لیس و خوشه چین اہلسنت اند و در ہر جا از ہمین کتب نقل می آرند آری در حال ائمه مابعد اگر چیزی داشته باشند محتمل است یدل علی ذلک کتاب کشف الغمة والفصول المہمة وغیرہما من کتب ہذا الفن انتہی ازین عبارت ظاہرست که نزد شاہصاحب نقل اہلحق از کتب اہلسنت در فضائل و مناقب

جناب امیر المومنین و حضرت زہرا و حسنین علیہم السلام مثبت کاسہ لیسی و خوشہ چینی اہلحق ست یعنی سبب اثبات نقص و عدم استطاعت بر اثبات فضائل و مناقب این حضرات از طریق خود ست پس معلوم شد کہ احتجاج و استدلال اہلحق بروایات طریق خود در اثبات فضائل و مناقب ہرگز قابل رد و انکار نیست بلکہ مثبت فضل و افتخار و دافع نقص و عار ست پس احتجاج و استدلال باحادیث نور کہ از کتب اہلحق منقول شد نزد مخاطب جلیل عمدۃ الفحول ہم مستحسن و مقبول باشد و اما زعم کون الفصول المہمۃ من کتب الشیعۃ فبطلانہ ما لا یخفی فیہ عاقل لما ظہر من حال مصنفہ فی مجلد حدیث التشبیہ و غیرہ و در کتاب کشف الغمۃ ہم در اکثر مواضع نقل از سنیۃ نمودہ برای الزام و اما کتب دیگر کہ در فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام و حضرت فاطمہ و حسنین علیہما السلام کہ شیعہ از طرق خود فضائل را در آن وارد کردہ اند پس خارج از حد و احصاست شاہصاحب اگر بران مطلع نشوند چہ عجب ست رجوع بکتب جالیہ و کتب حدیث مثل غایۃ المرام و بحار الانوار باید کرد کہ از آن حال جملہ این کتب واضح شود و غرابت نفی ظاہر و آشکار گردد چہارم آنکہ فاضل رشید تلمیذ مخاطب حمید در شوکت عمریہ بعد کلامی گفتہ لیکن احقر العباد در حق احادیث ائمہ اطہار کہ در طریق شیعہ مرویست بدون قیام کدام بینہ یا قرینہ قویہ بر وضع آن اصلا خدشہ بخاطر نمیگذراند پس تا بہ تلفظ آن چہ رسد بلکہ آنرا علے الراس والعین مے نہد الخ ازین عبارت بکمال صراحت ظاہر ست کہ فاضل رشید در حق احادیث ائمہ اطہار کہ بطریق شیعہ مرویست بدون قیام کدام بینہ

و اثبات صحت استدلال اہلحق بروایات خود بمقابل سنیہ باین سبب کہ چون احادیث نقل شیعہ فضائل جناب امیر و حضرت زہرا و حسنین علیہم السلام از کتب اہلسنت مثبت کاسہ لیسی و خوشہ چینی ایشان دانستہ

و اثبات صحت استدلال اہلحق بنقل حدیث نور از طرق خود بسبب آنکہ فاضل رشید تصریح کردہ کہ احادیثی کہ در طریق شیعہ مرویست بدون قیام قرینہ قویہ بر وضع آن اصلا خدشہ بخاطر نمی گذرد بلکہ آنرا علی الراس والعین می نہند تا بتلفظ آن چہ رسد

یا قرینہ قویہ بر وضع آن اصلا خدشہ بخاطر نمیگذراند تا بہ تلفظ بان چہ رسد بلکہ آنرا علی الراس والعین مے نہد پس حسب افادہ فاضل رشید روایات نور کہ اہلحق نقل کردہ و امثال آن کہ ہرگز کدامی بینہ یا قرینہ قویہ بر وضع آن قائم نیست لائق خدشہ خادشین و قدح قادحین و ریب مرتابین نباشد بلکہ اتباع رشید را باید کہ آنرا علی الراس والعین نہند و اظہار عدوان و اعتساف بابا و استنکاف از قبول آن نکنند پنجم آنکہ صاحب صواقع و خود مخاطب جا بجا درین کتاب احتجاج و استدلال بروایات طریق خود بمقابلہ اہلحق کردہ اند بلکہ بمزید جسارت دست بروایاتیکہ وضع و کذب آن از تصریحات منقدین شان ظاہر انداختہ پس بعد این احتجاج و استدلال صریح الاختلال سر از قبول احتجاج و استدلال اہلحق بروایات خود نمی تواند تافت **قولہ** و اینحدیث باجماع اہلسنت موضوعست **اقول** ان ہذا الا افک مبین این غایت تہور و نہایت جسارت ست کہ کذب و افترا بتقلید کابلی ضلال دانستہ مطالب علمیۃ را بدروغ و بہتان مشحون ساختہ از ادانی اہل علم فضلا عن الفضلاء و العلماء در محاورات و معاملات دنیا وقوع و صدور کذب و دروغ نہایت قبیح ست چہ جا کہ در مباحث دینیہ و علوم حقیقیہ مرتکب افترا و بہتان شوند و بحمد اللہ کہ ابطال دعوی اجماع اہلسنت بر وضع اینحدیث بادلہ زاہرہ و براہین قاہرہ سابقا مبین شد و ظاہر گردید کہ اکابر ائمہ دین و اجلہ محققین و اساطین سنیہ

این حدیث شریف را در کتبهای خویش بلا رد و نکیر روایت کرده اند پس چه
قسم ممکن ست که این حدیث نزد اینحضرات موضوع بوده باشد چه روایت
موضوعات بلاشبهه حرام و ناجائز ست و در حدیث وارد ست
که کسی که دروغی را روایت کند و داند که آن دروغست پس یکی از کاذبانست
پس اگر شاه صاحب اعتراف باین کنند که اینحدیث شریف نزد این حضرات
موضوعست فسق ائمه خویش ثابت کرده باشند و ایشان از جمله مفتریان
بر سرور رسولان داخل ساخته و علاوه برین جمعی از کبار سنیه احتجاج
و استدلال باین حدیث شریف نموده اند و جمعی حتما و جزما آنرا بجناب
رسالتمآب صلی الله علیه نسبت فرموده فادعاء الاجماع علی شفا جرف
هار لا یغتر به الا من لم یشم رائحة من ممارسة الاخبار والاثار و انهمک
فی التعصب السمج البادی الشنار والتعسف الواضح العار و مبنای
فاسد البنیان دعوی اجماع ظاهر البطلان آنست که ابن الجوزی که افراطش
در حکم بوضع احادیث صحیحه و روایات معتمده معلوم طلبه علوم ست تا آنکه
کتابش با علمای اهلسنت موجب ضرر عظیم و فساد فخیم می دانند کما لا یخفی
علی ناظر تذکرة الموضوعات الفتنی اینحدیث را من تلقاء النفس بهوا جس
نفسانی موضوع قرار داده و ابن روزبهان در کتاب الباطل قدح ابن الجوزی نقل کرده و خواجه کابلی که یافه درای و جسارت و بیباکی
عادت دیرینه اوست ادعا کرده که اینحدیث باجماع اهل خبر موضوعست
و مخاطب دعوی کاذب اجماع اهلسنت بر وضع آن بر زبان آورده حالانکه

ابن حجر عسقلانی در نخبة الفکر گفته و اتفقوا
علی تحریم روایة الموضوع
الا مقرونا ببیانه لقوله
صلی الله علیه وسلم من حدث
عنی بحدیث یری انه کذب
فهو احد الکاذبین اخرجه
مسلم انتهی

حکم بوضع اینحدیث باطل محض ست چه وضع حدیثی ثابت نمیشود مگر بدلیلی
و دلیل آن نیست مگر مخالفت کتاب یا سنت پس اگر مدعیان وضع اینحدیث
در اثبات خود وجهی از وجوه دعوی مخالفت اینحدیث شریف با کتاب
یا سنت داشته باشند برآرند و جواب شافی و کافی بشنوند و انی لهم ذلک
سوی الخرافات الجزافیة والهواجس الشیطانیة و اگر بدلیلی وحجتی
متمسک حکم بوضع اینحدیث شریف نکرده اند بلکه بمحض هوای نفس و حب
باطل و عشق مذهب جبر و عداوت آل و مخالفت رسول رب متعال باین حکم
باطل السنه خود را آلوده اند کما هو فی الواقع کذلک فلا یصغی الیه
مسلم و مومن و لا یکترث به موحد موقن و چسان توان گفت
که دلیلی برین حکم دارند چه امام و مقتدای ایشان که بادی سلوک این وادی
و هائم این تهامه و بوادی ست یعنی ابن الجوزی که حکم بوضع آن کرده نیز
دلیلی نیاورده بمحض قدح در اسناد بعض طرق آن اکتفا کرده حالانکه در
مقام رد بعض احادیث صحیحه مثل حدیث سد الابواب الا باب علی علیه السلام
اندکی بعض دلایل واهیه فاسده و قرائن سخیفه کاسده خود را معذور نداشته
کما یظهر من الرجوع الی کتابه پس اگر او را میلی سخیف و بی اصل هم برای
ابطال حدیث نور میسر میشد دست بران انداختی و از ذکران خود را باز
نداشتی و علاوه برین احمد بن حنبل مدعی اجماع را علی الاطلاق تکذیب
فرموده چنانچه ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب الاندلسی
در محلی گفته رحم الله احمد بن حنبل فلقد صدق اذ یقول من ادعی

مسئله ... الاجماع فقد
صح عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم المحقق علیها من
کتاب البدیع

تکذیب مدعی اجماع از احمد بن حنبل

الاجماع فقد کذب ما یدریه لعل الناس اختلفوا لکن لیقل لا اعلم خلافا
هذه اخبار المرسی والاصم قال ابو محمد لا یحل دعوی الاجماع الا فی
موضعین احدهما ما یتفق ان جمیع الصحابة رضی الله عنهم عرفوه
بنقل صحیح عنهم فاقروا به والثانی ما یکون من خالفه کافرا خارجا
عن الاسلام کشهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و
صیام رمضان وحج البیت والایمان بالقرآن والصلوات الخمس
وجملة الزکوة والطهارة للصلوة ومن الجنابة وتحریم المیتة
والخنزیر والدم وما کان من هذا الصنف فقط ونیز ابن حزم در محلی گفته
وایضا فمدعی الاجماع علی ما لا یتیقن ان کل مسلم فقد عرفه
وقال به کاذب علی الامة کلها وقد نص الله عز وجل علی ان
نفرا من الجن آمنوا وسمعوا القرآن من رسول الله صلی الله علیه وسلم
فهم صحابة وفضلاء فمن لهذا المدعی بالباطل باجماع اولئک
فکیف احصی اقوال الصحابة رضی الله عنهم ولا تحصی الا حیث
لا یشک فی ان کل مسلم قد عرفه وقد قال احمد بن حنبل رضی الله
عنه من ادعی الاجماع فقد کذب ما یدریه لعل الناس اختلفوا
فی ذلک وابن القیم در اعلام الموقعین گفته وکذلک الشافعی ایضا
نص فی رسالته الجدیدة علی ان ما لا یعلم فیه خلاف لا یقال له
اجماع ولفظه ما لا یعلم فیه خلافه فلیس اجماعا وقال عبد الله
بن احمد بن حنبل سمعت ابی یقول ما یدعی فیه الرجل الاجماع

قال احمد بن محمد بن حنبل من ادعی الاجماع فقد کذب ذکره ابن حزم فی الاحکام

مسئلة ولا یحل الحکم بالقیاس ولا بالرای ولا بالاستحسان ولا بقول احد ممن دون رسول الله صلی الله علیه وسلم دون ان یوافق قرآنا او سنة من کتاب الاقضیة

قال احمد من ادعی الاجماع فقد کذب ذکره ابن حزم فی الاحکام نه در موضع آخر

فهو

فهو کذب ومن ادعی الاجماع فهو کاذب لعل الناس اختلفوا هذه دعوی
بشر المریسی والاصم ولکن یقول لا اعلم الناس اختلفوا ولم یبلغنی
ذلک هذا لفظه وبعد این عبارت گفته ونصوص رسول الله
صلی الله علیه وسلم اجل عند الامام احمد وسائر ائمة الحدیث
من ان یقدموا علیها توهم اجماع مضمونه عدم العلم بالمخالف
ولو ساغ لتعطلت النصوص وساغ لکل من لم یعلم مخالفا فی
حکم مسئلة ان یقدم جهله بالمخالف علی النصوص انتهی فیا للعجب
العجیب کیف یدعی المخاطب المطاع هذا الاجماع البادی الاستناع
الواضح الاستبشاع الصریح الخداع فیمس الحق علی المستکفین
حوله والسامعین قوله من الهج الرعاع ویروج الکاسد علی
المغفلین الاغمار الذین هم لکل ناعق اتباع مع ظهور بطلانه
وانهدام جدرانه وانخرام ارکانه وانجذام اصوله واغصانه
عند الناقد للردی من السلیم الصالح للانتفاع وابن حزم صاحب
محلی نزد ائمهٔ سنیه بفضائل جلیه ومحامد سنیه محلی ومرآت طول باع
وکثرت اطلاع او از زنگ ارتیاب وتشکیک مموهین مستولین مجلی ومقام علم
وفضل واعتماد واعتبار او نزد این حضرات پس رفیع ومعلی محیی الدین
ابو محمد عبد الواحد بن علی در کتاب المعجب فی تلخیص اخبار المغرب گفته ابو محمد
الذی یحدث عنه الحمیدی هو ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن
حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان بن سفین بن

تصریح ابن القیم در اعلام الموقعین باینکه احمد مدعی اجماع را کاذب دانسته

فضائل ابن حزم فقیه بر سنیه در کتاب المعجب فی تلخیص اخبار المغرب ابو محمد عبد الواحد

مدائح ابن حزم از ابو احمد … بر اجماع نقل کرده

یزید الفارسی مولی یزید بن ابی سفین بن حرب بن امیة بن عبد شمس
بن عبد مناف القرشی قرئ علیّ نسبه هذا بخطه علی ظهر کتاب
من تصانیفه اصل اباۂه الادنین من قریة من اقلیم لبلة
من غرب الاندلس سکن هو وابوه قرطبة وکان ابوه من وزرآء
المنصور محمّد بن ابی عامر ووزرآء ابنه المظفر بعده وکان هو
المدبّر لدولتیهما وکان ابنه ابو محمد الفقیه وزیر العبد الرحمن
بن هشام بن عبد الجبار بن الناصر الملقّب بالمستظهر بالله اخی
المهدی المذکور آنفا ثم انه نبذ الوزارة واطّرحها اختیارا واقبل
علی قرأة العلوم وتقیید الاخبار والسّنن فنال من ذلک ما لم ینل
احد قبله بالاندلس وکان علی مذهب الامام ابی عبد الله
الشافعی رحمه الله اقام علی ذلک زمانا ثم انتقل الی القول بالظاهر
وافرط فی ذلک حتی ادبی علی ابی سلیمن داود الظاهری وغیره
من اهل الظاهر وله مصنّفات کثیرة جلیلة القدر شریفة المقصد
فی اصول الفقه وفروعه علی مهیعه الذی یسلکه ومذهبه
الذی یتقلده وهو مذهب داود بن علی بن خلف الاصبهانی
الظاهری ومن قال بقوله من اهل الظاهر ونفاة القیاس والتعلیل
بلغنی عن غیر واحد من علمآء الاندلس ان مبلغ تصانیفه
فی الفقه والحدیث والاصول والنحل والملل وغیر ذلک من التاریخ
والنسب وکتب الادب والرّد علی المخالفین له نحو من اربعمائة مجلد

تشتمل

مدائح ابن حزم که از ابو احمد … بر اجماع نقل کرده

تشتمل علی قریب من ثمانین الف ورقة وهذا شئ ما علمناه لاحد
ممن کان فی مدة الاسلام قبله الا لابی جعفر محمّد بن جریر الطبری
فانه اکثر اهل الاسلام تصنیفا فقد ذکر ابو محمّد عبد الله بن محمد
بن جعفر الفرغانی فی کتابه المعروف بالصّلة وهو الذی وصل
به تاریخ ابی جعفر الطبری الکبیر انّ قوما من تلامیذ ابی جعفر
لخصوا ایام حیوته منذ بلغ الحلم الی ان توفی فی سنة ۳۱۰ وهو ابن ست
وثمانین سنة ثم قسّموا علیها اوراق مصنفاته فصار لکل یوم
اربع عشرة ورقة وهذا لا یتهیّأ لمخلوق الّا بکرم عنایة الباری
تعالی وحسن تاییده له ولابی محمّد بن حزم بعد هذا نصیب وافر
من علم النحو واللغة وقسم صالح من قرض الشعر وصناعة الخطابة
الی ان قال بعد ذکر بعض اشعاره وجد بخطه انه ولد یوم الاربعاء
بعد صلوة الصّبح وقبل طلوع الشمس آخر یوم من شهر رمضان
سنة ۳۸۴ وتوفی رحمه الله فی سلخ شعبان من سنة ۴۵۶ وانما اوردت
هذه النبذة من اخبار هذا الرجل وان کانت قاطعة للنسق
مزیحة عن بعض الغرض لانه اشهر علمآء الاندلس الیوم واکثرهم
ذکرا فی مجالس الرؤسآء وعلی السنة العلمآء وذلک لمخالفته
مذهب مالک بالمغرب واستبداده بعلم الظاهر ولم یشتهر به
قبله عندنا احد ممن علمت وقد کثر اهل مذهبه واتباعه
عندنا بالاندلس الیوم ودر آخر کتاب المعجب این عبارت مسطور ست

کلام ابن حزم در نحو و شعر … ۲۱۱

قال الشیخ الفقیه العالم الحافظ محیی الدین ابو محمد عبد الواحد
بن علی جامع هذا الکتاب سمع علیّ جمیع هذا التلخیص الذی
جمعته فی اخبار المغرب مولانا الفقیه الامام الفاضل الوزیر
الصاحب عزّ الدین قدوة العلماء اوحد الفضلاء اکمل الوزراء
خاصة امیر المومنین ابو الفتح عبد الله بن القاضی الاجلّ الوزیر الفاضل
صاحب شمس الدین ابو محمد بن شریف الزهری جمّل الله الزمان
ببقائه والفاضل المتقن ابو الفتح نصر بن القاضی المخلص ابی محمد
عبد الکریم بن علی الخ وصدیق حسن خان معاصر در جنة فی الاسوة الحسنة بالسنة
در ذکر مجتهدین گفته ومنهم الامام ابو محمد بن حزم الظاهری قال
لو علمت انّ احدًا علی وجه الارض اعلم منّی قرانا وحدیثا
لرحلت الیه وقد بالغ فی ایجاب الاجتهاد علی کل مسلم بابلغ
مایکون وفی تحریم التقلید حتی قیل ان لسان ابن حزم وسیف
حجاج بن یوسف شقیقان فانّه ما نجیٰ من لسانه احدٌ الا من
سلّمه الله تعالی قال الشیخ الاکبر فی الفتوحات فی الباب الثالث و
العشرین ومائتین غایة الوصلة ان یکون الشیٔ عین ما ظهر ولا
یعرف انه هو کما رایت النبی صلّی الله علیه وآله واصحابه وسلم
وقد عانق ابا محمد بن حزم المحدّث فغاب الواحد فی الاخر فلم
نر الا واحدا وهو رسول الله صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم
فهذه غایة الوصلة وهی المعبّر عنها بالاتحاد انتهی ولنعم ما قیل

صفحہ ۳۰ / ۱۰۸
ماںدا ابن حزم کہ از جنہ فی الاسوة الحسنة بالسنة مولوی صدیق حسن خان معاصر

فی

فی مثل هذا المقام ٭ تو هم وا شینا ببلبل هزاره ٭ فهم لیسعی بیننا بالتباعد
فعانقته حتی اتحدنا تعانقا ٭ فلمّا اتانا مارای غیر واحد ٭ ویقرب من
ذلک ما قیل بالفارسیة ٭ جذبۂ وصل بحدیست میان من و تو ٭ که رقیب
آمد و نشناخت نشان من و تو ٭ ولم تحصل تلک الوصلة لابن حزم رح
الا من جهة اعتصامه بالسنّة وانتصارها وصلابته فی التمسک
بها والرد علی من ردّها وخالفها بانکارها رزقنا الله تعالی
اتباع رسوله ظاهرا وباطنا وحشرنا فی زمرة اهله **قوله**
وفی اسناده محمّد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین هو
کذاب و قال الدارقطنی متروک ولم یختلف احد فی کذبه و
یروی من طریق آخر وفیه جعفر بن احمد وکان رافضیا غالیا
کذابا وضّاعا وکان اکثر ما یضع فی قدح الصحابة وسبّهم
اقول لا یخفی علی من اتقن البحث واحصف ان من اطرف الطرف
ان المخاطب الماهر الحاوی لانواع الشرف الذی قدّمنا اخلاف
الخلاف قد رشف قد ادعی وقوع محمّد بن خلف فی اسناد هذا
الحدیث العالی الشرف فاجترح اشنع العضیهة واقطع الفریة
اقترف واظهر انکر الشطط والسفاف وابان عن اسمج الکذب
والجزاف فانّ الرجل المذکور غیر واقع فی طریق من طرق حدیث
النور ٭ کما سننبهک فیما بعد انشاء المجید الغفور ٭ واما جعفر بن احمد
فانّه ایضًا لم یقع فی الطرق التی ذکرها اهل الحق والایقان

فی مقام الاستدلال والاحتجاج لتبکیت السنیة الاعیان وزعم المخاطب المتهور المتهوک الغفول ومن سلف علیه من مشایخ العصبیة وأئمة الذهول انحصار هذا الحدیث المشتهر المقبول فی طریقین توهموا ان کلا منهما معلول زعم باطل مدخول ووهم سخیف ذول یستنکف ویشمئز منه ارباب العقول ولا یطور به ابدا من له ادنی المام ونزول بدار السبر وتمییز المنقول فانه لاح انقا وظهر ولا کالصبح اذا اسفر ان الحدیث من الاحادیث المستفیضة المشتهرة والروایات المعتمدة المعتبرة صحیح بلا ارتیاب کیف لا ورواته من الثقات المشاهیر والاثبات النحاریر علی ما صرح به العلماء الانجاب وسبط ابن الجوزی الذی قد اثنی علیه عدة من ثقاتهم الاکابر وعدة من الاماثل الحائزین للمفاخر اثبت صحة الحدیث علی رغم جده ونصب نفسه لنقض قوله ورده

ولیس فی اسانید الروایات التی نقلتها من احمد بن حنبل وعبد الله بن احمد وابن المغازلی والاخطب والنطنزی والعاصمی والحموینی من اسم محمد بن خلف وجعفر بن احمد عین ولا اثر فالقدح والجرح والطعن فیهما لا یجدی نفعا ولا یثلج صدرا کما لا یخفی علی من له ثاقب النظر

ومن الظاهر ان ورود حدیث صحیح من طرق اخر ولو کان فیها شیء من الضعف یفید زیادة القوة فی الخبر فثبت وظهر ان القادح فی حدیث النور بظن وقوع احد الرجلین فیه اما مکابر مختبط

او اعفک سفیه ثم اعذرک علی منشأ هذا الغلط الواضح وصل ذاک الخطأ اللائح فاعلم ان العلامة الحلی انار الله فی سماء الفخر بدره واعلی فی اعلی علیین ذکره نقل فی کتابه نهج الحق هذا الحدیث الملکور من احمد بن حنبل وابن المغازلی الذی هو محدث مشهور وصاحب الباطل لما قعد به العجز عن الجواب احتال حیلة فی الخطاب فقال ذکر ابن الجوزی یعنی فضل بن روزبهان هذا الحدیث بمعناه فی کتاب الموضوعات وقال هذا الحدیث موضوع علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والمتهم به فی الطریق الاول محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین کذاب وقال الدارقطنی متروک وفی الطریق الثانی المتهم به جعفر بن احمد وکان رافضیا کذابا یضع الحدیث فی سب اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم انتهی فهذا المسول المحتال الوریع ان فی سند الحدیث الذی نقله العلامة اعلی الله مقامه فی دار الکرامة وقع احد من الرجلین بل قال ان ابن الجوزی ذکر حدیثا هو فی معنی هذا الحدیث وحکم بوضعه فاوهم الناظرین ان الحدیث المسطور ایضا موضوع ولم یدع صریحا انه وقع فی نفس الروایة التی نقلها العلامة احد من الرجلین کما لا یخفی علی من له تامل وسلامة والکابلی العسوف العجول لاخذ کثیرا من فضلات الفضول قال فی جواب هذا الحدیث فی الصواقع وهو باطل لانه موضوع باجماع اهل الخبر وفی اسناده محمد بن خلف المروزی قال یحیی

ابن معين هو كذاب وقال الدارقطني متروك ولم يختلف احد
كذبه ويروى من طريق آخر وفيه جعفر بن احمد وكان رافضيا
غاليا كذابا وضاعا وكان اكثر ما يضع في قدح الصحابة وسبهم
انتهى فالكابلي تحذلق بزيادة نغمة ليس لها من الصدق اثر حيث
على وضع الحديث اجماع اهل الخبر واخفى شرذمة من الفضل المجمع على الادغال وغير عبارته
ومعناها ونكر معراها ومحواها التخديع للاغمار الانذال فان تذكر ان محمد بن خلف وقع في سنده
هو بعض الحديث الذي ذكره العلامة في مقام الاستدلال
والكابلي ادعى انه وقع الرجل في هذا الحديث بعينه فافترى
اولى الكمال والخاطب المعظم الصادق في قوالة السارق لكتاب
الكابلي والناسج على منواله اغتر بقوله الكاذب الاعوج فذكره
بعد تغييره بلفظه اللجلج وبالجملة لا ريبة في ان الحديث الذي وقع فيه
محمد بن خلف المروزي غير هذا الحديث الشريف كما دريت ايضا
من كلام سبط ابن الجوزي في الفهم الحصيف فان لفظه هكذا خلقت
انا وهرون بن عمران ويحيى بن زكريا وعلي بن ابي طالب من طينة
واحدة وان اختلجك مع ذلك البيان الواضح الوساوس الخادعة
واعتلج مع هذا الكشف اللائح الهواجس اللاذعة فها انا اوصلك
الى يقين جازم لا يثلمه نوازغ شكوك اهل المراء والختل وانهيك
الى قطع سالم عن تطرق شبهات اصحاب المكابرة والجدل فاعلم
بعد تحقيق هذا الكلام عثرت بعد الفحص التام على اصل كتاب موضوعات

ابن الجوزي الجازف في رد احاديث خير الانام عليه وآله الاف التحية
والسلام فوجدت الامر عند ملاحظته كما تيقنت قبل مطالعته
قال فيه في فضائل علي عليه السلام الحديث الاول فيما خلق
منه علي بن ابي طالب اخبرنا ابو منصور القزاز قال اخبرنا
احمد بن علي بن ثابت قال اخبرني علي بن الحسن بن محمد الدقاق
قال ثنا محمد بن اسمعيل الوراق قال ثنا ابراهيم بن الحسين بن
داود العطار قال ثنا محمد بن خلف المروزي ثنا موسى بن
ابراهيم ثنا موسى بن جعفر عن ابيه عن جده قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم خلقت انا وهرون بن عمران ويحيى بن
زكريا وعلي بن ابي طالب من طينة واحدة هذا حديث
موضوع على رسول الله صلى الله عليه وسلم والمتهم به
المروزي قال يحيى بن معين هو كذاب وقال الدارقطني
متروك وقال ابن حبان كان مغفلا يلقن فيتلقن فاستحق
الترك وقد روى جعفر بن احمد بن بيان عن محمد بن عمر الطائي
عن ابيه عن سفين عن داود بن ابي هند عن الوليد بن
عبد الرحمن عن غنم الحضرمي عن ابي ذر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم خلقت انا وعلي من نور وكنا عن يمين العرش
قبل ان خلق الله آدم بالفي عام ثم خلق الله آدم فانقلبنا في
اصلاب الرجال ثم جعلنا في صلب عبد المطلب ثم اشتق اسمانا

من اسمه فالله محمود وانا محمد والله الاعلى وعلى علی قال المصنف هذا وضعه جعفر بن احمد وكان رافضيا يضع الحديث قال ابن عدی کان یتیقن انه یضع انتهی وظهر من هنا ولا کظهور النار على العلم والنور فی الظلمات ادعاء وقوع محمد بن خلف المروزی فی طریق حدیث النور من غرائب الفریة والبهت المحظور ولم یعثر الكابلی على اصل کتاب ابن الجوزی وانما وقف علی کلام ابن روزبهان وغلط وحرفه على حسب ما رام من البهتان فادعى كذبا وزورا والقى اليه اولياؤه زخرف القول غرورا وقلده فی ذلك المخاطب المتحذلق الجسور الفاقد للتمییز والشعور العادم للاطلاع والعثور فساق كلامه المنكر الملحوّ وابدى عن واضح العجز وظاهر القصور وايضا ظهر ان ابن الجوزی نسب الى جعفر بن احمد وضع الحديث مطلقا وابن روزبهان اضاف اليه قيد فی سب اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وايضا اضاف لفظ كذابا والكابلی لم يكتف على هاتين الزيادتين فاضاف لفظ غاليا وضاعا وايضا ذكر انه كان اكثر علماء الشيعة فی قدح الصحابة وايضا اضاف فقرة ولم يختلف احد فی كذبه فی قدح ابن خلف فهذه زيادات اربع من الكابلی واثنتان من ابن روزبهان شاركه فيهما الكابلی الذی سهل عليه التلميع وهان ثم ليس لها وجود فی كلام ابن الجوزی المطعون على السنة الاعيان وايضا وضح ان ابن روزبهان نقل الحكم بوضع حديث ابن خلف عن ابن الجوزی

فحسب والكابلی اخفى اسم ابن الجوزی حتى لا يتعقب عليه ولا يؤخذ بخناقه بان منقدی السنية طعنوا على ابن الجوزی واظهروا اشد مجازفته وفظيع اغراقه وذكر الكابلی بدل حكم ابن الجوزی اجماع اهل الخبر على وضع هذا الحديث فزاد كذبا ما عليه مزيد ويربو على تدليس ابليس ويزيد والمخاطب المضطلع برزانة المنة والمسدی الى المسولين باعظم منة المساعد لهم فی التحريف والتلفيف والتزويق والتلفيق بلا ضنة ذكر عوض اجماع اهل الخبر اجماع اهل السنة فنعوذ بالله من وسواس الخناس الذی يوسوس فی صدور الناس من الناس والجنة ويزويهم ويحميهم من طريق النجاة والجنة ويغويهم ويغمسهم حرباء الخفى مرة ومرة بالرنة ويئن على انتهاج لقم الحق باوجع انة وايضا ظهر ان ابن الجوزی نقل فی حق المروزی عن ابن عدی انه كان مغفلا يلقن فيتلقن فاستحق الترك وهذا صريح فی انه لم يكن يتعمد الوضع والكذب على سيد الانبياء الانجاب سلام الله وصلواته عليه وآله وعليهم ما نفح مسك وطاب ملاب فهذا يبطل ما نسبه ابن الجوزی الى ابن معين من انه قال فی حقه انه كذاب ومع ذلك فقد طعن ائمة السنية على ابن معين بكثرة طعنه على الناس واثبتوا حسده للشافعی الذی هو عندهم رئيس ورأس ومورد من الفضل والتحقيق اضوء نبراس كما لا يخفى على ناظر مناقب الشافعی للرازی المقباس واما حكم ابن الجوزی بالوضع على حديث النور

المروی من ابی ذرّ الغفاری فهو من وساوسه الغیر المجدیة
هواجسه المردیة ما انزل الله به من سلطان فی قادته العصبیة
الی ذلک فلبّاها باللسان والجنان لا یصلح الا صغاء ولا یلیق الا غضاء
وهو تجسّس اسمج وتجمّ اعوج وتقوّل بحرج وتعصّب لجلج وجسارة فاحشة
وخسارة داهشة واقدام وتهوّر وتغریر وتجبّر وادّعاء بلا دلیل
وازلال وتضلیل وتخدیع وتسویل واما القدح فی بعض رواته
فقصاری امره وحمادی خبره لو سلّم ضعف هذا الطریق الخاص
لا الوضع کما هو غیر خاف علی من له سلیم الطبع وما ید رأی فی نحو
القاصرین ویظهر مزید خزی الخاسرین ویوقظ الذاهلین وینبه الغافلین
ویکشف جلیّة الحال ویبیّن عن نهایة جسارة اهل الاغفال والاهمال
ان اسناد تکذیب محمّد بن خلف الی یحیی بن معین وعزو القدح الی
الدارقطنی الفطین خلف جلی وکذب غیر خفی فان محمّد بن خلف
المروزی کان صدوقا وذکره الدارقطنی وقال انّه لا باس به
قال عبد الکریم بن محمّد السمعانی فی الانساب فی نسبة المروزی فاما بغداد
درب یقال له درب المروزی ومحلّة المراوزة وظنی انهما من الکرخ
ومن هذه المحلّة ابو عبد الله محمّد بن خلف بن عبد السلام الاعور
المروزی لانّه کان یسکن هذه المحلّة روی عن یحیی بن هاشم السمسار
وعاصم بن علی وعلی بن الجعد روی عنه ابو عمرو عثمان بن احمد بن
السماک وعبد الصمد بن علی الطیبی وابو بکر عبد الله الشافعی وکان

صدوقا

صدوقا مات فی سنة احدی وثمانین ومأتین انتهی ما فی الانساب وفیه
کفایة لنضو الحجاب عن الحق والصواب ومبالغة فی تخجیل المتهجین
الاوشاب وتبکیت المتهجّسین الاقشاب والحمد لله فی المبدأ والمآب
وقال الخطیب اللبیب فی تاریخ بغداد محمد بن خلف بن عبد السلام
الاعور یعرف بالمروزی لانه کان یسکن محلة المراوزة حدث عن
عاصم بن علیّ وعلیّ بن الجعد وموسی بن ابراهیم المروزی وغیرهم
روی عنه ابو عمرو بن السماک وابو العباس بن نجیح وعبد الصمد
الطیبی وابو بکر الشافعی وغیرهم وکان صدوقا ذکره الدارقطنی
فقال لا باس به ونقل عن ابن قانع انه مات فی سنه ۲۸۱ انتهی
فالحمد لله ولی التوفیق والارشاد حیث ثبت من افادة خطیب
بغداد وجهبذهم النقّاد ان ابن خلف من شیوخ اساطینهم الامجاد
کابی بکر الشافعی وابن السماک وابن نجیح وعبد الصمد الساتر
فضلهم فی الاغوار والانجاد وانّه صدوق ونفی عنه الباس
الدارقطنی العماد فیا للعجب کل العجب بنفی الدارقطنی عن ابن خلف
الباس ویعزو ابن روزبهان الکابلی المهان والمخاطب رئیس الاعیان
الی الدارقطنی انه قال فیه انّه متروک وهذا وسواس وایّ
وسواس ولم یکتفیا علی هذا التدلیس المورث للالتباس
حتی ذکرا بعد ما نسباه الی الدارقطنی انه لم یختلف احد فی
کذبه فان ارادا انّه قاله الدارقطنی فهو من افحش الفریة المستهجنة

وافظع العضيهة المستبشعة وان قالا لا من عند انفسهما فبطلانه
وسماجته وقبحه وشناعته ايضا ظاهر واضح وجلي لائح ثم ان انه
مما يرغم اناف اهل الاعتساف والردى ويحرق قلوب اولى الانحراف
والتوى وينكس رؤس ارباب اللجاج والهوى ويبيتهم على امض من
جمر الغضى ويذر في عيونهم ارمض القذى ويجرعهم غصص امر
الجوى ان الحديث الذي رواه محمد بن خلف وان لم يحتج به علماء ناقض
الكفي المقتنى لذخائر الفضل والمجد المجتنى لازهار السبر والنقد
على انه حديث حسن ونقله عن الخطيب اللبيب وابن عساكر السائر
من التحقيق على لاحب السنن قال في كفاية الطالب اخبرنا يوسف
بن خليل بن عبد الله الدمشقي بحلب والحافظ محمد بن محمود بن النجار
ببغداد والحافظ خالد بن يوسف النابلسي بدمشق قالوا اخبرنا
الامام ابو اليمن زيد بن الحسن الكندي بدمشق اخبرنا القزاز اخبرنا
الحافظ احمد بن علي بن ثابت الخطيب اخبرني ابو القسم علي بن عثمان
الدقاق حدثنا محمد بن اسماعيل الوراق حدثنا ابو اسحق ابراهيم
بن الحسين بن داود القطان سنة احدى عشرة وثلثمائة حدثنا
محمد بن خلف المروزي حدثنا موسى بن ابراهيم المروزي حدثنا
موسى بن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم خلقت انا وهرون بن عمران ويحيى بن زكريا
وعلي بن ابي طالب من طينة واحدة قلت هذا حديث حسن هكذا

رواه حافظ العراق في كتابه وتابعه محدث الشام كما اخرجناه سوآء
انتهى فلله الحمد والمنة التامة على كمال لطفه وهدايته العامة حيث
ثبت كون المروزي صدوقا وكون حديثه حديثا حسنا بحيث لا يستطيع انكاره
جاحد ولا يفتاق في تنبيهه الى تكلف زائد واستيناف برهان و
شاهد فليمت المنكرون حنقا وحسدا ويذب الجاحدون
غلا وكمدا وهذا الحديث وان كان غير حديث النور الذي
احتج به علمائنا الاعلام احلهم الله دار السلام لكن لما كان عند
ابن الجوزي وابن روزبهان والكابلي والمخاطب عين حديث النور
فثبوت حسنه كاف لرد تكذيبه الصادر عن اصحاب العقول و
القصور **قوله** بر تقدير فرض صحت معارض ست بروايتى ديگر كه ازين روايت
في الجمله بهتر ست ودر اسناد او متهمين بالكذب واقع نشده اند وهو ما روى
الشافعي باسناده الى النبي صلى الله عليه وسلم انه قال كنت انا وابو بكر
وعمر وعثمان وعلي بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق ادم بالف عام
فلما خلق اسكنا ظهره ولم نزل ننتقل في الاصلاب الطاهرة حتى
نقلني الله الى صلب عبد الله ونقل ابا بكر الى صلب ابي قحافة ونقل
عمر الى صلب الخطاب ونقل عثمان الى صلب عفان ونقل عليا الى صلب ابي
طالب **اقول** استدلال مخاطب ميمون ذو فنون واحتجاج فاضل شموس حرون
مفتتن بحب وهواى ثلثه مظهرين بدائع شجون باين روايت غرابت مشحون
وكذب بے فريه سراسر هزل ومجون ولغو وبهتان واز كون واختلاق وافتعال

زبون که قلوب اهل ایمان و ایقان بملاحظهٔ آن پرخون و بسبب اشتمال آن بر طرائف گوناگون و الطوار لطائف بوقلمون از عجائب دهر خون و غرائب عصر میمون ست بوجوه عدیده مخدوش و موهون و بانظار سدیده مغشوش و مطعون **اوّل** آنکه قول او که ازین روایت فی الجمله بهتر ست انتهی دلالت صریحه دارد بر آنکه این روایت واهیه از روایت نور که زعم انحصار آن در دو طریق نموده فی الجمله بهتر ست نه من جمیع الوجوه و ظاهر ست که نزد کابلی و مخاطب این هر دو طریق نهایت مطعون و مقدوح و مغموز و مجروح اند پس هرگاه این روایت از روایت نور که نزد خود مخاطب جسور و کابلی عثور نهایت مطعون و موهون ست فی الجمله بهتر باشد نه من جمیع الوجوه ظاهر گردد که این روایت معیوب و مجروح و مقدوح و مطعون هست گو بمرتبه قدح و جرح مزعومی هر دو طریق مذکور در کلام ابن الجوزی نرسد پس ظاهر و روشن و معلوم و متیقن گردید که حسب اعتراف مخاطب بالانصاف این روایت صریحة الهزال و الجزاف از قدح و جرح پاک و صاف نیست و الاقید فی الجمله که مخاطب مقتدای جمله متعصبین طرائف النحله ذکر فرموده لغو و بیکار و منافی و منافر تحریر بلاغت شعار خواهد بود و هرگاه قدح و جرح آن از کلام خود مخاطب نحریر واضح و مستنیر باشد بطلان و فظاعت معارض گردانیدن آن با روایت نور بر تقدیر فرض صحت در کمال وضوح و ظهور **دوم** آنکه صحّت سند و اعتبار و اعتماد حدیث نور حسب افادات علمای احبار و منقدین آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار گردید پس معارضهٔ آن باین روایت بی سر و پا و حکایت

سراسر خطا که اصلا ذکر سند آن نکرده تا بتوثیق و تعدیل رواة و ناقلین و مدح و ثنای حاکین و راوین آن چه رسد کی قابل التفات و اصغا تواند شد **سوم** آنکه قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب اعتراف مخاطب عالی الشان کما فی اتحاف النبلاء بیهقی زمان بود تصریح صریح بضعف این خبر سخیف فرموده چنانچه در سیف مسلول گفته هشتم ما روی عن النبی صلّی الله علیه وسلم قال کنت انا و علی بن ابی طالب نورًا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلمّا خلق الله آدم قسّم ذلک النور جزئین فجزء انا و جزء علی جواب اینحدیث موضوعست باجماع اهل حدیث در سند این حدیث محمد بن خلف مروزی ست یحیی بن معین گفته که او کذاب ست و دارقطنی او را متروک گفته و کسی اختلاف نکرده در کاذب بودن او و در طریق دیگر جعفر بن احمد رافضی غالی ست کذاب و وضاع ست اکثر احادیث در قدح صحابه وضع کرده و شافعی بسند خود روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و علی قبل ان یخلق آدم بالف عام فلمّا خلق اسکنا ظهره فلم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الی صلب عبد الله و نقل ابا بکر الی صلب ابی قحافة و نقل عمر الی صلب خطاب و نقل عثمان الی صلب عفان و نقل علیا الی صلب ابی طالب و اینحدیث هر چند ضعیف ست لیکن در اسناد او متهم بالکذب نیست انتهی و باید دانست که کابلی در صواقع گفته الثامن ما روی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلمّا خلق الله آدم قسم ذلک النور

ص ۲۱/۱۴۶
المطلب الرابع فی ابطال استدلال الرافضة علی ان الامام بعد النبی صلعم علی بما رواه اهل السنة

جزئین فجزء انا وجزء علیّ وھو باطل لانہ موضوع باجماع اھل الخبر وفی اسنادہ محمّد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین ھو کذاب وقال الدارقطنی متروک ولم یختلف احد فی کذبہ ویروی من طریق آخر وفیہ جعفر بن احمد وکان رافضیًا غالیًا کذّابًا وضّاعًا وکان اکثر ما یضع فی قدح الصحابۃ وسبّھم ولانہ روی الشافعی بسندہ الی النبی صلّی اللہ علیہ وسلّم انّہ قال کنت انا وابوبکر وعمر وعثمان و علی قبل ان یخلق آدم بالف عامٍ فلمّا خلق اسکنّا ظھرہ ولم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاھرۃ حتے نقلنی اللہ الی صلب عبد اللہ ونقل ابابکر الی صلب ابی قحافۃ ونقل عمر الی صلب خطّاب ونقل عثمان الی صلب عفّان ونقل علیًّا الی صلب ابی طالب ولیس فی اسنادہ من یتّھم بالکذب ولان مثل ھذہ الاخبار لو ثبت لا یحتج بہ فی مثل ھذہ الامور وذلک ظاھر ولا ظھور النّار علی شواھق الطود پس می بینی کہ کابلی بسبب مزید تعسف و تصلّف و تاریک بینی و تعصب و تصلّب ناحق گزینی دعوی ابطال استدلال بحدیث نور باین کذب و زور بلا اشعار بنوعی از وھن و ضعف و فتور و بلا ایما بوجھی از وجوہ خلل و قصور آغاز نہادہ داد وقاحت و جسارت دادہ لکن بالی حقی ابی در دیدہ آوردہ تصریح صریح بضعف این کذب فضیح فرمودہ و مخاطب اگرچہ از تصریح صریح بضعف آن دل دزدیدہ لکن بقول خود فی الجملہ بکنایہ ابلغ من التصریح ضعف و قدح و وھن و جرح آن اثبات فرمودہ پس بالی بیتی باصفا و مخاطب باوفا باوصف ایثار تقلید کابلی سراپا جفا اقتصار و اکتفا بر صنیع سراسر خطا

کابلی عظیم الاعتداء علی اھل الحق والولاء لاھل بیت الاصطفا خلاف آزرم و حیا و موجب ظھور خزی و خسار نزد منتقدین کبراء السنۃ چارونا چار شاوا اوابا قدح و جرح این خبر معجب اھل بصر ثابت فرمودند چہارم آنکہ مخاطب درہمین باب امامت بجواب حدیث تشبیہ کما سمعت سابقًا گفتہ وقاعدہ مقررہ اہلسنت ست کہ حدیثی راکہ بعض ائمہ فن حدیث در کتابی روایت کنند و صحت ما فی الکتاب را التزام نکردہ باشند مثل بخاری و مسلم و بقیہ اصحاب صحاح و بصحت ان حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح نکردہ باشد قابل احتجاج نیست انتھی پر ظاہر ست کہ عدم قابلیت این خبر فظیع الخدع والغرر برای احتجاج و استدلال حسب این قاعدہ مقررہ اہلسنت علی ادعاء المخاطب عمدۃ الاقیال ظاہر و باہر زیرا کہ این حدیث در کتاب ملتزم الصحۃ مثل صحیح بخاری و مسلم و بقیہ صحاح مروی نیست و صحت آن بالخصوص از شافعی یا غیر او از محدثین مشیدین بنای غیر منصوص فضائل متغلبین منصوص پس این قدر عجلت در سہو و نسیان از مخاطب نخبۃ الاعیان محیر افہام و اذہان اولی الامتحان سبحان اللہ برای رد فضائل علویہ این قاعدہ بائدہ می تراشد و باز جابجا جدعا لانفہ وجلبا لحتفہ بر خلاف آن بخرافات عجیبہ دست می اندازد و بنقض و رفض قاعدہ ممہدہ خود بعد فاصلہ طویلہ مقلوب اشیاع و اتباع خود میگدازد و نمک بر جراحات شان باظہار کمال تہافت و تناقض خدام عالی مقام می پاشد و صدور ریش شان را بانواع ابجاع می خراشد پنجم آنکہ مخاطب در ہمین کتاب تحفہ بجواب

طعن دوم از مطاعن ابی بکر گفته و جملهٔ لعن الله من تخلف عنها هرگز در کتب
اهلسنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح باشد معنیش آنست که اسامه را تنها
گذاشتن و از مهم سومیان برای انتقام زید بن حارثه پهلو تهی کردن حرام است
و چون ابو بکر رضی الله عنه بخدمت امامت متعین شد از نیفه امور او را استغنا
واقع ست بلاشبهه قال الشهرستانی فی الملل والنحل ان هذه الجملة موضوعة
مفتراة و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهلسنت شمرده اند در
در سیر خود این جمله را آورده برای الزام اهلسنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار
حدیث نزد اهلسنت بیافتن حدیث در کتب مسنده محدثین ست مع الحکم
بالصحة و حدیث بی سند نزد ایشان شتر بی مهار ست که اصلا گوش بآن نمیکنند
انتهی ازین عبارت ظاهر ست که اعتبار حدیث بیافتن آن در کتب مسنده
محدثین ست مع الحکم بالصحة و پر ظاهر ست که ورود این خبر در کتب مسنده
محدثین مع الحکم بالصحة ثابت نیست پس حسب این افاده مخاطب جلیل الفخار
هم این کذب واضح العار والشنار از اعتماد و اعتبار دور و بر کنار و عدم قابلیت
آن برای احتجاج و استدلال هویدا و آشکار بلکه چون سند آن نقل نه کرده اند
مثل شتر بی مهار و تشبث بآن موجب نهایت استهزا و انکار و لایق کمال
تشنیع و استحقار خواهد بود و محض دعوی ایراد شافی سند این ضلال و غیّ
شافی عیّ و مثلج صدر و موجب سکون در دل و باعث تمیز حق از ناحق نمیتواند شد
خصوصا با وصف عدم تعیین و ابراز نام و نشان کتاب مصنّف آن امام
بازیچه و زبونی ششم آنکه استدلال باین روایت عین اخلاف وعد و نکث عهد

و نقض عهد ست که در همین باب ابا ست ادعای التزام نقل از کتب اهل حق آغاز
نهاده حیث قال بعد ذکر الآیات التی استدل بها بوعه علی خلافة
ابی بکر اما اقوال عترت پس آنچه از طریق اهلسنت مرویست خارج از حد حصر
و احصاست در همان کتاب یعنی ازالة الخفا باید دید و چون درین رساله التزام
افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک در هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت
درین باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجود ست بقلم می آید انتهی
کمال عجب ست که درین کلام باین تصریح صریح ادعای التزام عدم نقل غیر روایات
شیعه نموده و باز درین مقام و مقامات بسیار اخلاف و اخفار باعلان
و اجهار آغاز نموده و من نکث فانما ینکث علی نفسه هفتم آنکه مخاطب
در صدر همین کتاب خود گفته درین رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب
شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتیکه عائد بایشان میشود غیر از کتب معتبره
ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتیکه عائد باهلسنت می باشد می باید
که موافق روایات اهلسنت باشد و الا هر یک را از طرفین تهمت تعصب و
عناد لاحق ست و بایکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتهی این عبارت
دلالت صریحه دارد برانکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجّت نمیتواند شد
که یکی را بر دیگری اعتماد و وثوق نیست پس چرا این قاعده مقرره خود را
فراموش نموده مخالفت آن درین مقام و دیگر مقامات آغاز نهاده و
نیز درین عبارت ادعای التزام نقل در الزاماتیکه عائد بشیعه میشود از کتب
معتبره شیعه نموده پس قصد الزام شیعه باین روایات سراسر تکذیب خود ست

هشتم آنکه نیز مخاطب در باب چهارم بعد ذکر حدیث ثقلین گفته پس معلوم شد که در مقدمات دینی و احکام شرعی مارا پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیدةً و عملاً باطل و ناسخ است و هرکه انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین حالا در تحقیق باید افتاد که ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متین ست و کدام یک استخفاف این دو چیز عالی قدر میکند و اهانت مینماید و از درجه اعتبار ساقط می انگارد و طعن در هر دو پیش میگیرد برای خدا این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه کاری و عجب ماجرای ست و درین بحث غیر از کتب معتبره شیعه منقول عنه نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملتزمات ماست انتهی

واعجباه که بتکرار و اصرار اظهار التزام نقل از کتب معتبره اهل حق درین کتاب عالی نصاب میفرماید و باز اینجا و جاهای بسیار نقض این عهد موثق و محکم و رفض این عهد ملتزم و مبرم ایثار فرموده کمال صدق و دیانت و نهایت ورع و امانت خدام عالی مقام خود ظاهر نموده **نهم** آنکه چنانچه بطلان احتجاج و استدلال باین روایت بمقابله اهل حق از افادات عدیده خود مخاطب ظاهر و واضح و لائح ست همچنان شناعت و فظاعت آن از افادات والد ماجد حضرتش راهر و باهر والد مخاطب در آخر قرة العینین گفته اینست تقریر انچه درین رساله از دلیل عقلی و نقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم بقیة الکلام و دفع شبهات مخالفین ست و مارا درین رساله باجوبه امامیه و زیدیه کار نیست مناظره ایشان بطور دیگر باید نه باحادیث صحیحین بانند آن و بعد از قطع نظر

از امامیه و زیدیه باستقرا معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین مسئله ستة گروه اند انتهی بقدر الحاجه ازین عبارت صراحةً ظاهر ست که باحادیث صحیحین فضلا عن غیرها مناظره امامیه بلکه زیدیه هم نتواند کرد پس احتجاج باین روایت یکدو بمقابله اهل حق چنانچه اظهار برائت خود از کذب و غدر و اخلاف و اعتساف حسب افاده خود ست همچنان اظهار مجانبت کمال عقوق و مخالفت والد ماجد خود **دهم** آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگرچه ائمه اطهار علیهم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شائعه مستفیضه مستند امت اند و اخبار آن اخیار مفاتیح مغلقات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعت ست لیکن کلام در طریق وصول آن اخبار ست و بسا اوقات روات یک فرقه نزد اهل آن مامون و نزد غیر آن مطعون میباشند لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم میدارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد و ازین عبارت واضح ست که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد پس حسب افاده رشیدیه هم این روایت که شاه صاحب از شافعی آورده اند نزد شیعه مقدوح و مجروح باشد نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ایشان فلله الحمد که شناعت و فظاعت استدلال مخاطب باین روایت سراسر خسارت حسب افادات خود و افاده والد ماجدش و تلمیذ رشید او ظاهر و باهر گردید و نیز ازین عبارت رشید بحمد الله و حسن توفیقه لزوم تسلیم خبر ولایت و خبر طیر و خبر مدینة العلم و حدیث تشبیه و حدیث نور و امثال آن که شاه صاحب

دماغ سوزی در ابطال و انکار آن کرده اند بکمال وضوح ظاهر ست زیرا که بلا شبهه
این روایات در طریق سنیه مرویست پس حسب قاعده مقرره فاضل رشید
سنیه را لازم ست که تسلیم آن نمایند وگردن کبر برد و ابطال آن در از نسازند پس
باین کلمه مختصره رشیدیه کمال شناعت و فظاعت رد شاهصاحب و اسلاف شان
کالکابلی و ابن حجر و ابن تیمیه و امثالهم و عدوان نکول و صدود و نکوص شان
از قاعده مقرره مسلمه عند الفرق کلها ظاهر گردید و مزید انصاف و حذق و تهذیب
و دیانت و امانت شان بر زبان رشید عمدة الاعیان هویدا شد ولله الحجة
البالغة **یازدهم** آنکه کابلی دستکار بسبب مزید انهماک در ترویج باطل
صریح العوار و اخفای حق مشرق المنار در نقل این روایت معجبه اهل استبصار
حذف و اسقاط و کتمان فظیع العار بکار برده و مخاطب جلیل الفخار که از تتبع
کتب و اسفار جان نازنین خود را بر کنار داشته و همچنین پاپی عمدة الاحبار
با آنهمه جلالت و اشتهار بتقلید غیر سدید کابلی امام المتعسفین الکبار مبتلا
درین خیانت و کتمان و ستر و اخفا و ابطال گردیدند حالانکه مفتری این روایت
موضوعه و مختلق این حکایت مصنوعه اگرچه در اول آن فضیلت ثلثه مغوله
حسب دلخواه ارباب ارتیاب و اشتباه بر بافته لکن بمزید حیا و شرم و نهایت
هول و آزرم در آخر آن در حق جناب امیر المومنین علیه السلام فقره که از آن اصابت
آنجناب و اضح و لائحست بعد ذکر صدیقیت ابی بکر و فاروقیت عمر و ذو النورینیت
عثمان آورده و بعد آن بذمت سب اصحاب هم افزوده پس کابلی و الا نژاد
بسبب احتدام و استداد نار اضغان و احقاد و اشتعال و اضطرام لهبات عناد

وللداد

وللداد با وصی افضل انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد حذف این فقره
نموده و طرد اللباب ارخای حجاب بر ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذو النورینیت
و مذمت سب اصحاب هم نموده و نیز کابلی بخوف هول مواخذه اهل تتبع و تامل لفظ انوارا علی
یمین العرش که بعد لفظ علی بوده از میان انداخته و مخاطب بجای آن لفظ بین
یدی الله تعالی ایجاد ساخته تبیین این اجمال معجب اهل کمال آنکه در اصل این روایت
موضوعه را بالتمام ملا عمر مشغوف بنقل عجائب بقر و شقر و معروف بایراد
غرائب کذب و هذر و معروف بتدوین طرائف شذر و مذر در فضائل ابی بکر
و عمر و ثالث عابث عائث بارث کارث در سیرت خود از شافعی نقل
کرده و محب طبری بعتبلای محبت ثلثه در ریاض النضره نقلا عن الملا
وارد نموده و صاحب اکتفا هم بتقلید او رفته و ابن حجر هم اکثرا از اتیان بلا آن
از کذب و بهتان از آن محب طبری عمدة الاعیان برداشته در صواعق ایراد
ساخته محب طبری در ریاض النضره گفته ذکروا انهم و النبی صلی الله علیه
وسلم کانوا قبل آدم و وصف کل منهم بصفة و اتخذ یرمن
سنتی عن محمد بن ادریس الشافعی بسنده الی النبی صلی الله
علیه وسلم قال کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و علی انوارا علی
یمین العرش قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهره
ولم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهرة الی ان نقلنی الله الی صلب
عبد الله و نقل ابا بکر الی صلب ابی قحافة و نقل عمر الی صلب الخطاب
و نقل عثمان الی صلب عفان و علیا الی صلب ابی طالب ثم اختارهم لی اصحابا فجعل ابا بکر صدیقا

ریاض الخلفاء الاربعه

وعمر فاروقا وعثمان ذا النّورین و علیًّا وصیًّا فمن سبّ اصحابی فقد
سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ اللہ ومن سبّ اللہ اکبہ اللہ فی النار
علی منخریہ خرّجہ الملا فی سیرتہ وابراہیم بن عبد اللہ یمنی شافعی در
کتاب الاکتفا فرمودہ عن الامام ابی عبد اللہ محمّد بن ادریس الشافعی
القریشی الہاشمی رضی اللہ عنہ بسندہ الی النّبی صلّی اللہ علیہ وسلم انہ
قال کنت انا وابوبکر وعمر وعثمان و علی انوارًا یمین العرش قبل ان یخلق
آدم بالف عام فلمّا خلق اسکنا ظہرہ ولم نزل ننتقل فی الاصلاب
الطاہرات حتی نقلنی اللہ الی صُلب عبد اللہ ونقل ابابکر الی صلب
ابی قحافۃ ونقل عمر الی صلب الخطاب و نقل عثمان الی صلب عفان و
نقل علیًّا الی صلب ابی طالب ثم اختارھم لی اصحابًا فجعل ابابکر صدّیقًا
وعمر فاروقا وعثمان ذا النّورین و علیًّا وصیًّا فمن سبّ اصحابی فقد
سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ اللہ ومن سبّ اللہ اکبہ اللہ فی النار
علی منخریہ اخرجہ الحافظ عمر بن خضر فی سیرتہ وابن حجر در صواعق
محرقہ گفتہ اخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملاّ فی سیرتہ ان
الشافعی رضی اللہ عنہ روی بسندہ انہ صلّی اللہ علیہ وسلم
قال کنت انا وابوبکر وعمر وعثمان و علیّ یمین العرش قبل ان یخلق
آدم بالف عام فلمّا خلق اللہ آدم اسکنا ظہرہ ولم نزل ننتقل فی
الاصلاب الطاہرۃ حتی نقلنی اللہ الی صلب عبد اللہ ونقل ابابکر
الی صلب ابی قحافۃ ونقل عمر الی صلب الخطاب و نقل عثمان الی صلب

عفان و نقل علیًّا الی صلب ابی طالب ثم اختارھم لی اصحابا فجعل ابابکر
صدّیقًا وعمر فاروقا وعثمان ذا النّورین و علیًّا وصیًّا فمن سبّ اصحابی
فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللہ ومن سبّ اللہ فقد اکبہ اللہ
فی النّار علی منخریہ از ملاحظہ این عبارات ظاہر شد کہ کابلی بکوب علی کتمان
الحق واشاعۃ الباطل المعیوب در نقل این خبر شنیع مرتکب چند صنیع بدیع
و مقتحم تصرفات عدیدہ فظیع گردیدہ **اوّل** آنکہ این روایت را از شافعی و عمر ملا
کہ از نقل خرافات وجزافات در فضائل ثلثہ غریبۃ الصفات کمال شعف
و شیفتگی او بجمیع و تدوین موضوعات و مفتریات نہایت جلی نقل کردہ و
کابلی ذکر ملا عمر بغرض باطل مزید ترویج فضل ابی بکر و عمر و ثالث جلیل الخطر
از میان انداختہ بلا توسیط ملای سالک مسلک افراط و تفریط واظہار مزید
تحذلق و تبختر و تنطع و تعمق صریح التخلیط نقل آن از شافعی والا تخبیط فرمودہ
و غرضش ازین حذف و اخفا و اسقاط و اعدام امر ست یکی آنکہ اگر ذکر نقل
ملا عمر میکرد احتجاج و استدلال او بنقل ملا و اعتماد و اعتبار او بران عمدۃ الکبرا
ثابت میشد و آن برای او سم قاتل و زہر ہلاہل بودہ زیراکہ ملا عمر اگرچہ در فضائل
خلفای ثلثہ افترآت فاحشہ واکاذیب واہیہ نقل کردہ لکن با این در شان
حضرت امیر المومنین علیہ السلام فضائل جلیلہ و مناقب جمیلہ نقل نمودہ و حدیث طیر
و حدیث تشبیہ در تصنیف خود آوردہ و داغ توہین و تہجین و تخجیل بر ناصیہ
کابلی نبیل کہ در پی تکذیب و ابطال آن میباشد گذاشتہ ولکن عجب عجاب آنکہ
این غرض ضعیف المرض و ہوس شدید الجرض و ہوای عظیم المضض بجواب آیۂ مودت

از دست داده بعض افترات عجیبه و اکاذیب غریبه از ملا عمر و فضل الله بکر عمر نقل نموده **دوم** آنکه غرض او اظهار طول باع و مزید اطلاع خود پیش معتقدین و مخندعین و اتباع و اشیاع آن مطاع و مقبلین و صابئین درگاه آن قدوه هیچ رعاع ست که گمان برند که حضرت او بر اصل افادات شافعی عثور و عبور دارد و بنای این غرض هم ریخته و سلسله این حیله غیر جمیله هم گسیخته شد باین سبب که چون نام کتاب شافعی ذکر نکرده این استناد نهایت واهی و موهون و بمرتبه قصوی مغشوش و مطعون گردید فلیضحک قلیلا و لیبک کثیرا **صنیع دوم** آنکه فقره انوار علی یمین العرش را باین خیال که اظهار انواریت انوار ثلثه موجب طعن و استهزا و تشنیع و فسوس اهل فهم و ذکا خواهد بود حذف نموده لفظ قبل ان یخلق را خبر کنا قرار داده و چون مخاطب این ترکیب عجیب را خالی از بشاعت و تهجین نیافته ناچار بجای خبر محذوف بکتوم لفظ بین یدی الله تعالی مصنوع و منحوت ساخته و بانی بنی بهمان حال تباه و خراب خالی از آب و تاب گذاشته **صنیع سوم** آنکه چون در آخر ذکر وصایت وصی برحق که دلیل خلافت و امامت آن امام مطلق سلام الله علیه ما ابتلج الغسق و ائتلق الفلق بوده حذف نموده و چون قبل ذکر وصایت حقه ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذو النورین بودن ثالث باذیب و زین بوده چار و ناچار آنرا هم بکزلک اسقاط از صفحه قرطاس زدوده و هم در آخر آن ذم و عیب سب اصحاب بوده آنرا هم ساقط نموده و بکمال شناعت و فظاعت این حذف و اسقاط که کابلی مبتلای لبس و اختلاط آنرا عمدا و قصدا و ارادة و صمدا مرتکب گردیده و بلای این خطا سراسر جفا بر سر بانی بنی محتاط و مخاطب سریع الاشواط کثیر الاحتیاط مجتنب

از عثرات و اغلاط بسبب ابتغال و ایضاع در مهامه فیح و سباسب فسیح تقلید و اتباع کابلی اسوة الرعاع رسیده حسب افاده مخاطب نحریر واضح و مستنیر ست یعنی ظاهر و وضیح ست که حذف آخر حدیث در مقام استدلال و احتجاج بروایت خصم فضلا عن روایة طریق المستدل از قبیل تمسک ملحدی بفقره لا تقربوا الصلوة و عین سرقه حدیث ست و بغایت قبیح پس بحمد الله و حسن توفیقه ثابت شد که حسب افاده مخاطب نقاد کابلی والا نژاد و بانی بنی عمدة اهل السداد و خود مخاطب عماد مقتفی آثار اهل کفر و الحاد و متتبع تخدیع و تلمیع ثقات و جوب و مثبتین حرمت صلوة محتومه خالق عباد و سارق حدیث منسوب بسرور انبیای امجاد علیه و آله الاف التحیة الی یوم التناد و مرتکب امر نهایت قبیح و فظیع نزد اهل رشاد گردیدند فاضل مخاطب در باب المطاعن از همین کتاب تحفه در ذکر مطاعن و مثالب صحابه گفته طعن هفتم آنکه در صحیح مسلم واقع ست که عبد الله بن عمرو بن العاص روایت می کند ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف کما امرنا الله تعالی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلا بل تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون جواب ازین طعن آنکه درینجا حذف تتمه حدیث نموده بر محل طعن اقتصار نموده اند و عبارت گذاشته را که مبین مراد و دافع طعن از صحابه است در شکم فرو برده از قبیل تمسک ملحدی بکلمه لا تقربوا الصلوة و سرقه احادیث در مثل این مقام بغایت قبیح ست تتمه این حدیث این ست ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض و ازین تتمه صریح معلوم شد

که این تحاسد و تباغض و تدابر کنندگان فرقه دیگرست غیر از مهاجرین و آن فرقه
یا انصار اند یا غیر ایشان از انصار خود هرگز بوقوع نیامد که مهاجرین را برغلو اند
باهم بجنگانند پس اینفرقه نیست مگر از تابعین زیرا که صحابه که حضرت و را انصار نیز د
منحصر اند در مهاجرین و انصار و بودن این فرقه از مهاجرین بموجب حدیث باطل شد
و بودن این فرقه را از انصار واقع تکذیب کرد الخ ازین عبارت ظاهرست که
حذف تتمه حدیث اگرچه از طریق خصم باشد فکیف اذا کان من طریق الناقل
از قبیل تمسک ملحدی بکلمه لا تقربوا الصلوٰة و عین سرقه حدیث و بغایت قبیح است
و ظاهرست که همین صنیع شنیع را که سرقه فرزانه و تمسک کابلی و مخاطب در نقل
این روایت مرتکب شده اند و علاوه برین سرقه در مقامات دیگر در نقل روایات
مثل روایت منقوله از درر غرر سید مرتضی در باب ماریه قبطیه که کابلی تحریر و مخاطب
معدوم النظیر بجواب طعن قرطاس لمزید خلع و عجز محدو فی التفسیر والعجز نقل کرده
این هر دو بزرگ سرقه احادیث و روایات بکار برده اند و سرقه مخاطب جسور
جلی و مظلم کتاب کابلی عشور و هم سرقه کتاب مقالید الاسانید ثعالبی عمدة
الاساطین و انتحال معظم آن در بستان المحدثین و سرقه تفسیر مهائمی بالمره تلبیس
و تدلیس در تفسیر فتح العزیز واضح و روشن و مبین و مبرهن است پس ازین سرقه عظیمه
خود بغفلت جستن و تهمت سرقه بر فتراک اهل حق بستن و قلوب اهل ایمان خستن
بغایت عجیب و غریب و محیر هر عاقل لبیب و لله الحمد که بطلان نسبت حذف تتمه حدیث
باهل حق در ذکر آن محض کذب و بهتان و مجازفت و عدوان و معاندت و طغیان
و مکابرت و سنان محیر اذهان اکابر اعیان و مورث کمال استبصار و اذعان ارباب

ایمان

ایمان رفعت شان مخاطب رفیع المکان در مدارج صدق و عرفان و عروج او بمعارج
عالیه تقوی و ایقانست زیرا که این طعن را سید علی بن طاؤس در طرائف و علامه حلی
در نهج الحق ذکر کرده اند و در هر دو کتاب این تتمه مذکور و مسطور و کذب و بهت مخاطب
در کمال وضوح و ظهور علامه حلی در نهج الحق فرموده روی الحمیدی فی الجمع بین
الصحیحین عن عبد الله بن عمرو بن العاص فی الحدیث الحادی عشر من افراد
مسلم قال ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا فتحت علیکم خزائن
فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا
رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تتنافسون ثم تتحاسدون
ثم تتدابرون ثم تتباغضون و فی روایة ثم تنطلقون الی مساکین المهاجرین
فتحملون بعضهم علی رقاب بعض و هذا ذم منه علیه السلام للاصحاب
و سید علی بن طاؤس طاب ثراه در کتاب طرائف در ضمن مخالفات صحابه
با جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید و من ذلک ما رواه
الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین من مسند عبد الله بن عمرو بن العاص فی
الحدیث الحادی عشر من افراد مسلم قال ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن
بن عوف نکون کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون و فی روایة
ثم تنطلقون الی مساکین المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض
بعد ذکر این حدیث فرموده انظر رحمک الله عز و جل الی ما قد شهد و ابه

من خدم نبیهم صلی الله علیه وسلم لاصحابه فکیف یستبعد من قوم یکونون بهذه الصفات ان یخالفوا نبیهم صلی الله علیه وآله وسلم فی الحیوة وبعد الوفاة پس می بینی که سید علی بن طاوس وعلامه هروی این تتمه را که مشتمل است بر انطلاق صحابه بسوی مساکین مهاجرین وحمل بعض مهاجرین بر رقاب بعض ذکر نموده اند وهرگز آنرا حذف نفرموده وچرا آنرا حذف میفرمودند که هرگز منافی مطلوب اهل حق نیست بلکه مثبت مزید ظلم وحیف ارباب جور یعنی ذهاب واهراع وانطلاق اهل خلاف وشقاق بسوی مساکین مهاجرین وحمل بعض شان بر رقاب بعض بلا استحقاق است علاوه بر ثبوت تنافس وتحاسد وتدابر وتباغض قادحین خلاف ونیز این تتمه در یک روایت مسلم واقع است و هر دو روایت او پس اگر این تتمه ذکر هم نمیفرمودند جای طعن وتشنیع اهل تخلیط وتلمیع نبود وخود کابلی هم این تتمه را بر روایت اخری حواله نموده وهرگز گرد ذکر حذف آن که از ایجادات مخاطب امام المتحذلقین است نگردیده قال فی الصواقع فی ذکر مطاعن الصحابة السابعة ای الشبهة السابعة ما رواه مسلم فی صحیحه عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف کما امرنا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلا بل تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون وهی باطلة لانه تنبیه وارشاد الی ترک التنافس والتحاسد والتباغض عند اقبال الدنیا علیهم فانه نهی بلفظ الاخبار وذا ابلغ من النهی

صریحا وایقاع الخبر موقع الانشاء لفضل المبالغة شائع فی کلام العرب ذائع ولان الخطاب لیس لجمیع الصحابة اتفاقا ولقوله علیه السلام فی روایة اخری ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض

پانزدهم آنکه دعوای کابلی که در سند این خبر کسی متهم بالکذب واقع نشده وهمچنین تفوه بانی بیتی وتقول مخاطب جلیل المرتبت الجری علی القطع والبت باین نفی وتنزیه وتبریه از تشویه محض دعوی بی دلیل وتحکم غیر قابل التعویل ومحض تخدیع وتهویل بلکه بحت اضلال وتضلیل است اری اگر سند این روایت نقل میکردند وبار تجشم نقل احوال رواة آن از کتب رجال بر میداشتند وبعد از آن این دعوی بر زبان می آوردند آنوقت قابل جواب ولائق توجه ارباب الباب می بود واذ لیس فلیس

شانزدهم آنکه اگر بفرض محال صحت سند این کذب صریح از اختلال از ما بعد شافعی باکمال وبراءت رواة اولین از کذب وافترا وافتعال ثابت هم خلاف واغفال وضرری بارباب اتباع وامتثال اهل بیت اقبال علیهم الاف التحیة والسلام من الله الملک المتعال نمیرساند وگلوی متبخترین ومتکبرین اهل کذب ورد از مواخذه ودار وگیر نمی رهاند زیرا که خدام خود حضرت شافعی مطعون ومغموز ومثلوب وملوم ومعتل ومهموم ومختل ومرموز می باشد وهر چند ایضاح وتفصیل این حکایت جگر سوز موحش عجیب وحویل ارباب تاریخ وتسویل بس دراز وطویل است لکن بنا بر ایجاز واختصار واحتراز از اسهاب واکثار اقتصار بر بعض لطائف معجبه اولی الالباب والابصار میرود علامه فخر الدین رازی در کتاب مناقب شافعی وترجیح مذهب او که بعنایت الهی نسخه قدیمه عتیقه آن پیش حقیر حاضر است

ونیز بنسخہ مطبوعہ مصریہ آں در اصقاع و بقاع دائر و سائر مسیفر ماید الفصل الثالث
فی ثناء الشافعی علی استاذیہ ومشایخہ کان یقول لولا مالک وسفین
لذهب علم الحجاز وقال اذا ذکر اهل الاثر فمالک النجم وقال کان مالک
اذا شك فی شئ من الحدیث ترکه کله وحکی الشافعی انه اجتمع مالک
وابو یوسف عند الرشید فتکلما فی الوقوف وما یحبسه الناس فقال
یعقوب هذا باطل لان محمدا صلی الله علیه وسلم جاء باطلاق الحبس فقال
مالک انما جاء باطلاق ما کانوا یحبسونه لالهتهم من البحیرة والسائبة
اما الوقوف فهذا وقف عمر بن الخطاب حین استاذن النبی صلی الله علیه
وسلم فقال احبس الاصل وسبل الثمرة وهذا وقف الزبیر فاعجب الخلیفة
هذا الکلام ونفی یعقوب وکان الشافعی یقول ما اعلم بعد
کتاب الله اصح من موطا مالک وقیل للشافعی هل رأیت احدا
ممن ادرکت مثل مالک بن انس فقال سمعت من تقدمنا فی السن والعلم
یقولون ما راینا مثل مالک فکیف نری نحن مثله قال الشافعی
ان مالکا کان مقدما عند اهل العلم بالمدینة والحجاز والعراق فی النفس
ومعروفا عندهم بالاتقان فی الحدیث ومجالسة العلماء وکان ابن
عیینة اذا ذکره رفع ذکره وحدث عنه وکان مسلم بن خالد الزنجی
وهو مفتی اهل مکة وعالمهم فی زمانه یقول جالست مالک بن انس
فی حیاة جماعة من التابعین فان قال قائل لما کان حال مالک فی العلم
والدین ما ذکرتم وکان تعظیم الاستاذ واجبا علی کل مسلم فکیف

اقدم

اقدم الشافعی علی مخالفته وکیف جوز من نفسه ان یضع الکتاب علیه
فالجواب قال البیهقی قرأت فی کتاب ابی یحیی زکریا بن یحیی الساجی ان الشافعی
انما وضع الکتاب علی مالک لانه بلغه ان بالاندلس قلنسوة لمالک
یستشفی بها وکان یقال لهم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فیقولون
قال مالک فقال الشافعی انما مالک آدمی قد یخطی ویغلط فصار ذلک
داعیا للشافعی الی وضع الکتاب علی مالک وکان یقول کرهت ان
افعل ذلک ولکنی استخرت الله تعالی فیه سنة وقال الربیع سمعت الشافعی
یقول قدمت مصرا ولا اعرف ان مالکا یخالف من احادیثه الا ستة
عشر حدیثا فنظرت فاذا هو یقول بالاصل ویدع الفرع ویقول بالفرع
ویدع الاصل واقول ان ارسطاطالیس الحکیم تعلم الحکمة من افلاطون
ثم خالفه فقیل له کیف فعلت ذلک فقال استاذی صدیقی والحق
صدیقی واذا تنازعا فالحق اولی بالصداقة فهذا المعنی بعینه هو
الذی حمل الشافعی علی اظهار مخالفة مالک والذی یدل
علی صحة ما ذکرناه ان الکتاب الذی وضع الشافعی علی مالک قال
فی اوله اذا قلت حدث الثقة عن الثقة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
فهو ثابت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم والثابت عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یترك الا اذا وجد حدیث یخالفه واذا اختلفت الاحادیث
فللاختلاف فیها وجهان احدهما ان یکون فیها ناسخ ومنسوخ فیعمل بالناسخ
ویترك المنسوخ والاخر ان لا یتمیز الناسخ عن المنسوخ فهنا نذهب الی

اثبت الروايتين و اذا تكافا تا ذهبت الى اشبه الحديثين بكتاب الله او اشبههما بحديث آخر و اذا ثبت الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و لا يخالفه حديث آخر و كان يروى عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث يخالفه لم التفت الى ما خالف حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم و لو ان يوخذ به ان كان يروى عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث يوافقه لم يزده قوة و حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم مستغنٍ عنه و لما قرر الشافعي هذه القاعدة ذكر ان مالكا اعتبر هذه القاعدة في بعض المواضع دون بعض ثم ذكر المسائل التي ترك الاخبار الصحيحة فيها بقول واحد من الصحابة او بقول واحد من التابعين او لراى نفسه ثم ذكر ما ترك فيه من اقاويل الصحابة لراى بعض التابعين او لراى نفسه و ذلك انه ربما يدعي الاجماع و هو مختلف فيه ثم بين الشافعي انه ادعى ان اجماع اهل المدينة حجة و انه قول ضعيف و ذكر في هذا الباب امثلة منها ان مالكا قال اجمع الناس على ان سجود القرآن احدى عشرة سجدة و ليس في المفصل منها شئ ثم قال الشافعي قد روى عن ابى هريرة انه سجد في اذا السماء انشقت و ان عمر بن الخطاب سجد في النجم اذا هوى فقد روى السجود في المفصل عن النبي صلى الله عليه وسلم و عن عمر و عن ابى هريرة فليت شعرى اى الناس من الذين اجمعوا على ان لا سجدة في المفصل ثم بين ان اكثر الفقهاء ذهبوا الى ان في المفصل سجودا و منها ان مالكا زعم ان الناس اجمعوا على ان لا سجدة في الحج الا مرة واحدة و هو يروى

عن عمر و ابن عمر انهما سجدا في الحج سجدتين ثم قال الشافعي و ليت شعرى من هولاء المجمعون الذين لا يسمون فانا لا نعرفهم و لا يكلف الله احدا ان ياخذ دينه عمن لا يعرفه و منها ما اخبرنا مالك عن ابى الزبير عن عطا بن ابى رباح عن ابن عباس انه سئل عن رجل واقع اهله و هو بمنى قبل ان يفيض فامره ان ينحر بدنة قال الشافعي و بهذا ناخذ و قال مالك عليه عمرة و حجة تامة و بدنة و رواه عن ربيعة و عن ثور بن يزيد عن عكرمة يظنه عن ابن عباس فان كان قد ترك قول ابن عباس لراى ربيعة فهو خطا و ان تركه لراى عكرمة فهو يسئ القول في عكرمة لا يرى لاحد ان يقبل حديثه و هو يروى عن سفيان عن عطا عن ابن عباس خلافه و عطا ثقة عنده و عند الناس قال الشافعي و العجب انه يقول في عكرمة ما يقول ثم يحتاج الى شئ من علمه يوافق قوله فيسميه مرة و يسكت عنه اخرى فيروى عن ثور بن يزيد عن ابن عباس في الرضاع و ذبائح نصارى العرب و غيره و يسكت عن ذكر عكرمة و انما يحدثه ثور عن عكرمة و هذا من الامور التي ينبغي لاهل العلم ان يتحفظوا منها فهذه حكاية بعض ما ذكره الشافعي في كتابه الذي وضعه على مالك و لقائل ان يقول حاصل هذه الاعتراضات ترجع الى حرفين الاول ان مالكا يروى الحديث الصحيح ثم انه يترك العمل به انه لا يجوز و لمالك ان يجيب عنه فيقول هذه الاحاديث ما وصلت الينا الا برواية علماء المدينة فهولاء

لكن اهل المدينة تركوا العمل به و هذا نقض على علماء المدينة على نقل قول رسول الله صلى الله عليه وسلم

اما ان یکونوا عدولًا اولا یکونوا فان کانوا من العدول وجب ان یعتقد انّهم
ترکوا العمل بذلک الحدیث لاطّلاعهم علی ضعف فیه امّا لاجل الضعف
فی الروایة اولاجل انّه وجدنا سخًا اومخصّصًا وعلی جمیع التقدیرات فیترک
العمل به واجبًا فان قالوا فلعلّهم اعتقدوا فی ذلک الحدیث تاویلًا خطأً
فلاجل ذلک التاویل الخطاء ترکوا العمل به وعلی هذا التقدیر لایلزم من
ترکهم العمل بالحدیث حصول ضعف فیه قلنا ان علماء المدینة الذین
کانوا قبل مالک کانوا اقرب الناس الی زمان رسول الله صلّی الله علیه
وسلّم واشدّهم مخالطة للصحابة واقواهم رغبة فی الدین وابعدهم
عن المیل الی الباطل فیبعد اتفاق جمهور علماء المدینة علی تاویل
فاسدٍ وامّا ان قلنا انّ علماء المدینة لیسوا بعدول لکان الطعن فیهم
یوجب الطعن فی الحدیث فثبت بهذا الطریق ان الدلیل الّذی ذکرناه یقتضی
ترجیح عمل علماء المدینة علی ظاهر خبر الواحد ولیس هذا قولًا بانّ
اجماعهم حجّة بل هو قول بان عملهم اذا کان علی خلاف ظاهر الحدیث اورث
ذلک قدحًا وضعفًا فی الحدیث وممّا یؤید ما ذکرناه ما روی البیهقی
فی کتاب مناقب الشافعی رضی الله عنه باسناده عن یونس بن عبد الاعلی
قال ناظرت الشافعی رضی الله عنه فی شیء فقال والله ما اقول لک
الا نصحًا اذا وجدت اهل المدینة علی شیء فلا یدخلن قلبک شکّ انّه
الحق وکل ما جاءک وقوی کل القوة لکنک لم تجد له فی المدینة اصلًا
وان ضعف فلا تعبأ به ولا تلتفت الیه واقول هذا الکلام

فصل فی ... [illegible]

صحیح

صحیح فی تقریر مذهب مالک رحمه الله تعالی واما الاعتراض الثانی وهو ان
مالکًا رحمه الله اذا احتاج الی التمسّک بقول عکرمة ذکره واذا لم یحتج
الیه ترکه فهذا ان صحّ عن مالک اورث ذلک ضعفًا فی روایته وفی
دیانته ولو کان الامر کذلک فکیف جاز للشافعی ان یتمسّک بروایات
مالک رحمهما الله تعالی وکیف یجوز ان یقول اذا ذکر الاثر فمالک النجم هذا
جملة ما یتعلق بهذا البحث ازین عبارت ظاهرست کہ امام شافعی بعد
تقریر قاعدہ سراسر فائدہ متضمن عدم التفات بسوی آثار مخالفہ ارشاد
جناب سرور کائنات واولویت اخذ باحادیث وآثار آن مفخر موجودات علیہ
وآلہ الاف التحیات والتسلیمات ماتوالی الغدوات والعشیات مخالفت بامالک
کہ استاد وشیخ آن منور ظلم حوالک ومحقق مآخذ ومدارک ومسالک ست قدح
وتنقید منقذ از مهالک بودہ باخبار صحیحہ واحادیث ثابتہ صریحہ بسبب قول
بعضے از صحابہ منقطعین یا قول بعض تابعین یا رای نفس آن قدوة المجتهدین
بیان فرمودہ ونیز ظاہر نمودہ کہ مالک جسارت برین مخالفت بسبب زعم
اجماع بر خلاف احادیث صحیحہ سرور مطاع صلی اللہ علیہ وآلہ مادام للشمس ضیا
وشعاع نمودہ حالانکہ آن اجماع مدعی خود مختلف فیہ وغیر قابل التفات وعتنا
نزد منصف نبیہ ست ونیز شافعی افادہ فرمودہ کہ مالک دعوی نمودہ کہ اجماع
اہل مدینہ حجت ست واین قول ضعیف ورای سخیف ست وشافعی عمدة الاقیال
بعد این تمہید واجمال جمیل بری از اختلال برای مزید توضیح وتفصیل واطمینان
قلوب اہل نقد وکمال امثلہ عدیدہ برای این مخالفت مالک باخبار وآثار

سرور انبیای اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار ما اختلف العشی و الابکار ذکر نموده
در ذکر این امثله مخالفت مالک با حدیث ابن عباس بسبب روایت ربیعه روایت
عکرمه مقتحم فظائع شنیعه نقل نموده و بعد آن افاده فرموده که اگر مالک قول
ابن عباس را بسبب ربیعه ترک کرده پس این خطاست و اگر ترک بسبب رای
عکرمه نموده پس خود مالک اسائت قول در عکرمه می نماید یعنی طریق سوء قدح
و جرح آن غوی می پیماید و جائز نمیدانند که کسی قبول حدیث عکرمه نماید
و چگونه چنین نباشد حالانکه عکرمه حسب افادات علمای نقاد و تنصیصات
ساطین والانزاد کما لا یخفی علی ناظر المیزان للذهبی و تهذیب الکمال للمزی
و معجم الادباء لیاقوت الحموی و غیرها هائم مهامه کفر و الحاد یعنی خارجیت
و عداوت وصی سرور انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد و مرتکب
کذب و افترا و بهتان و ابی الاساس بر دیگران و بر آقا و ولی نعمت خود ابن عباس
بوده و شافعی بعد ارشاد این حکایت و روایت سراسر شکایت ضبط در جگر
نتوانسته عجب از امام مالک آغاز نهاده و داد اظهار تهافت و تناقض و تناکر
تنافر قول و فعل آن امام الاکابر پیش ارباب بصائر فرانهاده یعنی ارشاد
کرده که عجب آنست که او یعنی عکرمه انچه میگوید یعنی طریق جرح و قدح آن
خارجی کذاب رئیس النصاب می پوید بعد ازین محتاج می شود بسوی چیزی از علم
عکرمه که موافق قول مالک می باشد پس اخذ آن می نماید و گاهی نام مقدوح و مجروح
بر زبان می آرد و گاهی سکوت و صموت از ذکر نام آن مثلوب ممقوت می فرماید
و این معنی بلاشک از اعظم معائب و انکر مثالب و افحش فضائح و ادهش قبائح

و اوضح قوادح ست پس مدح و ثنای خود شافعی بر مالک با لک با وصف اهتمام بلیغ
و سعی جمیل و جهد جهید و کد شدید و کد اکید در تعییر و ازراء او و تندید و طعن
و جرح و ثلب و قدح و تفنید آن امام عمید مثبت جرح و قدح خود آن امام سدید
و مظهر حیف و عسف شدید آن مقتدای رشید ست و ازینجاست که رازی با انهماک
سقیفه سازی و حیله بازی و آتش اندازی و زمزمه نوازی مدح و تبجیل و تکریم
و تفخیم و اجلال و تعظیم شافعی حجازی راضی بحمایت و محامات و رعایت و محابات
آن علامه سرفرازی نگردیده ارشاد فرموده و لو کان الامر کذلک فکیف
جاز للشافعی ان یتمسک بروایات مالک و از عمده فضائل شافعی آنست که قائل
بود با مامت هارون الرشید که برای ذکر شمه از فضائح اعمال و شنائع افعال
او دفاتر طوال کفایت نمی کند تاج المحدثین سنیه علامه ابو نعیم در حلیة الاولیا
که نسخه کامله آن در دو جلد ضخیم بعنایت رب منان بدست این کثیر العصیان افتاده
در ترجمه محمد بن ادریس الشافعی گفته حدثنا محمد بن ابراهیم بن احمد ثنا
ابو عمرو عثمان بن عبد الله المدینی ثنا احمد بن موسی النجار قال قال
ابو عبد الله محمد بن سهل الاموی ثنا عبد الله بن محمد البلوی قال اتی
بابی عبد الله محمد بن ادریس الی العراق ادخل الیها لیلا علی بغل بلا قتب
و علیه طیلسان مطبق و فی رجلیه حدید و ذلک انه کان من اصحاب
عبد الله بن الحسن بن الحسن و اصبح الناس فی یوم الاثنین لعشر خلون من شعبان
من سنة اربع و ثمانین و مائة و کان قد اعتو علی هرون الرشید
ابو یوسف القاضی و کان قاضی القضاة و کان علی المظالم محمد بن الحسن

فکان الرشید یصدر عن رایهما ویتفقه بقرائتهما فسارا فی ذلک الیوم
الی الرّشید فاخبراه بمکان الشّافعی وانبسطا جمیعًا فی الکلام فقال محمد
بن الحسن الحمد لله الذی مکّن لک فی البلاد وملّکک رقاب العباد من
کلّ باغ ومعاد الی یوم المعاد لازلت مسموعًا لک ومطاعًا فقد
علت الدّعوة وظهر امر الله وهم کارهون وان جماعة من اصحاب
عبد الله بن الحسن اجتمعت وهم متفرقون وقد اتاک عنق ینوب عن
الجمیع وهو علی الباب یقال له محمد بن ادریس بن العبّاس بن عثمان
بن شافع بن السائب بن عبید بن عبد یزید بن عبد المطلب بن هاشم
بعد شاهدین ولا اقوار ابلغ من المحنة وکفی بالمرء اثمًا ان یشهد بشهادة
یخفیها عن خصمه فعلی رسلکما لا تبرحان ثم امر بالشافعی فادخل
فوضع بین یدیه بالحدید الذی کان فی رجلیه فلمّا استقر به المجلس
ورمی القوم الیه بابصارهم رمی الشافعی بطرفه نحو امیر المومنین و
اشار بکفّه کلّه مسلمًا فقال السّلام علیک یا امیر المومنین ورحمة الله
وبرکاته فقال الرشید وعلیک السّلام ورحمة الله وبرکاته
بدات بسنّة لم تومر باقامتها ورددنا فریضة قامت بذاتها ومن
اعجب العجب انک تکلمت فی مجلسی بغیر اذنی فقال الشافعی یا امیر المومنین
ان الله جل وعز قال وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصّالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم
الذی ارتضی لهم ولیبدّلنّهم من بعد خوفهم امنًا وهو الذی اذا وعد وفی

هذ

ابن عمر ونا فخر بزعم انہ احق
بہذا الامر منک [illegible]
ثم انہ یدعی بالاسم [illegible]
والایتشہد لہ بذلک [illegible]
ولہ لسان ونطق ورواۃ
ویخاطبک [illegible] وانا
خائف منہ کفاک الله
[illegible] فقال عز شانک
ثم اسئل فاخبر الرشید
علی ابی یوسف فقال
یا یعقوب فقال لبیک
یا امیر المومنین قال [illegible]
من تقاتلہ محمد شیئا
فقال لہ ابو یوسف
محمد صادق فیما قال
وان علی [illegible] فقال
الرشید [illegible]

فقد مکننی فی ارضه وامننی بعد خوفی یا امیر المومنین فقال له الرّشید
اجل قد امنک الله اذا امنتک فقال الشافعی قد حدّثتک انک لا تقتل
قومک صبرًا ولا تزدریهم بحجتک غدرًا ولا تکذبهم اذا اقاموا لدیک
عذرًا فقال له الرشید هو کذلک فما عذرک مع ما ادری من حالک
وتسیرک من حجازک الی عراقنا التی فتحها الله علینا بعد ان بغی صاحبک
ثم اتبعه الارذال وانت رئیسهم فما ینفع لک القول مع اقامة الحجّة
ولن یضر الشهادة مع اظهار التوبة فقال له الشافعی یا امیر المومنین
اما اذا استنطقتنی الکلام فسأتکلم علی العدل والنصفة فقال الرّشید
ذلک لک فقال الشافعی والله یا امیر المومنین لو اتسع الکلام علی ما بی
لما شکوت لک الکلام مع ثقل الحدید یعوز فان جدت علی بفکه افصحت عن
نفسی وان کانت الاخری فیدک العلیا ویدی السفلی والله غنی حمید
فقال الرشید لغلامه یا سراج خل عنه فاخذ ما فی قدمیه من الحدید
فجثا علی رکبته الیسری ونصب الیمنی وابتدی الکلام فقال والله یا امیر المومنین
لان یحشرنی الله تحت رایة عبد الله بن الحسن وهو من قد علمت وشیخ
قرابة لا تنکر عند اختلاف الاهواء وتفرق الاراء احب الیّ والی کل
مومن من ان یحشرنی تحت رایة قطری بن الفجاءة المازنی وکان
الرشید متکئًا فاستوی جالسًا وقال صدقت وبررت لان تکون
تحت رایة رجل من اهل بیت رسول الله صلّی الله علیه وسلم واقاربه
اذا اختلف الاهواء خیر من ان تحشر تحت رایة خارجی حنفی یاخذه الله

بغتة وخبرني يا شافعي ما حجتك على ان قريشا كلها ائمة وانت منهم
قال الشافعي قد افتريت على الله كذبا يا امير المومنين ان نصبت نفسي
لها وهذه كلمة ما سبقت بها قط والذين حكوها لامير المومنين
فاطلبهم معاينة فان الشهادة لا تجوز الا كذلك فنظر امير المومنين
اليهما فلما رآهما لا يتكلمان علم ما في ذلك فامسك عنهما ثم قال الرشيد
الرشيد قد صدقت يا ابن ادريس فكيف بصرك بكتاب الله تعالى فقال له
الشافعي عن اي كتاب الله تسألني ان الله انزل ثلثا وسبعين كتابا على
خمسة انبياء وانزل كتاب موعظة النبي فكان سادسا اولهم آدم
عليه السلام عليه انزل ثلثون صحيفة كلها امثال وانزل على اخنوخ
وهو ادريس ستة عشر صحيفة كلها حكم وعلم الملكوت الاعلى وانزل
على ابراهيم ثمانية صحف كلها حكم مفصلة فيها فرائض ونذر وانزل
على موسى التورية فيها تخويف وموعظة وانزل على عيسى الانجيل ليبين
لبني اسرائيل ما اختلفوا فيه من التورية وانزل على داود كتابا كله
دعاء وموعظة لنفسه حتى يخلصه به من خطيئته لا حكم لنا فيه
وايقاظ لداود وانزل على محمد صلى الله عليه وسلم القران وجمع فيه
سائر الكتب فقال تبيانا لكل شئ وهدى وموعظة احكمت آياته ثم
فصلت فقال له الرشيد فصل لي كتاب الله المنزل على ابن عم رسول الله
صلى الله عليه وسلم الذي دعانا الى قبوله وامرنا بالعمل بمحكمه والايمان
بمتشابهه فقال عن اية آية تسألني عن محكمه او متشابهه ام عن تقديمه

اوتاخيره

او تاخيره ام عن ناسخه ام عن منسوخه ام عما ثبت حكمه ونسخت تلاوته
ام عما ثبت تلاوته وارتفع حكمه ام عما ضربه الله مثلا ام عما ضربه الله
اعتبارا او عما احصى ما فيه فعال الامم الماضية ام عما قصدنا الله من
فعلهم تحذيرا قال فما زال حتى عد له الشافعي ثلاثا وسبعين حكما في
القرآن فقال له الرشيد ويحك يا شافعي افكل هذا يحيط به علمك
فقال يا امير المومنين المحنة على العالم كالنار على الفضة تخرج
جودتها من رداءتها فها انا ذا فامتحن فقال له الرشيد ما احسن ان
اعيد ما قلت فاسألك بعد هذا المجلس ان شاء الله تعالى قال له
كيف بصرك بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له الشافعي
اني لاعرف منها يا امير المومنين ما خرج على وجه الايجاب لا يجوز تركه
كما لا يجوز ترك ما اوجبه الله في القرآن وما خرج على وجه التاديب
وما خرج على وجه الخاص لا يشرك فيه العام وما خرج على وجه
العموم يدخل فيه الخصوص وما خرج جوابا عن سوال سائل ليس لغيره
استعماله وما خرج منه ابتداء لازدحام العلوم في صدره وما جعله
في خاصة نفسه واقتدى به الخاصة والعامة وما خص به نفسه
دون الناس كلهم مع ما لا ينبغي ذكره لانه اسقطه صلى الله عليه وسلم
ذكرا فقال جد الترتيب يا شافعي لسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاحسنت موضعها بوصفها فما حاجتنا الى التكرار عليك ونحن
نعلم ومن حضر انك نصابها فقال له الشافعي ذلك من فضل الله علينا
النصاب الاصل والمرجع ۱۲ ق

وعلى الناس و انما شرفنا برسول الله صلى الله عليه وسلم و بك فقال كيف
بصرك بالعربية قال مبدانتا وطباعنا بها تقدمت و السنتنا بها جرت
فصارت كالحيوة لا تتم الا بالسلامة وكذلك العربية لا تسلم الا
لاهلها ولقد ولدت و ما اعرف اللحن فكنت كمن سلم من الداء ما سلم له
الدواء و عاش متكاملا وبذلك شهد لي القرآن فقال و ما ارسلنا
من رسول الا بلسان قومه يعني قريشا وانت و انا منهم يا امير المؤمنين
فالعنصر نظيف والجرثومة منيعة شامخة انت اصل و نحن فرع وهو
صلى الله عليه مفسر و مبين بها اجتمعت احبائنا فنحن بنو الاسلام
بذلك ندعى و ننسب فقال الرشيد صدقت و بارك الله فيك الى آخر
روایت حلیة الاولیا و اضحست که شافعی هارون را بمرات وکرات ملقب بامیر المؤمنین
میساخت و نیز ازان واضحست که شافعی ادعای خود منصب امامت را نهایت شنیع
و فظیع دانسته که آنرا بافترای کذب علی اللّٰه تعبیر کرده پس هرگاه امامت باین
مرتبه عظیم و جلیل باشد که شافعی از ادعای آن با آن جلالت و عظمت مرتبه تحاشی
شدید کند و ادعای آنرا افترای کذب بر خدای تعالی قرار دهد پس اثبات شافعی
امامت را برای هارون دلیل صریحست بر آنکه شافعی هارون را بهتر از خود میدانست
و امامت او را عین حق و صواب میدانست و فخر رازی در رساله فضائل شافعی
گفته الباب الثالث فی حکایة محنة الشافعی رضی الله عنه و فیه فصول
الفصل الاول فی کیفیة تلك المحنة لما جی بالشافعی رضی الله عنه
الى العراق ادخل ليلا وكان في رجله حديد لانه كان من اصحاب

عبد الله بن الحسن بن علی بن ابی طالب و کان ذلك ليلة الاثنين لعشر
خلون من شعبان سنة اربع و ثمانين و فی ذلك الوقت كان ابو يوسف
على قضاء القضاة و محمد على المظالم فدخلا على الرشيد فقال محمد
بن الحسن الحمد لله الذی مكنك فی البلاد وملكك رقاب العباد
من كل باغ و عاد الى يوم المعاد لا زال قولك مسموعا وامرك مطاعا
فقد علت الدعوة وظهر امر الله وهم كارهون ان شرذمة من اصحاب
عبد الله بن الحسن اجتمعوا وفيهم واحد ينوب عن الكل يقال له محمد بن
ادريس يزعم انه بهذا الامر احق منك ويدعی من العلم ما لا يبلغه
سنه ولا يشهد له بذلك قدمه وله لسان و رواء سيخلبك بلسانه
وانا خائف على الدولة منه كفاك الله مهماتك واقال عثراتك ثم
امسك فقال الرشيد لابی يوسف يا ابا يعقوب كيف الامر قال ابو يوسف
محمد صادق فيما قال ثم امر بالشافعی رضی الله عنه فادخل على الرشيد
فرمی القوم بابصارهم اليه فقال الشافعی رضی الله عنه السلام
عليك يا امير المؤمنين و رحمة الله و بركاته فقال الرشيد و عليك
السلام و رحمة الله و بركاته بدأت بسنة لم تؤمر باقامتها و رددنا
فريضة قامت بذاتها ومن العجب انك تتكلم فی مجلسی بغير اذنی
فقال الشافعی ان الله تعالى قال وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات
ليستخلفنهم فی الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم
دينهم الذی ارتضی لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا وهو الذی

اذا وعدو فی فقد مکنتنی فی ارضه وآمننی من بعد خوفی یا امیر المومنین
فقد حدثت انك لا تقتل قومك صبرا ولا تكذبهم اذا اقاموا لديك
عندنا قال الرشيد هو كذلك فما عذرك بعد ما ظهر ان صاحبك لما بغى
علينا واتبعه الارذلون كنت رئيسهم فقال الشافعي لما استنطقتني
فسأتكلم على العدل والانصاف لكن الكلام مع ثقل الحديد صعب فان جدت
علي بفكه عن قدمي جثيت على ركبتي كسيرة آبائي عند آبائك وان
كانت الاخرى فيدك العليا ويدي السفلى والله غني حميد فقال الرشيد
لغلامه يا سراج خل عنه فاخذ ما في قدميه من الحديد فجثا
الشافعي على ركبتيه وقال يا امير المومنين والله لان يحشرني الله
تحت راية عبدالله بن الحسن وهو كما علمت شيخ له قرابة لا تنكر
عند اختلاف الاراء احب الي والى كل مسلم من ان يحشرني الله تعالى
تحت راية قطري بن فجاءة المازني الخارجي وكان الرشيد متكئا فاستوى
جالسا وقال صدقت وبررت لان تكون تحت راية رجل من اهل بيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم خير من ان تكون تحت راية خارجي
طغى وبغى لكن ما حجتك ان قريشا كلهم ائمة وانت منهم فقال الشافعي
رضي الله عنه يا ايها الذين امنوا ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا ان
تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين حاش لله ان اقول
ذلك القول لقد افك المبلغ وفسق واثم ان لي يا امير المومنين حرمة
الاسلام وذمة النسب وكفى بهما وسيلة واحق من اخذ بادب الله تعالى

ابن عم

ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم الذاب عن دينه المحامي عن
امته قال فتهلل وجه هرون ثم قال ليفرخ روعك فانا نرعى حق
قرابتك وعلمك ثم امره بالقعود ازین عبارت ظاهرست که شافعی نهایت
اباو استنکاف و تحاشی از ادعای امامت ظاهر کرده که اولاً فسق و کذب و افترای
محمد بن الحسن و ابو یوسف که نسبت این ادعا بشافعی کرده بودند بتلاوت آیه
کریمه ثابت کرده و بعد آن گفته که حاش لله که بگویم این قول را بدرستیکه دروغ
گفت رساننده این قول و فاسق شده گنهگار گردیده و نیز شافعی تصریح کرده
بآنکه احق کسی که اخذ کرده بادب خدای تعالی ابن عم رسول خدا صلی الله
علیه وسلم است که ذب کننده است از دین رسول خدا صلی الله علیه وسلم و
محامات کننده است از امت آنحضرت و ازین ارشاد شافعی نهایت
مدح و تعظیم و تبجیل و تکریم رشید ظاهرست که او را احق عاملین بحکم تعالی
وانموده و ذب او از حمای دین نبوی و محامات او امت آنحضرت را ظاهر ساخته
و نیز از روایت حلیة الاولیا ظاهرست که هرگاه شافعی بجواب هارون رشید
اقسام سنت بیان کرد و هارون استحسان آن نمود و مدح شافعی کرد شافعی
بخطاب هارون گفته که جزین نیست که شرف ما برسول خدا صلی الله علیه
وسلم است و بتوبس ظاهر شد که شافعی هارون را تالی جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم در تشریف خودش میدانست و نیز از روایت
حلیة الاولیا واضحست که شافعی هارون را در فضائل و محامد خود اصل
قرار داده و خود را فرع او حیث قال انت اصل ونحن فرع و فخر رازی

در رساله فضائل شافعی برین روایت نقل کرده فقال الرشید کیف بصرك
بالعربیة قال الشافعی هی مبدأ تناطبا عنا بها تقدمت والسنتنا بها
جرت ولقد ولدت وانا ما اعرف اللحن فکنت کمن سلم من الداء فلم یحتج
الی الدواء والقرآن یشهد بذلك قال الله تعالی وما ارسلنا من
رسول الا بلسان قومه وانت وانا منهم فالعنصر حنیف والجرثومة
منیفة وانت اصل ونحن فرع فقال الرشید صدقت بارك الله فیك
ونیز در حلیة الاولیاء در روایت دیگر که دران مناظره شافعی با بشر مریسی نزد
هارون رشید نقل کرده آورده که فقال له ای للشافعی بشر ادعیت الاجماع
فهل تعرف شیئا اجمع الناس علیه قال نعم اجمعوا علی ان الحاضر
امیر المومنین فمن خالفه قتل فضحك هرون وامر باخذ القید عن
رجلیه الخ ازین عبارت ظاهرست که شافعی تصریح کرده بآنکه مردم اجماع
کرده اند برآنکه حاضر یعنی هارون امیر المومنین ست پس هر کسی که مخالف او کند
قتل کرده شود پس ثابت شد که نزد شافعی هارون باجماع اهل ایمان و
اسلام خلیفه برحق و امام بالصدق و امیر المومنین و رئیس مسلمین و واجب الاتباع
ولازم الاطاعة بود و مخالف او مباح الدم بلکه واجب القتل بوده ونیز
فخر رازی در رساله فضائل شافعی گفته الفصل الثالث فی مناظرة جرت
بینه وبین محمد بن الحسن فی هذه الواقعة ذکروا ان الشافعی رضی الله
عنه لما حضر مع العلویین من الیمن وحضر باب الرشید اتفق ان کان ذلك
فی وهن من اللیل فکانوا یدخلون عشرة عشرة منهم علی الرشید

فجعل یقیم واحدا واحدا منهم ویتکلم من داخل الستر ویامر بضرب عنقه قال
الشافعی رحمه الله تعالی فلما انتهی الامر الی قلت یا امیر المومنین عبدك
وخادمك محمد بن ادریس قال یا غلام اضرب عنقه قلت یا امیر المومنین
کانك اتهمتنی بالانحراف عنك والمیل الی العلویة وساضرب مثلا
فی هذا المعنی ما تقول یا امیر المومنین فی رجل له ابنا عم احدهما
خلطه بنفسه واشرکه فی نسبه وزعم ان ماله حرام علیه الا باذنه
وان ابنته حرام علیه الا بتزویجه والاخر یزعم انه دونه کالعبد له
فهذا الرجل الی ایهما یمیل فهذا مثلك ومثل هؤلاء العلویین
فاستعاد الرشید هذا القول ثلث مرات وکنت اعبر عن هذا المعنی
بالفاظ مختلفة ازین روایت ظاهرست که شافعی رشید را بامیر المومنین
ملقب ساخته وانحراف از وشنیع وفظیع دانسته اطاعت وانقیاد خود
برای آن رئیس اهل العناد ظاهر ساخته وتبری تمام از میل بسوی علویه نموده
وترجیح وتفضیل هارون بر علویه مکرر او موکدا بالفاظ فصیحه مختلفه وعبارات
بلیغه متنوعه بیان کرده وهرگاه ازین که رضا بامام باطل ونصب امام بغیر
حق در کمال شناعت وفظاعت وقبح وسماجت ست تا آنکه صاحب تمهید
بتاکید تصریح کرده بکفر کسیکه راضی شود بامام باطل ونیز افاده کرده
که نصب امام بغیر حق کفرست پس کمال علو مرتبه اسلام
وایمان وایقان حضرت شافعی وامثال او که خلافت برای
بنی العباس ثابت می سازند بنهایت وضوح وظهور میرسد ابوشکور

محمد بن عبد السعید بن شعیب الکشی السلمی الحنفی در تمهید فی بیان التوحید گفته لولم
یصح خلافة ابی بکر رضی الله عنه ولایکون اماما حقا لکان لایجوز
السکوت به والاغماض منه لان من رضی باماء باطل فانه یکفر
ونیز در تمهید گفته واما من قال ان الامام لایجوز الا من اولاد الحسن والحسین
رضی الله عنهما وکان یتعلم من الله تعالی او من جبرئیل علیه السلام
قلنا هذا لایصح لان الحسن والحسین رضی الله عنهما قد فوضا الامامة
لمعاویة وبایعا معه ولو کان لایجوز لغیرهما اولاد من اولادهما لکان
ذلک خطأ وکفرا منهما لان نصب الامام من غیر حق یکون کفرا الخ بهم
آنکه امارات وضع وکذب وافترا واختلاق وافتعال از هر جانب خلف وامام وتمین
وشمال این بهتان صریح الاختلال وعضیهٔ واضحة الاعتلال وفریهٔ لائحة الانتحال
وتهمت فظیعة الاحتیال ودروغ واژگون سراسر محال وبهت مورث انواع
وزر ووبال وتحرص موجب اصناف خزی ونکال واضح ونمایان بشایه که حاجت
توضیح وبیان وفاقت تشریح وتبیان وضرورت تامل وامعان ندارد از انجمله آنکه
تقدم خلق عجاجیل ثلثه بر حضرت آدم وجمیع انبیای سابقین معظم که از منطوق
ومدلول این کذب معلول مفهوم ارباب علوم میشود صراحة وبداهة مستلزم تفضیل
ثلثه جلیل الفخار بر حضرت آدم ودیگر انبیای اخیار علی نبینا وآله وعلیهم السلام
ماتتابع اللیل والنهار می باشد وپر ظاهرست که تفضیل اول ثلثه چه جا ثانی
جمیل المحامد وثالث موثر تفضیل وتقریب ومحابات ومراعات اقارب
مثیرین انواع مفاسد بر احدی از انبیا چه جا تفضیل شان بر جمیع این حضرات
ثم

سوای افضل کائنات علیه وآله وعلیهم الاف التحیات والتسلیمات از اقبح افترات
واشنع اتهامات واسمج اختلاقات ومخالف اجماع جمیع امت مفخر موجودات
صلی الله علیه وآله اصحاب الآیات والکرامات هست وهیچ مسلمی ومتدینی
که بوی از اسلام وایقان بمشام او رسیده کاهی مرتکب اثبات یا تجویز آن
نگردیده که آن کفر صریح والحاد فضیح وزندقه قبیح وتجارت بائره وجسارت
خاسره غیر ربیح ست از انجمله آنکه ثلثه فرزانه ممتانه تا زمانه دور ودراز
در ظلمت بهیم وغسق معترک کفر وانکار وجهل وبوار وعدوان وخسار وطغیان
وتبار وخسران وحار وخذلان وعوار وعناد ولداد ومخالفت ومکاشفت
ومناوات ومبادات ومخاشنت ومشاحنت با اسلام ودین وانقیاد
برای احکام رب العالمین واطاعت وامتثال سید المرسلین مبتلا بوده اند
واگر در باب اول بلا معول باب مکابره ومجادله ومجازفه باز کنند وبنای
انصاف وحیا وشرم وآزرم بمعاول تجری وتهجم وتجسر بر کنند واورا از اهل
موحد ومومن وصاحب اسلام وآبی از کفر وسجود اصنام قرار دهند وکمال
اغراق وانهماک وارتباک خود در افترا وکذب وبهتان فرا روی ارباب تنقید
وانتقاد نهند در سبوق کفر ثانی وثالث که از اجلای بدیهیات واوضح متواترات
واصرح یقینیات وابین مسلمات ست کلامی نمیتوانند کرد پس کسیکه بر وظلمت
کفر طاری شده باشد چه قسم ممکن ست که قبل خلق حضرت آدم ودیگر انبیای
سابقین علی نبینا وآله وعلیهم سلام رب العالمین با جناب رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم در یمین عرش مطهر بوده باشد سبحانک هذا بهتان عظیم

اصحاب ثلثه علیهم اللعن اجمعین

یقشعر منه الجلود و یتفجر منه الجلمود فلعنة الله علی واضعه و قبح الله
وجه صانعه و قد فعل و لعمری کون الانوار الثلثة انوارا و کونهم فی الخلق
مقدما علی آدم و سائر الانبیاء السابقین اعصارا مع ارتباکهم
فی اشراک الکفر دهورا و اعمارا و خوضهم من غمار الالحاد و العناد
غمارا و رکوبهم علی صهوة الزند قة و الانکار اعلانا و اجهارا و سبحهم
فی معترکات غسق البوار و التبار لیلا و نهارا و ایثارهم بعد الاسلام
الظاهری عن مداحس النزال و مداحض القتال فرارا ثم فرارا و نکوصهم
و نکولهم و انحیازهم و عدولهم عن الحق مرارا مما یدع اتباعهم و اشیاعهم
حیاری و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری ازانجمله آنکه بر ارباب بصیرت
و دین بقطع و یقین بلا ظن و تخمین ظاهر و متبین ست که آبای ثلثه میمون بلا و
شقا کفر و ضلال و انکار توحید رب متعال و عناد سراسر نکال و وبال را
موسوم و مصحوب و مقرون بودند لا مرتاب فیه مرتاب و ان بلغ من
المبالغة و الجدال مبلغا لا یبلغ الیه رداء و لا حساب و اگرچه پدر اول
اسلام ظاهری آورده طریق انقیاد قسری سپرده لکن بلا شبهه و ارتیاب
هر دو پدر ثانی و ثالث و الا گهر بحالت کفر و انکار توحید خالق قوی قدر و خلق
درکات سقر و واصل مستقرذات لهب و سعر گردیده اند و واضع جسور و مختلق
این کذب و زور که از ایمان و ایقان بمراحل قاصیه دور و از خوف هول مواخذه
و استهزاء و طعن و تهجین اهل دین و یقین مهجور بوده اصلاب ثلثه زاهره را
اصلاب طاهره و اصول فاخره قرار داده و ظاهرست که صلاب خبیثه

منتجه نقذره کفار اشرار و ملحدین فجار را اصلاب طاهره قرار دادن بس غریب
و افترای بس عجیب ست و از جناب رسول صادق و امین رب خالق چنین
کذب صریح و دروغ فضیح نقل کردن داد کمال وقاحت دادن ست لیکن از
اهلسنت چه عجب که بسبب غایت محبت ثلثه در فضائل شان و اصلاح شنائع
اعمال شان چها کذب و افترا که نیاورده اند اگر در حق آبای شان چنین کذب
صریح بربافتند چه جای شکایت ست و ازینجا دینداری و انصاف و عقل و
دانشوری کابلی و مخاطب و امثال شان باید دریافت که در حق اصحاب ثلثه
چنین احادیث پر اکاذیب واضحة الوضع ظاهرة البطلان را قبول نمایند و
و بمباهات و افتخار آنرا ذکر کنند و آنرا معتمد پندارند و در حق جناب امیر علیه السلام
احادیث صحیحه را مثل حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث انا مدینة العلم وغیر آن
موضوع گویند و کذب بحت پندارند و فقیر از ایراد شاه صاحب اینحدیث را
و معتبر دانستن آن با وصف اظهار قدح و جرح آن فی الجمله چندان حیرتی و تعجبی ندارم
که اولا این قدر فهم هم ندارند که بامثال چنین امور ظاهره برسند و ثانیا حافظه
هم ندارند که ایشان را اموریکه مناط اشکال ست محفوظ باشد و ثالثا در تعصب
هم ثابت القدم اند توقع انصاف از ایشان پس بعید مرا تعجب مطمح نظر شان محض
رد استدلالات شیعه و توجیه اعتراضات بایشان ست خواه حظی از صدق
و واقعیت داشته باشد یا نه تا آنکه عوام دانند که شاه صاحب کاری نموده اند مگر
تعجبها از شافعی دارم که چگونه جرات بر روایت چنین خرافت کاذبه نموده
و نیز جای فراوان حیرت ست که ابن حجر چگونه آنرا معتبر و موثوق پنداشته در

صواعق ذکر نموده حالانکه از افاده خودش در شرح قصیده همزیه ظاهرست
که کافر را نتوان گفت که او مختار و کریم ست و نیز او را طاهر نتوان گفت بلکه او
نجس ست چنانچه آیه شریفه انما المشرکون نجس بران دلالت دارد و قال فی شرح
شعر لم تزل فی ضمائر الکون تختار لک الامهات والآباء هذه کواه حادیث
الدالة علی کرامة نسبه صلی الله علیه وآله وسلم تنبیه لک ان تاخذ من
کلام الناظر الذی علمت ان الاحادیث مصرحة به لفظا فی
اکثره و معنی فی کله ان اباء النبی صلی الله علیه وسلم غیر الانبیاء
وامهاته الی آدم وحواء لیس فیهم کافر لان الکافر لا یقال فی حقه انه
مختار ولا کریم ولا طاهر بل نجس کما فی آیة انما المشرکون نجس وقد
صرحت الاحادیث السابقه بانهم مختارون وان الآباء کرام وان
الامهات طاهرات هیچ طرفه‌تر آنکه بعضی از کذابین مفترین و نقالین
مختلقین از حضرت ابی هریره امام الراکنین الی الجسارة علی الوضع علی
سید المرسلین صلی الله علیه وآله اجمعین حدیثی متضمن خلق ابی بکر از نور
سرور کائنات علیه وآله الاف التحیات والتسلیمات وخلق ثانی شاقی و خطای
طغیانی از نور ابو بکر ظلمانی وخلق امت از نور ثانی عدوانی قال اطائب عدنانی
نقل ساخته و بعد آن بودن عمر سراج اهل جنت هم بافته و لله الحمد والمنة
که جمعی از محققین نقاد تفضیح و تقبیح این کذب ارباب عناد بابلغ وجوه و اوضح
طرق فرموده اند یعنی حضرت ابو نعیم تاج المحدثین و امام المنقدین بعد
ایراد آن در امالی خود تصریح فرموده که آن باطل ست و ذهبی ارشاد کرده

که آن کذب ست و سیوطی علامه علی الاطلاق و ابن العراق و تلمیذ او رحمة الله
باو وفاق آن را در موضوعات و مفتریات ارباب کذب و اختلاق داخل ساخته اند
سیوطی در ذیل الموضوعات گفته ابو نعیم فی امالیه حدثنا محمد بن محمد
بن عمرو بن یزید املاء حدثنا احمد بن یوسف حدثنا ابو شعیب
صالح بن زیاد حدثنا احمد بن یوسف المنبجی حدثنا ابو شعیب
السوسی عن الهیثم بن جمیل عن المقبری عن ابی معشر عن ابی هریرة مرفوعا خلقنی الله
من نوره وخلق ابا بکر من نوری وخلق عمر من نور ابی بکر وخلق امتی
من نور عمر وعمر سراج اهل الجنة قال ابو نعیم هذا باطل ابو معشر
وابو شعیب متروکون وقال فی المیزان هذا خبر کذب ما حدث به
واحد من الثلثة وانما الآفة عندی فیه المنبجی لا یعرف و شیخ رحمة الله
در مختصر تنزیه الشریعة گفته خلقنی الله من نوره وخلق ابا بکر من
نوری وخلق عمر من نور ابی بکر وخلق امتی من نور عمر وعمر سراج
اهل الجنة نع ای رواه ابو نعیم فی امالیه عن ابی هریرة و
قال هذا باطل وقال الذهبی هذا کذب و هرگاه حسب افادات
ائمه ثقات عالی درجات خبر خلق ابی بکر از نور جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم باطل و کذب و زور باشد بودن ثلثه انوار بر یمین عرش قبل آن
بنور سرور مرسلان صلی الله علیه وآله ما اختلف الملوان نیز بالاولی
محض کذب و بهتان و مجازفت و عدوان باشد والحمد لله المنان الحنان
علی ظهور خزی اهل الافتراء والشنان و وضوح بوار تجارة اصحاب الخسران

والخذلان والله الموفق وهو المستعان پس نمیدانم که کابلی حسود و مخاطب فخور چرا
این کذب و زور را بمعارضه حدیث نور مذکور و مسطور نمودند که انفع بود در فضیلت
ارباب جور و قصور و ادخل بود در اظهار عظمت اصحاب شر و شور که در آن تفضیلت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام اصلا و راسا غیر مذکور مگر آنکه از ذکر چنین موضوعات
استحیا کرده باشند و از تفضیح خوفی نموده که علمای ثقات آنرا باطل و کذب گفته اند
لیکن غلط گفتم استحیا را کابلی رئیس المتخذلقین و مخاطب امام المستکبرین در خواب هم ندیده اند
واز مخالفت سلف کی پروا دارند تصدیق این معنی از ایراد و تصدیق حدیث
ما صب الله فی صدری شیئا الخ و امثال آن بوضوح پیوسته که اسلاف ایشان
امثال این احادیث را از اقبح موضوعات وانموده اند و شاه صاحب آنرا بکمال
وقاحت آنرا بمقابله شیعه ایراد فرموده و همچنین کابلی بسیاری از خرافات و جزافات ابا
افترات را که اسلاف و اخلاف سنیه بتنصیص بر وضع آن فرموده اند از مناقب
خلفا شمرده و به تصدیق آن پرداخته پس غالب ست که بنظر مخاطب جلیل الفخار
و کابلی عمدة الاحبار این کذب سراسر شنار و فریه ظاهرة العوار نرسیده و الا حتی
کشح و اعراض و صفح و غض بصر و قطع نظر از این زور مستهجن مستنکر نمی فرمودند مگر
نه می بینی که صاحب فصل الخطاب از عمده متصوفین و الانصاب موصوف بترک
تعصب و تصلب او شاب معروف بتسلیم و انقیاد برای حق مستطاب و مهاجرت
و متارکت حمایت ذمار متعنتین اقشاب این کذب دور از قیاس و حساب برای اثبات
فضل شیخین عمدة الانجاب نقل کرده پایه وقاحت و جسارت و جلاعت
و صفاقت را بمرتبه پس منیع و رفیع رسانیده خود را از متکلمین متعسفین و مناظرین

متصلفین هم بالاتر گردانیده چنانچه در کتاب مذکور میفرماید فی فردوس الاخبار
ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال
ان الله عز و جل خلقنی من نوره و خلق ابا بکر من نوری و خلق عمر من
نور ابی بکر و خلق المؤمنین کلهم من نور عمر رضی الله عنهما قوله و
یؤید این روایت حدیث دیگر هم ست که مشهور ست ان الارواح جنود مجندة
ما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف **اقول** کابلی عمدة المسولین
رئیس الملعمین و امام المتنطعین و مقتدی المتعمقین بعد ایراد روایت مهین سراسر
توهین مشتمل بر تقدم خلق ثلثه متغلبین بر حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه و سائر الانبیاء و
سلام رب العالمین بمحض عوعو عدم احتجاج بمثل این اخبار اگرچه ثابت شود اکتفا
و اقتصار نموده تطویل نطاق کلام را خلاف مصلحت و موجب استهزا و سخریه
اولی الافهام دانسته طی کشح و ثنی عنان از اسهاب بیان اولی و انسب پنداشته
لکن مخاطب نحریر بمزید تحذلق و ترعرع الکفار ایراد این خبر مستبشع اهل نظر
کافی ندانسته و موجب ظهور عجز و قصور و وضوح حسور و فتور نزد اصحاب رای
بلند انگاشته ناچار قلم نزین رقم را در مضمار ایراد بعض زیادات و اضافه
بندی از منکرات و اقحام بعض معجبات و ایراد بعض مطربات که همه آن دلائل
زاهره بر مزید حسن فهم و کیاست و غایت دقت نظر و فطانت و نهایت ذکا
و رزانت و اقصای علو حدس و متانت مخاطب عالی دیانت ست جولان
داده و حقیقةً در ثلم ارکان و قطع … اغصان و جز خرم افنان آن
زیادات واهیة البنیان بابلغ طرق و اوضح بیان بحمد الله المنان الحنان

المستعان بعنایم و بنقض و رض و قض و رفض ان جرفا تحرف بحیث لا یعتلج فیه
ریب لاحد من ارباب الفهم والظرف می گرایم پس باید دانست که دعوی تایید حدیث
الارواح جنود مجنّدة برای روایت فضیلت خشب مسنّده بدلائل مسدّده که جمع
آن صوارم مهنّده و قواضب محدّده برای قطع و استیصال اصل و فرع این فریه
مشیّده است ظاهر گردیده از عجائب افادات و غرائب توهمات و بدائع
تبجّحات است زیرا که در روایت مصنوعه و حکایت موضوعه تقدم خلق
ثلثه عالی نژاد بر حضرت آدم علی نبیّنا و آله و علیه السلام رب العباد حسب
ایراد کابلی شدید الاحتداد و مخاطب نقّاد مذکور است و پر ظاهر است که در این
حدیث مشهور که مخاطب صدر الصدور در تایید آن برای این کذب و زور
دعوی نموده اثری از تقدم ثلثه عجیبة الخلق لا منطوقا و لا مفهوما غیر مذکور
و عدم دلالت آن بر تقدم خلق متقدمین قمیص خلافت کاسدة النور بوجه
من الوجوه ولو بالایمآء و الاشعار الغیر الکافی من المقصود در کمال وضوح و ظهور
و بالقطع فقدان تعارف و ایتلاف و ثبوت تباین و تغایر و تنافر و اختلاف
این حدیث با این جزاف صریح الاعتساف بر ارباب معارج انصاف مستور
نیست زیرا که مدلول این حدیث حسب افادات اکابر شرّاح و مفسرین احادیث بیان
صریح آنست که ارواح در اوّل خلق خود بر دو قسم ایتلاف و اختلاف باعتبار
موافقت در صفات و مخالفت در آن مخلوق شده و اجسادی که این ارواح
در دار دنیا ایتلاف و اختلاف حاصل میکند بر حسب خلقت خود پس خیّر
دوست میدارد اخیار را و شریر محبت میکند اشرار را و این هذا من التقدم

علی خلق

باب الحب فی الله و من الله ص

علی خلق احد من الانبیاء و الاوصیاء فضلا عن التقدم علی خلق آدم و جمیع
الرسل الاصفیاء سوی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله النجباء
ما اتّصل الرواح بالغداة شیخ عبد الحق در لمعات شرح مشکوة گفته قوله الارواح
جنود مجنّدة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر اختلف الجنود جمع
جند و مجنّدة مجتمعة علی نحو قناطیر مقنطرة و فیه دلیل علی ان
الارواح لیست باعراض و علی انّها کانت موجودة قبل الاجسام و لا
یلزم من ذلک قدمها لکن یبطل القول بخلقها بعد تمام البدن و تسویته
الّا ان یراد بخلقها قبل البدن تقدیرها کذلک و هو مخالف الظاهر
الحدیث جدا بل قد جاء فی الحدیث خلقت الارواح قبل الاجساد
بالفی عام و علی انها خلقت فی اوّل خلقتها علی قسمین من ایتلاف
و اختلاف باعتبار موافقة فی الصّفات و مخالفة فیها و انّ
الاجساد التی فیها الارواح تلتقی فی الدنیا فتأتلف و تختلف علی
حسب ما خلقت علیه فالخیّر یحبّ الاخیار و الشریر یحبّ الاشرار
و ان عرض عارض یقتضی خلاف ذلک فالمآل الیه فما تعارف
منها قبل التعلق بالاجساد ائتلف بعده کمن فقد الیفه ثم اتّصل
به و ما تناکر قبله اختلف بعده و هذا التعارف و التّناکر الهامات
من الله من غیر اشعار منهم بالسابقة پس عجب آنست که مخاطب عمید
درینجا تبرّج و خروج از تقلید کابلی وحید اختیار کرده بمحض دعوی تایید
حدیث تجنید برای این کذب غیر سدید گرویده و اصلا بر سر بیان وجه

تایید ولو بالایماء والاشارة واضعف الاشعار فی العبارة نرسیده و
بکف لسان و عطف عنان از توضیح و بیان احیی من البکر المستورة فی الخدر
واعیی من باقل المشهور بالعی والقصور والموصوم بالحصر والحکر گردیده
وظاهر اغرض مخاطب از ین تایید آنست که ازین حدیث مشهور ثابت میشود که
ایتلاف عالم انسباح دلیل تعارف در عالم ارواح ست و تعارف ارواح
مستلزم آنست که ارواح باهم باشند و چون حضرات ثلثه عالی تبار شعار
ایتلاف و وثار موافقت سرور اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار در بر داشتند
لابد که ارواح ثلثه جلیل الارتیاح عظیم الانشراح با روح جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله باهم باشند و هرگاه ارواح اینها با روح آنحضرت بهم باشند
لازم آید که ارواح اینها مثل روح نبوی مقدم بر خلق آدم باشد و بطلان
و هوان و فظاعت اشاعت این وهم و خیال پر ظاهر ست و صدور امثال
چنین هفوات از مدعیان علم و تبحر بس بعید و از انجا که این تحقیق انیق مختص بفکر
دقیق مخاطب ازین ست مشتمل بر اعجب عجائب و اغرب غرائب می باشد پر ظاهر ست که اگر مجرد
ایتلاف با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و سلم در دار دنیا دلالت بر تقدم خلق
بر حضرت آدم و سائر انبیا علی نبینا و آله علیهم السلام و همراه بودن شخص مؤتلف
با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در حجب قدس نماید لازم آید که جمیع صحابه
حتی عمرو بن عاص الجانی و معاویة الشانی و مغیرة الزانی که حسب افادات سنیه
ایتلاف تمام با سرور انام صلی الله علیه و آله الکرام داشتند بلکه سائر مسلمین
و مومنین که عدم اختلاف و موافقت و ایتلاف با آنحضرت دارند قبل حضرت آدم

ودیگر انبیا علیهم السلام مخلوق شده باشند و با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
روبروی حق تعالی جا گرفته و بطلانه ظاهر عند اهل الایمان والایقان غنی
عن اقامة الشاهد والبرهان والله الموفق وهو المستعان علی الصافن
صونا للافهام وعثار الاذهان و نیز ظاهر ست که اگر فظ غلیظ عدم تناکر
وتنافر وایثار تعارف و تناصر در عالم ارواح با روح سرور اخیار صلی الله
علیه و آله الاطهار می داشت و مثل آنحضرت معاذ الله نوری از انوار و صاحب قرب
جناب قدس پروردگار میبود هرگز در دار دنیا بشدت عداوت و مناوات
و نهایت عناد و معادات و اقصای لداد و مخاشنت و مبادات با سرور کائنات
علیه و آله الاف التحیات والتسلیمات ولو قبل الاسلام الظاهری نمی ورزید و انه
غایت وقاحت و جسارت و غایت جلاعت و خسارت قصد قتل افضل
سرور انبیای اقیال صلی الله علیه و آله ما اختلف النهر واللیال و تکرر الغدایا
والاصال نمیکرد حالانکه این معنی بروایات جهابذه حذاق و ماهرین معروفین
بالکمال فی الآفاق ثابت و محقق ست و والد ماجد مخاطب در ازالة الخفا گفته
عن انس قال خرج عمر متقلدا بالسیف فلقیه رجل من بنی زهرة
فقال له این تعمد یا عمر قال ارید ان اقتل محمدا قال و کیف تامن من
بنی هاشم و بنی زهرة فقال له عمر ما اراک الا قد صبوت و ترکت دینک
قال افلا ادلک علی العجب ان اختک و ختنک قد صبوا و ترکا دینک
فمشی عمر ذامرا حتی اتاهما و عندهما خباب فلما سمع خباب بحس عمر توارى
فی البیت فدخل علیهما فقال ما هذه الهینمة التی سمعتها عندکم

وكانوا يقرءون طه فقالوا ما عدا حديثا تحدثنا به قال فلعلكما قد صبوتما
فقال له ختنه يا عمر ان كان الحق في غير دينك فوثب عمر على ختنه
فوطئه وطئا شديدا فجاءت اخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحة
بيده فدمي وجهها الخ ونیز در ازالة الخفا گفته عن الزهري قال كان عمر بن الخطاب
شديدا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فانطلق حتى دنا من
رسول الله صلى الله عليه وسلم الخ ومحمد بن حبيب بغدادی در کتاب منمق که
در اخبار قریش تصنیف نموده وفقیر نسخه عتیقه آن در حدیده وقت رجوع از حج
بیت الله الحرام وزیارت سرور انام وائمه بقیع علیه وعلیهم الاف التحیة والسلام
خرید نمودم گفته ابراهيم بن المنذر بن عبد الله الحزامي قال حدثني
عمر بن ابي بكر الموصلي عن سعيد بن عبد الكريم عن عبد الحميد بن
عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب عن ابيه قال كان من حديث
الحرب التي كانت بين عدي بن كعب في الاسلام ان ابا الجهم بن
حذيفة بن غانم كان من رجال قريش في الجاهلية وكان يوازن
عمر بن الخطاب قبل اسلامه على غيلة رسول الله صلى الله عليه
وسلم ومعاداته فاكرم الله عمر بما اكرمه من الاسلام واستجاب
فيه دعوة نبيه عليه السلام واعز به دينه وابطا ابو الجهم
عن الاسلام حتى اسلم يوم الفتح الخ وابن هشام در سيرت خود كه مختصر
سيرت ابن اسحق است گفته قال ابن اسحاق وكان اسلام عمر فيما بلغني
ان اخته فاطمة بنت الخطاب وكانت عند سعيد بن زيد بن

زيد بن عمرو بن نفيل وكانت قد اسلمت واسلم زوجها سعيد بن زيد
وهما مستخفيان باسلامهما من عمر وكان نعيم بن عبد الله النحام رجل
من قومه من بني عدي بن كعب قد اسلم وكان ايضا يستخفي باسلامه فرقا
من قومه وكان خباب بن الارت يختلف الى فاطمة بنت الخطاب يقرئها
القرآن فخرج عمر يوما متوشحا بسيفه يريد رسول الله صلى الله
عليه وسلم ورهطا من اصحابه قد ذكروا له انهم قد اجتمعوا
في بيت عند الصفا وهم قريب من اربعين ما بين رجال ونساء
ومع رسول الله صلى الله عليه وسلم عمه حمزة بن عبد المطلب
وابو بكر بن ابي قحافة الصديق وعلي بن ابي طالب في رجال من المسلمين
ممن كان اقام مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بمكة ولم يخرج
فيمن خرج الى ارض الحبشة فلقيه نعيم بن عبد الله فقال له اين تريد
يا عمر قال اريد محمدا هذا الصابي الذي فرق امر قريش وسفه
احلامها وعاب دينها وسب الهتها فاقتله فقال له نعيم والله
لقد غرتك نفسك من نفسك يا عمر اترى بني عبد مناف تاركيك
تمشي على الارض وقد قتلت محمدا صلى الله عليه وسلم افلا ترجع
الى اهل بيتك فتقيم امرهم قال فاي اهل بيتي قال ختنك وابن
عمك سعيد بن زيد بن عمرو واختك فاطمة بنت الخطاب فقد
والله اسلما وتابعا محمدا على دينه فعليك بهما ونیز ابن هشام در سیرت
خود گفته قال ابن اسحاق فحدثني عبد الرحمن بن الحارث بن عبد الله

بن عیاش بن ابی ربیعة عن عبد العزیز بن عامر بن ربیعة عن امہ
ام عبد اللہ بنت ابی خثیمة قالت واللہ انا لنترحل الی ارض الحبشة
وقد ذہب عامر فی بعض حاجاتنا اذ اقبل عمر بن الخطاب حتی وقف علی
وہو علی شرکہ قالت وکنا نلقی منہ البلاء اذی لنا وشدة
علینا قالت فقال انہ الانطلاق یا ام عبد اللہ قالت فقلت نعم
واللہ لنخرجن فی ارض اللہ اذیتمونا وقہرتمونا حتی یجعل اللہ لنا فرجا
قالت فقال صحبکم اللہ ورأیت لہ رقة لم اکن اراہا ثم انصرف
وقد احزنہ فیما اری خروجنا قالت فجاء عامر بحاجتہ تلک فقلت
یا ابا عبد اللہ لو رایت عمر آنفا ورقتہ وحزنہ علینا قال اطمعت
فی اسلامہ قالت قلت نعم قال لا یسلم الذی رأیت حتی یسلم حمار
الخطاب قال یاسا منہ لما کان یری من غلظتہ وقسوتہ عن
الاسلام پس در عقل کدام عاقل راست می آید کہ کسیکہ در عالم ارواح با حضرت
رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تعارف داشتہ تصدیق کند رسالت
ونبوت آنجناب باشد ونیز باین مرتبہ رفیعہ وفضیلت سنیہ ممتاز باشد کہ
قبل خلق حضرت آدم بجہت اظہار کرامت وبزرگی او را جدا کنند او با جناب
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در یمین عرش مطہر جا دہند
متلوث باوساخ متقذرہ خبیث حقد وشنان وکفر وعدوان گردد کہ مرتکب
اسائت ادب در تلقیب آنحضرت شود وقصد قتل آنجناب نماید فلا حول ولا قوة
الا باللہ واستعیذ باللہ من استہواء الشیطان علی قلب الانسان

وجعلہ اعمی لا یبصر واصم لا یسمع فیصیر مبہوتا کالمتخبط الحیران ولنعم
ما افاد فی الحجج الباہرة فی جواب ہذہ الفقرة القصیرة القاصرة
الصادرة من المخاطب الحاوی للفضائل الفاخرة وحدیث الارواح
جنود مجندة الخ مطلقا تایید روایت موضوعہ مذکورہ نمیکند چہ اگر روح
عمر مع اخوان او با روح نبوی در عالم ارواح باہم متعارف وایتلاف میداشتند
عمر بن الخطاب بعد بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا شش سال در صدد
ازراء وایذاء آنحضرت علیہ وآلہ الصلوة والسلام مانند ابوجہل از اقران
شقاوت اقتران گوی سبقت نمی برد وچون بخوف جان بدانجناب
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در ظاہر بربقہ اسلام داخل شدہ باز زبان طعن
بر اقوال وافعال انسرور علیہ وآلہ الصلوة والسلام نمیکشاد ودر مضایق
پیکار آن اخیار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را تنہا گذاشتہ عار فرار بر قرار ختیار
نمیکرد ظہور این امور ازو وامثال او دلیل کمال مباینت ومنافرت در ان
عالم ست انتہی **قولہ** وبعد اللتیا والتی دلالت بر مطلوب ندارد **اقول**
کابلی عمدة الکبراء با وجود آنہمہ جور وجفا ومہاجرت انصاف ووفا ومتارکت آزرم
وحیا ومخالفت ولا وصفا وایثار تبختر وتنطع وتعمق سراپا خطا وابداع
غرائب مکابرات ومجازفات جالبہ انواع طعن واستہزا جسارت بر منع دلالت
این حدیث شریف بر مدعا نمودہ اکتفا بر محض قدح وجرح ومعارضہ آن بروایات
شافعیہ غیر واقعیہ ودعوی عدم احتجاج بمثل این اخبار اگرچہ ثابت ہم شود
فرمودہ لکن مخاطب عمدة الاعیان والحذاق بسبب مزید انہماک ومبالغہ واغراق

در محالفت شقاق و مخالفت و نفاق حتما و جزما نفی دلالت این حدیث شریف
برمدعای نماید و طریق مزید مجادلت و مجازفت سراسر مکابرت می پیماید و بلا
خوف و هراس از مواخذه و طعن و تشنیع محققین جلالت اساس بغرض اکثار
تخدیع و وسواس و ایقاع اشباه ناس در اشتباه و التباس و ترویج روح اول
من قاس در مقام نفی دلالت میفرماید زیراکه شرکت حضرت امیر در نور نبوی
مستلزم وجوب امامت او بلافصل نمیشود و برین تعلیل معلل معلول و نفی
وابطال مدخول و جحد مذموم و مرذول و اجترا و اعتدای نامقبول و تعسف و تصلب
نامعقول و هزل مستاصل اساس فضل بیکار و فضول اکتفا نفرموده طالب
میشود بیان ملازمت را درین هر دو امر جلیل القدر جمیل الفخر اعنی شرکت حضرت
امیرالمومنین علیه السلام در نور نبوی و وجوب امامت آنحضرت بلافصل بوجهی
که غبار منع بران نشیند و بسبب مزید انهماک در انکار سراسر خسار اقشاع و تقصاص
بر اثارت قتار و غبار منع صریح البوار نفرموده بمزید مجانبت از عناد و لداد
و عدم استحیا از تشنیع نقاد و فرط شغف و وله بابطال فضل وصی سرور انبیاء
امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد لفظ مکر صریح الهذر و دونه خرط
القتاد که سابقا عنقریب در بیان وجه چهارم از اجوبه حدیث تشبیه حوالهٔ قلم
زرین رقم نموده بر زبان گهربار میراند و این کلمات اربعه مسوقه برای ترویج اروح
ثلثه و را. نعم معاویة الغاویة در کمال وهن و بطلان و نهایت رکاکت و سخافت
آن بروشنی و عیان و دلالت حدیث شریف بر مدعا نهایت مستنیر و مستغنی
از بیان و استلزام اتحاد نور جناب امیرالمومنین علیه السلام با نور نبوی وجوب امامت

آنحضرت را بلافصل باقصای مرتبهٔ اضح و ظاهر و لائح و باهر ست و بر ملازمت یقین
الامرین هرگز غبار منع و عدم تسلیم که مخاطب فهیم قصد برانگیختن آن کسب نمیکنند و هیچ
سلسلهٔ انصاف و ایقان بسبب آن نموده نمی نشیند و هیچ عاقلی متدین و
منصفی متاثم و متدبری متحرج ریب و شبهه دران نمیگزیند و هر کسی که نفحات
نتائج اعتبار و استبصار بمشام او رسیده و از ازهار تفحص اخبار و اثار سرور
اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار و استسعاد بملاحظه و مطالعه افادات
علمای کبار و محققین جلیل الفخار چیده دلالت این حدیث شریف را بر مدعا
از اوضح جلیات و ابین قطعیات و اجلای بدیهیات و اصرح اولیات
و اظهر یقینیات می بیند و هر کسیکه پاره از شرم و از رم و حیا و اندک خوف
از خزی و خسار و افتضاح بین العوام فضلا عن العلماء داشته باشد و من
برد و ابطال این دلالت صریحة البداهة بینة الصراحة نمی چیند و لله الحمد
والمنة که دلالت حدیث شریف بر امامت حقه بلافصل بوجوه سدیده
مسلمه اهل فضل و ادله ظاهره موجعه قلوب اصحاب کید و محل و براهین
محکمه مولمه صدور ارباب اعتساف و ذل و شواهد حصیفه صریحة الاتقان
والجزل ظاهر و باهر ست وجه اول آنکه در جمله از طرق این حدیث شریف
تصریح بخلافت جناب امیرالمومنین علیه السلام وارد شده و این نص صریح را
اکابر ائمه ثقات و جهابذه محققین اثبات روایت کرده اند و عبارات این
حضرات اگرچه سابقا گذشته لکن درین مقام بهیات اجتماعی مذکور می شود
ابوالحسن علی بن محمد بن الطیب المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب

امیر المومنین علیه السلام گفته قوله علیه السلام کنت انا وعلی نوراً بین
یدی الله اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه الله
قال اخبرنا ابو الحسن علی بن منصور الحلی الاخباری قال حدثنا
علی بن محمد العدوی الشمشاطی قال حدثنا الحسن بن علی بن زکریا
بن احمد قال حدثنا المقدام العجلی قال حدثنا الفضیل بن عیاض
عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان الفارسی
قال سمعت حبیبی محمداً صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی
نوراً بین یدی الله عز وجل یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل
ان یخلق الله آدم بالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور
فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب
ففی النبوة وفی علی الخلافة وشیرویه بن شهردار دیلمی در فردوس الاخبار
فرموده عن سلمان الفارسی انه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة
الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم
نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و
فی علی الخلافة وحموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه باسناد خود روایت
کرده عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور عن یمین العرش
نسبح الله ونقدسه من قبل ان یخلق الله عز وجل آدم باربعة

ابن المغازلی ۲

عشر الف

عشر الف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا الی اصلاب الرجال و
ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الی صلب عبد المطلب وقسمنا
نصفین فجعل النصف فی صلب ابی عبد الله وجعل النصف فی صلب
عمی ابی طالب فخلقت من ذلک النصف وخلق علی من النصف الآخر
واشتق الله تعالی من اسمائه اسماء فالله عز وجل المحمود وانا محمد والله
الاعلی واخی علی والله فاطر وابنتی فاطمة والله محسن وابنای
الحسن والحسین وکان اسمی فی الرسالة والنبوة وکان اسمه فی الخلافة
والشجاعة فانا رسول الله وعلی سیف الله وسید علی همدانی شیخ اجازه
والد مخاطب لاثانی در کتاب مودة القربی میفرماید المودة الثامنة فی
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلیاً من نور واحد وفیما
اعطی علی من الخصائل ما لم یعط احد من العالمین وبعد ذکر بعض
فضائل آنحضرت میفرماید عن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم
باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه
فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة
وفی علی الخلافة وسید علی همدانی در کتاب روضة الفردوس گفته
الباب الثالث عشر ما روی عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم
باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه

فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة وصاحب فضل ممتاز وحائز مقامات رفیعه ودر دراز وعارف حقائق راز ونیاز سید محمد گیسو دراز تصریح بخلافت جناب امیر المومنین بقطع ویقین ثابت فرموده واستدلال واحتجاج بآن بر غایت فی اهل الانکار والضلال نموده در کتاب اسمار در سمر هفتاد و هفتم گفته بیشتر جبرئیل بصورت دحیه کلبی از غیب رسول الله صلی الله علیه وسلم شاهد شدے این جنید بود که از صورت خود گشتی بدین صورت شدی و نه این بود که این صورت غیر آن بودے اختلاف اعتبار را اتفاق افتاده است علی الاطلاق این سخن را که مطلق در خارج وجود ندارد میدان وچنین هم میگویند که جبرئیل عقل محمد است که بصورتے متمثل کردی و وضع اشیا مواضعها واقع شد هرچند اتحاد را خلاف عقل گفته اند اما نه عقلے ست نفی فلک افلاک عقل کل اینجا باید شاید ترا ظفری بدان بود ونظری بران داری بسیار اسرار در فهم تو آید همین که خلقت انا وعلی من نور واحد هم ازینجاست که علی اخ نبی ست اخی بین کل نوعین وشکلین همین معنی داشت ففی النبوة وفیه الخلافة همین اشارت کرد وانت منی کهرون من موسیٰ همین فقره را حدیث میکند کلامنا اشارة وعند من فهم عبادة واحمد بن ابراهیم در جواهر النفائس علی ما نقل عنه گفته روی سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور

فی صلبه ولم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله ففی النبوة وفی علی الخلافة وشیخ محمد واعظ هروی در کتاب ریاض الفضائل گفته الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه وسلم وکونه کرم الله وجهه من نور واحد وکونه خلیفة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلب آدم فساقها حتی قسمها جزئین فجعل جزءً فی صلب عبد الله وجزءً فی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا واخرج علیا وصیا رواه ابو الحسن المغازلی الشافعی فی المناقب وعن سلمان قال سمعت حبیبی محمدا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق الله آدم بالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة رواه ابو الحسن المغازلی من صحاح الاخبار اقول ففی النبوة ای ختم النبوة وقوله وفی علی الخلافة ای ختم الخلافة کما کان صلی الله علیه وسلم خاتم النبوة کذلک کان کرم الله وجهه خاتم الخلافة وظاهر ست که تاویل هروی نص خلافت را بختم خلافت هراء محض ومرا ز بحث ست که بتقدیر لفظی بلا دلیل محض تلمیع وتسویل ست باآنکه اگر مراد این باشد که آنجناب خاتم خلافت بیواسطه بود وتصریحے ندارد زیرا که خلفای انبیاء سابقین که بیواسطه

خلفاء انبیاء علیهم السلام می بودند بلا شبهه جناب امیر المؤمنین علیه السلام
خاتم ایشانست و دیگر ائمه علیهم السلام که بعد جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بودند بیواسطه خلفاء جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نبودند بلکه
جناب امیر المؤمنین علیه السلام درمیان ایشان فاصل و متوسط بود وجه
دوم آنکه جمعی از اساطین اعاظم و شیوخ افاخم سنیه در جمله از طرق این حدیث
شریف تصریح بوصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند در
کتاب المناقب گفته اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی
ابو عبد الله محمد بن علی بن مهدی السقطی الواسطی اصلا قال
اخبرنا احمد بن علی القوادیری الواسطی نا محمد بن عبد الله بن ثابت
نا محمد بن مصفا نا بقیة بن الولید عن سوید بن عبد العزیز
عن ابی الزبیر عن جابر بن عبد الله عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال ان الله عز و جل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلب آدم
فساقها حتی قسمها جزئین جزء فی صلب عبد الله و جزء فی
صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا و اخرج علیا وصیا و احمد بن محمد بن
احمد الحافی الحسینی الشافعی در تبر مذاب فی بیان ترتیب الاصحاب بعد نقل
حدیثی از مسند احمد بن حنبل و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام تصنیف
او گفته و روی ایضا فی الکتابین المذکورین یعنی المسند و المناقب
ان النبی صلی الله علیه و سلم قال کنت انا و علی نورا بین یدی الله
عز و جل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم

قسم ذلک فیه و جعل ذلک جزئین فجزء انا و جزء علی و زاد صاحب
کتاب الفردوس ثم انتقلنا حتی صرنا فی عبد المطلب و کان لی النبوة
و لعلی الوصیة و بدیهی اولیست که مراد از لفظ وصایت حسب تبادر
وصایت عامه است که مرادف خلافت و امامتست و تاویل آن بوصایت
جزئیه ناقصه مثل تاویل متعصبین اهل کتابست نصوص نبوت جناب
سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بالمطلق ارتفاع و علو مرتبه
ظاهریه یا نبوت خاصه عرب و چنانچه بطلان این تاویل
علیل که محض اضلال و تسویلست ظاهرست همچنین بکمال
شناعت تاویل وصایت وصی برحق بوصایت جزئیه ناقصه
غیر عامه واضح و نیز قرین گردانیدن جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم وصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را
با نبوت خود دلیل صریحیست بر آنکه این وصایت وصایت عامه است که مرتبتیست
بس عظیم و منزلتیست نهایت فخیم و تالی رتبه نبوتست چنانچه نبوت
آنحضرت متفرعست بر نور آن حضرت و تقدم خلق آن بر خلق حضرت
آدم علیه السلام همچنین وصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام متفرعست
بر نور آنحضرت و تقدم خلق آن و ظاهرست که تفرع وصایت جزئیه ناقصه
بر نور و تقدم خلق آن بر حضرت آدم علیه السلام و مقابله آن با نبوت سرور انام
صلی الله علیه و آله الکرام نهایت رکیک و مستبشع ست پس هیچ عاقلی بعد لحاظ
این تفرع و مقابله صریح ابا از التزام حمل وصایت بر وصایت عامه که مرادف

امامت مطلقه وخلافت عامه است نمی تواند کرد ولله الحمد علی ذلك وجه سوم آنکه از ملاحظه طرق عدیده حدیث نور بعد جمع وتطبیق آن واضح وظاهرست که نور جناب امیرالمومنین علیه السلام در وقت اتحاد آن بنور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وبودن آن پیش خدای عزوجل در یمین عرش بتسبیح وتقدیس وتهلیل وتمجید حق سبحانه وتعالی مشغول بود چنانچه در روایتی که ابن عبدالبر در بهجة المجالس نقل کرده مذکورست خلقت انا وعلی من نور واحد نسبح الله تعالی یمنة العرش ودر حدیثی که ابوالحسن بن المغازلی در کتاب المناقب باسناد خود از حضرت سلمان روایت کرده مذکورست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عزوجل یسبح الله ذلك النور ویقدسه واین روایت را محمد واعظ هروی هم در ریاض الفضائل از ابن المغازلی نقل نموده ودر حدیثی که ابن المغازلی باسناد خود از حضرت ابی ذر روایت کرده مذکورست کنت انا وعلی نورا عن یمین العرش یسبح الله ذلك النور ویقدسه ودر روایتی که دیلمی در کتاب فردوس الاخبار آورده واردست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح الله ویقدسه ودر حدیثی که عاصمی باسناد خود از انس بن مالک روایت نموده ماثورست خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور واحد یسبح الله عزوجل فی یمنة العرش ودر روایتی که نطنزی در کتاب الخصائص آورده مذکورست خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور عن یمین العرش یسبح الله ویقدسه ودر روایتی که اخطب خوارزم در کتاب المناقب

ذکر

ذکر نموده منقول ست انا وعلی نورا بین یدی الله عزوجل مطیعا یسبح الله ذلك النور ویقدسه ودر حدیثی که ابن عساکر آنرا در تاریخ الشام علی ما نقل الکنجی روایت نموده ماثورست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح الله ذلك النور ویقدسه ودر حدیثی که ابن سبع اندلسی آنرا در کتاب الشفاء روایت کرده واقع ست خلقت انا وعلی من نور واحد یسبح الله علی میمنة العرش واین حدیث را ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفاء ومحمد واعظ هروی در ریاض الفضائل ومحمد صدر عالم در معارج العلی وغلام علی آزاد بلگرامی در شجره طیبه هم وارد نموده اند ودر حدیثی که حموینی در فرائد السمطین باسناد خود از حضرت سلمان روایت کرده واردست قال سمعت رسول الله صلی الله عنیه وسلم خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور عن یمین العرش یسبح الله ویقدسه ونیز در روایتی که بطریق دیگر از حضرت سلمان آورده مذکورست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عزوجل مطیعا یسبح الله ذلك النور ویقدسه ودر روایتی که محمود طالبی در نزل السائرین آورده مذکورست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عزوجل مطیعا یسبح الله ذلك النور ویقدسه ودر روایتی که علی همدانی در روضة الفردوس آورده مذکورست کنت انا وعلی بین یدی الله نورا مطیعا یسبح الله ذلك النور ویقدسه ودر حدیثی که حموینی آنرا باسناد خود از ابوهریره روایت نموده واردست خلق الله تعالی

ابا البشر و نفخ فیه من روحه التفت آدم یمنة العرش فاذا نور
خمسة اشباح سجّدا و رکّعا و پر ظاهرست که این تقدیس و تمجید قبل از خلق
حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام بمدتی بس دراز و طویل که در تعدادش الفاظ
مختلفه در طرق حدیث وارد شده بوده پس این تسبیح تقدیس باعث تقدیس
و تمجید تمامی مخلوقات و اصناف کائنات من الانبیاء و غیرهم که من بعد بحیز
وجود آمده اند گردیده و نوری که این تقدیس و تمجید ازو بظهور رسیده بمفاد
حدیث من سنّ سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة
مستحق ثواب همه تسبیحات و تقدیسات رب بریّات الی یوم القیام بوقوع خواهد
شده و ذلک فضیلة بالغة و جلیلة سابغة و مرتبة رفیعة و منزلة
منیعة و علامه سبکی در شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام بعد ذکر احادیث
و الدرجات انبیا علیهم السلام گفته و الکتاب العزیز یدل علی ذلک
ایضا قال الله تعالی و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون و اذا ثبت ذلک فی الشهید یثبت فی
حق النبی صلی الله علیه و سلم بوجوه احدها ان هذه رتبة شریفة
اعطیت للشهید کرامة له و لا رتبة اعلی من رتبة الانبیاء و لا شک
ان حال الانبیاء اعلی و اکمل من حال جمیع الشهداء فیستحیل ان یحصل
کمال للشهداء و لا یحصل للانبیاء لا سیما هذا الکمال الذی یجب
زیادة القرب و الزلفی و النعیم و الانس بالعلی الاعلی و الثانی ان
هذه الرتبة حصلت للشهداء اجرا علی جهادهم و بذلهم انفسهم

ص الباب التاسع فی حیوة الانبیاء علیهم الصلوة و السلام

لله تعالی

لله تعالی و النبی صلی الله علیه و سلم هو الذی سنّ لنا ذلک
و دعانا الیه و هدانا له باذن الله تعالی و توفیقه و قد قال
صلی الله علیه و سلم من سنّ سنة حسنة فله اجرها و اجر
من عمل بها الی یوم القیامة و من سنّ سنة سیئة فعلیه
وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة و قال صلی الله علیه
و سلم من دعا الی هدی کان له من الاجر مثل اجور من یتبعه
لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا و من دعا الی ضلالة کان علیه
من الاثم مثل آثام من یتبعه لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا
و الاحادیث الصحیحة فی ذلک کثیرة مشهورة فکل اجر حصل
للشهید حصل للنبی صلی الله علیه و سلم مثله و الحیوة
اجر فیحصل للنبی صلی الله علیه و سلم مثلها زیادة علی ماله
صلی الله علیه و سلم من الاجر الخاص من نفسه علی هدایته
للمهتدی و علی ماله من الاجور علی حسناته الخاصة من الاعمال
و المعارف و الاحوال التی لا تصل جمیع الامة الی عرف نشرها
و لا یبلغون معشار عشرها و هکذا نقول ان جمیع حسناتنا
و اعمالنا الصالحة و عبادات کل مسلم مسطور فی صحائف
نبینا صلی الله علیه و سلم زیادة علی ماله من الاجور و یحصل
له صلی الله علیه و سلم من الاجور اضعاف مضاعفة
لا یحصرها الا الله تعالی و یقصر العقل عن ادراکها فان کل

شهید وعامل الی یوم القیمة یحصل له اجر ویتجدد لشیخه فی الهدایة
مثل ذلك الاجر ولشیخ شیخه مثلاه وللشیخ الثالث اربعة وللرابع ثمانیة
وهکذا یضعف فی کل مرتبة الاجور الحاصلة الی ان تنتهی الی
النبی صلی الله علیه وسلم فاذا فرضت المراتب عشرة بعد النبی
صلی الله علیه وسلم کان للنبی صلی الله علیه وسلم من الاجر الف واربعة وعشرون فاذا اهتدی
بالعاشر حادی عشر صار اجر النبی صلی الله علیه وسلم الفین
وثمانیة واربعین وهکذا کلما ازداد واحد یتضاعف ما قبله ابدا
الی یوم القیمة وهذا امر لا یحصرها الا الله تعالی ویقصر العقل عن
کنه حقیقته فکیف اذا اخذ مع کثرة الصحابة وکثرة التابعین
وکثرة المسلمین فی کل عصر فکل واحد من الصحابة یحصل له بعدد
الاجور التی یترتب علی فعله الی یوم القیمة وکل ما یحصل لجمیع
الصحابة حاصل بجملته للنبی صلی الله علیه وسلم وبهذا یظهر
رجحان السلف علی الخلف فانه کلما ازداد الخلف ازداد اجر السلف
ویتضاعف بالطریق الذی نبهنا علیه ومن تامل هذا المعنی
ورزق التوفیق انبعثت همته الی التعلیم ورغب فی النشر لیتضاعف
اجره فی حیاته وبعد موته علی الدوام ویکف عن احداث البدع
والمظالم من المکوس وغیرها فانها یضاعف علیه بالطریق التی
ذکرناها ما دام یعمل بها فیتامل المسلم هذا المعنی وسعادة
الهادی الی الخیر وشقاوة الداعی الی الشر انتهت ازین عبارت سراسر

بوضوح میرسد که بموداى حدیث شریف من سن سنة حسنة فله اجرها
واجر من عمل بها الی یوم القیامة ودیگر احادیث صحیحه کثیره اجر همه
شهدا و با احترام وصحابه کرام بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
که سنت سنیه اعمال صالحه وعبادات وحصول اجر آن از مکونات کائنات
بسبب هدایت آنجناب است میرسد بلکه بهمین حجه متین تمامی حسنات واعمال
صالحه وعبادات رایجه هر مسلم در صحائف آنجناب مرقوم ومسطور است
وچون نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور آنحضرت متحد بوده تسبیح
وتقدیس خداوند عالم قبل از خلق حضرت آدم علیه السلام ودیگر انبیاء
وجمیع امم میکرد لا محاله اجور تسبیح وتقدیس جمیع انام الی یوم القیامة
در جریده حسنات آنجناب هم ثبت خواهد شد واین مکرمت رائعه ومنقبت ناصعه است
که عقل از ادراک فضل آن قاصر وذهن در بلوغ کنه آن خاسر وسعید گازرونی
در منتقی گفته عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال کنت نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق الله عز وجل
آدم باربعة عشر الف عام یسبح فسبح الملائکة بتسبیحه فلما خلق الله تعالی آدم
القی ذلك النور فی صلبه فقال صلی الله علیه وسلم
فاهبطنی الله تعالی الی الارض فی صلب آدم وجعلنی فی صلب نوح
وقذفنی فی صلب ابراهیم ثم لم یزل تعالی ینقلنی من الاصلاب الکریمة
والارحام الطاهرة حتی اخرجنی بین ابوی لم یلتقیا علی سفاح قط
ودیار بکری در خمیس گفته عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم

انه قال کنت نورا بین یدی الله قبل ان یخلق الله عز و جل آدم بالفی
عام یسبح ذلك النور و تسبح الملائکة بتسبیحه فلما خلق الله آدم
القی ذلك النور فی صلبه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
فاهبطنی الله الی الارض فی صلب آدم و جعلنی فی صلب نوح فی السفینة
و قذفنی فی النار فی صلب ابراهیم ثم لم یزل ینقلنی من الاصلاب
الکریمة و الارحام الطاهرة حتی اخرجنی من ابوی لم یلتقیا علی سفاح
قط این روایت دلالت دارد برآنکه نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
قبل خلق حضرت آدم بدو هزار سال مخلوق شده و آن نور تسبیح میکرد و بسبب
تسبیح آن نور ملائکه تسبیح میکردند و چون نور علوی با نور نبوی متحد و متصل
بوده و انفصالی و انحیازی و انقسامی و انفرادی نداشته نور جناب امیر المومنین
علیه السلام هم مخلوق قبل حضرت آدم علیه السلام بدو هزار سال و سبب تسبیح
ملائکه برای رب متعال باشد پس چگونه تقدیم و هدایت کفر و قهر و لو اسلموا ظاهرا
بعد برهة من الدهر بر استاد ملائکه مقربین و سبب اصلی تسبیح رب العالمین
روا باشد هل هذا الاجور شدید و عسف عنید و حیف بعید و ظلم
مدید **وجه چهارم** آنکه سابقا شنیدی که حموینی در فرائد السمطین
علی ما نقل عنه باسناد خود روایت کرده عن ابی هریرة عن النبی صلی الله
علیه و سلم انه قال خلق الله تعالی ابا البشر و نفخ فیه من روحه
التفت آدم یمنة العرش فاذا نور خمسة اشباح سجدا و رکعا
قال آدم یا رب هل خلقت احدا من طین قبلی قال لا یا آدم

قال

قال فمن هولاء الخمسة الذین اراهم فی هیئتی و صورتی قال
هولاء خمسة من ولدك لولا هم ما خلقتك هولاء خمسة
شققت لهم خمسة اسماء من اسمائی لولا هم ما خلقت الجنة
و لا النار و لا العرش و لا الکرسی و لا السماء و لا الارض و لا
الملائکة و لا الانس و لا الجن فانا المحمود و هذا محمد و انا العالی
و هذا علی و انا الفاطر و هذه فاطمة و انا الاحسان و هذا الحسن
و انا المحسن و هذا الحسین آلیت بعزتی انه لا یاتینی احد بمثقال
حبة من خردل من بغض احدهم الا ادخلته ناری و لا ابالی
یا آدم هؤلاء صفوتی بهم انجیهم و بهم اهلکهم فاذا کان لك الی
حاجة فبهولاء توسل فقال النبی صلی الله علیه و سلم نحن
سفینة النجاة من تعلق بها نجی و من حاد عنها هلك فمن
کان له الی الله حاجة فلیسال بنا اهل البیت ازین روایت
سراپا هدایت ظاهر و واضح است که هرگاه حضرت آدم علیه السلام
زیارت خمسهٔ آل عبا علیهم الاف التحیة و الثنا که اشباح نور در یمین
عرش بودند نمود و حق تعالی را سوال از ایشان کرد باری تعالی ارشاد
فرمود هؤلاء خمسة من ولدك لولاهم ما خلقتك و در روایت
نطنزی که سابقا مذکور شد وارد است که حضرت آدم هرگاه
سوال فرمود که آیا خلق کرده خلقی را که او احب باشد بسوی تعالی
از من حق تعالی بجواب سوال در مرتبه چهارم ارشاد فرمود نعم و لولاهم

ارشاد نمودن حق تعالی بجناب حضرت آدم علیه السلام در حق خمسهٔ آل عبا سوالاً ما خلقتک و قتیکه آنحضرت اشباح نورانیه ایشان را زیارت نمود و سوال کرد حق تعالی را از ایشان

ماخلقتك پس معلوم شد کہ جناب امیر المومنین علیہ السلام مثل
جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سبب اصلی ایجاد حضرت
آدم و جمیع انبیا و اوصیا علیہم السلام بودہ وھذا غایۃ الشرف
والعلاء ونہایۃ الفضل والثناء الذی یقصر عن ادراکہ کنہہ
الالباب الذکیۃ ویحسر علی الوصول الی وائلہ فضلا عن
اقاصیہ الافہام الزکیۃ وظاہرست کہ حضرات ثلثہ ازین مرتبت
شامخہ و منزلت باذخہ بمراحل شاسعہ دور وازوصول این مجد باہر
وفخر زاہر یقینا محروم و مہجور پس تقدیم شان بر آنحضرت اقبح ظلم و جور
محظور نزد ارباب حدس و شعور ھل یستوی الاعمی والبصیر
ام ھل تستوی الظلمات والنور و نیز ازین روایت رد وع شبہات
اہل لجاج و خلاعت واضح ست کہ حق تعالے در حق خمسہ
آل عبا علیہم الاف التحیۃ والثنا فرمودہ ھؤلاء صفوتی بہم انجیہم واہلکہم
پس معلوم شد کہ جناب امیر المومنین علیہ السلام مثل جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم صفوہ خلائق و موجب نجات
و سبب استخلاص شان از مہالک بوائق و شدائد مضائق و موجب
ثبات و قیام شان در مداحض مزالق بودہ فکیف یجوز احد من
اہل الاستبصار تقدم الثلثۃ الخائضین فی غمار الکفر برھۃ
من الاعصار علی صفوۃ الخلق المنجی لہم من المعاطب والبوار المنقذ
ایاہم من الشجب والتبار والصائن عن اقتحامہم فی الردی والخسار

و نیز از ارشاد حق سبحانہ و تعالی فاذا کان لك الی حاجۃ فبہؤلاء
توسل ظاہرست کہ حضرت آدم علیہ السلام مامور بود بآنکہ
توسل نماید بخمسہ اطہار صلوات اللہ وسلامہ علیہم
مدی اختلاف اللیل والنہار در قضای حاجات و اسعاف
مامولات پس افضلیت جناب امیر المومنین علیہ
السلام از حضرت آدم و دیگر انبیا علیہم السلام
بکمال وضوح و ظہور متحقق شد فکیف یجوز تقدم
الثلثۃ المتہالکین علی الہلاك والتباب علی من
امر آدم علیہ السلام بالتوسل الیہ فی نجاح المطالب
وکشف الصعاب و حضرت آدم علیہ السلام حسب امر الہی
بخمسہ نجبا علیہم الاف التحیۃ والثنا توسل ہم نمودہ و سوال
قبول توبہ بحق این حضرات نمودہ بشرف اجابت دعا و دفع لاوا مشرف
گردید ابن المغازلی در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ
قولہ تعالی فتلقی آدم من ربہ کلمات اخبرنا احمد بن محمد بن
عبد الوہاب اجازۃ انا ابو احمد عمر بن عبد اللہ بن شوذب ثنا محمد
بن عثمان قال حدثنی محمد بن سلیمان بن الحارث نا محمد بن علی بن
خلف العطار نا الحسین الاشقر نا عمرو بن ابی المقدام عن ابیہ عن سعید
بن جبیر قال سئل النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن الکلمات التی تلقاہا آدم من ربہ
فتاب علیہ قال سئلہ بحق محمد و علی و فاطمۃ والحسن والحسین الا تبت

علی فتاب علیه و در روایت قطنی که سابقا گذشته وارد ست فلما
اقترف الخطیئة قال یا رب اسالک بمحمد و علی وفاطمة والحسن
والحسین لما غفرت لی فغفر الله له فهذا الذی قال الله عز وجل فتلقی
آدم من ربه کلمات فتاب علیه و جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور گفته در آیه
فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم گفته
اخرج ابن النجار عن ابن عباس قال سالت رسول الله صلی الله علیه
وسلم عن الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب
علیه قال سأل بحق محمد و علی وفاطمة والحسن والحسین
الا تبت علی فتاب علیه و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته
اخرج الدارقطنی و ابن النجار عن ابن عباس رضی الله عنه
قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن
الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه قال
سأل بحق محمد و علی وفاطمة والحسن والحسین الا تبت
علی فتاب علیه و ملا معین در معارج النبوه در فصل
دوم در بشاراتی که تعلق بملائکه و انبیا علیهم السلام دارد
گفته واقعه ششم نیز ببشارت آدم صفی ست امام
جعفر صادق رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه فتلقی آدم
من ربه کلمات می فرماید که آدم و حوا در حینی که بر سریر
جنت متکی بودند و از زندگانی بر وفق کامرانی

غیر مشتکی حق تعالی جبرئیل امین را علیه السلام بفرستاد
تا آدم را علیه السلام بر منازل و قصور و درجات جنت
سیر دهد جبرئیل دست آدم علیه السلام گرفته بمنزلی
آورد که بنای خشتی از زر و خشتی از نقره بود و کنگرهای
آن از زمرد اخضر در ین قصر تختی بود از یاقوت احمر
بنگاشته و بر بالای آن تخت قبه از نور برافراشته
و در ان قبه بر بالای آن تخت صورتی در غایت
حسن و جمال ترتیب داده تاجی از نور بر سروی
نهاده و دو گوشواره از لولو در گوش وی
در آورده و قلاده از نور در گردن او کرده آدم از
غایت صباحت و ملاحتش انگشت حسرت
در دندان حیرت گرفته حسن و جمال حوا را که
جنب آن فراموش ساخت پرسید یا رب ما هذه
الصورة خطاب آمد که این صورت فاطمه
زهرا است دختر محمد مصطفی و آن تاج نور
بر سر او نمودار پدر بزرگوار اوست علیه من الصلوة
افضلها و آن قلاده نور در گردن او
مثال شوهر عالی مقدار او علی
کرم الله وجهه و آن دو گوشواره چون لالی

زاهره کنایه از دو فرزندان ارجمند فرمان بردار او
رضوان الله علیهما بعد از آن بر بالای سر نظر کرد
پنج در دید کشاده و بر کتابه هر یک کلمه از نور مثبت
ساخته بر بالای یک در نوشته بود انا المحمود
وهذا محمد و بر فرق دو بن دیگر رقم زده بود انا
العلی الاعلی و بر کتابه منظر سیم این کتابت کرده بود
وهذا علی
که انا الفاطر وهذه فاطمة و بر عصابهٔ روزن دیگر این کلمه
مرقوم ساخته بود که انا المحسن وهذا الحسن و بر ایوان منفذ پنجم این
ترکیب ثبت فرموده بود که منی الاحسان وهذا حسین جبرئیل
علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات با برکات و این اسامی
گرامی را بخاطر سپار که روزی شاید بتذکار این کلمات محتاج
گردی بعد از آنکه سیصد سال بجهت ارتکاب زلت گریسته بود
بمقتضای ندای هاتف غیبی باین کلمات مستعد گشت یا گفت
یا محمود یا علی الاعلی و یا فاطر و یا محسن و یا منک الاحسان
بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین ان تغفر لی
وتقبل توبتی یا غفور از جانب قدس خداوندی جل و علا
وحی آمد که ای آدم اگر از من مجرمان تمامی ذریت خود را
خواست میکردی ببرکت این پنج همه مغفور می ساختم
فذلک قوله فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه

وجه پنجم آنکه این حدیث دلالت صریحه دارد بر آنکه نور جناب امیر المومنین علیه السلام
با نور آنور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم باهم متقدم بر وجود
حضرت آدم بود و تقدم هم تقدم نهایت طویل بود زیرا که از روایت
عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل و ابن مردویه اصبهانی و ابن المغازلی
و دیلمی عاصمی و نطنزی و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و ابن عساکر
علی ماروا و الکنجی و صالحانی و مطرزی و صدر الافاضل خوارزمی
و محب طبری و احمد بن محمد حافی و ابراهیم وصابی و محمد واعظ هروی
و محمد صدر عالم نقلا من هولاء الخمسة عن احمد و حموینی و محمود طابی
در کزینی نقلا عن الاخطب و زرندی و سید علی همدانی و جمال الدین محدث
و شیخ بن علی جفری ظاهر است که این تقدم بچهارده هزار سال بود و از روایت
خطیب بغدادی و ابن عساکر که محمد بن یوسف کنجی آنرا نقل نموده واضح است
که این تقدم بچهل هزار سال بود پس افضلیت آنجناب از جمیع خلائق علی
العموم حتی الانبیاء السابقین المبعوثین من جانب الحی القیوم لهدایة
کل جهول ظلوم و از حضرت آدم بالخصوص ثابت و متحقق گشت و ظاهر است
که افضل متعین ست برای خلافت و نور منور الهی تابع ظلمت بلفهر نامتناهی
نمیتواند شد حیرانم که مخاطب چرا با وصف ظهور این ملازمست که اظهار
شمس ست دریافت آن نتوانست نمود و لنعم ما افاد ابن بطریق سقاه الله برحمته
الطیب رحیق واسکنه من الجنان فی روض نضید انیق حیث قال
فی العمدة بعد نقل هذا الخبر و غیره فهذه الاخبار الواردة عن

ابن حنبل و الثعلبی وابن المغازلی والدیلمی تصرح بلفظ الخلافة
بلا ارتیاب فلینظر فی ذلک ففیه کفایة ومقنع لمن تامّله بعین
الانصاف فما بعد بیان الخلافة بیان للملتمس ولا منار للمقتبس ولا دلیل
یستفاد ولا علم یستزاد ثم کونه معه علیهما السلام نورا بین
یدی الله تعالی قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف عام
یستحق الله تعالی ما لا یقدر احد ان یدعی فیه مماثلة او مداخلة
و دلالت تقدم نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم بر افضلیت آنجناب از انبیا و غیر انبیا خود ظاهرست
که در حد ضروریات داخل شده و بهمین جهت ابن الجوزی و ابن روزبهان
و کابلی دل بتصدیق این حدیث نداده آنرا بجد و جهد تمام موضوع میگردانند
و بدیهی ست که برای تقدیم خلقت نور جناب امیر المومنین علیه السلام
بر سائر خلق وجهی باید و آن نیست مگر افضلیت و اشرفیت آنجناب
و اگر با وصف افضلیت دیگران نور آنجناب از قبل خلق شود عبث
بر و تعالی بلکه ظلم او تعالی شانه لازم آید و از جمله بدیهیات اولیه و قطعیات
یقینیه است که تقدم خلق نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
بر حضرت آدم علیه السلام دلالت بر افضلیت آنحضرت دارد پس همچنین
تقدم خلق جناب امیر المومنین علیه السلام و مساوات آن با نور نبوی
مقتضای تنصیص است و دلالت صریحه بر افضلیت او بر حضرت آدم و دیگر انبیا
علیهم السلام و جمیع خلق سوای جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله اجمعین

خواهد کرد

خواهد کرد و جمیع فضائل و مزایا و محاسن و مکارم که برای جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم بسبب تقدم خلق نور آنحضرت حاصل شده بعینها
همان فضائل و محاسن سوای نبوت برای نفس رسول ثابت و متحقق خواهد شد
و چون محتمل ست که بسبب مزید عجز و تشویر و غایت مراء و لجاج و نهایت
مکابره و مجادله و اعوجاج العیاذ بالله در ابطال این فضیلت عظیمه نبویه
که راس فضائل و ینبوع محاسن و مبدأ مآثر و ماخذ مکارم و اجل مناقب است
بکوشند و بانکار دلالت آن علی تقدیر التسلیم بر افضلیت خاتم النبیین صلی الله
علیه وآله اجمعین خروشند و اخلاف غایت خلاف و نهایت اعتساف ورشند
و کاسات اقصای وقاحت و جسارت و صفاقت و جلاعت بنوشند و دین
و اسلام ظاهری را هم بسبب ابتلا بحب ثلثه و تنغص از فضائل علویه فروشند
لهذا ناچار در وجوه آتیه تصریحات علمای کبار و اساطین عالی تبار و جهابذه
جلیل الفخار و منقدین اخبار و نبهای معروفین موسومین بنهایت اعتماد
و اعتبار و مدققین مورخین باقصای حذق اشتهار حواله خامه حقائق نگار
مینمایم **وجه ششم** آنکه علامه شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد
بن محسن بن عبد الله بن صنهاج بن هلال البوصیری صاحب قصیده برده
در قصیده همزیه که ابن حجر مکی در مدح و ثنا و وصف اطرائی آن مولف در منح
مکیه گفته و اجمع ما حوته قصیدة من مآثره یعنی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وخصائصه ومعجزاته وافصح ما اشارت الیه منظومة من
بدائع کمالاته ما صاغه صوغ التبر الاحمر ونظمه نظم الدر والجوهر

متن قصیده همزیه از شرح آن منح مکیه ابن حجر

الشیخ الامام العارف الکامل الهمام المتقن المحقق البلیغ الادیب المدقق امام الشعراء واشعر العلماء وابلغ الفصحاء وافصح الحکماء الشیخ شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد بن محسن بن عبد الله بن صنهاج بن هلال الصنهاجی کان احد ابویه من بوصیر الصعید والآخر من دلاص فرکبت النسبة منهما فقیل الدلاصیری ثم اشتهر بالبوصیری قیل ولعلها بلد ابیه فغلبت علیه ولد سنة ثمان وستمائة واخذ عنه الامام ابو حیان والامام الیعمری وابو الفتح بن سید الناس ومحقق عصره العز بن جماعة وغیرهم وتوفی سنة ست او سبع وتسعین وستمائة علی ما قاله المقریزی لکن صوب شیخ الاسلام العسقلانی انه توفی سنة اربع وتسعین وکان من عجائب الدهر فی النظم والنثر ولو لم یکن له الا قصیدته المشهورة بالبردة التی تسبب نظمها عن وقوع فالج به اعیی الاطباء ففکر فی اعمال قصیدة یتشفع بها الیه صلی الله علیه وسلم وبه الی ربه فانشأها فرآه ماسحا بیده الکریمة علیه فعوفی لوقته ثم لما خرج من بیته لقیه رجل صالح فطلب منه سماعها فعجب اذ لم یخبر بها احدا فقال سمعتها البارحة تنشد بین یدیه صلی الله علیه وسلم وهو یتمایل کتمایل القضیب فاعطاه ایاها وقیل انه اشتد رمد بعد نظمها فرای النبی صلی الله علیه وسلم فی النوم فقرأ علیه شیئا منها فتفل فی عینیه فبرئ لوقته لکفاه ذلک شرفا وتقدما کیف وقد زادت شهرتها الی ان صارت الناس

یتدار

یتدارسونها فی البیوت والمساجد کالقران وکان یعانی صناعة الکتابة علی الحماة وباشر ببلبیس الشرقیة ثم ترک ذلک وصحب القطب ابا العباس المرسی رضی الله عنه وارضاه وجعل جنات المعارف منقلبه ومثواه فعادت علیه برکته وساعده بخطه وهمته الی ان فاق اهل زمانه ورزقه الله من الشهرة والحظ ما لم یصل الیه احد من اقرانه فرحمه الله ورضی عنه من قصیدته الهمزیة المشهورة العذبة الالفاظ الجزلة المبانی العجیبة الاوضاع البدیعة المعانی العدیمة النظیر البدیعة التحریر اذ لم ینسج احد علی منوالها ولا وصل الی حسنها وکمالها حتی الامام البرهان القیراطی المولود سنة ست وعشرین وسبعمائة والمتوفی سنة احدی وثمانین وسبعمائة فانه مع جلالته وتضلعه من العلوم النقلیة والعقلیة وتقدمه علی اهل عصره فی العلوم العربیة والادبیة لا سیما علوم البلاغة ونقد الشعر واتقان صنعته وتمییز حلوه من مره ونهایته من بدایته اراد ان یحاکیها ففاته السبق وانقطعت به الحیل عن ان یبلغ من معارضتها ادنی ارب وذلک لطلاوة نظمها وحلاوة رسمها وبلاغة جمعها وبداعة صنعها وامتلاء الخافقین بانوار جمالها وادحاض دعاوی اهل الکتابین ببراهین جلالها فهی ومن نظائرها الآخذة بازمة العقول والجامعة بین المعقول والمنقول والحاویة لاکثر المعجزات والحاکیة للشمائل الکریمة علی سنن قطع اعناق افکار الشعراء

عن ان تشرئب الی محاکات تلک المحکیات السالمة من عیوب الشعر من حیث فن العروض کادخال عروض علی اخری و ضرب علی آخر ومن حیث فن القوافی کالایطاء وهو تکریر لفظ القافیة بمعناه قبل سبعة ابیات وقیل عشرة وکالاکفاء وهو اختلاف حرف الروی والاقواء وهو اختلاف حرکته لکنها وان شرحت وتعاورتها الافکار وخدمت تحتاج الی شرح جامع ودستور مانع یجلو عرائس ابکارها علی منصات الالباب مع الاختصار ویظهر مخبیات اسرارها ظهور الشمس فی رابعة النهار ویفتح مقفلات معمیاتها عما قد یوجب القصور والعثار وینبه علی نفائس فوائدها وینوه بجلالة عرائس فرائدها ویعرب عن غرائب تعقیدها ویفصح عن فنون بلاغتها وبدائع تانقها وتشییدها فاستخرت الله تعالی فی شرح کذلک وان کنت لست هنالک راجیا ان اندرج به فی سلک خدمة جنابه صلی الله علیه وسلم وان اطوق بسببه سوابغ مدحه ولحظه الاعظم ومستعینا بالله ومتوکلا علیه ومفوضا سائر اموری الیه وسائلا منه بدائع الطافه وتتابع اتحافه وتیسیر هذا المطلب ونجاح هذا المارب انه الجواد الکریم الرؤف الرحیم وسمیته المنح المکیة فی شرح الهمزیة ثم بلغنی ان الناظم سماها ام القری تشبیها لها بمکة بجامع انها حوت بطریق التصریح والایماء مافی اکثر المدائح النبویة وح سمیته افضل القری لقراء ام القری وشیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیه شرح قصیده همزیه گفته ومن ابلغ ما مدح

یعنی قصیده همزیه از شیخ ابن حجر مکی ... احمدیه تالیف شیخ سلیمان جمل

صلی الله علیه وسلم من النظم الرائق البدیع واحسن ما کشف عن کثیر من شمائله من الوزن الفائق المنیع ما صاغه صوغ التبر الاحمر ونظمه نظم الدر والجوهر الشیخ الامام العلامة الکامل الهمام المحقق البلیغ الادیب المدقق امام الشعراء واشعر العلماء وبلیغ الفصحاء وافصح الحکماء الشیخ شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید البوصیری من قصیدته الهمزیة المشهورة العذبة الالفاظ الجزلة المعانی النجیبة الاوضاع البدیعة النظیر البدیعة التحریر اذ لم ینسج علی منوالها ولا وصل الی حسنها وکمالها احد وقد شرحت شروحا کثیرة فقد شرحها الامام الجوجری شرحین وشرحها ابن قطیع المالکی والشمس الدلجی والشیخ ابو الفضل المالکی والشیخ احمد بن عبد الحق السنباطی والعارف بالله تعالی السید مصطفی البکری الصدیقی والشیخ الفاضل فرید عصره الامام ابن حجر الهیتمی المکی وشرحه احسن شروحها وانفعها لکن رایت فیه طولا تتقاصر عنه الهمم القاصرة فاحببت ان التقط منه بعض عبارات تتعلق بحل المتن وتقربه للکسالی وربما زدت علی عباراته بعض عبارات من تقریر شیخنا الحفنی وسمیتها الفتوحات الاحمدیة بالمنح المحمدیة گفته

انت مصباح کل فضل فما تصدر الا عن ضوئک الاضواء

وابن حجر مکی در شرح این شعر در منح مکیه گفته انت ایها العلم المفرد الذی لا تساوی بل لا تدانی مصباح ای سراج فهو مقتبس من قوله تعالی وسراجا منیرا کل اسم موضوع لاستغراق افراد المنکر المضاف الیه

له الجوجری ... الیمین ... جوجر بلد قریب سمنود ... اتحاف ... الدلجی بالضم ... وفتح اللام ... والسکون ... الفتح والسکون ... لحفنی ... اتحاف

كما هنا او المعرّف المجموع نحو وكلهم آتيه يوم القيمة فردًا واجزاء المفرد
المعرف نحو يطبع الله على قلب كل متكبر جبار باضافة القلب الى متكبر
اى على كل اجزائه وقراءة التنوين لعموم افراد القلوب ثم ان لم يكن
نعتا لنكرة ولا توكيدا لمعرفة بان تلاها العامل كما هنا جازت
الاضافة كما هنا وقطعها نحو وكلا ضربنا له الامثال واعلم انها
حيث اضيفت لنكرة وجب في ضميرها مراعاة معناها نحو وكل شيء
فعلوه في الزبر وعلى كل ضامر ياتين او لمعرفة جاز مراعاة لفظها في الافراد
والتذكير ومراعاة معناها وكذا اذا قطعت نحو كل يعمل على شاكلته
وكل اتوه داخرين وانها حيث وقعت في حيز النفي بان سبقتها اداته اى حرفه
او فعل منفي نحو ما جاء كل القوم وكل الدراهم لم اجد لم يتوجه
النفي الا لسلب شمولها فيفهم اثبات الفعل لبعض الافراد ما لم يدل
الدليل على خلافه نحو والله لا يحب كل مختال فخور مفهومه اثبات
المحبة لاحد الوصفين لكن لا نظر اليه للاجماع على تحريم الاختيال
والفخر مطلقا وحيث وقع النفي في حيزها كقوله صلى الله عليه وسلم
في خبر ذي اليدين كل ذلك لم يكن توجه النفي الى كل فرد فرد كذا
ذكره البيانيون وانما سقت هذا جميعه هنا لانه لنفاسته و
كثرة الاحتياج اليه مما ينبغي ان يستفاد ويحفظ فضل وكمال بزّ
لغيرك في الوجود لانك الخليفة الاكبر الممد لكل موجود وشاهده
ما صح في خبر آدم فمن دونه تحت لوائي وخبر انما انا قاسم والله يعطي

وخبر

وخبر لو كان موسى حيا ما وسعه الا اتباعي وخبر ان ابراهيم قال انما
كنت خليلا من وراء وراء وآثر التشبيه بالسراج على القمرين لانه
يقتبس منه الانوار بسهولة وتخلفه فروعه فتبقى بعده ووجه
التشبيه ان نوره صلى الله عليه وسلم يظهر الاشياء المعنوية كنور
البصائر ونور السراج يظهر المحسوسة كنور البصر ولا ريب ان المحسوس اظهر
من المعقول من حيث هو معقول فلذا شبه نوره صلى الله عليه وسلم
لكونه معقولا بنور السراج لكونه محسوسا فلا ينافي ذلك ان السراج
دونه صلى الله عليه وسلم بل لا نسبة ويمكن ان يكون من التشبيه المقلوب
كما في قوله تعالى افمن يخلق كمن لا يخلق واذا تقرر ان كمالات غيره المشبهة
بالاضواء مستمدة من كماله الذي هو الضوء الاعلى فبسبب ذلك
ما يصدر اي يبرز في الوجود ضوء ينشأ عن ضوء احد مطلقا
الا عن ضوئك فانت المخصوص بانك الذي يبرز عن ضوئك الذي
اكرمك الله به الاضواء كلها من الآيات والمعجزات وسائر المزايا
والكرامات وان تأخر وجودك عن جميع الانبياء عليهم السلام
لان نور نبوتك متقدم عليهم بل وعلى جميع المخلوقات وشاهده
حديث عبد الرزاق بسنده عن جابر رضي الله عنه يا رسول الله
اخبرني عن اول شيء خلق الله قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى
خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدرة
حيث شاء الله تعالى ولم يكن في ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا جنة

ولا نار ولا ملک ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جنی ولا انسی
فلما اراد الله تعالی ان یخلق قسم ذلک النور اربعة اجزاء فخلق من الجزء
الاول القلم ومن الثانی اللوح ومن الثالث العرش ثم قسم الجزء الرابع
اربعة اجزاء فخلق من الاول السموات ومن الثانی الارضین ومن
الثالث الجنة والنار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول
نور ابصار المومنین ومن الثانی نور قلوبهم وهی المعرفة بالله ومن الثالث
نور ایشی هدلهم وهو التوحید لا اله الا الله محمد رسول الله الحدیث
وصح حدیث اول ما خلق الله القلم وجاء باسانید متعددة انه
لم یخلق قبله شیء ولا ینافیان ما فی الاول فی نور نبینا علیه السلام
لان الاولیة فی غیره نسبیة وفیه حقیقیة فلا تعارض وفی حدیث
عن ابن القطان کنت نورا بین یدی ربی قبل خلق آدم باربعة عشر الف
عام وفی الخبر لما خلق الله تعالی آدم جعل ذلک النور فی ظهره وکان یلمع
فی جبینه فیغلب علی سائر نوره الحدیث ازین عبارت ظاہرست کہ تقدم
خلق نور جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جمیع انبیا و ملائکہ و تمامی
مخلوقات قطعا و حتما ثابت و متحقق ست و بسبب ہمین تقدم جمیع اضواء
آیات و معجزات و انوار سائر مزایا و کرامات صادر از نور جناب سرور کائنات
علیہ وآلہ الاف التحیات والتسلیمات ست و چون نور جناب امیرالمومنین علیہ السلام
متحد با نور نبوی بودہ نور آنجناب ہم مصدر جمیع اضواء آیات و معجزات و سبب
کل مزایا و کرامات برای ذوات قادسات انبیا و مرسلین رب البریات باشد

پس چنانچہ تقدم و تحکم و امامت و ریاست و امارت احدی بر جناب
رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ باطل و ناجائزست اگرچہ آنکس از انبیا علیہم السلام باشد
ہمچنین تقدم و ریاست احدی از انبیا علیہم السلام بر جناب امیر علیہ السلام کہ مصدر آیات
و معجزات و سبب مزایا و کرامات ایشانست جائز نباشد و ہرگاہ تقدم
و ریاست انبیا سوای جناب خاتم النبیین صلے اللہ علیہ وآلہ بر ذات
قدسی صفات جناب امیرالمومنین علیہ السلام ناجائز باشد تقدم و ریاست
تیمیہ و عدویہ و اموتیہ بر آنحضرت چگونہ جائز گردد و شیخ سلیمان جمل در فتوحات
احمدیہ شرح قصیدۂ ہمزیہ گفتہ قولہ انت مصباح کل فضل ظاہر الترکیب
تشبیہ النبی صلے اللہ علیہ وسلم نفسہ بالمصباح تشبیہا بلیغا
ای انت کالمصباح وهو صحیح من حیث انه صلے الله علیه وسلم
تستمد منه الکمالات کما تستمد المصابیح من المصباح والمراد بالفضل
الکمال والشرف الذی وجد فی غیره وآثر التشبیه بالسراج علی القمرین
لانه یقتبس منه الانوار بسهولة وتخلفه فروعه فتبقی بعده ففیه
اشارة بلیغة الی ان خلفاءه صلے الله علیه وسلم المقتبسین من
نوره باقیة بعده علیه السلام کما ان السراج الحقیقی قد یوخذ منه
سراج غیره ثم ان السراج الاول یذهب ویبقی المصباح الذی اسرج منه
باقیا بعده وینتفع به وان ذهب المصباح الذی اوقد منه فکذلک
صلے الله علیه وسلم فان خلفاءه الذین استمدوا الانوار والمعارف
منه بقوا بعده وحصل لهم الانتفاع الکلی بعد ذهابه صلے الله علیه

وسلم الى ربه ويصح ان يكون المشبه بالمصباح نوره المعنوى ويكون الكلام تقديرا اى نحو ركه المعنوى كالمصباح ووجه التشبيه ان نوره صلى الله عليه وسلم يظهر الاشياء المعنوية كنور البصائر ونور السراج يظهر المحسوسة كنور البصر ولا ريب ان المحسوس اظهر من المعقول من حيث هو معقول فلذا شبه نوره صلى الله عليه وسلم لكونه معقولا بنور السراج لكونه محسوسا فلا ينافى ذلك ان السراج دون نوره صلى الله عليه وسلم بل لا نسبة واذا تقرر ان كمالات غيره المشبهة بالاضواء مستمدة من كماله الذى هو الضوء الاعلى فبسبب ذلك ما يصدر الخ فقوله فما يصدر للفاء سببية وما نافية اى ما يبرز فى الوجود ضوء اى كمال وشرف الا ان يكون ناشئا وصادرا عن ضوئك اى شرفك وكمالك فانت المخصوص بانك الذى يبرز عن ضوئك الذى اكرمك الله به الاضواء كلها من الايات والمعجزات وسائر المزايا والكرامات وان تاخر وجودك عن جميع الانبياء لان نور نبوتك متقدم عليهم بل وعلى جميع المخلوقات وشاهده حديث عبد الرزاق بسنده عن جابر رضى الله عنه يا رسول الله اخبرنى عن اول شئ خلقه الله قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدرة حيث شاء الله تعالى ولم يكن فى ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا جنة ولا نار ولا ملك ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جن ولا انس فلما اراد الله ان يخلق الخلق قسم ذلك النور اربعة اقسام الحديث

فقد

فقد علم ان المراد بضوئه كمالاته وصفاته وبالاضواء كمالات غيره واطلاق الضوء على صفات الكمال المعنوية استعارة تصريحية بجامع ان كلا من الضوئين المعنوى والحسى يهدى الى المقصود وايضا فكمالات الدينية تنور الظاهر والباطن او بجامع الانتفاع فى كل من المشبه والمشبه به اذ كل فضيلة كالعلم مثلا له ضياء واشراق يوصل الى الحق ويفرق بينه وبين الباطل كما ان الضياء يدرك المطلوب ويفصل بين الاشياء ودلالت این عبارت مثل دلالت عبارت ابن حجر بر مطلوب ظاهر است بعد ثبوت اتحاد نور علوی با نور نبوی و تقدم اغیار بر نفس رسول مختار صلی الله علیه وآله الاطهار باهر ابن حجر مکی در منح مکیه گفته تتباهى اى تتفاخر بك اى بوجودك العصر اى الازمنة الطويلة من لدن آدم الى يوم القيمة وما بعده فكل عصر يفتخر على العصر الذى قبله لوجودك فيه بكمال اعلى مما قبله ولو فى ضمن ابائك لكن اعظمها افتخارا عصر بروزك الى هذا العالم ثم عصر نشاتك ثم عصر رضاعك فشق بطنك فتعبدك بحرا وغيره ثم عصر نبوتك ثم عصر رسالتك ثم عصر دعائك الخلق الى الله ثم عصر اقبالهم عليك ثم عصر معراجك ثم عصر هجرتك ثم عصر جهادك ثم عصر سراياك وبعوثك ثم عصر فتوحك ثم عصر دخول الناس فى دين الله افواجا ثم عصر حجك ثم عصر اتباعك على تفاوتهم الى يوم القيمة كما دل عليه الحديث المشهور لا تزال طائفة من امتى الخ

قيام الساعة

مزایاہ تتزاید فی کل عصر من اعصار حیاتہ صلی اللہ علیہ وسلم علی
ماقبلہ وبحسب ذلک یکون افتخار ذلک العصر علی غیرہ وکذلک
عصور اتباعہ یتفاوت مراتبہم ومزایاہم المستمدۃ من مزایاہ
المتضاعفۃ لہ تضاعفا یفوق الحصر لان کل عامل متضاعف لہ
صلی اللہ علیہ وسلم بحسب عملہ وکذلک کل واسطۃ بینہ وبینہ
لانہ الدال للکل ومن دل علی خیر فلہ مثل اجر فاعلہ فکل فاعل کل
حال تضاعف لہ بحسب تضاعف من بعدہ وتضاعف للنبی صلی اللہ
علیہ وسلم بحسب تضاعف الجمیع وہذا شئ یقصر عن ادراک کنہہ العقل
ثم عصر مقامہ المحمود وشفاعتہ العظمی فی فصل القضاء ثم بقیۃ
شفاعاتہ ثم عصر حوضہ ثم عصر وسیلتہ التی یعطاہا فی الجنۃ
مما لا تدرک غایتہ ولا تحد نہایتہ فکل ہذہ العصور تفتخر بہ
بحسب ما یقع فیہا من کمالہ لان الازمنۃ والامکنۃ تتشرف بشرف
من کان فیہا وما یکون فیہا من المزایا والکمالات ولذا قال
بعضہم ان لیلۃ مولدہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل من لیلۃ القدر
وہو صحیح لولا النص علی خلافہ علی ان لیلۃ القدر من خصوصیاتہ
فتفضیلہا انما ہو لاجلہ ایضا وتسمو ای تعلو وترتفع من سموت و سمیت
کعلوت وعلیت بک ای بتلبسہا بک مرتبۃ علیاء تانیث اعلی
بعدہا فی الزمان والعلو مرتبۃ اخری علیاء ای اعلی منہا ای لک
فی کل عصر من العصور المذکورۃ مرتبۃ اعلی مما قبلہا واعلی منہا

مابعدہا

مابعدہا وہکذا الی ما لا نہایۃ لہ منہا ودلیل تفاوت مراتبہ
کما ذکر قولہ تعالی وقل رب زدنی علما ولا شک ان علومہ ومعارفہ
متزایدۃ متفاوتۃ الی ما لا نہایۃ لہ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ
لیغان علی قلبی فاستغفر اللہ قال العارف القطب ابو الحسن الشاذلی
ہذا غین انوار لا غین اغیار ای لانہ صلی اللہ علیہ وسلم کان
دائم الترقی فکان کلما توالت انوار العلوم والمعارف علی قلبہ
ارتقی الی مرتبۃ اعلی مما ہو فیہ ورای ان ما قبلہا دونہا فیستغفر اللہ
تواضعا وطلبا للتزاید کمالا وفی قول الناظم وتسمو الی آخرہ من المدح
ما لا یخفی عظیم وقعہ لانہ جعل تلک المراتب ہی التی تسمو وترتفع
بہا ولم یجر علی ما ہو المتبادر انہ الذی یسمو ویرتفع بہا لما ہو الحق
انہ تعالی خلقہ فی عالم الامر علی اکمل کمال یمکن ان یوجد لمخلوق ثم ابرزہ
فی عالم الخلق متدرجا فی تلک المراتب فتتشرف بہ لا یتشرف ہو بہا
لما علمت انہ کامل قبلہا فتامل ذلک فانہ مہم دقیق غفل عنہ
الشارح ازین عبارت ظاہرست کہ اعصار متقدمہ تفاخر میکرد بجناب رسالتماب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسبب وجود آنحضرت در ضمن آبای آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم وچون ظاہرست کہ حسب حدیث نور نور علوی متحد با نور نبوی
بودہ پس این اعصار تفاخر بجناب امیر المومنین علیہ السلام ہم کردہ باشد واین
ہذا الفلان وفلان وفلان المعنوین دہور اباء الکفر واطاعۃ الشیطان
وشیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیہ گفتہ قولہ تتباہی بک العصور ای

تتفاخر بوجودك العصور ای الازمنة الطویلة من لدن آدم الی یوم القیمة
وما بعده فکل عصر یفتخر علی العصر الذی قبله لوجودك فیه بکمال
اعلی مما قبله ولو فی ضمن آبائك لکن اعظمها افتخارا عصر بروزك الی
هذا العالم ثم عصر نشاتك ثم عصر رضاعك ثم عصر شق بطنك ثم
عصر تعبدك بحراء وهکذا فالعصور من لدن آدم الی عصر وفاته
یفتخر کل متاخر منها علی سابقه اذ المتاخر افضل مما قبله وکذلك
عصور امته من الصحابة الی آخر الزمان تتباهی وتتفاخر لکن السابق
یفتخر علی اللاحق لقرب السابق من عهده صلی الله علیه وسلم فکل
سابق افضل من المتاخر عنه وقوله وتسمو ای تعلو وترتفع وقوله
بك الباء سببیة ای بسبب تلبسها بك وقوله منك وقوله علیاء
فاعل تسمو وهو نعت لمحذوف ای مرتبة علیاء وقوله بعدها
علیاء جملة اسمیة مستقلة نعت لعلیاء الاولی ای لك فی کل
عصر من العصور المذکورة رتبة اعلی مما قبلها واعلی منها ما بعدها
وهکذا الی ما لا نهایة له ودلیل تفاوت مراتبه کما ذکر قوله صلی الله
علیه وسلم انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله قال العارف القطب
الشاذلی هذا غین انوار لا غین اغیار لانه صلی الله علیه وسلم
کان دائم الترقی فکان کلما توالت انوار العلوم والمعارف علی قلبه
ارتقی الی مرتبة اعلی مما هو فیها ورای ان ما قبلها دونها فیستغفر الله
تعالی من تلبسه بذلك الدون تواضعا وطلبا للتزاید کما له

وقد جعل الناظم تلك المراتب هی التی تسمو وترتفع به ولم یجر علی ما هو
المتبادر انه الذی یسمو ویرتفع بها لما هو الحق ان الله تعالی خلقه فی عالم
الغیب علی اکمل کمال یمکن ان یوجد لمخلوق ثم ابرزه فی عالم الشهادة
مندرجا فی تلك المراتب لتتشرف به لا لیتشرف هو بها لما علمت
انه کامل قبلها ونیز ابن حجر مکی در منح مکیه در شرح شعر لك ذات العلوم
من عالم الغیب ومنها لآدم الاسماء گفته الاسماء مبتدا موخر
جمع اسم وهو هنا ما دل علی معنی فیشمل الفعل والحرف ایضا واحتاج
الناظم الی هذا التفضیل مع العلم به مما قبله لان آدم میزه الله
تعالی عن الملائکة بالعلوم التی علمها الله تعالی له وکانت سببا
لامرهم بالسجود والخضوع له بعد استعلائهم علیه بذمه
ومدحهم بقولهم اتجعل فیها من یفسد فیها الی آخره فربما یتوهم ان
هذه المرتبة الباهرة لم تحصل لنبینا صلی الله علیه وسلم اذ قد
یوجد فی المفضول ما لیس ذلك فی الفاضل فرد ذلك التوهم ببیان ان
آدم علیه السلام لم یحصل له من العلوم الا مجرد العلم باسمائها
وان الحاصل لنبینا صلی الله علیه وسلم بحقائقها ومسمیاتها
ولا ریب ان العلم بهذا اعلی واجل من العلم بمجرد اسمائها لانها
انما یوتی بها لتبیین المسمیات فهی المقصودة بالذات وتلك بالوسیلة
وشتان ما بینهما ونظیر ذلك ان المقصود من خلق آدم علیه السلام
انما هو خلق نبینا صلی الله علیه وسلم من صلبه فهو المقصود

بطریق الذات وآدم بطریق الوسیلة ومن ثم قال بعض المحققین
انما سجد الملائکة لاجل نور محمد صلی الله علیه وسلم فی جبینه ازین
عبارت ظاہرست کہ حسب افادہ بعض محققین سجود ملائکہ برای حضرت آدم باین
سبب بود کہ نور جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در جبین حضرت آدم
علیه السلام بودہ و ظاہرست کہ تا آنوقت نور علوی با نور نبوی متحد بود
وانقسام واقع نشدہ بود پس سجود ملائکہ برای نور علوی ہم ثابت باشد
و ہرگاہ نور علوی مسجود ملائکہ باشد در فضلیت آنحضرت کدام ارتیاب
کجا سجود ملائکہ مقربین و مقتدای میکائیل و جبرئیل امین و کجا ساجدین
اصنام منحوتہ مشرکین و ممنوین بکفر وانکار توحید رب العالمین فاستبصر
ولا تکن من الذاہلین وتثبت حتی یاتیک الیقین وجه ہفتم
علامہ نحریر بوصیر بصیر در قصیدہ بردہ ہم مثل قصیدہ ہمزیہ شعری
بلیغ گفتہ کہ ازان واضح ست کہ جمیع آیات کہ انبیای کرام آوردند فائض
و صادر از نور نبوی بودہ واولا نبذی از جلائل محامد بہرہ وخلائل
محاسن سفرہ قصیدہ بردہ بر زبان اساطین اعیان باید شنید بعد ان شعر این
قصیدہ فریدہ بگوش ہوش استماع باید نمود و نیز آنچہ شراح نحاریر و محققین
مشاہیر در شرح آن گفتہ اند ملاحظہ باید کرد پس باید دانست کہ بدر الدین محمود
بن احمد بن مصطفی بن ابراہیم رومی در شرح قصیدہ بردہ مسمی بتاج الدرة گفتہ
روی عن الشیخ العالم العامل جمال الاسلام قدوة الانام زین الادباء
حجة البلغاء شرف الدین ابی عبد الله محمد بن سعید الدلاصی

مدح قصیدہ بردہ از شرح حسن تاج الدرة تصنیف بدر الدین محمود

البوصیری تغمدہ الله بغفرانه فی سبب انشاء ہذہ القصیدة انه
قال کنت قد اصابنی خلط فالج ابطل نصفی فلم انتفع بنفسی ففکرت
فی ان اعمل قصیدة فی مدح النبی صلی الله علیه وسلم استشفع بها
الی الله عز وجل فانشأت ہذہ القصیدة المبارکة فنمت فرایت النبی
صلی الله علیه وسلم فی المنام انه یمسح علی بیدہ المبارکة فعوفیت
لوقتی فخرجت من بیتی اول النہار فلقینی بعض الفقراء فقال
یا سیدی ارید ان تعطینی القصیدة التی مدحت بها النبی صلی الله
علیه وسلم ولم اکن اعلمت بها احدا فقلت قد حصل عندی شیء منها
وای قصیدة تریدہا فان مدحت النبی صلی الله علیه وسلم بقصائد
کثیرة فقال التی اولها أمن تذکر جیران بذی سلم فوالله لقد
سمعتها البارحة وہی تنشد بین یدی من صنفتها فیه ورایته
یتمایل کتمایل القضیب فاعطیته القصیدة فذہب وذکر ما جری
بینی وبینه للناس فبلغت الصاحب بهاء الدین المعروف بابن حناء
وزیر الملک الظاہر قصتها فاستنسخ القصیدة ونذر ان لا یسمعها
الا حافیا مکشوف الراس وکان یحب سماعها کثیرا ویتبرک بها ہو
واہل بیته وراوا من برکاتها امورا عظیمة فی دینهم ودنیاہم
ولقد اصاب سعد الدین الفارقی موقع الصاحب بهاء الدین
المذکور ہذا شرف علی العمی فرای فی منامه قائلا اتی النبی علیه
فاعل اصاب ۱۲
الصلوة والسلام او غیرہ یقول له امض الی الصاحب بهاء الدین

وخذ منه البردة واجعلها على عينيك تفق باذن الله عز وجل
قال فنهض من ساعته وجاء الى الصاحب فقال له ما رأى فى نومه
فقال له الصاحب ما عندي شيء يقال له البردة وانما عندي مدائح النبي
صلى الله عليه وسلم انشأه البوصيري ونحن نستشفي بها فاخرجها
ووضعها سعد الدين على عينيه وقرأت عنده وهو جالس
فعوفي من الرمد لوقته ومن خصائصها انه ما احترق بيت هي
فيه ولا سرق متاع وهي في ضمنه ويستجاب الدعاء بعدها ببركة
مدح بها عليه من الصلوات انماها فرحم الله ناظمها وقاريها
ومستمعها وشارحها ونفع بها جميع المومنين والمومنات والمسلمين
والمسلمات وصلى الله على محمد واله الطيبين الطاهرين ملا ابراهيم
بن ملا محمد بن عربشاه اسفراینی در شرح قصیده برده گفته بدانکه ناظم این قصیده
سعیده که چشم بلاغت بلطافت او ندیده و در براعت باجلی جلیس سید
ابو عبد الله شرف الدین محمد بن سعد ست که از کبار کتاب روزگار بوده
و دستور کافیان مهم گذار و والیان دیار مصر بوده بعارضه فالج گرفتار شد
چنانچه نصف بدن او بکلی از کار رفته و در استعلاج او را سعادت یار و بخت
بلند غمگسار شده بدان ملهم شده که در مدح سید ابرار مصلح هر پریشان روزگار
عالم مدار دین شعار ملجا هر سعادت مند از دشمن غدار محمد مختار که تحیت بی شمار
و درود بیشمار از حضرت پروردگار قرین او باد ما تعاقب اللیل والنهار
وآل واصحاب او که مقتدایان اخبار دین و راویان اخبار و آثار اویند قصیده

شرح قصیده برده از شرح آن تصنیف ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفراینی

باید پرداخت و در استشفا بدان وسیله شتافت از عالم غیب این نوباوه عجیب
روی نمود چون باتمام رسید آنحضرت علیه الصلوة والتحیة والسلام در منام
برو ظاهر شده و دست مبارک از قدم تا تارک بر بدن او مالیده فی الحال
صحت تمام یافته هنوز اول صباح بوده که یکی از اهل فلاح بجانب او شتافته
و این قصیده میمونه را ازو طلب نموده وگفت که قصیده که در مدح سید عالم
از کتم عدم بظهور رسیده میخواهم جواب داد که مرا درین باب قصیده بسیار ست
کدام را میخواهی گفت این قصیده را میخواهم که اول آن این مصراع ست
امن تذکر جیران بذی سلم لقد سمعتها البارحة وهي تنشد بين
يدي النبي صلى الله عليه وسلم وهو يتمايل تمايل الاغصان و آثار این قصیده
آن مقدار تکرار یافته که از اظهار مستغنی ست فقیر حقیر گرفتار زنجیر اعدا اشد
از منکر و نکیر ابراهیم بن محمد بن عربشاه الاسفرائني نجاه الله تعالى ببركة
هذه القصيدة من العدو الذي عالمی بقصد قتل او چون سیل بهر جانب
روان بودند و بتوهم یافتن او بهر طرف دوان و او در نهایت بیکسی و غایة
بی فریادرسی متوکل بحضرت متفضل و به نبی هاشمی متوسل در کنجی مخفی و معتزل
که ناگاه این قصیده مضطر پناه مساعدت نموده همدم او شد عزیزی که
دستگاه فضل او از قبیل ذلک فضل الله بود معاونت او بانواع باین
درمانده همراه اشارت فرمود که بر طبق فرصت او را ترجمه موجوبی باید
که عامه را نافع باشد و ترا خاصة شافع بر مقتضای اشارت و استشمام
بشارت على الفور جسارت نموده بدین انموذج که از دهر کسی بنفعی نتواند رسید

واز لذت مقاصد او شمه تواند چشید مشغولی نمود امید که توفیق رفیق و بخت شفیق گردد
که شرحی در خور او طرح شود والله ولی التوفیق انتهی و هرگاه اینهمه دریافتی پس بدانکه
بوصیری در قصیده برده می فرماید ع وکل آی اتی الرسل الکرام بها ❊ فانما
اتصلت من نوره بهم فاضل رومی در تاج الدره در شرح این بیت گفته
یقول وکل معجز من المعجزات التی جاء بها المرسلون علیهم السلام
الی اقوامهم وسائر الایات الدالة علی کمال فضلهم وصدق مقالهم
من العلم والحکمة فیهم فانها ما اتصلت بهم وما وصلت الیهم الا من
نوره الذی هو اول کل نور ومبدأه صلی الله علیه وسلم لقوله علیه الصلوة
والسلام اول ما خلق الله نوری ولا شك ان الانبیاء والرسل علیهم
السلام کلهم مخلوقون من نور واحد وهو نور نبینا صلی الله علیه
وسلم فانوارهم شعب منه وفروع له وهو نور الانوار وشمس الاقمار
ازین عبارت ظاهرست که جمیع معجزات قاهره وسائر آیات باهره که دلالت
بر کمال فضل وصدق مقالات وحقیت علم وحکمت انبیا علیهم السلام می کرد
و آنرا بسوی قوم خود آورند بایشان اصلا حاصل نشد مگر از نور جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم که این نور اول هر نور ومبدأ آن بود وحدیث
اول ما خلق الله نوری برین معنی دلالت دارد وشکی وریبی درین معنی نیست
که جمیع انبیا ورسل علیهم السلام مخلوق از نور واحد که آن نور جناب رسالتماب
صلی الله علیه وآله وسلم است پس انوار ایشان شعب وفروع این نورست وآن نور
نور الانوار وشمس الاقمارست وچون اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام

بانور

با نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شده وهم تقدم آن بر خلق
حضرت آدم صراحة متحقق پس جمیع این صفات عظیمه ومکرمات فخیمه برای نور
جناب امیر المومنین علیه السلام هم ثابت شود وکسی از اصحاب اگرچه در غایت
جلالت مرتبه باشد بگرد پای این نور انور نمی رسد چه جا که آنحضرت متقدم
وحاکم ورئیس وسائس شود والعیاذ بالله من ذلك وملا عصام در شرح
قصیده برده در شرح بیت مذکور گفته النکات بها ای بالایات البینات
وانما اتصلت ای ما اتصلت الایات بالرسل الکرام الا من نوره ای من نور
محمد علیه السلام الحاصل ان انوار سائر الرسل اثر من اثار نوره
فمن نور محمد نور العرش والکرسی ونور الشمس والقمر وانوار جمیع الانبیاء
وانوار الصحابة والتابعین وانوار المسلمین والمسلمات ودلالت این
عبارت بر مطلوب مثل عبارت فاضل روم نزد ارباب فهوم ظاهر ومتیقن
ومعلوم پس حاجت تبیین وتوضیح وافصاح وتشریح ندارد وفاضل اسفراینی
در شرح قصیده برده گفته وکل بنصب عطف بر اسم ان بمعنی وجمیع آی
اتیها جمع آیه است اتی آورند الرسل پیغامبران صاحب کتاب بسکون
سین تخفیف رسل ست چون عنق وظاهر آنست که مراد بوی مطلق انبیا باشد
تا حکم عام شود مگر گویند که قناعت کرده بثبوت حکم در غیر رسول بطریق اولویت
بعد از ثبوت او در رسول الکرام جمع کریم ست بها این ایه را فانما اتصلت
رسیده این ایات من نوره مگر از نور پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بهم بدیشان انتهی
وسیوطی در مقامات خود در مقامه مسماة نقلا عن السبکی گفته هو مرسل

الى كل من تقدم من الامم وخبر قال في جميع الانبياء واممهم كلهم من امته ومشمولون برسالته ونبوته ولذلك ياتي عيسى في آخر الزمان على شريعته وجميع الشرائع التي جاءت بها الانبياء شرائعه ومنسوبة اليه فهو نبي الانبياء وما جاؤا به الى اممهم احكامه في الازمنة المتقدمة عليه هكذا قرره ذلك الامام الحبر الذي لا تكاد تسمح الاعصار له بنظير وافرد له تاليفا مستقلا حقه ان يرقم على السندس بالنضير ويوافقه من النظم النضيري قول الشرف البوصيري وكل آي اتى الرسل الكرام بها ❊ فانما اتصلت من نوره بهم ❊ فانه شمس فضل هم كواكبها ❊ يظهرن انوارها للناس في الظلم ❊ وكلهم من رسول الله ملتمس ❊ غرفا من البحر او رشفا من الديم ❊ وواقفون لديه عند حدهم ❊ من نقطة العلم او من شكلة الحكم ❊ ونیز در قصیده برده بعد شعر سابق مذکورست فانه شمس فضل هم كواكبها ❊ يظهرن انوارها للناس في الظلم ❊ وملا رومی در تاج الدره بشرح این بیت گفته یقول انما اتصلت تلك الايات الباهرات بهم من نوره صلى الله عليه وسلم لانه شمس فضل الله تعالى ورحمة للناس كافة لقوله تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين وما ارسلناك الا كافة للناس والرسل عليهم السلام كانوا مظاهر نوره وحملة سره على درجات استعداداتهم ومراتب قابلياتهم يظهرون انوار حقائقه واسرار دقائقه لاقوامهم قرنا بعد قرن بدعوتهم اياهم الى تصديقه

والهم

والاعلام بمجيئه صلى الله عليه وسلم في زمان ظلم فترات من غيبوبته كما ان القمر يظهر نور الشمس ويحكيه عند طلوعه في الليالي المظلمة لكون نوره مستمدا من الشمس فاذا طلعت لم يبق له ظهور ولا اثر نوره وفي هذا البيت من حسن الاستعارة ما لا يخفى وملا عصام در شرح این بیت گفته النكات التنكير في فضل للتعظيم اي فضل عظيم هم اي المرسلون انوارها اي انوار الكواكب الحاصل انه عليه السلام مثل الشمس وسائر الانبياء مثل الكواكب وكان انوارهم يتلالأ حين كان العالم في الظلمات فلما ظهر نوره عليه السلام تلاشت انوارها والغرض من ذلك ان الرسل انما كان يرفع دينهم ما لم يظهر دينه فلما اظهره الله نسخ هذا الدين سائر الاديان السالفة والملل الماضية كلها وفاضل اسفراینی در شرح شعر مذکور گفته فانه نتیجه بیت سابق ست یا دلیل ست بر وی یعنی از برای آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم شمس آفتاب فضل وکمال ست وچنانچه آفتاب ممتازست بضوء از سائر کواکب او نیز ممتازست از سائر انبیا بنور کمال هم که انبیا علیهم السلام کواکبها ستارها او یند وکوکب شمس آنست که او را مزید اختصاص باو باشد وآن از میان کواکب آنست که از و نور میگیرد ودر محلش مقرر شده که از جمله سیارات کواکب ماه ست که این حال دارد فاما چون درین مقام متعدی را بمنزله ماه ساخت تعبیر بلفظ جمع کرد پس متوجه نشود که جمع آوردن متوهم آنست که باقی کواکب مستفیض از شمس اند در دفع این بعضی شارحان کواکب را منظم ساخته اند ودر بیان او چیزی پرداخته که نتوان گفت وبعضی نظم را از نظم طبیعی اعلی خارج کرده اند

وما علینا الا البلاغ المبین ظاهر میسازند این انبیا که کواکب این
شمس فضل اند که پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم الوادها انوار های او را و چون تعبیر
از پیغمبر بشمس شد و از انبیا بکواکب ضمیر ایشان را حکم معبر به داد و ضمیر غیر عاقل
برای انبیا و ضمیر مونث برای پیغمبر آورد بر عکس آنکه در کلام مجید چون از بتان بالهه
تعبیر فرموده ایشان بمنزله عقلا شدند ضمیر عائد بایشان را جمع ساخت که
لا تغنی عنی شفاعتهم شیئا ولا هم ینقذون للناس از برای دهان
تخصیص بناس بنا بر آنست که انبیای دیگر مبعوث بجن نبوده اند و بر کسی این
دقیقه مختفی بانده نکته تخصیص را شرف ناس داشته و آنرا شرف پنداشته و فی الظلم
در تاریکیها جمع ظلمه است چون تهمت و تهم و در ضمن این بیان زمان نبوت
حضرت را بمنزله روز روشن گردانیده و زمان سائر انبیا را بمنزله شب تار ای
این روز شب در عقب ندارد والحمد لله رب العالمین انتهی و نیز در قصیده برده گفته
محمد سید الکونین والثقلین والفریقین من عرب ومن عجم و ملا رومی در تاج الدره در شرح این شعر
گفته المعنی یقول ذلک الحبیب الذی ابتلیت بهواه و دمعت الیه من
قبل بقولی نعم سری طیف من اهوی هو محمد صلی الله علیه وسلم ای مسمی
بهذا الاسم لکثرة خصاله الحمیدة سید علی الاطلاق فی الکونین
وسید اشرف العالمین الاشرف منهم فالاشرف لاختصاصه بدین
هو اظهر الادیان الحقة وکتاب هو افضل الکتب المنزلة وعترة هم
اطهر العتر وامة هم خیر الامم وبه ختم النبوة التشریعیة فلا نبی
بعده الی یوم القیمة وسیختم بولده الصالح المسمی باسمه المکنی

بکنیته الولایة التامة والامامة العامة المبشر بان یملا الارض
قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا ولا یاتیکم الساعة الا بغتة
اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بظهوره وحضوره
انهم یرونه بعیدا ونریه قریبا و نیز در قصیده برده گفته ع فاق النبیین
فی خلق وفی خلق * ولم یدانوه فی علم ولا کرم ملا رومی در شرح آن میفرماید
المعنی یقول من اوصاف ذلک الحبیب صلوات الله علیه انه فاق
جمیع الانبیاء علیهم السلام بشرف طینته ونزاهة عنصره
وکمال صفاته وفضائل ملکاته حیث بعث من اشرف بقاع
الارض لیتمم مکارم الاخلاق فله السبق والافضلیة من جهة
القابلیة والاستفاضة من الله الحق ومن جهة الفاعلیة
والافاضة علی الخلق والکرم الذین بهما حیوة الباطن والظاهر
تکمل وتتم ولم یقربوا منه فیهما فضلا عمن ان یساووه فاضل
اسفراینی در شرح برده گفته فاق بگذشت در فضل النبیین از همه انبیا
یک یک و مجموع من حیث المجموع فی خلق بروزن نصر آفرینش چنانچه به آفرینش
تعلق دارد یا باین اعتبار که هیکل مبارک و مثال همایونش از قدم تا تارک
در خوبی بیعدیل بود پس تلمیح باشد بجلا حتی که حدیث انا املح شرح نموده
یا باین اعتبار که لوازم بشریت که دلالت بر نقصان دارد در و منتفی بود جب
الامکان تا آنکه او را سایه نبود یا باعتبار آنکه خلق مبارکش مخصوص ست
بانکه خلق همه عالم طفیل اوست و فی خلق بروزن عنق و در خوی چنانچه

کرمیا انک لعلی خلق عظیم اشارتست بران ولم یدانوه و نزدیک نشدند
او را فی علم در دانشی از دانشها ولا کرم و نه در بخششی از بخششها انتهی و نیز در قصیده
وکلهم من رسول الله ملتمس ٭ غرفا من البحر او رشفا من الدیم
عصام در شرح آن گفته فان قلت هم علیهم الصلوة والسلام سابقون
علی النبی صلی الله علیه وسلم فکیف یلتمسون غرفا من بحره قلت
سألوا منه مسائل مشکلة فی علم التوحید والصفات فاجاب النبی
صلی الله علیه وسلم وحل مشکلاتهم وبین یدیه جرت المحاجة
بین آدم صفی الله وبین موسی کلیم الله لیلة المعراج والیه اشار بقوله
حاج موسی آدم فحج آدم موسی او بقول الاعتبار لتقدم الروح
القالب السفلی وروح نبینا متقدم علی ارواح سائر الانبیاء والیه
اشار بقوله کنت نبیا وآدم بین الماء والطین الحاصل کل الانبیاء
من نبینا الا من غیره استفادوا العلم وطلبوا الشفاعة اذ هو بحر
من العلم وسحاب من الجود وهم کالانهار والاشجار و ملا رومی در تاج الدره
گفته المعنی یقول فاق رسول الله صلی الله علیه وسلم جمیع الانبیاء
فی الخلق الاحسن الاقوم والخلق الاتم الاعظم وبعلم کبحر زاخر وبکرم
کدیمة دائمة وکیف لا وهم مع کثرة فضائلهم سائلون من ذلک
البحر المحیط العذب المشرب غرفا ومن ذلک الغیث المحیی لاراضی القلوب
رشفا ویتمنون ان یکونوا فی زمانه وفی رکابه ویبشرون بمجیئه
وقدومه صلی الله علیه وسلم و فاضل اسفرائنی در شرح برده گفته

وکلهم و همه انبیا من رسول الله از رسول خدا ملتمس طلب کننده اند غرفا
کفابی را من البحر از دریای فضل او او رشفا یا مکیدنی را من الدیم از بارانهای
انعام او جمع دیمه است چون حکمة بمعنی باران که یکشبانه روز ببارد یا بیشتر
متصل و درین بیت مدح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باعتراف
جمیع انبیا بفضل او و احتیاج ایشان بتربیت او مثل احتیاج اطفال
چنانچه در لفظ رشف اشاره بدان شده پس متفرع نشود بر جمله سابق وانکه
گفته اند صدر بیت موقع فاء تفریعیه بود وهم بینما یدو کل که محکوم علیه این
جمله است بمعنی هر یک و معنی مجموع میتواند و نیز ملا رومی در تاج الدره در شرح
شعر منزه عن شریک فی محاسنه ٭ فجوهر الحسن فیه غیر منقسم گفته
المعنی یقول هو صلی الله علیه وسلم وحید عصره وفرید دهره
من لدن خلق الله تعالی نوره الی یوم القیمة ولیس له فی محاسنه الصوریة
والمعنویة ادنی مشارک فضلا عن مشارک قریب منه فجوهر
الحسن ذاته وحقیقته فیه اصله غیر متبعض بان یکون بعضه
فیه وبعضه فی غیره بل الحسن والکمال بجمیع اجزائه لم یظهر الا فیه
فهو البدر التمام والشمس الضحی و نیز فاضل رومی در تاج الدره بشرح شعر
فان من جودک الدنیا وضرتها ٭ ومن علومک علم اللوح والقلم گفته
الجود اعطاء ما ینبغی لا لعوض ضرة المرأة زوجها والضرتان
حجر الرحی والدنیا والاخرة ضرتان لتعسر الجمع بینهما واللوح هو
الذی یکتب فیه واللوح الکتف وکل عظم عریض وقیل المراد باللوح

النفس الكلّية لقبولها نقوش العلوم من العقل الاول المعبّر عنه بالقلم الاعلى كما في الحديث اوّل ما خلق الله العقل واوّل ما خلق الله القلم واوّل ما خلق الله نوري فالكل واحد والفرق اعتباري و ملا عصام در شرح برده بشرح شعر مذکور گفته الدنيا والاخرة قطرة من بحر جودك وعلم اللوح والقلم شئ قليل من علومك اللدنية التي اعطاك الله تعالى اذ ما في اللوح له نهاية وليس لعلومك نهاية اذ هو ينبوع من بحر علومك ودلالت این عبارات مثل عبارات سابقه بر مطلوب اہل حق و ایقان یعنی دلالت تقدم خلق نور نبوی بر افضلیت سرور انس وجان صلی الله علیه وآله ما اختلف الملوان نهایت واضح و روشن و عیان و مستغنی از بیان و چون نور علوی با نور نبوی متحد بود این عبارات و امثال آن دلائل واضحه و براهین لائحه بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه آلاف سلام رب العالمین و نهایت قبح تقدم متغلبین بر آن رئیس اہل الیقین ست وجه ششم آنکه احمد بن محمد قسطلانی در مواہب لدنیه که تاج الدین دہان مکی در کفایة المتطلع سند روایت آن از شیخ حسن عجیمی بایں نہج نقل نموده

كتاب المواهب اللدنيّة للامام العلّامة شهاب الدّين احمد بن محمد القسطلاني ابو الخطيب رحمه الله اخذ به عالياً عن الشيخ المسند العلامة ابراهيم بن محمّد الميموني عن الشيخ شمس الدين محمد بن الشيخ احمد الرملي عن مولفه العلامة احمد بن محمد القسطلاني اجازة هذا سند مسلسل بالمصريين والشافعيين

وخود قسطلانی در اول آن گفته و بعد فهذه لطيفة من لطائف

در تاج الدین دہان سند روایت مواہب لدنیه یاد در کفایة المتطلع

مدح بلیغ مواہب لدنیه از صدر آن

نفحات العواطف الرحمانيّة ومنحة من منح مواهب العطايا الرّبانيّة تنبئ عن نبذ ة من كمال شرف نبيّنا محمّد صلّى الله عليه افضل الصّلوات وانمى التسليمات واسنى الصّلات وسبق نبوّته في الازمان الازليّة ❊ وثبوت رسالته في العنايات الاحديّة والتبشير باحمديّته في الاعصار الخالية ❊ والتنكير بمحمديّته في الامم الماضية ❊ واشراق بوارق لوامع انوار ايات ولادته التي صار ضوء فجرها في سائر بريّته ❊ ودار بدر فخرها في اقطار ملته ❊ وعواطف لطائف رضاعه وحضانته ❊ وينابيع سر مسراه وبعثته وهجرته ❊ وعوارف معارف عبوديّته السادي عرف شذاها في افاق قلوب اهل ولايته ❊ ونفائس انفاس احواله الزكيّة ❊ ودقائق حقائق سيرته العليّة الى حين نقلته لروضة قدسه الاحدية ❊ وتشريفه بشرائف الايات ❊ وتكريمه بكرائم المعجزات ❊ وترفيعه في التنزيل برفعة ذكره ❊ وعلو خطره ❊ وتعظيم محاسن شمائله وخلائقه ❊ وتخصيصه بعموم رسالته ❊ ووجوب محبّته ❊ واتباع طرائقه ❊ وسيادته الجامعة لجوامع السودد في مشهد مشاهد المرسلين ❊ وتفضيله بالشفاعة العظمى العامة لعموم الاولين والاخرين الى غير ذلك من عجائب اياته ومنحه ❊ وغرائب اعلام نبوته ❊ وحججه التي اوردتها حججا قاهرة على الملحدين وذكرى نافعة للموحدين وتنبيها

لعزائم المهتدين ولم اكن والله اهلاً لذلك ولم ار نفسي فيما هنالك
لصعوبة هذا المسلك ومشقة السير في طريق لم يكن لمثلي يسوغ
وانما هو نكتة سر قرأت في كتاب الشفا بحضرة التخصيص والاصطفا
في مكتب التاديب والتعليم في مشهد مشاهد الموانسة والتكريم
مستجليا في مجالي تجليات الانوار الاحمدية محاسن صفات
خلقته وعظيم اخلاقه الزكية ساديا بسر سيرته في منهاج
ملته الى سماء هديه الاسنى راتعا في رياض وضح سنته
النزيهة الحسنا مستمدا من فتح البادي فيض فضله السادي
فمنحني صاحب هذه المنح من مصون حقائقه وابرز لي ما اكنه
من مكنون دقائقه فانفتحت بالفتح المحمدي عين بصيرة الاستبصار
وتنزه الناظر في رياض ارتياض حدائق الاسرار فاستجليت من ابكار
مخدرات السنة النبوية من كل صورة معناها واقتبست من تلالؤ
مصباح مشكاة المعارف من كل بارقة اضواها وانتشقت من كل
عبقة صوفية شذاها واجتنيت من افنان لطائف تاويل ايات الكتاب
العزيز من كل ثمرة مشتهاها ولا زلت في جنات لطائف هذه المنح
اغدو واروح في غبوق وصبوح حتى انهلت غمائم المعاني على
رياض المباني فاينعت ازهارها وتكلمت بنفائس جواهر العلوم
اوراقها وطابت للمجتني رقائق الحقائق ثمارها وتدفقت حياض
بدائع الفاظها بزلال جوامع كلماتها وخطب خطيب قلوب ابناء الهوى

على منبر الغرام الاقدس يدعو لكمال محاسن الحبيب الاناس فترنحت
بسلاف راح الارتياح نفائس الارواح وتمايلت بمطربات الحان الحنين
الى جمال المحبوب كرائم الاشباح وزمزم مزمزم الصفا بحضرة خلاصة
اولي الوفا منشدا مرددا حضر الحبيب وغاب عنه رقيبه * حسبي نعيم
نال عنه حبيبه * داوى فؤاد الوصل من ادوائه * طوبى لقلبي والحبيب
طبيبه * صدق المحب حبيبه في حبه * فحباه صدق الحب منه حبيبه
لبا لمن يشفي فؤاده فاجابه * لما دعاه الى الغرام وجيبه * ولجامع الاهواء
جعل حبه * ولحسنه خطب القلوب خطيبه * فلما سمعت هذه
المواهب اذان قلوب اولي الالباب تلفتت عيون اعيانهم لتلخيص خلاصة
جوهر هذا الخطاب في سفر يسفر عن جوهر المنح النبوية منيع النقاب
تثنيت عنان القلم الى تحصيل مآربهم وتسطير مطالبهم جانحا
صوب الصواب مودعا ما كان مستودعا لي في غيابات الغيب في
هذا الكتاب مستعينا في ذلك بالقوي الوهاب حتى تاح الله لي
ذلك وتم لي ما هنالك فاوضحت ما خفي من الدليل ومهدت
ما توعر من السبيل وسميته المواهب اللدنية بالمنح المحمدية
ورتبته على عشرة مقاصد تسهيلا للسالك والقاصد گفته
المقصد الاول في تشريف الله له عليه السلام بسبق نبوته في سابق
ازليته ونشره منشور رسالته في مجلس مؤانسته وكتبه توقيع
عنايته في حظائر قدس كرامته وطهارة نسبه وبراهين

استدلال بعبارت قسطلانی متضمن اینمعنی که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بسبب تقدم خلق خود بر حضرت آدم جنس عالی جمیع اجناس واب اکبر جمیع موجودات وناس ست بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب اتحاد نور آنحضرت با نور نبوی

اعلام ایات حمله وولادته ورضاعه وحضانته ودقائق ح
بعثته وهجرته ولطائف معارف مغازیه وسرایاه وبعوثه
وسیرته مرتبا علی السنین من حین نشأته الی وقت وفاته
ونقلته لویاضح وضنته اعلم یا ذا العقل السلیم والمتصف
باوصاف الکمال والتتمیم وفقنی الله وایاک بالهدایة الی الصراط المستقیم
انه لما تعلقت ارادة الحق تعالی بایجاد خلقه وتقدیر رزقه ابرز
الحقیقة المحمدیة من الانوار الصمدیة فی الحضرة الاحدیة ثم سلخ
منها العوالم کلها علوها وسفلها علی صورة حکمه کما سبق فی
سابق ارادته وعلمه ثم اعلمه تعالی بنبوته وبشره برسالته هذا
وآدم لم یکن الا کما قال بین الروح والجسد ثم انبجست
منه صلی الله علیه وسلم عیون الارواح فظهر بالملأ الاعلی وهو
بالمنظر الاجلی فکان لهم المورد الاحلی فهو صلی الله علیه وسلم الجنس
العالی علی جمیع الاجناس والاب الاکبر لجمیع الموجودات والناس ولما
انتهی الزمان بالاسم الباطن فی حقه صلی الله علیه وسلم الی وجود
جسمه وارتباط الروح به انتقل حکم الزمان الی الاسم الظاهر فظهر
محمد صلی الله علیه وسلم بکلیته جسما وروحا فهو صلی الله علیه
وسلم وان تاخرت طینته فقد عرفت قیمته فهو خزانة السر
وموضع نفوذ الامر فلا ینفذ امر الا منه ولا ینقل خبر الا عنه
الا بابی من کان ملکا وسیدا ❊ وآدم بین الماء والطین واقف

قول قسطلانی فی المواهب اللدنیه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم الجنس العالی علی جمیع الاجناس والاب الاکبر لجمیع الموجودات والناس

استدلال بعبارت قسطلانی متضمن اینمعنی که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بسبب تقدم خلق خود بر حضرت آدم جنس عالی جمیع اجناس واب اکبر جمیع موجودات وناس ست بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب اتحاد نور آنحضرت با نور نبوی

فذاک الرسول الابطحی محمد ❊ له فی العلا مجد تلید وطارف ❊
اتی بزمان السعد فی آخر المدی ❊ وکان له فی کل عصر مواقف ❊
اتی لانکسار الدهر یجبر صدعه ❊ فاثنت علیه السن وعوارف
اذا رام امرا لا یکون خلافه ❊ ولیس لذاک الامر فی الکون صارف ❊

ازین عبارت ظاهر ست که سلخ جمیع عوالم علوی وسفلی از حقیقت محمدیه ست
که آن را حق تعالی از انوار صمدیه اظهار فرموده وانبجاس عیون ارواح از آنحضرت
بملأ اعلی ظاهر شده وبمنظر اجلی جا گرفته وآنحضرت جنس عالی جمیع
اجناس واب اکبر برای جمیع موجودات وجمیع ناس ست وآنحضرت خزانه سر
یزدانی وموضع نفوذ امر ربانی ست ونافذ نمیشود امری مگر از آنحضرت ونقل
کرده نمیشود خبری مگر از آنحضرت وچون نور جناب امیر المومنین علیه السلام
با نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم حسب دلالت صریحه حدیث نور
علی کثرة طرقها وتنوع اسانیدها متحد بوده این همه فضائل عظیمه ومآثر
فخیمه برای جناب امیر المومنین علیه السلام هم ثابت ومتحقق باشد پس یکی
دلائل برای اثبات افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام از جمیع خلق
بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم وقبیح تقدم اخیار بران
وصی سرور اخیار صلی الله علیه وآله الاطهار کافی ست وجه نهم آنکه
حسین دیار بکری در خمیس گفته وفی فصوص الحکم وشرحه وما کان
من نبی یاخذ شیئا من الکمالات الا من مشکاة خاتم النبیین
وان تاخر عنهم وجود طینته اذ لا تعلق بمشکاته لوجوده الطینی

نقل الدیار بکری فی الخمیس عن الفصوص وشرحه ما کان من نبی یاخذ شیئا من الکمالات الا من مشکاة خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم ...

فانه بحقیقته موجود قبلهم لانه ابو الارواح کما ان آدم ابو الاشباح و اصل عبارت محیی الدین العربی در فصوص الحکم این ست فکل نبی من لدن آدم الی آخر نبی ما منهم احد یاخذ الا من مشکوة خاتم النبیین (ای النبوة ۱۲ ش) وان تاخر وجود طینته فانه بحقیقته موجود و هو قوله کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و غیره من الانبیاء ما کان نبیا الا حین بعث و داود بن محمود بن محمد القیصری در شرح آن گفته انما اعاد ما ذکر لیبین انه وان تاخر وجود طینته فانه موجود بحقیقته فی عالم الارواح و هو نبی قبل ان یوجد و یبعث للرسالة الی الامة لانه قطب الاقطاب کلها ازلا و ابدا و غیره من الانبیاء لیس لهم النبوة الا حین البعثة لانه علیه السلام هو المقصود من الکون و هو الموجود اولا فی العلم و بتفصیل ما یشتمل علیه مرتبته حصل اعیان العالم فیه و ایضا اعیان الانبیاء بحسب استعداداتهم وان کانوا طالبین ظهور النبوة فیهم لکنهم لم یظهروا مع انوار الحقیقة المحمدیة کاختفاء الکواکب و انوارها عند طلوع الشمس و نورها فلما تحققوا فی مقام الطبیعة الجسمیة و ظلمة اللیالی العنصریة ظهروا بانوارهم المختفیة کظهور القمر والکواکب فی اللیلة المظلمة ازین عبارت ظاهر ست که جمیع انبیا علیهم السلام اخذ کمالات از مشکات جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم اجمعین می نمودند و مشکات آنحضرت بوجود ظاهری تعلقی نیست زیرا که آنحضرت بحقیقت اصلیه خود موجود

در ابن العربی فی فصوص الحکم ان من نبی
من لدن آدم الی آخر نبی ما منهم احد یاخذ
النبوة الا من مشکوة خاتم النبیین

قبل جمیع انبیا که آنحضرت ابو الارواح و حضرت آدم ابو الاشباح ست و چون نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم متحد بوده معلوم شد که جمیع انبیا علیهم السلام اخذ کمالات از مشکوة آنحضرت هم مینمودند پس چگونه عاقلی تجویز تواند نمود که بر ان نور انور که جمیع انبیا علیهم السلام سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم اخذ کمالات از و میفرمودند و تابع و منقاد او بودند کسی از اغیار متقدم شود و امام مقتدای عالم بعد سرور عالم معاذ الله تابع و محکوم اول و ثانی و ثالث عسوف ظلوم غشوم گردد وان هذا من اجل المحالات و اقبح التعسفات و اشنع التحکمات و افظع التهجمات و نیز ابن العربی در فصوص الحکم گفته فص حکمة فردیة فی کلمة محمدیة انما کانت حکمته فردیة لانه اکمل موجود فی هذا النوع الانسانی و لهذا بدء به الامر و ختم فکان نبیا و آدم بین الماء والطین ثم کان بنشأته العنصریة خاتم النبیین و اول الافراد الثلثة و ما زاد علی هذه الاولیة من الافراد فانه عنها و کان علیه السلام ادل دلیل علی ربه فانه اوتی جوامع الکلم التی هی مسمیات اسماء آدم و قیصری در شرح قول انما کانت حکمته فردیة الخ گفته انما کان اکمل موجود فی هذا النوع لان الانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین اکمل هذا النوع و کل منهم مظهر لاسم کلی و جمیع الکلیات داخل تحت الاسم الالهی الذی هو مظهره فهو اکمل افراد هذا النوع و لکونه اکمل الافراد

بدئ به امر الوجود بايجاد روحه اولا وختم به امر الرسالة اخرى
بل هو الذى يظهر بالصورة الادمية فى المبتدأية وهو الذى يظهر بالصورة
الخاتمية للنوع ويفهم هذا السر من يفهم سر الختمية فلنكتف بالتعريض
عن التصريح والله هو الولى الحميد ودر شرح قول وما زاد على هذه الاولية الخ
گفته اى على هذه الفردية الاولية هى الثلاث وهذه الثلاثة
المشار اليها فى هى للذات الاحدية والمرتبة الالهية والحقيقة
الروحانية المحمدية المسماة بالعقل الاول وما زاد عليها فهو
صادر منها كما تقرر ايضا عند اصحاب النظران اول ما وجد
هو العقل الاول ودر شرح وكان عليه السلام ادل دليل على ربه الخ
گفته اى اذا كان الروح المحمدى اكمل هذا النوع كان ادل دليل
على ربه لان الرب لا يظهر الا بمربوبه ومظهره وكمالات الذات
باجمعها انما يظهر بوجوده لانه اوتى جوامع الكلم التى هى امهات
الحقائق الالهية والكونية الجامعة بجزئياتها وهى المراد بمسميات
اسماء آدم فهو ادل دليل على الاسم الاعظم الالهى ومخفى نماند كه كمال حقيقت
ورزانت و نهايت جلالت و متانت مطالب كتاب فصوص الحكم از اول آن
ظاهر و باهر حيث قال فى صدره اما بعد فانى رايت رسول الله
صلى الله عليه وسلم فى مبشرة اريتها فى العشر الاخير من المحرم
سنة سبع وعشرين وستمائة بمحروسة دمشق وبيده صلى الله
عليه وسلم كتاب فقال لى هذا الكتاب فصوص الحكم خذه واخرج

صدور کتاب فصوص الحکم کہ از آن کمال حقیقت و رزانت مطالب آن کتاب ظاہر می شود

بالناس

به الى الناس ينتفعون به فقلت السمع والطاعة لله ولرسوله واولى
الامر منا كما امرنا فحققت الامنية واخلصت النية وجردت
القصد والهمة الى ابراز هذا الكتاب كما حده لى رسول الله صلى الله
عليه وسلم من غير زيادة ولا نقصان وسالت الله تعالى ان
يجعلنى فيه وفى جميع احوالى من عباده الذين ليس للشيطان
عليهم سلطان وان يخصنى فى جميع ما يرقمه بنانى وينطق به لسانى
وينطوى عليه جنانى بالالقاء السبوحى والنفث الروحى
فى الروع النفسى بالتاييد الاعتصامى حتى اكون مترجما لا متحكما ليتحقق
من يقف عليه من اهل الله واصحاب القلوب انه من مقام التقديس
المنزه عن الاغراض النفسية التى يدخلها التلبيس وارجو ان يكون
الحق تعالى لما سمع دعائى قد اجاب ندائى فما القى الا ما يلقى الى ولا
انزل فى هذا المسطور الا ما ينزل به على ولست بنبى ولا رسول
لكنى وارث ولاخرتى حارث فمن الله فاسمعوا والى الله فارجعوا
فاذا سمعتم ما اتيت به فعوا ثم بالفهم فصلوا مجمل القول واجمعوا
ثم منوا به على طالبيه ولا تمنعوا هذه الرحمة التى وسعتكم ووسعوا
ومن الله ارجو ان اكون ممن ايد فتايد وايد وقيد بالشرع
المحمدى المطهر فتقيد وقيد وان يحشرنا فى زمرته
كما جعلنا من امته ازين عبارت ظاهر ست كه كتاب فصوص الحكم را
جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم در مبشره مباركه بابن عربى عنايت

فرموده و او این کتاب را بغیر زیادت و نقصان بجهت اظهار و ابراز آورده
از خدا خواسته است که او را درین باب در جمیع احوال از بندگانی فرماید که شیطان را
بر ایشان سلطان نیست و خاص کند او را در هر چیزی که می نویسد از ابنان او
و گویا می شود بان لسان او و منطوی می شود بران جنان او و بالقاء سبوحی و نفث
روحی در قلب نفسی بتایید اعتصامی تا آنکه او مترجم باشد نه متحکم و هر که از اهل
اصحاب قلوب بران واقف شود بداند که آن از مقام تقدیس است که از اعراض
نفسیه که تلبیس داخل آن شود منزه است و نیز ابن عربی امید کرده که حق تعالی
دعایش مقرون باجابت فرموده باشد پس القا
کند ابن عربی مگر چیزی را که با و القا کرده می شود و نه نازل کند مگر آنچه بر او
که درین طور بر او نازل کرده می شود وجه و هم آنکه حسین دیار بکری
در خمیس گفته فی شرح المواقف قال بعضهم ان المعلول الاول من حیث
انه مجرد یعقل ذاته ومبدؤه یسمی عقلا ومن حیث انه
واسطة فی صدور سائر الموجودات ونقوش العلوم یسمی قلما
ومن حیث توسطه فی افاضة انوار النبوة ومن حیث ان الکمالات
الکمالات المحمدیة من اثر نور سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم
من حیث انه سبب لحیاته یسمی روحه وسیجئ لهذا زیادة بیان
ازین عبارت ظاهر است که معلول اول باین حیثیت که واسطه است در صدور
سائر موجودات و نقوش علوم بقلم مسمی میشود و همین واسطه متوسط است
در افاضه انوار نبوت و آن روح جناب سالتماب صلی الله علیه وآله وسلم

پس چون نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور نبوی متحد بوده نور آنحضرت
هم واسطه در صدور جمیع موجودات و سبب افاضه نقوش علوم بر کل
کائنات باشد پس چگونه کسی از تیمیه و عدویه و امویه بران ینبوع محاسن
قدسیه متقدم تواند شد که قبح آن از اجلای واضحات و اظهر لامحات است
و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوه گفته و پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در
عالم شهادت اگرچه آخرین پیغمبر بود اما در عالم غیب اول ایشانست
کما قال علیه السلام کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و بیان این آنست که
حضرت ذو الجلال والافضال در ازل الآزال حیث کان الله ولا شیء معه
اول تجلی که بر خود کرد بی آنکه وجود غیری در میان باشد بصورت شانی بود
مطلق کلی جامع مر جمیع شئون را بی امتیاز بعضی از بعضی و صورت
معلومیت آن شان را تعین اول و حقیقت محمدی گویند و حقائق سائر موجودات
همه اجزاء و تفاصیل آن حقیقت اند و تجلیاتی که بصور آنها واقع شده است
در غیب انتشار و انبعاث از تجلی بصورت آن حقیقت یافته است و صورت
وجودی آن حقیقت اولا در مرتبه ارواح جوهریست مجرد که شارع صلی الله
علیه وسلم تارة از آن بعقل و تارة بروح یا بنور تعبیر کرده است حیث قال
صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم و اول
ما خلق الله روحی او نوری و شک نیست که اختلاف عبارات مبنی
بر اختلاف اعتبارات است زیرا که مرتبه اولیت جز یک چیز را نمی
تواند بود و صورت وجودی سائر حقائق منتشی از صورت وجودی

و تارة بالقلم

الحقیقت ست مرتبة بعد مرتبة تا منتهی میشود بصورت جسمانی عنصری انسانی که اول
افراد آن آدم ست علیه السلام پس آدم و سائر انبیاء علیهم السلام ما دام که بصورت
جسمانی عنصری در شهادت ظاهر نشدند بنبوت موصوف نگشتند بخلاف
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که چون بوجود روحانی موجود شد بشارت داد او را
و اعلام کرده اند بنبوت بالفعل و در همه شرائع حکم وی داد او ندا ما بر دست
انبیا و رسل که نواب وی می بودند چنانکه در عالم شهادت امیر المومنین علی
و معاذ بن جبل رضی الله عنهما به نیابت وی در یمن رفتند و تبلیغ احکام
کردند زیرا که ثبوت نبوت نیست جز باعتبار شرع مقرر من عند الله پس همه
شرایع شریعت وی بوده که بر دست نواب وی بخلق رسیده است و چون
بوجود جسمانی عنصری ظاهر شد نسخ آن شرائع کرد که بحسب باطن اقتضا کرده بود
زیرا که اختلاف امم در استعدادات و قابلیات مقتضی اختلاف شرائع ست
و حسین دیار بکری در خمیس گفته و فی شواهد النبوة ان نبینا صلی الله
علیه وسلم وان کان اخر الانبیاء فی عالم الشهادة لکنه اولهم
فی عالم الغیب قال علیه الصلوة والسلام کنت نبیا وآدم بین الماء
والطین بیانه ان الله تعالی فی ازل الازال کان الله ولا شیء معه
فجمیع الشئون من غیر امتیاز من بعض وصورة معلومیة ذلک
الشان تسمی تعینا اولا و حقیقة محمدیة و حقائق سائر الموجودات
کلها اجزاء و تفاصیل فتلک الحقیقة و التجلیات التی وقعت بصورها
فی الغیب انما نشأت وانبعثت من التجلی بصور تلک الحقیقة والصور

کذا فی النسخ المطبوعة والعبارة فی الطبعة بعبارة ... الواقفة بعبارة یکون الشواهد ینبغی ان ... کذا او اول تجلی تجلی به علی نفسه بنفسه ان یکون للغیر وجود وکان بصورة شان یطلق کل جامع لجمیع الشئون ... امتیاز بعض من بعض ... منه دام ظله العالی

الوجودیة لتلک الحقیقة اولا فی مرتبة الارواح کانت جوهرا مجردا
عبر عنه الشارع صلی الله علیه وسلم تارة بالعقل وتارة بالقلم
وتارة بالنور وتارة بالروح حیث قال صلی الله علیه وسلم اول
ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله
روحی ونوری ولا شک ان اختلاف العبارات دلیل علی ان تلک المرتبة الاولی
حقیقة لا تصلح لغیر شیء واحد والصورة الوجودیة لتلک
الحقیقة مرتبة بعد مرتبة حتی انتقلت الی الصورة الجسمانیة
العنصریة الانسانیة التی اول افرادها آدم فهو وسائر الانبیاء
ما لم یظهروا بصورة جسمانیة عنصریة فی الشهادة لم یوصفوا
بالنبوة بخلاف نبینا صلی الله علیه وسلم فانه لما وجد بوجود
روحانی بشره واعلمه بالنبوة بالفعل وفی کل الشرائع اعطی الحکم
له لکن بایدی الانبیاء والرسل الذین کانوا نوابه کما ان علیا و معاذ
بن جبل فی عالم الشهادة ذهبا بنیابته الی الیمن و بلغا الاحکام
فان ثبوت النبوة لیس الا باعتبار شرع مقرر من عند الله فجمیع
الشرائع شریعته الی الخلق بایدی نوابه ولما ظهر بالوجود الجسمانی العنصری
نسخ تلک الشرائع التی کان اقتضاها بحسب الباطن فان اختلاف الامم
فی الاستعدادات والقابلیات مقتض لاختلاف الشرائع این عبارت
صریحست در آنکه اقدمیت و سبقیت خلقت جناب رسالتماب صلی الله
علیه وآله وسلم بر حضرت آدم و سائر انبیا علیهم السلام دلیل افضلیت

سه هذه العبارة غیر موافقة للاصل الشواهد للتطابق ۱۲

آنحضرت نسبت پس همچنین تقدم خلقت نور جناب امیر المومنین علیه السلام که با نور
جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم متحد بود دلیل افضلیت و اشرفیت
آنحضرت بر سائر خلق خواهد بود و تقدم احدی بر آنحضرت روا نخواهد بود و لو
کان فی غایة الفضل والجلالة فضلا عمن یحیر عن ادراکه ابا و کلالة
وملا معین در معارج النبوة گفته رکن اول در بیان ایجاد نور حضرت محمدیه
صلی الله علیه وسلم از حین خلقت نور تا بوقت ولادت آنحضرت و درین
رکن هشت باب مرقوم کلک بیان خواهد شد انشاء الله العزیز باب
اول در ذکر نور باهر حضرت محمدی صلی الله علیه وسلم و درین باب سه
فصل ست فصل اول در بیان حدیث اول ما خلق الله تعالی نوری مشتمل بر نعت
آنحضرت علیه الصلوة والسلام بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله
محمد رسول الله اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله تعالی نوری النعت حضرت
سید سادات وسند سعادات شاه اسرار قدم ماه انوار حکم لطیفه علوم
عرفان صحیفه رقوم احسان ممهد قواعد شریعت مشید قواعد حقیقت مؤسس
مغارس بدائع مدرس مدارس شرائع قافله سالار قوافل وجود سپهسالار مشاهد
مقصود مقتدای طوائف بشری گره گشای سرائر قدری آن سروری که
بلبل بیان عالی برهان بلاغت نشانش و هزار دستان مناشیر فضائل علیه
و تباشیر شمائل سنیه اش در بوستان جلالت و گلستان رسالتش چنین میخواند که
انی عند الله مکتوب خاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته آنحضرت

که طوطی زبان شکر افشان فصاحت شعارش باظهار تقدم نور اصالت آثارش
این خبر عالی اثر بمسامع مجامع سکان قطان کون و مکان در میداد که اول ما خلق الله
تعالی نوری للشیخ نظامی قدس سره ٭ ای ختم پیمبران مرسل ٭ حلوای پسین و ملح
اول ٭ نوباوه باغ اولین صلب ٭ لشکر کش عهد آخرین طلب ٭ ای خاک تو
توتیای بینش ٭ روشن بتو چشم آفرینش ٭ ای سید بارگاه کونین ٭
نسابه شهر قاب قوسین ٭ آن صدر نشین هر دو عالم ٭ محراب زمین و آسمان هم ٭
آن شاه مقربان درگاه ٭ بزم تو ورای هفت خرگاه ٭ سرجوش خلاصه
معانی ٭ سرچشمه آب زندگانی ٭ خاک تو ادیم روی آدم ٭ نور تو چراغ ملک
عالم ٭ سرخیل توئی و جمله خیل اند ٭ مقصود توئی همه طفیل اند ٭ ای کنیت
نام تو موید ٭ بو القاسم و احمد و محمد ٭ صلی الله علیه وآله وافاض
علی روس العالمین سجال نواله چنین میفرماید که اول ما خلق الله نوری
یعنی اول شاهدیکه در مشاهد شهود نقاب احتجاب از جمال کمال برکشید و اول
عروسی که از خلوتخانه بطون بفضای عالم ظهور برون خرامید بلکه اول
نقطه که از سر پرکار کن فکان بر صفحه وجود افتاد و نخستین نوباده که
باغبان ایجاد از باغستان استعداد بر طبق رشد و رشاد بر مشتاقان صحن
کون و مکان جلوه داد نور باهر حضرت من بود که سید کائنات و خیر
موجودات اتم صلی الله علیه وسلم ٭ توئی که مطلع احسان و مظهر جودی ٭
که کن فکان ز تو دارند نام موجودی ٭ درین ضیافت هستی بخوان جود و کرم ٭
همه طفیل تو اند و توئی که مقصودی ٭ هنوز آدم و عالم نبود نام و نشان ٭

که در سراچه حدوث جلیس حق بودے * یعنی هنوز دبدبه خلقت بگوش خلیقت نرسیده
وکام انام در بزم اعلام مدام اکرام ایجاد نچشیده بود هنوز دود وجود بر چهره
این حصار کبود نه نشسته بود و جوهر فروش بازار صنع عقد شبه شب با رشته
مروارید روز بر هم نبسته بود و بانویان چین تقدیر با قلام مقادیر اشکال قضا
بر چهره الواح ارواح ننبشته بودند و صیادان حکمت ربانی طیور ارواح انسانی
در اقفاص اشباح جسمانی باز نداشته بودند هنوز خروس صبح بوقلمون بال کن فیکون
بر هم نزده بود و همای کاف و نون در هوای حماٴ مسنون سایه خلافت بازنگسترده
خیاط کرم وجود خلعت وجود در تن آدم مسجود نپوشانیده بود و حلق خلق شراب
ناب شهود در بزم بارزم انّ ربی غفور ودود ننوشیده بود نه سفینه سکینه
جنت بر روی قلزم خلقت روان گشته و نه نهنگ با فرهنگ و رنج در قعر بحر بحت
پنهان شده نه چهار قائمه مربع عرش در قبضه حمله استوار گشته نه گرد بالش
مسدس فرش بر بساط کون بقرار آمده نه دعائم قوائم عناصر اربع در مقر
فلک مدور مقرر گشته و نه اطباق مسبع سماوی بر محدب کره ناری محیط آمده
دوشیزگان شبستان عدم در خدر حکمت نهفته غمزدگان نوای های هستی سر
بگریبان خمول فرو برده نه عالمیان آفریده نه آدمیان پرورده نه عبده عالم
نه جد بد آدم نه از خاکیان عدی نه از افلاکیان حدی نه از ثری نامی نه از ثریا بامی
نه از نجوم احمی نه از تجبونه جامی نه از مخلوقات بوی نه از موجودات گوئی نه از
آوازه نه از فرشیان نوازه نه از بالا و پستی خبری نه از الا و هستی اثری که نقطه
روح لطیف این سید گرد دایره الطاف پرکار وار گشت و مروجه نسیم

که اول ما خلق الله نوری * شاه رسل و شفیع مرسل * خورشید یسین و نور اول *
هم نور ده چراغ بینش * هم چشم و چراغ آفرینش * شاهنشه تخت آسمانی *
دارنده تخته معانی * گنجینه کیمیای عالم * پیش از همه پیشوای عالم *
بسته کمر آسمان بکارش * انجم همه چاوشان بارش * بر کنگره کشیده فتراک *
کانجا نرسد کمند ادراک * انتهی * و دلالت این عبارات ملیحه و اشارات فصیحه و تقریرات
رشیقه و تحریرات انیقه و تلویحات رزینه و تصریحات متینه بر آنکه تقدم
خلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم دلیل زاهر و برهان باهر بر کمال
افضلیت آنحضرت و عدم جواز تقدم احدی بر آنحضرت است پر ظاهر پس همچنین
جناب امیر المومنین علیه السلام هم مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم افضل خلق باشد و این همه مناقب و فضائل که مدامعین بسبب تقدم
نور برای جناب سرور مرسلین صلی الله علیه وآله وسلم ثابت کرده برای
جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت باشد فانظروا الی اهل التسویل و
الاذلال کیف یذهبون الی الیمین و الشمال و لا یهتدون الی صحیح
الاحتجاج و واضح الاستدلال و یبدون غرائب الهذر و منکرات
المقال و شیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته باب اول در ذکر نسب شریف
و حمل و ولادت و رضاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانکه اول مخلوقات
و واسطه صدور کائنات و واسطه خلق عالم و آدم نور محمد است صلی الله
علیه وسلم چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که اول ما خلق الله نوری
و سائر مکونات علوی و سفلی از آن نور و از آن جوهر پاک پیدا شد از

ارواح و اشباح و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و فلک و انس و جن
و آسمان و زمین و بحار و جبال و اشجار و سائر مخلوقات و در کیفیت صدور
این کثرت از آن و حدت و بروز و ظهور مخلوقات از آن جوهر عبارات و
تعبیرات غریب آورده اند و حدیث اول ما خلق الله العقل نزد محققین
و محدثین بصحت نرسیده و حدیث اول ما خلق الله القلم نیز گفته اند
که مراد بعدا العرش والماء است که واقع شده است و کان عرشه علی
الماء و در بعضی احادیث تصریح بدان واقع شده است و آمده است
که خلق ما بیشتر از عرش ست و آمده است که چون خلق کرده شد قلم گفت بوی
پروردگار تعالی و تقدس بنویس گفت قلم چه نویسم گفت بنویس ما کان
و ما یکون الی الابد پس معلوم شد که پیش از خلق قلم کائنی بوده است
و گفته اند که آن عرش و کرسی وارد است و نور وی صلی الله علیه وسلم
از آن سابق است و برین وجه تواند که مراد از ما کان صفات و احوال آن
بوده باشد که اول در آن عالم ثابت است و از ما یکون آنچه در آخر ظاهر گردد در خلق
انتهی ازین عبارت ظاهر ست که نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله
وسلم اول مخلوقات و واسطه صدور کائنات و سبب خلق عالم و خلق
آدم ست و حدیث اول ما خلق الله نوری حدیث صحیح ست و جمیع مکونات
علوی و سفلی از ارواح و اشباح که در آن ارواح جمیع انبیا علیهم السلام داخل
و هم عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و ملک و فلک و سائر مخلوقات از نور
آنحضرت مخلوق شده پس افضلیت نور نبوی بداهة ثابت شد و چون نور علوی

با نور نبوی متحد بوده این همه مراتب علیه و مدارج سنیه برای نور علوی هم
ثابت شود و قبح تقدم احدی از انبیا و اوصیا سوای خاتم النبیین صلی الله
علیه وآله اجمعین هم بر آنحضرت ظاهر و واضح است تا بتقدم ثلثه مهجوره مزموره
غیر مشکوره و جماعت غیر مبروره بر آنحضرت که محض جور و عسف و عین حیف
و خسف ست چه رسد و غیاث الدین بن همام الدین در حبیب السیر میفرماید بر ضمائر
فطنت مآثر اهل دانش و بینش و خواطر خبرت مآثر واقفان کارخانه آفرینش
مخفی و مستتر نخواهد بود که بر طبق حدیث صحیح کان الله و لم یکن معه شیء
در ازل ذات حضرت حق عز و جل موجود بود و هیچ چیزی دیگر بر منصه هستی
جلوه ظهور نمی نمود و چون اراده کامله الهی مقتضای فحوای کنت کنزاً
مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف اقتضای آفرینش
ممکنات عالم علوی و سفلی فرموده نخستین چیزی که از مطالع سپهر
خلقت طلوع کرد نور فائض السرور محمدی بود زیرا که از شاه ولایت
و پناه اهل هدایت اسد الله الغالب امیرالمومنین علی بن ابی طالب رضی الله
عنه مرویست که روزی از حضرت خاتم الانبیا علیه من الصلوة افضلها پرسید
که اول مخلوقات چیست حضرت جواب داد نور نبیک و این حدیث از
طریق جابر بن عبد الله انصاری نیز سمت ورود یافته و در بعضی از نسخ
معتبره بنظر این ذره احقر در آمده که فیاض علی الاطلاق نور محمدی را که زبده
افضل آنرا جوهر بیضا گویند منقسم بدو قسم ساخت قسمی در غایت لطافت
و صفا و قسمی دیگر درین اوصاف دون مرتبه اولی از قسم نخستین که

موسوم بنور بود ارواح انبیا و رسل و اولیا و اشخاص شریفه علویه را آفرید و از
قسم ثانی که آن آثار گفتند جان و بنی الجان و سائر اجسام سفلیه را موجود گردانید
وازین مقدمه بوضوح می پیوندد که اقدم و افضل مخلوقات نور حضرت رسالت پناه است
زیرا که ماسوی الله بواسطه آن نور صفت خلقت یافته اند و جمیع کائنات علوی و سفلی
پرتو آن شمع جهان افروز بسر منزل وجود شتافته چه عرش و چه فرش و چه بالا و پست
طفیل وجودش بود هر چه هست انتهی ما فی حبیب السیر و دلالته علی افضلیة
نور خیر البشر صلی الله علیه وآله ما طلع شمس و قمر غنیة عن الاظهار
والبیان عند من تامل و تدبر و هو بعینه مثبت افضلیة علی علیه
الاف سلام الملک الاکبر و مظهر نهایة قبح نقد من سلف و غبر علی
نفس النبی الاطهر صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما ما اضاء صبح و اسفر
وجه یازدهم آنکه علاوه برین همه افادات و تحقیقات محققین عالی درجات
و تنصیصات شیوخ عالی صفات که از آن افضلیت سرور کائنات صلی الله علیه
وآله وسلم بسبب تقدم خلق نوران مفخر موجودات از اوضح جلیات است روایات
عدیده و اخبار کثیره هم برین معنی دلالت صریحه وارد بعض آن در عبارات شیخ
مکیه و غیران گذشته و جمله از آن درین جا ذکر میشود ملا معین در معارج النبوة
گفته بدانکه در کیفیت ایجاد آن نور روایات مختلفه بظهور پیوسته از جمله آن
معتبر پنج روایت مشهوره درین نسخه ایراد نموده شد و باقی حواله بکتب متقدمه
و متداوله گشت روایت اول در شرف المصطفی ابو موسی مدنی رحمه الله آورده
که نور کامل السرور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پیش از جمیع موجودات چندین

هزار سال موجود گشته و فراشان قدرت در فضای هوای قربت از برای آن
نور منظور بساطی انبساطی ترتیب فرمودند پس بمساعدت توفیق احدی
آن نور محمدی صلی الله علیه وسلم بر آن بساط در طواف آمد و مدتی چندین گاه
در عرصه عالم غیب میگشت تا آنگاه که از جناب رب الارباب جل و علا بسجود
مامور شد مدت صد سال از سالهای آنجهانی که سیصد و شصت روز و هر روزی
هزار سال این جهانی باشد دران سجود توقف فرمود و حضرت جلال احدیت را
جل جلاله باین تسبیح یاد میکرد که سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان
الحلیم الذی لا یعجل سبحان الجواد الذی لا یبخل بعد از آنکه ارادت
مبدع پر کمال جل ذکره مقتضی ایجاد اصول ممکنات و مخترع امهات اصناف
مکونات آمد از آن نور جوهری بیافرید و بنظر قدرتش منظور گردانید آن جوهر جوهری
از هیبت نظر الهی آب شد و آن آب مدت هزار سال در جریان بود چنانچه
طرفة العینی در هیچ محل قرار نگرفت پس آن را بده جزو منقسم گردانید از جزو اول
عرش را بوجود آورد و عرش را چهار صد هزار رکن داد از رکنی تا رکنی چهار
صد هزار ساله راه و از قسم دوم قلم را بیافرید طول او پانصد ساله راه و عرض او
چهل ساله راه و بروایتی صد انبوب و هر انبوب پنجاه ساله راه پس قلم مامور شد
بخطاب اکتب یعنی بنویس گفت خداوندا چه نویسم فرمود علم مرا در خلق من
گفت خدایا ابتدای کتابت بچه کلام کنم فرمان آمد که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
چون قلم بسم الله بنوشت از هیبت نام الله منشق شد و چندین سال همچنان
سر شکافته بر لوح بماند بعد از آن بکتابت اسم رحمن شق اول با اسم رحیم

شق ثانی فراهم آمدند حاصل مدت هفصد سال شد از سالهای اینجهانی و بروایت تیسیر هزار سال تا کتابت بسم الله الرحمن الرحیم تمام شد پس حضرت خداوند جل و علا قسم یاد فرمود بعزت و جلال خود که هر بنده از امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم از زن و مرد که یکبار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بنویسیم در دیوان او ثواب هفصد ساله عبادت بعد از ان بنوشت انی انا الله لا اله الا انا محمد رسولی من استسلم بقضائی و صبر علی بلائی و شکر علی نعمائی و رضی بحکمی کتبته صدیقا و بعثته یوم القیمة مع الصدیقین و من لم یستسلم بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی و لم یرض بحکمی فلیختر الها سوائی بعد از ان بنوشت اعداد قطرات امطار و اعداد نقاط رمال قفار و اوراق اشجار و حبوب و ارزاق خلائق و اعداد لیل و نهار و هرچه واقع خواهد شد تا بروز قیامت و در از بار آورده که چون قلم نام محمد صلی الله علیه وسلم نوشت حق تعالی را سجود کرد و در سجود خود هزار سال بماند پس سر برآورد و گفت السلام علیك یا محمد حق سبحانه و تعالی از قبل سید عالم علیه السلام جواب قلم باز داد و قال و علیکم السلام و علیه منی الرحمة اوجبت له رحمتی و لمن صدق به و آمن پس از ان روز باز سلام سنت آمد و جواب فرض آمد باز آمدیم بروایت شرف المصطفی و از قسم سوم لوح را بیافرید در تیسیر میگوید که لوح را از یک دانه در سفید آفرید و کرانهای وی از یاقوت سرخ عرض او از زمین تا باسمان هر روز حضرت خداوندی جل و علا سیصد و شصت بار نظر میکند در وی یحیی میتا و یمیت

حیا و یغنی فقیرا و یفقر غنیا و یعز ذلیلا و یذل عزیزا الخ ازان لوح بعرش مجید پیوسته و اسفل وی در کنار ملک کریمی استقرار پذیرفته و از قسم چهارم ماه و از قسم پنجم آفتاب را بیافرید نقل است که دریای در زیر آسمان پدید آورده فرسنگ مغاکی آن پانصد ساله راه معلقش در هوا بداشت بقدرت خویش که یکقطره ازوی متقاطر نمیگردد و این آفتاب و ماه را در روی جاری گردانید و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله سوگند یاد کرد که بدان خدائیکه جان محمد در قبضه قدرت اوست جل جلاله که اگر نه آن دریا بر روی آفتاب حجاب گشتی هرچه بر روی زمین است از تاب آفتاب همه بسوختی از اشجار و احجار و غیر آن و اگر نه این دریا بر روی ماه نقاب کشیدی مجموع خلائق مفتون حسن ماه گشتی تا بحدیکه عبادت او کردندی و معبودی او را پرستیدندی الا ما شاء الله ان یعصمه من اولیائه و اهل طاعته و در ریاض المذکرین میگوید که عرصه آفتاب هزار هزار و چهارصد هزار فرسنگ است هر روز او را انوری از انوار عرش بپوشانند و حرارت از نور بوی میدهند روز دیگر آن حرارت ازوی سلب میکنند و بجهنم می اندازند چون روز قیامت شود تمامی انوار او را بعرش منتقل گردانند و مجموع حرارت او را در جرم آفتاب مندرج گردانند تا ظلمتش بغایت و حرارتش بنهایت رسد و او را بر روس خلائق جبل گز نزدیک بدارند فما ظنك بحال الخلائق من حرها والله العاصم و از قسم ششم بهشت آفرید و از او مسکن اولیا و منزل اصفیا گردانید و بر پنج چیز بنا کرده است: امر معروف و نهی منکر و سخاوت نفس و اجتناب از گناه

وقیام بحدود الله تعالی و از قسم هفتم روز را بیافرید و آنرا محل معیشت و مکاسب خلایق گردانید و از قسم هشتم ملائکه را بیافرید و ایشانرا اصناف مختلفه ساخته بعبادت خود و استغفار مومنین و مومنات مشغول گردانید و از قسم نهم کرسی را بیافرید از یکدانه لولو و او را بر آسمانها محیط گردانید و هفت آسمان و زمین را در مطابقت آن چون حلقه ساخت در بیابانی و بر یمین او ده هزار کرسی بنهاد و بر یسار او ده هزار کرسی بر هر کرسے فرشته نشسته و آیة الکرسی میخوانند و ثواب آن در نامه اعمال قاریان آیة الکرسی مینویسند از امتیان محمد صلی الله علیه وسلم وحق تعالی بقلم قدرت این آیه کریمه را بخودی خود بر حوالی کرسی مثبت ساخته و هر که بقرأت این آیه متبرکه اقدام نماید حضرت خداوندی روز قیامت بوزن کرسی ثواب در کفه حسنات او پدید آرد و بالله التوفیق و از قسم دهم ذره وجود محمدی صلی الله علیه وسلم مخلوق شد و ذره عبارت از خاکیست پاک که درو درج ذره نور محمدیست و اصل هیئت حضرت احمدی صلی الله علیه وسلم و بروایتی از جزء دهم روح محمدی را خلق فرمود و او را بر یمین عرش بداشت و به تسبیح تقدیس خود مشغول گردانید در مدت چهار هزار سال والله اعلم انتهی از این روایت که ابوموسی مدینی که جلائل و عقائل محامد او از طبقات سبکی و اسنوی و امثال آن ظاهرست و ملامعین نص بر شهرت و اعتبار آن نموده ظاهرست که تقدم نور نبوی بچندین وجوه زاهره و اسباب باهره دلالت بر افضلیت آنحضرت دارد و فضائل عظیمه و محامد فخیمه در ضمن آن منطوی و مندرج ست پس افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام که نور

آنجناب

آنجناب با نور نبوی متحد بوده قطعاً و حتماً ثابت و این عوالی فضائل و جلائل مآثر برای نور آنحضرت حاصل شیخ و قبح تقدم اغیار برین نور الانوار و سید اخلقت انبیای اخیار برار باب اذهان سلیمه و صوائب افکار واضح کالشمس فی رابعة النهار و سعید کازرونی در منتقی گفته وقیل کان روحه صلی الله علیه وسلم مثل طیر ابیض تحت بحر سمی بحر الرحمة وهو دون العرش فانغمس فیها اربعمائة الف سنة یسبح باربع تسبیحات سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان القدیم الذی لا یزول سبحان الکریم الذی لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل فلما خرج من البحر کان له مائة واربعة وعشرون الف جناح فقطر من کل جناح قطرة وخلق من تلک القطرة نوره یعنی وخلق الله منها ارواح الانبیاء جمیعاً علیهم السلام فذلک قوله ثم اورثنا الکتاب یعنی من بعد جعلنا روحک عنصر ارواح الانبیاء اورثنا الکتاب وقیل ان نوره لما ارتفع منها تنفس بمائة الف واربعة آلاف وعشرین نفساً فکان من تنفسه ارواح الانبیاء ثم تنفس ارواح الانبیاء وکان ارواح الصدیقین من تنفس هم و در معارج النبوة بعد روایت اولی که مذکور شد گفته روایت دوم در نور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در سیر شیخ سعید کازرونی آورده است که چون نور کامل السرور حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مخلوق گشت بر صورت مرغ سفید در بحر رحمت که نزدیک عرش ست

چهار هزار سال غوطه خورد و باین چهار کلمه تسبیح میگفت سبحان العلیم
الذی لایجهل سبحان القدیر الذی لایزول سبحان الکریم الذی لایبخل
سبحان الحلیم الذی لایعجل چون ازان بحر برون آمد ویرا صد و بیست و چهار
هزار بال بود و از هر بال او قطره فرو چکید و از هر قطره نور پیغمبری مخلوق گشت
و ارواح پیغمبران علیهم السلام ازان آفریده شدند و بروایت دیگر چون نور محمدی
صلی الله علیه وسلم ازان بحر بیرون آمد صد و بیست و چهار هزار نفس زد و
ارواح پیغمبران علیهم السلام متکون شدند بعد ازان آن ارواح تنفسها زدند
ارواح صدیقان از انفاس انبیا علیهم السلام موجود شدند و از ارواح
صدیقان ارواح زاهدان و از ارواح زاهدان ارواح مطیعان و از ارواح مطیعان ارواح
عاصیان تا ابد نمو کنند و ازانجاست که همه ارواح مطیعان و عاصیان بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم محبت دارند بعد ازان آن خاک را که محل انقاطر نور
آنحضرت بود بچهار قسم تقسیم گردانید از یک قسم آفتاب آفرید و از یک قسم ماه
و از یک قسم عمود هوا و از چهارم قندیل و آن قندیل را بسه سلسله معلق ساخته
یک سلسله بقا و دیگر عطا و دیگری لقا و آنرا بمعلاق عنایت در آویخت قطره
ازان قندیل فرو چکید جبرئیل علیه السلام را فرمود تا آن خاک را که بآن قطره معجون
شده بود برداشت و آنرا محل نور آنحضرت صلی الله علیه وسلم گردانید تا بوقت
تخمیر طینت آدم علیه السلام بعد ازان در میان دو ابروی آدم علیه السلام ودیعت
نهاد و چنانچه در محل خود مبین گردد ان شاء الله تعالی و دلالت این روایت هم
مثل روایت سابقه بر کمال افضلیت و اشرفیت و اکرمیت و ارجحیت نور

نبوی و خلق انبیا و ملائکه علیهم السلام و دیگر مخلوقات شریفه ازان در کمال
وضوح و ظهور است پس برای نور جناب امیرالمومنین علیه السلام نیز کمال افضلیت
و اشرفیت و اکرمیت و ارجحیت ثابت باشد و ظاهر گردد که خلق انبیا و ملائکه
و جنت و عرش و کرسی و غیر آن از نور آنحضرت ست و کفی به دلالة علی تقدمه
بعد سید الانبیاء علی سائر الخلق و جمیع الناس فتقدیم غیره
و تحکیمه علیه علیه السلام عین الخبط و الوسواس و اطاعة اول من قاس
و ایقاع الناس فی الضلال و الالتباس و حسین دیار بکری در خمیس میفرماید
و فی کیفیة خلق نوره صلی الله علیه وسلم وردت روایات متعددة
و حاصل الکل راجع الی ان الله خلق نور محمد صلی الله علیه وسلم
قبل خلق السموات و الارض و العرش و الکرسی و اللوح و القلم و الجنة
و النار و الملائکة و الانس و الجن و سائر المخلوقات بکذا کذا الف
سنة و کان یدور ذلک النور فی فضاء عالم القدس فتارة یامره
بالسجود و تارة یامره بالتسبیح و التقدیس و خلق له حجبا و اقامه
فی کل حجاب مدة مدیدة یسبح الله تعالی فیه بتسبیح خاص
فبعد ما خرج من الحجب تنفس بانفاس فخلق من انفاسه ارواح
الانبیاء و الاولیاء و الصدیقین و الشهداء و سائر المومنین
و الملائکة کما روی عن جابر بن عبد الله الانصاری قال سألت
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اول شیء خلقه الله قال
هو نور نبیک یا جابر خلقه ثم خلق منه کل خیر و خلق بعده

کل شئ وحین خلقه اقامه قدّامه فی مقام القرب اثنی عشر الف سنة ثم جعله اربعة اقسام فخلق العرش من قسم والکرسیّ من قسم وحملة العرش وخزنة الکرسی من قسم واقام القسم الرابع فی مقام الحبّ اثنی عشر الف سنة ثم جعله اربعة اقسام فخلق الخلق من قسم واللوح من قسم والجنّة من قسم واقام القسم الرابع فی مقام الخوف اثنی عشر الف سنة ثم جعله اربعة اجزاء فخلق الملائکة من جزء وخلق الشمس من جزء وخلق القمر والکواکب من جزء واقام الجزء الرابع فی مقام الرّجآء اثنی عشر الف سنة ثم جعله اربعة اجزآء فخلق العقل من جزء والحلم والعلم من جزء والعصمة والتوفیق من جزء واقام الجزء الرابع فی مقام الحیاء اثنی عشر الف سنة ثم نظر الله سبحانه الیه فترشح النور عرقا فقطرت منه مائة الف وعشرون الفا واربعة آلاف قطرة من النور فخلق الله سبحانه من کل قطرة روح نبی ورسول ثم تنفست ارواح الانبیآء فخلق الله من انفاسهم نور الاولیآء والسعدآء والشهدآء والمطیعین من المومنین الی یوم القیمة فالعرش والکرسی من نوری والکروبیون من نوری والرّوحانیون من الملائکة من نوری وملائکة السموات السبع من نوری والجنّة وما فیها من النعیم من نوری والشمس والقمر والکواکب من نوری والعقل والعلم والتوفیق من نوری وارواح الانبیآء والرسل من نوری والشهدآء والصّالحون من نتائج نوری ثم خلق سبحانه

اثنی عشر حجابا فاقام النور وهو الجزء الرابع فی کل حجاب الف سنة وهی مقامات العبودیة وهی حجاب الکرامة والسّعادة والهیبة والرّحمة والرّافة والعلم والحلم والوقار والسکینة والصّبر والصدق والیقین فعبد الله ذلک النور فی کل حجاب الف سنة فلما خرج النور من الحجب رکبه الله فی الارض وکان یضیء منه ما بین المشرق والمغرب کالسّراج فی اللیل المظلم ثم خلق الله آدم فی الارض ورکب فیه النور فی جبینه ثم انتقل منه الی شیث ومنه الی انوش وهکذا کان ینتقل من طاهر الی طیب الی ان اوصله الله تعالی الی صلب عبد الله بن عبد المطلب ومنه الی رحم آمنة ثم اخرجنی الی الدنیا فجعلنی سید المرسلین وخاتم النبیین ورحمة للعالمین وقائد الغرّ المحجلین هکذا بدأ خلق نبیّک یا جابر ذکره البیهقی وسعید کازرونی در کتاب منتقی گفته وروی عن جابر بن عبد الله انه قال سألت رسول الله صلّی الله علیه وسلّم عن اوّل شئ خلق الله قال هو نور نبیّک یا جابر خلقه ثم خلق منه کل خیر وخلق بعده کل شئ وحین خلقه اقامه قدامه فی مقام القرب اثنی عشرة الف سنة ثم جعله اربعة اقسام خلق العرش من قسم والکرسی من قسم وحملة العرش وخزنة الکرسی من قسم واقام القسم الرابع مقام المحبّة اثنتی عشرة الف سنة ثم جعله اربعة اقسام فخلق الخلق من قسم واللوح من قسم والجنّة من قسم واقام القسم الرابع فی مقام الخوف اثنتی عشرة الف سنة

ثم جعله اربعة اجزاء فخلق الملائكة من جزء وخلق الشمس من جزء وخلق القمر والكواكب من جزء واقام الجزء الرابع فی مقام الرجاء اثنتی عشرة الف سنة وجعله اربعة اجزاء فخلق العقل من جزء والحلم والعلم من جزء والعصمة والتوفيق من جزء واقام الجزء الرابع فی مقام الحياء اثنتی عشرة الف سنة ثم نظر الله سبحانه وتعالى اليه فترشح النور عرقا فقطرت منه مائة الف وعشرون الفا واربعة الاف قطرة من النور فخلق الله تعالى من كل قطرة روح نبی ورسول ثم تنفست ارواح الانبياء فخلق الله من انفاسهم نور الاولياء والسعداء والشهداء والمطيعين من المومنين الى يوم القيامة فالعرش والكرسی من نوری والكروبيون من نوری والروحانيون من الملائكة من نوری وملائكة السموات السبع من نوری والجنة وما فيها من النعيم من نوری والشمس والقمر والكواكب من نوری والعقل والعلم والتوفيق من نوری وارواح الرسل والانبياء من نوری والشهداء والصالحون من نتائج نوری ثم خلق الله تعالى اثنی عشر حجابا فاقام النور وهو الجزء الرابع فی كل حجاب الف سنة وهی مقامات العبودية وهی حجابات الكرامة والسعادة والهيبة والرحمة والرافة والعلم والحلم والوقار والسكينة والصبر والصدق واليقين فعبد الله ذلك النور فی كل حجاب الف سنة فلما اخرج النور من الحجب ركبه الله

سبحانه فی الارض وكان يضئ منه ما كان بين المشرق والمغرب كالسراج فی الليل المظلم ثم خلق الله آدم من الارض وركب فيه النور فی جبينه ثم انتقل منه الى شيث وكان ينتقل من طاهر الى طيب ومن طيب الى طاهر الى ان اوصله الله الى صلب عبد الله بن عبد المطلب واصله الى رحم امی آمنة ثم اخرجنی الى الدنيا فجعلنی سيد المرسلين وخاتم النبيين ورحمة للعالمين وقائد الغر المحجلين هكذا بدأ خلق نبيك يا جابر و ملا معین در معارج النبوة در بیان روایات معتبرہ مشہورہ در باب نور نبوی گفتہ روایت سوم در کیفیت ایجاد نور وبیرون آوردن مکنونات از وی ہم در سیر گازرونی رحمہ اللہ آوردہ است ونقل از جابر بن عبد اللہ انصاری کردہ رضی اللہ عنہ کہ گفت از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم سوال کردم از اول چیزیکہ حق تعالی بیافرید چہ بود آنحضرت فرمود هو نور نبيك يا جابر آن نور پیغمبر تو بود یعنی اول آن نور مخلوق شد وہمہ اشیا از وی مکون گشت چون نور وافی السرور ادکمن بطون بماس ظہور آمد او را حضرت خداوندی جل جلالہ دوازدہ ہزار سال در مقام قرب بداشت بعد ازان آنرا بچہار قسم گردانید از یک قسم عرش را آفرید واز قسم دیگر کرسی واز قسم دیگر حملہ عرش وخزنہ کرسی پس قسم رابع را دوازدہ ہزار سال دیگر در مقام محبت بداشت بعد ازان آن قسم را بچہار قسم گردانید از یک قسم قلم را بیافرید واز قسم دیگر لوح را واز قسم دیگر بہشت را وقسم چہارم را در مقام خوف دوازدہ ہزار سال دیگر بداشت بعد ازان

بچهار قسم گردانید ملائکه را از یک قسم آفرید و آفتاب را از قسم دیگر و ماه را از قسم دیگر و قسم رابع را در مقام رجا دوازده هزار سال دیگر بداشت بعد از ان او را باز بچهار قسم منقسم گردانید عقل را از یک قسم آفرید و علم را با حلم از قسم دیگر و عصمت را با توفیق از قسم دیگر و قسم چهارم را در مقام حیا دوازده هزار سال دیگر بداشت و بعد از ان بران قسم نظری انداخت از غایت حیا در عرق گردید صد و بیست و چهار هزار قطره نور از وی متقاطر گشت از هر قطره ازین قطرات روح پیغمبری مکون شد بعد از ان ارواح انبیا علیهم السلام نفسها زدند و از انفاس ایشان ارواح اولیا و شهدا و سعدا و مطیعان که تا بقیامت خواهند آمد موجود شد بعد از ان فرمود صلی الله علیه وسلم که عرش و کرسی از نور منست و عقل و علم از نور منست و آفتاب و ماه و کواکب از نور منست و ارواح رسل از نور من است و ارواح انبیا و صلحا و صدیقان همه از نور من است بعد از ان فرمود که حق تعالی دوازده حجاب بیافرید و آن قسم رابع را که از نور من بود در هر حجابی هزار سال بداشت بعد از ان که ازین حجابها برون آمد حق تعالی او را با جزای ارضیه ترکیب فرمود و آن نور پاک از ان در میان خاک روشنائی می افروخت چنانچه سراج سواد در لیله داج و از مشرق تا بمغرب منور میساخت بعد از ان حق تعالی آدم صفی را علیه السلام تسویه قالب فرمود و آن نور مرا در جبین وی ودیعت نهاد بعد از ان از وی منتقل شد بشیث علیه السلام و بعد از ان از اصلاب طیبه بارحام طاهره منتقل میگشت تا بعبد الله بن عبد المطلب رسید و از وی برحم آمنه منتقل شد بعد از ان مرا بدنیا بیرون آورد فجعلنی سید المرسلین و خاتم النبیین سرآمد ترین همه سروران *

گزیده تر از جمله پیغمبران * گر آدم ز جنت در آمد بخاک * شد این گنج خاکی بر ایوان پاک * گر آمد برون ماه یوسف ز چاه * شد این چشمه از چاه بر اوج ماه * وگر خضر بر آب حیوان گذشت * محمد ز سرچشمه جان گذشت * نداوه اگر داورد رعی گذاشت * محمد ز دراعه صد درع داشت * سلیمان اگر تخت بر باد بست * محمد ز باریچه باد رست * وگر طارم موسی از طور بود * سراپرده احمد از نور بود * وگر مهد عیسی بگردون رسید * محمد خود از فهم بیرون پرید * توان چشمه کاب تو هست پاک * بان آب شسته شده روی خاک * توئی چشم روشن کن خاکیان * نوازنده جان افلاکیان * انتهی و دلالت این روایت بر فضیلت نور نبوی بر سائر مخلوقات و صحیح تقدم و تحکم احدی بران حضرت ظاهر است و چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام متحد بانور آنحضرت است هم کالشمس فی رابعة النهار و اصبح عند الاسفار و نهایت شناعت و فظاعت تقدم اضیار بران سرور اهل بیت اطهار علیه الاف سلام الله ما تتابع اللیل والنهار هویدا و آشکار باشد و شهاب الدین احمد قسطلانی در مواهب لدنیه گفته روی عبد الرزاق بسنده عن جابر بن عبد الله الانصاری قال قلت یا رسول الله بابی انت وامی اخبرنی عن اول شیء خلقه الله تعالی قبل الاشیاء قال یا جابر ان الله تعالی خلق قبل الاشیاء نور نبیک من نوره فجعل ذلک النور یدور بالقدرة حیث شاء الله تعالی ولم یکن فی ذلک الوقت لوح ولا قلم ولا جنة ولا نار ولا ملک ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جنی ولا انسی فلما اراد الله تعالی ان یخلق الخلق

بوده فضیلت آنحضرت ثابت شد

قسم ذلک النور اربعة اجزاء فخلق من الجزء الاول القلم ومن الثانی
اللوح ومن الثالث العرش ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول
حملة العرش ومن الثانی الکرسی ومن الثالث باقی الملائکة ثم قسم
الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول السموات ومن الثانی الارضین
ومن الثالث الجنة والنار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق
من الاول نور ابصار المومنین ومن الثانی نور قلوبهم وهی المعرفة
بالله ومن الثالث نور السنتهم وهو التوحید لا اله الا الله محمد
رسول الله الحدیث ودلالت این روایت بر فضیلت نور نبوی قریب
بدلالت روایت سابقه هست والتقریب ظاهر والمطلوب باهر
و ملا معین در معارج النبوة در بیان روایات معتبره مشهوره در نور نبوی
گفته روایت چهارم در نور سید المرسلین صلی الله علیه وسلم آنست که شیخ
نجم الدین رازی قدس سره در مرصاد العباد ایراد فرموده که چون خواجه عالم
صلی الله علیه وسلم زبده و خلاصه موجودات و ثمره شجره کائنات بود که
لولاک لما خلقت الافلاک سبب اصل موجودات هم او آمد چرا که آفرینش
مثال شجره است و خواجه علیه السلام ثمره آن شجره و شجره بحقیقت از تخم
ثمره باشد پس حق تعالی چون خواست که موجودات را از کتم عدم بفضای
وجود آرد اول نور محمدی را صلی الله علیه وسلم از پرتو نور احدیت خود پدید آورد
چنانکه لسان نبوت از آن معنی بدین عبارت اشاره فرموده که انا من الله
والمومنون منی بعد از آنکه نور بعالم ظهور آمد حق تعالی بنظر محبت در آن نور

نگریست حیا بروی غالب شد قطرات از وی متقاطر گشت ارواح جمیع انبیا
علیهم السلام از قطرات نور محمدی صلی الله علیه وسلم مخلوق گشت پس از انوار
ارواح انبیا ارواح اولیا بیافرید و از انوار ارواح اولیا ارواح مومنان و از
انوار ارواح مومنان ارواح عاصیان ارواح منافقان و کافران بیافرید بعد
از آن از اصناف ارواح انسانی ارواح ملکی بیافرید و از ارواح ملکی ارواح جنی
بیافرید و از ارواح جنی ارواح شیاطین و مرده و ابالسه بیافرید بتفاوت
مراتب و احوال ایشان باز از درد ارواح انسانی ارواح حیوانات بتفاوت بیافرید
آنگه انواع ملکوتیات و نفوس نباتات و معادن و مرکبات و مفردات عناصر پدید آورد
پس مجموع مکونات علویه و سفلیه و ملکیه و ملکوتیه از نور حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم مخلوق گشت و انی وان کنت ابن آدم صورة :: فلی فیه
معنی شاهد بابوتی یعنی هنوز مصوران صورت ذرات کائنات و مقربان
سور آیات بینات رقم تصویر بر تخت تخمیر طینت آدم علیه السلام نکشیده بودند
و با ثار شعشعه اشعه انوار روح نوایا کاشانه بینش را منور نگردانیده هنوز آدم
میان آب و گل بوده که او شاه جهان جان و دل بوده :: هنوز نوح از برای فتوح کشتی
نتراشیده بود که آن باده نثار فضل و مرحمت بر بام حقش پاشیده هنوز از برای
ابراهیم منجنیق نساخته بودند که استادان فضل ربانی سنجوق کامرانی او برداخته
بودند هنوز موسی حلقه تقاضا بر در حجره ارنی فرو نکوفته بود که او صفه بار
الم تر الی ربک را بجاروب ارنی روفته هنوز عیسی بسام فلاک خیمه اقامت نزده بود
که او محرم حرم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی شده بود مشتوی

ارواح مومنان را از انوار ارواح اولیا بیافرید و ارواح عاصیان

احمد مرسل آن خلاصهٔ کون ٭ پرده پوش احم بدامن عون ٭ روشنائی چراغ یقین ٭ نور عرش
شمع بازپسین ٭ انبیا پیش آن خجسته چراغ ٭ طفل گهواره در مقام بلاغ ٭ کاف
نون بیک قرن خامهٔ او ٭ لوح محفوظ زیر نامهٔ او ٭ در سرشت خود از دقیقه
ذات پاکش خمیر مایهٔ کون ٭ نه سپهر از وجود او شده چیز ٭ بلکه هژده هزار عالم
نور او را زمین بودن داده ٭ آسمان و زمین از وزاده ٭ زبدهٔ هر چه بود هر چه
دولتی زین بزرگتر چه بود ٭ هستی از وی علم بر آورده ٭ او تفاخر به نیستی کرده
و ملک العلما شهاب الدین دولتابادی در هدایة السعدا گفته الجلوة
الحادیة عشر فی کرامة المنشود در شرح حدیث اول ما خلق الله نوری
آورده است چون حضرت عزت نور محمد آفرید آن نور را دو منشور بود از قدر آن
نور آب بر آمد از آن هفت دریا شد کل شیء حی من الماء از آن گشت تا بادشاهان
روی خود را از آن آب نشویند لایق عبادت نیایند و پاکی بجا آب از ینجاست
پس فرمان شد ای نور منشور خود بجنبان یک لک و بست و چهار هزار قطره چکید
از هر قطره پیغمبری شد باز فرمان آمد که ای نور بجنبان از منشور راست دو قطره
چکید از آن جبرئیل و میکائیل شد و از منشور چپ دو قطره چکید از آن اسرافیل و
عزرائیل شد باز از منشور راست یک قطره چکید و از آن آفتاب و از قطره منشور
چپ ماهتاب شد باز منشور راست هشت قطره چکید از آن هشت بهشت شد
و از منشور چپ هفت قطره چکید از آن هفت دوزخ شد باز از منشور راست هفت
قطره چکید از آن هفت آسمان و از قطره منشور چپ هفت زمین شد تا بدانی
همه چیز بطفیل محمد و برای محمد است لولاک لما خلقت الافلاک سر اینمعنی است

ازین عبارت ظاهر است که از قطرات نور جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم خلق جمیع انبیا و مرسلین و خلق ملائکه مقربین و خلق شمس و قمر و جنت و آسمان
و زمین است و هر چیز بطفیل جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و برای
آنحضرت است و لولاک لما خلقت الافلاک بر همین معنی دلالت دارد و چون
نور جناب امیرالمومنین علیه السلام متحد بوده با نور انور جناب سرور کائنات
علیه وآله آلاف التحیات والتسلیمات پس خلق جمیع انبیا و مرسلین و ملائکه و دیگر
مخلوقات بطفیل جناب امیرالمومنین علیه السلام هم باشد و همه مفضول و
مرجوح باشد و جناب امیرالمومنین علیه السلام مثل جناب سالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم افضل خلق باشد و بدیهی است که سوای جناب سالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم تقدم احدی برین نور انور و ضو از هر و مجد اطهر و اصل افخر
و شرف اکبر وجهی از جواز ندارد پس خلافت بلافصل آنحضرت و بطلان تقدم
تیمی و عدوی و اموی بر آنحضرت مثل شمس تابان و صبح درخشان روشن و نمایان
والحمد لله المنان الحنان الموفق لایضاح الحجة باوضح البیان و کسر
فقرات ظهور ارباب الحقد والشنآن ملاعین در معارج النبوة گفته روایت
پنجم از روایات معتبره در باب نور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تفسیر بحر العلوم
امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله آورده و در روایت مرصاد نیز بیان متفق است که
نور حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله پیش از تمامی موجودات بهزار هزار سال
و شش صد و هفتاد هزار سال موجود شد و از برای آن نور دوازده حجب
ترتیب کردند حجاب قدرت و حجاب عظمت حجاب منت حجاب رحمت حجاب

سعادت حجاب کرامت حجاب منزلت حجاب هدایت حجاب نبوت حجاب رفعت حجاب هیبت
حجاب شفاعت بعد از ان نور کامل السرور آن سرور مطلع انوار حضرت صلی الله علیه
وسلم را در هر حجاب ازین حجب آن مقدار که اراده ازلیه بدان تعلق گرفته بود بداشت
مثلا در حجاب قدرت دوازده هزار سال نگه داشتند و بتسبیحش مشغول گردانیدند
و تسبیح او درین حجاب آن بود سبحان ربی الاعلی و در حجاب عظمتش یازده هزار
سال بداشتند و دران حجاب تسبیحش این بود سبحان عالم السر والخفیه و در حجاب منت
ده هزار سال بدین تسبیح مترنم بود که سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب رحمت
نه هزار سال بداشت حضرت خداوند او را باین تسبیح میستود که سبحان الحی القیوم
و در حجاب سعادت هشت هزار سال باین تسبیح مبادرت مینمود که سبحان من
هو دائم لا یسهو و در حجاب کرامت هفت هزار سال باین تسبیح مبادرت
مینمود که سبحان من هو غنی لا یفتقر و در حجاب منزلت شش هزار سال باین
تسبیح قیام مینمود که سبحان العلیم الحلیم و در حجاب هدایت پنجهزار سال
ورد وش این بود که سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب نبوت چهار هزار
سال ملازمت این ذکر می نمود سبحان رب العزة عما یصفون و در حجاب
رفعت سه هزار سال باین تسبیح تکرار میفرمود سبحان ذی الملک والملکوت
و در حجاب هیبت دو هزار سال این تسبیح میخواند که سبحان الله وبحمده
و در حجاب شفاعت یکهزار سال این تسبیح بر زبان میراند که سبحان
ربی العظیم وبحمده و بروایتی در هر یک ازین حجابها دوازده هزار سال
بداشت و چون ازین حجابها بیرون آمد در ده دریا او را غوطه فرمودند چون

شفاعت

شفاعت در دریای نصیحت دریای شکر دریای صبر دریای سخاوت دریای
انابت دریای یقین دریای علم دریای محبت در دریای شفاعت هزار سال
شنا میکرد و میگفت ربی ربی و در دریای نصیحت دو هزار سال سیاحت
مینمود و میگفت الهی الهی و در دریای شکر سه هزار سال شناوری میکرد
و میگفت سیدی سیدی و در دریای صبر چهار هزار سال سباحی میکرد
و میگفت که یا احد یا احد و در دریای سخاوت پنجهزار سال دیگر غوصی
میفرمود و میگفت یا واحد یا واحد و در دریای انابت شش هزار
سال سباحت مبادرت مینمود و میگفت یا فرد یا فرد و در دریای
یقین هفت هزار سال شنا میکرد و میگفت یا علی یا علی و در دریای علم
هشت هزار سال غواصی میکرد و میگفت یا عظیم یا عظیم و در دریای
قناعت نه هزار سال تردد مینمود و میگفت که یا رئوف یا رئوف و در
دریای محبت که دریای دهم است ده هزار سال تعمق مینمود و میگفت سبوح
قدوس رب الملائکة والروح یا الله یا کریم آنگاه بر گوشه دریای
دهم بساطی از نور بیافرید به بزرگی هفتاد برابر هفت آسمان و زمین و دران
بساط هفتصد مقام بیافرید مقام اول توحید مقام دوم معرفت مقام
دیگر ایمان مقام دیگر اسلام مقام دیگر خوف مقام دیگر رجا مقام دیگر شکر
مقام دیگر صبر مقام دیگر خضوع مقام دیگر خشوع مقام دیگر انابت
مقام دیگر خشیت مقام دیگر هیبت مقام دیگر حیرت مقام دیگر قناعت
مقام دیگر تفویض مقام دیگر ارادت دیگر مقامها تا مقام آخرین مقام

محبت نور کامل السرور سید صلی الله علیه وسلم درین هفتصد مقام و در هر مقام
هفتاد هزار سال بماند چون ازین هفتصد مقام درگذشت خطاب آمد که ای نور
حبیب من من کیستم الهام یافت تا گفت تو خدای منی و آفریدگار منی
پروردگار منی روزی دهنده منی زنده کننده منی میراننده منی پس خطاب آمد
که ای نور حبیب من نیکو شناختی مرا اکنون چنانکه شناختی بپرست مرا
تا همه دانند که نشان درستی معرفت مشغولیست بخدمت گشت اول بین
یدی الله هفده هزار سال بقیام بایستاد و بعد ازان حضرت جلال
احدیت جل جلاله از یک قبضه از نور ذات خود بروی ریخت در برابر آن
عطیه نور حضرت محمدی صلی الله علیه وسلم سجده تحیت بجا آورد بدان سجده
نظر خاص متوجه او گشت و قرب اختصاص یافت بجهت ادراک نیل سعادت
در برابر آن سجده نماز صبح بروی و امت او فرض شد باز برخاست و
هزار سال دیگر در مقام خدمت بقیام بایستاد باز بخلعت دیگر از نور خاص
در وی پوشانیدند او نیز در برابر آن عطا سجده شکر ثنا بپیش برد
بدین سجده نماز ظهر بروی فرض شد همچنین پنج نوبت قیام مینمود و در
هر قیامی هفده هزار سال توقف میفرمود و خلعت نوری یافت و در
برابر آن سجده شکر بجا می آورد و در برابر هر سجده نماز بروی فرض میشد
تا این پنج وقت نماز معهود را وقت بروی فرض شد انگاه بر ادای دوگانه بر منوال
این نمازها که مشتمل است بر ارکان معلومه و اذکار مفهومه موفق گشته اما
چندین هزار سال بایست تا آن نماز باتمام رساند مثلا هزار سال در تکبیر تحریم

بگذرانید

بگذرانید و هزار سال دیگر در قیام و هزار سال در رکوع و هزار سال در قومه و هزار
سال در سجده و هزار سال در جلسه و هزار سال در سجده دوم بگذرانید همچنین
رکعت دوم بدین منوال چون بتشهد آمد هزار سال دیگر در تشهد بگذاشت
انگاه بدست راست سلام داد و هزار سال دیگر بدان مصروف ساخت و بدست
چپ سلام داد و هزار سال دیگر بدان پرداخت چون از نماز فارغ شد خطاب آمد
که ای نور حبیب من خدمت پسندیده بجا آوردی اکنون از من خلعتی بخواه گفت
الهی چنان دانسته ام که مرا مقتدای قومی خواهی گردانید و ایشان را امت و تبع
من خواهی ساخت و این نماز با این ارکان بر ایشان فرض خواهی گردانید و مقررست
که بمقتضای بشریت در ادای طاعت تقصیرات واقع خواهد شد من این نماز
خود را امروز در کار ایشان میکنم و خلعت مغفرت از برای ایشان میطلبم خطاب
آمد که ای نور حبیب من نیکو خلعتی خواستی من نیز همچنین از تو پسندیدم چون
نور خواجه علیه الصلوة والسلام از حضرت ملک علام جل جلاله این نواخت
مشاهده کرد بر خود بنازید صد هزار قطره نور از وی بچکید حق تعالی یک قطره را
ازان قطرات در نظر قدرت خود در آورد و بصد و بیست و چهار هزار قسم گردانید
و از هر قسمی روح پیغامبری بیافرید باز قطره دیگر را در نظر آورده و ده قسمتش گردانید
از یکی جبرئیل آفرید و از یکی میکائیل و از دیگر اسرافیل و از دیگری عزرائیل و از
دیگری رضوان و از دیگری سکان عرش و از دیگری دردائیل و از دیگری حمله عرش
و از دیگری حراس السموات انگاه قسم دهم را در نظر قدرت در آورده و آنرا ده قسم گردانید
از یک قسم عرش آفرید و از یک کرسی و از یک قسم لوح آفرید و از یک قسم قلم و از دیگری

بهشت واز دیگری ماه واز دیگری آفتاب واز دیگری ستارها واز دیگری بهشت
خلیفه رضوان با هر خلیفه هشتاد هزار فرشته وار قسم و هم جوهری بیافرید مسافت
وی چهار هزار سال راه طول وی و چهار هزار سال راه عرض وی پس بران
نظری کرد در اضطراب افتاده نیمی آب شد و نیمی آتش از ان آب دریاها انشعاب
پذیرفت بعد از ان این بحار در تموج در آمد از حرکات امواج دریاها ریاح وزیدن
گرفت و در هوا تمکن یافت انگاه آن آتش را که بواسطه اضطراب آن جوهره از نظر
نظر الهی جل جلاله و عم نواله تحصیل پیوسته بود برین آب استیلا داد تا آب
بجوش در آمد و کفی بر روی آب پیدا شد زمین از ان کف موجود شد و بخار از ان
کف متصاعد گشت هیولای آسمان از ان بصورت پیوست موجها متراکم شدند
از تراکم امواج جبال متکون شد برق عزت بکوهها رسید معادن از دم
پدید آمدند و میان آهن و سنگ اصطکاک واقع شد آتش بر افروخت
و ماده دوزخ وجود گرفت بعده بساط زمین را منبسط ساختند تا مسکن
حیوانات و وحوش و سباع و بهائم و طیور و هوام تواند بود و پس زمین را
هفت طبق ساخت و هر یکی را محلی تعین فرمود و در هر طبقه جمعی از مخلوقات
ساکن گردانید انگاه از شعلات آن آتش قوم جان را جان داد و زمین را
بتصرف ایشان گذاشت و محل بهشت بر فوق آسمان هفتم و مکان دوزخ
در تحت زمین هفتم قرار گرفت بجهت روشنائی عالم و حساب بیش و کم
آفتاب و ماه و کواکب را از مطلع حکمت و مشارق قدرت تابان گردانید
و از مواد نور و ظلمت روز و شب پیدا گشت و در روایت دیگر در شرح آن

جوهر

جوهر عالی منظر بنظر رسیده چنانچه درّ هر صدف در سلک ضبط در کشیده
که آن جوهر که اصل مادّه اجرام علوی و اجسام سفلی بود جوهری بود بس
نورانی چنانچه شرح کمال و وصف جمال آن بتوصیف هیچ وصافی مبین نگردد
وآن جوهر در عظمت چهارصد برابر تمام عالم بود چون بنظر هیبت در وی نظر
فرمود بشگافت و منقسم بسه قسم شد ثلثی از ان آب شد و ثلثی نار و ثلثی نور
آب با نار بیامیخت دخانی از وی متصاعد گشت و از ان امواج پدید آمد
آسمان از دخان و زمین از زبد و جبال از امواج متکون شدند بعد از ان
آن نور را منشعب بسه شعبه گردانید یک شعبه در اعلی و شعبه دیگر در اسفل
و شعبه دیگر در اوسط قرار یافته از شعبه سفلی آفتاب و ماه و نجوم و اجرام
نورانیه علویه مخلوق شد و از شعبه وسطی عرش و کرسی و جنان عالیه
متکون گشت و آن نور اعلی را که عبارت از شعبه علیاست در خزائن
ملکوت و کنوز سر وجودش ودیعت نهاد تا بر مقتضای حکمت بالغه
در محل مناسب ودیعت نهد بعد از انکه ارباب معرفت از حجلات غیب بر بساط
شهادت با نبساط عشق و محبّت قدم بیرون نهادند تزئین افهام
عاقلان و تنویر قلوب عارفان و تشریح اسرار موحدان و انکشاف استار
پیغمبران علیهم السلام از ان قطعه نور که بر همه سابق و از همه اعلی بود
متحقق گشت اما انچه از ان حصه حضرت رسالت و نصیب این شاه
بارگاه جلالت صلی الله علیه وسلم بود در خزائن قدرتش مستور بود تحت مشیت
تا وقت ظهور آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثم از خزائن قدرت بصحرای

بیرون آورده وذات بابرکات محمدی صلی الله علیه وسلم بدان بیاراست و هژده
هزار عالم را بان نور کامل السرور منور گردانید فجعنا الی الروایة الاولی پس نور
حبیب را صلی الله علیه وسلم فرمان آمد که تا بساق عرش آمد هفت هزار سال
اندر ساق عرش میتافت و تسبیح و تهلیل میگفت از انجا بلوح آمد چهار هزار سال
دیگر در لوح نور همی افروخت از انجا بکرسی آمد چهار هزار سال دیگر در کرسی نور جمال
میداد و زبان به تسبیح میگشاد انگاه فرمان آمد بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل و
عزرائیل علیهم السلام که بزمین روید و ازان محل که جائی روضه مطهره است
مقدار خاک پاک جنت تمهید مهد نور صاحب عهد لولاک صلی الله علیه
وسلم ترتیب نمایند چون فرمان حق سبحانه وتعالی بزمین رسانید ندا از غایت
شوق آن زمین خود بجوشید و بشکافت و خاک پاک سفید چون کافور ظاهر گشت
جبرئیل علیه السلام ازان خاک پاک شوق ناک مقدار مثقالی بگرفت و بمقام خود
مراجعت نمود فرمان آمد که ای جبرئیل به بهشت رو و مقدار کافور و مشک و
زعفران و سنبل و ماء معین و سلسبیل و شراب تسنیم ترتیب کن و این همه را بخاک
بیامیز جبرئیل علیه السلام حکمت آن استفسار نمود خطاب آمد که از کافور
استخوان محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بیافرینم و از زعفران پی او ترتیب کنم
و از مشک خون او و از سنبل موی او و از سلسبیل سخن او و از شراب معین آب
دهان او و از تسنیم عبارت او بیافرینم و او را سخن گوی جمع و شفیع
جمیع خلایق گردانم چون آن گل ساخته شد و آن را ده درج در وجود باجود
محمدی صلی الله علیه وآله وسلم پرداخته گشت فرمان آمد که ای جبرئیل

آن درج

در شب افروز را بر گرد اطباق سموات بگردان و اندر انجمن ملائک جلوه داده در
جویهای بهشت آنرا غوطه ده و در بر و بحر عالم او را بر خلائق عرض کن و منادی
می کن هذا طینة حبیب رب العالمین و شفیع المذنبین مشهور
فی الاولین و مذکور فی الاخرین بعد ازان ان گل پرداخته و آن درج
نورانی ساخته را چون قندیلی در ساق عرش مجید در آویختند و آنرا محل نور
خواجه صلی الله علیه وسلم گردانیدند و آن نور کامل السرور در آن قندیل
با تجمل میبود تا وقت ساختن کالب آدم شد علیه السلام در میان دو ابروی
آدم علیه السلام مغاکی مانده بود آن طینت که تعبیر ازان بذره میکنند در ان
محل قرار گرفت چون روح در بدن آدم علیه السلام در رسید آن نور در میان
دو ابروی وی چنان میتافت که زهره در آسمان تابد چنانچه در محل خود مستوفی
مبین گردد انشاء الله تعالی این بود خلاصه روایات که بنظر رسیده بود و
روایات دیگر نیز آورده است که بحسب تقدیم و تاخیر و کیفیت و کمیت فی الجمله اختلافی
دارد بانچه مذکور شد فاما مجموع روایات متفقست برین که اصل الاصول
آفرینش و ابو الاشیاء در عالم دانش و بینش بیگمان بیقین نور حضرت
سید المرسلین و خاتم النبیین بود صلی الله علیه وسلم و بیان آن بر سبیل تفصیل
تعذری دارد فاما بدیده تحقیق در سلسله مخلوقات و رابطه موجودات
تامل نمائی تا مقصود از وجود هژده هزار عالم و غرض از ایجاد بنی نوع آدم ذات
بابرکات خواجه ما بود صلی الله علیه وسلم ای درویش اگر حرمت و حشمت
وجود باجود محمدی شاه دان جلال اوج اقبال استقبال نگسترانیدی کنف

طوائف ارباب عواطف را در حیطهٔ ظل ظلیل تربیت نپرورانیدی و قلادهٔ تمجید در جید
عرش مجید که انداختی که الرحمن علی العرش استوی اگر نه تقدیر تحریر دیوان
تقدیر چاکران احمدی بودی قم قسم بر عنوان منشور قلم که بر کشیدی که ن والقلم
وما یسطرون اگر احاطت دوائر افلاک بر مراکز کرهٔ خاک نه از برای ترتیب
ملازمان خواجه لولاک بدی وارف عوارف نعم عالم پاک بودی هرگز طیلسان
مدحت وسعت بر دوش کرسی نیفتادی که وسع کرسیه السموات والارض
اگر نه سمند دونده تیزگام باصرهٔ ناظره او در ریاض زاهرهٔ ناضرهٔ این سبزهزار
فلک بجودت مبادرت جستی هرگز بشقائق کواکب مزین نگشتی و زیناها للناظرین
اگر خیمهٔ جلالت و شادروان سلطنت و جاهت او برین فرش غبرا و بساط
بسیط مربوط و مضبوط نمی بسازندی هرگز توقیع انتقاش بر منشور افتراش
او بر نکشیدی والارض فرشناها فنعم الماهدون اگر نه چراغ هدایت
وبالنجم هم یهتدون از جهت اهتدای امتش بدست نجوم یار جوم که نمود
انوار هدایت شعار اصحابی کالنجوم اندادی هرگز لباس نور و خلعت ظهور
در نپوشیدی و جام تزیین انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب ننوشیدی
و چادر شب زرنگاری آسمان را بر در و مروارید از اجرام اجسام خود ندیدی و بسیط
هامون و بساط بوقلمون را منقوش بنقوش نفوس موالید از رشحات ارقام اقلام خود
نیافتی بهی بهی و روش اگر نه نور این سید برگزیده و روشنائی هر دو دیده بودی
نه زحل تاج مکلل بر فرق داشتی و نه دراج مدول در برابر او بنگاشتی نه قدر منشور
قضا بنام مشتری بنوشتی و نه سجلات در محاضر افلاک مبرهن باحکام او ساختی

نه مریخ را خنجر تغلب در دست و نه رماح زنگاری معلق در شست بودی و نه خورشید
جمشید آسای فلک پیما را نقرهٔ خنگ دولت در اصطبل مشرق سر از محلهٔ طلوع
بیرون کردی و نه این قندیل پر آتش جرم نیر اعظم آفتاب بر طاق محراب فیروزه
فلک شش روزه مانند گل لعل در رشتهٔ بیضا تابان گشتی و نه زهره را در قصر
سوم دف شغب در کف طرب بودی و نه در بزم حریفان طرب خانهٔ افلاک بلمع پنهان
صوامع علوی را از سماع سرود رود خود در رقص آوردی و نه دبیر عطارد
از نقطهٔ دریا قیر بنوک خامهٔ تقدیر بر صفحهٔ شب از مشک اذفر رقم زدی و نه از
قارورهٔ کافوری امیل زرین نقش بیاض بر دیباچهٔ روز ظاهر کردی و نه ماه
منور بر شکل صحن سیمین پر زر یا بر شکل طبق مرصع بلآلی و جواهر و یا بر شکل مجن
مفضض کسری و قیصر یا بر شکل شمسهٔ مدور پیکر یا بر شکل آئینهٔ گیتی نمای عالی
منظر یا بر شکل دف در کف مطربان سیمین بر یا بر شکل دائرهٔ خد معشوق
سرو قد دلبر در فضای هوای این گنبد نیلگون اخضر جلال انور نمودن گرفتی
نی آب را رقت بودی و نه هوا را لطافت نی آتش حرارت نمودی و نی خاک
کثافت جواهر زواهر در معادن متمکن نگشتی ظرف و مظروف با یکدیگر مقارن
نیامدی ممکنات در اماکن متوطن نبودی ملک و ملکوت در ظواهر و بواطن
متعین نگشودی نه شگوفه طری بودی در مرغزار نه بنفشهٔ نیلوفری بودی
در سبزهزار نه نرگس ناتوان بیمار نه سوسن ده زبان طرار نه گل نورس ناز پرور
در زرنگار نه گل سرخ فرخ رخ گلعذار نه صد برگ خرقهٔ سبز و سفید دستار
نه نیلوفر با فر عالی مقدار نه بید باتابید خنجر وار نه سرو کوتاه دست خوش رفتار

نه اطوار طیار در اقطار گلزار چکاوک نوا پرواز در جوّ هوا طیاره و نه کبک دری خرامان در کهسار نه بلبل نالان در گلزار نه قمری سقری بر منار اشجار نه کبوتر دم کش در اسحار نه طاوس دم کش بر کنار انهار حاصل این همه اصناف طیور قطار اندر قطار و انواع وحوش و سباع در اقطار بلکه جمیع مکونات از نور و ظلمت عمار و نور و نار و لیل و نهار و بیدار زمین و زمان و قرار مکین و مکان هم از برکت وجود باجود این سید انس و جان و خواجه هر دو جهان صلی الله علیه وسلم خلعت وجود یافتند و بتصدق خوان کرم وجود بشتافتند ای گشته از برای تو کون و مکان پدید * از عرش تا بفرش ز نور تو آفرید * خانیست پیش نور تو انوار انبیا در نور آفتاب بود ذره ناپدید * ذرات کون پرتو نور ظهور تست * و اندر ظهور خویش ز نور تو مستفیض * الی درویش بعبارت دیگر بشنو هنوز صورت آدم علیه السلام بر لوح فطرت اثبات نکرده بودند و سوره انی جاعل فی الارض بمسامع افواج ملک نرسانیده بودند شخص نبیل خلیل از غار عدم قدم بر جبل وجود ننهاده بود و اشتیاق اسحاق و تاصیل اسماعیل و کروب یعقوب و تاسف یوسف علیهم السلام در پرده غیب متواری بلکه هنوز مغفر مغفرت فضل نا الخزینه داود بفرمان ملک ودود بر هامه همت داود ننهاده بود و رقم امتحان ففهمناها سلیمان بر منشور خلافت آن حاکم کشور انس و جان نکشیده بود و پسر عذرای بتول به بشارت دادن مبشرا برسول مقرر نگشته بود و طغرای عصمت و نبوت یا یحیی خذ الکتاب بقوة بنام با نظام پسر زکریا ننوشته بودند که نور باهر و این منظور نظر عنایت در بارگاه قبول بر تخت وصول استناد نموده بود

کہ اول

که اول ما خلق الله تعالی نوری درانروزی که خوبان آفریدند * ترا بر جمله سلطان آفریدند * چو شادروان جنت میکشیدند * بدربانیت رضوان آفریدند * ملاحت بر تو یکسر ختم کردند * پس آنگه ماه کنعان آفریدند * ترا دادند توقیع سعادت * وزان پس نوع انسان آفریدند * نگرد و کوی تو گردی ببردند * وزان گردون گردان آفریدند * سواری چون تو در میدان خوبی * نیامد تا که میدان آفریدند انتهی و دلالت این احادیث شریفه و روایات منیفه و کلمات رشیقه و اشارات انیقه و عبارات فصیحه و افادات بلیغه و نکات رائعه و تلمیحات ناصعه و توضیحات بارعه و افصاحات فائقه و تنبیهات رائقه بر اینکه تقدم نور نبوی سبب افضلیت سرور کائنات علیه وآله الاف التحیات والتسلیمات ست در کمال بزوغ و ظهور و سطوع و سفور و شروق و لمعان پس دلالت آن بر افضلیت نور علوی بسبب تقدم هم واضح و عیان و شهاب الدین قسطلانی در مواهب گفته فی احکام ابن القطان مما ذکره ابن مرزوق عن علی بن الحسین عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت نوراً بین یدی ربی قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد گفته فی کتاب الاحکام للحافظ الناقد ابی الحسن بن القطان روی علی بن الحسین عن ابیه عن جده مرفوعا کنت نوراً بین یدی ربی عز وجل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام و نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی الشافعی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون گفته عن علی بن

ص ۱۷ / ۵۹۶
الباب الاول فی تشریف الله تعالی له بکونه اول الانبیاء خلقاً من جماع ابواب بعض الفضائل والایات الواقعة قبل مولده صلی الله علیه وسلم

الحسین رضی الله عنهما عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال کنت نورا بین یدی ربی قبل خلق آدم علیه السلام باربعة عشر
الف عام پس هرگاه بمفاد این حدیث شریف نور نبوی قبل خلق حضرت آدم
ده هزار سال و بروی حق تعالی باشد نور جناب امیر المومنین علیه السلام هم قبل خلق
آدم بچهارده هزار سال روبروی رب متعال خواهد بود و فی هذا امر الدلالة
علی الافضلیة والارجحیة والتقدم والاشرفیة من جمیع الانبیاء
والاصفیاء سوی خاتم النبیین صلی الله علیه وآله اجمعین ما لا یستریب
فیه احد من العقلاء المتفطنین والاذکیاء المتاملین فثبت قطعا
وحتما قبح تقدم المتغلبین وفظاعة ریاسة المتعنتین المتعصبین والحمد لله
رب العالمین و نیز قسطلانی در مواهب گفته و فی الخبر لما خلق الله آدم جعل
ذلک النور النبوی المحمدی فی ظهره فکان یلمع فی جبینه فیغلب علی
سائر نوره ثم رفعه الله تعالی علی سریر مملکته وحمله علی اکتاف
الملائکة وامرهم فطافوا به فی السموات لیری عجائب ملکوته
ازین روایت ظاهرست که نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم را
حق تعالی در ظهر حضرت آدم علیه السلام گردانیده پس آن نور در جبین حضرت
آدم علیه السلام لامع و بر سائر نور آنحضرت غالب بوده و چون نور علوی
با نور نبوی متحد بوده نور اسد الله الغالب هم بر سائر نور حضرت آدم غالب باشد
پس تقدیم و تحکیم ائمه نواصب بر نور غالب از اقبح مثالب و افحش معائب باشد
والحمد لله الموفق لانجاح المطالب واسعاف المآرب

سعید کازرونی در منتقی گفته فی بعض الکتب فی معنی قوله صلی الله علیه وسلم
حین سئل متی کنت نبیا کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد ان الله عز وجل
وضع نور محمد صلی الله علیه وسلم فی جبهته وکان یزهر فی جبهته مثل
الشمع وکان الناس یتعجبون منها حتی تمنی آدم رؤیتها من کثرة تعجب
الناس منها وامر الله تعالی ان یاتی الی راس اصبعه السبابة فقال
یا رب ما هذا فقال نور ولد من اولادک اسمه محمد فاشار
باصبعه فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
فصار هذا موضع الاشارة بالشهادة ثم ردها الله الی موضعها
ثم جلس آدم مع حواء فذهب النور من جبهته مع النطفة الی رحم
حواء وکانت تزهر بین ثدییها مثل شمع فحملت بشیث ووضعها
فی جبهة شیث واوحی الله الی آدم ان لا تضع هذه الودیعة
الا بالحلال ومر اولادک حتی لا یضعوها الا بالحلال فلما ولد
شیث کان آدم یحبه من جمیع اولاده لهذا النور وهذا معنی
قوله تعالی وتقلبک فی الساجدین ای فی اصلاب الآباء وارحام
الامهات ظهورا فظهرا وبطنا فبطنا ونکاحا من غیر سفاح این روایت
دلالت صریحه دارد برآنکه نور نبوی در جبهه آدم علیه السلام روشن و تابان بود
مثل شمع و مردم از ان تعجب میکردند و حضرت آدم آرزوی دیدن آن فرمود
بسبب کثرت تعجب ناس از ان پس حق تعالی حکم فرمود که آن نور بر سبابه
حضرت آدم علیه السلام برآید و هرگاه حضرت آدم علیه السلام آن نور را دید

بوده است که نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم است شهادت توحید
رسالت ادا فرموده واین همه دلائل واضحه بر افضلیت وارجحیت این نور از
خلائق است وچون نور جناب امیرالمؤمنین علیه السلام متحد با این نور بوده فضیلت
واشرفیت واکرمیت آن هم [illegible] ونیز گازرونی در منتقی گفته وقیل ان الحکمة فی
التیتم ان السماء کانت تفتخر علی الارض قبل مولد النبی صلی الله علیه
وسلم وکانت تقول ان العرش فی والحکمة فی والملائکة السبح
فی والرکع والسجد فی والشمس والقمر فی والنجوم فی وانت خلو
عن هذا کله فکانت السماء لها الفخر علی الارض الی ان ولد المیمون
محمد صلی الله علیه وسلم وافتخرت الارض علی السماء حینئذ
فقالت ان کانت الشمس والقمر فیك والنجوم والملائکة فیك فقد
ولد علی ظهری النبی المبارك صلی الله علیه وسلم الذی نور الشمس
من نوره ونور السموات والارض من نوره علی ظهری ولادته
وعلی ظهری تربیته وعلی ظهری مبعثه ودعوته وعلی ظهری
تستعمل شریعته وعلی ظهری موته وحفرته وقبره فسمع الله
افتخارها علی السماء بنبیه محمد صلی الله علیه وسلم فقال لاجرم
حیث افتخرت بنبیی محمد جعلت تراب شرقك وغربك طهورا له
ولامته وجعلت شرق الارض وغربها مساجد لهم ومصلی
لافتخارك بمحمد ولذلك قال صلی الله علیه وسلم جعلت لی
الارض مسجدا وطهورا ویقال کان نوره فی تلك الجوهرة التی

خلق الله تعالی منها الارض تزهر کما تزهر الشمس الی الارض وهذا اماق
صلی الله علیه وسلم افتخر السماء والارض فقالت السماء انا افضل
لانه فی الصافون فی المسبحون فی العرش والکرسی وقالت الارض
بل انا افضل لانه فی الانبیاء والصالحون ونورك ونجومك من
نور محمد صلی الله علیه وسلم وهو فی منی فقال النبی صلی الله
علیه وسلم فخصمتها هذا او مثل هذا ازین روایت ظاهر است که نور
عرش ونور سموات ونجوم از نور نبوی است پس نور عرش ونور سموات ونجوم
وارض از نور علوی هم مستفاد باشد که اتحاد با نور نبوی داشته ولله الحمد
حیث جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا ونور الدین حلبی
در انسان العیون گفته عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما قال قلت
یا رسول الله بابی انت وامی اخبرنی عن اول شیء خلقه الله تعالی قبل
الاشیاء قال یا جابر ان الله تعالی قد خلق قبل الاشیاء نور نبیك
من نوره الحدیث وفیه انه اصل لکل موجود والله سبحانه
وتعالی اعلم وجلال الدین محدث در روضة الاحباب که در اول آن گفته
از اهم انواع علوم حدیث علم سیرت آن سرور ومعرفت احوال آل واصحاب وتابعین
وسلف صالحین است که حماة حوزهٔ دین وروات اخبار وآثار سید المرسلین
وخاتم النبیین بوده اند چه سنت حسنه وطریقه مستحسنه آنحضرت وآل واصحاب
واتباع از آن علم ظاهر وروشن ومفصل ومبین میگردد ولاغرو اتباع سنت
واقتفاء هدی سیرت نبویه وصحابه کرام مستتبع سیادت دارین ومستجلب سعادت

واردست و آیهٔ کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و خبر معتبر
من احب سنتی فقد احبنی کان معی فی الجنة و آنکه فرموده است امت من هفتاد
و سه ملت خواهند شد که همه دوزخی باشند مگر اهل یک ملت صحابه گفتند یا رسول الله
کدامست آن ملت و در جواب فرمود که آنچه من و یارانم بر آنیم دلیلی واضح برین مدعا
و حجتی لائح برین مبتغی میتواند بود و درین معنی شائبه نیست که اهل این اعصار را
وقوف بر سیر و احوال آنحضرت و صحابه او بوسیلهٔ ثقات روات و ائمهٔ اجله
اثبات حاصل تواند شد پس سزاوار بر حال مومن آنست که علم سیرت آن سرور
و معرفت احوال صحابه و تابعین و روات و نقله آنکه سلف صالحین اندرو
در عرف اهل حدیث آنرا اسماء رجال گویند ضبط نماید تا از عهدهٔ متابعت
چنانچه شرط آنست بیرون تواند آمد و داخل فرقهٔ ناجیه و واصل بدان درجه
عالیه تواند شد بنا برین مقدمات درینولا حضرت امارت نصرت معدلت
شعار نصفت دثار آن صاحب همتی که هست زبانش در بیان حق چو شمشیر
نظام الدولة والدین علی شیر اعز الله تعالی انصاره وضاعف فی سلوک
سبیل الحق اقتداره که فرصت را غنیمت شمرده با وجود اشتغال بمصالح ملک
و دولت پیوسته بمطالعه علوم دین و استفاده حقائق و معارف ارباب
یقین و مجالست فقرا و اهل الله و مصاحبت عرفای حقیقت پناه و تقویت
شریعت محمدی و تمشیت ملت احمدی مشغولست چه بکمال عقل و وفور دانش
بر ضمیر منیرش روشن شده که سرمایه دنیائی پیرایه دین مقدمه و بالست و
هوای طبیعت بیرضای شریعت نتیجه اضلال لاجرم خداوند تعالی وی را توفیق

و من احبنی

گردانید

گردانید تا مدت حیات فانی را وسیله حیات باقی ساخته تقدیم صدقات و
افاضه مبرات و اشاعت حسنات و دلالت بر خیرات فرموده در اطراف و اکناف
مملکت خراسان مساجد و مدارس که محل اوراد و اذکار و مقام درس و تذکار
و مهبط رحمت آفریدگارست تاسیس نموده و در بیابانها که مظنه حذر و محل
خوف و خطرست بقعها و رباطهای حصین ساخت نوبتی از بارها که این فقیر
حقیر در مجلس عالی آنحضرت بشرف مثول و اختصاص و قبول مشرف می شد
فرمودند که خاطر چنان میخواهد که کتابی مشتمل بر تمامی سیر و احوال حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و معرفت مشاهیر آل و اصحاب و تابعین و تبع
و رواة حدیث و سلف صالحین بلغت فارسی خالی از تکلف عبارت
در قید ضبط و تحریر در آید که عموم خلائق از آن بهره مند و محظوظ گردند این فقیر
داعی هرچند قلت بضاعت و عدم استطاعت خود را در مجالس متعدده
بعز عرض میرسانید و بنا بر قضیه مرضیه من صنف فقد استهدف استعفا
مینمود قبول نمیفرمودند و در تاکید و تقریر آن امر می افزودند بحدی انجامید
که بغیر از امتثال چاره نیافت پس بعد استخارة من الله تعالی و الاستمداد
من الحضرة النبویة صلی الله علیه وسلم ثم الاستشارة والاستجازة
من مخدومی و عمی و استاذی و شیخی و سندی و مولای و اعتمادی المخدوم
علی الاطلاق والمتبوع فی الصورة والمعنی بالاستحقاق السید السند
المؤید من عند الله اصیل الحق والشریعة والتقوی و الدین عبد الله
متع الله المسلمین بطول بقائه که این فقیر هرچه یافته بواسطه خدمت آستان

تابعین و تبع

آنحضرت و بیمن تربیت ایشان یافته سه لقاطهٔ سخن اوست هرچه میگوییم * زباغ
چیده بود آنچه باغبان داده * بدین مهم خطیر شروع نمودم و از کتب تفاسیر
و احادیث و سیر و موالید و تواریخ آنچه بثبوت پیوسته از سیر حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم و مقدمات و متممات آن و ما یتعلق بها و از احوال شاهیر
اهل البیت و صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه حدیث مشتمل بر بیان اسم و نسب
و کنیت و لقب و تاریخ ولادت و وفات و شرح فضائل و کمالات و مخصوصات
و بعضی از آنچه بنظر رسیده از حکم و مواعظ و آثار و کمالات هر یک استخراج نموده
در سلک تحریر کشیدم و آن را روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب نام
بساختم و از حضرت وهاب آمال و امانی مسألت مینمایم که در اتمام این مهم و سائر
امور توفیق را رفیق این شکسته گرداند و امیدوار چنانم که ببرکت احوال حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آل و اصحاب و اتباع کرام او رضی الله عنهم تالیف این
کتاب در آخرت منتج وصول ثواب جزیل و در دنیا موجب بقای اسم جمیل حضرت
امارت پناهی و مولف داعی باشد و بالله التوفیق و العصمة و له الحمد و المنة
می فرماید در کیفیت خلق نور محمدی صلی الله علیه وسلم . روایات متعدده و خبار
متنوعه وارد شده حاصل مجموع آنها و الله اعلم باین معنی راجع میشود که حضرت
خداوند تعالی چندهزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم
و بهشت و دوزخ و ملک و انس و جن و سائر مخلوقات نور نبوت آنحضرت را آفرید
و در فضای عالم قدس آن نور را تربیت میفرمود گاهی بسجودش امر میکرد و گاهی هم را
به تسبیح و تقدیس مشغول میداشت و بحکمت مستقر آن نور حجابها خلق فرمود

و در هر حجابی مدتی مدید او را نگاه میداشت و به تسبیح خاص حضرت حق تعالی
یاد میفرمود بعد از آنکه از آن حجب بیرون آمد نفسها بر آورد از انفاس متبرکه او
ارواح انبیا و اولیا و صدیقان و شهدا و سائر مومنان و ملائکه بیافرید آن را
چند قسم ساخت و از آن اقسام عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ
و مواد و اصول آسمان و زمین و آفتاب و ماهتاب و کواکب و بحار و ریاح و جبال
موجود گردانید بعد از آن آسمان و زمین را منبسط گردانید و هر یک از آنها را
هفت طبقه و هر طبقه را بجهت مسکن جمعی از مخلوقات مقرر فرمود
روز و شب پدید آورد و پس جبرئیل امین را فرمود تا قبضه خاک پاک سفید از
موضع قبر جناب رسالت صلی الله علیه وسلم بردارد و بآن نور مخلوط سازد
جبرئیل بموجب فرموده کاربند شد و آن نور را با این قبضه خاک پاک
بیامیخت و بآب تسنیم خمیر کرد و بر منوال دره بیضا ساخت و آن را در جویهای
بهشتی غوطه داد و بر آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها عرض کرد تا ویرا
پیش از آنکه آدم مخلوق شود بشناختند چنانکه خبر معتبر انی عند الله مکتوب
خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته اشارتی بدین معنی ست سه
گسترده در بساط نبوت بساط او * آدم هنوز رخت نیاورده از عدم * انتهی
ازین عبارت و ضحست که حسب روایات متعدده و اخبار متنوعه ظاهر ست که خلق
نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم چندهزار سال قبل از خلق آسمان و زمین
و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و انس و جن و سائر مخلوقات
واقع شده و در فضای عالم قدس تربیت یافته و در حجب قدس و سرادقات

الانس تا مدت مدید و عهد بعید استقرار و استمرار و به تسبیح و تقدیس ایزد متعال اشتغال داشته و از اقتباس متبرکات نور انور انبیا و اولیا و صدیقین و شهدا و ملائکه مقربین مخلوق گردیدند پس در ثبوت این فضائل عالیه و محامد سامیه برای جناب امیر المومنین علیه السلام که نور آنحضرت با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم متصل و مقترن و متحد بوده کدام مقام تشکیک و ارتیاب و در نهایت قبح و سماجت تقدیم ذوی الاذناب بر آن نور منور رب الارباب کدام اشتباه والله ولی التوفیق والهادی الی الرشاد الصواب والمنقذ بعنایته لمن اراد التنصل من التباب والتباب و دیار بکری در خمیس گفته عن کعب الاحبار قال لما اراد الله تعالی ان یخلق محمدا صلی الله علیه وسلم امر جبرئیل فاتاه بالقبضة البیضاء التی هی موضع قبر النبی صلی الله علیه وسلم فعجنت بماء التسنیم ثم غمست فی انهار الجنة وطیف بها فی السموات والارض فعرفت الملائکة محمدا صلی الله علیه وسلم قبل ان تعرف آدم علیه السلام ثم عجنها بطینة آدم و قسطلانی در مواهب لدنیه سیفرماید ذکر العارف الربانی عبد الله بن ابی جمرة فی کتابه بهجة النفوس و من قبله ابن سبع فی شفاء الصدور عن کعب الاحبار قال لما اراد الله تعالی ان یخلق محمدا صلی الله علیه وسلم امر جبرئیل ان یاتیه بالطینة التی هی قلب الارض و بهائها و نورها قال فهبط جبرئیل فی ملائکة الفردوس و ملائکة الرفیع الاعلی فقبض قبضة من موضع قبره الشریف وهی بیضاء منیرة فعجنت بماء التسنیم فی معین انهار الجنة حتی

صادرت کالدرة البیضاء لها شعاع عظیم ثم طافت بها الملائکة حول العرش والکرسی وفی السموات والارض والجبال والبحار فعرفت الملائکة وجمیع الخلق سیدنا محمدا وفضله قبل ان یعرف آدم علیهما السلام این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه طینت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم افضل طینتها بوده که قلب ارض و بها و نور آن است و بماء تسنیم در معین انهار جنت معجون شده تا آنکه مثل دره بیضا شده و برای آن شعاع عظیم بوده و ملائکه آن را حول عرش و کرسی و سموات و ارض و جبال طواف دادند پس ملائکه و جمیع خلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را قبل خلق حضرت آدم شناختند و کمال افضلیت و اکرمیت و ارجحیت آن عالی جناب دریافتند و چون اتحاد طینت جناب امیر المومنین علیه السلام حسب روایت محمد بن خلف مروزی صدوق و غیر آن ظاهر است این همه فضائل و مناقب برای طینت جناب امیر المومنین هم ثابت باشد و افضلیت آنحضرت قطعا و حتما محقق گردد ولله الحمد علی ذلک و از عبارت متقدمه روضة الاحباب دریافتی که حضرت جبرئیل امین بحکم رب العالمین این طینت یکبره را با نور نبوی که سابق بر همه اشیا بوده مخلوط فرموده پس اندفاع توهم منافات با حدیث نور در کمال وضوح و ظهور است و مخفی نماند که درباره اول مخلوقات روایاتی وارد است که بظاهر مخالف اولیت خلق نور نبوی می باشد لکن علمای اعلام و محققین فخام اولیت خلق نور نبوی را و تقدم آن بر جمیع مخلوقات بر حقیقت آن داشته اند و روایات دیگر بعد تسلیم صحت آن بتاویلات عدیده و توجیهات

که شفاء الصدور در روایت

ص
المقصد الاول

عمدیدہ ما اوّل ساختہ قسطلانی در مواہب لدنیہ گفتہ وقد اختلف اہل
العلم فی اول المخلوقات بعد النور المحمدی قال ابو یعلی الہمدانی الاصح
ان العرش قبل القلم لما ثبت فی الصحیح عن عبداللہ بن عمر قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قدر اللہ مقادیر الخلائق قبل
ان یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة وکان عرشہ
علی الماء فہذا صریح فی ان التقدیر وقع بعد خلق العرش والتقدیر
وقع عند اوّل خلق القلم لحدیث عبادة بن الصامت مرفوعًا اوّل ما
خلق اللہ القلم قال لہ اکتب قال اکتب مقادیر کل شئ رواہ احمد
والترمذی وصححہ ایضًا من حدیث ابی رزین العقیلی مرفوعًا ان
الماء خلق قبل العرش وروی السدی باسانید متعددة ان اللہ
لم یخلق شیئًا مما خلق قبل الماء فیجمع بینہ وبین ما قبلہ بان اولیة
القلم بالنسبة الی ما عدا النور النبوی المحمدی والماء والعرش انتہی
وقیل الاولیة فی کل شئ بالاضافة الی جنسہ ای اوّل ما خلق اللہ
من الانوار نوری وکذا فی باقیہا وحسین دیار بکری در خمیس گفتہ واختلف
الروایات فی اول المخلوقات ففی روایة نور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وفی روایة العقل وفی روایة القلم وفی روایة اللوح ومنشأ الاختلاف
ورود الاخبار المختلفة فی اوّل ما خلق اللہ ففی خبر اوّل ما خلق اللہ
نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم وفی الانس الجلیل ان اللہ خلق اوّلا
نور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل العرش والکرسی واللوح

والقلم والسماء والارض والجنة والنار بالف الف وستمائة وسبعین
الف سنة وفی خبر آخر اوّل ما خلق اللہ العقل فقال لہ اقبل فاقبل
ثم قال لہ ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی بک اعطی وبک امنع وبک
اثیب وبک اعاقب وفی المشکاة عن ابی ہریرة عن النبی صلی اللہ علیہ
وسلم لما خلق اللہ العقل قال لہ قم فقام ثم قال لہ ادبر فادبر ثم قال لہ
اقبل ثم قال لہ اقعد فقعد ثم قال لہ ما خلقت خلقًا ہو خیر منک
ولا افضل منک ولا احسن منک بک آخذ وبک اعطی وبک اعرف
وبک اعاقب وبک الثواب وعلیک العقاب وقد تکلم فیہ بعض العلماء
رواہ البیہقی فی شعب الایمان وفی خبر آخر اوّل ما خلق اللہ القلم عن
عبادة بن الصامت مرفوعًا اوّل ما خلق اللہ القلم فقال لہ اکتب
فقال رب ما اکتب قال اکتب مقادیر کل شئ رواہ احمد والترمذی
وصححہ فجری القلم بما ہو کائن الی یوم القیمة ولذلک قال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم جف القلم علی علم اللہ وفی روایة جف القلم بما ہو
کائن الی یوم القیمة وفی خبر آخر اوّل ما خلق اللہ اللوح المحفوظ وعن
ابن عباس اوّل ما خلق اللہ اللوح المحفوظ یحفظ اللہ بما کتب فیہ مما کان
ویکون لا یعلم ما فیہ الا اللہ وفی المدارک محفوظ من وصول الشیطان
انتہی ووجہ الجمع بین الاحادیث المختلفة المذکورة علی تقدیر صحة
الکل ان یقال الاوّل الحقیقی نور نبینا صلی اللہ علیہ وسلم واوّلیة
العقل والقلم اضافیة یعنی اوّل مخلوق من المجردات العقل ومن

الاجسام القلم او يقال اوّل العقول العقل الذی لما خلقه الله تعالی امره بالاقبال و الادبار فاطاع ففاز من رب العزة بانواع الاعزاز والاكرام واوّل الاقلام القلم الذی اثبت بامر الله تعالی تقديرات الاشياء فی اللوح المحفوظ واوّل الانوار نور محمد صلی الله عليه وسلم واهل التحقيق علی ان المراد من هذه الاحاديث شیء واحد لكن باعتبار نسبه وحيثياته تعددت العبارات كما ان الاسود والمائع والبراق عبارة عن الحبر لكن باعتبار النسب وشيخ بن عبد الله العيدروس در نور سافر گفته اختلفوا فی اوّل المخلوقات بعد النور المحمدی فقيل العرش لما صح من قوله صلی الله عليه وسلم قدّر الله مقادير الخلق قبل ان يخلق السموات والارض بخمسين الف سنة وكان عرشه علی الماء وصح اوّل ما خلق الله القلم فقال اكتب قال يا رب وما اكتب قال اكتب مقادير كل شیء لكن صح فی حديث مرفوع ان الماء خلق قبل العرش فعلم ان اوّل الاشياء علی الاطلاق النور المحمدی ثم الماء ثم العرش ثم القلم لما علمت من حديث اوّل ما خلق الله القلم مع ما قبله الدالين علی ان التقدير بعد العرش والتقدير وقع عند خلق القلم فذكر الاولية فيه بالنسبة لما بعده وملا معين در معارج گفته فصل سوم در تاويل احاديث اوّل ما خلق الله تعالی و بيان اوّليت هر يك از آنها بوجهی از وجوه ماوّله بدانكه ان احاديث اوائل چهار حديث در ميان محدثان شهرت يافته كه هر يكی از آنها ناظر بآنست كه

اوّل مخلوقات يكی از آن چهار است مثلا اوّل يكجا ميفرمايد اوّل ما خلق الله تعالی روحی و محل ديگر ميفرمايد اوّل ما خلق الله تعالی العقل و جای ديگر ميفرمايد اوّل ما خلق الله تعالی القلم و هر يك ازين احاديث دلالت می كند كه اوّل اشياء يكی از اينها بوده و صورةً تناقض مينمايد زيرا كه مرتبه اوّليت جز يك چيز را نمی تواند بود و توفيق ميان اين احاديث بر تقدير صحت آنها راجع بچهار تاويلست تاويل اوّل اكثر بر آن رفته اند كه گفته اند اوّل حقيقی نور پيغمبر ماست صلی الله عليه وسلم واوليت روح و عقل و قلم اضافيست يعنی اوّل مخلوق از ارواح روح محمد بود صلی الله عليه وسلم و اوّل از مجردات عقل بود و اوّل از اجسام قلم تاويل دوم اوليت نور محمدی صلی الله عليه وسلم بر حقيقت خود است كه بر همه اشيا سابق است حقيقةً و اوليت عقل نظر بعقول لاحقه است يعنی اوّل همه عقلها آن عقل بود كه در حديث وصف آن فرمود كما قال صلی الله عليه وسلم اوّل ما خلق الله تعالی العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر الی آخر الحديث يعنی كه وجود اين عقل بر ساير عقول سابق است و اوّل اقلام آن قلمست كه بامر خداوند تعالی تقديرات اشيا را بر لوح ثبت كرده تاويل سوم آنست كه اين هر چهار حديث بحيثيات مختلفه باسامی متعدده مذكور شده اند فاما همه فی الحقيقت كنايت از يك چيز است يعنی از آن حيثيت كه جوهر مخترعه خود و ذات و مبدا و معاد خود را بلكه ساير اشيا را تعقل كند او را عقل گويند و از آن جهت كه آن جوهر بخود ظاهر است و مظهر غير است و فيضان كمالات بذات با بركات حضرت مقدس نبوی صلی الله عليه وسلم از مبدء بيچون بتوسط وی

فائض گشته و از پرتو او ظهور یافته آن را نور آنحضرت خوانند و از آن وجه که بالذات است و حیات کل موجودات مستفاد از وست آن را روح محمدی گویند صلی الله علیه وسلم و از آن جهت که نقوش علوم در سائر مصنوعات یا در لوح محفوظ بتوسط اوست او را قلم گویند و در تحقیق همین معنی قدوة المحققین را سلمه الله در شواهد النبوة بلسان متصوفه بیانی شافی ست که فرموده ازل آزال حیث کان الله ولا شئ معه اول تجلی که بر خود کرد بی آنکه وجود غیر در ان مدخل یابد بصورت شانی بود مطلق کلی جامع مر جمیع شیون را بی امتیاز بعضی از بعضی و صورت معلومیت آن شان را تعین اول و حقیقت محمدی گویند صلی الله علیه وسلم و حقائق سائر موجودات همه اجزا و تفصیل آن حقیقت اند و صورت وجودی آن حقیقت اولا در مرتبه ارواح جوهریست مجرد که شارع محمد صلی الله علیه وسلم تاره از ان بعقل و تاره بقلم و تاره بروح یا بنور تعبیر کرده است و شک نیست که اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف اعتبارات است و صورت وجودی سائر حقائق منتشر از صورت وجودی آن حقیقت است مرتبه بعد مرتبه تا منتهی میشود بصورت جسمانی عنصری انسانی که اول افراد آن آدم است علیه السلام و تحقیق انی عند الله مکتوب خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته درین تاویل جمال نماید والله اعلم تاویل چهارم آنست که اول حقیقی نور محمدیست صلی الله علیه وسلم که ملک و ملکوت از وی مخلوق است و هرچه ذوات ارواحند از ملک و جن و انس و سائر حیوانات حیات از پرتو نور روح او دارند مرتبه بعد مرتبه چنانچه شمه از ان گذشت و هرچه ذوات نفوس اند

از کواکب

و جمادات و نباتات

از کواکب و افلاک و عناصر و جماد و نبات جمله مایه نفوس از نتیجه عقل او دارند پس تحقیق ان چنین مینماید که ان نور حضرت محمدی را صلی الله علیه وسلم بقلم تشبیه میفرماید چرا که آن نور بواسطه نظر محبت الهی جل ذکره از حیا منشق شده بود بر مثال قلم تا یک شق وی روح آمد و شق دیگر عقل روح شق الیمن و عقل شق الیسر و این همان قلم بود که مورد قسم آمد که ن والقلم وما یسطرون و اهل اشاره اینجا لطیفه میگویند که چون روح شق الیمن شد مثالش بر مثال آدم آمد علیه السلام و چون عقل شق الیسر بود قائم مقام حوا آمد یعنی چنانچه حوا از پهلوی چپ بود مخالفت او موجب صدق و مستلزم راستی آمد که شاوروهن و خالفوهن اینجا نیز چون عقل از پهلوی چپ ست مر روح را باید او در معرفت ذات و صفات مشورت کند هرچه از خیال بندد جناب حضرت قدس را جل و علا از ان منزه داند و هرچه عقل ادراک کند حضرت او را خالق او شناسد عقل خود شحنه است چون سلطان رسید شحنه بیچاره در کنجی خزید ٭ عقل سایه حق بود چون آفتاب ٭ سایه را با آفتاب او چه تاب انتهی و جمال الدین محدث در روضة الاحباب گفته بدان وفقنی الله وایاک مذهب اهلسنت و جماعت رحمهم الله آنست که در ازل هیچ ممکنی نبود چنانچه حدیث صحیح کان الله ولم یکن معه شئ دلالت بران میکند و حضرت حق تعالی بعد از آنکه ممکنات معدوم بوده اند ایشان را ایجاد فرموده و تاخیر در خلق اشیا نه از عجز بوده بلکه قدرت از ذات او تعالی منفک نیست و علما اختلاف دارند در آنکه اول مخلوقات چه بوده بعضی میگویند اول عقل

مخلوق شد و طائفه دیگر میگویند اول قلم موجود گشته و جمعی بر آنند که اول مخلوقات نور نبوت محمدی صلی الله علیه وسلم بود و همانا منشأ اختلاف این طوائف آنست که اخبار مختلفه در باب اول مخلوقات وارد شده یکی این حدیث که اول ما خلق الله العقل فقال اقبل فاقبل ثم قال ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی بك اعطی وبك اعاقب و دیگری اینحدیث ست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اول ما خلق الله القلم و دیگری این حدیث ست که اول ما خلق الله نوری و وجه جمع میان احادیث مختلفه بر تقدیر صحت همه والله اعلم آنست که گوییم اول حقیقی نور پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم و اولیت قلم و عقل اضافیست یعنی اول مخلوق از مجردات عقل بود و از اجسام قلم یا خود گوییم اول عقول آن عقل ست که حق تعالی او را چون آفرید امر فرمود باقبال و ادبار و وی اطاعت کرد و بخطاب حضرت عزت بفنون اعزاز و اکرام مخصوص ست و اول اقلام آن قلم ست که بامر خداوند تعالی تقدیرات اشیا را در لوح ثبت کرد و اول انوار نور محمدی علیه الصلوة والسلام و اهل تحقیق بر آنند که مراد ازین عبارات ثلثه یک چیز ست که باعتبار حیثیات مختلفه باسمای متعدده مذکور شده از آن حیثیت که ذات خویش و مبدء خود و سائر اشیا را تعقل کند او را عقل گویند و از آن حیثیت که کمالات محمدی از پرتو آن نور ست وی را نور آنحضرت خوانند و از آن حیثیت که نقوش علوم در سائر مصنوعات در لوح محفوظ بتوسط اوست او را قلم گویند و از بعضی احادیث صحیحه سبق خلق عرش و آب بر خلق قلم معلوم میشود و جمعی از محققان شراح حدیث چنین فرموده اند که حدیث اول ما خلق الله القلم محمولست

وبك امنع وبك اثيب ولتأثيم

بر آنکه بعد از خلق عرش و آب اول چیزی که آفریده شد قلم بود والله اعلم انتهی و در روضة الصفا گفته گفتار در بیان آنکه اول مخلوقات چیست و افضل موجودات کیست در بعضی از نسخ معتبر بنظر رسیده که جابر انصاری رضی الله عنه که بمزید دانش و فضیلت از اهل مدینه امتیاز می داشت پیش از ظهور ملت اسلام با احبار یهود و علمای نصاری و امثال این طائفه صاحبت مینمود و از قضایای گذشته از ایشان استفسار و استخبار میفرمود و در باب تعیین اول مخلوقات از ایشان مختلفه اقوال متباینه شنیده خاطر او بر هیچیک از آنها قرار نمییافت و چون آفتاب رسالت محمدی صلی الله علیه وسلم از افق دیار یثرب طالع گشت جابر را اختصاصی بمجلس شریف خاتم الانبیا علیه من الصلوة اتمها وانماها پیدا شد پیوسته انوار عرفان از مشکوة نبوت اقتباس کرده در ارتقاء خویش بمدارج عالیه بنابران احساس نمودی منقولست که روزی گفت یا رسول الله اول چیزی که باری سبحانه وتعالی خلعت خلقت در وی پوشانید چه بود آنحضرت فرمود که نور پیغمبر تو یا جابر و این نکته پوشیده نماند که بعضی از ارباب ملت احمدی را نیز درین باب اختلافست و منشأ خلاف ظاهر آنکه احادیث مختلفه درین باب وارد شده کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل و قال له ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی بك اعطی وبك امنع وبك اثیب وبك اعاقب و صاحب کتاب نوادر المعانی در حدیث دیگر این حدیث منضم ساخته گفته است که قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم اوّل ما خلق الله اللوح واوّل ما خلق الله الروح
وعلما این احادیث را تاویلها کرده اند وحسن تاویلات آنکه قدوة المحققین
واسوة المتاخرین امام عبدالله بن علی بن اسعد الیمنی الیافعی هم در کتاب نوادر المعانی
آورده که بر تقدیر صحت احادیث مذکوره مراد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم یک جوهرست بنابر آنکه آن جوهر بخود ظاهرست ومظهر خیر وفیضان
کمالات بر ذات مقدس نبوی از مبدع بیچون بتوسط وی واقع
شده آنرا نور گفته وبخود اضافت فرموده وباعتبار آنکه نقاش علوم ست
بر لوح محفوظ یا بر صفحات نقوش معبّر بقلم گشت وازین جهت که مخترع خویش
وذات خود وسائر اشیا را تعقل نموده موسوم بعقل شد وبواسطه آنکه محل
نقوش اعیان ثابته است لوحش گفتند وازین حیثیت که حی بالذات ست
ومحیی غیر روحش خواندند واین معنی از اجلای بدیهیات مینماید که تعداد
اسمها موجب اختلاف مسمی نیست غرض از تمهید این مقدمه آنکه حضرت عزت
بصفت جمال وجلال بر نور محمدی که آنرا جوهر بیضا نیز گویند تجلی فرموده وآن
جوهر منقسم بدو قسم گشت قسمی در غایت صفا وروشنی ولطافت وضیا بود وقسمی
دیگر درین اشیا بنظر عقل دون مرتبه اول مینمود اول را نور ودوم را نار گفتند
از قسم اوّل اشخاص شریفه علویه وکواکب واطباق سماوات وارواح انبیا
ورسل واولیا واصفیا واصحاب یمین آفریده شد واز قسم دوم ارواح اصحاب
شمال وجان واولاد او وسائر اجناس سفلیه مخلوق گشتند وازین تقریر بوضوح
پیوست که ماسوی الله بواسطه نور حضرت ختمی پناه از زاویه عدم بفضای

وجود

وجود وشهود آمده چنانچه کلمه لولاک لما خلقت الافلاک موید این معنی ست
لاجرم ذات اشرف آنحضرت اشرف وافضل موجودات باشد راقم این حروف گوید
در باب اوّل ممکنی که بحلیه وجود متحلی گشته اخبار دیگر آمده خوفا للتطویل رقم
تخفیف بر آنها کشیده آمد امید که ناظمان جواهر سخن حمل بر تقصیر کمینه نفرمایند
وجه دوازدهم آنکه ثعلبی در عرائس گفته اخبرنا ابو عمرو محمد الفریابی باسناده
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اعطی
موسی الالواح نظر فیها فقال یا رب لقد اکرمتنی بکرامة لم تکرم
بها احدا من العالمین قبلی قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس
برسالتی وبکلامی فخذ ما اتیتک وکن من الشاکرین ای بقوة
وجد ومحافظة تموت علی حب محمد قال موسی
یا رب ومن محمد قال احمد الذی اثبت اسمه علی عرشی قبل ان اخلق
السموات والارض بالفی عام وانه نبیی وصفیی وخیرتی من خلقی
وهو احب الی من جمیع خلقی وجمیع ملائکتی فقال موسی یا رب
ان کان محمد احب الیک من جمیع خلقک فهل خلقت امة اکرم
علیک من امتی قال الله تعالی ان فضل امة محمد علی
سائر الامم کفضلی علی جمیع الخلق ازین روایت ظاهرست که حق تعالی
بخطاب موسی کلیم بعد تخصیص آن نبی کریم بر وفات بر حب جناب خاتم المرسلین
صلی الله علیه وآله یا ابتلاء الغسق واضاء البهیم بمقام تعریف مدح وثنای
سرور انبیا صلی الله علیه وآله الاصفیا اثبات اسم آنحضرت بر عرش قبل خلق

سموات وارض بدو هزار سال بیان فرموده پس معلوم شد که این فضل نهایت عظیم
وشرف پس فخیم وموجب ظهور اکرمیت وافضلیت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم ست پس تقدم خلق نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
هم دلیل فضیلت واکرمیت آنحضرت باشد وچنانچه تقدم نور نبوی دلیل
افضلیت آنحضرتست همچنین تقدم انور جناب امیر المؤمنین علیه السلام دلیل
اکرمیت واشرفیت وافضلیت آنحضرت از جمیع انبیا سوای خاتم النبیین علیه وآله
علیهم سلام رب العالمین واحجیت از جمیع ملائکه وسائر مخلوقین باشد وجه سیزدهم آنکه حضرت
آدم علیه السلام بمقارنت اسم جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باسم
حق تعالی در کتابت بر عرش استدلال احتجاج فرموده بر اکرمیت وافضلیت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم پس هرگاه مقارنت اسم مبارک جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باسم اقدس حق تعالی در کتابت بر عرش دلیل افضلیت
آنحضرت باشد تقدم نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل تقدم نور جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر خلق حضرت آدم وسائر انبیا علی نبینا وآله
وعلیهم السلام وبودن این نور روبروی حق تعالی بر عرش نیز دلیل اکرمیت
واشرفیت وافضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود قطعا وحتما و
یقینا وجزما محدث عدیم النظیر لاثانی حاوی ملکات انسانی علامه احمد بن
سلیمان طبرانی در معجم صغیر که نسخه آن بعنایات ربانی والطاف صمدانی و
تاییدات یزدانی بدست این بادیه پیمای بیچمدانی آمده میفرماید حدثنا محمد بن
داود بن اسلم الصدفی المصری حدثنا احمد بن سعید المدنی الفهری

حدثنا عبد الله بن اسمعیل المدنی عن عبد الرحمن بن زید بن اسلم
عن ابیه عن جده عن ابن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لما اذنب آدم صلی الله علیه وسلم الذنب الذی
اذنبه رفع راسه الی العرش فقال اسئلك بحق محمد الا غفرت لی
فاوحی الله الیه وما محمد ومن محمد فقال تبارك اسمك لما
خلقتنی رفعت راسی الی عرشك فاذا فیه مکتوب لا اله الا الله
محمد رسول الله فعلمت انه لیس احد اعظم عندك قدرا ممن جعلت
اسمه مع اسمك فاوحی الله عز وجل الیه یا آدم انه آخر النبیین
من ذریتك وان امته آخر الامم من ذریتك لا یروی عن عمر
الا بهذا الاسناد تفرد به احمد بن سعید وسعید کازرونی در منتقی
گفته وروی عن عمر مما اورده المفسرون فی تفسیر قوله تعالی فتلقی آدم
من ربه کلمات قال لما اذنب آدم علیه السلام الذنب الذی اذنبه
قال یا رب اسألك بمحمد الا غفرت لی فاوحی الله الیه وما یدریك
من محمد قال یا رب لما خلقتنی رفعت راسی الی عرشك فاذا فیه
مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انه لیس احد اکرم
عندك ممن جعلت اسمه مع اسمك فاوحی الله تعالی الیه یا آدم و
عزتی وجلالی انه لآخر النبیین من ذریتك ولولاه ما خلقتك
وروی عن ابن عباس نحوه وفیه زیادة وهی ان الله تعالی امر بان
یکنینی بابی محمد وفی روایة آخران آدم قال بحق من وهبت له الشرف

ازرقاضی عیاض نیز
و شیخ صبری در کتاب الشفا گفته
وحکی ابو محمد المکی وابو اللیث
السمرقندی وغیرهما ان آدم
علیه السلام عند معصیته قال
اللهم بحق محمد اغفر خطیئتی
ویروی تقبل توبتی فقال له الله
من این عرفت محمدا قال رایت
فی کل موضع من الجنة مکتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله
ویروی محمد عبدی ورسولی فعلمت
انه اکرم خلقك علیك فتاب الله
علیه وغفر له وهذا عند قائله
تاویل قوله تعالی فتلقی آدم من ربه
کلمات فتاب علیه وفی روایة الآجری
فقال آدم لما خلقتنی رفعت
راسی الی عرشك فاذا فیه مکتوب
لا اله الا الله محمد رسول الله
فعلمت انه لیس احد اعظم
قدرا عندك ممن جعلت اسمه
مع اسمك فاوحی الله
الیه وعزتی وجلالی
انه لآخر النبیین
من ذریتك ولولاه
ما خلقتك قال
وکان آدم یکنی بابی محمد

الاكبر الا اقبلتنى عثرتى فاتاه النداء يا آدم من هذا الذى تسألنى
بحقه فقال الهى ومولاى وسيدى صفيك ورضيك وحبيبك
محمد وهو هذا النور الذى جعلته بين عينى وقد رايت اسمه على سرادق
العرش وفى اللوح المحفوظ وعلى صفائح السموات وعلى ابواب الجنان وقد علمت
يا رب انك لم تفعل ذلك الا وهو اكرم الخليقة فقيل له يا آدم سل نعط
وعبد الوهاب سبکی در شفاء الاسقام گفته اقول ان التوسل بالنبى صلى الله
عليه وسلم جائز فى كل حال قبل خلقه وبعد خلقه فى مدة حياته
فى الدنيا وبعد موته فى مدة البرزخ وبعد البعث فى عرصات
القيمة والجنة وهو على ثلثة انواع النوع الاول ان يتوسل به بمعنى
ان طالب الحاجة يسأل الله تعالى به او بجاهه او ببركته فيجوز ذلك
فى الاحوال الثلثة وقد ورد فى كل منها خبر صحيح اما الحالة الاولى قبل
خلقه فيدل لذلك آثار عن الانبياء الماضين صلوات الله عليهم
وسلامه اقتصرنا منها على ما تبين لنا صحته وهو ما رواه الحاكم
ابو عبد الله بن البيع فى المستدرك على الصحيحين او احدهما قال حدثنا
ابو سعيد عمرو بن محمد بن منصور العدل حدثنا ابو الحسن محمد بن اسحق
بن ابراهيم الحنظلى حدثنا ابو الحرث عبد الله بن مسلم الفهرى حدثنا
اسمعيل بن مسلمة اخبرنا عبد الرحمن بن زيد بن اسلم عن ابيه عن جده
عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لما اقترف آدم الخطيئة قال يا رب اسألك بحق محمد لما غفرت لى فقال الله

يا آدم وكيف عرفت محمدا ولم اخلقه قال يا رب لانك لما خلقتنى بيدك
ونفخت فىّ من روحك رفعت راسى فرايت على قوائم العرش مكتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت انك لم تضف الى اسمك الا
احب الخلق اليك فقال الله صدقت يا آدم انه لاحب الخلق الىّ اذ
سألتنى بحقه فقد غفرت لك ولولا محمد ما خلقتك قال الحاكم
هذا حديث صحيح الاسناد وهو اول حديث ذكرته لعبد الرحمن بن زيد
بن اسلم فى هذا الكتاب ورواه البيهقى ايضا فى دلائل النبوة وقال
تفرد به عبد الرحمن وذكره الطبرانى وزاد فيه وهو آخر الانبياء من
ذريتك وذكر الحاكم مع هذا الحديث ايضا عن على بن حمشاد العدل
حدثنا هرون بن العباس الهاشمى حدثنا جندل بن والق حدثنا
عمرو بن اوس الانصارى حدثنا سعيد بن ابى عروبة عن قتادة عن
سعيد بن المسيب عن ابن عباس قال اوحى الله الى عيسى عليه السلام
يا عيسى آمن بمحمد ومر من ادركه من امتك ان يؤمنوا به فلولا محمد
ما خلقت آدم ولولا محمد ما خلقت الجنة والنار ولقد خلقت
العرش على الماء فاضطرب فكتبت لا اله الا الله فسكن قال الحاكم
هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه قاله الحاكم والحديث المذكور
لم يقف ابن تيمية عليه بهذا الاسناد ولا بلغه ان الحاكم صححه فانه
قال اعنى ابن تيمية اما ما ذكره فى قصة آدم من توسله به فليس له
اصل ولا نقله احد عن النبى صلى الله عليه وسلم باسناد يصلح الاعتماد

علیه ولا الاعتباد ولا الاستشهاد ثم ادعی ابن تیمیة انه کذب و
اطال الکلام فی ذلک جدا بما لا حاصل تحته بالوهم والتخرص ولو بلغه
ان الحاکم صححه لما قال ذلک او لتعرض للجواب عنه وکانی به ان بلغه
بعد ذلک یطعن فی عبد الرحمن بن زید بن اسلم راوی الحدیث ونحن
قد اعتمدنا فی تصحیحه علی الحاکم وایضا عبد الرحمن بن زید بن اسلم
لا یبلغ فی الضعف الی الحد الذی ادعاه وکیف یحل لمسلم ان یتجاسر علی
منع هذا الامر العظیم الذی لا یرده عقل ولا شرع وقد ورد فیه هذا
الحدیث وسنزید هذا المعنی صحة وتبیینا بعد استیفاء الاقسام واما
ما ورد من توسل نوح وابراهیم وغیرهما من الانبیاء فذکره المفسرون و
اکتفینا عنه بهذا الحدیث لجودته وتصحیحه؛ وعلامہ سیوطی در خصائص
کبری گفتہ باب خصوصیته صلی الله علیه وسلم بکتابة اسمه الشریف
مع اسم الله تعالی علی العرش وسائر ما فی الملکوت اخرج الحاکم والبیهقی
والطبرانی فی الصغیر وابو نعیم وابن عساکر عن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسئلک
بحق محمد لما غفرت لی قال وکیف عرفت محمدا قال لانک لما خلقتنی بیدک
ونفخت فیّ من روحک رفعت راسی فرایت علی قوائم العرش مکتوبا لا اله
الا الله محمد رسول الله فعلمت انک لم تضف الی اسمک الا احب الخلق
الیک قال صدقت ولولا محمد ما خلقتک واخرج ابن عساکر عن کعب
الاحبار قال ان الله انزل علی آدم عصیا بعدد الانبیاء والمرسلین ثم

و شیخ علی ہمدانی در مودۃ القربی گفتہ عن زید بن اسلم عن عمر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسئلک بحق محمد لما غفرت لی فقال اللہ تعالی یا آدم کیف عرفت محمدا ولم اخلقه قال یا رب لما خلقتنی بیدک ونفخت فیّ من روحک رفعت راسی فرایت علی قوائم العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انک لم تضف الی اسمک الا احب الخلق الیک فقال الله تعالی صدقت یا آدم انه لاحب الخلق الیّ واذ سالتنی بحقه غفرت لک ولولا محمد ما خلقتک قال ابو عبد اللہ الحافظ هذا [illegible] صحیح الاسناد ولم یخرجه الشیخان

اقبل علی ابنه شیث فقال ای بنی انت خلیفتی من بعدی فخذها بعمارة
التقوی والعروة الوثقی وکلما ذکرت الله فاذکر الی جنبه اسم محمد
فانی رأیت اسمه مکتوبا علی ساق العرش وانا بین الروح والطین ثم
انی طفت السموات فلم ار فی السموات موضعا الا رأیت اسم محمد مکتوبا
علیه وان ربی اسکننی الجنة فلم ار فی الجنة قصرا ولا غرفة الا اسم محمد
مکتوبا علی نحور الحور العین وعلی ورق قصب آجام الجنة وعلی ورق
شجرة طوبی وعلی ورق سدرة المنتهی وعلی اطراف الحجب وبین اعین الملئکة
فاکثر ذکره فان الملئکة تذکره فی کل ساعاتها؛ وسمہودی در خلاصۃ الوفا
باخبار دار المصطفی گفتہ صحح الحاکم حدیث لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسئلک
بحق محمد لما غفرت لی فقال یا آدم وکیف عرفت محمدا ولم اخلقه قال
یا رب لانک لما خلقتنی بیدک ونفخت فیّ من روحک رفعت راسی فرأیت
علی قوائم العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت انک لم تضف
الی اسمک الا احب الخلق الیک فقال الله صدقت یا آدم انه لاحب الخلق الیّ
اذ سالتنی بحقه فقد غفرت لک ولولا محمد ما خلقتک؛ وقسطلانی در مواہب
لدنیہ گفتہ عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسالک بحق محمد الا غفرت لی فقال الله تعالی
یا آدم وکیف عرفت محمدا ولم اخلقه قال یا رب انک لما خلقتنی بیدک
ونفخت فیّ من روحک رفعت راسی فرأیت علی قوائم العرش مکتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انک لم تضف الی اسمک الا

علیه لقد رأیت اسم محمد مکتوبا

ص ۴۸ / ۲۴۴ الفصل الثانی فی توسل الزائر به صلی الله علیه وسلم من الباب الثانی من ابواب الکتاب

احبّ الخلق الیک فقال الله تعالی صدقت یا آدم انه لاحبّ الخلق الیّ واذ
سألتنی بحقه فقد غفرت لک ولولا محمد ما خلقتک رواه البیهقی فی
دلائله من حدیث عبدالرحمن بن زید بن اسلم وقال تفرد به عبدالرحمن ورواه
الحاکم وصححه وذکره الطبرانی وزاد فیه وهو آخر الانبیاء من ذریتک
وفی حدیث سلمان عند ابن عساکر قال هبط جبرئیل علی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال ان ربک یقول ان کنت اتخذت ابراهیم خلیلا فقد اتخذتک حبیبا
وما خلقت خلقا اکرم علیّ منک ولقد خلقت الدنیا واهلها لاعرفهم
کرامتک ومنزلتک عندی ولولاک ما خلقت الدنیا ولله در القائل
سیدی علی الوفائی حیث قال فی قصیدته التی اولها سکن الفواد فعش هنیئا
یا جسد هذا النعیم هو المقیم الی الابد روح الوجود حیاة من هو واجد لولاه
ما تم الوجود لمن وجد عیسی وآدم والصدور جمیعهم هم اعین هو نورها
الماورد لو ابصر الشیطان طلعة نوره فی وجه آدم کان اول من سجد
او لو رأی النمرود نور جماله عبد الجلیل مع الخلیل ولا عند لکن جمال الله
جل فلا یری الا بتخصیص من الله الصمد و دیار بکری در خمیس گفته فی الشفا
حکی ابو محمد المکی وابو اللیث السمرقندی وغیرهما ان آدم علیه السلام عند
معصیته قال اللهم بحق محمد اغفر لی خطیئتی ویروی تقبل توبتی فقال له
من این عرفت محمدا قال رأیت فی الجنة مکتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله ویروی عبدی ورسولی فعلمت انه اکرم
خلقک علیک فتاب الله علیه وفی روایة اخری فقال آدم لما خلقتنی

رفعت راسی الی عرشک فاذا فیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم فعلمت انه لیس احد اعظم قدرا عندک ممن جعلت
اسمه مع اسمک فاوحی الله عز وجل الیه وعزتی وجلالی انه لآخر
الانبیاء من ذریتک ولولاه ما خلقتک قال وکان آدم یکنی بابی محمد
وقیل بابی البشر فخص الله تعالی نبینا محمدا صلی الله علیه وسلم بهذا الشرف
واخبر به وبعثته علی السنة الرسل قبل وجوده بدهر طویل والزم بذلک
الحجة علی عباده وقوی بما آتی من آمن به فلله الحمد علی ذلک وقیل فی المعنی
شعر بشری لنا معشر الاسلام ان لنا من العنایة رکنا غیر منهدم
لما دعا الله داعینا لطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم وجمال الدین محدث
در روضة الاحباب گفته نقل است که آدم گفت الهی بحق محمد که عثره مرا اقاله کن
حضرت حق خطاب فرمود که محمد را از کجا شناختی آدم گفت آن زمان که مرا مخلوق ساختی
نظرم بر عرش افتاد دیدم که بر آنجا نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله
دانستم که گرامی ترین خلائق نزد تو او خواهد بود که نام او را قرین نام خود گردانیده
پس ندا رسید که او آخر پیغمبران ذریت تو است و ترا بطفیل او آفریده ام و گویند آن روز
آدم از نزد حضرت حق تعالی مامور شد بآنکه کنیت خود را ابو محمد کند و بروایتی دیگر آنکه
خداوند عز وجل از آدم پرسید کیست که سوال بحق وی میکنی آدم جواب داد که برگزیده
و محبوب تو و آن بغیر که بر پیشانی من است نور او ست و بر ساق عرش و لوح محفوظ
و ابواب بهشت دیدم که نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله از آنجا دانستم
که اکرم مخلوقات نزد تو او ست پس خطاب آمد که یا آدم ترا امرزیدم از گریه تو

در گذشتم و بعزت و جلال من کہ ہر کس از فرزندان تو کہ باو توسل جوید او را بیامرزم
و حاجتش روا کنم انتہی و محمد عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی در کتاب الاتحافات السنیۃ
بالاحادیث القدسیۃ کہ در اول آن گفتہ و بعد فیقول العبد الضعیف الراجی عفو
الرؤف اللطیف محمد عبد الرؤف المناوی الحدادی کفاہ اللہ شر کل
مناو و معادی ہذا کتاب اوردت فیہ ما سبقت علیہ ہممالو اسبق
الیہ من الاحادیث القدسیۃ الواردۃ بالاسانید عن خیر البریۃ مرتبا لہ
علی بابین الاول فیما صدرہ المصطفی علیہ السلام بلفظ قال اللہ عز و جل
والثانی ما صدرہ بغیرہا و قول اللہ تعالی فی ضمنہ و رتبت کلا البابین علی
حروف المعجم سائلا ان یغفر لی ما ارتکبتہ من الذنوب و یرحم انہ جواد
کریم رؤف رحیم و سمیتہ الاتحافات السنیۃ بالاحادیث القدسیۃ
گفتہ لما اقترف آدم الخطیئۃ قال یا رب اسألک بحق محمد الا غفرت لی
فقال اللہ تعالی و کیف عرفت محمدا و لم اخلقہ بعد قال یا رب لانک لما خلقتنی
و نفخت فی من روحک رفعت راسی الی عرشک فرأیت مکتوبا لا الہ الا اللہ محمد
رسول اللہ فعلمت انک لم تضف الی اسمک الا احب الخلق الیک فقال اللہ
صدقت یا آدم انہ لاحب الخلق الی واذا سألتنی بحقہ فقد غفرت لک ولولاہ
ما خلقتک رواہ الطبرانی وابو نعیم والحاکم وابن عساکر عن عمر وعلی بن ابراہیم
الحلبی در انسان العیون گفتہ عن عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالی عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لما اقترف آدم الخطیئۃ قال یا رب اسألک بحق
محمد صلی اللہ علیہ وسلم الا غفرت لی قال وکیف عرفت محمدا و فی لفظ کان

الوفاء

الوفاء و ما محمد و من محمد قال لانک لما خلقتنی بیدک و نفخت فی من روحک
رفعت راسی فرأیت علی قوائم العرش مکتوبا لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ
فعلمت انک لم تضف الی اسمک الا احب الخلق الیک قال صدقت یا آدم
ولولا محمد لما خلقتک و فی لفظ کما فی الشفاء قال آدم لما خلقتنی رفعت راسی
الی عرشک فاذا فیہ مکتوب لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ فعلمت انہ لیس احد
اعظم قدرا عندک ممن جعلت اسمہ مع اسمک فاوحی اللہ تعالی الیہ و عزتی
و جلالی انہ لآخر النبیین من ذریتک ولولاہ ما خلقتک و شیخ عبد الحق
در مدارج النبوۃ گفتہ و چون خلق کردہ شد آدم حق تعالی او را ابو محمد کنیت نہاد
و آوردہ اند کہ چون از آدم آن لغزش واقع شد گفت خداوندا قالہ کن مرا ازین لغزش
بخدمت محمد فرمود خدای تعالی کہ تو محمد را از کجا شناختی آدم گفت کہ آن زمان کہ خلق کردی مرا
نظر من بر عرش و ابواب بہشت افتاد و در آنجا نوشتہ دیدم لا الہ الا اللہ محمد
رسول اللہ دانستم کہ گرامی ترین خلائق نزد تو او خواہد بود کہ نام مبارک او را قرین
نام خود گردانیدی پس ندا آمد کہ وی آخر پیغمبران از ذریت تست و نام او در آسمان
احمد است و در زمین محمد اگر او نبودی پیدا نمی کردم آسمان و زمین را و ترا بطفیل او
آفریدہ ام انتہی ازین روایات عدیدہ ظاہر و باہر ست کہ حضرت آدم علیہ السلام بمقارنت
اسم مبارک جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم باسم اقدس حق تعالی در کتابت
بر عرش استدلال فرمودہ بر افضلیت و اکرمیت و احبیت آنحضرت و للہ الحمد و المنۃ
کہ کتابت اسم شریف جناب امیر المومنین علیہ السلام بمعہ اسم مبارک جناب رسالتمآب
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر عرش و دیگر مقامات شریفہ از اخبار متعددہ و آثار متنوعہ

لے پس از ثبوت افضلیت و اکرمیت و احبیت جناب امیر المومنین علیہ السلام
بسبب تقدم خلق نور آنحضرت و بودن آن ... در تحت عرش
چہ جا ارتیاب اشتباہ [illegible]

ہویدا و آشکار است پس افضلیت و اکرمیت و احبیت جناب امیر المومنین علیہ السلام از جمیع خلق انبیاء کانوا او غیرہم بعد جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حسب استدلال حضرت صفی ملک قدیر و تقریر وارشاد ایزد خبیر و اخبار حضرت بشیر و نذیر صلی اللہ علیہ یا نفح المسک والعبیر نہایت روشن و جلی و ظاہر و مستنیر باشد و روایات مقارنت اسم جناب امیر المومنین علیہ السلام با اسم جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ الاطہار بسیار است بر بعض آن در ین مقام اکتفا و اقتصار میرود پس از انجملہ روایات مکتوب بودن لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ او محمد صفوتی من خلقی ایدتہ بعلی بر ساق عرش قاضی عیاض بن موسی الیحصبی در کتاب شفا فی تعریف حقوق المصطفی گفتہ روی ابن قانع القاضی عن ابی الحمراء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لما اسری بی الی السماء اذا علی العرش مکتوب لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ایدتہ بعلی و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفتہ اخبرنا محمد بن احمد بن سہل النحوی اذنا قال اخبرنا ابو علی الحسین بن محمد بن احمد بن الطیب بن کمادی الفقیہ قال حدثنی محمد بن اسحاق قال حدثنی ابو بکر العوفی قال حدثنی اسمعیل بن علیۃ یرفعہ الی ابی الحمراء قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لما اسری بی الی السماء رأیت علی ساق العرش الایمن انا وحدی لا الہ غیری غرست جنۃ عدن بیدی محمد صفوتی ایدتہ بعلی و در کتاب مناقب گفتہ انبانی ابو العلا الحسن بن احمد ہذا اخبرنا الحسن بن احمد المقری خبرنا احمد بن عبد اللہ الحافظ حدثنا محمد بن عمر بن سلم الحافظ وما کتبتہ الا عنہ حدثنی محمد بن الحسن بن مرداس

اصل کتابہ اخبرنا احمد بن الحسن الکوفی حدثنا اسمعیل بن علیۃ عن یونس بن عبید عن سعید بن جبیر عن ابی الحمراء صاحب رسول اللہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ رأیت لیلۃ اسری بی مثبتا علی ساق العرش انا غرست جنۃ عدن محمد صفوتی من خلقی ایدتہ بعلی و محب طبری در ریاض النضرہ گفتہ ذکر اختصاصہ بتایید اللہ نبیہ صلی اللہ علیہ وسلم و کتبہ ذلک علی ساق العرش و علی بعض الحیوان عن ابی الحمراء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ اسری بی الی السماء نظرت الی ساق العرش الایمن فرأیت کتابا من عینہ محمد رسول اللہ ایدتہ بعلی و نصرتہ بہ خرجہ الملا فی سیرتہ عن ابن عباس قال کنا عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم فاذا بطائر فی فیہ لوزۃ خضراء فالقاہا فی حجر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فاخذہا النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقبلہا ثم کسرہا فاذا فی جوفہا ورقۃ خضراء مکتوب لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ نصرتہ بعلی خرجہ ابو الخیر القزوینی الحاکمی و محمد بن یوسف زرندی در نظم درر السمطین گفتہ ویروی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لما اسری بی رأیت فی ساق العرش مکتوبا لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ صفوتی من خلقی ایدتہ بعلی و نصرتہ بہ و فی روایۃ رأیت علی ساق العرش الایمن مکتوبا انی اللہ وحدی لا الہ غیری غرست جنۃ عدن بیدی محمد صفوتی ایدتہ بعلی و سید شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتہ عن وہب بن منبہ رضی اللہ تعالی عنہ قال مکتوب فی بعض الکتب انہ مکتوب علی ساق العرش لا الہ الا اللہ

محمد رسول الله ايدته بعلى ونصرته به رواه الحافظ ابو بكر الخطيب وعن ابى الخميس رضى الله تعالى قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلم ليلة اسرى بى الى السماء نظرت الى ساق العرش الايمن فرأيت كتابا فهمته محمد رسول الله ايدته بعلى ونصرته به رواه الطبرى و قال خرجه الملا فى سيرته ورواه الزرندى ولفظه قال صلى الله عليه وآله وبارك وسلم لما اسرى بى رأيت فى ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله صفوتى من خلقى ايدته بعلى ونصرته به قال وفى رواية رأيت على ساق العرش الايمن مكتوبا انا الله وحدى لا اله غيرى غرست جنة عدن بيدى محمد صفوتى ايدته بعلى وعن ابى الحمراء خادم رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلم يقول لما اسرى بى الى السماء دخلت الجنة او قال طلعت فى الجنة فرأيت عن يمين العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلى ونصرته به رواه الحافظ ابو بكر الخطيب و سعید کازرونی در منتقی گفته روى ابن قانع عن ابى الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اسرى بى الى السماء اذا على العرش مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلى و شیخ جلال الدین السیوطی در درمنثور گفته اخرج ابن عدى وابن عساكر عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما عرج بى رأيت على ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلى و نیز سیوطی در خصائص کبری گفته اخرج ابن عدى وابن عساكر عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما عرج بى رأيت على ساق العرش مكتوبا

ص ۲۴۴ / ۲۴۷ بخصوصیة صلی الله علیه وسلم بکتابة اسمه الشریف مع اسم الله تعالى على العرش و سائر ما في الملكوت

لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلى و احمد بن الفضل بن محمد باكثير در وسيلة المآل گفته عن ابى الحسن رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اسرى بى الى السماء نظرت الى ساق العرش الايمن فرأيت كتابا فهمته محمد رسول الله ايدته بعلى ونصرته به خرجه الملا فى سيرته و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته اخرج ابن عساكر عن ابى الحمراء عن النبى صلى الله عليه وسلم قال رأيت ليلة اسرى بى مثبتا على ساق العرش انى انا الله لا اله غيرى خلقت جنة عدن بيدى محمد صفوتى من خلقى ايدته بعلى و عند الطبرانى فى الكبير عنه لما اسرى بى الى السماء دخلت الجنة فرأيت فى ساق العرش الايمن مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلى ونصرته و شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در ازالة الخفا گفته عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما عرج بى رأيت على ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلى و از انجمله است مقرون بودن اسم مبارک جناب امیر المومنین علیه السلام باسم اقدس جناب رسالتماب صلى الله عليه وآله وسلم در چهار مقام سید علی همدانی در مودة القربى روایت کرده عن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انى رأيت اسمك مقرونا باسمى فى اربعة مواطن فانست بالنظر اليه لما بلغت بيت المقدس فى معراجى الى السماء وجدت على صخرتها لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بوزيره ونصرته بوزيره فقلت لجبرئيل ومن وزيرى قال على بن ابى طالب فلما انتهيت الى سدرة المنتهى وجدت عليها انى انا الله لا اله الا انا وحدى ومحمد صفوتى من خلقى

ص ۱۵۲ / ۳۷ القسم الاول فيما ورد فى حق امير المومنين عليه السلام وفيه من فضل الله عز وجل فى الاحاديث الواردة فى فضله من الباب الثالث من ابواب الكتاب

ص ۴۲۹ / ۴۷۷ فصل ششم در عقوبات ... آن که دلالت ... مقصد اول از مقصدین کتاب

ایدتہ بوزیرہ ونصرتہ بوزیرہ فقلت لجبرئیل ومن وزیری قال
علی بن ابی طالب فلما جاوزت من سدرة المنتهی وانتهیت الی عرش
رب العالمین فوجدت مکتوبا و ازانجملہ است روایات مکتوب بودن محمد رسول اللہ
علی اخو رسول اللہ بر باب جنت قبل از خلق سموات وارض بدو ہزار سال ابن
المغازلی در کتاب المناقب گفتہ قولہ علیہ السلام مکتوب علی باب الجنة الحدیث
اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر الفقیہ الشافعی رحمہ اللہ تعالی بقراءتی علیہ
فاقر بہ قلت لہ اخبرکم ابو محمد عبد اللہ بن محمد بن عثمان المزنی الملقب
بابن السقا الحافظ الواسطی رحمہ اللہ نا ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی الموصلی
نا زکریا بن یحیی الکسائی نا یحیی بن سالم نا اشعث بن عمر عن الحسن بن صالح
وکان یفضل علی الحسن قال حدثنی مسعر بن کدام عن عطیة
بن سعید عن جابر بن عبد اللہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یقول مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق اللہ السموات والارض بالفی عام محمد
رسول اللہ وعلی اخوہ و ابو المؤید اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفتہ اخبرنی شہردار
ہذا اجازة قال اخبرنا محمود بن اسمعیل الاشقر قال اخبرنا احمد بن الحسین بن
فادشاہ قال الطبرانی عن محمد بن عثمان بن ابی شیبہ عن زکریا بن یحیی
بن سالم عن اشعث بن عمر عن الحسن بن صالح وکان یفضل علی الحسن عن
مسعر عن عطیة عن جابر بن عبد اللہ الانصاری قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم مکتوب علی باب الجنة محمد رسول اللہ علی
بن ابی طالب اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام

وملک العلماء شہاب الدین دولتابادی در ہدایة السعدا گفتہ وفی الدرر عند قولہ
تعالی ابتغاء مرضات اللہ قال صلی اللہ علیہ وسلم رایت علی باب الجنة
لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق اللہ تعالی
بالفی عام وشہاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتہ الباب الرابع
عشر فی ان اسمہ قرین اسم النبی فی العرش والجنان فیالہ من روح الروح
وبرد الجنان عن جابر رضی اللہ تعالی عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وبارک
وسلم انہ قال مکتوب علی باب الجنة محمد رسول اللہ علی بن ابی طالب اخو
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وبارک وسلم قبل ان خلق السموات والارض
بالفی عام رواہ الصالحانی باسنادہ الی الحافظ ابی بکر بن مردویہ باسنادہ
مرفوعا ورواہ الحافظ ابو بکر الخطیب عن جابر ایضا ولفظہ مکتوب علی باب
الجنة محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات بالف الف سنة
وعبد الرحمن صفوری در نزہة المجالس گفتہ وعنہ صلی اللہ علیہ وسلم مکتوب
علی باب الجنة محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات بالفی عام
وحاجی عبد الوہاب در تفسیر گفتہ عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق اللہ السموات والارض
بالفی عام محمد رسول اللہ علی اخوہ رواہ ابن المغازلی ومحمد صدر عالم در معارج العلی
گفتہ اخرج الطبرانی فی المعجم الاوسط وابن عساکر والخطیب فی المتفق والمفترق
عن جابر قال قال رسول اللہ مکتوب علی باب الجنة لا الہ الا اللہ محمد
رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام

ومرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته اخرج الطبرانی فی الاوسط والخطیب
فی المتفق والمفترق عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی
اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام وفی روایة اخرج
عنه احمد عنه مرفوعا رایت مکتوبا علی باب الجنة لا اله الا الله محمد
رسول الله علی اخوه ومحمد بن اسمعیل الامیر در روضه ندیه شرح تحفه علویه بشرح شعر
من سواه کان صنو المصطفی . او سواه بعده کان وصیا . گفته اخرج احمد ایضا من
حدیث جابر رضی الله عنه قال علی باب الجنة مکتوب لا اله الا الله محمد
رسول الله علی اخو رسول الله وفی روایة مکتوب محمد رسول الله علی
اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی سنة افاده ذلک
المحب الطبری رحمه الله واز انجمله است مکتوب بودن لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله بر ابواب ثمانیه جنت محمد بن یوسف زرندی
در نظم درر السمطین گفته نقل الشیخ الامام العالم صدر الدین ابراهیم بن محمد
المؤید الحموئی رحمه الله فی کتابه فضل اهل البیت علیهم السلام بسنده
الی عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لما اسری بی الی السماء امر بعرض الجنة والنار علی فرایتهما جمیعا
فرأیت الجنة والوان نعیمها ورأیت النار وانواع عذابها فلما رجعت
قال لی جبرئیل علیه السلام قرأت یا رسول الله ما کان مکتوبا علی ابواب
الجنة وما کان مکتوبا علی ابواب النار فقلت لا یا جبرئیل فقال ان

علی ترجیح الفضائل گفته عن عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم لما اسری بی الی السماء امر بعرض الجنة
والنار علی فرایتهما جمیعا رایت الجنة والوان نعیمها ورایت النار وانواع
عذابها فلما رجعت قال لی جبرئیل علیه السلام قرأت یا رسول الله ما کان
مکتوبا علی باب الجنة وما کان مکتوبا علی ابواب النار فقلت لا یا جبرئیل
فقال ان للجنة ثمانیة ابواب علی کل باب منها اربع کلمات کل کلمة خیر من الدنیا
وما فیها لمن تعلمها واستعملها وان للنار سبعة ابواب علی کل باب منها ثلاث
کلمات کل کلمة خیر من الدنیا وما فیها لمن تعلمها وعرفها فقلت یا جبرئیل
ارجع معی لاقرأها فرجع معی جبرئیل علیه السلام فبدأ بابواب الجنة فاذا علی
الباب الاول مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة
وحیلة طلب العیش فی الدنیا اربع خصال القناعة ونبذ الحقد وترک الحسد
ومجالسة اهل الخیر وعلی الباب الثانی مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله لکل شیء حیلة وحیلة السرور فی الآخرة اربع خصال مسح راس
الیتامی والتعطف علی الارامل والسعی فی حوائج المسلمین وتفقد الفقراء
والمساکین وعلی الباب الثالث مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
لکل شیء حیلة وحیلة الصحة فی الدنیا اربع خصال قلة الطعام وقلة الکلام
وقلة المنام وقلة المشی وعلی الباب الرابع مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم جاره من کان یؤمن
بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیبر

والدیہ من کان یؤمن باللہ والیوم الاخر فلیقل خیرا او لیسکت و علی الباب الخامس
مکتوب لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی ولی اللہ من اراد ان لا یذل فلا یذل
ومن اراد ان لا یشتم فلا یشتم ومن اراد ان لا یظلم فلا یظلم ومن اراد ان یستمسک
بالعروۃ الوثقی فلیستمسک بقول لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و علی الباب
السادس منہا مکتوب لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی ولی اللہ من احب ان
یکون قبرہ واسعا فسیحا فلیبن المساجد من احب ان لا یاکلہ الدیدان تحت
الارض فلیکنس المساجد من احب ان لا یظلم لحدہ فلینور المساجد من احب ان
یبقی طریا تحت الارض فلیشتر بسط المساجد و علی الباب السابع منہا مکتوب
لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی ولی اللہ بیاض القلب فی اربع خصال فی عیادۃ
المریض واتباع الجنائز وشراء اکفان الموتی ودفع القرض و علی الباب الثامن منہا
مکتوب لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی ولی اللہ من اراد الدخول من ہذہ
الابواب الثمانیۃ فلیستمسک باربع خصال الصدقۃ والسخاء وحسن الخلق وکف
الاذی عن عباد اللہ عز وجل ثم جئنا الی النار فاذا علی الباب الاول منہا ثلث
کلمات لعن اللہ الکاذبین لعن اللہ الباخلین لعن اللہ الظالمین و علی الباب الثانی
منہا مکتوب من رجا اللہ سعد ومن خاف اللہ امن والہالک المغرور من رجا
سوی اللہ وخاف غیرہ و علی الباب الثالث منہا مکتوب
من اراد ان لا یکون عریانا فی القیمۃ فلیکس الجلود العاریۃ
من اراد ان لا یکون جائعا فی القیمۃ فلیطعم الجائع فی الدنیا ومن اراد ان لا یکون
عطشانا فی یوم القیمۃ فلیسق العطشان فی الدنیا و علی الباب الرابع منہا

مکتوب

مکتوب اذل اللہ من اہان الاسلام اذل اللہ من اہان اہل البیت بیت
نبی اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وبارک وسلم اذل اللہ من اعان الظالمین علی
ظلم المخلوقین و علی الباب الخامس لا یتبع الہوی فجانب الایمان ولا تکثر منطقک
فیما لا یعنیک فتسقط من عین ربک ولا تکن عونا للظالمین فان الجنۃ
لم تخلق للظالمین و علی الباب السادس منہا مکتوب انا حرام علی المجتہدین
انا حرام علی المصدقین انا حرام علی الصائمین و علی الباب السابع منہا مکتوب
حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا وبخوا انفسکم قبل ان توبخوا وادعوا اللہ
عز وجل قبل ان تردوا علیہ فلا یقدروا علی ذلک رواہ الزرندی وقال
نقل الشیخ العالم صدر الدین ابراہیم بن محمد بن المؤید رحمہ اللہ تعالی
فی کتابہ فضل اہل البیت و از انجملہ است مکتوب بودن لا الہ الا اللہ محمد
رسول اللہ علی ولی اللہ بذہب بر باب جنت سید شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل
علی ترجیح الفضائل در تعداد اسمای جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ منہا ولی اللہ
عن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد عن ابیہ عن جدہ علی بن
ابی طالب رضی اللہ عنہ وعنہم اجمعین قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم لما اسری بی الی السماء رأیت علی باب الجنۃ
مکتوبا بالذہب لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی ولی اللہ الحدیث بتمامہ
کی فی بابہ رواہ الحافظ ابو موسی باسنادہ و از انجملہ است مکتوب بودن
لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی حبیب اللہ بر باب جنت و از انجملہ است
مکتوب بودن لا الہ الا اللہ محمد نبی الرحمۃ علی مقیم الحجۃ بر عرش

ابو المؤید خوارزمی در کتاب المناقب گفته وبهذا الاسناد عن الامام محمد بن احمد بن شاذان حدثنا ابو محمد هرون بن موسى التلعكبري عن عبد العزيز بن عبد الله عن جعفر بن محمد عن عبد الكريم قال حدثني عثمان العطار حدثنا ابو نصر احمد بن محمد بن الوليد عن وكيع بن الجراح عن الاعمش عن ابي وائل عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله لما ان خلق الله آدم ونفخ فيه روحه عطس آدم فقال الحمد لله فاوحى الله تعالى حمدني عبدي وعزتي وجلالي لولا عبدان اريد ان اخلقهما في دار الدنيا ما خلقتك قال الهي فيكونان مني قال نعم يا آدم ارفع راسك وانظر فرفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد نبي الرحمة علي مقيم الحجة من عرف حق علي زكى وطاب ومن انكر حقه لعن وخاب اقسمت بعزتي ان ادخل النار من عصاه وان اطاعني وشهاب الدين احمد در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل در ذكر اسماء جناب امير المومنين عليه السلام گفته ومنها مقيم الحجة عن ابن مسعود رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم انه لما خلق الله تعالى آدم ونفخ فيه من روحه عطس آدم عليه السلام فقال الحمد لله رب العالمين فاوحى الله تعالى اليه وبشره بالمغفرة وفي هذا الحديث ان الله تعالى قال يا آدم ارفع راسك فانظر فرفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد نبي الرحمة علي مقيم الحجة ومن عرف حق علي زكا وطاب ومن انكر حقه لعن وخاب اقسمت بعزتي وجلالي ان ادخل الجنة من احبه وان عصاني واقسمت بعزتي وجلالي ان ادخل النار من عصاه وان اطاعني رواه صحبي السنة الصالحاني

و در کتاب الاربعین فی مناقب امیر المومنین تصنیف اخطب الخطباء ابی المؤید الموفق بن احمد المکی ثم الخوارزمی واز انجمله است روایت مکتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب مقیم الحجة درمیان هر دو کف صرصائیل قبل از خلق دنیا بدو از ده هزار سال ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب المناقب گفته انبانی ابو العلاء الحافظ الهمدانی هذا والامام الاجل نجم الدین ابو منصور محمد بن الحسین بن محمد البغدادی قالا انبانا الشریف الامام الاجل نور الهدی ابو طالب الحسین بن محمد بن علی الزینبی عن الامام محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان قال حدثنا المعافا بن زكريا عن الحسن بن علي العاصمي عن صهيب عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن الحسين عن ابيه عليهم السلام قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيت ام سلمة فهبط عليه ملك له عشرون راسا في كل راس الف لسان يسبح الله ويقدسه بلغة لا يشبه الاخرى راحته اوسع من سبع سموات وسبع ارضين فحسب النبي صلى الله عليه وسلم انه جبرئيل فقال جبرئيل لم تاتني في مثل هذا الصورة قط قال ما انا جبرئيل انا صرصائيل بعثني الله اليك لتزوج النور من النور فقال النبي صلى الله عليه وسلم من قال ابنتك فاطمة من علي بشهادة جبرئيل وميكائيل وصرصائيل قال فنظر النبي صلى الله عليه وسلم فاذا بين كفي صرصائيل مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن ابي طالب مقيم الحجة فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا صرصائيل منذ كم كتب هذا بين كتفيك قال من قبل ان يخلق الله الدنيا

باثنی عشر الف سنة **ازانجملہ است** روایت مکتوب بودن علی الوصی یا علی وصی اسم بعد کلمہ توحید بر جناح جبرئیل چنانچہ ابو المؤید خوارزمی در کتاب المناقب گفتہ اخبرنی شهردار هذا اجازة قال اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد اللہ بن عبدوس الهمدانی فی هذا کتابة قال حدثنا ابو طاہر الحسین بن علی بن سلمة قال حدثنا ابو الفرج الصامت بن صهیب بن عباد قال حدثنی ابی عن جعفر بن محمد عن ابیہ عن علی بن الحسین عن ابیہ عن علی بن ابی طالب علیہم السلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبرئیل وقد نشر جناحیہ فاذا مکتوب علی احدهما لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ ومکتوب علی الآخر لا الہ الا اللہ علی الوصی وسید الشہداء ابن احمد

در توضیح الدلائل در ذکر اسماء جناب امیر المومنین علیہ السلام گفتہ ومنها وصی اللہ وخلیفة اللہ عن الامام جعفر الصادق عن ابیہ الامام عن جدہ الامام عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وبارک وسلم قال اتانی جبرئیل علیہ الصلوة والسلام وقد نشر جناحیہ فاذا علی احد جناحیہ مکتوب لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ وعلی الآخر مکتوب لا الہ الا اللہ علی وصی اللہ رواہ الصالحانی باسنادہ ایضا **وازانجملہ است** روایت کتابت خدای عز وجل ایداللہ محمدا بعلی را در جبہہ ملکی کہ نصفش از نار ونصفش از ثلج بود قبل از خلق دنیا بدو ہزار سال ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب المناقب گفتہ حدثنا الربیع بن عبد اللہ الهاشمی عن عبد اللہ بن الحسن عن علی بن الحسین عن محمد بن الحنفیة قال قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ لما عرج بی الی السماء رایت فی السماء الرابعة

ص ۱۱۱ اخبرنا الشیخ الامام تاج الدین شمس الاسلام ابو داود فضل الحفاظ محمد بن سلیمان بن یوسف الهمدانی فیما کتب الی من ہمدان قال حدثنا الشیخ الجلیل السید ابو سعد شجاع بن ابی الفضل بن شجاع العدل فی ذی الحجة سنة اربع وتسعین واربعمائة قال حدثنا احمد بن ... حدثنا الشیخ الامام ابو بکر احمد بن علی بن بلال قال حدثنا ابو محمد عبد الرحمن الحسینی قال حدثنا علی بن حکیم ... قال حدثنا ... قال حدثنا ... الہمدانی قال مع

ص ۳۸۴/۳۸۷

اخرجہ ... علیہ وآلہ وسلم

او السادسة ملکا نصفہ من النار ونصفہ من ثلج فی جبهتہ مکتوب ایداللہ محمدا بعلی فبقیت متعجبا فقال لی الملک مم تتعجب کتب اللہ فی جبهتی ما تری قبل الدنیا بالفی عام **وازانجملہ است** روایت کتابت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی ولی اللہ بر لوای حمد قبل از خلق سموات چنانچہ سید علی ہمدانی در مودة القربی گفتہ عن عبد اللہ بن سلام قال قلت یا رسول اللہ اخبرنی عن لواء الحمد ما صفتہ قال طولہ الف عام سنانہ یاقوتة حمراء قبضتہ من لولوء بیضاء زجہ زبرجد خضراء لہ ثلاث ذوائب ذوابة بالمشرق وذوابة بالمغرب وثالث فی وسط الدنیا مکتوب علیها ثلاثة اسطر السطر الاول بسم اللہ الرحمن الرحیم السطر الثانی الحمد للہ رب العالمین والسطر الثالث لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی ولی اللہ طول کل سطر الف یوم قال صدقت یا رسول اللہ فمن یحمل ذلک قال یحملها الذی یحمل لوائی فی الدنیا علی بن ابی طالب ومن کتب اللہ اسمہ قبل ان یخلق السموات والارض قال صدقت یا رسول اللہ فمن یستظل تحت لوائک قال المومنون اولیاء اللہ وشیعة الحق شیعتی ومحبی وشیعة علی ومحبوہ وانصارہ فطوبی لهم وحسن مآب والویل لمن کذبنی فی علی او کذب علیا فی حقہ ودفعہ عن مقامہ الذی اقامہ اللہ فیہ **ازانجملہ است** روایت مکتوب بودن آل محمد خیر البریة بر لواء نور کہ خداوند عز وجل آنرا قبل از خلق سموات بدو ہزار سال خلق فرمودہ چنانچہ ابو نعیم احمد بن عبد اللہ الاصفهانی در منقبة المطهرین علی ما نقل عنہ می فرماید عن جابر بن عبد اللہ

ص ۱۹/۴۵ المودة السادسة فی ان علیا آخ رسول اللہ ... وطاعتہ طاعة اللہ

الانصاری قال بینا رسول الله صلی الله علیه و سلم یوماً فی مسجد المدینة فذکر بعض اصحابنا الجنّة قال حاجانة یا رسول الله سمعتك تقول الجنة محرمة علی النبیین و سائر الامم حتی ادخلها فقال الیّ اما علمت ان لله لواء من نور و عموداً من زبرجد خلقهما قبل ان یخلق السموات بالفی سنة مکتوب علی رداء ذلك اللواء لا اله الا الله محمّد رسول الله آل محمّد خیر البریة صاحب اللواء امام القوم فقال علیّ الحمد لله الذی هدانا بك و کرمنا و شرفنا فقال له النبی صلی الله علیه و سلم اما علمت ان من احبنا و امتحی اسکنه الله معنا و تلا هذه الآیة فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر **و از انجمله است** روایت مکتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی بر ورقهٔ خضرا یا ورقهٔ خضراء که در لوزهٔ خضرا بود و آن لوزه را طائری در حضور باهر النور جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم انداخته بود چنانچه از عبارت سابقهٔ محب طبری ظاهر و واضح شد و عبد الرحمن الصفوری در نزهة المجالس گفته قال ابن عباس رضی الله عنهما کنا عند رسول الله صلی الله علیه و سلم و اذا بطائر فی فمه لوزة خضراء فالقاها فاخذها النبی صلی الله علیه و سلم فوجد فیها دودة خضراء مکتوب علیها بالاصفر لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی

وجه چهاردهم آنکه تقدم نبوت جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم دلیل افضلیت آنحضرت از سائر انبیا و مرسلین و جمیع مخلوقین است و ظاهر است که تقدم نبوت آنحضرت فرع تقدم خلق نور آنحضرت است پس تقدم نور آنحضرت که سبب اولی است بالاولی دلیل افضلیت آنحضرت باشد و چون تقدم خلق برای جناب امیر المومنین

روی ابن المغازلی در کتاب المناقب حرف اخبرنا ابو نصر الطحان اجازة عن القاضی ابی الفرج الحنوطی اخبرنا عمر بن الفتح البغدادی حدثنا ابو عبادة المستملی حدثنا عبد الکریم ابن ابی الزعاع الکاتب عن عبد الله ابن سعید بن جبیر قال جاع النبی صلی الله علیه و سلم جوعاً شدیداً فاتی الکعبة فاخذ باستارها وقال اللهم لا تجع محمداً اکثر مما اجعته قال فهبط جبرئیل و معه لوزة فقال ان الله تبارك و تعالی یقرأ علیك السلام و یقول لك فك عنها فاذا فیها ورقة خضراء مکتوب فیها لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به ما انصف الله من اتهمه فی قضائه و استبطأه فی رزقه ... ابن جریر کلام الحسین الفقیه ... البلخی در تاریخ الوره حرفه ... ابن المغازلی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان جبرئیل ...

علیه السلام هم ثابت است پس آنحضرت هم افضل از جمیع مخلوقین حتی الانبیاء و المرسلین سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین باشد پس تقدم انبیای کرام آنجناب بر آن جناب سمتی از جواز ندارد فکیف تقدم الاصحاب و کانوا حائزین لجلائل المناقب و زواهر الالقاب فکیف تقدم الثلثة الذین کانوا منغمسین فی لجج الالتباس و الارتیاب و ابدوا بعد اسلامهم الظاهری ایضا ما یورث سماعه اصحابهم اوجع القلق و الاضطراب و یوجب ادراکه اشد الالتیاع و الالتهاب و شواهد تقدم نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بسیار از بسیار است و بر ناظر کتب و اسفار علمای کبار هویدا و آشکار بنا بر ایجاز و اختصار ایراد جمله از عبارات محققین احبار اکتفا و اقتصار می نمایم ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری در تاریخ صغیر گفته حدثنا عبد الله بن صالح حدثنی معاویة عن سعید بن سوید عن عبد الاعلی بن هلال السلمی عن عرباض بن سارية صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انی عبد الله و خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته و ساخبرکم عن ذلك انا دعوة ابی ابراهیم و بشارة عیسی بن مریم و رؤیا امی التی رأت و کذلك امهات الانبیاء یرین و ان ام رسول الله صلی الله علیه و سلم رأت حین وضعته نوراً اضاءت له قصور الشام و ابن حجر مکی در منح مکیه در شرح شعر سه و تراءت قصور قیصر بالروم یراها من داره البطحاء گفته و اصل ذلك الحدیث الصحیح انه صلی الله علیه و سلم

م لوزة فقال یا رسول الله ان الله یقرئك السلام و یقول لك فکها فاذا فیها ورقة خضراء مکتوب علیها لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی

قال انی عبد الله وخاتم النبیین وانّ آدم لمنجدل فی طینته وساخبرکم عن ذلک انا دعوة ابی ابراهیم وبشارة اخی عیسی ورویا امی التی رأت وکذلک امّهات الانبیاء یرین وانّ امّ رسول الله صلّی الله علیه وسلم رأت حین وضعته نورا اضاء لها قصور الشام وفی روایة عنها قالت رأیت کانه خرج من فرجی شهاب اضاءت له الارض حتی رأیت قصور الشام وفی اخری رأیت لیلة وضعته نورا اضاءت له قصور الشام حتی رأیتها وفی اخری لما ولدته خرج من فرجی نور حتی اضاء له قصور الشام فولدته نظیفا مابه قذر وفی اخری لما فصل منی خرج منی نور اضاء له ما بین المشرق والمغرب وفی روایة الشفاء السابقة واضاء لی ما بین المشرق والمغرب حتی نظرت الی بعض قصور الروم ولا ینافی هذه الروایات روایة انها رأت مثل ذلک عند ابتداء وضعه لان تلک الاخبار وقعت مرّتین عند حمله وعند ولادته زیادة فی البشارة بظهوره وظهور دینه وخصّت الشام بالذکر فی اکثر الروایات لما خصّت به من سبق نور نبوته الیها ومن ثم نقل کعب عن الکتب السابقین انها دار ملکه ای باعتبار سبقه الیها قبل نظرائها ولهذا اسری به صلّی الله علیه وسلم الی بیت المقدس منه کما هاجر ابراهیم ولوط الیها علیهما السلام وبها ینزل عیسی علیه السلام وهی ارض المحشر والمنشر وابو نعیم در دلائل النبوة گفته ذکر ما روی فی تقدم نبوته قبل تمام خلقة آدم صلّی الله علیهما وسلم ثنا احمد بن یعقوب بن المهرجان ثنا جعفر بن محمد الفریابی

روا ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی در صحیح خود بگفته حدثنا ابو همام الولید بن شجاع بن الولید البغدادی ثنا الولید بن مسلم عن الاوزاعی عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال قالوا یا رسول الله متی وجبت لک النبوة قال وآدم بین الروح والجسد هذا حدیث حسن صحیح غریب من حدیث ابی هریرة لا نعرفه الا من هذا الوجه

نا عمر بن حفص الثقفی الدمشقی ح وثنا القاضی ابو احمد محمد بن احمد بن ابراهیم نا محمد بن عبد الرحیم بن شبیب نا داود بن رشید ابو همام ح ونا احمد بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سلیمان الهروی نا موسی بن عامر واحمد بن عمرو بن عثمان الدمشقیان قالوا نا الولید بن مسلم نا الاوزاعی نا یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال سئل رسول الله صلّی الله علیه وسلم متی وجبت لک النبوة قال بین خلق آدم ونفخ الروح فیه ثنا سلیمان بن احمد ثنا حفص بن عمر بن الصباح الرقی واحمد بن داود المکی قالا ثنا محمد بن سنان العوفی ثنا ابراهیم بن طهمان عن بدیل بن میسرة عن عبد الله بن شقیق عن میسرة الفجر رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله متی کتبت نبیا قال وآدم بین الروح والجسد ثنا محمد بن القاسم بن محمد العسال ثنا عبید بن الحسن الغزال ثنا عمرو بن علی الفلاس ثنا معاذ یعنی بن هانی ثنا ابراهیم بن طهمان مثله ثنا ابو بکر بن خلاد ثنا اسمعیل بن اسحاق القاضی ثنا علی بن عبد الله المدینی ح وثنا ابو بکر بن مالک نا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثنی ابی ح ونا محمد بن الحسن نا محمد بن عثمان بن ابی شیبة نا یحیی بن معین ح ونا ابو بکر الآجری نا جعفر الفریابی نا یعقوب بن ابراهیم ح ونا احمد بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سلیمان نا محمد بن بشار بندار قالوا نا عبد الرحمن بن مهدی نا منصور بن سعد عن بدیل بن میسرة عن عبد الله بن شقیق عن میسرة الفجر قال قلت یا رسول الله متی کتبت نبیا قال

وآدم بین الرّوح والجسد حدّثنا احمد بن یعقوب بن المهرجان نا جعفر
بن محمّد الفریابی نا قتیبة بن سعید نا حماد بن زید عن بدیل بن میسرة عن
عبد الله بن شقیق قال قیل للنبی صلّی الله علیه وسلم متی کتبت نبیّاً قال
وآدم بین الروح والجسد قال الشیخ کذا رواه ولم یذکر میسرة حدّثنا ابو بکر
بن خلاد ثنا اسمعیل بن اسحاق القاضی انا حجّاج بن منهال حدّثنا حماد
بن سلمة عن خالد الحذّاء عن ابیه عن عبد الله بن شقیق عن رجل انّه سأل
النبی صلّی الله علیه وسلم متی کتبت نبیّاً قال وادم بین الرّوح والجسد
کذا رواه حماد بن سلمة وقال عن رجل ولم یسم میسرة وتابعه علیه عن خالد
وهیب بن خالد حدّثنا ابو علی محمّد بن احمد بن الحسن نا خالد الحذّاء
عن عبد الله بن شقیق انّ رجلاً سأل النبی صلّی الله علیه وسلم فذکر مثله
ثنا محمّد بن عمر بن مسلم ثنا محمّد بن بکر بن عمرو الباهلی ثنا شیبان ثنا حسن بن
دینار عن بدیل بن میسرة عن عبد الله بن شقیق عن میسرة الفجر قلت یا رسول الله
متی کتبت نبیّاً قال کتبت نبیّاً وآدم بین الروح والجسد ثنا سلیمان بن احمد نا یعقوب
بن اسحاق بن الزبیر الحلبی نا ابو جعفر النفیلی نا عمرو بن واقد عن عروة بن رویم
عن الصنابحی قال قال عمر متی جعلت نبیّاً قال وآدم منجدل فی الطین ثنا سلیمان
بن احمد نا علی بن عباس البجلی ثنا محمّد بن عمارة بن صبیح نا نصر بن مزاحم نا قیس
بن الربیع عن جابر عن الشعبی عن ابن عباس قال قیل یا رسول الله متی کتبت
نبیّاً قال وآدم بین الروح والجسد تفرد به نصر بن مزاحم ثنا عبد الله بن جعفر
نا اسمعیل بن عبد الله نا ابو الیمان نا ابو بکر بن ابی مریم عن سعید بن سوید

عن العرباض بن سارية قال سمعت رسول الله يقول انی عبد الله فی
امّ الکتاب وخاتم النّبیین وان آدم لمنجدل فی طینته کذا رواه ابو بکر
بن سعید عن العرباض وجوّده معاوية بن صالح عن سعید عن العرباض
عنه حدّث به احمد بن حنبل عن ابی الیمان مثله حدّثنا سلیمان بن احمد
حدّثنا بکر بن سهل نا عبد الله بن صالح حدّثنی معوية بن صالح عن سعید
بن سوید عن عبد الاعلی بن هلال عن العرباض بن سارية السّلمی
سمعت رسول الله صلّی الله علیه وسلم یقول انا عبد الله وخاتم النبیین
وانّ آدم لمنجدل فی طینته رواه عبد الله بن وهب وعبد الرحمن بن مهدی
عن معوية مثله نا ابو عمرو محمّد بن احمد بن حمدان نا الحسن بن سفیان نا
حرملة بن یحیی نا عبد الله بن وهب حدّثنی معویه بن صالح عن سعید
بن سوید عن عبد الاعلی بن هلال السّلمی عن عرباض قال سمعت
رسول الله صلّی الله علیه وسلم یقول انی عند الله مکتوب لخاتم النبیین
وانّ ادم لمنجدل فی طینته حدّثنا ابو بکر بن مالک نا عبد الله بن
احمد بن حنبل حدّثنی ابی نا عبد الرحمن بن مهدی عن سعید بن سوید
الحلبی عن عبد الله بن هلال عن العرباض قال قال رسول الله انّی عند الله
لخاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته ورواه لیث بن سعد عن معوية
مثله وقال عبد الاعلی بن هلال حدّثنا سلیمان بن احمد نا ابو زرعة
الدمشقی نا علی بن عیاش الحمصی نا اللیث بن سعد عن معاوية بن صالح
حدّثنی سعید بن سوید عن عبد الاعلی بن هلال عن العرباض قال سمعت

رسول الله يقول انى عند الله خاتم النبيين وان آدم لمنجدل فى طينته ثنا احمد
بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سليمان الهروى نا عبد الرحمن بن الحسن الدمشقى
نا الوليد يعنى ابن مسلمة نا خليد بن دعلج وسعيد بن بشير عن قتادة عن
الحسن عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم قال كنت اول النبيين
فى الخلق واخرهم فى البعث حدثنا عبد الله بن جعفر حدثنا اسمعيل
بن عبد الله نا خاتم بن عبد الله نا عبد العزيز بن مسلم عن ابراهيم الهجرى
عن ابى عياض عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نحن
الآخرون السابقون يوم القيمة حدثنا ابو احمد محمد بن احمد نا عبد الله بن
محمد بن شيرويه نا اسحاق بن ابراهيم نا عبد الرزاق نا معمر نا همام قال
هذا ما حدثنا ابو هريرة عن رسول الله قال نحن الآخرون السابقون
يوم القيمة فكان آخرهم فى البعث وبه ختمت النبوة وهو السابق يوم القيمة
لانه اول مكتوب فى النبوة والعهد ففى هذا الخبر الفضيلة العظيمة لرسول الله
لما اوجب الله له النبوة قبل خلق آدم الذى هو ابو البشر ويحتمل ان يكون هذا
الايجاب هو ما اعلم الله ملائكته ما سبق فى علمه وقضائه من بعثته
صلى الله عليه وسلم فى آخر الزمان فمن حاز هذه الفضيلة حق له الصبر
على مواصلة الدعوة واحتمال الاذية ممن بادها واعظام من قبلها والتزاع
الوسع فى احتمال كل عارض وشدة وبلوى تعرض دون اقامتها اذ الفضيلة
سابقة على فضائل من تقدمه من الانبياء فى العهد المتقدم والخلق الاول
واحمد بن عطاء الله الشاذلى در لطائف المنن گفته واما تفضيله على آدم عليه السلام

بين الماء والطين وآدم ...

فمن قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وآدم فمن دونه من الانبياء يوم القيمة
تحت لوائى ولقوله انى اول شافع وانى اول مشفع وانا اول من تنشق الارض
عنه وسعيد گازرونى در منتقى گفته ثنا شيختنا السعيدة عائشة بنت
عبد الرحيم بن محمد بن فارس الزجاج انا ابو الحسن على بن عبد المطيق بن يحيى
بن خطاب الجهمى انبئنا شهدة بنت احمد بن الفرج الابرى انا النقيب طراد
بن محمد الزينبى انا ابو الحسن على بن محمد بن عبد الله بن بشران انا ابو عمرو عثمان
بن احمد بن عبد الله الدقاق انا ابو الحسن محمد بن احمد بن البراء العبدى انا
على بن المدينى ثنا اسمعيل بن ابراهيم انا خالد الحذاء عن عبد الله بن شقيق
قال قال رجل يا رسول الله متى كنت نبيا فقال الناس مه مه فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم دعوه كنت نبيا وآدم بين الروح والجسد وسيوطى
در خصائص كبرى گفته باب خصوصية النبى صلى الله عليه وسلم بكونه اول
النبيين فى الخلق وتقدم نبوته واخذ الميثاق عليه اخرج ابن ابى حاتم
فى تفسيره وابو نعيم فى الدلائل من طريق عن قتادة عن الحسن عن ابى هريرة
عن النبى صلى الله عليه وسلم فى قوله تعالى واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم
الآية قال كنت اول النبيين فى الخلق وآخرهم فى البعث فبدأ به قبلهم و
اخرج ابو سهل القطان فى جزء من اماليه عن سهل بن صالح الهمدانى قال سألت
ابا جعفر محمد بن على كيف صار محمد صلى الله عليه وسلم يتقدم الانبياء
وهو آخر من بعث قال ان الله لما اخذ من بنى آدم من ظهورهم ذرياتهم و
اشهدهم على انفسهم الست بربكم كان محمد صلى الله عليه وسلم اول من قال

بلیٰ ولذلک صار یتقدم الانبیاء وھو آخر من بعث واخرج احمد والبخاری فی تاریخه والطبرانی والحاکم وابو نعیم عن میسرة الفجر قال قلت یا رسول الله متی کنت نبیا قال وآدم بین الروح والجسد واخرج احمد والحاکم والبیهقی عن العرباض بن سارية سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انی عند الله فی ام الکتاب لخاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته واخرج الحاکم والبیهقی وابو نعیم عن ابی هریرة قیل للنبی صلی الله علیه وسلم متی وجبت لک النبوة قال بین خلق آدم ونفخ الروح فیه واخرج البزار والطبرانی فی الاوسط وابو نعیم من طریق الشعبی عن ابن عباس قال قیل یا رسول الله متی کنت نبیا قال وآدم بین الروح والجسد واخرج ابو نعیم عن الصنابحی قال قال عمر متی جعلت نبیا قال وآدم منجدل فی الطین مرسل واخرج ابن سعد عن ابن ابی الجدعا قال قلت یا رسول الله متی کنت نبیا قال اذ آدم بین الروح والجسد واخرج ابن سعد عن مطرف بن عبد الله بن الشخیر ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم متی کنت نبیا قال بین الروح والطین من آدم واخرج ابن سعد عن عامر قال قال رجل للنبی صلی الله علیه وسلم متی استنبئت قال وآدم بین الروح والجسد حین اخذ منی المیثاق واخرج الطبرانی وابو نعیم عن ابی مریم الغسانی ان اعرابیا قال للنبی صلی الله علیه وسلم ای شیء کان اول نبوتک قال اخذ الله منی المیثاق کما اخذ من النبیین میثاقهم ودعوة ابی ابراهیم وبشری عیسی ورأت امی فی منامها انه خرج من بین رجلیها سراج اضاءت له قصور الشام فائدة قال الشیخ

تقی الدین السبکی فی کتابه التعظیم والمنة فی لتؤمنن به ولتنصرنه فی هذه الآیة من التنویه بالنبی صلی الله علیه وسلم وتعظیم قدره العلی ما لا یخفی وفیه مع ذلک انه علی تقدیر مجیئه فی زمانهم یکون مرسلا الیهم فتکون نبوته ورسالته عامة لجمیع الخلق من زمن آدم الی یوم القیمة وتکون الانبیاء واممهم کلهم من امته ویکون قوله بعثت الی الناس کافة لا یختص بالناس من زمانه الی القیمة بل یتناول من قبلهم ایضا ویتبین بذلک معنی قوله صلی الله علیه وسلم کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد وان من فسره بعلم الله بانه سیصیر نبیا لم یصل الی هذا المعنی لان علم الله محیط بجمیع الاشیاء ووصف النبی صلی الله علیه وسلم بالنبوة فی ذلک الوقت ینبغی ان یفهم منه انه امر ثابت له فی ذلک الوقت ولهذا رای آدم اسمه مکتوبا علی العرش محمد رسول الله فلا بد ان یکون ذلک معنی ثابتا فی ذلک الوقت ولو کان المراد بذلک مجرد العلم بما سیصیر فی المستقبل لم یکن له خصوصیة بانه نبی وآدم بین الروح والجسد لان جمیع الانبیاء یعلم الله نبوتهم فی ذلک الوقت وقبله فلا بد من خصوصیة للنبی صلی الله علیه وسلم لاجلها اخبر بهذا الخبر اعلاما لامته لیعرفوا قدره عند الله تعالی فیحصل لهم الخیر بذلک وقال فان قلت ارید ان افهم ذلک القدر الزائد فان النبوة وصف لا بد ان یکون الموصوف به موجودا وانما یکون بعد بلوغ اربعین سنة ایضا فکیف یوصف به قبل وجوده وقبل ارساله وان صح ذلک فغیره کذلک قلت قد جاء ان الله خلق الارواح

قبل الاجساد فقد تكون الاشارة بقوله كنت نبيّاً الى روحه الشريفة او الى حقيقته والحقائق تقصر عقولنا عن معرفتها وانما يعلمها خالقها ومن امدّه بنور الهي ثم ان تلك الحقائق يؤتي الله كل حقيقة منها ما يشاء في الوقت الذي يشاء فحقيقة النبي صلى الله عليه وسلم قد تكون من قبل خلق آدم آتاها الله ذلك الوصف بان يكون خلقها متهيّئة لذلك وافاضه عليها من ذلك الوقت فصار نبيّاً وكتب اسمه على العرش واخبر عنه بالرسالة ليعلم ملائكته وغيرهم كرامته عنده فحقيقته موجودة من ذلك الوقت ولن تاخّر جسده الشريف المتصف بها واتصاف حقيقته بالاوصاف الشريفة المفاضة عليه من الحضرة الالهية وانما يتاخّر البعث والتبليغ وكل ما له من جهة الله ومن تاهل ذاته الشريفة وحقيقته معجّل لا تاخير فيه وكذلك استنباؤه وايتاؤه الكتاب والحكم والنبوة وانما المتاخّر تكوّنه وتنقله الى ان ظهر صلى الله عليه وسلم وغيره من اهل الكرامة وقد تكون افاضة الله تلك الكرامة عليه بعد وجوده بمدة كما يشاء سبحانه ولا شك ان كلّما يقع فالله عالم به من الازل ونحن نعلم علمه بذلك بالادلة العقلية والشرعية ويعلم الناس منها ما يصل اليهم عند ظهوره كعلمهم نبوة النبي صلى الله عليه وسلم حين نزل عليه القرآن في اول ما جاءه جبرئيل وهو فعل من افعاله تعالى من جملة معلوماته ومن آثار قدرته وارادته واختياره في محل خاص تتصف بها فهاتان مرتبتان الاولى معلومة بالبرهان والثانية ظاهرة للعيان وبين المرتبتين وسائط من افعاله تعالى تحدث

وثبوت استنباء النبي صلعم وايتاءه الكتاب والحكم والنبوة قبل خلق آدم ع نقل عن السيوطي في الخصائص عن السبكي

على حسب

على حسب اختياره منها ما يظهر لهم بعد ذلك ومنها ما يحصل به كمال لذلك المحل وان لم يظهر لاحد من المخلوقين وذلك ينقسم الى كمال يقارن ذلك المحل من حين خلقه والى كمال يحصل له بعد ذلك ولا يصل علم ذلك الينا الا بالخبر الصادق والنبي صلى الله عليه وسلم خير الخلق فلا كمال لمخلوق اعظم من كماله ولا محل اشرف من محله فعرفنا بالخبر الصحيح حصول ذلك الكمال من قبل خلق آدم لنبيّنا صلى الله عليه وسلم من ربّه سبحانه وانه اعطاه النبوة من ذلك الوقت ثم اخذ له المواثيق على الانبياء ليعلموا انه المقدّم عليهم وانه نبيّهم ورسولهم وفي اخذ المواثيق وهي في معنى الاستخلاف ولذلك دخلت لام القسم في لتؤمنن به ولتنصرنّه لطيفة اخرى وهي كانها ايمان للبيعة التي تؤخذ للخلفاء ولعل ايمان الخلفاء اخذت من هنا فانظر هذا التعظيم العظيم للنبي صلى الله عليه وسلم من ربه سبحانه وتعالى فاذا عرف ذلك فالنبي صلى الله عليه وسلم هو نبي الانبياء ولهذا اظهر في الآخرة جميع الانبياء تحت لوائه وفي الدنيا كذلك ليلة الاسراء صلى بهم ولو اتفق مجيئه في زمن آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى وجب عليهم وعلى اممهم الايمان به ونصرته وبذلك اخذ الله الميثاق عليهم ورسالته اليهم معنى حاصل وانما امره يتوقف على اجتماعهم معه فتاخر ذلك الامر راجع الى وجودهم لا الى عدم اتصافه بما تقتضيه وفرق بين توقف الفعل على قبول المحل وتوقفه على اهلية الفاعل فهنا لا توقف من جهة الفاعل ولا من جهة ذات النبي صلى الله عليه وسلم الشريفة وانما هو من جهة وجود العصر المشتمل عليه فلو وجد في عصرهم لزمهم

اتباعه بلا شك ولهذا يأتي عيسى في آخر الزمان على شريعته وهو نبي كريم
على حاله لا كما يظن بعض الناس انه يأتي واحدا من هذه الامة نعم هو
واحد من هذه الامة لما قلناه من اتباعه للنبي صلى الله عليه وسلم وانما
يحكم بشريعة نبينا محمد صلى الله عليه وسلم بالقرآن والسنة وكل ما فيها
من امر ونهي فهو متعلق به كما يتعلق بسائر الامة وهو نبي كريم على حاله
لم ينقص منه شيء وكذلك لو بعث النبي صلى الله عليه وسلم في زمانه
او في زمن موسى وابراهيم ونوح وآدم كانوا مستمرين على نبوتهم ورسالتهم
الى اممهم والنبي صلى الله عليه وسلم نبي عليهم ورسول الى جميعهم فنبوته
ورسالته اعم واشمل واعظم ومتفق مع شرائعهم في الاصول لانها لا تختلف
وتقدم شريعته صلى الله عليه وسلم فيما عساه يقع الاختلاف فيه من
الفروع اما على سبيل التخصيص واما على سبيل النسخ او لا نسخ ولا تخصيص بل
تكون شريعة النبي صلى الله عليه وسلم في تلك الاوقات بالنسبة الى
اولئك الامم ما جاءت به انبياؤهم وفي هذا الوقت بالنسبة الى هذه الامة
هذه الشريعة والاحكام تختلف باختلاف الاشخاص والاوقات وبهذا بان لنا
معنى حديثين كان خفيا عنا احدهما قوله صلى الله عليه وسلم بعثت الى الناس
كافة كنا نظن انه من زمانه الى يوم القيامة فبان انه جميع الناس اولهم وآخرهم
والثاني قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وآدم بين الروح والجسد كنا نظن
انه بالعلم فبان انه زائد على ذلك على ما شرحناه وانما يفترق الحال بين ما بعد
وجود جسده صلى الله عليه وسلم وبلوغه الاربعين وما قبل ذلك بالنسبة

المبعوث

استدلال باینکه تقدم نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم فرع تقدم خلق نور آنحضرت است

الى المبعوث اليهم وتأهلهم لسماع كلامه لا بالنسبة اليه ولا اليهم لو تأهلوا
قبل ذلك وتعليق الاحكام على الشروط قد يكون بحسب المحل القابل
وقد يكون بحسب الفاعل المتصرف فهنا التعليق انما هو بحسب المحل
القابل المبعوث اليهم وقبولهم سماع الخطاب من الجسد الشريف الذي
يخاطبهم بلسانه وهذا كما يوكل الاب رجلا في تزويج ابنته اذا وجدت
كفوا فالتوكيل صحيح وذلك الرجل اهل للوكالة ووكالته ثابتة وقد يحصل
توقف التصرف على وجود كفو ولا يوجد الا بعد مدة وذلك لا يقدح في
صحة الوكالة واهلية الوكيل انتهى كلام السبكي بلفظه شهاب الدين قسطلاني
در مواهب لدنيه گفته اخرج مسلم في صحيحه من حديث عبد الله بن عمرو بن
العاص عن النبي صلعم انه قال ان الله تعالى كتب مقادير الخلق قبل ان يخلق
السموات والارض بخمسين الف سنة وكان عرشه على الماء ومن جملة
ما كتب في الذكر وهو ام الكتاب ان محمدا خاتم النبيين وعن العرباض بن سارية
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني عند الله في ام الكتاب لخاتم النبيين
وان آدم لمنجدل في طينته رواه احمد والبيهقي والحاكم وقال صحيح الاسناد
وقوله لمنجدل يعني طريحا ملقى على الارض قبل نفخ الروح فيه وعن ميسرة
الضبي قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال كنت نبيا وآدم بين الروح
والجسد هذا لفظ رواية الامام احمد ورواه البخاري في تاريخه وابو نعيم
في الحلية وصححه الحاكم واما ما اشتهر على الالسنة بلفظ كنت نبيا وآدم
بين الماء والطين فقال شيخنا الحافظ ابو الخير السخاوي في كتابه المقاصد

الحسنة لم نقف عليه بهذا اللفظ انتهى وقال الحافظ ابن رجب في اللطائف وبعضهم يرويه
متى كتبت نبيا من الكتابة انتهى قلت كذا رويناه في جزء من حديث ابي عمرو
اسمعيل بن نجيد ولفظه قلت يا رسول الله متى كتبت نبيا قال كتبت نبيا
وادم بين الروح والجسد فتحمل هذه الرواية مع رواية العرباض بن سارية
على وجوب نبوته وثبوتها وظهورها في الخارج فان الكتابة تستعمل فيما هو واجب
قال تعالى كتب عليكم الصيام وكتب الله لاغلبن انا ورسلي وقوله في رواية
احمد اني عند الله في ام الكتاب فيه اشارة الى ان نبوته صلى الله عليه وسلم
كانت مذكورة معروفة من قبل خلقه عليه السلام وانه كان مكتوبا في ام
الكتاب من قبل نفخ الروح في آدم عليه السلام وقد فسر ام الكتاب باللوح
المحفوظ وبالذكر في قوله يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب ولا ريب
ان علم الله تعالى قديم ازلي ثم انه تعالى كتب ذلك في كتاب عنده قبل ان يخلق
السموات والارض كما دل عليه حديث عبد الله بن عمرو السابق فمن حينئذ
انتقلت المخلوقات من مرتبة العلم الى مرتبة الكتابة وهو نوع من انواع الوجود
الخارجي وقوله اني عند الله في ام الكتاب لخاتم النبيين وان ادم لمنجدل في
طينته المراد منه الاخبار عن كون ذلك مكتوبا في ام الكتاب قبل نفخ
الروح في آدم فهو اول ما خلق من النوع الانساني وفي الحديث الاخر انه
في تلك الحالة وجبت له النبوة وهذه مرتبة ثالثة وهو خروجه من مرتبة
العلم والكتابة الى مرتبة الوجود العيني الخارجي فانه عليه السلام كان
استخرج حينئذ من ظهر آدم ونبئ فصارت نبوته موجودة في الخارج بعد

ان كا

ان كانت مكتوبة مقدرة في ام الكتاب وعن ابي هريرة انهم قالوا يا رسول الله
متى وجبت لك النبوة قال وآدم بين الروح والجسد رواه الترمذي وقال حديث
حسن ورويناه في جزء من امالي ابي سهل القطان عن سهل بن صالح الهمداني قال سألت
ابا جعفر محمد بن علي كيف صار محمد صلى الله عليه وسلم يتقدم الانبياء وهو
آخر من بعث قال ان الله تعالى لما اخذ من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم
واشهدهم على انفسهم الست بربكم كان محمد صلى الله عليه وسلم اول من قال
بلى ولذلك صار يتقدم الانبياء وهو آخر من بعث فان قلت ان النبوة وصف
لابد ان يكون الموصوف به موجودا وانما يكون بعد بلوغ اربعين سنة
ايضا فكيف يوصف به قبل وجوده وارساله اجاب الغزالي في كتاب النفخ
والتسوية عن هذا وعن قوله عليه السلام انا اول الانبياء خلقا وآخرهم
بعثا بان المراد بالخلق هنا التقدير دون الايجاد فانه قبل ان ولدته امه
لم يكن موجودا مخلوقا ولكن الغايات والكمالات سابقة في التقدير لاحقة
في الوجود قال وهو معنى قولهم اول الفكرة آخر العمل وآخر العمل اول الفكرة وبيانه
ان المهندس المقدر للدار اول ما يمثل في نفسه صورة الدار فيحصل في
تقديره دار كاملة البناء وآخر ما يوجد من اعماله هي الدار الكاملة
فالدار الكاملة هي اول الاشياء في حقه تقديرا وآخرها وجودا لان ما قبلها
من ضرب اللبنات وبناء الحيطان وتركيب الجذوع وسيلة الى الغاية وكمال
وهي الدار ولاجلها تقوم الآلات والاعمال ثم قال واما قوله عليه السلام كنت
نبيا فاشارة الى ما ذكرناه فانه كان نبيا في التقدير قبل تمام خلقة آدم

علیه السلام لانه لم ینشأ خلق آدم الا لینتزع من ذریة محمد کی تصفو تدریجا الی ان بلغ کمال الصفا قال ولا یفهم هذه الحقیقة الا بان یعلم ان للدار وجودین وجودا فی ذهن المهندس ودماغه وانه ینظر الی صورة الدار خارج الذهن فی الاعیان والوجود الذهنی بسبب الوجود الخارج العینی فهو سابق لا محالة وکذلک فاعلم ان الله تعالی یقدر ثم یوجد علی وفق التقدیر ثانیا انتهی وهو متعقب بقول الشیخ تقی الدین السبکی انه قد جاء ان الله خلق الارواح قبل الاجساد فقد تکون الاشارة بقوله کنت نبیا الی روحه الشریفة او الی حقیقة من الحقائق والحقائق تقصر عقولنا عن معرفتها وانما یعلمها خالقها ومن امده الله بنور الهی ثم ان تلک الحقائق یؤتی الله کل حقیقة منها ما یشاء فی الوقت الذی یشاء فحقیقة النبی صلی الله علیه وسلم قبل تکون خلق آدم آتاه الله ذلک الوصف بان یکون خلقها متهیئة لذلک وافاضه علیها من ذلک الوقت فصار نبیا وکتب اسمه علی العرش واخبر عنه بالرسالة لیعلم ملائکته وغیرهم کرامته عنده فحقیقته موجودة من ذلک الوقت وان تاخر جسده الشریف المتصف بها واتصاف حقیقته بالاوصاف الشریفة المفاضة علیه من الحضرة الالهیة وانما یتاخر البعث والتبلیغ وکل ما له من جهة الله ومن جهة تاهل ذاته الشریفة وحقیقته معجل لا تاخر فیه وکذلک استنباؤه وایتاؤه الکتاب والحکم والنبوة وانما المتاخر تکونه وتنقله الی ان ظهر صلی الله علیه وسلم وقد علم من هذا ان من فسره بعلم الله بانه سیصیر

نبیا لم یصل الی هذا المعنی لان علم الله تعالی محیط بجمیع الاشیاء ووصف النبی صلی الله علیه وسلم بالنبوة فی ذلک الوقت ینبغی ان یفهم منه انه امر ثابت فی ذلک الوقت ولو کان المراد بذلک مجرد العلم بما سیصیر فی المستقبل لم یکن له خصوصیة بانه نبی وآدم بین الروح والجسد لان جمیع الانبیاء یعلم الله تعالی نبوتهم فی ذلک الوقت وقبله فلابد من خصوصیة للنبی صلی الله علیه وسلم لاجلها اخبر بهذا الخبر اعلاما لامته لیعرفوا قدره عند الله تعالی وعن الشعبی قال رجل یا رسول الله متی استنبئت قال وآدم بین الروح والجسد حین اخذ منی المیثاق ورواه ابن سعد من روایة جابر الجعفی فیما ذکره ابن رجب فهذا یدل علی انه من حین صور آدم طینا استخرج منه صلی الله علیه وسلم ونبئ واخذ منه المیثاق ثم اعید الی ظهر آدم حتی یخرج وقت خروجه الذی قدر الله خروجه فیه فهو اولهم خلقا لا یقال خلق آدم قبله لان آدم کان حینئذ مواتا لا روح فیه ومحمد صلی الله علیه وسلم کان حیا حین استخرج ونبئ واخذ منه میثاقه فهو اول النبیین خلقا وآخرهم بعثا فان قلت ان استخراج ذریة آدم منه کان بعد نفخ الروح فیه کما دل علیه اکثر الاحادیث والذی تقرر هنا انه استخرج ونبئ قبل نفخ الروح فی آدم علیه السلام اجاب بعضهم بانه صلی الله علیه وسلم خص باستخراجه من ظهر آدم قبل نفخ الروح فان محمدا صلی الله علیه وسلم هو المقصود من خلق النوع الانسانی وهو عینه وخلاصته وواسطة عقده والاحادیث السابقة صریحة

فی ذلك والله اعلم وروی عن علی بن ابی طالب انه قال لم یبعث الله تعالی
نبیا من آدم فمن بعده الا اخذ علیه العهد فی محمد صلی الله علیه وسلم لئن
بعث وهو حی لیومنن به ولینصرنه ویاخذ العهد بذلك علی قومه
وهو مروی عن ابن عباس ایضا ذکرهما العماد بن کثیر فی تفسیره و
قیل ان الله تعالی لما خلق نور نبینا محمد صلی الله علیه وسلم امره ان
ینظر الی انوار الانبیاء علیهم السلام فغشیهم من نوره ما انطقهم الله به
وقالوا یا ربنا من غشینا نوره فقال الله تعالی هذا نور محمد بن عبد الله
ان آمنتم به جعلتکم انبیاء قالوا آمنا به وبنبوته فقال الله تعالی
اشهد علیکم قالوا نعم فذلك قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق
النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
لتؤمنن به ولتنصرنه الی قوله وانا معکم من الشاهدین قال الشیخ
تقی الدین السبکی فی هذه الآیة الشریفة من التنویه بالنبی صلی الله
علیه وسلم وتعظیم قدره العلی ما لا یخفی وفیه مع ذلك انه صلی الله
علیه وسلم علی تقدیر مجیئه فی زمانهم یکون مرسلا الیهم فتکون نبوته
ورسالته عامة لجمیع الخلق من زمن آدم الی یوم القیمة وتکون الانبیاء
وامهم کلهم من امته ویکون قوله وبعثت الی الناس کافة لا یختص
الناس من زمانه الی یوم القیمة بل یتناول من قبلهم ایضا ویتبین بذلك
معنی قوله صلی الله علیه وسلم کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد
قال فاذا عرف هذا فالنبی صلی الله علیه وسلم نبی الانبیاء ولهذا ظهر

ذلك فی الآخرة ان جمیع الانبیاء تحت لوائه وفی الدنیا کذلك لیلة
الاسراء صلی بهم ولو اتفق مجیئه فی زمن آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی
صلوات الله وسلامه علیهم وجب علیهم وعلی اممهم الایمان به ونصرته
وبذلك اخذ الله المیثاق علیهم انتهی وسیاتی ان شاء الله مزید لذلك فی
المقصد السادس وذکر العارف الربانی عبد الله بن ابی جمرة فی کتاب بهجة
النفوس ومن قبله ابن سبع فی شفاء الصدور عن کعب الاحبار قال
لما اراد الله تعالی ان یخلق محمدا امر جبرئیل ان یاتیه بالطینة التی هی
قلب الارض وبهاؤها ونورها قال فهبط جبرئیل فی ملائکة الفردوس
وملئکة الرفیع الاعلی فقبض قبضة رسول الله صلی الله علیه وسلم
من موضع قبره الشریف وهی بیضاء منیرة فعجنت بماء التسنیم فی
معین انهار الجنة حتی صارت کالدرة البیضاء لها شعاع عظیم ثم
طافت بها الملائکة حول العرش والکرسی وفی السموات والارض والجبال
والبحار فعرفت الملائکة وجمیع الخلق سیدنا محمدا وفضله قبل ان
تعرف آدم علیهما السلام وقیل لما خاطب الله تعالی السماء والارض بقوله
ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین اجاب موضع الکعبة الشریفة
ومن السماء ما یحاذیها وقد قال ابن عباس اصل طینة رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سرة الارض بمکة فقال بعض العلماء هذا یشعر بان ما اجاب
من الارض الا ذرة المصطفی محمد صلی الله علیه وسلم ومن موضع الکعبة
دحیت الارض فصار رسول الله صلی الله علیه وسلم هو الاصل فی التکوین

رضی الله عنهم

والکائنات تبع له وقیل لذلک سمی امیا لان مکة ام القری و ذریته اخلق
فان قلت تربة الشخص مدفنه وکان مقتضی هذا ان یکون مدفنه علیه الصلاة
والسلام بمکة حیث کانت تربته منها فقد اجاب عنه صاحب عوارف المعارف
افاض الله علینا من عوارفه وتعطف علینا بعواطفه بانه قیل ان الماء
لما تموج رمی الزبد الی النواحی فوقعت جوهرة النبی صلی الله علیه وسلم الی
ما یحاذی تربته بالمدینة فکان صلی الله علیه وسلم مکیا مدنیا حنینه
الی مکة وتربته بالمدینة انتهی و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد فی سیرة
خیر العباد گفته ویستدل بخبر الشعبی وغیره مما تقدم فی الباب السابق علی
انه صلی الله علیه وسلم ولد نبیا فان نبوته وجبت له حین اخذ منه
المیثاق حیث استخرج من صلب آدم فکان نبیا من حینئذ لکن کانت
مدة خروجه الی الدنیا متاخرة عن ذلک وذلک لا یمنع کونه نبیا کمن
یولی ولایة ویومر بالتصرف فیها فی زمن مستقبل فحکم الولایة ثابت له من حین
ولایته وان کان تصرفه یتاخر الی حین مجئ الوقت والاحادیث السابقة
فی باب تقدم نبوته صریحة فی ذلک وحدیث شعبی که بدان اشاره کرده این است
وقال ابن سعد عن الشعبی مرسلا قال رجل یا رسول الله متی استنبئت
قال صلی الله علیه وسلم و آدم بین الروح والجسد حین اخذ منی المیثاق
ودر فتاوی احمد بن محمد بن علی بن حجر مکی هیتمی در ذکر بعثت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وسلم بسوی ملائکه مذکور است ومنها ان السبکی قد بین فی تالیف له انه صلی الله
علیه وسلم ارسل الی جمیع الانبیاء آدم فمن بعده واستدل بخبر کنت نبیا

وجه بالنبوة للنبی صلی الله علیه وسلم حین استخرج من صلب آدم مذکوره فی سبل الهدی

وادم

وادم بین الروح والجسد وبخبر بعثت الی الناس کافة ولهذا اخذ الله
المواثیق علی الانبیاء واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم الایة واخرج
ابن ابی حاتم عن السدی فی التفسیر قال لم یبعث نبی قط من لدن نوح الا
اخذ الله میثاقه لیؤمن بمحمد وقال السبکی عرفنا بالخبر الصحیح حصول
الکمال من قبل خلق آدم لنبینا صلی الله علیه وسلم من ربه سبحانه وانه اعطاه
النبوة من ذلک الوقت ثم اخذ له المواثیق علی الانبیاء لیعلموا انه المقدم
علیهم وانه نبیهم ورسولهم فهو صلی الله علیه وسلم نبی الانبیاء ولهذا
کانوا فی الاخرة تحت لوائه وفی الدنیا کذلک لیلة الاسراء ولو اتفق
بجیئه فی زمنهم لزمهم وامهم الایمان به ونصرته کما اخذ الله علیهم
المیثاق کذلک مع بقائهم علی نبوتهم ورسالتهم الی اممهم فنبوته
علیهم ورسالته الیهم معنی حاصل له وانما امره یتوقف علی اجتماعهم
معه فتاخر ذلک الامر راجع الی وجودهم لا لعدم اتصافه بما تقتضیه
فنبوته ورسالته اعم واعظم وشریعته موافقة لشرائعهم فی الاصول
لانها لا تختلف وتقدم شریعته فیما عساه یقع الاختلاف فیه من
الفروع اما علی سبیل التخصیص او النسخ او لا ولا بل یکون شریعته فی تلک الاوقات
بالنسبة الی اولئک الامم ما جاءت به انبیاؤهم وفی هذا الوقت
بالنسبة الی هذه الامة هذه الشریعة والاحکام تختلف باختلاف
الاشخاص والاوقات انتهی حاصل کلام السبکی و دیار بکری در تاریخ خمیس گفته
واخرج مسلم فی صحیحه من حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبی

نقل ابن حجر المکی فی فتاواه عن السبکی ان النبی صلی الله علیه وسلم حصل له الکمال واعطی النبوة قبل خلق آدم

صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله عز وجل كتب مقادير الخلق قبل ان
يخلق السموات والارض بخمسين الف سنة وكان عرشه على الماء ومن
جملة ما كتب في الذكر وهو ام الكتاب ان محمدا خاتم النبيين وعن العرباض
بن سارية عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال انى عند الله خاتم النبيين
وان آدم لمنجدل في طينته وسأخبركم باول امري دعوة ابراهيم
وبشارة عيسى ورؤيا امي التي رأت حين وضعتني وقد خرج منها نور اضاءت
منه قصور الشام رواه احمد والبيهقي والحاكم وقال صحيح الاسناد كذا
في شرح السنة قوله لمنجدل في طينته يعني طريحا ملقى على الارض قبل
نفخ الروح فيه وعن ميسرة الضبي قال قلت يا
رسول الله متى كنت نبيا قال وآدم بين الروح والجسد هذا لفظ رواية
الامام احمد ورواه البخاري في تاريخه وابو نعيم في الحلية وصححه الحاكم
واما ما اشتهر على الالسنة بلفظ كنت نبيا وآدم بين الماء والطين فقال
الشيخ الحافظ ابو الخير السخاوي في كتابه المقاصد الحسنة لم نقف عليه
بهذا اللفظ انتهى قال الحافظ ابن رجب في اللطائف
وبعضهم رواه متى كتبت نبيا من الكتابة قال كتبت وآدم بين الروح
والجسد فتحمل هذه الرواية مع رواية العرباض بن سارية على وجوب
نبوته وثبوتها وظهورها في الخارج فان الكتابة تستعمل فيما هو واجب
قال الله تعالى كتب عليكم الصيام وكتب الله لاغلبن انا ورسلي وعن ابي
هريرة انهم قالوا يا رسول الله متى وجبت لك النبوة قال وآدم بين الروح

والجسد

والجسد رواه الترمذي وقال حديث حسن وفي شرح الشيخ عبد القادر بن شيخ العيدروس
در اول نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته اعلم ان الله سبحانه وتعالى
لما اراد ايجاد خلقه ابرز الحقيقة المحمدية من انواره الصمدية في
حضرته الاحدية ثم سلخ منها العوالم كلها علوها وسفلها على ما
اقتضاه كمال حكمته وسبق في ارادته وعلمه ثم اعلمه تعالى بكماله في نبوته
وبشره بعموم دعوته ورسالته وبانه نبي الانبياء وواسطة جميع الاصفياء
وابوه آدم بين الروح والجسد ثم انبجست منه عيون الارواح فظهر بملئها
في عوالمها المتقدمة على عالم الاشباح وكان هو الجنس العالي على جميع الاجناس
والاب الاكبر لجميع الموجودات والناس فهو وان تأخر وجود جسمه تميز على
العوالم كلها برفعته وتقدمه اذ هو خزانة السر الصمداني ومحل تفرد
الامداد الرحماني وصح في مسلم انه صلى الله عليه وسلم قال ان الله كتب
مقادير الخلق قبل ان يخلق السموات والارض بخمسين الف سنة وكان
عرشه على الماء ومن جملة ما كتب في الذكر وهو ام الكتاب ان محمدا خاتم النبيين
وان آدم لمنجدل في طينته اي طريح ملقى قبل نفخ الروح فيه وصح ايضا
انه قيل له يا رسول الله متى كنت نبيا قال وآدم بين الروح والجسد
ويروى كتبت من الكتابة وخبر كنت نبيا وآدم بين الماء والطين قال
بعض الحفاظ لم نقف عليه بهذا اللفظ وحسن الترمذي خبر يا رسول الله
متى وجبت لك النبوة قال وآدم بين الروح والجسد ومعنى وجوب النبوة
وكتابتها ثبوتها وظهورها في الخارج نحو كتب الله لاغلبن كتب عليكم الصيام

والمراد ظهوره للملائكة وروحه صلى الله عليه وسلم في عالم الارواح اعلاماً بعظيم شرفه وتميزه على بقية الانبياء، وخص الاظهار بحالة كون آدم بين الروح والجسد لانه اوان دخول الارواح الى عالم الاجساد والتمايز حينئذ اتم واظهر فاختص صلى الله عليه وسلم بزيادة اظهار شرفه حينئذ ليتميز على غيره تميزاً اعظم واتم واجاب الغزالي عن وصفه نفسه بالنبوة قبل وجود ذاته وعن خبر ان اول الانبياء خلقاً وآخرهم بعثاً بان المراد بالخلق هنا التقدير لا الايجاد فانه قبل ان تحمل به امه لم يكن مخلوقاً موجوداً ولكن الغايات والكمالات سابقة في التقدير قبل تمام خلقة آدم اذ لم ينشأ آدم الا لينتزع من ذريته محمد صلى الله عليه وسلم وتحقيقه ان للدار في ذهن المهندس وجوداً ذهنياً سببا للوجود الخارجي سابقاً عليه فالله تعالى يقدر ثم يوجد على وفق التقدير ثانياً انتهى ملخصاً وذهب السبكي الى ما هو احسن وابين وهو انه جاء ان الارواح خلقت قبل الاجساد فالاشارة بكنت نبياً الى روحه الشريفة او حقيقة من حقائقه ولا يعلمها الا الله ومن حباه بالاطلاع عليها ثم انه تعالى يؤتي كل حقيقة منها ما شاء في اي وقت شاء فحقيقة النبي صلى الله عليه وسلم قد تكون من حين خلق آدم عليه السلام آتاه ذلك الوصف بان خلقها متهيئة له وافاضه عليها من ذلك الوقت فصار نبياً وكتب اسمه على العرش ليعلم ملائكته وغيرهم كرامته عنده فحقيقته موجودة من ذلك الوقت وان تأخر جسده الشريف

المتصف بها فخلق ايتائه النبوة والحكمة وسائر اوصافه حقيقته وكمالاتها معجل لا تاخر فيه وانما المتاخر تكونه وتنقله في الاصلاب والارحام الطاهرة الى ان ظهر صلى الله عليه وسلم ومن فسر ذلك بعلم الله بانه سيصير نبياً لم يصل لهذا المعنى لان علمه تعالى محيط بجميع الاشياء فالوصف بالنبوة في ذلك الوقت ينبغي ان يفهم منه انه امر ثابت له فيه والا لم يختص بانه نبي اذ الانبياء كلهم كذلك بالنسبة بعلمه تعالى واخرج ابن سعد عن الشعبي متى استنبئت يا رسول الله قال وآدم بين الروح والجسد حين اخذ مني الميثاق وهو يدل على ان آدم عليه السلام لما صور طيناً استخرج صلى الله عليه وسلم ونبئ واخذ منه الميثاق ثم اعيد الى ظهره ليخرج اوان وجوده فهو اولهم خلقاً وخلق آدم السابق كان مواتاً لا روح فيه وصلى الله عليه وسلم كان حياً حين استخرج ونبئ واخذ منه الميثاق ولا ينافي هذا ان استخراج ذرية آدم انما كان بعد نفخ الروح فيه لانه صلى الله عليه وسلم خص من بين بني آدم بذلك الاستخراج الاول وفي تفسير العماد بن كثير عن علي وابن عباس رضي الله عنهما في قوله تعالى واذ اخذ الله ميثاق النبيين الآية لم يبعث نبياً الا اخذ عليه العهد في محمد صلى الله عليه وسلم لئن بعث وهو حي ليؤمنن به ولينصرنه ويأخذ العهد بذلك على قومه واخذ السبكي من الآية انه على تقدير مجيئه في زمانه مرسل اليهم فتكون نبوته ورسالته عامة لجميع الخلائق من آدم الى يوم القيمة وتكون الانبياء

ق ایتاء النبی صلعم النبوة والحکمة و سائر الاوصاف ثابت قبل خلقه الطاهری کما فی النقد السائر عن السبکی

وانهم کلهم من امته فقوله وبعثت الی الناس کافة یعنا ول من قبل زمنه ایضا وبه یتبین معنی کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد وحکمنا کون الانبیاء فی الاخرة تحت لوائه وصلاته بهم لیلة الاسراء وروی عبدالرزاق بسنده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله خلق نور محمد قبل الاشیاء من نوره فجعل ذلك النور یدور بالقدرة حیث شاء الله ولم یکن فی ذلك الوقت لوح ولا قلم الحدیث بطوله وجمال الدین محدث در روضة الاحباب گفته مرویست که میسرة الفجر گفت سوال کردم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که متی کنت نبیا اندکی باز تو پیغمبر بودی فرمود چون الله تعالی عرش عظیم بیافرید آسمانها و زمینها بیافرید وعرش بر کاهل حمله تمکن ساخت بقلم قدرت بر ساق عرش نوشت که لا اله الا الله محمد رسول الله خاتم الانبیاء ونام مرا بر درها و ورقها و قبها و خیمهای بهشت ثبت کرد وآدم میان روح وجسد بود یعنی روح در جسد او تمکن نیافته بود بعد از آنکه قادر بر کمال آدم بیافریدان نور را در پیشانی وی بودیعت نهاد پس گفت ای آدم این نور بهترین فرزندان تو و سرور پیغمبران مرسل ست آورده اند که چون آدم را بجهت آن زلت که از وصادر شد تادیب نمودند و بدنیا فرستادند پیوسته گریه وانابت بود تا آخر الامر محمد رسول الله را وسیله ساخته توبه او قبول شد وعلی بن ابراهیم حلبی در انسان العیون گفته فی الوفاء عن میسرة قلت یا رسول الله متی کنت نبیا قال لما خلق الله الارض واستوی الی السماء فسواهن سبع سموات وخلق العرش کتب علی ساق العرش محمد رسول الله خاتم الانبیاء وخلق الله الجنة التی اسکنها آدم وحوا وکتب اسمی ای موصوفا بالنبوة

۲۹۷ ثلث اول
ص ۲۳۲
باب پا جاء من بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لعبد بهتو عن الربیع بن انس عن ... بالعرب

بالنبوة او بما هو اخص منها وهو الرسالة علی ما هو المشهور علی الابواب والاوراق والقباب والخیام وآدم بین الروح والجسد ای قبل ان تدخل الروح جسده فلما احیاه الله نظر الی العرش فرای اسمی فاخبره الله تعالی انه سید ولدك فلما غرهما الشیطان تابا واستشفعا باسمی الیه ای فقد وصف صلی الله علیه وسلم بالنبوة قبل وجود آدم وفیه ایضا عن سعید بن جبیر اختصم ولد آدم ای الخلق اکرم علی الله تعالی فقال بعضهم آدم خلقه الله بیده واسجد له ملائکته وقال آخرون بل الملائکة لانهم لم یعصوا الله عز وجل فذکروا ذلك لآدم فقال لما نفخ فی الروح لم تبلغ قدمی حتی استویت جالسا فبرق لی العرش فنظرت فیه محمد رسول الله فذاك اکرم الخلق علی الله عز وجل

وجه پانزدهم آنکه ظاهرست که فرع تقدم نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اخذ میثاق بر نبوت آنحضرت از انبیای سابقین ست واخذ میثاق بر نبوت آنحضرت از انبیای سابقین دلالت بر افضلیت آنحضرت ازین حضرات دارد ودر وجه سابق مبین شد که تقدم نبوت آنحضرت فرع تقدم خلق نور آنحضرت ست پس هرگاه فرع فرع دلالت بر افضلیت میکند اصل بالاولی دلالت قطعا وحتما دلالت بر افضلیت آنحضرت خواهد کرد ونور جناب امیرالمومنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله متحد بوده ومتقدم بر خلق حضرت آدم علیه السلام پس ثابت وواضح گردید که برای نور آنحضرت چنین فضیلت جلیله عظیمه حاصل بوده که فرع فرع آن اخذ میثاق از انبیای سابقین علیهم السلام ست

پس در فضلیت آنحضرت از انبیای سابقین و فتح تقدم متغلبین متقمصین قمیص خلافت بغیر نص و تعیین کدام مقام اشتباه و ارتیاب برای منصفین هست اما اینکه اخذ میثاق نبوت آنحضرت فرع تقدم خلق آنحضرتست پس ظاهرست از روایات عدیده ابونعیم در دلائل النبوة گفته ثم تقدمه صلی الله علیه وسلم فی الذکر علی من تقدمه فی البعث فقال انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده واوحینا الی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب الی قوله واتینا داود زبورا وقال واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح ذالک ما حدثناه ابو محمد عبدالله بن ابراهیم بن ایوب ثنا جعفر بن احمد بن عاصم ثنا هشام بن عمار ثنا بقیة حدثنی سعید بن بشیر نا قتادة عن الحسن عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی قوله واذ اخذنا من النبیین میثاقهم قال کنت اول النبیین فی الخلق وآخرهم فی البعث وحدثناه ابو عمرو بن حمدان نا الحسن بن سفین نا هشام بن عمار ثنا الولید بن مسلم عن خلید بن دعلج وسعید عن قتادة عن الحسن عن ابی هریرة عن النبی مثله حدثناه ابو بکر بن خلاد ثنا اسمعیل القاضی انا محمد بن المنهال نا یزید بن زریع نا سعید عن قتادة قال ذکر لنا ان نبی الله قال مثله حدثنا محمد بن احمد بن الحسن نا اسحق بن الحسن الحربی نا حسین بن محمد المروزی نا شیبان عن قتادة قال ذکر لنا ان نبی الله قال مثله و عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة گفته اگرچه در علم الهی نبوت تمامه انبیا ثابت و کائن بود لیکن نبوت آنحضرت ظاهر و معلوم بود در میان ملائکه و ارواح نبوت انبیا مکتوم

و مستور بود بلکه میگویند که روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران عالم مربی ارواح انبیا و مفیض علوم الهیه بود بر ایشان چنانکه در نشأه دنیا مبعوث و مرسل بود بر سایر بنی آدم پس وی صلی الله علیه وسلم نبی و رسول بود دران عالم بالفعل در خارج نه در علم الهی فقط و تواند که اشارت نحن السابقون الآخرون باین معنی باشد و بعضی گفته اند که در نشأه میثاق نیز برین صفت بود و اگرچه وجود این نشأه و استخراج ذرات از ظهر آدم بعد از نفخ روح در جسد آدم چنانکه اکثر احادیث بران دالست و لیکن استخراج ذره آنحضرت از ظهر او مقدمست از ذرات دیگر والله اعلم و در اخبار آمده که چون مخلوق شد نور آنحضرت بیرون آمد از وی نور انبیا علیهم السلام امر کرد او را پروردگار تعالی که نظر کند بجانب انوار ایشان پس نظر کرد آنحضرت و پوشید انوار ایشان را گفتند ای پروردگار ما این کیست که پوشید نور وی انوار ما را گفت الله تعالی این نور محمد بن عبدالله است اگر ایمان آورید بوی میگردانم شما را انبیا گفتند ایمان آوردیم یا رب بوی و بنبوت وی پس گفت رب العزة جل جلاله گواه شدم بر شما و اینست معنی قول حق سبحانه واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة الایة و ذکر تفسیر این آیه کریمه سابقا در ذکر فضائل آنحضرت گذشته است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبی الانبیاست و ظاهر گردد این معنی در آخرت که جمیع انبیا تحت لوای وی باشند صلی الله علیهم وسلم و همچنین در شب اسرا او امامت کرد ایشان را و اگر اتفاق می افتاد مجی او در زمن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله علیه و علیهم واجب میگشت بر ایشان و بر امم ایشان بوی و نصرت وی و باین گرفته است حق تعالی از ایشان میثاق و چون آفریده شد قلم حکم شد او را که بنویسد بر ساق عرش و ابواب بهشت

و اوراق آن و ثیاب و خیام آن لا اله الا الله محمد رسول الله مسطور بود یعنی لا اله الا الله
محمد رسول الله خاتم الانبیاء و بعد ازان نوشت هر چه کائن ست تا روز قیامت
چنانکه آمده است جف القلم بما هو کائن انتهی اما دلالت اخذ میثاق بر افضلیت پس بمرتبه اولیات
و بدیهیات رسیده و لا ینکر دلالة اخذ المیثاق علی افضلیة حبیب الخلاق الا المتهور
الموضع فی الخبط والشماس والشقاق الذی فی دینه نفاق و ماؤه زعاق ابونعیم در
دلائل النبوة در ذکر فضائل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم گفته و من فضائله
اخذ الله المیثاق علی جمیع انبیائه ان جاءهم رسول ان یؤمنوا به و ینصروه
فلم یکن لیدرک احد منهم الرسول الا وجب علیه الایمان به والنصر لاخذ
المیثاق منهم فجعلهم کلهم اتباعا له یلزمهم الانقیاد والطاعة لو ادرکوه و ذلک
ما حدثناه محمد بن احمد بن الحسن ثنا یوسف بن الحکم ثنا محمد بن بشیر العبدی
ثنا هشیم ثنا مجالد عن الشعبی عن جابر عن عمر بن الخطاب قال اتیت النبی
صلی الله علیه وسلم و معی کتاب اصبته من بعض اهل الکتب فقال والذی
نفسی بیده لو ان موسی کان حیا الیوم ما وسعه الا ان یتبعنی و قاضی
ابو الفضل عیاض بن موسی الیحصبی در کتاب شفا بتعریف حقوق المصطفی گفته الفصل
السابع فیما اخبر الله به تعالی فی کتابه العزیز من عظیم قدره و شریف منزلته علی الانبیاء
و حظوة رتبته قوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب
و حکمة الی قوله من الشاهدین قال ابو الحسن القابسی اختص الله تعالی
محمدا صلی الله علیه وسلم بفضل لم یؤته احدا غیره ابانه به و هو ما ذکره
فی هذه الآیة قال المفسرون اخذ الله المیثاق بالوحی و لم یبعث نبیا

دلالت اخذ میثاق نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر افضلیت آنحضرت از دلائل النبوة

دلالت اخذ میثاق بر افضلیت آنحضرت از شفای قاضی عیاض

الا ذکر له

الا ذکر له محمدا و نعته و اخذ علیه میثاقه ان ادرکه لیؤمنن به و قیل
ان یبینه لقومه و یاخذ میثاقهم ان یبینوه لمن بعدهم و قوله ثم
جاءکم الخطاب لاهل الکتاب المعاصرین لمحمد صلی الله علیه وسلم قال علی
بن ابی طالب رضی الله عنه لم یبعث الله نبیا من آدم فمن بعده الا
اخذ علیه العهد فی محمد علیه الصلوة والسلام لئن بعث و هو حی لیؤمنن
به و لینصرنه و یاخذ العهد بذلک علی قومه و نحوه عن السدی و
قتادة فی آی تضمنت فضله من غیر وجه واحد قال الله تعالی و اذ
اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الآیة و قال انا اوحینا
الیک کما اوحینا الی نوح الی قوله وکیلا و روی عن عمر بن الخطاب رضی الله
عنه قال فی کلام بکی به النبی صلی الله علیه وسلم فقال بابی انت
و امی یا رسول الله لقد بلغ من فضیلتک عند الله ان بعثک آخر
الانبیاء و ذکرک فی اولهم فقال و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و
منک و من نوح الآیة بابی انت و امی یا رسول الله لقد بلغ من
فضیلتک عنده ان اهل النار یودون ان یکونوا اطاعوک و هم بین
اطباقها یعذبون یقولون یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا قال
قتادة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت اول الانبیاء فی الخلق
و آخرهم فی البعث فلذلک وقع ذکره مقدما هنا قبل نوح و غیره
قال السمرقندی فی هذا تفضیل نبینا علیه السلام لتخصیصه بالذکر
قبلهم و هو آخرهم المعنی اخذ الله علیهم المیثاق اذ اخرجهم من ظهر آدم

و التقدیم فی الذکر یثبت الافضلیة ذکره فی الشفا

كالذرّ وقال تعالى تلك الرسل فضّلنا بعضهم على بعض الآية قال اهل
التفسير اراد بقوله ورفع بعضهم درجات محمّداً صلّى الله عليه وسلّم لانه
بعث الى الاحمر والاسود واحلت له الغنائم وظهرت على يديه المعجزات فليس
احد من الانبياء اعطى فضيلة وكرامة الا وقد اعطى محمّداً صلّى الله عليه وسلّم
مثلها قال بعضهم ومن فضله ان الله تعالى خاطب الانبياء باسمائهم
وخاطبه بالنبوّة والرسالة في كتابه فقال يا ايها النبيّ يا ايها الرسول
وحكى السمرقندي عن الكلبي في قوله تعالى وان من شيعته لابراهيم ان الهاء
عائدة على محمّد اي ان من شيعة محمّد لابراهيم اي على دينه ومنهاجه
واختاره الفرّاء وحكاه عنه مكّي وقيل المراد نوح عليه الصّلوة والسّلام
و قسطلانی در مقصد سادس مواهب لدنیه گفته النوع الثاني في اخذ الله تعالى
له الميثاق على النبيّين فضلاً ومنّة ليؤمننّ به ان ادركوه ولينصرنّه
قال الله تعالى واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة
ثمّ جاءكم رسول مصدّق لما معكم لتؤمننّ به ولتنصرنّه الآية اخبر
تعالى انّه اخذ ميثاق كل نبيّ بعثه من لدن آدم عليه السّلام الى محمّد صلّى الله
عليه وسلم ان يصدّق بعضهم بعضاً قاله الحسن وطاوس وقتادة وقيل
معناه انّه تعالى اخذ الميثاق من النبيين واممهم واستغنى بذكرهم عن
ذكر الامم وعن علي بن ابي طالب وابن عباس ما بعث الله نبيا من الانبياء
الا اخذ عليه الميثاق لئن بعث محمّد صلّى الله عليه وسلّم وهو حيّ
ليؤمننّ به ولينصرنّه وما قاله قتادة والحسن وطاوس لا يضادّ ما قاله

علی

علي وابن عباس ولا ينفيه بل يستلزمه ويقتضيه قيل معناه ان الانبياء
عليهم السّلام كانوا ياخذون الميثاق من اممهم بانّه اذا بعث محمّد صلّى الله
عليه وسلّم ان يؤمنوا به وان ينصروه واحتجّ له بانّ الذين اخذ الله
الميثاق منهم يجب عليهم الايمان بمحمّد صلّى الله عليه وسلّم عند مبعثه
وكان الانبياء عند مبعث محمّد صلّى الله عليه وسلّم من جملة الاموات
والميّت لا يكون مكلّفاً فتعيّن ان يكون الميثاق ماخوذاً على الامم قالوا
ويؤيّد هذا انّه تعالى حكم على الذين اخذ عليهم الميثاق انّهم لو تولّوا
كانوا فاسقين وهذا الوصف لا يليق بالانبياء وانما يليق بالامم واجيب
بان يكون المراد من الآية ان الانبياء لو كانوا في الحيوة لوجب عليهم الايمان
بمحمّد صلّى الله عليه وسلّم ونظيره قوله تعالى لئن اشركت ليحبطنّ عملك
وقد حكم الله تعالى انه لا يشرك ولكن خرج هذا الكلام على سبيل التقدير
والفرض وقال تعالى ولو تقوّل علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين
ثم لقطعنا منه الوتين وقال في الملائكة ومن يقل منهم اني اله من دونه فذلك
نجزيه جهنّم كذلك نجزي الظالمين مع انّه تعالى اخبر عنهم بانهم
لا يسبقونه بالقول وبانّهم يخافون ربهم من فوقهم فكل ذلك خرج على
سبيل الفرض والتقدير واذا نزّلت هذه الآية على انّ الله تعالى
لو جب على جميع الانبياء ان يؤمنوا بمحمّد صلّى الله عليه وسلّم لو كانوا في
الاحياء وانّهم لو تركوا ذلك لصاروا في زمرة الفاسقين فلان يكون الايمان
بمحمّد صلّى الله عليه وسلّم واجباً على اممهم من باب اولى فكان صرف

هذا الميثاق الى الانبياء اقوى فى تحصيل المقصود قال السبكى فى هذه الآية
انه عليه السلام على تقدير مجيئه فى زمانه يكون مرسلا اليهم فتكون
نبوته ورسالته عامة لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمة وتكون
الانبياء واممهم كلهم من امته ويكون قوله وبعثت الى الناس كافة
لا يختص به الناس فى زمانه الى يوم القيمة بل يتناول من قبلهم
ايضا وانما اخذ المواثيق على الانبياء ليعلموا انه المقدم عليهم وانه
نبيهم ورسولهم وفى اخذ المواثيق وهى فى معنى الاستحلاف ولذلك
دخلت لام القسم فى لتؤمنن به ولتنصرنه لطيفة وهى كأنها ايمان البيعة
(مبتدا موخر وفى اخذ المواثيق خبر مقدم)
التى تؤخذ للخلفاء ولعل ايمان الخلفاء اخذت من هنا فانظر هذا التعظيم
العظيم للنبى صلى الله عليه وسلم من ربه تعالى فاذا عرفت هذا فالنبى
محمد صلى الله عليه وسلم نبى الانبياء ولهذا ظهر ذلك فى الآخرة
جميع الانبياء تحت لوائه وفى الدنيا كذلك ليلة الاسراء صلى بهم
ولو اتفق مجيئه فى زمن آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى وجب عليهم
وعلى اممهم اتباعه والايمان به ونصرته وبذلك اخذ الله الميثاق
عليهم فنبوته ورسالته اليهم معنى حاصل له وانما امره يتوقف على اجتماعهم
معه فتأخر ذلك الامر راجع الى وجودهم لا الى عدم اتصافهم بما يقتضيه
وفرق بين توقف الفعل على قبول المحل وتوقفه على اهلية الفاعل فههنا
لا توقف من جهة الفاعل ولا من جهة ذات النبى صلى الله عليه وسلم
الشريفة وانما هو من جهة وجود العصر المشتمل عليه فلو وجد فى عصرهم

لزم

لزمهم اتباعه بلا شك ولهذا ياتى عيسى فى آخر الزمان على شريعته
وهو نبى كريم على حاله لا كما يظن بعض الناس انه ياتى واحدا من هذه
الامة نعم هو واحد من هذه الامة لما قلنا من اتباعه للنبى صلى الله
عليه وسلم وانما يحكم بشريعة نبينا محمد صلى الله عليه وسلم بالقرآن
والسنة وكل ما فيها من امر ونهى فهو متعلق به كما يتعلق بسائر الامة
وهو نبى كريم على حاله لم ينقص منه شىء وكذلك لو بعث النبى صلى الله
عليه وسلم فى زمانه او فى زمان موسى وابراهيم ونوح وآدم كانوا مستمرين
على نبوتهم ورسالتهم الى اممهم والنبى صلى الله عليه وسلم نبى عليهم ورسول
الى جميعهم فنبوته ورسالته اعم واشمل واعظم ومتفق مع شرائعهم
فى الاصول لانها لا تختلف وتقدم شريعته صلى الله عليه وسلم فيما عسى
يقع الاختلاف فيه من الفروع اما على سبيل التخصيص واما على سبيل
النسخ او لا نسخ ولا تخصيص بل تكون شريعة النبى صلى الله عليه وسلم
فى تلك الاوقات بالنسبة الى اولئك الامم ما جاءت به انبياؤهم
وفى هذا الوقت بالنسبة الى هذه الامة هذه الشريعة والاحكام تختلف
باختلاف الاشخاص والاوقات وبهذا بان لنا معنى حديثين
كانا خفيين عنا احدهما قوله صلى الله عليه وسلم بعثت الى الناس
كافة كنا نظن انه من زمانه الى يوم القيمة فبان انه جميع الناس
اولهم وآخرهم والثانى قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا
وآدم بين الروح والجسد كنا نظن انه بالعلم فبان انه زائد

على ذلك وانما يفترق الحال بين ما بعد وجود جسده صلى الله
عليه وسلم وبلوغه الاربعين وما قبل ذلك بالنسبة الى المبعوث اليهم
وتاهلهم لسماع كلامه لا بالنسبة اليه ولا اليهم لو تاهلوا قبل ذلك
وتعليق الاحكام على الشروط قد تكون بحسب المحل القابل وقد تكون
بحسب الفاعل المتصرف فههنا التعليق انما هو بحسب المحل القابل وهو
المبعوث اليهم وقبولهم سماع الخطاب والجسد الشريف الذي يخاطبهم
بلسانه وهذا كما يوكل الاب رجلا في تزويج ابنته اذا وجدت كفوا فالتوكيل
صحيح وذلك الرجل اهل للوكالة ووكالته ثابتة وقد يحصل توقف
التصرف على وجود الكفو ولا يوجد الا بعد مدة وذلك لا يقدح في
صحة الوكالة واهلية الوكيل انتهى والله تعالى اعلم وانفا شنیدی که قسطلانی
در مواهب لدنیه گفته روی عن علی بن ابی طالب انه قال لم يبعث الله تعالى
نبيا من آدم فمن بعده الا اخذ عليه العهد في محمد صلى الله عليه وسلم
لئن بعث وهو حي ليؤمنن به ولينصرنه ويأخذ العهد بذلك على
قومه وهو مروي عن ابن عباس ايضا ذكرهما العماد بن كثير في تفسيره
وقيل ان الله تعالى لما خلق نبينا محمدا صلى الله عليه وسلم امره ان ينظر
الى انوار الانبياء عليهم السلام فغشيهم من نوره ما انطقهم الله به
وقالوا يا ربنا من غشينا نوره فقال الله تعالى هذا نور محمد بن عبد الله
ان آمنتم به جعلتكم انبياء قالوا آمنا به وبنبوته فقال الله تعالى
اشهد عليكم قالوا نعم فذلك قوله تعالى واذ اخذ الله ميثاق النبيين

لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به
ولتنصرنه الى قوله وانا معكم من الشاهدين قال الشيخ تقي الدين السبكي
في هذه الآية الشريفة من التنويه بالنبي صلى الله عليه وسلم وتعظيم
قدره العلي ما لا يخفى وفيه مع ذلك انه صلى الله عليه وسلم على تقدير
مجيئه في زمانهم يكون مرسلا اليهم فتكون نبوته ورسالته عامة
لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمة وتكون الانبياء واممهم كلهم
من امته ويكون قوله وبعثت الى الناس كافة لا يختص به الناس من
زمانه الى يوم القيمة بل يتناول من قبلهم ايضا وتبين
بذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وآدم بين الروح والجسد
ثم قال فاذا عرف هذا فالنبي صلى الله عليه وسلم نبي الانبياء ولهذا ظهر
في الآخرة ان جميع الانبياء تحت لوائه وفي الدنيا كذلك ليلة الاسراء
صلى بهم ولو اتفق مجيئه في زمن آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى
صلوات الله وسلامه عليهم وجب عليهم وعلى اممهم الايمان به
ونصرته وبذلك اخذ الله الميثاق عليهم انتهى وسيأتي ان شاء الله
مزيد لذلك في المقصد السادس وشيخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته
وصل واز انجمله دلالت میکند بر غایت فضل وکرامت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بر بودن وی نبی الانبیا وبودن انبیا سلام الله علیهم اجمعین در حکم امتان
وی این آیه کریمه است واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب
وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه

قال أأقررتم وأخذتم على ذلكم إصري قالوا أقررنا قال فاشهدوا وأنا معكم من الشاهدين فمن تولى بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون یعنی یاد ذکر کن ای محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس عهد و پیمان پیغمبران را که هر آئینه چیزیکه دادم من شما را از کتاب و حکمت پس تر بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده هست چیزیرا که با شماست و این صفت تمامه انبیاست که تصدیق یکدیگر می کنند و متوافق اند در اصول دین هر آئینه ایمان می آرید شما بآن رسول و نصرت میدهید او را خبر داده است وی تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری که فرستاده او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه وسلم جمهور مفسران برانند که باین رسول محمد ست صلی الله علیه وسلم و نه فرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر آنکه ذکر کرده باوی محمد را و گفت باوی که وصف او را و گرفت بروی میثاق که اگر دریابد وی را ایمان آرد بوی و لابد چون از انبیا میثاق گرفت از امتیان ایشان که تابعان ایشانند نیز گرفته باشد و چون انبیا اصل و متبوع اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان گفت علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما نفرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر آنکه گرفت بروی میثاق که اگر باشد و دریابد محمد را صلی الله علیه وسلم ایمان آرد بوی و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند که مراد آنست که گرفت خدای تعالی میثاق را که انبیا بر امم خود گرفتند که چون محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث گردد ایمان آرید بوی میثاق این بر آنکسانیکه بعد از شما بیایند همچنین تا رسید باهل کتاب که معاصر آنحضرت بودند چون آنحضرت بمدینه قدوم آورده تکذیب کردند او را یهود یاد داد آنحضرت این میثاق بایشان چو نازل شد این آیه احتجاج کرده است این بعض بآنکه آنکسانیکه اخذ کرد خدای تعالی

میثاق را از ایشان باید که واجب شود بر ایشان ایمان بر آنحضرت نزد بعثت و انبیا در وقت بعثت از جمله اموات بودند و میت مکلف نمی باشد پس متعین شد که میثاق با خود بر امم باشد و مؤید ست این قول را که حق تعالی فرمود فمن تولى بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون و این وصف لائق نیست بانبیا بلکه لائق ست بامت و جواب داده شده است که مراد از آیه بطریق فرض و تقدیر ست که انبیا اگر زنده باشند واجب ست بر ایشان ایمان به محمد صلی الله علیه وسلم نه آنکه اخبار ست بوقوع آن در وجود و بسا احکام که بفرض و تقدیر آید چنانکه لئن أشركت ليحبطن عملك و لو تقول علينا بعض الأقاويل و من يقل منهم إني إله الآيات و این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون بنای کلام بر فرض و تقدیر ست قول وی تعالی فمن تولى بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون نیز درست آید و نیز چون بر انبیا حکم کرد و میثاق گرفت بر تقدیر حیات واجب ست بر ایشان ایمان بر امتیان نیز واجب خواهد بود بطریق اولی و من تولى بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون نسبت بامم ست پس اخذ میثاق بر انبیا و تاکید و تقریر و تشدید بر ایشان اقوی و ادخل باشد در مقصود فافهم گفت امام سبکی رحمة الله علیه درین آیه اشارتست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر تقدیر حیات انبیا در زمان وی رسول باشد بسوی ایشان پس نبوت و رسالت وی عام و شامل مر جمیع خلق را از زمن آدم تا روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشند و قول وی صلی الله علیه وسلم که فرستاده شدم من بکافه ناس و قول حق تعالی و ما أرسلناك إلا كافة للناس مخصوص نباشد بمردمی که از زمان وی تا روز قیامت اند بلکه

متناول ست آن کسان را نیز که پیش از وی بودند واخذ میثاق برای وی از انبیا
آن گفت که تا معلوم کنند که وی صلی الله علیه وسلم مقدم ومعظم ست بر ایشان
نبی ورسول ایشانست پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف باین تعظیم عظیم مر این نبی
کریم را از پروردگار وی چون شناختی این را دانستی که نبی محمد ست ووی نبی انبیا
صلی الله علیه وسلم وانه بجا ظاهر شود که در آخرت آدم وجز او تحت لواء او باشند
چنانکه فرمود آدم ومن دونه تحت لوائی واگر فرضا انبیا علیهم السلام در
وی می بودند با وی صلی الله علیه وسلم در زمان ایشان میبود هرآئینه همه ایمان
بوی ونصرت میدادند اورا ولهذا فرمود ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی
از جهت میثاق بروی ولهذا عیسی علیه السلام در آخر زمان بشریعت وی بیاید
حالانکه وی نبی کریم ست وباقیست بر نبوت خود نقصان نشده ست از
چیزی ونیز همچنین تمامه انبیا بفرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر ثابت
بر نبوت ورسالت خود بر امم خود وآن حضرت نبی ست بر ایشان ورسولست
ایشان پس نبوت وی اعم واعظم واشمل ست تامل کن در پیغمبر تا گمان نبری که در
نفی نبوت ورسالت از انبیا این چنین گفته ست صاحب مواهب لدنیه وتحقیق
وتفصیل کرده ست این را زیاده از آنچه کرده شد وگفت بنده مسکین خصه الله
بمزید الایمان والیقین پوشیده نماند که ظاهر آیه اخذ میثاق ست از انبیا بفرض
ظاهر قول وی لما اتیتکم من کتاب وحکمة وتصریح امیرالمومنین علی وابن عباس
وظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان بآنحضرت ونصرت آنحضرت
بان همین موافقت توثیق عهد یا قصد نصرت باشد نه وجود آمده وبساس

که بآنحضرت پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند مثل حبیب نجار
وغیره بلکه تمامه خلق سالف که بسماع خبر نبوت وفضائل وکمالات وی صلی الله
علیه وسلم در زمان سابق مشرف شده بودند واین قدر کافی ست در بودن انبیا
وامم ایشان در حکم امت وی صلی الله علیه وسلم وبودن وی رسول نسبت بایشان وانبیا
علیهم السلام وخود در شب اسرا در مسجد اقصی جمع شدند که امامت کرد وهمه اقتدا
نمودند بوی پس در آن وقت ایمان آوردند وخود اتفاق امت ست بر حیات انبیا وبقای
ایشان بحیات حقیقی دنیاوی اگرچه در میثاق گرفتن انبیا بر امم خود بایمان ونصرت
وی صلی الله علیه وسلم نیز فضل وشرف آنحضرت ست که دیگر آن را نبود ولیکن در میثاق
گرفتن حق سبحانه از انبیا بر آن اعز واعظم ست وبالله التوفیق انتهی وابن حجر مکی در شرح مکیه
شرح قصیده همزیه در شرح شعر ما مضت فترة من الرسل الا بشرت
قومها بك الانبياء گفته ما مضت فترة وهي ما بين موت الرسول
وبعثة الرسول الذي يليه كما بين عيسى ونبينا عليهما الصلوة
والسلام واختلفوا في قدرها والمشهور انه نحو ستمائة سنة التي من
خال من الرسل جمع رسول مع تعريفه اول الكتاب الا مامضی
زمن خال من الرسل نبئ فيه ذكرك الاجل تعو بشرت من البشارة
وهي الخبر السار قومها اليس فيه الاضمار قبل الذكر لان مرجع الضمير
الفاعل وهو متقدم الرتبة وان تاخر لفظه على انه يحتمل على
بعد ان الضمير للفترة الى بشرت الاقوام الكائنين في تلك الفترة
بك اي بقرب بعثتك وباهر رسالتك وعظمتك الانبياء

اى الرسل الذين اتوا بعد الفترة وفى هذا استدلال واضح على كمال
شرفه صلى الله عليه وسلم ورفعته على سائر الرسل فانه نبى الانبياء
المقدم عليهم التابعون له هم واممهم وشاهد ذلك قوله تعالى عن عيسى
عليه السلام ومبشرا برسول يأتى من بعدى اسمه احمد ومن ثم قال صلى الله
عليه وسلم انا دعوة ابى ابراهيم اى فى اية ربنا وابعث فيهم رسولا
منهم وبشارة عيسى وقوله تعالى واذ اخذ الله ميثاق النبيين اى اممهم
وحذف استغناء بذكر المتبوع عن ذكر الاتباع لما مفتوحة توطئة للقسم
الذى تضمنه اخذ الميثاق ولتؤمنن سد مسد جوابه وجواب
ما الشرطية ومكسورة اى لاجل ما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم
رسول مصدق لما معكم اى وهو محمد صلى الله عليه وسلم لتؤمنن به
ولتنصرنه الاية وقد اختلف المفسرون فيها والذى قاله على وابن
عباس رضى الله عنهم وتبعهم الحسن وطاوس وقتادة رحمهم الله انه
تعالى اخذ على كل نبى بعثه من لدن ادم الى محمد صلى الله عليه وسلم
لئن بعث محمد صلى الله عليه وسلم وهو حى ليؤمنن به ولينصرنه
ويلزم من هذا ان الانبياء كانوا ياخذون الميثاق من اممهم بانهم ان
ان ادركوا محمدا صلى الله عليه وسلم امنوا به ونصروه ودعوى ان
هذا هو معنى الاية دون الاول مردودة ولا ينافى الاول العلم بان الانبياء
(يعنى اخذ الميثاق من الانبياء ١٢)
لا يدركون حياته صلى الله عليه وسلم ولا الحكم فى اخر الاية بالفسق
على من تولى عن ذلك لان التعليق فى مثل ذلك لا يستلزم الوقوع الا ترى

الى قوله تعالى لئن اشركت ليحبطن عملك ولو تقول علينا بعض الاقاويل
لاخذنا منه باليمين فالمقصود انه لو فرض انه بعث وهم احياء لزمهم
ذلك كما ان القصد من هاتين الايتين الفرض والتقدير والتقرير ايضا
ومن ثم قال الامام التقى السبكى دلت الاية على انهم لو ادركوا زمنه
صلى الله عليه وسلم كان مرسلا اليهم فتكون نبوته ورسالته عامة لجميع
الخلق الانبياء واممهم من لدن آدم الى قيام الساعة وحينئذ يدخلون
فى قوله وارسلت الى الناس كافة وحكمة اخذ هذا الميثاق على الانبياء
اعلامهم واممهم من لدن آدم بانه المتقدم عليهم وانه صلى الله
عليه وسلم نبيهم ورسولهم وقد اظهر الله ذلك فى الدنيا بكونه امهم
ليلة الاسراء ويظهر فى الاخرة بانهم كلهم تحت لوائه بل وفى اخر الزمان
يكون عيسى عليه السلام ينزل حاكما بشريعة محمد صلى الله عليه
وسلم دون شريعة نفسه وشيخ سليمان جمل در فتوحات احمديه گفته قوله
ما مضت فترة بفتح الفاء وهى ما بين موت الرسول وبعثة الرسول
الذى يليه كما بين عيسى ونبينا صلى الله عليه وسلم واختلفوا فى
قدر ما بينهما والمشهور انه ستمائة سنة وهذه فترة فى حق
العرب وغيرهم اذ لم يكن فى هذا الزمن رسول اصلا وتزيد العرب على
غيرهم بان الفترة فى حقهم ما بين اسمعيل ومحمد وهو الوف من السنين
اذ لم يرسل للعرب بعد اسمعيل الا محمد اى ما مضى زمن خال من
الرسل نبئ فيه ذكرك الا جددته الانبياء وقوله بشرت من البشارة

وهی الخبر السّار بخلاف النذارة فانّها الخبر الضّار المسئ وقوله قوم ما
الضمیر عائد علی الانبیاء وان تاخر لفظاً التقدمه رتبة لکونه فاعلا ویصح
ان یعود علی الفترة ای الّا بشرت قوم الفترة ای الاقوام الکائنین فیها
ببعثتك وباهر رسالتك وعظمتك الانبیاء ای الرسل الذین اتوا بعد
تلك الفترة وفی هذا استدلال واضح علی کمال شرفه صلی الله علیه وسلم
ورفعته علی السبعة الرسل وانه نبیّ الانبیاء المتقدم علیهم التابعون
له هم وامهم وشاهد ذلك قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین الایة
وقد اختلف المفسّرون فیها والذی قاله علی وابن عباس وطاؤس والحسن
انه تعالی اخذ علی کل نبیّ بعثه من لدن آدم ان من ادرك محمّداً صلی الله
علیه وسلم وهو حی لیؤمننّ به ولینصرنّه ویلزم من هذا ان الانبیاء
کانوا یاخذون المیثاق علی امهم بانهم ان ادرکوا محمداً صلی الله علیه وسلم
امنوا به ونصروه فان قلت قد علم الله انه لا یظهر فی زمنهم فما فائدة
اخذ ذلك المیثاق لحبیبه بانه تشریف وتعظیم له وانه لو قدّر انه
وجد فی زمنهم لوجب علیهم الایمان به قال السبکی دلّت الایة علی انهم
لو ادرکوا زمنه کان رسولا الیهم فتکون نبوّته ورسالته عامة لجمیع
الخلق الانبیاء وامهم من لدن آدم الی قیام السّاعة ویدخلون فی
قوله وارسلت الی النّاس کافة وحکمة اخذ المیثاق علی الانبیاء اعلام
وامهم بانه المتقدم علیهم وانه نبیّهم ورسولهم وقد ظهر ذلك فی
الدنیا بکونه امّهم لیلة الاسراء ویظهر فی الاخرة بانهم کلهم تحت لوائه

بل وفی اخر الزمان یکون عیسی ینزل حاکماً بشریعة محمّد صلی الله علیه
وسلّم دون شریعة نفسه بعد ملاحظه این عبارات وتصریحات اکابر
ائمه واساطین محققین سنیه یقین واثق وقطع جازم حاصل میشود بانکه اخذ میثاق
نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از انبیا علیهم السلام دلیل ساطع
وبرهان قاطع بر افضلیت سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات ومطاع ومتبوع
بودن آنحضرت وعدم جواز تقدم احدی بر آنحضرت ست وهرگاه اخذ میثاق فرع
تقدم خلق آنحضرت ست وان در باب مدینة العلم هم متحقق ست پس آنحضرت هم
افضل خلق بعد سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات ومطاع ومتبوع
خلق بعد سرور انام صلی الله علیه وآله الکرام باشد وتقدم احدی بر ریاست
کسی بر آن حضرت جائز وروا نخواهد بود وعلاوه برین بحمد الله وحسن
توفیقه حسب روایات اعاظم سنیه عالی درجات وقوع اخذ میثاق ولایت
جناب امیر المومنین علیه السلام هم صراحةً ثابت ومتحقق ست پس اینهمه
تقریرات رشیقه وافادات انیقه که در باب اخذ میثاق نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مذکور ست بادنی تغییر در اخذ میثاق ولایت
آنحضرت جاری خواهد شد وتضییق مجال قیل وقال وقطع السنه ارباب
تخدیع وازلال بابلغ وجوه حاصل خواهد شد وکفی الله المومنین القتال پس
از انجمله است حدیث بعث انبیا علیهم السلام بر ولایت جناب امیر المومنین
علیه السلام که آورده ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم واحمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی
وابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی وعبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی

روایات بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام

بن شهاب الدین الهمدانی و سید شهاب الدین احمد و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی
و عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و اینک ابو عبد الله
ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم در کتاب معرفة علم الحدیث بعد ذکر انواع عدیده
حدیث گفته حدثنی محمد بن المظفر الحافظ نا عبد الله بن محمد بن غزوان
نا علی بن جابر نا محمد بن خالد بن عبد الله نا محمد بن فضیل نا محمد
بن سوقة عن ابراهیم عن الاسود عن عبد الله قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم اتانی ملك فقال یا محمد واسأل من ارسلنا من قبلك
من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتك وولایة
علی بن ابی طالب قال الحاکم تفرد به علی بن جابر عن محمد بن خالد عن
محمد بن فضیل و لم نکتب الا عن ابن مظفر وهو عندنا حافظ ثقة مامون
فهذه الانواع التی ذکرناها مثل الالوف من الحدیث تجری علی مثالها
و سننها و ثعلبی در تفسیر خود گفته اخبرنا ابو عبد الله الحسین بن محمد بن
الحسین الدینوری حدثنا ابو الفتح محمد بن الحسین الازدی الموصلی
حدثنا عبد الله بن محمد بن غزوان البغدادی حدثنا علی بن جابر حدثنا
محمد بن خالد بن عبد الله و محمد بن اسمعیل قال حدثنا محمد بن فضیل
عن محمد بن سوقة عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی ملك فقال یا محمد سل
من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا
قال علی ولایتك وولایة علی بن ابی طالب و اخطب خوارزم در مناقب گفته

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام از کتاب معرفة علوم الحدیث ابو عبد الله الحاکم

تفسیر آیه وسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا سوره زخرف

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام از تفسیر ثعلبی

واخبرنی

روایات بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام

واخبرنی شهردار هذا اجازة قال اخبرنا احمد بن خلف اجازة قال حدثنا
الحاکم قال حدثنا محمد بن المظفر الحافظ قال حدثنا عبد الله بن محمد
بن غزوان قال حدثنا علی بن جابر قال حدثنا محمد بن خالد بن
عبد الله قال حدثنا محمد بن فضیل قال حدثنا محمد بن سوقة
عن ابراهیم عن الاسود عن عبد الله بن مسعود قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم اتانی ملك فقال یا محمد وسل من ارسلنا من قبلك من
رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتك وولایة
علی بن ابی طالب و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله
وبارك وسلم لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء
فاوحی الله الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان
لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتك والولایة لعلی بن ابی طالب
اورده الشیخ المرتضی العارف الربانی السید شرف الدین علی الهمدانی
فی بعض تصانیفه وقال رواه الحافظ ابو نعیم و شیخ عبد الوهاب
در تفسیر خود گفته عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی
الله تعالی الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان
لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتك والولایة لعلی بن ابی طالب رواه
الحافظ ابو نعیم و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهیجی النوربخشی

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام از مناقب اخطب خوارزم

ابن مسعود رضی الله عنه

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام در توضیح الدلائل سید شهاب الدین

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام از تفسیر انوری

روایات بعث انبیا بر ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام

در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که مصطفی بن عبدالله القسطنطینی [illegible] در ذکر شروح
گلشن راز باین نهج نموده و شرحه مظفر الدین علی الشیرازی و الشیخ شمس الدین
محمد بن یحیی بن علی اللاهجی الجیلانی النوربخشی المتوفی سنة شرحا فارسیا
ممزوجا سماه مفاتیح الاعجاز بیضه فی ذی الحجة سنة سبع و ثمانین
و ثمانمائة در شرح این بیت ع زهر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر
مقابل ع سیفر باید یعنی چنانچه از سیر دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم در نقاط درجات ارتفاع از شرق نبوت از هر نقطه سایه و تعین کامل ظهور
یافته بود تا بزمان آنحضرت که وقت استوا بود رسیده سایه پنهان شد و چون آن
خورشید از استوا در گذشت و روی بجانب انحطاط کرد در مقابل هر شخصی از اشخاص
انبیا علیهم السلام تعینی و تشخصی از اولیا واقع خواهد بود چه در دایره در مقابل
و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته می باشد مثال آنکه
نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه و علی آله السلام در جانب نبوت که بمثابه شرق
تصویر نموده شد مسیح نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نبود که انا اولی
الناس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی و بینه نبی و از جانب مغرب که
طرف ولایت است مهدی مظهر ولایت حضرت مرتضی گشت که ان علیا منی و انا منه
و هو ولی کل مومن و ایضا لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی
و وارثی و ایضا انا اقاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تاویل القرآن
و ایضا یا ابابکر کفی و کف علی فی العدل سواء و ایضا انا مدینة العلم
و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و ایضا انا و علی من شجرة

واحدة

روایات بعث انبیا بر ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام

روایت بعث انبیا بر ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام از مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز از محمد بن یحیی جیلانی

روایت بعث انبیا بر ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام از مفتاح النجا میرزا محمد بدخشانی

واحدة و الناس من اشجار شتی و ایضا قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی
علی تسعة و الناس جزءا واحدا و ایضا اوصی من آمن بی و صدقنی بولایة
علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی فقد تولی الله و ایضا لما اسری
بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الی
سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله
و علی الاقرار بنبوتک و الولایة لعلی بن ابی طالب و میرزا محمد بن معتمد خان
بدخشی در مفتاح النجا گفته اخرج عبد الرزاق الرسعنی عن عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم اتانی ملک
فقال یا محمد و اسأل من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما بعثوا
قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتک و ولایة علی بن ابی طالب
مخفی نماند که از روایت ابونعیم که علی همدانی و سید شهاب الدین احمد و حاجی
عبد الوهاب نقلا عنه ذکر کرده اند و شمس الدین جیلانی بحتم و جزم آنرا بجناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در مقام احتجاج و استدلال نسبت کرده
ظاهر است که انبیا علیهم السلام مبعوث شده اند بر اقرار نبوت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام و پر
ظاهر است که بقرینه ذکر نبوت قبل ولایت مراد از ولایت امامت و ریاست
و امارت است پس در روایات دیگر هم مراد از ولایت امارت و امامت باشد پس قطعا
و حتما ثابت شد که چنانچه حق تعالی از انبیا علیهم السلام اخذ میثاق نبوت پیغمبر نموده همچنان
ازین حضرات اخذ میثاق امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام نموده پس امامت

بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم

روایت عرض ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام بر حضرت ابراهیم علیه السلام

بیفاصله آنحضرت بکمال وضوح وظهور ثابت گردید وتقریرات لطیفه ائمه سنیه که در اخذ میثاق برای اثبات نهایت فضلیت جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم واثبات متبوع ومطاع بودن آنحضرت برای انبیا فضلا عن غیرهم ذکر کرده اند درینجا جاریست لفظا باللفظ واگر بمزید تعصب واعوجاج ولایت را در حدیث بعث انبیا بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام محمول نگردانند وآنرا بمعنی محبت گیرند باز هم افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت میشود که هرگاه انبیا علیهم السلام مبعوث بر اقرار محبت آنجناب شوند واقرار محبت آنجناب تالی اقرار نبوت باشد در افضلیت آنحضرت ریبی نیست وثبوت الافضلیة ایضا بحمد الله کاف شاف ومستاصل شافة اهل الاعتساف: وازانجمله است روایت عرض ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام بر حضرت ابراهیم علی نبینا وآله وعلیه السلام وسوال آنحضرت که ایزد تعالی اسمه جناب امیر المومنین علیه السلام را در ذریت آنحضرت بگرداند مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته اخرج ابن مردویه عن ابی عبد الله جعفر بن محمد رضی الله عنه فی قوله تعالی واجعل لی لسان صدق فی الاخرین قال هو علی بن ابی طالب عرضت ولایته علی ابراهیم علیه السلام فقال اللهم اجعله من ذریتی ففعل الله ذلك ازین روایت بکمال وضوح ظاهرست که ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام بر حضرت ابراهیم علی نبینا وآله وعلیه السلام عرض کرده شد وآنجناب بسبب ظهور علو مرتبت ورفعت منزلت جناب امیر المومنین علیه السلام از واهب العطایا سوال کرد که او سبحانه وتعالی آنجناب را در ذریت آنحضرت گرداند واین دعای آنجناب بانجاح واسعاف

روایت عرض ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام ونیز سوال ابراهیم علیه السلام ... در ذریت آنحضرت گرداند

هم رسید

روایت اخذ میثاق امارت جناب امیر المومنین علیه السلام از ملائکه

هم رسید وهمین ست تفسیر آیه واجعل لی لسان صدق فی الاخرین پس این روایت علاوه بر عرض ولایت آنجناب که مستلزم افضلیت واکرمیت آنجناب ست بوجه دیگر هم افضلیت واکرمیت واشرفیت آنجناب بظهور رسید چه ازان ظاهر شد که حضرت ابراهیم علیه السلام از حق سبحانه وتعالی طلب فرمود که آنجناب را در ذریت آنحضرت گرداند وظاهرست که این دعای حضرت ابراهیم علیه السلام نیست مگر بوجه افضلیت واکرمیت جناب امیر المومنین علیه السلام وپر ظاهرست که برای ثلثه این مرتبه عظیمه که عرض ولایت شان بر حضرت ابراهیم علیه السلام شود وآنحضرت سوال جعل شان از ذریت خود کند حاصل نیست فثبت ان هذه مزیة عظیمة وموهبة سنیة من الله القدیر خصت بامیر کل امیر علیه وآله الصلوة والسلام ما فاح المسك والعبیر فاین للثلثة الذین هم بمراحل قاصیة ان یدعو ابراهیم الخلیل من الرب الجلیل جعلهم من ذریته وتصییرهم فی عترته التقدم والتراوس علی من حاز هذه المرتبة الباهرة السناء واحرز فضل تلك المنقبة العظیمة المدح والثناء وازانجمله است حدیثی که دلالت صریحه دارد بر اخذ میثاق امارت جناب امیر المومنین علیه السلام از ملائکه در کتاب الفردوس که بعنایت رب حمید بعد جهد جهید وکد شدید نقل آن بدست این اقل العبید آمده در فصل لام از باب اللام میگوید حذیفة لو علم الناس متی سمی علی امیر المومنین ما انکروا فضله سمی امیر المومنین وآدم بین الروح والجسد قال الله تعالی واذ اخذ من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالت الملائکة بلی فقال انا

روایت اخذ میثاق امارت جناب امیر المومنین علیه السلام از ملائکه از کتاب الفردوس

روایات اخذ میثاق امارت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از ملائکه

ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه حق تعالی
بعد آنکه از ملائکه اخذ میثاق بر ربوبیت خود فرموده و بیان نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و امارت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
هم فرموده پس متحقق گردید که چنانچه میثاق ربوبیت و نبوت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم از ملائکه گرفته شد همچنین اخذ میثاق امارت جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام از ملائکه واقع شده پس چنانچه کمال شرف و فضل و علو و سمو جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بسبب اخذ میثاق نبوت آنحضرت ظاهرست
واکابر اساطین سنیه تقریر آن کرده اند همچنان نهایت شرف و فضل و علا و سناء
جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بسبب اخذ امارت آنحضرت ثابت و متحقق گردید
و هرگاه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام امیر ملائکه معصومین شد افضلیت آنحضرت
از ملائکه قطعا و حتما ثابت شد پس افضلیت آنحضرت از انبیا بعد جناب خاتم النبیین
صلی الله علیه وآله وسلم باجماع مرکب ثابت خواهد شد پس در ثبوت افضلیت آنحضرت
از ثلثه کدام مقام اشتباه ست و نیز هرگاه آنحضرت امیر ملائکه معصومین شد چگونه
عقل عاقل باور تواند کرد که آنحضرت امیر ثلثه نباشد بلکه العیاذ بالله ایشان امیر باشند
و آنحضرت مامور هل هذا الامر الا وساوس الخدع والغرور والتی یلقی الی اولیائهم
زخرف القول من صریح الزور و مخفی نماند که دیلمی از اکابر محدثین ثقات و اجله
حفاظ اثبات سنیه ست از افاده ذهبی در تذکرة الحفاظ و سیر النبلاء واضح ست
که یحیی بن منده گفت که دیلمی جوانی بود زیرک خوش خلق و خلق روشن دل و سخت
در سنت و خود ذهبی میگوید که او حسن المعرفة بود و نیز مناقب جلیله و محامد علیه او

خلاصه محامد شیرویه دیلمی

ازکتاب

روایات اخذ میثاق امارت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از ملائکه

از کتاب التدوین رافعی و عبر فی خبر من غبر ذهبی و طبقات شافعیه سبکی و اسنوی و اسدی
و روضة الفردوس علی همدانی و طبقات الحفاظ سیوطی و فیض القدیر مناوی
و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی مغربی نمایان ست و خود مخاطب والاشان
هم در باب المطاعن از همین کتاب بسبب کمال حمایت حمای عثمان بعض مفتریات مرویه
دیلمی بمقابله اهل حق وارد نموده بکمال حسن فهم و صحت استدلال خود برارباب عقل و دانش
ظاهر فرموده و مستتر نماند که چنانچه از افادات علمای کبار و ائمه عالی تبار مناقب
زاهره و مفاخر باهره دیلمی جلیل الفخار واضح و آشکارست همچنین مدائح باذخه
و محامد شامخه کتاب فردوس الاخبار تصنیف آن علامه روزگار کالشمس فی
رابعة النهار در اقصای انتشار و اشتهار رسیده چنانچه خود دیلمی در اول فردوس الاخبار گفته
ان احسن ما نطق به الناطقون و تفوه به الصادقون و وله به الوامقون
حمد الله عز و جل الی ان قال اما بعد فانی رایت اهل زماننا هذا خاصة
اهل بلدنا اعرضوا عن الحدیث و اسانیده و جهلوا معرفة الصحیح والسقیم
و ترکوا الکتب التی صنفها ائمة الدین قدیما و حدیثا والمسانید التی
جمعوها فی الفرائض والسنن والحلال والحرام والآداب والوصایا و
الامثال والمواعظ و فضائل الاعمال و اشتغلوا بالقصص والاحادیث
المحذوفة عنها اسانیدها التی لم یعرفها نقلة الحدیث و لم تقرأ علی احد
من اصحاب الحدیث و طلبوا الموضوعات التی وضعها القصاص لینالوا بها
القطیعات فی المجالس علی الطرقات اثبت فی کتابی هذا اثنی عشر الف حدیث
و نیفا من الاحادیث الصغار علی سبیل الاختصار من الصحاح والغرائب

صدر کتاب فردوس الاخبار دیلمی

روایات اخذ میثاق از ارواح بر ولایت امیر المومنین علیہ السلام از انبیاء

والافراد والصحف المرویۃ عن النبی لعلی بن موسی الرضا وعمر بن شعیب
وشہردار پسر شیرویہ دیلمی در اوائل مسند الفردوس کہ نسخہ عتیقہ آن کہ در حیات مصنف
نوشتہ شدہ بنظر قاصر عاشر در کتبخانہ مدینہ منورہ علی مشرفہا وآلہ الف الف
صلوۃ وتحیۃ رسیدہ از ان عبارات عدیدہ منتخب کردم وقبل از خطبہ در ان
این چند سطور مرقوم بود وقال الامام الاجل السید الکیا الحافظ
شمس الاسلام سید الحفاظ تاج الائمۃ ناصر السنۃ ابو منصور
شہردار بن شیرویہ بن شہردار الدیلمی طول اللہ عمرہ واعلی
اللہ دین ذکرہ گفتہ اما بعد حمد اللہ عز وجل الہادی الی اقوم
السبل والصلوۃ والسلام علی نبیہ محمد خاتم الانبیاء وآلہ
فان والدی الامام السعید ابا شجاع شیرویہ قدس اللہ روحہ
ونور ضریحہ حین جمع الاحادیث التی سماہا کتاب الفردوس
حذف منہا اسانیدہا تعمدا منہ وقصدا لاسباب عدۃ اولہا
اقتداء واتساء بمن تقدمہ من اہل العلم والزہد والعبادۃ
وثانیہا تخفیفا علی الطالبین وتسہیلا للناظرین فیہ والحافظین
وثالثہا قلۃ رغبۃ جیل ہذا الزمن فی المسندات وعدم تعویلہم
اسامی الرجال من الرواۃ واقتصادہم علی اللب دون القشر لا انی
بقولی ہذا انکار فضیلۃ الاسناد وموضعہ من الدین اذ ہو من
الامور ولولا الاسناد لما عرف الصحیح من السقیم ولا الصدق من الکذب
بل یشبہ الاسناد بالقشر من حیث ان القشر صوان اللب وبہ یحفظ

علیہ

روایات اخذ میثاق از ارواح بر ولایت جناب امیر المومنین علیہ السلام از انبیاء

علیہ من ان یلحقہ الآفات فکذلک الاسناد للحدیث صوان لہ فاذا
فارقہ تطرق الیہ الخلل والفساد رحم اللہ ابن المبارک حیث قال
الاسناد من الدین لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء والقول فی
فضیلۃ الاسناد اکثر من ان یتضمنہ اوراق ولیس ہذا موضعہ
ورابعہا انہ خرج من مسموعاتہ وکان رحمہ اللہ متحققا متیقنا
ان اکثرہا بل عامتہا مسندۃ وفی مصنفات الحفاظ الثقات ومجموعات
الائمۃ الاثبات فعراہا عن الاسناد اختصارا کما بین عذرہ فی خطبۃ
الکتاب وہو کتاب نفیس عزیز الوجود مفتون بہ جامع للغرر والدرر
والفوائد الجمۃ والمحاسن الکثیرۃ قد طنت بہ الآفاق وتنافست فی
تحفظہ الرفاق لم تصنف فی الاسلام مثلہ تفصیلا وتبویبا ولم یسبق
الیہ من سلف من الایام ترصیفا وترتیبا کان کل فصل من فصولہ حقۃ
لآلی ملئت من الدرر المنظومۃ واللآلی المکنونۃ او جونۃ عطار نفقت
بفارات المسک مشحونۃ وکم ضمنہ رحمہ اللہ من عجائب الاخبار وغرائب
الاحادیث مما لا یوجد فی کثیر من الکتب فہو فی الحقیقۃ کالفردوس
التی وصفہا اللہ سبحانہ وتعالی فقال وفیہا ما تشتہی الانفس و
تلذ الاعین فاما الیوم فقد کثرت نسخہ فی البلاد واشتہرت
فیما بین العباد بحیث لم یبق بلدۃ من بلاد العراق ولا کورۃ من
اقطار الآفاق الا وعلماؤہا مثابرون علی تحصیلہ وائمتہا مکبون
علی اشترائہ ونسخہ وفضلاؤہا مواظبون علی قراءتہ وحفظہ

وصف عظیم کتاب فردوس الاخبار از مسند الفردوس شہردار دیلمی

روایات اخذ میثاق امارت جناب امیر المومنین علیه السلام از ملائکه

یرتعون فی ریاض محاسنه ویجتنون من ثمار فوائده فسار مسیر الشمس فی
کل بلدة وهبّ هبوب الریح فی البر والبحر یستحسنه الائمة والحفاظ
ویستفید منه العلماء والوعاظ وتستطیبه نحاریر الفضلاء
وترتضیه اکیاس البلغاء لنفاستها وتبذل الملوک الرغائب فی
استکتابه لخزائنها ولم اسمع احدا من اهل هذا الزمان جاء بمثل هذا
الکتاب او طعن فیه بسبب جرح فی الاسناد بل عدّ ذلک من احسن
فوائده واعظم منافعه لان تنقیة القشر من اللباب من شأن العلماء
ذوی الالباب و سیّد علی همدانی در روضة الفردوس گفته اما بعد فیقول
اضعف عباد الله واحقرهم الفقیر الی رحمة الله العلی الکبیر علی بن
شهاب الهمدانی عفی الله عنه بکرمه ووفقه لشکر نعمه لما طالعت کتاب
الفردوس من مصنفات الشیخ الامام العلامة قدوة المحققین
حجة المحدثین شجاع الملة والدین ناصر السنة ابو الحامد شیرویه
بن شهردار الدیلمی الهمدانی افاض الله علی روحه سجال الرحمة
الربانی وجدته بحرا من بحور الفوائد وکنزا من کنوز اللطائف مشحونا
بحقائق الالفاظ النبویة مخرجا فی حدائق فصوله دقائق الآثار
المصطفویة ومع کثرة فوائده وشمول عوائده کاد ان ینطفی نوره
وینطمس آثاره لما فیه من التطویل والزیادات وقصور الرغبات وانخفاض
واعراض اکثر اهل العصر عن معرفة الکتاب والسنة واشتغالهم
بالعلوم المزخرفة التی یتعلق بالخصومات وشغفهم بالقصص والحکایات

مدائح کتاب الفردوس از روضة الفردوس علی همدانی

ولولا

روایات اخذ میثاق امارت جناب امیر المومنین علیه السلام از ملائکه

ولولا رجال من اهل هذا العلم فی کل عصر وزمان بمشیة رب العزة
یحومون حول حمی السنة ویذبّون عن جناب قدسه شوائب زیغ
اهل البدعة لقال من شاء ما شاء فجزا الله ائمة هذا العلم عنا
وعن المسلمین خیرا دعتنی بواعث خاطری الی استخراج لبابه واستحضار
ابوابه تسهیلا لضبط الالفاظ وتیسیرا لدرک الحفاظ فاستخرجت
من قعر هذا البحر اشرف جواهرها وجنیت من اغصان ریاضها انفس
زواهرها وسمیت کتابی هذا روضة الفردوس وبوّبته علی عشرین
بابا کل باب منها بروایة صحابی الا غیر الا الباب الاخر فانه یحتوی علی
روایات شتی ونسأل الله تعالی ان یوفقنی فی اتمامه لما یحب ویرضی
انه خیر موفق ومعین و روایت حذیفه متضمن اخذ میثاق امارت جناب
امیر المومنین علیه السلام از ملائکه دیگر ائمه سنیه هم ذکر کرده اند سید علی همدانی
در کتاب روضة الفردوس که انتقا از صدر ان والتقی که از قعر بحر کتاب فردوس
استخراج اشرف جواهر واز اغصان ریاض آن اجتناء انفس زواهر نموده درین
کتاب جمع کرده در باب رابع عشر که در مرویات حذیفه است می گوید عنه
یعنی عن حذیفة رضی الله عنه قال قال علیه السلام لو علم الناس
متی سمی علی امیر المومنین ما انکروا فضله سمی امیر المومنین وادم
بین الروح والجسد قال الله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالت الملائکة بلی
فقال الله تبارک وتعالی انا ربکم ومحمد نبیکم وعلی امیرکم ونیز سید علی

روایت اخذ میثاق امارت جناب امیر المومنین علیه السلام از ملائکه از روضة الفردوس سید علی همدانی

روایت اخذ میثاق امارت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از ملائکه از مودة القربی تصنیف سید علی همدانی

همدانی در مودة القربی گفته عن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لو علم الناس متی سمّی علی امیرالمؤمنین ما انکروا فضله سمّی
امیرالمؤمنین وآدم بین الروح والجسد وکمال عظمت وجلالت ورفعت
مرتبت ونبالت ونهایت علو اتقان وسمو عرفان سید علی همدانی بر هر قاصی ودانی
واضح ومستنیر ست از خلاصة المناقب نورالدین جعفر بدخشانی ظاهر ست که مطلع بوده
بر حقائق احادیث وتفاسیر ومُمعن بوده در سرائر بصیرت وتبصیر ومرشد طالبین بوده
در طریق سبحانی وموصل بوده متوجهین را بسوی جمال رحمانی الی غیر ذلک من الفضائل
الجلیلة والمحاسن الاثیلة واز نفحات الانس جامی پیداست که او جامع بوده است در میان
علوم ظاهری وباطنی ونیز از آن واضحست که او در سیاحت خود بخدمت هزار وچهار
صد ولی رسیده وچارصد ولی را در یک صحبت دریافته واز افادات کفوی در
کتائب اعلام الاخیار واضحست که او لسان عصر وسید وقت ومنسلخ از هیاکل ناسوتیه
ومتوسل بسبحات لاهوتیه وشیخ عارف ربانی وعالم صمدانی وجامع در علوم
ظاهری وباطنی بوده ونیز از کتائب کفوی پیداست که او اوراد را جمع نموده است
وآن را از مشائخی اختیار فرموده است که در عصر او بودند وبصحبت شان مشرف
گردیده وبدست بوس شان رسیده واقتباس انوار از ایشان نموده وآن را از جوامع کلمات
انسیه شان منتخب نموده ونیز از آن ظاهر ست که هرگاه سید علی همدانی اوراد را جمع
نموده در منام خود چنان دید که ملائکه آن اوراد را در شعبه چارگاه میخوانند وگرد عرش طواف
میکنند ودر دستهای شان طبقهای نور که از لآلی وجواهر پرست می باشد وایشان نثار
میکنند واز رساله انتباه واضحست که هرگاه سید علی همدانی دوازدهم بار بزیارت کعبه

مدح وصف عالی مفاخر سید علی همدانی

روایت اخذ میثاق امارت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از ملائکه

رفته بود بمسجد اقصی سید جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را در واقعه دید
که بجانب او تشریف می آرند او برخاست وپیش رفت وسلام کرد واز آستین مبارک خود
جزوی برون آورده باو فرمودند خذ هذه الفتحیة چون از دست مبارک آنجناب
گرفت ونظر کرد همان اوراد بود وبهمین سبب سید علی همدانی آن اوراد را بفتحیه مسمی کرده
وفی کل ذلک من عظیم الفخر وسناء القدر وجمیل الثناء وفخیم المدح والاطراء
ما لا یخفی علی اولی الفهم والادراک والله الموفق للتبصر والاهتداء وحاجی
عبدالوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد در تفسیر خود در تفسیر آیه قل لا اسألکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی در ذکر فضائل جناب امیرالمؤمنین علیه السلام گفته عن
حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس
متی سمی علی امیرالمؤمنین ما انکروا فضله سمی بذلک وآدم بین الروح
والجسد حین قال الست بربکم قالوا بلی فقال الله تعالی انا ربکم ومحمد
نبیکم وعلی امیرکم رواه صاحب الفردوس ومحتجب نماند که عبدالوهاب بن
محمد از اعاظم علمای واصلین حقائق وافاخم عرفای کاشفین دقائق بوده از اخبار الاخیار
شیخ عبدالحق دهلوی ظاهر ست که او موصوف بعلم وعمل وحال بوده وعظمت وجلالتش
بپایه رسیده بود که سلطان وقت را باو اعتقاد عظیم پیدا شد وهرگاه او را طلبید
کمال تبجیل وتعظیم را بعمل آورده ونیز ظاهر ست که عبدالوهاب را با شیخ خود عبدالله نسبت
محبت ونیاز وطلب واسترشاد چندان بود که آنچه می گویند فنا فی الشیخ می باشد این چنین
خواهد بود وهرگاه مکرر او بسعادت عظمی زیارت حرمین فائز گردید بشارتها از جناب
خاتم الرسل صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شده واز آنحضرت اشارت یافته باز بهند

روایت اخذ میثاق امارت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از ملائکه از تفسیر حاجی عبدالوهاب رحمه الله تعالی

عود فرموده و از تذکرة الابرار سید جلال عالم الائمه است که آیات عظمت و امارات جلالت
از جبین نور آگین او چون آفتاب تابان می تافت و قبولی عظیم و تصرفی قویم میداشت و علمای
وقت و طلبهٔ روزگار را بجناب او بازگشت میبود و نیز از آن ظاهر است که او از مبدای
حال تا منتهای کمال صحبت با مشایخ کبار بوده و همیشه در افاده و استفاده می بود تا بمقام
کمال و تکمیل رسیده بهدایت و ارشاد مشغول گشت و نیز از آن واضحست که او در عین اقامت
مدینهٔ منوره روزی از روضهٔ آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم آوازی شنید که یا ولدی تعال
الی الهند و سلم ابنیک و نیز از آن ظاهر است که درین باره چند مرتبه بالهامات
ربانی و بشارات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شده و نیز از آن ظاهر است که
او را در علم حال و مقام تصوف و حدیث و تفسیر مصنفات بسیار است که از جملهٔ آن تفسیر
انوری است که معانی اکثر آیات قرآنی را بنعت سوانح ذکر و بی ارجاع ساخته و بسیاری
از دقائق عشق و آثار محبت در آن اندراج کرده و نیز در تذکرة الابرار نقل نموده که در ایام
تحریر تفسیر انوری از جمیع لباس او و از قلم و کاغذ و سیاهی بوی مشک می آمد و اکثر اوقات در حالت
استغراق نوشته انتهی و باید دانست که حضرت ابی هریره هم حدیث مذکور را روایت
کرده چنانچه سید علی همدانی در مودة القربی گفته عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قیل یا رسول الله متی وجبت لک النبوة قال قبل ان یخلق الله آدم و
نفخ الروح فیه وقال و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالت الملائکة بلی فقال انا ربکم و محمد نبیکم
و علی امیرکم و اگر بعد سماع این وجوه شافیه و دلائل وافیه و براهین متین
لجوج عنود دست از مهارات نامحموده بر ندارند بلکه هم قاصره خاسره ...

ممقوت و ترک سکوت و صموت گمارند بحمد الله المنعام در وجوه آتیه دلالت حدیث نور
بر مطلوب و مرام اهل حق کرام که افضلیت و اکرمیت و ارجحیت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام و قبح تقدم اغیار اغثام بر وصی سرور انام علیه وآله آلاف التحیة
والسلام مخصوص است و ایماء که متعلق بخلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام از نور است
یا روایاتیکه مؤید و مصدق و مثبت نور است ثابت نمایم و حظ اوفی از اسکات
و افحام و تبکیت و ارغام الد الخصام بربایم و وجه شانزدهم آنکه محمد بن یوسف
گنجی در کفایة الطالب گفته الباب السابع فی مولده علیه السلام اخبرنا
الشیخ المقری ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکة الکتبی فی مسجده
بمدینة الموصل و مولده فی سنة اربع و خمسین و خمسمائة قال اخبرنا
ابو العلاء الحسن بن احمد بن الحسن العطار الهمدانی اجازة عامة ان
لم تکن خاصة اخبرنا احمد بن محمد بن اسمعیل الفارسی حدثنا فاروق
الخطابی حدثنا الحجاج بن المنهال عن الحسن بن مروان بن عمران
الغنوی عن شاذان بن العلاء حدثنا عبد العزیز بن عبد الصمد عن
مسلم بن خالد المکی المعروف بالزنجی عن ابی الزبیر عن جابر بن عبد الله
قال سألت رسول الله ص عن میلاد علی بن ابی طالب فقال لقد سألتنی
عن خیر مولود ولد فی شبه المسیح ان الله خلق علیا من نوری
و خلقنی من نوره و کلانا فی نور واحد ثم ان الله عز و جل نقلنا
من صلب آدم الی اصلاب طاهرة فی ارحام زکیة فما نقلت من صلب
الا و نقل علی معی فلم نزل کذلک حتی استودعنی خیر رحم و هی آمنة

ص ٦٩/١١٢

واستودع عليا خير رحم وهي فاطمة بنت اسد وكان في زماننا رجل عابد زاهد يقال له المبرم بن دعيب بن الشقبان قد عبد الله تعالى مأتين وسبعين سنة لم يسأل الله حاجة فبعث الله اليه ابا طالب فلما ابصره المبرم قام اليه وقبل رأسه واجلسه بين يديه ثم قال من انت قال رجل من تهامة فقال من اي تهامة فقال من بني هاشم فوثب العابد فقبل رأسه ثانية ثم قال له يا هذا ان العلي الاعلى الهمني الهاما قال ابو طالب وما هو قال ولد يولد من ظهرك وهو ولي الله عز وجل فلما كان الليلة التي ولد فيها علي اشرقت الارض فخرج وهو يقول ايها الناس ولد في الكعبة ولي الله عز وجل فلما اصبح دخل الكعبة وهو يقول شعر يا رب هذا الغسق الدجي والقمر المبلج المضيء بين لنا من امرك الخفي ماذا ترى في اسم ذا الصبي قال فسمع صوت هاتف يقول شعر يا اهل بيت المصطفى النبي خصصتم بالولد الزكي ان اسمه من شامخ علي علي اشتق من العلي هذا حديث اختصرته ما كتبناه الا من هذا الوجه تفرد به مسلم بن خالد الزنجي وهو شيخ الشافعي تفرد به عن الزنجي عبد العزيز بن عبد الصمد وهو معروف والزنجي لقب لمسلم وسمي بذلك لحمرة وجهه وجاله ازین حدیث شریف بنص صریح ظاهر شد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله بعد بیان این معنی که جناب امیر المومنین علیه السلام خیر مولود ست و ولادت آنحضرت در مشابهت حضرت عیسی ست بیان فرموده که الله تعالی خلق فرموده علی

علیه السلام

علیه السلام را از نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم خلق فرموده آنجناب را از نور خود و آن هر دو جناب از نور واحد اند پس این بیان وحی ترجمان دلالت واضحه دارد بر آنکه حدیث نور دلالت بر خیریت و فضلیت و اکرمیت و اشرفیت و ارجحیت جناب امیر المومنین علیه السلام دارد و ما بعد بیان سید الانس والجان صلی الله علیه وآله ما اختلف الملوان مجال بیان لانسان و هو کاف للحب لقم الحق والصواب بابلغ الوضوح والعیان و مستاصل شافة المراء واللجاج والبهت والعدوان هادم بنیان المکابرة واللجاج والعناد والطغیان والله الموفق وهو المستعان و نیز قصه مبرم که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بیان فرموده بر افضلیت جناب امیر المومنین

علیه السلام دلالت صریحة دارد **وجه هفدهم** آنکه نیز محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب گفته اخبرنا علي بن ابي عبد الله المعروف بابن المقير البغدادي بدمشق عن ابي الفضل محمد الحافظ اخبرنا ابو نصر بن علي حدثنا ابو الحسن علي بن محمد المؤدب حدثنا ابو الحسن الفارسي حدثنا محمد بن سلمة الفهري حدثنا ابو الفرج غلام نوح الواسطي حدثنا حسن بن علي عن مالك بن انس عن ابي سلمة عن ابي شعيب قال سأل ابو تمام النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله من سيد المسلمين اليس آدم قد خلقه بيده ونفخ فيه من روحه وزوجه حواء امته واسكنه جنته فمن يكن فقال النبي من فضله الله عز وجل فقال شيث فقال افضل من شيث فقال ادريس فقال افضل من ادريس

ص ٥٣ / ١١٢ الباب السابع والتسعون في ان عليا خلق من نور النبي

صلى الله عليه وآله وسلم

فقال فهود قال افضل من هود وصالح ولوط قال فموسی قال افضل من موسی وهرون
قال فابراهیم قال افضل من ابراهیم واسمعیل واسحاق قال فیعقوب قال
افضل من یعقوب ویوسف قال فداود قال افضل من داود وسلیمان قال
فایوب قال افضل من ایوب ویونس قال فزکریا قال افضل من زکریا ویحیی
قال فالیسع قال افضل من الیسع وذی الکفل قال فعیسی قال افضل من عیسی
قال ابو عقال اما علمت من هو یا رسول الله ملک مقرب فقال النبی مکلمه
یعنی نفسه فقال ابو عقال سررتنی والله یا رسول الله فقال النبی ع
انید لک علی ذلک قال نعم قال اعلم یا ابا عقال ان الانبیاء المرسلین
ثلث مائة وثلثة عشر نبیا لو جعلوا فی کفة وصاحبک فی کفة لرجح
علیهم اعلم یا ابا عقال ان الانبیاء مائة الف نبی واربعة وعشرون الف نبی
لو جعلوا فی کفة وصاحبک فی کفة لرجح علیهم فقلت ملأتنی ودا
یا رسول الله فمن افضل الناس بعدک فذکر له نفرا من قریش ثم قال
علی بن ابی طالب فقلت یا رسول الله فایهم احب الیک قال علی فقلت
ولم ذلک قال فقال لانی خلقت انا وعلی ابن ابی طالب من نور واحد قال
فقلت فلم جعلته آخر القوم قال ویحک یا ابا عقال الیس قد اخبرتک
انی خیر النبیین وقد سبقونی بالرسالة وبشروا بی من قبلی فهل ضرنی
شیء اذ کنت آخر القوم انا محمد رسول الله وکذلک لا یضر علیا اذ کان
آخر القوم ولکن یا ابا عقال فضل علی علی سائر الناس کفضل جبرئیل علی
سائر الملائکة قلت هذا حدیث حسن عال وفیه طول انا اختصرته

روایت واله بر احقیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب خلق آنحضرت وجناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم از نور واحد از کفایة الطالب گنجی

لما کتبناه الا من هذا الوجه این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب
امیر المومنین علیه السلام احب ناس بود بسوی جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله
بسبب آنکه مخلوق شده جناب رسالتمآب وآنحضرت از نور واحد واحبیت
دلیل افضلیت است صراحة وبداهة وقد سبق بیانه باوضح تفصیل فی مجلد
حدیث الطیر ونیز ازان ظاهرست که فضل جناب امیر المومنین علیه السلام بر جمیع
مردم مثل فضل حضرت جبرئیل بر جمیع ملائکه است پس افضلیت آنحضرت از جمیع
ناس که دران جمیع انبیا و مرسلین داخل اند بدلالت مطابقی هم ظاهر شد ولله الحمد
علی ذلک اما آنچه درین روایت مذکورست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
اولا در بیان افضل ناس بعد آنحضرت ذکر چند کس از مردم قریش فرموده جناب
امیر المومنین علیه السلام را در آخر ذکر نمود پس آن از متفردات خصم ست و بر اهل حق
حجت نمی تواند شد با آنکه رد آن از نفس این حدیث ظاهرست چه هرگاه جناب
امیر المومنین علیه السلام احب ناس بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
باشد وخلق آنحضرت وجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از نور واحد باشد
وفضل آنحضرت بر جمیع مردم مثل فضل حضرت جبرئیل بر جمیع ملائکه باشد بار افضلیت
کسی دیگر چگونه متصور ومعقول شود وجه هیجدهم آنکه در کفایة الطالب
کما سمعت سابقا گفته اخبرنا الحافظ یوسف بن خلیل بن عبد الله الدمشقی
بحلب اخبرنا محمد بن اسمعیل الطرسوسی اخبرنا ابو منصور محمد بن اسمعیل
الصیرفی اخبرنا ابو الحسین بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القاسم
سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی اخبرنا الحسین بن ادریس

ص ۵۴ ۱۱۳ الباب السابع والثمانون

التستری حدثنا ابو عثمان طالوت بن عباد الصیرفی البصری حدثنا فضال
بن جبیر حدثنا ابو امامة الباهلی قال قال رسول الله ان الله خلق
الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی وعلیا من شجرة واحدة فانا اصلها
وعلی فرعها وفاطمة لقاحها والحسن والحسین ثمرها فمن تعلق بغصن
من اغصانها نجا ومن زاغ عنها هوی ولو ان عبدا عبد الله بین الصفا
والمروة الف عام ثم الف عام لم یدرک محبتنا اکبه الله علی منخریه فی النار
ثم تلا قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قلت هذا حدیث حسن
عال رواه الطبرانی فی معجمه کما اخرجناه ورواه محدث الشام فی کتابه
بطرق شتی این روایت دلالت صریح دارد بر آنکه خلق انبیاء علیهم السلام از
اشجار شتی است وخلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وخلق جناب امیر المومنین
علیه السلام از شجره واحده است وآن دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب امیر المومنین
علیه السلام مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم افضل است از جمیع
انبیاء سابقین علیهم السلام ظاهر است که مراد از شجره نور است که جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم وجناب امیر المومنین علیه السلام [illegible] مخلوق شدند لوجوب
التوفیق بین الاحادیث پس این هم دلالت حدیث نور بر افضلیت آنحضرت از جمیع
انبیا سوای خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم فلا هیچ ریبی بخاطر اهل ایمان نخلد وغبار
هیچ تشکیکی بدامن مطلوب اهل حق وایقان نرسد ونیز ازین روایت شریفه ظاهر است
که هر کسیکه متعلق بغصنی از اغصان این شجره مبارکه باشد نجات می یابد وکسیکه
زیغ ازان می ورزد بر می افتد پس دلالت حدیث شجره بر وجوب اتباع وتمسک

روایت داله بر خلق انبیا از اشجار شتی وخلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وجناب امیر المومنین علیه السلام از شجره واحده از کفایة الطالب گنجی

جناب امیر المومنین علیه السلام هم ظاهر وواضح شد پس حضرات ثلثه تابع آنجناب باشند
وبر ایشان اتباع وتمسک بآنجناب لازم وواجب باشد پس امامت ثلثه وتقدم وتحکم
ایشان بر آنحضرت صراحةً بی اصل وباطل واز حلیه صحت واعتبار عاطل باشد وجه
...ز دوهم آنکه گنجی در کفایة الطالب کما سمعت سابقا بعد ذکر طرق حدیث شجره
گفته فمن ذلک ما اخبرنا الشیخان محمد بن سعید بن الموفق الخازن النیسابوری
ببغداد وابراهیم بن عثمان الکاشغری بنهر معلی قالا اخبرنا الحافظ ابو القاسم
علی بن الحسن الشافعی اخبرنا ابو یعلی حمزة بن احمد فارس بن کروس اخبرنا
ابو البرکات احمد بن عبد الله بن علی المقری اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهیم
بن سعید الزهری الفقیه اخبرنا ابو بکر محمد بن غریب البزاز حدثنا
ابو العباس احمد بن موسی بن نجویه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله
یقول کان رسول الله بعرفات وعلی تجاهه فاومأ الیّ والی علی فاتینا
النبی وهو یقول ادن منی یا علی فدنی منه علی فقال ضع خمسک
فی خمسی یعنی کفک فی کفی یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا
اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن
منها دخل الجنة یا علی لو ان امتی قاموا حتی یکونوا کالحنایا وصلوا
حتی یکونوا کالاوتاد ثم ابغضوک لاکبهم الله فی النار قلت هکذا
رواه فی ترجمة علی من کتابه این روایت قریب روایت سابقه است
وازان صحت حدیث نور ودلالت آن بر وجوب اتباع وتمسک جناب
امیر المومنین علیه السلام که مثبت امامت آنحضرت است واضح ولائح است

ص ۵۴/۱۱۲ الباب السابع والثمانون

روایت خلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وجناب امیر المومنین علیه السلام از شجره واحده که تعلق بغصنی ازان موجب دخول جنت است از کفایة الطالب گنجی

ص ۲۹/۱۱۲

وجه بستم آنکه در کفایة الطالب گنجی سابقاً مسطور است الباب الثامن والخمسون فی تخصیص علی بقوله انا مدینة العلم وعلی بابها اخبرنا العلامة قاضی القضاة صدر الشام ابو المفضل محمد بن قاضی القضاة شیخ ابی المعالی محمد بن علی القرشی اخبرنا حجة العرب زید بن الحسن الکندی اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا ابن الحفاظ شیخ اهل الحدیث علی احمد بن علی بن ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر الکندی عن اسمعیل بن الهمدانی عن ابی اسحاق عن الحرث عن علی وعن عاصم بن ضمرة عن قال قال رسول الله شجرة انا اصلها وعلی فرعها والحسن والحسین والشیعة ورقها فهل یخرج من الطیب الا الطیب انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیاتها بابها قلت هکذا رواه الخطیب فی این روایت دلالت صریحه دارد برآنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بودن جناب امیر المومنین علیه السلام فرع شجره که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اصل آنست وبیان ثمره وورق این شجره مبارکه حدیث مدینة العلم بیان فرموده وآن اشعار تام دارد برآنکه بودن جناب امیر المومنین علیه السلام باب علم ولزوم اتیان آنحضرت برقاصد مدینه علم فرع بودن آنحضرت فرع شجره مبارکه است پس دلالت حدیث شجره که مثل حدیث نور است بر اعلمیت وافضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام وحاکم ورئیس بودن آنحضرت وتابع ومرؤس

روایت ارشاد نمودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم حدیث مدینة العلم را بعد حدیث شجره از کفایة الطالب گنجی

بودن سائر خلق که اراده علم وین داشته باشد بنهایت وضوح ظهور ثابت شد ولله الحمد علی ذلک **وجه بست ویکم** آنکه در کفایة الطالب گفته الباب السادس والخمسون فی تخصیص علی بکونه امام الاولیاء اخبرنا ابو طالب عبد اللطیف بن محمد الجوهری وغیره ببغداد اخبرنا ابو الفتح محمد بن عبد الباقی اخبرنا ابو الفضل بن احمد حدثنا احمد بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا محمد بن جعفر بن عبد الرحیم حدثنا احمد بن محمد بن زید بن سلیم حدثنا عبد الرحمن بن عمران بن ابی لیلی اخو محمد بن عمران حدثنا یعقوب بن موسی الهاشمی عن ابی رواد عن اسمعیل بن امیة عن عکرمة عن ابن عباس قال قال رسول الله من سره ان یحیی حیوتی ویموت مماتی ویسکن جنة عدن التی غرسها ربی عز وجل فلیوال علیا من بعدی ولیوال ولیه ولیقتد بالائمة بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی رزقوا فهما وعلما وویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی لا انالهم الله شفاعتی این روایت دلالت واضحه دارد برآنکه ائمه علیهم السلام که بعد سرور کائنات علیه آلاف التحیات والتسلیمات بودند از طینت آنحضرت مخلوق شدند وفهم وعلم کامل مرزوق وبرای مکذبین فضل ایشان وقاطعین صله شان ویل ونکال وحرمان از شفاعت حبیب ذو الجلال صلی الله علیه وآله وسلم ما تتابع النهر واللیال ثابت ومتحقق است وپر ظاهر است که اول ائمه علیهم السلام جناب امیر المومنین علیه السلام است چنانچه تقدیم ذکر آنحضرت درین روایت دلالت بران دارد ودر روایات دیگر مثل روایات حاکیه می آید غیر آن

روایت دالّه بر وجوب اقتدا بائمه علیهم السلام ومخلوق بودن ایشان از طینت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از کفایة الطالب گنجی

تصریح بامامت آنحضرت واقع پس صحت حدیث نور وہم صحت استدلال اہل حق بر امامت
آنجناب قطعا و حتما ثابت و واضح گردید و انکار سراسر خسار کابلی و مخاطب عمدة الاحبار
نہایت واضح البطلان و لائح الصغار و بغایت مرتبه مستبشع مستشنع نزد ارباب بصائر
و ابصار است و اعجباه که ابن الجوزی و ابن روزبہان و کابلی و پانی پتی و مخاطب از تہدید
شدید این حدیث شریف نترسیدند و بانکار فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بجواب حدیث نور و انکار دیگر فضائل آنحضرت و سائر اہل بیت علیہم السلام استیجاب
ویل و نکال و استحقاق تمام عذاب و وبال و حرمان فوات عالیات خود از شفاعت سرور کائنات
صلی الله علیه وآله اصحاب الآیات الزاہرات ما اختلف الغدوات والعشیات محقق
و روشن و ظاہر و مبرہن نمودند وجه بست و دوم آنکه در کفایة الطالب بعد عبارت
سابقه مسطور است اخبرنا العدل الثقة ابو تمام بن ابی الفخار بن ابی منصور بن
الواثق بالله بکرخ بغداد و عبد اللطیف بن محمد قالا اخبرنا محمد بن
عبد الباقی اخبرنا حمد بن احمد اخبرنا ابو نعیم احمد بن عبد الله حدثنا
محمد بن حمید حدثنا علی بن سراج المصری حدثنا محمد بن فیروز حدثنا
ابو عمرو زاہر بن عبد الله حدثنا معتمر بن سلیمان عن ابیه عن ہشام
بن عروة عن ابیه حدثنا انس بن مالک قال بعثنی النبی الی ابی برزة
الاسلمی فقال له وانا اسمع ان رب العالمین عہد الی عہدا فی علی بن ابی طالب
فقال انه رایة الہدی ومنار الایمان وامام اولیائی ونور جمیع من
اطاعنی یا ابا برزة علی بن ابی طالب امینی غدا فی القیمة وصاحب
رایتی وامینی علی مفاتیح خزائن رحمة ربی عز وجل قلت ہذا حدیث حسن

نشان سابق ص

روایت ارشاد و موعود حق تعالی در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر اینکه آنجناب رایت ہدی و منار الایمان و امام اولیای و نور جمیع اطاعنی

اخرجه صاحب حلیة الاولیاء کما اخرجناه وہو الذی ترجمنا علیه الباب
وما تقدم مع حالة الاملاء کان سہوا وان کان فی معناه این روایت صریح است
در آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام رایت ہدی و منار ایمان و امام اولیاء
خداوند عالم و نور جمیع مطیعین او تعالی و امین جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
در قیامت و صاحب رایت آنحضرت و امین آنحضرت بر مفاتیح خزائن پروردگار است
و ہر یکی ازین صفات فاضله و مدائح فاخره برای اثبات افضلیت و وجوب
تقدم آنحضرت کافی و وافی است و امامت آنحضرت بنص صریح لفظ امام اولیای
واضح و ظاہر و سعی منکرین و مدغلین باطل و خاسر و ایدی ایشان از تاویل علیل
و تسویل غیر جمیل قاصر و چون بودن آنحضرت نور جمیع مطیعین بالتصریح بامامت آنحضرت
ثابت گردید مطلوب اہل حق که دلالت حدیث نور بر امامت آنحضرت است
بی کلفت و بی ریب و بی شبہت محقق و مبرہن گردید پس قدح و جرح کابلی و مخاطب
عمدة الاعیان و رہبر و مقدمه نہایت رکیک و صریح البطلان و این جسارت
سراسر جلاعت مورث انواع خسران و اقسام نقصان و اصناف زیان است
ولله الحمد وہو المستعان علی بوار مکابرات اہل الاحقاد والاضغان
وضیاع مجادلات اصحاب الوغر والشنان وجه بست و سوم آنکه در
کفایة الطالب مسطور است اخبرنی ابو اسحاق ابراہیم بن یوسف بن
برکة الکتبی اخبرنا الحافظ ابو العلاء الہمدانی اخبرنا ابو الفتح
عبدوس الہمدانی حدثنا ابو طاہر الحسین بن علی بن سلمة عن مسند
زید بن علی حدثنا الفضل بن الفضل بن العباس حدثنا ابو عبد الله

ص ۳۹/۱۱۲ الباب الثانی والثلاثون فی تخصیص علی بما سنعقبه

محمّد بن سهل حدّثنا محمّد بن عبد الله البلوی حدّثنی ابراهیم بن عبید الله بن العلاء قال حدّثنی ابی عن زید بن علی عن ابیه عن جدّه عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله [صلی الله علیه وآله وسلم] یوم فتحت خیبر لولا ان تقول فیک طوائف من امّتی ما قالت النصاری فی عیسی ابن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمرّ علی ملأ من المسلمین الا اخذوا من تراب رجلیک وفضل طهورک یستشفون به ولکن حسبک ان تکون منّی وانا منک ترثنی وارثک وانت منّی بمنزلة هرون من موسی الا انّه لا نبیّ بعدی انت تؤدّی دینی وتقاتل علی سنّتی وانت فی الآخرة اقرب الناس منّی وانّک غدا علی الحوض وانّک اوّل داخل الجنّة من امّتی وان شیعتک علی منابر من نور مسرورون مبیضة وجوههم حولی اشفع لهم فیکونون غدا فی الجنّة جیرانی وان عدوّک غدا ظماء مظمئین مسودّة وجوههم مقمحین حربک حربی وسلمک سلمی وسرّک سرّی وعلانیتک علانیتی وسریرة صدرک کسریرة صدری وانت باب علمی وان ولدک ولدی ولحمک لحمی ودمک دمی وان الحقّ معک والحقّ علی لسانک وفی قلبک وبین عینیک والایمان مخالط لحمک ودمک کما خالط لحمی ودمی وانّ الله عزّ وجلّ امرنی ان ابشّرک انّک وعترتک فی الجنّة وانّ عدوّک فی النار لا یرد علی الحوض مبغض لک ولا یغیب عنه محبّ لک قال علی فخررت لله سبحانه وتعالی ساجدا وحمدته علی ما انعم علیّ من الاسلام والقرآن وحبّبنی الی خاتم النبیین وسیّد المرسلین ابن حدیث شریف که علاوه بر گنجی دیگر ائمهٔ سنیه هم مثل خرکوشی و ابن المغازلی و اخطب خوارزم

روایت بودن سر و علانیه و سریرهٔ صدر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام مثل سر و علانیه و سریرهٔ صدر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از کفایة الطالب گنجی

و عمر ملا و ابن سبع اندلسی و ابراهیم وصابی و شهاب الدین احمد و محمد بن اسمعیل یمانی هم روایت آن کرده اند کما سبق فی مجلد حدیث المنزلة بر آنکه سر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام مثل سر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و علانیه آنحضرت مثل علانیه آنجناب و سریرهٔ صدر آنحضرت مثل سریرهٔ صدر آنجناب است و این دلیل واضح است بر آنکه خلق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مثل خلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم است و از آن تصدیق حدیث نور و ابطال خرافات و جزافات متعصبین بکمال وضوح و ظهور روشن و مبرهن است و قطعا و حتما واضح و ظاهر است که هرگاه سر و علانیه و سریرهٔ صدر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام مثل سر و علانیه و سریرهٔ صدر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باشد فضیلت آنحضرت و عصمت آنجناب بابلغ وجوه محقق گردید زیرا که سر و علانیه و سریرهٔ صدر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم معصوم از خطا و زلل و مصون از زیغ و خطل و افضل از جمیع خلق حتی الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین بوده پس سر و علانیه و سریرهٔ صدر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام هم معصوم از زلل و خطا و مصون از ریب و افترا و افضل از جمیع خلق حتی الملائکة والانبیاء والاولیاء والاوصیا باشد پس خلافت بلا فصل آنحضرت و کمال قبح تقدم متغلبین متقشفین و نهایت شناعت تراوس متهجمین متعسفین متصلفین بر آنحضرت بمرتبه بدیهی اولی رسید و علاوه بر آنچه معروض شد حدیث شریف بوجوه دیگر دلالت بر افضلیت آنحضرت دارد کما لا یخفی وجه بیست و چهارم آنکه در کفایة الطالب باب السادس والعشرون فی شوق الملائکة والجنّة الی علی واستغفارهم لمحبّیه مذکور است اخبرنا منصور بن السکن اخبرنا ابن خضیر اخبرنا علی

بر دلالت دارد

کرده است

بن احمد اخبرنا ابو جعفر محمد بن احمد اخبرنا القاضی ابو محمد عبد الله بن
معروف حدثنا ابو محمد یحیی بن محمد بن صاعد حدثنا الحسن بن عرفة
حدثنا یزید بن هرون حدثنا حمید عن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مررت لیلة اسری بی الی السماء فاذا انا بملک جالس
علی منبر من نور والملائکة تحدق به فقلت یا جبرئیل من هذا الملک
قال ادن منه وسلم علیه فدنوت منه وسلمت علیه فاذا انا باخی
وابن عمی علی بن ابی طالب فقلت یا جبرئیل سبقنی علی الی السماء الرابعة
فقال لی یا محمد لا ولکن الملائکة شکت حبها لعلی فخلق الله تعالی هذا الملک
من نور علی صورة علی فالملائکة تزوره فی کل لیلة جمعة ویوم جمعة
سبعین الف مرة یسبحون الله ویقدسونه ویهدون ثوابه لمحبی علی
قلت هذا حدیث حسن عال لم نکتبه الا من هذا الوجه تفرد به یزید
بن هرون عن حمید الطویل عن انس وهو ثقة این روایت دلالت واضحه دارد
بر آنکه چون ملائکه مقربین مشتاق زیارت سراپا افاضت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
گردیدند و از عدم تشرف بآن شاکی و مزید شوق و غرام خود را حاکی گردیدند حق تعالی
برای انجاح سؤال و اسعاف مامول شان ملکی بر صورت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
از نور خلق فرمود که ملائکه شرف زیارت او را در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد
هزار بار حاصل میسازند و تسبیح و تقدیس الهی بجا می آرند و اهدای ثواب آن
برای محبین جناب امیر المؤمنین علیه السلام می نمایند و این دلالت ظاهر است
بر آنکه ملکی که بر صورت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از نور مخلوق شده افضل

خلق خداوند عالم ملکی را از نور بصورت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

ملائکه است پس در خلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام از نور و فضیلت آنحضرت کدام
مقام اشتباه و ارتیاب است و قدح و ملام ولی الله و ناب در بین هر دو باب محض تعصب و عناد
ولداد نواصب و تلمیعات ایشان سراسر نقش بر آب و خدع سراب است والحمد لله
الوهاب فی المبداء والمآب و اگر متعصبین و متعنتین از اشیاع و اتباع مخاطب
رئیس الهمج الرعاع که در حقیت و اصابت جمیع اقوال جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله بجواب حدیث قرطاس قال و قیل سر نماید و ابواب فضائح ازلال و تضلیل
می گشاید بلکه معاذ الله صراحة بتقلید فظ غلیظ تجویز بلکه اثبات هجر و هذیان
بر اعدای سرور انس و جان صلی الله علیه وآله وسلم می نماید ارشادات جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را که از آن دلالت حدیث نور بر فضیلت جناب
امیر المؤمنین علیه السلام نهایت ظاهر و واضح است بسمع اصغا جا ندهند
بلکه پناه بخدا در رد و ابطال و مقابله آن بقیل و قال آغاز نهند در وجه آتی دلالت
حدیث نور بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از حدیث قدسی ثابت نمائیم
که تجویز بیان خلاف واقع بر حکیم مطلق احدی از اهل اسلام نکرده و گو سنیه
تجویز جمیع قبائح عقلیه بر او تعالی شانه می کنند لکن این تجویز کذب بر او تعالی
[illegible] می زنند وجه بست و پنجم آنکه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته انبانی
مهذب الائمة هذا قال اخبرنا ابو القاسم نصر بن محمد بن علی
بن زیرک المقری قال اخبرنا والدی ابو بکر محمد قال حدثنا ابو علی
عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری قال حدثنا احمد بن محمد
بن عبد الله النایجی البغدادی من حفظه بدینور قال حدثنا

محمّد بن جرير الطبری قال حدثنی محمد بن حميد الرازی قال حدّثنا العلاء بن الحسين الهمدانی قال حدّثنا ابو مخنف لوط بن يحيى الازدی عن عبدالله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله عليه وسلم وسئل بایّ لغة خاطبك ربّك ليلة المعراج فقال خاطبنی بلغة علی بن ابی طالب فالهمنی ان قلت يا رب خاطبتنی ام علیّ فقال يا احمد انا شیٔ لا كالاشياء لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نوری وخلقت عليّا من نورك فاطلعت علی سرائر قلبك فلم اجد احدًا فی قلبك احبّ اليك من علی بن ابی طالب فخاطبتك بلسانه كيما يطمئن قلبك ازين حديث قدسی واضح ست كه احبيت جناب امير المومنين عليه السلام بسوی جناب رسالتمآب صلی الله عليه وآله وسلم باين سبب بوده كه حق تعالی آنحضرت را از نور جناب رسالتمآب صلی الله عليه وآله وسلم خلق فرموده وبهمين سبب حق تعالی در ليلة المعراج مخاطبهٔ حبيب خود بلغت و لسان جناب امير المومنين عليه السلام فرموده و بلغت و لسان احدی از انبيا و اوصيا هم مخاطبهٔ آنحضرت نفرموده تا بلغت و لسان فلان و بهمان كه در معرفت كلاله و اب و امثال آن حيران و پريشان و سرگردان بودند چه رسد پس دلالت حديث نور بر احبيت و اكرميت و افضليت و اشرفيت جناب امير المومنين عليه السلام و قبح و تقدم اغيار بر آنحضرت از حديث قدسی ثابت شد ولله الحمد علی ذلك و مستتر نماند كه اين حديث شريف كه اخطب آن را روايت كرده سيد علی همدانی شيخ اجازه والد مخاطب لا ثانی بقطع و جزم و يقين و حتم ثابت كرده چنانچه نور الدين جعفر بدخشانی در خلاصة المناقب گفته حضرت

روايت نمی طلع بر فلذ افندی عالم با جناب رسالتمآب صلی الله عليه وآله وسلم در شب معراج بلغت و لسان جناب امير المومنين عليه السلام و بيان وجه آن كه جناب امير المومنين عليه السلام احب است بقلب جناب رسالتمآب صلی الله عليه وآله وسلم بسبب خلق آنحضرت از نور آنجناب از كتاب المناقب اخطب خوارزم

سيادت فرمودند قدّس سرّه و زاد لنا برّه كه از جانب والده بهفده پشت بحضرت مصطفی صلی الله عليه وسلم می‌رسد شعر خير الله من الخلق ابی ثم امّی فانا ابن الخيرين فضّة قد صفت من ذهب فانا الفضة ابن الذهبين من له جدّ كجدّی فی الوری او كامّی فانا ابن القمرين و مرا خالو بود ملقّب بسيد علاء الدين و او از اوليا الله بود و بحسن تربيت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت و در امور والد التفات نمی كردم بدان سبب كه او حاكم بود و در ميان ايشان ملتفت بسلاطين و اعوان نظم من كلامه سری كز سر معنی باخبر شد در وگنجايش شادی و غم نيست جهان از عكس رويش گشته روشن اگر آنكه نه بيند هيچ غم نيست چو باز ار چشم همت بستی از كل مقرّ عز تو جز دست جم نيست بجز همت نيابد راه مقصود همای همت آنجا متهم نيست علی چون همت عالی نداری ترا كاهی ز كوتش لاجرم نيست الحمد لله الهادی السلام كه مرا از خواص و عوام اهل اسلام توفيق محبت و متابعت آل طه ويس كرامت نمود و سعادت جز در موافقت ايشان مجهود نفرمود قال الله تعالی فاتبعونی يحببكم الله وقال صلی الله عليه وسلم انّ الله وله الحمد عرض حبّ علی وفاطمة وذرّيتها علی البريّة فمن بادر منهم بالاجابة جعل منهم الشيعة وان الله جمعهم فی الجنة وقال صلی الله عليه وسلم من احبّ ان يحيی حيوتی ويموت موتی ويدخل الجنة التی وعدنی ربی فليتولّ علی بن ابی طالب وذرّيته الطاهرين ائمة الهدی ومصابيح الدجی من بعده فانهم لن يخرجوكم من باب الهدی الی باب الضلالة وقال صلی الله عليه وسلم اول من اتخذ علی بن ابی طالب

اخا من اهل السماء اسرافیل ثم میکائیل ثم جبرئیل واوّل من احبّه حملة
العرش ثم رضوان خازن الجنّة ثم ملك الموت یترحم علی محبی علی بن
ابی طالب کما یترحم علی الانبیاء الی سدرة المنتهی وقفت بین یدی
ربّی فقال یا محمّد قلت لبیك وسعدیك قال قد بلوت خلقی فایّهم
رأیت اطوع لك قلت ربّی علیًّا قال صدقت یا محمّد قال فهلا اتخذت
لنفسك خلیفة یؤدی عنك ویعلم عبادی من کتابك ما لا یعلمون
قلت اختر لی قال اخترت لك علیًّا فاتخذه لنفسك خلیفة ووصیًّا
ونحلته علمی وحلمی وهو امیر المومنین حقًّا لم ینلها احد قبله ولیست
لاحد بعده یا محمد هو رایة الهدی وامام من اطاعنی ونور اولیائی
وهو الکلمة التی الزمتها المتّقین من احبّه فقد احبّنی ومن ابغضه
فقد ابغضنی فبشّره بذلك یا محمّد قلت ربّی بشّرته قال علی انا
عبد الله وفی قبضته ان یعاقبنی فبذنوبی وان تمّ لی وعدی فان الله
مولای قال فقلت اللهمّ اجل قلبه واجعل ربیعه الایمان قال الله
قد فعلت ذلك یا محمّد غیر انّی اخصّه بشیء من البلاء لم اخصّ به
احدًا من اولیائی قلت ربّ اخی وصاحبی قال قد سبق علمی انّه مبتلی
لولا علی لم یعرف حزبی واولیائی ولا اولیاء رسلی وقال صلّی الله
علیه وسلم ان الله خاطبنی لیلة المعراج بلغة علی قلت یا ربّ
خاطبتنی ام علی قال انا شیء لست کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف
بالشبهات خلقتك من نوری وخلقت علیًّا من نورك فاطلعت

علی سرائر

علی سرائر قلبه فلم اجد فی قلبك احدا احبّ الیك من علی بن ابی طالب
فخاطبتك بلغته ولسانه کیما یطمئن قلبك **وجہ بست و ششم** آنکه از غرائب
الطاف نامتناهیه الٰهیه آنست که شیخ محیی الدین بن عربی که از اکابر اولیاء اہل سنت
واعاظم عرفای ایشانست و جناب شاہصاحب ہم رسوخ عقیدت بجناب او دارند
که او را بشیخ اکبر ملقب می‌سازند و بنقل کلمات او در رساله و یامی نازند بامر حق
تصریح کرده یعنی قایل شده باینکه در عالم ہبا که عبارت از عالم نورست کسے
قریب تر بسوے حق تعالی از جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نبوده و اقرب ناس
بسوے جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جناب امیر المومنین علیہ السلام بوده
و آنجناب امام عالم و جامع اسرار جمیع انبیاست پس حیرانم که شاہصاحب چسان
تکذیب و تضلیل چنین امام عارف و ولی کامل و صوفی فاضل که صاحب عظائم
برکات عرفان و حائز جلائل کرامات بوده خواهد کرد و چسان او را از کذابین
و مفترین و مقدوحین و مجروحین بر خلاف اعتقاد خود خواهند شمرد و بتعنت
و تنقید واژگون کار بند شده بر خلاف افادات خود و اسلاف خود و مشائخ
و والد ماجد خود او را بی اعتبار خواهند گفت پس باید دانست که ابن عربی
در فتوحات مکیه در باب سادس در بدء الخلق گفته فصل کان الله ولا شیء
معه وهو الان علی ما علیه کان لم یرجع الیه من ایجاده العالم صفة
لم یکن علیها بل کان موصوفا بنفسه وسمی قبل خلقه بالاسماء التی
یدعونه بها خلقه فلما اراد وجود العالم وبدأه علی حدّ ما علمه
بعلمه بنفسه انفعل عن تلك الارادة المقدّسة بضرب تجلّ من

تجلیات التنزیه الی الحقیقة الکلیة حقیقة تسمی الهباء هی بمنزلة طرح البناء الجص لیفتح فیها ما شاء من الاشکال والصور وهذا هو اول موجود فی العالم وقد ذکره علی بن ابی طالب رضی الله عنه وسهل بن عبد الله رحمه الله وغیرهما من اهل التحقیق اهل الکشف والوجود ثم انه سبحانه تجلی بنوره الی ذلک الهباء ویسمونه اصحاب الافکار الهیولی الکل والعالم کله فیه بالقوة والصلاحیة فقبل منه کل شئ فی ذلک الهباء علی حسب قوته واستعداده کما یقبل زوایا البیت نور السراج وعلی قرب من ذلک النور یشتد ضوءه وقبوله قال الله تعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح فشبه نوره بالمصباح فلم یکن اقرب الیه قبولا فی ذلک الهباء الا حقیقة محمد صلی الله علیه وسلم المسماة بالعقل الاول فکان سید العالم باسره واول ظاهر فی الوجود فکان ظهوره من ذلک النور الالهی ومن الهباء ومن الحقیقة الکلیة وفی الهباء وجد عینه وعین العالم من تجلیه واقرب الناس الیه علی بن ابی طالب امام العالم باسره والجامع لاسرار الانبیاء اجمعین وصدر عالم هم عبارت فتوحات مکیه را نقل فرموده چنانچه در معارج بعد انشاء الله تعالی بیدا انی که بعد کلامی لطیف ومتین در معارج العلی گفته وقد صرح الشیخ الاکبر محی الدین بن العربی قدس سره ببعض هذا التحقیق فرأیت ان اذکر کلامه استشهادا قال الشیخ فی الباب السادس من الفتوحات المکیة ان الله تبارک وتعالی لما اراد بدء ظهور العالم

علی حد ما سبق فی علمه انفصل العالم من تلک الارادة المقدسة بضرب من تجلیات التنزیه الی الحقیقة الکلیة فحدث الهباء وهو بمنزلة طرح البناء الجص لیفتح فیه من الاشکال والصور ما شاء وهذا اول موجود فی العالم ثم انه تعالی تجلی بنوره الی ذلک الهباء والعالم کله فیه بالقوة فقبل منه کل شئ فی ذلک الهباء علی حسب قربه من النور کقبول زوایا البیت نور السراج فعلی حسب قربه من ذلک النور یشتد ضوءه وقبوله ولم یکن احد اقرب قبولا الیه من حقیقة محمد صلی الله علیه وسلم فکان اقرب قبولا من جمیع ما فی ذلک الهباء فکان صلی الله علیه وسلم مبدأ ظهور العالم واول موجود قال الشیخ محی الدین وکان اقرب الناس الیه فی ذلک الهباء علی بن ابی طالب امام العالم باسره والجامع لاسرار الانبیاء اجمعین انتهی ما فی الیواقیت والجواهر نقلا عن الفتوحات فاحفظ ذلک التحقیق تجده نافعا معینا فی کشف کل فضیلة ومنقبة ماضیة وآتیة ان شاء الله فانه اجل منقبة والله اعلم ودلالت این بیان انیق وتنمیق رشیق بر اثبات وتحقیق مطلوب حقیق بالاذعان والتصدیق بچند وجه ظاهر است اول آنکه ازان ظاهرست که چون جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اقرب خلق از روی قبول در حقیقت هبا که مراد ازان عالم نور الهی ست بوده سید تمام عالم واول ظاهر فی الوجود گردید وتمام عالم بطفیل آنحضرت واز تجلی نور آنجناب موجود گردید پس چون خلقت جناب امیر المومنین علیه السلام

هم حسب مدلول قطعی حدیث نور با خلقت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
مقارن بوده و نور علوی با نور نبوی اتحاد تمام داشته باشد جناب امیرالمومنین
علیه السلام هم سید تمام عالم بعد سرور عالم باشد و تمام عالم طفیلی جناب رسالتمآب
و آنحضرت خواهد بود پس تقدم احدی از اکابر انبیا و مرسلین سوای حضرت خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله اجمعین و تقدم کسی از ملائکه و اوصیا و مقربین و اولیا و صلحای
معظمین هم هیچ متدینی فطین و صاحب عقل رزین و فهم متین تجویز نخواهد کرد تا بتقدم
ثلثه معلوله بر آنحضرت چه رسد و هرگز کسی که عقلش بالبس و اختلاط موف و قلبش
بحب باطل مشغوف نباشد تجویز نخواهد کرد که کسی که سید عالم بعد جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم باشد بر آن نفس نفیس کسی از اجله و اعاظم و اکابر و افاخم حاکم
کرده و رئیس چه جا نمره خسیس ارباب اضلال و تلبیس و اصحاب اذلال و تدلیس فالحمد
لله علی خمود ذعاذع المدغلین فلا یسمع لها حسیس و لا یصغی الیها الا
من حب اقتفاء ابلیس فی قلبه سیس و عشق الجبر و الغدر له سمیر و انیس
دوم آنکه محیی الدین عربی عمدة الحذاق که محامد عالیه او شهره آفاق است با جلای
قادر علی الاطلاق افاده صریح فرموده که اقرب ناس بسوی جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و سلم یعنی در عالم هبا و نور جناب امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده
پس بحمد الله و حسن توفیقه صحت و قطعیت و حقیت و حجیت حدیث نور
از کلام ابن مقتدای ارباب کشف و عرفان و شعور بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید چه
ظاهر است که هرگاه جناب امیرالمومنین علیه السلام اقرب ناس در عالم هبا و نور بسوی
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم باشد سیادت تمام عالم برای آنحضرت نیز بعد

جناب سرور مرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین ثابت و محقق باشد که حسب افاده خود
ابن عربی سیادت عالم برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بسبب اقربیت
در عالم هبا ثابت شده و چون جناب امیرالمومنین علیه السلام اقرب ناس بسوی
آنجناب در این عالم باشد بالبداهة سیادت عالم برای آنحضرت نیز بعد جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ثابت باشد بلا ارتیاب و احتجاب و هذا ظاهر و اضح
عند ارباب الفهم و اصحاب توخی الصواب و لا یجحده الا من هو اوقح الاوشاب
و اجلع الاقشاب سوم آنکه ابن العربی رئیس اهل العرفان و الشهود و الکشف
بسبب مزید انصاف و اذعان و برائت و اتحیاز از عسف اکتفا و اقتصار بر اثبات
اقربیت سرور اهل بیت اخیار با رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار نکرده
تصریح صحیح باینکه جناب امیرالمومنین علیه السلام امام عالم بالتمام است پس
این نص صریحیست بر آنکه جناب امیرالمومنین علیه السلام امام جمیع عالم بوده و بگره
آنحضرت امام تمام عالم بعد سرور انام علیه و آله الاف التحیة و السلام باشد و در ثبوت
امامت بلا فصل و قطع و فصل خرافات اهل هزل کدام مقام ارتیاب و اشتباه است
و بنا بر این افاده سراسر اجاده جناب امیرالمومنین علیه السلام بعد سرور کائنات
صلی الله علیه و آله وسلم امام جمیع انبیا و مرسلین و رئیس کل اولیا و صالحین
بوده و اگر ثلثه داخل عالم بودند امامت آنحضرت برای ایشان هم حتما و قطعا
بمنطوق کلام ابن عربی عمدة الاعلام ثابت شد و اگر ایشان را از عالم خارج
سازند باین نظر که اعمال عجیبه و افعال غریبه که از ایشان صادر شده از هیچکس
در عالم واقع نشده پس باز هم در ثبوت خلافت بلا فصل برای جناب امیرالمومنین علیه السلام

وبطلان تقدم این حضرات عالی درجات ریبی باقی نمیماند چهارم آنکه ابن عربی اکتفا
بر تصریح بامامت جناب امیر المومنین علیه السلام نکرده این هم افاده نموده که آنحضرت
جامع اسرار جمیع انبیاست یعنی آنحضرت جامع جمیع اسرار و علوم و حکم جمیع انبیا
و مرسلین و حاوی کل کمالات این زمره مقربین بوده و این افاده متینه و مقاله
رزینه برای اثبات افضلیت آنحضرت و نفی تقدم کسانیکه افکار شان از ادراک
معنای اب و کلاله هم حسیر و کلیل و اذهان عالیه شان در معرفت مسائل سهله مریض
و علیل بوده کافی و وافی و مرض عناد و لجاج و داء مراء و اعوجاج را شافی و عافی
والعجب کل العجب که مخاطب نبیه بجواب حدیث تشبیه بعد رد و نفی آن باد عاء
تخصیص محققین صوفیه کمالات را ابن عربی امام الصوفیة المحققین و رئیس العرفاء المنقدین
جامع اسرار جمیع انبیا علیهم السلام می خواهد و اصلا حیا و شرم و مبالات و ازرم را
بدرگاه عالی خود راه نمیدهد و نمی داند که هرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام جامع
اسرار جمیع انبیا علیهم السلام باشد صحت حدیث تشبیه هم بکمال وضوح ظاهر شد و تمویهات
و تلمیعات رکیکه خدام او در منع دلالت حدیث تشبیه بر افضلیت جناب امیر المومنین
علیه السلام صراحة باطل و هباء منثورا گردید پس ازین افاده متینه
ابن عربی صحت حدیث نور و صحت حدیث تشبیه بلکه صحت جمیع احادیث افضلیت
مطلقه جناب امیر المومنین علیه السلام و صحت جمیع احادیث داله بر افضلیت آنحضرت
از انبیا علیهم السلام بنهایت ظهور متحقق گردید و نیز جمیع تاویلات و مکابرات مخاطب
رفیع الدرجات و اسلاف عالی صفات او در منع دلالت این احادیث شریفه
بر مدلولات صریحه آن محض نقش بر آب و خدع سراب گردید ولله الحمد علی ذلک

تخصیص محققین صوفیه کمالات را بعد از جناب امیر المومنین در نفس خود

وابن العربی را اکابر علمای ثقات و اجله نحاریر اثبات بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه ستوده اند
که عقل بملاحظه آن حائر و فهم از ادراک کنه آن قاصر میشود عبد الوهاب شعرانی
در لواقح الانوار فی طبقات الاخیار میفرماید و منهم الشیخ محیی الدین بن العربی
بالتعریف کما رایته بخطه فی کتاب نسب الخرقه رضی الله عنه اجمع
المحققون من اهل الله عز و جل علی جلالته فی سائر العلوم کما یشهد له
کتبه وما انکر علیه من انکر الا لدقة فهم کلامه لا غیر فانکروا
علی من یطالع کتبه من غیر سلوک طریق الریاضة خوفا من حصول
شبهة فی معتقده یموت علیها لا بی ستد الی لتا ویلها علی مراد الشیخ
وقد ترجمه الشیخ صفی الدین بن ابی المنصور و غیره بالولایة الکبری
والصلاح والعرفان فقال هو الشیخ الامام المحقق راس العلماء العارفین
والمقربین صاحب الاشارات الملکوتیة والنفحات القدسیة و
الانفاس الروحانیة والفتح المونق والکشف المشرق والبصائر
الخارقة والسرائر الصادقة والمعارف الباهرة والحقائق الزاهرة
له المحل الارفع من مراتب القرب فی منازل الانس والمورد العذب من
مناهل الوصل والطول الاعلی من معارج الدنو والقدم الراسخ فی
التمکین من احوال النهایة والباع الطویل فی التصرف فی احکام الولایة
وهو احد ارکان هذه الطائفة رضی الله عنه وکذلک ترجمه
الشیخ العارف بالله تعالی محمد بن اسعد الیافعی رضی الله عنه بالعرفان
والولایة ولقبه الشیخ ابو مدین بسلطان العارفین وکلام الرجل

مدائح عظیمه ابن عربی از لواقح الانوار شعرانی

دليل على مقامه الباطن و الظاهر و مناقبه مشهورة بين الناس لا سيما
بارض الروم فانه ذكر في بعض كتبه صفة السلطان جد السلطان
سليمان بن عثمان الاول و فتحه القسطنطينية في الوقت الفلاني فجاء
الامر كما قال و بينه و بين المذكور نحو مائتي سنة و قد بني عليه قبة
عظيمة و تكية شريفة بالشام فيها اطعام و خيرات و احتاج الى الحضور
عنده لاجل ذلك من كان ينكر عليه من القاصرين بعد ان كانوا يبولون
على قبره رضي الله عنه و قد اخبرني اخي الشيخ الصالح الحاج احمد الحلبي
انه كان له بيت يشرف على ضريح الشيخ محيي الدين فجاء شخص من المنكرين
بعد صلاة العشاء بنار يريد ان يحرق تابوت الشيخ فخسف به دون
القبر تسعة اذرع فغاب في الارض و انا انظر و فقده اهله من تلك
الليلة فاخبرتهم بالقصة فجاؤا و حفروا فوجدوا راسه و كلما
حفروا نزل و غار في الارض الى ان عجزوا فردموا عليه التراب و كان
رضي الله عنه اولا يكتب الانشاء لبعض ملوك المغرب ثم تزهد و تعبد
و ساح و دخل مصر و الشام و الحجاز و الروم له في كل بلد دخلها
مولفات و كان الشيخ عز الدين بن عبد السلام شيخ الاسلام بمصر المحروسة
يحط عليه كثيرا فلما صحب الشيخ ابا الحسن الشاذلي رضي الله عنه و عرف
احوال القوم صار يترجم بالولاية و العرفان و القطبية مات رضي الله
عنه سنة ثمان و ثلاثين و ستمائة و قد سطرنا الكلام على علومه
و احواله في كتابنا المسمى بتنبيه الاغبياء على قطرة من بحر علوم

السلطان

وفات ابن العربی از ذیل تاریخ بغداد ابن النجار

الاولياء فراجعه والله اعلم و علامه محب الدين بن النجار در ذيل تاريخ بغداد
على ما نقل عنه گفته محمد بن علي بن محمد بن عربي ابو عبد الله الطائي من
اهل الاندلس ذكر لي انه ولد بمرسية ليلة الاثنين سابع عشر رمضان
سنة ستين و خمسمائة و نشأ بها و انتقل الى اشبيلية في سنة ثمان
و سبعين فاقام الى سنة ثمان و تسعين ثم دخل بلاد الشرق و طوف
بلاد الشام و دخل بلاد الروم و كان قد صحب الصوفية و ارباب
القلوب و سلك طريق الفقر و حج و جاور و صنف كتبا في علوم القوم
و في اخبار مشايخ المغرب و زهادها و له اشعار حسنة و كلام مليح
اجتمعت به بدمشق و كتبت عنه من شعره و نعم الشيخ هو دخل بغداد
و حدث بها بشيء من مصنفاته و كتب عنه حافظ العصر الشيخ
عبد الله الدبيثي و من شعره ما انشدنيه لنفسه ايا حائرا ما بين
علم و شهوة ٭ ليتصلا ما بين هذين من وصل ٭ و من لم يكن يستنشق البدر
الريح لم يكن ٭ يرى الفضل للمسك العتيق على الزبل ٭ كتب الي الحافظ ضياء الدين
المقدسي ان ابن عربي توفي ليلة الجمعة الثاني و العشرين من ربيع الآخر
سنة ثمان و ثلاثين و ستمائة احمد بن عطاء الله اسكندري در لطائف المنن
گفته و اعلم ان بقاء الخضر قد اجمع عليه هذه الطائفة و تواتر عن
اولياء كل عصر لقاؤه و الاخذ عنه و اشتهر ذلك الى ان بلغ حد التواتر
الذي لا يمكن جحده و الحكايات في ذلك كثيرة الى ان قال نقل حكايتين
قال ابن عربي مخبرا عن نفسه كنت انا و صاحب لي بالمغرب الاقصى بساحل

حکایات ملاقات ابن العربی با خضر علیه السلام از لطائف المنن اسکندری

البحر المحيط وهناك مسجد يأوي اليه الابدال فرأيت انا وصاحبي رجلا
قد وضع حصيرا في الهواء على مقدار اربعة اذرع من الارض وصلى
عليها فجئت انا وصاحبي ووقفت تحته وقلت شعر شغل المحب
عن الحبيب بسره ٭ في حب من خلق الهواء وسخره ٭ العارفون عقولهم معقولة
عن كل كون ترتضيه مطهره ٭ فهم لديه مكرمون وعنده ٭ اسرارهم
محفوظة ومحرره ٭ قال فاوجز في صلوته وقال انما فعلت هذا لهذا
المنكر الذي معك وانا ابو العباس الخضر ولم اكن اعلم ان صاحبي ينكر
كرامات الاولياء فالتفت الى صاحبي وقلت يا فلان اكنت تنكر كرامات
الاولياء قال نعم قلت فما تقول الان فقال ما بعد العيان ما يقال
ونیز در لطائف المنن گفته قال الشيخ محيي الدين بن عربي دعانا بعض
الفقراء الى دعوة برقاق القناديل بمصر فاجتمع بها جماعة من المشايخ
فقدم الطعام وعم الاوعية وهناك وعاء زجاج جديد قد اتخذ
البول لم يستعمل بعد فغرف فيه رب المنزل الطعام فالجماعة
ياكلون واذا الوعاء يقول اكرمني الله باكل هؤلاء السادة مني
لا ارضى لنفسي ان اكون بعد ذلك محلا للاذى ثم انكسر نصفين قال
ابن عربي فقلت للجمع سمعتم ما قال الوعاء قالوا نعم قلت ما سمعتم
فاعادوا القول الذي تقدم قال فقلت قال قولا غير ذلك قالوا وما هو
قلت قال كذلك قلوبكم قد اكرمها الله بالايمان فلا ترضوا بعد
ذلك ان تكون محلا لنجاسة المعصية وحب الدنيا جعلنا الله

حکایت والتیام و تکلم ظرف زجاج در بیان ابن العربی از لطائف المنن

وایاکم من اولی الفہم عنہ والتلقی منہ وعلامہ یافعی در کتاب ارشاد
علی ما نقل عنہ گفتہ قال شيخ الطريقة وبحر الحقيقة محيي الدين بن عربي
رضي الله عنه كنت انا وصاحب لي في المغرب الاقصى بساحل البحر
المحيط وهناك مسجد يأوي اليه الابدال فرأيت انا وصاحبي
رجلا قد وضع حصيرا في الهواء على مقدار اربعة من الارض
وصلى عليه فجئت انا وصاحبي حتى وقفت تحته وقلت شعر
شغل المحب عن الحبيب بسره ٭ في حب من خلق الهواء وسخره ٭
العارفون عقولهم معقولة ٭ عن كل كون ترتضيه مطهره ٭ فهم
لديه مكرمون وعنده ٭ اسرارهم محفوظة ومحرره ٭ قال فاوجز
في صلوته وقال انما فعلت هذا لاجل المنكر الذي معك وانا
ابو العباس الخضر ولم اكن اعلم ان صاحبي ينكر كرامات الاولياء
فالتفت وقلت يا فلان اكنت تنكر كرامات الاولياء قال نعم قلت
فما تقول الان قال ما بعد العيان ما يقال وقال ايضا دعانا بعض
الفقراء الى دعوة برقاق القناديل بمصر فاجتمع لها جماعة من
المشايخ فقدم الطعام وعمت الاوعية وهناك وعاء زجاج
جديد قد اتخذ للبول فلم يستعمل فغرف فيه رب المنزل الطعام
والجماعة ياكلون واذا الوعاء يقول مذ اكرمني الله باكل هؤلاء
السادة مني لا ارضى لنفسي ان اكون بعد ذلك محلا للاذى ثم انكسر
نصفين قال فقلت للجمع سمعتم ما قال الوعاء قالوا نعم قلت ما سمعتم

ذکر یافعی در کتاب الارشاد حکایت صلوة خضر در ہوا و حکایت تکلم و عار زجاج کہ دلالت بر عظمت مرتبہ ابن العربی دارد

ارشاد یافعی

فاعادوا القول الذی تقدم قال فقلت قال قولا غیر ذلک قالوا وما هو
قلت قال کذلک قلوبکم قد اکرمها الله تعالی بالایمان فلا ترضوا بعد
ذلک ان تکون بعد ذلک محلا لنجاسة المعصیة وحب الدنیا

مدح ابن العربی از ابن الزملکانی

وشیخ کمال الدین ابن الزملکانی در تصنیف خود در باب ملک ونبی وشهید وصدیق
در فصل ثانی در فصل صدیقیت علی ما نقل عنه گفته قال الشیخ محیی الدین
ابن العربی البحر الزاخر فی المعارف الالهیة وذکر من کلامه جملة ثم
قال فی اخر الفصل انما نقلت کلامه وکلام من یجری مجراه من
اهل الطریق لانهم اعرف بحقائق هذه المقامات وابصر بها لدخولهم
فیها وتحققهم بها ذوقا والمخبر عن الشیء ذوقا مخبر عن الیقین فاسال
به خبیرا وکفوی در کتائب اعلام الاخیار میفرماید محمد بن علی بن محمد

مدح ابن العربی از کتائب اعلام الاخیار کفوی

بن محمد العربی الحاتمی الطائی الاندلسی قدس سره ولد بقریة مرسیة
من نواحی اندلس من بلاد المغرب لیلة الاثنین السابع عشر من
رمضان من شهور سنة ستین وخمسمائة وهو قدوة القائلین
بوحدة الوجود والناس فی حقه فرقتان فان بعض الفقهاء وعلماء
الظاهر قد طعنوا فیه واکفروه وبعض الفقهاء وعلماء الاخرة و
کبراء الصوفیة عظموه وفخموه تفخیما عظیما ومدحوا کلامه مدحا
کریما ووصفوه بعلو المقامات واخبروا عنه بما یطول ذکره من
الکرامات وصنفوا فی مناقبه والفوا فی احواله ومراتبه ذکر الامام
الیافعی فی تاریخه ان الشیخ شهاب الدین السهروردی والشیخ محیی الدین

العربی

العربی اجتمعا فی مجلس واحد فسأل کل منهما عن صاحبه فقال العربی السهروردی
هو رجل مملو من قرنه الی قدمه من السنة وقال السهروردی هو بحر الحقائق
وازنیقی در مدینة العلوم گفته ومن لطائف کتب المحاضرات محاضرة الابرار

مدح ابن العربی از مدینة العلوم ازنیقی

ومسامرة الاخیار للشیخ الامام العالم الربانی والبحر الصمدانی وسند السالکین
ومنقذ الهالکین الشیخ ابی عبد الله محیی الدین محمد بن علی بن محمد العربی
الحاتمی الطائی الاندلسی قدس الله سره العزیز کان جلیل الشان وله
المصنفات الوافرة والمولفات الزاخرة وتصانیف لا تحصی وابراهیم
بن حسن الکردی الکورانی در کتاب الامم لایقاظ الهمم گفته تصانیف محمد بن علی
العربی الحاتمی الطائی الاندلسی ثم المکی ثم الدمشقی نفعنا الله تعالی

مدح ابن العربی وتصانیف او از کتاب الامم ابراهیم کردی

به قرأت علی شیخنا الامام صفی الدین احمد قدس سره طرفا صالحا
من اول الفتوحات والطوافا من اوسطه وباب شرح الاسماء الحسنی
بتمامه وسمعت علیه باب الوصایا بتمامه وهو آخر الکتاب
والشیخ قدس سره ما سلک الاصل بخط الشیخ محیی الدین قدس سره
وقرأت علیه اطرافا من مواقع النجوم ومن کتاب النصائح علی
نهج الشرع المصطفوی للفاتح ومن کتاب انشاء الدوائر ومن
کتاب عقلة المستوفز وغیرها باسانیدها منها المسلسل بالصوفیة
الیه السابق وملا نظام الدین سهالوی والد مولوی عبد العلی که سنیه اینها
او را بحر العلوم ملقب میسازند در کتاب صبح صادق شرح منار بعد نقل
بعض مکاشفات از شیخ عبد الرزاق گفته وقال ابن عبد الرزاق خالک

كما وقع لخليل الله ابراهيم عليه وعلى نبينا وآله السلام فقلت ما وقع
له عليه السلام فقال بعض الحاضرين خفية ما وجه السوال وانت
تعلم فقلت ليظهر نصنا ما قصة خفية ثم قلت ما تلك الواقعة
فقال ظهور الكبش في صورة الولد ثم قال تفصيله في الفصوص ثم
قال الفصوص كتاب فقلت كتاب عظيم الشان للشيخ العربي قدس سره الله
تعالى وقائع الكشف الدينية وغيرها لا تعد ولا تحصى بل من
تبرك بصحبته في كل حين يجد تلك الوقائع بحيث يضيق عليه
نطاق التقرير والتحرير ثم وجدنا اصحابه كثرهم الله تعالى مقامات
كشفهم لا تحصى بل وجدنا بعضنا استسعد بصحبته ساعة قليلة
وتوجه هو اليه فصار في عين تلك الساعة صاحب كشف وسمع
ملكوتي وقال الشيخ وارث النبي العربي صلى الله عليه وسلم الشيخ محيي الدين
بن العربي صاحب الفتوحات هم اخذوا العلم عن ميت عن ميت ونحن
اخذنا العلم من حي لا يموت فرب حديث يحكمون بسقوط القصور
في الراوي من جهة الضبط او الفسق وهو في الحقيقة ثابت ورب
حديث يحكمون بصحته لاجتماع الشرائط في الرواة وهو في الحقيقة
ساقط ولا يتطرق مثله الى ما حصلنا لانا اخذنا من حي لا يموت
ومن طالع كتب الاولياء كثرهم الله تعالى ايقن ان الالهام من الله
لا من الشيطان وعبد الرسول برزنجي در كتاب اشاعة لاشراط الساعة گفته
تكملة في فوائد تضمنها الاحاديث ودل عليها الكشف الصحيح

مدح بليغ ابن العربي از شيخ صادق
مولوی عبد العلی سهالوی

الخصتها

الخصتها من كلام امام المحققين محيي الملة والدين محمد بن العربي
الطائي الحاتمي الاندلسي قال رحمة الله ورضي عنه في الباب السادس
والستين وثلثمائة من الفتوحات المكية ما ملخصه ان لله
خليفة يخرج وقد امتلأت الارض جورا وظلما فيملأ قسطا
وعدلا يقفو اثر رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخطي له
ملك يسدده الخ وعبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته
شيخ محيي الدين محمد بن علی العربی قدس سره وی قدوه قائلان بوحدت
وجود است وبسياری از فقها وعلمای ظاهر دروی طعن كرده اند واندكی
از فقها وجماعتی از صوفيه وبرا بزرگ داشته اند فخموه تفخيما عظيما و
مدحوا كلامه مدحا كريما ووصفوه بعلو المقامات واخبروا
عنه بما يطول ذكره من الكرامات هكذا ذكره الامام اليافعي
رحمه الله في تاريخه وی را اشعار لطيفه غريبست واخبار نادر عجيب
ومصنفات بسيار دارد ويكی از كبار مشايخ بغداد در مناقب وی كتابی
جمع كرده است ودر انجا آورده كه مصنفات حضرت شيخ قدس سره از پانصد
زياده است وحضرت شيخ بالتماس بعضی از اصحاب رساله در فهرست مصنفات
خود نوشته است ودر آنجا زيادت از دويست وپنجاه كتاب را نام برده بيشتر
در تصوف وبعضی در غير آن ودر خطبه اين رساله فرموده كه قصد من از تصنيف
اين كتب چون ساير مصنفات تصنيف وتاليف نبوده بلكه سبب بعضی تصنيفات
آن بوده كه بر من از حق سبحانه وتعالی امری وارد می شد كه نزديك بود كه مرا بسوزد

مدح ابن العربي از اشراط الساعة
عبد الرسول برزنجي

خود را به بیان بعضی از آن مشغول میساختم و سبب بعضی دیگر آنکه در خواب یا در مکاشفه
از جانب حق سبحانه و تعالی بآن مامور می شدم و در تاریخ امام یافعی رحمه الله تعالی
مذکور است که گفته اند که وی را با شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره اتفاق
ملاقات و اجتماع افتاده است و هر یک از ایشان مدتی در دیگری نظر کرده است و انگاه
از یکدیگر مفارقت کرده اند بی آنکه در میان ایشان کلامی واقع شود بعد از آن
وی را از حال شیخ شهاب الدین پرسیدند گفته است هو رجل مملو من فرقه الی قدمه
من السنة و شیخ شهاب الدین را از حال وی پرسیدند گفته هو بحر الحقائق و نسبت
خرقه وی در تصوف بیک واسطه بشیخ محی الدین عبد القادر گیلانی قدس سره
میرسد و نسبت دیگر وی در خرقه بخضر علیه السلام میرسد بیک واسطه
قال رضی الله عنه لبست هذه الخرقة المعروفة من ید ابی الحسن علی بن
عبد الله بن جامع ببستانه بالمقلی خارج الموصل سنة احدی
وستمائة ولبسها ابن جامع من ید الخضر علیه السلام فی الموضع
الذی البسه ایاها البسنیها ابن جامع علی تلک الصورة من غیر
زیادة و نقصان و نسبت دیگر وی بخضر علیه السلام میرسد بی واسطه
قال رضی الله عنه صحبت انا الخضر علیه السلام وتادبت به
واخذت عنه فی وصیة اوصانیها شفاها التسلیم لمقامات
الشیوخ وغیر ذلک ورأیت منه ثلاثة اشیاء من خرق العوائد
رأیته یمشی علی البحر و طی الارض و رایته یصلی فی الهواء و اعظم
اسباب طعن طاعنان در وی کتاب فصوص الحکم است و چنانکه منشاء

طعن

طعن طاعنان یا از تقلید و تعصب است یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غموض
معانی و حقایقی که در مصنفات خود درج کرده است و آن مقدار حقائق
و معارف که در مصنفات وی بتخصیص در فصوص و فتوحات اندراج یافته است
در هیچ کتابی یافت نمی شود و از هیچ کس از این طائفه ظاهر نشده است و این فقیر
از خدمت خواجه برهان الدین ابو نصر پارسا قدس سره استماع دارد که می گفت
که والد ما می فرمود که فصوص جان است و فتوحات دل و هر کجا که الذین بزرگوار
ایشان در کتاب فصل الخطاب قال بعض کبراء العارفین گفته است مراد
بآن حضرت شیخ است قدس سره روی الشیخ مؤید الدین الجندی فی شرحه
لفصوص الحکم عن شیخه الشیخ صدر الدین القونوی قدس سره
انه روی عن الشیخ رضی الله عنه انه قال لما وصلت الی بحر الروم
من بلاد اندلس عزمت علی نفسی ان لا ارکب البحر الا بعد ان اشهد
تفاصیل احوالی الظاهرة والباطنة الوجودیة مما قدره الله
سبحانه وتعالی علی ولی ومنی الی آخر عمری فتوجهت الی الله سبحانه
وتعالی بحضور تام وشهود عام ومراقبة کاملة فاشهدنی الله سبحانه
جمیع احوالی مما یجری ظاهرا وباطنا الی آخر عمری حتی صحبة ابیک
اسحاق بن محمد وصحبتک واحوالک وعلومک واذواقک و
مقاماتک وتجلیاتک ومکاشفاتک وجمیع حظوظک من الله
سبحانه وتعالی ثم رکبت البحر علی بصیرة ویقین وکان ما کان
ویکون من غیر اخلال واختلال الی آخر ما فی النفحات و مخاطب کثیر الاعزا

گویا در رسالہ خود در تحقیق رؤیا می فرماید ثم ان الاشراقیین ذهبوا الی ان
من مواطن النفس عالم هو برزخ بین عالم الاجسام وعالم المجردات
وسموه الاقلیم الثامن والمثل المعلقة وعالم الاشباح الی ان قال والصوفیة
قاطبة مجمعون علی اثبات هذا العالم قال الشیخ الاکبر فی الباب الثامن
من الفتوحات فی کلام له وخلق الله فی جملة عوالمها عالما علی صورتنا
اذا ابصرها العارف یشاهد فیها نفسه وقد اشار الی ذلك عبد الله
بن عباس رضی الله عنه فیما روی عنه من حدیث الکعبة وانها
بیت واحد من اربعة عشر بیتا وان فی کل ارض من الارضین السبع
خلقا مثلنا حتی ان فیهم ابن عباس مثلی وصدقت هذه الروایة عند
اصحاب الکشف وکل ما فیها حی ناطق وهی باقیة لا تفنی ولا تتبدل
واذا دخلها العارفون فانما یدخلون بارواحهم لا باجسامهم فیترکون
کلهم فی هذه الارض الدنیا ویتجردون عنها ثم قال الخاطب بعد
فاصلة یسیرة قال الکاشی فی شرح الفصوص عالم المثال باصطلاح
الحکماء عالم النفوس المنطبقة وهو فی الحقیقة خیال العلم انتهی فالصوفیة
وافقوا الشرعیة فی اثبات هذا العالم بل عالم آخر خلافا للاشراقیة
وغیرهم ممن مر ذکره قال الشیخ الاکبر فی الباب الحادی والعشرین
بعد ثلثمائة باب من کتاب الفتوحات ما حاصله ان البرزخ الذی
ینتقل الیه الارواح بعد المفارقة عن ابدانها غیر البرزخ الذی بین
الاجسام والارواح فالاول یسمی غیبیا محالا والثانی امکانیا والذین

مدح ابن عربی از رسالہ رؤیا از مخاطب

یشاهدون الغیب الامکانی ویخبرون عن حوادثه کثیرون بخلاف
الغیب المحال فان مکاشفته اقل قلیل ازین عبارت ظاہر ست کہ مخاطب
فخر بشیخ اکبر بلقب مینماید واستناد واحتجاج بافادات وتحقیقات او می فرماید
ومولوی سلامۃ اللہ در معرکۃ الآرا گفتہ قال قطب الموحدین محیی الحق
والملة والدین مولانا الشیخ الاکبر محمد بن العربی قدس الله سره
وافاض علینا فتوحه ان ابراهیم علیه السلام قال لابنه انی
اری فی المنام انی اذبحك والمنام حضرة الخیال فلم یعبرها الخ ومولوی
صدیق حسن خان در کتاب الجنة فی الاسوة الحسنة بالسنة در ذکر مجتہدین گفتہ
ومنهم الشیخ الاکبر ابن العربی فانه لم یقلد احدا الا النبی صلی الله
علیه وآله واصحابه وسلم وقد ذکر فی الفتوحات المذاهب
الاربعة وغیرها واختار منها ما افضی الیه اجتهاده من غیر مبالاة
بزید وعمرو واکابر العلماء اعتقدوا ولایته والولی الکامل لا یکون مقلدا
وجہ بست وہفتم آنکہ علامہ ثانی عبد الوہاب شعرانی کہ از مشائخ اجازہ مخاطب
حقانی و والد ماجد آن سالک مسالک عرفانی ست عبارت فتوحات در کتاب
یواقیت و جواہر وارد فرمودہ چنانچہ از تصریح صدر عالم دانستی واین عبد
قاصر عبارت یواقیت وجواہر را مع عبارت سابق ولاحق کہ از ان سیاق
نقل او و تصدیق و تحقیق او این عبارت را وایقان واذعان واعتقاد و
ایمان بان بوضوح تمام ظاہر شود وار دمی نماید پس بدانکہ در یواقیت جواہر گفتہ
فان قلت فما معنی قولهم انه صلی الله علیه وسلم اول خلق الله

مدح ابن عربی از مخاطب

مدح ابن عربی از معرکۃ الآرا سلامۃ اللہ

مدح ابن العربی وبودن او از مجتہدین از جنۃ صدیق حسن خان معاصر

هل المراد به خلق مخصوص او المراد به الخلق علی الاطلاق فالجواب
کما قاله الشیخ فی الباب السادس ان المراد به خلق مخصوص وذلك
ان اول ما خلق الله الهبا واول ما ظهر فیه حقیقة محمد صلی الله
علیه وسلم قبل سائر الحقائق وایضاح ذلك ان الله تبارك وتعالی
لما اراد بدأ ظهور العالم علی حد ما سبق فی علمه انفعل العالم من
تلك الارادة المقدسة بضرب من تجلیات التنزیه الی الحقیقة
الکلیة فحدث الهباء وهو بمنزلة طرح البنّاء الجص لیفتح فیه من
الاشکال والصور ما شاء وهذا هو اول موجود فی العالم ثم انه تعالی
تجلی بنوره الی ذلك الهباء والعالم کله فیه بالقوة فقبل منه کل شیء
فی ذلك الهباء علی حسب قربه من النور کقبول زوایا البیت نور
السراج فعلی حسب قربه من ذلك النور یشتد ضوءه وقبوله ولم یکن
احد اقرب الیه من حقیقة محمد صلی الله علیه وسلم فکان اقرب قبولا
من جمیع ما فی ذلك الهباء فکان صلی الله علیه وسلم مبدأ ظهور العالم
واول موجود وقال الشیخ محیی الدین وکان اقرب الناس الیه فی ذلك الهباء
علی بن ابی طالب الجامع لاسرار الانبیاء اجمعین انتهی وبعد چند سطر گفته
فعلم کما قال الشیخ محیی الدین فی الفتوحات ان مستمد جمیع الانبیاء
والمرسلین من روح محمد صلی الله علیه وسلم اذ هو قطب الاقطاب کما
سیاتی بسطه فی مبحث کونه خاتم النبیین فهو ممد لجمیع الناس اولا
واخرا فهو ممد کل نبی وولی سابق علی ظهوره حال کونه فی الغیب

دوم شعرانی در یواقیت وجود ابراز فتوحات اقربیت جناب امیر المومنین علیه السلام بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم هبا که عبارت از عالم نور است وبودن آنحضرت جامع جمیع اسرار انبیا ومرسلین نقل کرده

وممد ایضا الکل ولی لاحق به فیوصله بذلك الامداد الی مرتبة کماله
فی حال کونه موجودا فی عالم الشهادة وفی حال کونه منتقلا الی الغیب
الذی هو البرزخ والدار الاخرة فان انوار رسالته صلی الله علیه وسلم
غیر منقطعة عن العالم من المتقدمین والمتاخرین هرچند در نسخ حاضره
یواقیت لفظ امام العالم قبل لفظ الجامع لاسرار الانبیاء اجمعین یافت نشد
لکن چون الفتی که صدر عالم آنرا حواله بیواقیت فرموده پس اسقاط آن از نسخ
حاضره از جور ارباب زیغ وعصبیت خاسرات وقطع نظر از ان قدر یکه در
نسخ حاضره یافت شد برای تبکیت وافحام الد الخصام بعنایت منعم مفضال
کافیست چه از ان ظاهرست که جناب امیر المومنین علیه السلام اقرب ناس
بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم نور بوده ونیز
آنحضرت جامع اسرار جمیع انبیا علیهم السلام ست واین هر دو امر برای
اثبات افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام وابطال تقدم متحکم اغیار
بر آنحضرت وافی وظاهرست که شعرانی این عبارت در جواب سوال مقدر
فرموده وان دلالت صریحه دارد بر آنکه شعرانی این عبارت را تصدیق
میکند واذعان وایقان بان بسبب مزید انصاف وعرفان داده وهرگز
کلامی وبحثی دران میان نمی آره وشعرانی بر محض ایراد آن بجواب سوال
مقدر اکتفا نکرده برای اظهار نهایت تسلیم وتصدیق واقصای اثبات و
تحقیق ارشاد کرده فعلم کما قاله الشیخ الخ وازین تفریع منیع صراحة ظاهرست
که مدلول افاده ابن العربی آنست که استمداد جمیع انبیا ومرسلین اندرج

جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم است که آنحضرت قطب الاقطاب است پس آنحضرت
ممد جمیع ناس است اولاً و آخراً پس آنحضرت ممد هر نبی و ولی سابق و لاحق است و امداد
رسالت آنحضرت از متقدمین و متاخرین عالم منقطع نیست و چون حسب دلالت
قطعیه حدیث نور نور جناب امیرالمؤمنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم متحد بود و انفصال و انحیاز و انقسام و افتراق تا زمان ابی طالب نداشته
قطعاً و حتماً ثابت شد که استمداد جمیع انبیا و مرسلین از روح مبارک آنحضرت هم بوده
و آنجناب هم مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ممد جمیع اولین و آخرین
و ممد هر نبی و ولی سابق و لاحق بوده و انوار وصایت و ولایت آنحضرت از متقدمین
و متاخرین عالم منقطع نیست و قطع نظر از حدیث نور هرگاه اقربیت جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام در عالم نور از عبارت ابن العربی که شعرانی اهتمام بلیغ
در اثبات و تحقیق و تصدیق آن دارد ثابت و محقق شد همین قدر کفایت میکند
برای ثبوت این مراتب رفیعه و مناصب منیعه برای جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
چه هرگاه اقربیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم نور مثبت این
فضائل جلیله برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گردید لابد اقربیت جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مثبت این
فضائل جمیله برای آنحضرت هم بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود
و نیز ظاهر است که جامع بودن جناب امیرالمؤمنین علیه السلام اسرار جمیع انبیا را
که شعرانی درین عبارت مصدقه خود نقل کرده برای اثبات افضلیت جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام و ابطال تقدم متغلبین عالی مقام کافی است

که عقل

که عقل هیچ عاقلی قبول نمیکند که با وجود کسی که جامع اسرار جمیع انبیا و مرسلین و
حاوی تمام علوم و حکم و مخدوم جبرئیل امین باشد آن نفس نفیس بلکه همچنین جوهر فرد ثمین
تابع و محکوم و مطیع کسانی باشد که در مسائل سهله عاجز و حیران و در ادراک احکام
واضحه پریشان و سرگردان بوده‌اند و دریوزه گری و استمداد از فلان و بهمان شیوه
و دیدن ایشان بوده و خود رجوع بآنحضرت در مشکلات و تمسک بذیل لطف
و عنایت آنجناب در معضلات میکردند و باید دانست که شعرانی بعد نقل عبارت
فتوحات و قبل قول خود و فعله کما قاله الشیخ یک حرکت مذبوحی آغاز نهاده یعنی
معاذ الله برای تنقیص فضل جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و اظهار عدم اختصاص
آنحضرت بفضیلت جامعیت اسرار جمیع انبیا علیهم السلام این خرافت بر زبان
آورده وقول الشیخ فی علی رضی الله عنه جامع لاسرار الانبیاء قد
نقل ایضاً عن الخضر علیه السلام فی حق الشیخ ابی مدین التلمسانی
فقال فیه حین سئل عنه جامع اسرار المرسلین لا اعلم احداً فی
عصره هذا اجمع لاسرار المرسلین منه و نیز ظاهر است که اگر صدور این قول
از حضرت خضر علیه السلام در حق تلمسانی مقبول هم شود قدحی در ثبوت افضلیت
جناب امیرالمؤمنین علیه السلام نمیکند زیرا که غرض اثبات افضلیت آنحضرت از
ثلثه است و چون عدم جامعیت ثلثه اسرار جمیع انبیا را از احکام باطله مختله
و فتاوای فاسده مختله و درماندگی و تحیر و تذبذب و تبتر ایشان قطعاً
و حتماً ظاهر است لهذا جناب امیرالمؤمنین علیه السلام که جامع اسرار جمیع انبیا
علیهم السلام است حسب افاده ابن العربی که شعرانی تصدیق آن بوجوه عدیده

ظاهر میکند افضل از ثلثه باشد قطعاً و حتماً و اگر تلمسانی هم بفرض غیر واقع جامع اسرار
مرسلین باشد غایتش اینست که از ثلثه افضل خواهد بود و آن ضرری بافضلیت جناب
امیرالمومنین علیه السلام از ثلثه نمیرساند بلکه انحطاط رتبه ثلثه باقصای اتب میرساند
که ثلثه جائی بمرتبه تلمسانی نرسیده انکه تلمسانی جامع اسرار مرسلین ربّانی بوده و ایشان
مبتلای عجز و سرگردانی و حاکم و مفتی بهواجس نفسانی و وساوس ظلمانی و نیز ظاهر
که تصدیق این نقل خوابت نشان در حق شیخ تلمسانی برای اهل حق و ایقان لازم نیست
و شعرانی آنرا بلا سند نقل کرده و نقل بی سند حسب افاده خود مخاطب شتر بیمهار است
پس هرگز معارضه افاده ابن العربی در حق جناب امیرالمومنین علیه السلام نمیکند
و هرگز اثبات مساوات تلمسانی با وصی رسول یزدانی درین صفت محکمة المبانی
فخیمة المعانی نماید با آنکه فقره لا اعلم احداً فی عصری هذا اجمع لاسرار المرسلین منه
دلالت دارد بر آنکه مراد اثبات جامعیت بنسبت اهل عصر تلمسانی است نه اثبات
جامعیت مطلقه در حق جناب امیرالمومنین علیه السلام جامعیت جمیع اسرار
انبیا علی الاطلاق بلا قید عصر مخصوص ثابت است بلکه بقرینه اقربیت آنحضرت
در عالم اشباح ظاهر است حتماً و جزماً که جامعیت اسرار جمیع انبیا برای آنحضرت
قبل خلق انبیا علیهم السلام حاصل بود فاین هذا من ذاک واین السماک
من السماک و ابن التلمسانی من وصی النبی المخصوص بخطاب لولاک فالله الموفق
للتمییز والادراک وهو المنقذ من موجبات الردی والهلاک بالجمله
قطعاً و حتماً علامه شعرانی اقربیت جناب امیرالمومنین علیه السلام در عالم اشباح
بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت نموده تکذیب و تخجیل متعصبین

در ابطال

در ابطال حدیث نور بابلغ وجوه فرموده و هم جامعیت آنحضرت برای اسرار
جمیع انبیا علیهم السلام محقق نموده فضیلت آنحضرت را کالشمس فی رابعة النهار
هویدا و آشکار ساخته و این هر دو امر برای قمع و قلع و دفع و رفع مجازفات
مخاطب و کابلی ان باثلهما من المعزولین عن السمع کافی و وافی است ولله الحمد علی ذلک
و فضائل زاهره عجیبه و محاسن فاخره مطربه و محامد باهره رائقه و مناقب مشرقه
علامه شعرانی بر متتبعین ظاهر و واضح است عبدالله بن حجازی الشهیر بالشرقاوی
در کتاب تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه که آنرا در سنه ۱۲۲۱ احدی و عشرین بعد
المائتین و الالف تصنیف کرده و نسخه آن در حرم مدینه منوره فقیر دیدم و تراجم
عدیده از آن بر چیدم گفته الشیخ الامام العالم العامل الفقیه العارف
بالله تعالی و الدال علیه عبدالوهاب الشعرانی بن احمد بن علی بن
احمد بن محمد المنتهی نسبه الی محمد بن الحنفیة رضی الله عنه کان اماماً
فی العلوم الشرعیة و غیرها اخذ العلوم عن مشایخ عصره کالشیخ
السیوطی و شیخ الاسلام زکریا الانصاری و غیرهما من علماء الظاهر
و اخذ عن الشیخ محمد الشناوی و الشیخ علی الخواص و غیرهما من علماء
الباطن و سلک طریق التصوف بعد تضلعه من العلوم الشرعیة
و الانتهاء ولد ببلدة ساقیة ابی شعرة من اعمال المنوفیة و دخل
مصر سنة احدی عشرة و تسعمائة و له من العمر اثنتا عشرة سنة
و اقام بجامع ابی العباس الغمری و شرع فی تحصیل العلم و الاجتماع بالعلماء
و الصلحاء فاجتمع علی نیف و مائة شیخ من اکابر العلماء و العارفین

علامه شعرانی از تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه تصنیف عبدالله شرقاوی

بمصر و قراءها وله مصنّفات كثيرة نحو سبعين تصنيفا و مناقبه
شهيرة وكراماته ظاهرة توفي رضي الله عنه يوم الاثنين من شهر
جمادى الاولى سنة ثلث وسبعين وتسعمائة و محمد بن عبد الباقي
در صدر شرح مواهب بعد کلامی گفته هذا و جامعه الحقير الفاني محمد بن
عبد الباقي الزرقاني قد اخذ الكتاب رواية و دراية عن علامة الدنيا
الاخذ من بحار التحقيق بالغايتين القصوى والدنيا الاصولي النحوي
النظار الفقيه المحرر الجهبذ الفهامة النبيه الشيخ علي الشبراملسي
شيخ الاسلام فسح الله له و ادام به نفع الانام وكرم بحمد الله اصغى لي
وسمع ما اقول وكتب انقالي في حتى على احضار ما اداه من النقول
اذا رأى ملالي ولم ازل عنده من نعم الله بالمحل الارفع العالي
والله يعلم اني لم اقل ذلك للفخر واي فخر لمن لا يعلم ما حاله في القبول بل
امتثالا للامر بالتحدث بالنعمة كشف الله عنا كل غمة بحق روايته
عن شيخ الاسلام احمد بن خليل السبكي اجازة عن السيد يوسف الارميوني
عن المؤلف وعن البرهان ابراهيم اللقاني عن العلامتين المحمدين البنوفري
وابن الترجمان عن العارف الشعراني عن مؤلفها وابو محمد عيسى بن محمد الثعالبي
المالكي در مقاليد الاسانيد گفته وصحبت المذكور اول الترجمة وهو
الشيخ علي بن محمد بن عبد الرحمن الاجهوري وعادت علي بركة صحبته
وهو صحب القاضي بدر الدين محمد بن يحيى بن عمر القرافي اخر قضاة المالكية
بمصر والشيخ العارف بالله تعالى الواعظ المتكلم على القلوب ابا عبد الله

مدح شعرانی از صدر شرح مواهب زرقانی

محمد بن ترجمان الحنفي وهما صحب الولي العارف بالله صاحب التصانيف
السائرة ابا محمد عبد الوهاب الشعراوي و هو صحب شيخ الاسلام
ابا يحيى بدر الدين زكريا بن محمد الانصاري و هو صحب الشيخ الامام
الحافظ المقرئ ابا نعيم زين الدين رضوان بن محمد العقبي و هو
شيخ الاسلام واستاد القراء شمس الدين ابا الخير محمد بن محمد بن محمد
بن الجزري و هو صحب الشيخ الامام الورع صلاح الدين ابا عبد الله
محمد بن احمد بن ابراهيم بن ابي عمر بن قدامة المقدسي الحنبلي الخ
ونور الدين حلبي در انسان العيون گفته قال الشيخ عبد الوهاب الشعراني
رضي الله تعالى عنه ومن فوائد الرهبان انهم لا يدخرون قوت الغد
ولا يكنزون فضة ولا ذهبا قال و رأيت شخصا قال لراهب انظر
الى هذا الدينار هو من ضرب اي الملوك فلم يرض وقال النظر
الى الدنيا منهي عنه عندنا قال و رأيت الرهبان مرة وهم يسحبون
شخصا ويخرجونه من الكنيسة ويقولون له اتلفت علينا
الرهبان فسألت عن ذلك فقالوا رأوا على عاتقه نصف درهم مربوطا
فقلت لهم ربط الدرهم مذموم فقالوا عندنا و عند نبيكم هذا
كلامه وتاج الدين دهان در كفاية المتطلع گفته طبقات الصوفية للعالم
الرباني سيدي الشيخ عبد الوهاب بن علي الشعراني اخبر بها يعني
الشيخ حسن العجيمي عن جماعة منهم الشيخ محمد بن علاء الدين
البابلي عن الشيخ احمد بن جميل الكلبي عن مؤلفها العارف بالله تعالى

مدح شعرانی از مقالید الاسانید ابو محمد عیسی مغربی

مدح شعرانی از انسان العیون نور الدین حلبی

مدح شعرانی از کفایة المتطلع تاج الدین دہان

والدال علیه سیدی الشیخ عبد الوهاب بن علی الشعرانی فذکرها
وشیخ احمد قشاشی در سمط مجید گفته اخبرنی شیخنا ابو المواهب احمد بن علی
قدس سره عن والده سیدی علی عن الامام عبد الوهاب الشعرانی
عن الحافظ جلال الدین السیوطی رحمه الله انه قال فی جزیة التادیبات
بعد تمهید الخ وشیخ احمد کشخانوی الخالدی در جامع الاصول گفته قال العارف
عبد الوهاب الشعرانی فی المدارج اعلم ایها الطالب المرید من لم یعلم
اباءه واجداده فی الطریق فهو اعمی وربما انتسب الی غیر ابیه فیدخل
فی قوله صلی الله علیه وسلم لعن الله من انتسب الی غیر ابیه وقال
سیدی عمر بن الفارض نسب اقرب فی شرع الهوی بیننا من نسب
من ابوی وذلک لان الروح الصق بک من حقیقتک فابو الروح
یلیک وابو الجسم بعده فکان بذلک احق ان تنسب الیه من ابی الجسم
وقد درج السلف الصالح کلهم علی تعلیم المریدین اداب ابائهم
ومعرفة انسابهم واجمعوا کلهم علی ان من لم یصح له نسب القوم
فهو لقیط فی الطریق لا اب له ولا یجوز له التصدر والجلوس لارشاد
المریدین الا بعد اخذه اداب الطریق من شیخ کامل مجمع علی جلالته
وخبرته بالطریق ثم یوذن له صریحا بان یرشد ویلقن ویلبس
الخرقة علی شروط ما کان علیه السلف رضی الله عنهم اجمعین
ومحمد عابد بن احمد علی السندی در حصر الشارد گفته واما کتاب الیواقیت
والجواهر فی عقیدة الاکابر للشیخ عبد الوهاب الشعرانی فارویه عن

مع شعرانی از بسمط مجید قشاشی

مع شعرانی از جامع الاصول الاولیاء کشخانوی

مع شعرانی از حصر الشارد محمد عابد سندی

عمی الشیخ محمد حسین بن محمد مراد الانصاری عن ابیه عن الشیخ
محمد الهاشم بن عبد الغفور السندی عن الشیخ عبد القادر الصدیقی
عن الشیخ حسن العجیمی عن الشیخ احمد القشاشی عن الشیخ احمد الشناوی
عن مؤلفه ونیز در حصر الشارد گفته واما تنبیه المغترین للشیخ عبد الوهاب
الشعرانی فارویه عن عمی الشیخ محمد حسین الانصاری عن الشیخ ابی
الحسن بن محمد صادق السندی عن الشیخ محمد حیات السندی عن الشیخ
عبد الله بن سالم البصری عن الشیخ محمد بن علاء الدین البابلی انا
محمد حجازی الواعظ عن مؤلفه الشیخ عبد الوهاب الشعرانی ح
وارویه عن امام المحققین السید عبد الرحمن بن سلیمان
ابقاه الله تعالی عن الشیخ امر الله المزجاجی عن محمد بن احمد عقیلة
عن الشیخ ابراهیم بن حسن الکردی عن الشیخ احمد القشاشی عن
احمد الشناوی عن ابیه الشیخ علی الشناوی عن الشیخ عبد الوهاب
الشعرانی الخ ونیز در حصر الشارد گفته مسلسل آخر کذلک ارویه
عن الشیخ محمد حسین بن محمد مراد الانصاری السندی الصوفی
قال اخبرنی والدی الشیخ محمد مراد بن یعقوب الصوفی قال انا
الشیخ محمد هاشم السندی الصوفی انا الشیخ عبد القادر مفتی
مکة الصدیقی الصوفی انا الشیخ محمد القشاشی الصوفی عن ابی
المواهب احمد بن علی الشناوی الصوفی عن والده نور الدین علی
بن عبد القدوس الصوفی عن الشیخ عبد الوهاب الشعرانی وزیر

در حصر اشاره گفته والشیخ احمد القشاشی قال والبسنی ایضا العارف بالله تعالی ابو المواهب احمد بن علی الشناوی قال البسنی الشیخ عبد القدوس قال البسنی الشیخ عبد الوهاب الشعرانی قال البسنی جلال الدین ابو عبد الرحمن السیوطی قال البسنی الشیخ کمال الدین محمد بن محمد المعروف بابی الامام الکاملیة قال البسنی الشمس محمد بن محمد الجزری قال البسنی الزین عمر بن الحسین المراغی قال البسنی الفراء احمد بن ابراهیم الفاروقی قال البسنی الامام محیی الدین محمد بن علی بن العربی قال البسنی جمال الدین یونس بن یحیی بن ابی البرکات الهاشمی العباسی قال البسنی شیخ الوقت القطب عبد القادر الجیلانی بسنده المتقدم و محمد معین بن محمد امین در دراسات اللبیب گفته قال امام الحنفیة بل قطب الصوفیه الواصل الی عین الشریعة التی یعترف منها الائمة المجتهدون الامام الشعراوی فی المیزان فان قلت فما اصنع بالاحادیث التی صحت بعد موت امامی ولم یاخذ بها قلت فالجواب ینبغی لك ان تعمل بها فان امامك لو ظفر بها وصحت عنده لربما کان امرك بها فان الائمة اسرای کلهم فی ید الشریعة ومن فعل ذلك فقد حاز الخیر بکلتی یدیه الخ و شاه ولی الله در رساله انتباه فی سلاسل اولیاء الله در بیان ارتباط خود بسلسله قادریه گفته و این فقیر را ارتباط از جهت خرقه با شیخ ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی واقع ست وقد

مدح بلیغ شعرانی از دراسات اللبیب محمد معین

بودن شعرانی از مشایخ طریقت شاه ولی الله در رساله انتباه تصنیف او

لبسها

وقد لبسها من ابیه وقد لبسها ابوه من ید شیخه الامام احمد القشاشی وله فی الخرقة القادریة طرق منها انه لبسها من ید شیخه الشیخ احمد الشناوی بلباسه لها من ید ابیه عبد القدوس بلباسه لها من ید الشیخ عبد الوهاب الشعراوی بلباسه لها من ید الحافظ جلال الدین السیوطی فی روضة مصر بلباسه لها من ید الشیخ کمال الدین محمد المعروف بابن الکاملیة تجاه الکعبة المشرفة بلباسه لها من شمس الدین محمد بن محمد الجزری الخ و نیز ولی الله در رساله مسلسلات گفته حدیث المصافحة من مسند الجن رویناه من طریقین صافحت ابا طاهر صافح الشیخ احمد القشاشی صافح احمد الشناوی صافح اباه علی بن عبد القدوس صافح الشیخ عبد الوهاب الشعراوی قال فی کتاب لطائف المنن صافحت الشیخ ابراهیم القیروانی صافح الشریف المناوی بمکة وهو صافح بعض الجن الذین صافحهم رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الشعراوی فبینی وبین رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة رجال و خود مخاطب رساله اصول حدیث گفته آخرا حضرت والد ماجد در مدینه منوره و در مکه معظمه از اجله مشایخ حرمین این علم باستیعاب و استقصا فرا گرفته اند و بیشتر استفاده ایشان از جناب شیخ ابو طاهر مدنی قدس سره بوده که یگانه عصر خود بودند درین باب رحمة الله علیه و علی اسلافه و مشایخه و از حسن اتفاقات آنکه شیخ ابو طاهر قدس سره سند مسلسل دارند

ع ا مام م

بودن شعرانی از مشایخ طریقت شاه ولی الله در اتصال مسلسلات تصنیف او

بصوفیان و عرفا تا شیخ زین الدین زکریا انصاری و هو انه اخذ عن ابیه
الشیخ ابراهیم الکردی و هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ
احمد الشناوی و هو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی و ایضاً
عن الشیخ محمد بن الحسن البکری و ایضاً عن الشیخ محمد بن احمد الرملی و ایضاً
عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هؤلاء کلهم من اجلة
المشایخ العارفین بالله والشیخ عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر
المکی و عن الشیخ عبد الوهاب الشعراوی و هما عن شیخ الاسلام
زین الدین ذکریا الانصاری والشیخ محمد بن البکری عن والده العارف
بالله ابی الحسن البکری فهو عن الشیخ زین الدین زکریا و کذلک الشیخ
محمد الرملی عن والده و عن الزین زکریا و اما الشیخ عبد الرحمن
بن عبد القادر بن فهد فعن عمه جار الله بن فهد عن الشیخ جلال
الدین السیوطی و اکابر علمای اهلسنت از حنفیه و شافعیه و حنبلیه که از معاصرین شعرانی
بودند نهایت مدح و اطرا و کمال ستایش و ثنا کتاب یواقیت و جواهر را ادا
نموده اند شهاب الدین حنفی تصریح نموده که من خلقی کثیر را از اهل طریق دیدم
لیکن هیچکس گرد معانی این مولف نگردیده و بر هر مسلم حسن اعتقاد و ترک
تعصب واجبست و شهاب الدین رملی الشافعی گفته که این کتابیست که فضیلت
آنرا انکار نتوان کرد و هیچکس اختلاف نمیکند درینکه مثل آن تصنیف نشده
و شهاب الدین عمیره شافعی بعد مدح این کتاب گفته که من گمان نبودم
که درین زمانه مثل این تالیف عظیم الشان ظهور و بروز خواهد گرفت

بودن شیخ عبد الوهاب شعرانی از مشایخ والد ماجد شاه ولی الله و شاه عبد العزیز در رسالهٔ اصول حدیث خود شاه صاحب

کمال مدح و ثنای معاصرین شعرانی بر دو کتاب او یواقیت و جواهر

خدای تعالی مصنفش را جزای خیر از ملت حضرت خیر الانام بدهد و بار برکاتش
منتفع گرداند و در زمره او محشور سازد و شیخ الاسلام فتوحی حنبلی گفته که در معانی
این کتاب قدح نمیکند مگر دشمن مرتاب یا جاحد کذاب و شیخ محمد برهمتوشی حنفی
هم مبالغه و اغراق در مدح این کتاب بعبارت بلیغه نموده و شیخ محمد کوفی اشعار
لطیفه در نهایت مدح آن گفته و جواهر زواهر مثقب بیان سفته حالا عبارات
این علما که جلالت قدر شان بر ناظر لواقح الانوار مخفی نیست باید شنید در آخر
کتاب یواقیت در نسخه عتیقه مذکورست یقول مؤلفه عفا الله عنه قد
کتب علی مسودة هذا الکتاب جماعة من مشایخ الاسلام بمصر
واجازوه ومدحوه ومن جملة ما کتبه الشیخ شهاب الدین بن
الشلبی الحنفی فی مدح مولفه قد اجتمعنا علی خلق کثیر من اهل
الطریق فلم نر احدا منهم حام حول معانی هذا المولف وانه یجب
علی کل مسلم حسن الاعتقاد وترک التعصب والانتقاد ونعوذ بالله
من حصول حسد یسد باب الانصاف ویمنع من الاعتراف بجمیل الاوصاف
وما احسن ما قال بعضهم شعر ومن البلیة عذل من لا یرعوی عن جهله
وخطاب من لا یفهم ومما کتبه شیخ الاسلام الفتوحی الحنبلی لا یقدح
فی معانی هذا الکتاب الا معاند مرتاب او جاحد کذاب کما لا یسعی فی
تخطئة مولفه الا کل حائر عن علم الکتاب حائد عن طریق الصواب
کما لا ینکر فضل مولفه الا کل غبی حسود او جاحد معاند جحود او
زائغ عن السنة مارق وللاجماع ائمتها خارق انتهی ومن جملة

ما قال شيخنا شهاب الدين الرملي الشافعي بعد كلام طويل وبالجملة
فهو كتاب لا ينكر فضله ولا يختلف اثنان بانه ما صنف مثله انتهى
ومن جملة ما قاله الشيخ شهاب الدين عميرة الشافعي بعد مدح
الكتاب وما كنا نظن ان الله تعالى يبرز في هذا الزمان مثل هذا
التاليف العظيم الشان فجزاه الله عن الملة المحمدية خيرا ونفعنا
ببركاته وحشرنا في زمرته ونیز در آخر نسخهٔ دیگر مرقوم ست ومن جملة
ما قاله الشيخ محمد البرهمتوشي ونقلته من خطه على نسخة المؤلف
بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على سيدنا محمد خاتم النبيين
وعلى اله واصحابه اجمعين الحمد لله الذي بذكره تتم الصالحات
وبتوفيقه تنال الدرجات والصلوة والسلام على سيد السادات
ومعدن الكرامات وعلى آله واصحابه والتابعين لهم باحسان
الى انقراض الساعات وبعد فقد وقف العبد الفقير الى الله تعالى
محمد بن محمد البرهمتوشي الحنفي على اليواقيت والجواهر في عقائد
الاكابر لسيدنا ومولانا الامام العالم العلامة المحقق المدقق
الفهامة خاتمة المحققين وارث علوم الانبياء والمرسلين
شيخ الحقيقة والشريعة معدن السلوك والطريقة من توجه الله
تاج العرفان ورفعه على اهل هذه الازمان مولانا الشيخ
عبد الوهاب ادام الله النفع به للانام وابقاه الله تعالى لنفع
العباد مدى الايام وحرسه بعينه التي لا تنام فاذا هو كتاب

جل مقداره

جل مقداره ولمعت اسراره وسحت من سحب الفضل امطاره وفاحت
في رياض التحقيق ازهاره ولاحت في سماء التدقيق شموسه واقماره
وشادت في غياض الارشاد بلغات الحق اطياره فاشرقت على صفحات
القلوب باليقين انواره فاسال الله الكريم ان يمن على العباد بطول
حياته والمسئول من فضله واحسانه وصدقاته ان لا يخلي العبد
من نظره ودعواته وان يمتعنا بطول بقائه وحياته قال ذلك
وكتبه العبد الفقير الضعيف محمد بن محمد البرهمتوشي الحنفي
حامدا لله ومصليا بتاريخ سابع عشر محرم الحرام سنة ستين
وتسعمائة احسن الله عاقبتها ودر آخر نسخهٔ علی اکبر مودودی مذکورست
وقد انشد الشيخ العلامة الشيخ محمد الكومي يمدح هذا الكتاب
يواقيت علم في عقود عقائد ✤ كذا اصاغ معناها ففيها جواهر
وما هي الا وهبة الله الذي ✤ حباه قديما فهي عنه ماثر
هو العبد للوهاب في زمانه ✤ بعلم له في الغرب والشرق سائر
يحق لمحيي الدين احيا علومه ✤ وناصره نعم الولي وناصر
فيا دبنا او فرجزاء لسعيه ✤ فمنه بدا علم عظيم ووافر
ومن حاز شيئا من نفائس كتبه ✤ له الله معط ما يروم وجابر
وناظمه الكومي يدعى محمدا ✤ عليه من الله الكريم ستائر
ودر آخر نسخهٔ یواقیت که در مصر در سنه ۱۲۷۷ مطبوع شده این تقریظات باین
ترتیب مذکورست وقد انشد العالم العلامة الشيخ محمد الكومي يمدح هذا الكتاب

يواقيت علم في عقود عقائد ... كذا صاغ معناها ففيها جواهر ... وما هي الا
وهبة الله التي حباه قد يا فتى عنه ماثر ... هو العبد للوهاب في زمانه
يعلو له في الشرق والغرب سائر ... يحق لمحيي الدين احيا علومه وناصره لا نعم الولي
وناصر ... فيا ربنا اوفو جزاء لسعيه فمنه بدا علم عظيم وافر ... ومن جاد شيئا
من نفائس كتبه ... له الله يعطي ما يرو ومو جابر ... وناظمه الكوهي يكنى محمدا ... عليه
من الله الكريم ستائر ... وانشد الشيخ احمد البوصيري سه لقد جمع الرحمن عبد الوهاب
من الخير والاحسان هديا مفصلا ... طلا وجلا كل التفاصيل اجملت ... فما احسن
التفصيل اذ جاء مجملا ... بعيني رايت البدر في سطحها التي ... فقل جمع الرحمن عبدا تفضلا
وجد بخط مؤلفه يقول مؤلف عفا الله عنه قد كتب على مسودة هذا الكتاب
جماعة من مشايخ الاسلام بمصر واجازوه ومدحوه ومن جملة ما كتب الشيخ
شهاب الدين بن الشلبي الحنفي في مدح مؤلفه قد اجتمعنا على خلق كثير من اهل
الطريق فلم نر احدا منهم حام حول معاني هذا المؤلف وانه يجب على كل مسلم حسن
الاعتقاد وترك التعصب والانتقاد ونعوذ بالله من حسود حسد يسد باب الانصاف
ويمنع من الاعتراف بجميل الاوصاف وما احسن ما قال بعضهم ومن البلية
عذل من لا يرعوي ... عن جهله وخطاب من لا يفهم ... انتهى ومن جملة ما كتب شيخ الاسلام
الفتوحي الحنبلي رضي الله عنه لا يقدح في معاني هذا الكتاب الا معاند مرتاب
او جاحد كذاب كما لا يسعى في تخطئة مؤلفه الا كل حائد عن علم الكتاب حائد
عن طريق الصواب وكما لا تنكر فضل مؤلفه الا كل غبي حسود وجاهل
معاند جحود او زائغ عن السنة مارق وللاجماع ائمتنا خارق انتهى

ومن جملة ما قاله شيخنا الشيخ شهاب الدين الرملي الشافعي رضي الله
عنه بعد كلام طويل وبالجملة فهو كتاب لا ينكر فضله ولا يختلف
اثنان بانه ما ضبط مثله انتهى ومن جملة ما قاله الشيخ شهاب الدين بن
عميرة الشافعي رضي الله عنه بعد مدح الكتاب وما كنا نظن
ان الله تعالى يبرز في هذا الزمان مثل هذا المؤلف العظيم الشان
فجزاه الله عن الملة المحمدية خيرا ونفعنا ببركاته وحشرنا
في زمرته انتهى وكان من جملة ما قاله الشيخ ناصر الدين اللقاني
المالكي بعد مدح الكتاب ومؤلفه واعلم ان المعتزلة وغيرهم
من الفرق الاسلامية وان ذمهم علماءنا فلا يقدح في حقنا نقل شيء
من مذاهبهم في كتبنا فانهم على كل حال معدودون من اهل القبلة
غير محكوم بكفرهم وان اخطأوا طريق الاستقامة التي عليها
ائمة الشريعة الا ترى الى الامام الزمخشري وان جنح الى مذهب
المعتزلة كيف هو معدود من الائمة وعلماء الامة وغالب
الكتب مشحونة باقواله من غير نكير فكما لا يخرج المقلد في الفروع
لامام من الائمة خطاه في فهمه من الانتساب الى مذهبه كذلك
علماء الامة من المعتزلة وغيرهم لا تخرجهم خطاهم عن كونهم
من العلماء وقد تبع جماعة من الائمة مذاهب اهل الاعتزال
كالحليمي وغيره ولم يقدح ذلك في امامته لدقة منازع الفرق
وخفائها على غالب الافهام وكذا طريق الصوفية لا يقدح فيها

عدو فهو من ليس من أهلها انتهى ومن جملة ما قاله الشيخ محمد البرهمتوشي
ونقلته من خطه على نسخة المولف بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله
على سيدنا محمد خاتم النبيين وعلى آله وصحبه اجمعين الحمد لله الذي
بذكره تتم الصالحات وبتوفيقه تنال الدرجات والصلوة والتسليم على
سيد السادات ومعدن الكرامات وعلى آله وصحابته والتابعين
لهم باحسان الى انقراض الساعات وبعد فقد وقف العبد الفقير
الى الله تعالى محمد بن محمد البرهمتوشي الحنفي على اليواقيت والجواهر
في عقائد الاكابر لسيدنا ومولانا الامام العالم العامل العلامة
المحقق المدقق الفهامة خاتمة المحققين وارث علوم الانبياء و
المرسلين شيخ الحقيقة والشريعة معدن السلوك والطريقة
من توجه الله تاج العرفان ودفعه على اهل هذا الازمان
مولانا الشيخ عبد الوهاب ادام الله النفع به للانام وابقاه تعالى
لنفع العباد مدى الايام وحرسه بعينه التي لا تنام فاذا هو كتاب
جل مقداره ولمعت اسراره وسحت من سحب الفضل امطاره وفاحت
في رياض التحقيق ازهاره ولاحت في سماء التدقيق شموسه واقماره
وتناغت في غياض الارشاد بلغات الحق اطياره فاشرقت على صفحات
القلوب باليقين انواره فأسال الله الكريم ان يمن على العباد بطول
حياته والمسئول من فضله واحسانه وصدقاته ان لا يخلي العبيد
من نظره ودعواته وان يمتعنا بطول بقائه وحياته آمين

ونیز در آخر نسخه یواقیت که در مصر مطبوع شده این عبارت مرقوم ست
بسم الله الرحمن الرحيم يقول كثير الالحاح على ربه في جبر كسره
وانجاز اربه الفقير الى فضل الله المبين المتين احمد المرصفي الملقب
بشرف الدين حمدا لمن طبع يواقيت نفائس الجواهر في صفحات اخص
عباده وشكرا لمن اينعت ثمار فضله فجعل في كل قرن ورثة
لتاهيل نفائس عباده واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
تنزه عن الامثال واشهد ان سيدنا محمدا عبده ورسوله
الواسطة في جزاء الاعمال صلى الله عليه وعلى آله واصحابه
ما انبعثت اشواق الاكابر الى نشر الشريعة وما يتعلق بصلاح
رعاياها ودامت احبار هذه الامة ساعية باخلاص النية
في بذل همتهم لاجلاله وتحقيق رضاه امين اما بعد فلما
كان كتاب يواقيت الجواهر من اجل المؤلفات مقدارا وارفعها
لدى الحذاق من العلماء تبيانا واسرارا كيف لا وقد راقت موارده
ورقت معانيه وقد انجزت معاهده كما هي العادة لمولفه
في جميع مولفاته فانها خصت بالقبول التهذيب الضبط وكثرة
افاداته حيث ان فضائله لا تحصى واسرار علومه لا تستقصى
وهو لذي القلب الرباني مولانا العارف بالله الشيخ عبد الوهاب
الشعراني وكان من العالمين بمكانته من كان جلبابه لباس
التوفيق وشعاره بين اقرانه من العلماء التزامه بسواء الطريق

ذخیرة المحتاجین وکهف المساکین السیّد والملاذ والقدوة الاستاذ
العلامة الذی طابق اسمه معناه فطاب بذلک ذکره وسعاه
ولازال بریّا عما یشین من سائر المساوی مولانا الشیخ حسن العدوی
الحمزاوی التزم بطبعه لعموم نفعه وقد قلدنی بعد ان مضی من
تصحیح بعض الافاضل ماینوف عن ثلث کل جزء من اجزاء هذا
الکتاب تتمیم التصحیح فالتزمت وحسب الطاقة بذلت الهمة واحتطت
فی المقابلة مع التحرّی لهذا التنقیح والا فما اجدر الانسان بالسهو
والنسیان اذ لم یعصمه ویحفظه الملک المنان وما ابرّئ نفسی
اننی بشر اسهو واخطئ مالم یحمنی قدر وان مذ تمت محاسن طبعه
وان عموم نفعه قال مورّخا الحاذق الادیب والفاضل اللبیب
الشیخ محمد السمالوطی طبع الیواقیت ازهته جواهره وازهرت
فخر ربی لدنیا ازاهره وانیعت فی الربا جناته ودنت منها القطوف
وحبی الدین ناصره وطاب فی الملة السمحاء منشرها وقد جرت للملا
تجلو کواثره وارجت جملة الارجاء نافحه کانما عودها مسک عنابره
الی آخر الابیات وجه نسبت و هشتم آنکه علامه شمس الدین محمد بن حمزه فناری
مقتدای اهل کشف و شهود در کتاب مصباح الانس بین المعقول والمشهود در شرح
مفتاح غیب الجمع والوجود که نسخه عتیقه آن بعنایت مفیض الخیر والجود پیش
این قاصر موجود در وصل خامس فی ذکر ما یشتمل علیه اللوح من الارواح من
الاصل العاشر من الفصل الاول فی کیفیة المرتبة الجامع لجمیع التعینات

من الباب

له مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته مفتاح الغیب فی التصوف للشیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونوی المتوفی سنه اثنتین وسبعین وستمائة ... وکان المولی شمس الدین محمد بن حمزة الفناری المتوفی سنه اربع وثلثین وثمانمائة ... لا قراءه ... وسماه مصباح الانس بین المعقول والمشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع والوجود الخ

من الباب المسمی بباب کشف السر الکلی وایضاح الامر الاصلی بعد بحثی طویل گفته
اقول کانه هو المراد بالهباء الذی قال فی الفتوحات بدء الخلق
الهباء واول موجود فیه الحقیقة المحمدیة وقال فیه ایضا
لما اراد الله بدء العالم علی حد ما علمه انفعل عن تلک الارادة
المقدسة بضرب تجل من تجلیات التنزیه الی الحقیقة الکلیة
التی انفعل عنها حقیقة تسمی الهباء وهو اول موجود فی العالم
وقد ذکره علی بن ابی طالب وسهل بن عبد الله وغیرهما من اهل
التحقیق ثم تجلی سبحانه بنوره الی ذلک الهباء فقبل منه کل شیء
علی حسب استعداده فلم یکن اقرب الیه قبولا الا الحقیقة المحمدیة
المسماة بالعقل الاول فکان سید العالم باسره واول ظاهر
فی الوجود واقرب الناس الیه علی بن ابی طالب وسائر الانبیاء ثم کلامه
واقول وهذا غیر الهباء الذی قال فی الفتوحات بعد وریقات
لما خلق القلم واللوح وسماهما العقل والروح واعطی الروح صفتین
علمه وعمله وجعل العقل لهما معلما خلق جوهرا دون النفس
الذی هو الروح المذکور سماه الهباء قال الله تعالی فکانت هباء
منبثا سماه به علی بن ابی طالب مخفی نماند که در نسخه حاضره مصباح
الانس بعد فقره واقرب الناس الیه علی بن ابی طالب لفظ سائر الانبیاء
مذکور نیست و فقره امام العالم باسره الجامع لاسرار الانبیاء اجمعین
ساقط است پس فناری را تاب یارای نقل کلام فتوحات موافق اصل

نقل فناری عبارت فتوحات را که متضمن اقربیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم هبا

دست نداو ناچار باب تبدیل و تغییر و حذف و تحریف گشاده و بزعم خود داد حمایت
اسلاف نا انصاف داده یعنی لفظ امام العالم باسره حذف نموده و بجای لفظ
الجامع لاسرار الانبیاء اجمعین لفظ وسائر الانبیاء تراشیده و آنرا
معطوف بر لفظ علی بن ابی طالب گردانیده و مع ذلک کله اقربیت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام در عالم نور بسوی جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم بلا شبهه فناری از فتوحات نقل کرده و تسلیم و تصدیق آن
از کلامش ظاهر و واضح ست و آن برای تکذیب و توهین و تهجین و تخجیل ابن الجوزی
واین روزبهان و کابلی و پانی پتی و مخاطب نبیل و اثبات افضلیت و احقیت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام و بطلان تقدم و تحکم ارباب تهور و تحکم کافی
و وافی ست و بالفرض اگر لفظ وسائر الانبیاء بعد لفظ علی بن ابی طالب
در فتوحات باشد باز هم بسبب تقدم ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت می شود
که اقربیت آنحضرت زیاده از اقربیت سائر انبیا علیهم السلام بوده و فیه من
مزید التعظیم والتبجیل ما یشفی العلیل و یروی الغلیل والله یهدی
من یشاء الی سواء السبیل و هو الصائن من وساوس اهل الازلال
والتضلیل و از ابتدای خلقت حضرت آدم تا حضرت عیسی علی نبینا و آله و علی
جمیع الانبیاء الصلوة والسلام چندین هزار انبیای کرام گذشتند
در هیچ شریعتی تحکیم مفضول بر فاضل واقع نشده در شریعت مطهره خاتم النبیین
صلی الله علیه وآله وسلم که بهترین شرائع ست با وصف افضلیت جناب
امیر المؤمنین علیه السلام چگونه تحکیم ثلثه بر آنحضرت روا باشد برای خدا

اندک انصاف و حیا و شرم را بخود راه باید داد و سخن سنجیده و فهمیده باید گفت
و مجنونانه و مدهوشانه و متخبطانه کلمات خرافت سمات نباید گفت و اعجباه
که مخاطب با این افادات رؤسای متصوفین یعنی ابن العربی و فناری و شعرانی
که مثبت حدیث نور و کاسر فقرات ظهور ارباب شر و شور ست که اقربیت
و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اثبات بوجهی که مثبت جمیع کمالات
و فضائل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم سوای نبوت برای آنحضرت
و تقدم آنحضرت بر جمیع انبیا و مرسلین سوای خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم
می باشد ظاهر و باهر ست نظری نمی اندازد و بجواب حدیث تشبیه از صوفیه
بی نام و نشان تخصیص کمالات نبوت بشیخین نقل کرده معاذ الله نفی کمالات نبوت
از نفس رسول میخواهد و نمیداند که اگر جمعی از اهل تصوف و ارباب تصلف بکمال
مکابره و تعسف و نهایت مجازفه و تحیف و غایت معانده و تحنف و اقصای
مباهته و تحرف معنی آن غلط و تقشف مع بعد از تدبر و تامل و امعان و انهماک در
تجسس معرفت تاسف و تلهف اقدام برین کذب و بهت سراسر تکلف کرده باشند
یعنی العیاذ بالله نفی کمالات نبوت از نفس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
نموده باشند کی لائق استناد و احتجاج و کی مقام استبشار و افتخار اهل مراء و لجاج است
که صوفیه خرافتها می سرایند و آفتها بر پا مینمایند که هیچ مسلمی را تاب سماع آن نیست
و باید دانست که کتاب مصباح الانس از مرویات شیخ حسن عجمی و ابراهیم بن حسن
کردی کورانی ست و این هر دو بزرگ از اجله مشایخ سنیه اند که والد مخاطب
در رساله ارشاد باتصال سند خود بایشان بر خود بالیده حمد الهی آورده

پس این کتاب از اجل کتب اجازه شاه ولی الله ومشائخ اوست وفی ذلک من مزید
القبول والاعتماد والاعتبار ما لا یخفی شرفه علی اولی الابصار ابراهیم
بن حسن الکردی الکورانی در کتاب الامم لایقاظ الهمم گفته مصباح الانس بین
المعقول والمشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع والوجود للشمس محمد
بن حمزة الفناری مع سائر تصانیفه ومرویاته قرأت منه اطرافا علی
شیخنا الامام احمد قدس سره بسنده الی الحافظ ابن حجر عنه وتاج الدین
در کفایة المتطلع که در ان مرویات حسن عجیمی وارد کرده گفته شرح مفتاح الغیب
المسمی مصباح الانس بین المعقول والمشهود للامام المحقق الشمس
محمد بن حمزة الفنری رحمه الله اخبرنا بها وبسائر مصنفاته ومرویاته
عن الشیخ احمد العجل عن البدر محمد بن الرضی الغزی عن الحافظ
جلال الدین عبد الرحمن السیوطی عن الحافظ احمد بن حجر العسقلانی
والعلامة محمد بن سلیمان الکافیجی کلاهما عن مؤلفهما العلامة
شمس الدین محمد بن حمزة الفنری فذکرهما وعلامه فناری مشعل
تحقیق وتنقید ومقتنی ذخائر تدقیق وتسدید وممدوح بانواع تبجیل وتحمید است
علامه محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته المولی الفاضل
الاستاذ علی الاطلاق والعامل الکامل المشار الیه بالاشتقاق
شمس الائمة الاعلام وبدر الاجلة الکرام والباع الواسع واللسان
الجاری مولانا شمس الدین محمد بن حمزة بن محمد الفناری علیه رحمة الله
الغفار الباری امام کبیر علامة نحریر عظیم القدر جلیل المحل جامع

ذکر ابراهیم کردی سند خود برای روایت مصباح الانس در کتاب الامم

ذکر تاج الدین دهان سند روایت حسن عجیمی مصباح الانس را در کفایة المتطلع

مدائح علامه فناری از کتاب اعلام الاخیار کفوی

بین العلم والعمل وحدا وانه فی العلوم النقلیة اصولا وفروعا
واغلب اقرانه فی الفنون العقلیة وکان یجمعها جموعا شیخ دهره
فی تعلیم الادب ومجتهد عصره فی الخلاف والمذهب وکان کثیر
المشارکة فی الفنون الادبیة والعربیة وله اطلاع علی کل العلوم
الغریبة من الالهی والریاضی وانواع الحکمة وهو افضل الرؤساء الذین
انفرد کل منهم بفضل ففاق فیه اقرانه علی راس القرن الثامن وهم
الشیخ سراج الدین ابن الملقن فی کثرة التصانیف فی الفقه والحدیث
والشیخ مجد الدین الشیرازی صاحب القاموس فی اللغة والشیخ زین
الدین العراقی فی علوم الحدیث والشیخ شمس الدین الفناری فی
الاطلاع علی کل العلوم العقلیة والنقلیة والعربیة جمع علم
الشریعة والحقیقة وشرح احسن الشروح اصول الطریقة واخذ
علم التصوف من والده المولی العارف بالله مولانا حمزة ابو محمد وکان
من تلامذة الشیخ صدر الدین القونوی وقرأ علیه من تصانیفه
مفتاح الغیب واقرأه علی ولده المولی الفناری ثم ان المولی المذکور
شرحه شرحا وافیا وضمنه من معارف الصوفیة ما لم تسمعه الاذان
ویقصر عن فهمه الاذهان ولد رحمه الله فی صفر سنة احدی وخمسین وسبعمائة
واخذ عن العلامة علاء الدین الاسود شارح المغنی والوقایة
واخذ عن المولی جمال الدین محمد بن محمد الاقسرائی ثم رحل الی
مصر وکان الشریف فیه فاشتغلا فی مصر واخذا عن الشیخ کمال الدین

عن قوام الدين الكاكى عن حسام الدين السغناقى عن حافظ الدين الكبير البخارى عن عبد الستار شمس الأئمة الكردرى عن صاحب الهداية عن الصدر الشهيد حسام الدين عن الصدر الكبير برهان الدين بن مازة عن شمس الائمة السرخسى عن شمس الأئمة الحلوائى عن ابى على النسفى عن ابى بكر محمد بن الفضل عن الاستاذ السند موفى عن ابى عبد الله بن ابى حفص الكبير عن ابيه ابى حفص الكبير عن محمد عن ابى حنيفة رحمهم الله تعالى ثم رجع الى الروم فولى قضاء بروسا وارتفع قدره عند السلطان بايزيد خان بن السلطان مراد خان بن اورخان بن عثمان الغازى وحل المحل الاعلى حتى صار فى معنى الوزير فاشتهر ذكره وشاع فضله وكان حسن السمت كثير الفضل والافضال وكان ذا مروة وثروة ومال وله الاسم المشتهر والذكر الموفور فى بطون الاوراق وظهور الآفاق قرعت به اسماع اهل البدو والحضر وصكت به اذان سكان الوبر والمدر وله التصانيف التى سارت فى الخافقين فهو شمس الزمان وقد اضاء بنوره المشرقين صنف فصول البدائع فى اصول الشرائع وجمع فيه الكتب الاربعة من الاصول مختصر بن الحاجب والمنار والبزدوى والمحصول وغير ذلك من الكتب المستحسنة واقام فى عمله ثلاثين سنة وشرح الرسالة الاثيرية المشتهرة بين الطلبة بايساغوجى واتمه مع اذان المغرب اليوم الذى افتتح الشرح المذكور غدوة هذا اليوم وكان من اقصر الايام وهو شرح لطيف مقبول لدى العلماء الفخام وقال فى خطبته شرعت فيه غدوة يوم من اقصر الايام

وختمته

وختمته مع اذان المغرب بعون الملك العلام وله تفسير الفاتحة جمع فيها غرائب التفسير وكلمات القوم ولطائف الصوفية وحقائق علم الحقيقة ودقائق الطريقة **وجه بست و نهم** آنكه محيى الدين بن عربى در فتوحات مكيه در باب عاشر فى معرفة دورة الملك گفته اعلم ايدك الله انه قد ورد فى الخبر ان النبى صلى الله عليه وسلم قال انا سيد ولد آدم ولا فخر بالراء وفى رواية بالزاء وهو التبجح بالباطل وفى صحيح مسلم انا سيد الناس يوم القيمة ويثبت له السيادة والشرف على ابناء جنسه من البشر وقال عليه السلام كنت نبيا وآدم بين الماء والطين يريد على علم بذلك فاخبره الله بمرتبته وهو روح قبل ايجاده الاجسام الانسانية كما اخذ الميثاق على بنى آدم قبل ايجاده اجسامهم والحقنا الله تعالى بانبيائه بان جعلنا شهداء على اممهم معهم حين يبعث من كل امة شهيدا عليهم من انفسهم هم الرسل فكانت الانبياء عليهم السلام فى العالم نوابه صلى الله عليه وسلم من آدم الى آخر الرسل عليهم السلام وقد بان صلى الله عليه وسلم عن هذا المقام بامور منها قوله صلى الله عليه وسلم والله لو كان موسى حيا ما وسعه الا ان يتبعنى وقوله فى نزول عيسى بن مريم فى آخر الزمان انه يؤمنا منا وهو يحكم فينا بسنة نبينا صلى الله عليه وسلم يكسر الصليب ويقتل الخنزير ولو كان محمد صلى الله عليه وسلم قد بعث فى زمان آدم الى زمان وجوده الآن

كنت نبيا وآدم بين الماء والطين يعنى بر نبوت خود عالم بودم و بمرتبه خود مطلع بودم قبل ايجاد اجسام انسانيه كذا ذكره ابن العربى فى الفتوحات

و كانت الانبياء عليهم السلام فى العالم نوابه من آدم الى آخر الرسل كذا ذكره ابن العربى فى الفتوحات

الكانت الانبياء وجميع الناس تحت حكم شريعته الى يوم القيمة وهذا لم بعث
عامة الا خاصة فهو الملك والسيد وكل رسول سواه فبعث الى
قوم مخصوصين فلم يعم رسالة احد من الرسل سوى رسالته صلى الله
عليه وسلم فمن زمان آدم عليه السلام الى زمان بعث محمد صلى الله عليه
وسلم الى يوم القيمة ملكه وتقدمه في الآخرة على جميع الرسل
وسيادته فمنصوص على ذلك في الصحيح عنه فروحانيته صلى الله
عليه وسلم موجودة وروحانية كل نبي ورسول موجودة فكان
الامداد ياتي اليهم من تلك الروح الطاهرة فيما يظهرون به من
الشرائع والعلوم في زمان وجودهم رسلا وتشريعهم الشرائع كعلي
ومعاذ وغيرهما في زمان وجودهم ووجوده صلى الله عليه وسلم وكالياس
والخضر عليهما السلام وعيسى عليه السلام في زمان ظهوره في
آخر الزمان حاكما بشرع محمد صلى الله عليه وسلم في امته المتقرر شرعه
في الظاهر لكن لما لم يتقدم في عالم الحس وجود عينه صلى الله
عليه وسلم اولا نسب كل شرع الى من بعث به وهو في الحقيقة
شرع محمد صلى الله عليه وسلم وان كان مفقود العين من حيث
لا يعلم ذلك كما هو مفقود العين الآن وفي زمان نزول عيسى عليه السلام
فالحكم بشرعه واما نسخ الله بشرعه جميع الشرائع فلا يخرج هذا
النسخ ما تقدم من الشرائع ان يكون من شرعه فان الله قد
اشهدنا في شرعه الطاهر المنزل به صلى الله عليه وسلم

كان الامداد ياتي الى الانبياء والرسل
من روحه صلعم فيما يظهرون به من
الشرائع والعلوم ذكره ابن العربي
في الفتوحات

في القرآن

في القرآن وفي السنة النسخ مع اجماعنا واتفاقنا على ان ذلك المنسوخ
شرعه الذي بعث به الينا فنسخ المتاخر المتقدم فكان تنبيها لنا
هذا النسخ الموجود في القرآن والسنة على نسخه لجميع الشرائع
المتقدمة لا يخرجها عن كونها شرعا وكان نزول عيسى عليه السلام
في آخر الزمان حاكما بغير شرعه او بعضه الذي كان عليه في زمان
رسالته وحكمه بالشرع المحمدي المتقرر اليوم دليلا على انه لا حكم لاحد
من الانبياء عليهم السلام مع وجود ما قرره صلى الله عليه وسلم
في شرعه يدخل في ذلك ما عليه اهل الذمة من اهل الكتاب
ما داموا يعطون الجزية عن يد وهم صاغرون فان حكم الشرع على
احوال فخرج من هذا المجموع كله انه ملك وسيد على جميع بني آدم
وان جميع من تقدمه كان ملكا وله تبعا والحاكمون فيه نواب عنه
فان قيل فقوله صلى الله عليه وسلم لا تفضلوني فالجواب نحن
ما فضلنا بل الله فضله فان ذلك ليس لنا وان كان قد ورد اولئك
الذين هدى الله فبهداهم اقتده لما ذكر الانبياء عليهم السلام فهو صحيح
فانه قال فبهداهم اقتده وهداهم من الله هو شرعه صلى الله عليه
وسلم اي الزم شرعك الذي ظهر به نوابك من اقامة الدين وعدم
التفرق فيه وقوله اتبع ملة ابراهيم وهو الدين فهو مامور باتباع
الدين فان اصل الدين انما هو من الله لا من غيره وانظروا في قوله
عليه السلام لو كان موسى حيا ما وسعه الا ان يتبعني فاضاف

الا اتباع الیه وامر هو صلی الله علیه وسلم باتباع الدین وهدی الانبیاء لانهم
فان الامام الاعظم اذا حضر لا یبقی لنائب من نوابه حکم الا له
فاذا غاب حکم النواب بمراسمه فهو الحاکم غیبا وشهادة
وما اوردنا هذه الاخبار والتنبیهات الا تانیسا لمن لا یعرف هذه المرتبة
من کشفه ولا اطلعه الله علی ذلک من نفسه واما اهل الله فهم
علی ما نحن علیه فیه قد قامت لهم شواهد التحقیق علی ذلک من عند
ربهم فی نفوسهم وان کان یتصور علی جمیع ما اوردناه فی ذلک احتمالات
کثیرة فذلک راجع الی ما تعطیه الالفاظ فی اصل وضعها لا ما هو الامر
علیه فی نفسه عند اهل الاذواق الذین یاخذون العلم عن الله تعالی
کالخضر وامثاله فان الانسان ینطق بالکلام یرید به معنی واحدا
مثلا من المعانی التی یتضمنها ذلک الکلام فاذا فسر بغیر مقصود المتکلم
من تلک المعانی فان ما فسر المفسر بعض ما یعطیه قوة اللفظ وان کان
لم یصب مقصود المتکلم الا تری الصحابة کیف شق علیهم قوله تعالی
الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم فانوه بکرة فقالوا واینا لم یلبس
ایمانه بظلم فهؤلاء الصحابة وهم العرب الذین نزل القرآن بلسانهم
ما عرفوا مقصود الحق من الایة والذی نظروه شائع فی الکلمة غیر
منکور فقال لهم النبی صلی الله علیه وسلم لیس الامر کما ظننتم وانما
اراد الله بالظلم هنا ما قال لقمن لابنه وهو یعظه یا بنی لا تشرک بالله
ان الشرک لظلم عظیم فقوة الکلمة تعم کل ظلم وقصد المتکلم

انما هو ظلم معین مخصوص فکذلک ما اوردناه من الاخبار فی ان بنی
آدم سوقة وملک لهذا السید محمد صلی الله علیه وسلم هو
المقصود من جهة الکشف کما کان الظلم هناک المقصود من
المتکلم به الشرک خاصة ولذا یتقوی التفاسیر فی الکلام بقرائن
الاحوال فانها الممیزة للمعانی المقصودة للمتکلم فکیف من عنده
الکشف الالهی والعلم اللدنی الربانی فینبغی للعاقل المنصف ان یسلم
لهؤلاء القوم ما یخبرون به فان صدقوا فی ذلک الظن بهم و
انتفعوا بالتسلیم حیث لم یردوا المسلم ما هو حق فی نفس الامر
وان لم یصدقوا لم یضر المسلم بل انتفعوا حیث ترکوا الخوض
فیما لیس لهم به قطع ورد واعلم ذلک الی الله تعالی وفوا الربوبیة
حقها واذا کان ما قال اولیاء الله ممکنا فالتسلیم اولی بکل
وجه وهذا الذی نزعنا الیه من دورة الملک قال به غیرنا
کالامام ابی القاسم بن قسی فی خلعه وهو روایتنا عن ابنه عنه
هو من سادات القوم وکان شیخه الذی کشف له علی یدیه من
اکبر شیوخ المغرب یقال له ابن خلیل من اهل لبلة فنحن ما نعتمد
فی کل ما نذکره الا علی ما یلقی الله عندنا من ذلک لا علی ما یحتمل
الالفاظ من الوجوه وقد یکون جمیع المحتملات فی بعض الکلام
مقصودة للمتکلم فی بعض المواضع فنقول بها کلها فقد ورد الملک
عبارة عما ملک الله من آدم الی زمان محمد صلی الله علیه وسلم

من الترتیبات فی هذه النشاة الانسانیة بما ظهر من الاحکام الالهیة فیها وکانوا خلفاء الخلیفة السید فاول موجود ظهر من الاجسام الانسانیة کان آدم علیه السلام وهو الاب الاول من هذا الجنس وسائر الاباء من الاجناس یاتی بعد هذا الباب ان شاء الله تعالی انتهی عبارته ظاهرست که بحسب دلالت حدیث شریف کنت نبیا وآدم بین الماء والطین روح اقدس جناب سالتماب صلی الله علیه و آله وسلم قبل خلق حضرت آدم موجود بوده و جمیع انبیا و مرسلین را ایجاد و انجاد و امداد در اظهار شرائع و علوم و نشر احکام حی قیوم از آنحضرت میرسید و آنحضرت مالک و سید جمیع انبیا و مرسلین بوده و همه ایشان محکوم و تابع و نائب آنحضرت بوده‌اند و چون حسب دلالت حدیث نور نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور جناب سالتماب صلی الله علیه و آله وسلم متحد بوده ثابت گردید که جمیع انبیای سابقین علیهم السلام از آنحضرت هم مستمد و مستعین و در اظهار شرائع و دین مستفیض از فیوض غیر متناهیه جناب امیر المومنین علیه السلام اسد رب العالمین بوده‌اند پس افضلیت آنجناب از انبیای سابقین و تقدم متغلبین و متراکسین بر آنحضرت کالشمس فی رابعة النهار او الصبح عند الاسفار هویدا و آشکار گردید وجه سی ام آنکه شعرانی در یواقیت در مبحث ثانی و ثلثون گفته فان قلت قد ورد فی الحدیث اول ما خلق الله نوری وفی روایة اول ما خلق الله العقل فما الجمع بینهما فالجواب ان معناهما واحد لان حقیقة محمد صلی الله تعالی علیه وسلم تارة یعبر عنها بالعقل الاول وتارة بالنور فان قلت فما الدلیل علی کونه

صلی الله علیه وسلم ممدا للانبیاء السابقین فی الظهور علیهم من القرآن فالجواب من الدلیل علی ذلک قوله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده ای ان هداهم هو هداک الذی سری الیهم منک فی الباطن فاذا اهتدیت بهداهم فانما ذلک اهتداء بهدیک اذ الاولیة لک باطنا والاخریة لک ظاهرا ولو ان المراد بهداهم غیر ما قررناه لقال له صلی الله تعالی علیه وسلم فبهم اقتده وتقدم حدیث کنت نبیا وآدم بین الماء والطین فکل نبی تقدم علی زمن ظهوره فهو نائب عنه فی بعثته بتلک الشریعة ویؤید ذلک قوله صلی الله تعالی علیه وسلم فی حدیث وضع الله تعالی یده بین ثدیی کما یلیق بجلاله فعلمت علم الاولین والآخرین اذ المراد بالاولین جمیع الانبیاء الذین تقدموا فی الظهور عند غیبة جسمه الشریف وایضاح ذلک انه صلی الله تعالی علیه وسلم اعطی العلم مرتین مرة قبل خلق آدم ومرة بعد ظهور رسالته صلی الله تعالی علیه وسلم کما انزل علیه القرآن اولا من غیر علم جبرئیل ثم علمه به جبرئیل مرة اخری ولذلک قال تعالی ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه ای لا تعجل بتلاوة ما عندک منه قبل ان تسمعه من جبرئیل وانت منصت الیه کانک ما سمعته قط وقد علمت التلامذة الموفقون بذلک مع استاذهم ذکر ذلک الشیخ فی باب الثانی عشر من الفتوحات وفی غیره من الابواب قلت وفی تصریح الشیخ بان القرآن انزل علی رسول الله

استدلال بعبارت شعرانی متضمن بودن جناب رسالتماب صلی الله علیه وسلم مد انبیای سابقین و بودن روح انحضرت روح کل عالم خیر

صلی الله علیه وسلم قبل جبرئیل نظر و لم اطلع علی ذلک فی حدیث
فلیتامل فان قلت فاذن روح محمد صلی الله علیه وسلم هی روح
عالم الخیر کله وهی النفس الناطقة فیه کله فالجواب نعم والامر
کذلک کما ذکره الشیخ فی الباب السادس والاربعین و ثلثمائة فی حال
العالم المذکور قبل ظهوره صلی الله تعالی علیه وسلم بمنزلة الجسد
المسوی وحاله بعد موته صلی الله تعالی علیه وسلم بمنزلة النائم و حال
العالم حیث یبعث یوم القیمة بمنزلة الانتباه من النوم فالعالم
کله نائم من حین مات رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم الی
ان یبعث انتهی ازین عبارت ظاهرست که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله
وسلم بسبب تقدم خلق نور انحضرت مد انبیای سابقین علیهم السلام بوده
و دلیل این امداد از کلام رب العباد ظاهرست و انحضرت را علم اولین
و آخرین حاصل بوده و انحضرت قبل خلق حضرت آدم علیه السلام علم اولین و آخرین داشت
و روح انحضرت روح کل عالم خیرست و چون اتحاد نور جناب امیر المومنین
علیه السلام با نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم حسب دلالت
صریحه حدیث نور در کمال وضوح و ظهورست پس جناب امیر المومنین علیه السلام
نیز مد انبیای سابقین و عالم علوم اولین و آخرین و صاحب علم لدنی قبل خلق
حضرت آدم علیه السلام و روح انحضرت روح تمام عالم خیر باشد و با وصف
ثبوت این اوصاف زاهره عظیمه جلیله و مناقب باهره فخیمه احدی از اهل
ایمان و اسلام و ارباب حیا و انصاف تقدیم و ترأس کسی از مخلوقین سوای

روح محمد صلی الله علیه وآله وسلم روح عالم الخیر ... الشعرانی فی الیواقیت

جناب

استدلال بعبارت فتوحات متضمن حاصل بودن مرتبه سیادت جمیع خلق جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم قبل خلق آدم و بودن انحضرت ممد جمیع مبعوثین بناموس بهمین سبب

جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم آنجناب نمی تواند کرد وجه سی و یکم
آنکه محیی الدین بن عربی در فتوحات در باب سابع و ثلثون و ثلثمائة گفته اعلم
ان الله لما جعل منزل محمد صلی الله علیه وسلم السیادة فکان
سیدا و من سواه سوقة علمنا انه لا یقاوم فان السوقة لا یقاوم
ملوکها فله منزل خاص و للسوقة منزل و لما اعطی هذه المنزلة
و آدم بین الماء والطین علمنا انه الممد لکل انسان مبعوث بناموس
الهی او حکمی و اول ما ظهر من ذلک فی آدم حیث جعله الله خلیفة
عن محمد صلی الله علیه وسلم فامده بالاسماء کلها من مقام
جامع الکلم التی لمحمد صلی الله علیه وسلم الخ این عبارت دلالت صریحه
دارد بر آنکه جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم قبل خلق حضرت آدم
علیه السلام رتبه سیادت جمیع خلق حاصل بود و جمیع خلق سوقه و رعیت انحضرت
بودند و آن حضرت ممد هر انسانی ست که مبعوث شده بناموس الهی یا حکمی پس
برای جناب امیر المومنین علیه السلام هم سیادت جمیع خلق بعد جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت و متحقق باشد و جمیع خلق رعیت و تابع
و محکوم انحضرت باشند و انحضرت ممد هر انسانی باشد که مبعوث شده
بناموس الهی یا حکمی پس قطعا و حکما ثابت شد که ثلثه از جمله سوقه و رعایا
و محکومین و مرؤسین جناب امیر المومنین علیه السلام بودند و تقدم و تحکم
شان مبنی بر محض تغلب و عدوان و تهجم و خسران و تطاول و خذلان
و تحامل و طغیان و تعسف و شنآن و تجبر و کفران بوده وجه سی و دوم آنکه

قال ابن العربی فی الفتوحات لما اعطی رسول الله ... هذه المنزلة یعنی السیادة و آدم بین الماء والطین علمنا انه الممد لکل انسان مبعوث بناموس الهی او حکمی

سید محمد گیسو دراز در تفسیر ملتقط بتفسیر آیه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة
ابراهیم الآیة بعد نقل حدیث نور باین الفاظ خلقت انا وعلی من نور
واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة آلاف سنة فرکب الله ذلک
النور فی صلب آدم فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب
عبد المطلب ففیّ النبوة وفیه الخلافة گفته وعلیه قول الشاعر
انّی وان کنت ابن آدم صورة فلی فیه معنی شاهد بابوتی والیه اشار
قول الله تقدس ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا کنت
تتقلّب فی اصلاب آبائک الانبیاء وتتشکل بها تستفیض من فیضهم
کل من الانبیاء اختصّ بما لا یفهم غیره بالعقل والحس اجتمع
عندک خصائص مائة الف نبیّ واربعین الف ونیف حتی امتلأ
جناب قلبک باللطائف والانوار والمشاهدة والاسرار ولم یبق
مساغ الازدیاد ومکان الاستکثار جلیناک عن تتق الاستار
واظهرناک عن کثر الاسرار لتتم مکارم الاخلاق انّ النبوة تاج الانبیاء
الاخیار وانک درة التاج یا سید الاحرار انتهی نقلا عن نسخة من
الدرّ الملتقط ظفر بها العبد القاصر صانه الله عن الشطط ازین عبارت
بنهایت وضوح ظاهرست که صاحب در ملتقط قول شاعر را که دلالت میکند
برانکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه ابن آدم ست از روی
صورت لکن در آنجناب معنای ست شاهد بابوت آنحضرت مبنی و موسس
بر حدیث نور میداند و قول حق تعالی ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم

مبنی و موسس بودن ابوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم برای حضرت آدم بر حدیث نور و فهم در ملتقط گیسو دراز

حنیفا

حنیفا را مشیر بحدیث نور میگرداند و در تبیین این مضمون لطائف مشحون میفرماید
که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم متقلب میشد در اصلاب آباء کرام خود
که انبیاء علیهم السلام بودند و مستفیض میشد بفیض آنحضرات و مجتمع شد نزد
آنجناب خصائص یک لک و چهل هزار و چند نبی و هرگاه قلب اطهر آنحضرت
بلطائف و انوار ممتلی و مشاهده حکم و اسرار منجلی گردید و مساغ ازدیاد و
مجال استکثار نماند آنحضرت را از حجب و استار و کتم اسرار بمنصه اظهار تشریف داد
تا مکارم اخلاق تمام گردد و نبوت تاج انبیای اخیار و آنحضرت درة این تاج
عالی مقدار پس جناب امیر المومنین علیه السلام نیز بحکم حدیث نور اگرچه ابن
آدم ست از روی صورت لکن در آنجناب معنای شاهد بابوت آنحضرت باشد
پس فضیلت آنجناب بر حضرت آدم و دیگر انبیا علی نبینا و علیهم السلام قطعا و حتما ثابت گردید
و نیز ثابت گردید که در آنحضرت هم خصائص انبیای سابقین علیهم السلام
مجتمع بود و قلب انور آنحضرت بلطائف و انوار و مشاهدات و اسرار
مشحون و مساغ ازدیاد و مقام استکثار مناقب و فضائل جلیله فاخره در آنحضرت
غیر موهوم و غیر مظنون و آنحضرت علیه السلام هم مثل جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم درة تاج انبیای اخیار و سید احرار بعد سرور مختار صلی الله
علیه وآله الاطهار بوده پس دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت جناب
امیر المومنین علیه السلام از جمیع خلق بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم و عدم جواز تقدم احدی و قبح ریاست و حکومت کسی کائنا
من کان بر آنحضرت ثابت و متحقق گردید وجه سی و سوم آنکه سید محمد گیسو دراز

استدلال بعبارت اسمار متضمن این معنی که حدیث نور دلالت برآن میکند که هر کمالی که در حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بوده در جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بنقد موجود بود

وجه سی و سوم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

در کتاب اسمار در سمر چهل و هفتم گفته حدیث خلقت انا و علی من نور
واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الاف سنة فلم نزل فی شئ
واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب دلیل برهن کرد کما الیکه در آدم بود
در محمد هست کذلک کمال نوح و موسی کلیم الله و خلیل الله و روح الله در محمد
بنقد موجود بود و خلقت عالم و آدم جز برای محمد نشد ازین عبارت ظاهر است
که سید گیسو دراز بحدیث نور که از ان مخلوق شدن جناب سالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم و جناب امیر المومنین علیه السلام از نور واحد قبل خلق آدم
بچهار هزار سال استدلال مینماید برآنکه هر کمالی که در حضرت آدم موجود بود
برای جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم حاصل بوده و نیز جمیع کمالات
حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و آله و
علیهم السلام در جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم متحقق بوده و خلق
حضرت آدم و جمیع عالم محض برای آنحضرت است و همه طفیل آنحضرت اند پس
ثابت شد بلا ارتیاب و تشکیک و بلا فصل و تفکیک که جمیع کمالات حضرت آدم
و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا
و آله و علیهم السلام در ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام
متحقق و حاصل بود و شبهات اهل خرافات در فضلیت آنحضرت باطل
و تلبیعات ارباب تلفیقات لاطائل مندفع و زائل و لله الحمد الشامل
الکامل **وجه سی و چهارم** آنکه قسطلانی در مواهب لدنیه کما سمعت
سابقاً گفته لما تعلقت ارادة الحق تعالی بایجاد خلقه و تقدیر

استدلال سید گیسو دراز بحدیث نور بر آنکه هر کمالی که در حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بود در جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بنقد موجود بود

وجه سی و چهارم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

استدلال بعبارت مواهب لدنیه متضمن بودن جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم اب اکبر جمیع موجودات

رزقه ابرز الحقیقة المحمدیة من الانوار الصمدیة فی الحضرة الاحدیة
ثم سلخ منها العوالم کلها علوها و سفلها علی صورة حکمه کما سبق
فی سابق ارادته و علمه ثم اعلمه تعالی بنبوته و بشره برسالته هذا و
آدم لم یکن الا کما قال بین الروح و الجسد ثم انبجست منه صلی الله
علیه و سلم عیون الارواح فظهر بالملاء الاعلی و هو بالمنظر الاجلی و کان هم
المورد الاحلی فهو صلی الله علیه و سلم الجنس العالی علی جمیع الاجناس
و الاب الاکبر لجمیع الموجودات و الناس ازین عبارت ظاهر است که
جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم جنس عالی جمیع اجناس و اب اکبر
جمیع موجودات و ناس است باین سبب که نور منور آنحضرت قبل خلق جمیع
عوالم علوی و سفلی خلق شده پس چون نور جناب امیر المومنین علیه السلام
نیز همراه نور مبارک آنحضرت خلق شده آنحضرت نیز جنس عالی جمیع کائنات
و اب اکبر تمامی موجودات و مخلوقات باشد و تقدم احدی از مخلوقات بر آن
حضرت جائز نگردد زیرا که جمیع موجودات از اتباع و اشیاع آنحضرت است
و ازهمین جاست که جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بخطاب جناب
امیر المومنین علیه السلام فرموده که انا و انت یا علی ابوا هذه الامة
و ملا روحی در تاج الدره شرح قصیده برده در شرح شعر احل امته فی حرز ملته
کاللیث حل مع الاشبال فی اجم گفته بقوله کیف لا و قد احل و اقر
رسول الله صلی الله علیه و سلم امته اجابته فی حرزه الحریز و حصنه
الحصین من شریعته الحنیفیة الباقیة الی یوم القیمة و هو ضامن

الجنس العالی علی جمیع الاجناس و الاب الاکبر لجمیع الموجودات ذکره القسطلانی فی المواهب

استدلال بحدیث انا وانت یا علی ابوا هذه الامة بر مطاع بودن جناب امیر المومنین علیه السلام

غاية غاية الكمال من الرجال واتباعه كالاولاد لقوله تعالى
انما المومنون اخوة ولقوله صلى الله عليه وسلم
انا من الله والمومنون منّى وانا وانت
يا على ابو هذه الامّة وناهيك لقوّة دين الله دليلا
ولن يجعل الله للكافرين على المومنين سبيلا این عبارت دلالت
صریحه دارد بر آنکه حسب دلالت حدیث شریف انا وانت یا علی ابوا هذه الامّة
اتباع جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم مثل اولاد آنحضرت بودند پس
بدلالت صریحه این حدیث شریف هم حسب استدلال این ظریف جناب امیر المومنین
علیه السلام متبوع این امّت و تمام امّت اتباع باشند پس حضرات ثلثه هم از ...
ومحکومین اتباع باشند و جناب امیر المومنین علیه السلام متبوع و مطاع
وحاکم و رئیس آن نور باهر الضیاء والشعاع خواهد بود نه کسی از اتباع و اشیاع
وان کانوا من ارباب الصّلاح والنباهة والارتفاع فضلا عن الهمج
الرعاع المورث اتباعهم لانواع المضض والالتياع والقائد اطاعتهم
الى اقسام العلز والادتباع وجه سی و پنجم آنکه ملک العلما شهاب الدین
دولتابادی در هدایة السعدا بعد ذکر حدیث نور گفته حاصله خداوند تعالی
مرا و علی را از یک نور آفرید و آن نور را دو منشور بود و ما میان عرش تسبیح میگفتیم
خدا را پیش از آنکه آدم آفریده شود بدو هزار سال چون آدم آفریده شد ساکن
شدیم در صلب آدم و از صلب پاک و شکم پاک بیرون آمدیم نبود در میان ما حجاب
پوشیده تا آمدیم در صلب عبد المطلب آنجا دو پرکاله شد از یکی من در صلب

عبد الله آمدم و علی در صلب ابو طالب آمد و آن هر دو نور باز در شکم فاطمه
جمع شدند حسن و حسین نور خدا اند اگرچه حضرت مصطفی را غیر از علی ولی و انبی
اعمام و غیر از فاطمه دختران و مر علی و فاطمه را فرزندان غیر از حسن و حسین بسیار بودند
از جمله ایشان حسن و حسین را نور خدا گفت یا ایها الناس قد جاءکم برهان
من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا فاما الذین امنوا بالله واعتصموا به
فسیدخلهم فی رحمة منه وفضل ویهدیهم الیه صراطا مستقیما
ان تمسکتم به لن تضلوا من بعدی هر که تمسک بنور الله کند هرگز بی راه نگردد
واین عنایت پروردگار است هر کرا توفیق دهد او بر هد یهدی الله بنوره من
یشاء ویضرب الله الامثال للناس هر کرا از در رانده و خوار و زار و
ملعون و نابکار و رزمره حرام خوار در آورده هر آئینه در کشتن و میرانیدن این
نور الله سعی بنماید و بنفخه دهن گنده خود اعتراضات پراگنده بر فضائل
ایشان میکند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره
ولو کره الکافرون چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکو پف زند خود را بسوزد
اگرچه در گیتی همه عالم اغیار ایشان باشند و بخواهند که این نور خدا بکشند نتوانند
اگر گیتی سراسر باد گیرد چراغ مقبلان هرگز نمیرد نسل ایشان تا قیامت
قائم و مرید است ایشان را جز مردم نورانی که در دل نور ایمان دارند دیگری نشناسد
ودیو مردم هرگز تعظیم ایشان نکند نور باید که نور را بیند دیده دیو حور کی بیند
جنس باید که جنس را داند غیر کاتب نبشته کی خواند بدانکه ذات ایشان
از نور است ولهذا نور روی فاطمه گاهی ظاهر می بود فی اخر الظهیریة

وبہا ای لفاطمة کان نوراً یضئ من وجہہا حتی روی عن عائشة رضی اللہ
عنہا قالت اسلک فی سم الخیاط فی اللیلة المظلمة من نور وجہ فاطمة
ترجمہ عائشہ گفت رضی اللہ عنہا بارہا در شب تاریک از روشنائی روی فاطمہ
رشتہ در سوزن کردہ ام و در درر میگوید حسن و حسین شبہ المصطفی بر گشتند نور
ایشان را گرد گرفت و قد ذکرناہ فی الجلوة الاولی من الہدایة الثامنة
تا بدانی کہ ایشان نور اللہ اند انتہی ازین عبارت ظاہرست کہ خلق جناب رسالتمآب
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و خلق جناب امیر المومنین علیہ السلام از یک نورست
و آن نور تسبیح حق تعالی قبل خلق حضرت آدم علیہ السلام میکرد و خلق جناب امیر المومنین
علیہ السلام از نور و اتحاد نور آنحضرت با نور جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
صفت جلیلہ خاصہ ہست بجناب امیر المومنین علیہ السلام کہ برای دیگری از اعمام
نبوی حاصل نبودہ پس این اختصاص فضیلت عالیہ جلیلہ لا اخطار بذات
قدسی صفات حیدر کرار علیہ و آلہ الاطہار آلاف سلام ما تتابع اللیل و النہار
دلیل صریح ست بر افضلیت آنحضرت و نیز اختصاص نور خدا بودن بحضرت فاطمہ
و حسنین علیہم السلام و عدم مشارکت دیگر اولاد جناب امیر المومنین علیہ السلام
ازین عبارت ظاہرست و آنہم دلیل صریحست بر آنکہ این فضیلت فضیلتی ہست
بس عمدہ و فخیمة الشان کہ انشعاب فضائل عظیمہ از ان متحقق گشتہ و نیز از ان
ظاہرست کہ چون جناب امیر المومنین علیہ السلام نور خدا بود پس آنحضرت
مصداق آیہ کریمہ یا ایہا الناس قد جاءکم برہان من ربکم و انزلنا
الیکم نورا مبینا فاما الذین امنوا و اعتصموا بہ فسیدخلہم فی رحمة

منہ و فضل و یہدیہم الیہ صراطا مستقیما بودہ پس آنجناب برہان
پروردگار و نور الہی بودہ کہ مومنین را اعتصام بآنحضرت لازم و واجب
و اعتصام بآنحضرت سبب دخول در رحمت آلہی و ہدایت بصراط مستقیم ہست
پس بعد ثبوت این خصائص عظیمہ زاہرہ و مآثر فخیمہ باہرہ برای آنحضرت
در ثبوت افضلیت و وجوب اطاعت و ظہور قبح تقدم کسی از امت بر آنحضرت
شکی و ریبی نماند و نیز ازین افادہ ملک العلما ظاہر می شود کہ آنحضرت مصداق
جمیع آیات کریمہ ہست کہ در آن ذکر نور واقع شدہ و چون از ان آیات افضلیت
مصداق نور ظاہرست آن ہمہ آیات دلیل افضلیت جناب امیر المومنین
علیہ السلام خواہد بود و نیز از افادۂ ملک العلما ظاہرست کہ حدیث ثقلین
کہ آمرست بتمسک اہل بیت علیہم السلام مبنی و موسس ست بر حدیث نور
کہ چون جناب امیر المومنین علیہ السلام و حضرت فاطمہ و حسنین علیہم السلام
نور خدا بودند تمسک باین حضرات لازم شد پس حدیث نور بنا بر کریمہ
و انزلنا الیکم نورا مبینا الآیہ و حدیث ثقلین مفید وجوب اطاعت
جناب امیر المومنین باشد و تقدم و ریاست احدی خصلاء عن الثلثہ
بر آنحضرت روا نباشد بلکہ محض ضلال و خطا و نیز از قول ملک العلما
ہر کہ تمسک بنور اللہ کند ہرگز بی راہ نگردد واضحست کہ تمسک بجناب امیر المومنین
علیہ السلام کہ نور الہی ست سبب وصول بشاہراہ ہدایت و نجات از سراسیمگی
و ضلالت ست و نیز از عبارت او ظاہرست کہ جناب امیر المومنین علیہ السلام
مصداق آیہ یہدی اللہ لنورہ من یشاء بودہ پس ہر کہ اطاعت آنحضرت کرد

و مهتدی ست و ناجی و هر که تخلف از طریقه آنحضرت ورزید هالک ست و از ایشان خیر راجی و نیز قول بلیغ ملک العلما هر که از در رانده الی قوله اعتراضات پراگنده بر فضائل ایشان میکند بمصداق یریدون لیطفؤا نور الله الآیه صراحة واضحست که کسیکه بر فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام و سائر اهل بیت طاهرین میکند خصوصا کسی که حدیث نور را بالخصوص تکذیب میکند و ابطال آن مینماید و اعتراضات پراگنده و ایرادات اگنده بران میکند آنکس از در رحمت الهی رانده و تباه و خوار و پریشان و زار و مرحوم بدکردار و ملعون نابکار و داخل زمره حرام خوار و محشور در شرذمه اشرار و قطعا و بتادر کشتن و میرانیدن نور الهی سعی مینماید و بقصد وهن گنده اعتراضات پراگنده میکند و آیه یریدون لیطفؤا نور الله در حق او صادق و بحال پر اختلال او مطابق ست که ازان کفر او صراحةً و جهاراً هویدا و آشکارست پس چون ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی و مخاطب جلیل در پی رد و ابطال و انکار بسیاری از فضائل جناب امیر المومنین علیهم السلام و دیگر اهلبیت علیهم السلام افتاده و هم داد سعی در ابطال و تکذیب حدیث نور بالخصوص داده اند این صفات عالیه که ملک العلما جزاه الله خیرا بعد اثبات نور در حق منکرین فضائل آنحضرت مطلقا و منکرین حدیث نور خصوصا ثابت کرده بر ذوات این حضرات عالی درجات بی تکلف و بی تجشم مؤنت تعیین و تقریب صادق می آید و نیز می باید که در حق اینحضرات اشعار بلاغت شعار که ملک العلماء عالی مقدار خوانده خوانده شود و هرچند در توفیق و تطبیق این بیان انیق و تبیان رشیق

ملک اهل التحقیق بر ذوات عالی مخاطب انیق نهایت طعن و تشنیع این بمیل او باب تدقیق و غایت تعییر و ازرا و آن عمده اصحاب تعمیق لازم می آید لکن چون حضرت او خلیع العذار و گسسته مهار در تکذیب حدیث نور و دیگر فضائل وصی سرور مختار صلی الله علیه و آله الاطهار رفته بقاد و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم آنچه بر سر ملازمانش رسیده از دست خود اوست یداک اوکتا و فوک نفخ و حقیر حسب ارشاد باسداد ملک العلماء النقاد که ممدوح والد ماجد مخاطب والا نژاد ست در اظهار امر حق معذورم و برائت ساحت فقیر از انشاء امری خلاف شان مخاطب رفیع المکان در کمال ظهور که آنچه گفته است ملک العلما گفته و آنچه نوشته ممدوح والد حضرتش نوشته حقیر ناقل و حاکی نه موجد و مخترع اسارت ادب و بی باکی **وجه سی و ششم** آنکه نیز سید علی همدانی در شرح قصیده میمیه فارضیه که موسوم ست بمشارب الاذواق در شرح شعر لها البدر کاس و هی شمس یدیرها هلال و کم یبدو اذا مزجت نجم نموده و شاید مراد ناظم ازین معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقایق نفسی خواهد و بر تقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظهر آفتاب احدیت و وعاء حقیقت محبت ست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوثر شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بمورد زلال وصال اوست کما انا مدینة العلم و علی بابها و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از وست سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکم ست که خلقت انا و علی من نور واحد علی منی و انا منه و از استخراج احکام شرائع مصطفوی

عبارات

سید علی همدانی در مشارب الاذواق تصریح کرده که جناب علی مثل هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از وست جناب امیر المومنین علیه السلام را با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم همین حکم ست و حدیث نور بران دلالت دارد

و اعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا ظاهر شده و آنکه
سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرمود که انا و انت ابوا هذه الامة اشاره
بدین معنی ست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق او ست
و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و ست
و خواهد بود که انا المنذر و علی الهادی و بك یا علی یهتدی المهتدون
و چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از
مشکوة ولایت علی ست و با وجود امام هادی متابعت غیری از احولی
ازین عبارت سراسر بلاغت مشحون بانواع رشاقت و حاوی اقسام بدایت
و حائز صنوف رزانت و متانت واضح و لائح ست که حسب دلالت حدیث
نور جناب امیر المومنین علیه السلام اتحاد تمام با جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم داشته و چنانچه هلال غیر بدر نیست همچنین آنحضرت غیر جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم نیست و چون آنحضرت اتحاد با سرور
انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد داشته لهذا
باستنزاج احکام شرائع نبویه و اعلام حقائق علویه
نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا و اذواق اکابر
اصفیا ظاهر شده یعنی جمیع اولیا و اصفیا
مستمد و مستعین از فیوض جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم و جناب امیر المومنین علیه السلام
می باشند پس جناب امیر المومنین علیه السلام

افضل

افضل خلق بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم باشد و تجویز تقدم
و ریاست احدی بر آنحضرت نهایت شنیع و قبیح و فظیع و فضیح ست مثل
تجویز تقدم و ریاست احدی بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
و علاوه برین بوجوه عدیده دیگر ثبوت کمال افضلیت جناب امیر المومنین
علیه السلام و عدم جواز تقدم و تراوس احدی بر آنحضرت ازین عبارت
عالی آلیبانی علی همدانی بر هر قاصی و دانی ظاهر ست چه ازان واضح است
که جناب امیر المومنین حسب دلالت حدیث مدینة العلم ساقی کوثر
شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بهور و زلال وصال
ایزد متعال ست پس اگر ثلثه را داخل زمره متعطشان فیافی امال و طالبان
وصال گردانند ایشان نیز تابع و محکوم باب مدینة العلوم باشند و آنحضرت
حاکم و رئیس و امام ایشان باشد و اگر ایشان را از زمره طالبان و متعطشان
وصال و کمال خارج سازند پس در بطلان خلافت و ریاست ایشان چه جای
ارتیاب و اشتباه است و نیز ازان ظاهر ست که جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم قطعا و حتما حدیث انا و انت ابوا هذه الامة بخطاب
جناب امیر المومنین علیه السلام ارشاد فرموده و آنحضرت بدلالت این
حدیث شریف که مؤید و مصدق حدیث نور و کاسر ظهور ارباب کذب
و زور ست افضل است و حاکر این مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
و تقدم و ریاست احدی بر آنحضرت جائز نیست منبع اسرار معارف توحید
و مطلع انوار معالم تحقیق ست پس کسانیکه از فهم کلام او آبا هم عاجز و قاصر

و اذهان ثاقبه شان در ادراک مسائل سهله پریشان و حائر بوده چگونه بر آنحضرت حاکم و امیر و رئیس با توقیر کردند و نیز از ان ظاهر ست که حسب دلالت حدیث شریف انا المنذر و علی الهادی که مخاطب هادی قدم مبارک در وادی قدح و جرح آنهم نهاده حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت حضرت ولایت بوده و هست و خواهد بود پس اگر حضرات ثلثه از اهل کشف و شهود و مهتدی و محمود بودند می باید که تابع و مرءوس و مامور و محکوم جناب امیر المومنین علیه السلام باشند و اگر ایشان را خارج از اهل کشف و شهود و حائزین کمال درجات اسرار رب معبود گردانند پس باز هم تقدم و ریاست اینها بر نفس رسول و هادی هر ظلوم و جهول و موصل جمیع خلق بکمال درجات اسرار و مطلع حکم مشرقة الانوار چگونه روا خواهد شد و علاوه برین همه علی همدانی در آخر کلام بلاغت نظام تصریح فرموده بلکه طالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از مشکوة ولایت علی ست و با وجود امام هادی متابعت غیرے از اجهل ست پس معلوم شد بنهایت صراحت و وضوح که کسیکه با وجود جناب امیر المومنین علیه السلام متابعت شیوخ ثلثه کرد از انکس ضال اضل و واصل درک اسفل بوده که با وجود امام هادی اعراض و استنکاف از اقتباس انوار مشکوة ولایت و اغماض و انحراف از سلوک شاهراه هدایت نموده خود را در بوادی ضلال و هلاک و در تیه فیافی خسران و خذلان و عمی انداخته و تابعان و متبوعین همه از حق و صواب برگردانید و آری و معامله ریاست و تسلط ظاهری شان ابی و کبر

تزویر

تزویر و تغریر و تلمیع و تخدیع شان کابی و نار اثارت وساوس شبهات و تعلیلات خابی و محامد علیه و مناقب سنیه و مفاخر باهره و ماثر زاهره سید علی همدانی در مجلد حدیث تشبیه و غیر آن بزبان اساطین قوم شنیدی باید دانست در ینجا باید شنید مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل ترجمه او گفته آورده اند که اجازت ارشاد از سی و سه مشایخ کامل مکمل داشته اند و بعد ذکر اسمای شان گفته و نوشته اند که از ان سی و سه تن اولیاء الکاملین العارفین یکی شیخ سعید حبشی بوده که ایشان از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه که علی ثانی از صحبت ایشان بشرف تابعین رضوان الله علیهم اجمعین رسیدند و فروغ دل یافتند و خرقه خلافت در بر گرفتند امیر سید محمد طالقانی قدس سره در لقب امیر که بدان سبب علی ثانی لقب افتاد چند وجه نوشته اند که موافق افتاده است با امیر مردان رضی الله عنه اول احیاء اموات دوم در حین سیاحت که بزیارت حضرت آدم صفی علیه صلوات و سلام میرفتند در زمین سراندیب اژدهای راه بر ایشان گرفت بی آلت جارحه او را بهلاک رسانیدند و طی ارض داشتند چنانچه سه مرتبه ربع مسکون را طی کردند و طی لسان داشتند و در علم از فحول علما بودند بدین جمله ایشان را علی ثانی لقب افتاد و جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و ایشان را در بیان علوم ظاهر و باطن مصنفات مشهور ست چون کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله الحسنی و شرح فصوص الحکم و شرح تائیه فارضیه و ذخیرة الملوک و دیوان اشعار و غیر آن رسائل بسیار ست و در یکی از مصنفات خود که مسمی باسراریه است

مناقب علی همدانی از جامع السلاسل

بتقریبی لختی از احوالات خود نگاشته اند که چون کسب طریقت در صحبت سیدی
و سندی قدوة الواصلین حجة العارفین شرف الحق والدین محمود بن عبد الله المزدقانی
افاض الله علینا بحر الکوثر و بخرقه خلافت مشرف گشتم بحکم اشارت غیبی
و نیز بحکم شیخ خود در اقصای بلاد عالم گشتم و عمر عزیز را در تردد و ملاقات
مشایخ کبار صرف نموده بر شد تهای بحار و جبال و براری و بر کجا که شخصی در
اقصای اماکن و بلاد وصف کردند عزیمت بسته قطع مراحل و منازل کرده
سه نوبت ربع مسکون را سیر کردم و هم در مصنفات خود آورده اند که یکهزار
و چهارصد اولیای کامل را دریافتم و از هر یک نصیبی برگرفتم و از انجمله چهارصد
اولیا را در یک مجلس یافتم و هر یک نوازش کردند و هر یک اسمی از اسماء الله
که گشایش و فتح کار طریقت ایشان از آن حاصل شده بود بابن ضعیف عطا فرمودند
و بمداومت آن کثیر البرکات و عظیم الخاصیات و آیات بینات حضرت صمدیت و احادیث
مصطفویه صلی الله علیه وسلم فراوان بهره برگرفتم و فتح کار خود از آن یافتم
اما چون از ان فتح الباب دیدم مجموع آن را اوراد فتحیه نام نهادم و در اسراریه
که از مصنفات ایشانست نوشته اند که چون بمدینه رسیدم و بمواجهه روضه
رسول سلام کردم جواب سلام باز یافتم و درین ضمن مرا غیبتی شد پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم دیدم نشسته اند و جمعی کثیر از صحابه رضی الله عنهم در آن مجمع حاضر اند سلام
کردم مرا پیش خواندند و طومار کاغذی بدستم دادند برگشادم اوراد فتحیه بود
با ترتیب در آن اثنا دیدم که جمعی بدور حلقه برکشیده بزمزمه الحان همان اوراد
میخوانند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روی مبارک بسوی من کرده

فرمودند

فرمودند که بدین ترتیب باید خواند اگرچه ابتداء از آن یکهزار چهارصد شیخ کامل
اکمل این اوراد عطا بوده اما درباره تصحیح ترتیب آن را از آن سرور کائنات صلی الله
علیه وسلم یافتم خفیه بود بجهر خواندن مامور شدم و از آن حضرت صلی الله علیه وسلم
فراوان بهره مندی و فتح کار خود یافتم امیر سید محمد طالقانی قدس اسراره که
از اعاظم خلفاء علی ثانی است در آخر رساله قیافه نامه خود بعد از بیان حسن و قبح
قیافت تصحیح مراتب نموده تعیین مرتبه مشایخ مینمایند و بحسب تمثیل ضمنا نقلی نیز
از علی ثانی می آرند تبرکا از تصحیح مراتب اولیا نگاشته آید من کلامه القدسی
طائفه که ارباب قلوب اند ایشان را درین زمانه اولیاء الله میگویند ایشان
اطوار متفاوت دارند طائفه از طوائف اولیا مشهور باسمی باشند چون اقطاب
و افراد و ابدال و اوتاد و ابرار و غیرهم بعضی بظاهر و بعضی بباطن معمور
و در شریعت و طریقت و حقیقت مشهور اند و ایشان که اکمل اقطاب و افراد
و اوتاد و غیرهم که مقرب باشند در صورت و سیرت مشابه پیغمبران اند علی نبینا
و علیهم الصلوة والسلام مرشدی و مقتدائی چنین کاملی را می شود که در
شریعت شرعیات متبحر و در جمیع فنون علوم از فحول علما باشد و در طریقت
صحبت اکمل اولیا یافته بریاضت و مجاهدات در مرتبه او قصوری نباشد
و در حقیقت صاحب شرب عمیق گشته بمشاهدات و تجلیات در توحید
عالی وارث نحو دنی فتدلی باشد نه بظاهر خراب و بباطن معمور باشد که از
طائفه ابدالان مرشدی و مقتدائی نیاید و انکار ایشان نکنند از بهر آنکه
تکالیف شرعی برارباب عقولست کسی که مسلوب العقل بود من حیث الشرع

بر و تکلیف نیست و مسلوب العقل بر دو قسم اند بعضی که نور عقل ایشان بانوار شموس تجلیات الهی مسلوب و محجوب کرده و دیگر مجنون باتفاق جمیع علماء مذاهب این هر دو طائفه از تکلیفات شرعی آزاد اند و اکابر درویشان طائفه ابدال را لایقتدی بهم و لاینکر علیهم فرموده اند یعنی اقتدا بایشان نکنند که از ایشان تربیت متعذر است بلکه مضرت ایشان بمردم رساند و ملحد بی نماز میرسد و منفعت نمیرسد و تفاوت طبقات اولیاء هر زمان بحسب مراتب و مقامات ایشان بر سبیل اجمال از مقامات و احوال قدری معلوم باید نمود بعد از آن بقدر مقامات تعیین مراتب اولیا باید فرمود ولی زنده صحیح بیدار دل است از مومنان دیندار و صلحا و علما چون بر صفت حیات و صفت بیداری صفات دیگر مثل بینائی و گویائی و دانائی بیفزاید نشان ولایت باشد صاحب آن از مقام ایمان بمقام ولایت ترقی نموده باشد اول اهل الله بینا شوند و آن بینائی مراتبی دارد چون مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی بعد بینائی شنوائی شود و آن شنوائی مراتب دارد چون علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین هر که ازین مراتب و احوال مذکوره نصیبی دارد ولی است و ولی که بینا و گویا نیست طفل طریقت چون گویا شود از طفولیت عبور نماید چون بحقایق دانا شود بالغ گردد و بلوغ مردان عبارت ازین مرتبه است اکمل مردان مرد در سر بامظهر جامعیت که مراتب مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات و اطوار سبعه قلبی و نفسی و سری و روحی و خفی و غیب الغیوبی و حقائق توحید علم الیقین و حق الیقین و عین الیقین کمال یافته باشد که تا وارث

نصرالله

محمد مصطفی و امام الاولیاء و غوث اعظم و قطب عالم و مظهر کل و هادی سبل خوانند چند کلمه در صفت بواطن کمل گفته شد که تفصیل آن در کتب مطول نگنجد از آثار و علامات ظاهر چیزی ولی زین طائفه تقریر نموده شد که قریب الفهم باشد اما آثار ولایت همه در قدم است و آثار و علامات ولایت کرامت است یعنی از وی چیزی صادر شود که مقدور عوام اهل اسلام نباشد چون اخبار از غیب بموجب الهام چنانکه بایزید بسطامی قدس الله سره میخواست که احرام نماز بندد و در جماعت مسافری بود موافقت خواست که احرام نماز بندد و حضرت شیخ نزد وی رفت و آهسته گفت که چون باب و آبادانی رسید تیمم باطل گشت آن عزیز متیمم بود متذکر گشت و طهارت ساخت و اگر چه ازین قبیل کرامات از اولیا این زمان و در هر زمان صادر شده و میشود ولیکن این تمثیل چون در طبقات الاولیاء شیخ عبد الرحمن سلمی قدس الله سره آورده است جهت تیمن و تبرک همین تمثیل آورده شد و یا همچون علی ثانی که چون علماء نصاری را در ولایت روم با علماء اهل اسلام بر حدیث نبوی مذاکره افتاد که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی پیغمبر شما علیه الصلوة والسلام گفته است که علماء امت من مثل انبیای بنی اسرائیل اند و عیسی علیه السلام احیاء اموات میکرد و اگر پیغمبر شما برین قول که میگوئید راسخ است مرده را زنده کنید علماء اهل اسلام عاجز گشته چهل روز مهلت خواستند که بعد از چهل روز جواب گویند چون مدت رسید بموجب الهام الهی امیر سید علی همدانی بطی ارض در آن مجمع حاضر شد بعلماء نصاری گفت که آنچه پیغمبر ما گفته حق و صدق است پس فرمود تا مرده

حاضر آوردند و بعلماء نصاری کرده فرمود که چون پیغمبران شما احیاء اموات میکردند چه میگفتند جواب گفتند پیغمبر با قم باذن الله گفتی امیر کبیر فرمود اگر من بفرمان الله تعالی قم باذنی بگویم و این مرده را زنده گردانم بر دین پیغمبر ما ایمان می آرید گفتند ایمان آریم پس امیر فرمود من یکی از فروترین امت پیغمبرم که چون من هزاران هزار امت درین زمان یافته شود پس گفت قم باذنی دست ان مرده گرفت و برداشت چون علماء نصاری آنچنان معاینه دیدند بلا توقف ایمان آوردند از آن روز باز امیر کبیر را علی ثانی خواندند نزد علمای اهلسنت کرامات الاولیاء حق مقرر است ولیکن لازم نیست که اولیا در جمیع اوقات بر احوال اطلاع نمایند چون اکمل کمل اولیا وانبیا حضرت مصطفی صلے الله علیه وسلم است انه قال لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة فرمود یعنی حجاب بشری بر دل حضرت پیغمبر میشود وآنحضرت هر روز هفتاد بار طلب مغفرت مینمایند یعقوب نبی را صلوات الله علیه پرسیدند که یوسف را در چاه کنعان باوجود قرب مکان ندیدی و از مصر بوی پیراهن شمیدی و عاقل بغایت بدیع مینماید جواب داد که احوال این طائفه متفاوت است بیت یکی پرسید زان گم کرده فرزند ؛ که ای روشن گهر پیر خردمند ؛ ز مصرش بوی پیراهن شمیدی ؛ چرا در چاه کنعانش ندیدی ؛ بگفت احوال ما برق جهانست ؛ دمی پیدا و دیگر دم نهانست ؛ گهی بر طارم اعلی نشینم ؛ گهی بر پشت پای خود نبینم ؛ اگر درویش بر حالی بماندی ؛ سر دست از دو عالم بر فشاندی ؛ یعنی اگر درویش صاحب کمال که مظهر تجلیات جلال و جمال باشد در حال استغراق لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل بماند و از مقام فنای فی الله

ولاهوت بمقام بقاء الله وجبروت تنزل نکند و از عالم ملک وملکوت فارغ البال در استغراق زلال وصال باشد هیچ احدی از وی استفاضه نتوان کرد و ان مظهر تربیت سالکان نتواند فرمود اما کامل مکمل مظهری است که برداشت مقام انبیا کند و در صحو و بقاء وطن سازد و به تربیت طالبان لقاء الله پردازد تا از دامن دولت آن مرشدان کامل و واصلان موصل تا دامن قیامت باقی ماند چنانکه مرشد باستحقاق و قطب آفاق مخدوم علی الاطلاق حضرت خواجه اسحاق قدس سره از حضرت ولایتماب قطب الاقطاب علی ثانی امیر سید علی همدانی کمال یافت وآنحضرت بعد ممارست فنون علم و بملازمت حضرت مرشد حقانی شیخ محمود مزدقانی بمقام ولایت و ارشاد وصول یافت بعد از اجازت از حضرت شیخ بموجب اشاره غیبی بسفر سه بار بآن مقدار که مقدور بشر نباشد عالم را دید و بصحبت شریف هزار و چهار صد ولی سید بظاهر و باطن مظهر جامع عبارت از چنین کاملست اما جمعیت معنوی که ذکر کرده شد و مکاشفات و اطوار دل و حقائق مظهر غیر سلسله علی ثانی سید علی همدانی یافت نشد اما جمعیت صوری آنکه بحبل الله تعالی کبریاء واعتصموا بحبل الله جمیعا امر فرمود یعنی همه چنگ بحبل الله زنید اصح اقاویل معتبر چهار است بعضی فرموده اند که حبل الله علماء شریعت اند که بیان معانی قرآن فرمایند و عالمیان را بسبب قرآن براه نمایند و بعضی فرموده اند که حبل الله مشایخ طریقت اند چون بحقیقت علماء ربانی طائفه توانند بود که علم با عمل دارند والشیخ فی قومه کالنبی فی امته در احادیث نبوی وارد است و بعضی فرموده اند که حبل الله عترت حضرت رسول است کما قال علیه السلام انی تارک فیکم الثقلین کلام الله و عترتی ان تمسکتم بهم

فانهما حبلان لا ینقطعان الی یوم القیمة یعنی در میان شما دو چیز بزرگ میگذاریم یکی
کتاب خدا و یکی فرزندان خویش و آگاه باشید و چنگ زنید در آن هر دو بدرستیکه این دو
ریسمانیست که منقطع نشوند تا روز قیامت چون اصح اقاویل اهل تفسیر و تاویل
در حبل الله چهار است و آن چهار معنی در ذات شریف حضرت علی ثانی امیر سید علی همدانی
موجود بود بی اشتباه آنحضرت حبل الله بتمام سلسله ویراو فرق از سلسله اولیا چون
مقصود ازین رساله شناختن انسانست در بیان صورت و سیرت انسان نوشته
شد زیاده موجب ملالست و نیز در اسراریه علی ثانی فرموده که درین مدت
چهل و پنجسال که همیشه در سیاحت بودم هر سال بحج میرسیدم نوبتی در راه کعبه
عربی مرا پیش رسید پرسید که چه نام داری گفتم سید علی را تعظیم بسیار کرد پس همیان
زری در پیش من بنهاد و گفت این نذر پیغمبرست صلی الله علیه وسلم گفتم تو چون
دانستی که من مستحق این نذرم گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا خبر دادند و اعیان آنشخص
که این مبلغ را بنذر در خواب پیغمبر صلی الله علیه وسلم دیدم که فرمودند که باسم سید علی
از فرزندان ماست اینجا خواهد رسید این فتوح را باو رسان بعلامتی که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرموده بودند ترا شناختم پس آن مبلغ را ستدم و در راه کعبه صرف نادار
مسکینان و مستحقان نمودم و نیز در اسراریه فرموده که چون بمدینه رسیدم بروضه منوره
مبارک آن سرور صلی الله علیه وسلم سلام کردم جواب سلام باز شنیدم و چون
مستقبل روضه منوره در مراقبه رفتم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم دیدم در پیشگاه
روضه نشسته و جمع کثیر از صحابه رضی الله عنهم در آنجا حاضر بودند رفتم و بر
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سلام کردم باز جواب دادند و تلطف بی اندازه فرمودند

و طومار کاغذی نوشته بدستم دادند بر گشادم همان کلمات بود که در سیاحت از هزار
و چهار صد ولی بمن رسیده بود و ترتیب آن ندانسته ام چون بترتیب قرات آنرا معلوم کردم
بخاطر رسید که آیا این اوراد را جهریه باید کرد یا خفیه باید خواند درین ضمن دیده شد
که جمعی در حلقه بر کشیده واقف بمقام دو گاه همان اوراد را میخوانند ناگاه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روی مبارک سوی این ضعیف کرده فرموده که
باین ترتیب باید خواند از آن روز باز اوراد را بر علانیه خواندن آغاز کردم و نیز در
جامع السلاسل بعد ذکر اشعار عدیده متضمن بعض امتحانات امیر تیمور علی همدانی را و
ظهور کرامت او گفته نقل است که چون امیر کبیر یعنی علی ثانی از مجلس میر تیمور بمکان
خود تشریف آورد متعاقب کس میر تیمور رسید گفت میر تیمور میگوید که از حد ملک
ما بیرون آید امیر فرمود که اگر از قلمرو تو بیرون نامده آب اشامم بر من حرام باد همان
ساعت از سمرقند برآمده اند وقت نماز ظهر کاروانیان بر عقبه کوه هندوکش
دیده اند و آنجا وقت نماز ظهر شده بود و از آنجا بطی الارض بکشمیر آمده نماز عصر آنجا خوانده اند
و نیز در اسراریه فرموده اند که چون بکشمیر رسیدم در مسجدی جای گرفتم چون پاسی
از شب گذشت نگاهبان مسجد آمد گفت از مسجد بیرون آی که قفل کنم گفتم
مسجد وقف فقرا و خانه غرباست ازینجا بیرون نروم گفت هر که
شب درین مسجد مقام گرفته صباح هرگز زنده بیرون نامده هر چند الحاح نمودند
صورت نبست پس مسجد را از بیرون مقفل ساخته برفت چون نصف شب گذشت
دروازه مسجد کشاده شد شعلی ظاهر شد و متعقب آن شعل صورتی برقع
پوشی بیامد چون قریب رسید ببصیرت باطن دریافتم که این جنیست چون بنظر

خشم سوی وی دیدم در ساعت مثل ارزن دانه پاش پاش شده ناپدید گشت چون
آن صباح مردم بمسجد آوردند ومرا زنده یافتند بسیار تعجب نمودند وایشان را
فی الجمله اعتقادی بهم رسید بعضی از اہل اسلام که آنجا بودند ارادت نمودند اما اکثر
مردم کشمیر کافر بودند واسلام را چندان رواج نبود چون کافران با اسلام خواندم
گفتند ما را شخصی ست که عالم وفاضل صاحب کرامات اگر با وی مناظره علمی وامور
شیخی فائق آئی اسلام آریم نزد وی رفتم وان گبری بود سر و پا برهنه وخاک بر
تمام اعضا مالیده وبنگ بی نهایت خورده بغایت سیاه وچشمها مانند دو طاس
پر خون تا بوده در علم مباحثه واقع شد وعاجز آمد خواست که بطریق استدراج
کرامات نماید گاوی ایستاده بود گفت توانی بگوئی که در رحم این گاو گوساله
بچه رنگ ست وماده است یا نر گفتم تو بگوئی گفت گوساله نرست چون تابل کردم
نر بود گفت سیاه فامست وقدری پیشانی او سپیدست گفتم پیشانی وی سپید نیست
بلکه سر دم وی سپیدست دم را حلقه کرده بر پیشانی آورده است فرمودتا گاو را
شگافتند همان دم بود که بر پیشانی حلقه کرده بود خواست که حیله دیگر انگیزد آن حالت
واستدراج را ازو گرفتم ازان خودستائی فرونشست منفعل از جای خود برخاست
سر بپای من انداخت واسلام آورد ویکی از واصلان شد چون کافران چنین دیدند
اکثر مسلمان شدند ازان روز باز اسلام دران ولایت در تزاید شد واورا این چنین خوارق
وکرامات بسیارست اگر تمام آورده شود دفتری علیحده باید بنا کردن اختصار
داد وفات وی در سادس ذی الحجه سنه ست وثمانین وسبعمائة نزدیک بولایت سواد بود
ازانجا بختلان نقل کردند تاریخ وفات آنحضرت که مولانا نور الدین جعفر

جعفر بنظم آورده مرشد سالکان شه همدان ٭ کز دمش باغ معرفت بشگفت ٭
مظهر نور حق که رویش بود ٭ عاقبت از جهانیان بنهفت ٭ عقل تاریخ سال رحلت او ٭
سید ما علی ثانی گفت ٭ ایضاً ٭ چو شد از گاه احمد خاتم دین ٭ ز هجرت هفصد وهشتاد وشش ٭
برفت از عالم فانی بباقی ٭ امیر هر دو عالم آل یسین ٭ وجه سی وهفتم آنکه شهاب الدین
ابو حفص عمر بن محمد بن عبد الله السهروردی در عوارف المعارف بعد ذکر بعض
احادیث داله بر فضیلت فقه درین گفته والله سبحانه وتعالی جعل الفقه
صفة القلب فقال لهم قلوب لا یفقهون بها فلما فقهوا علموا ولما علموا
عملوا ولما عملوا عرفوا ولما عرفوا اهتدوا فکل من کان افقه کانت نفسه
اسرع اجابة واکثر انقیاداً لمعالم الدین واوفر حظاً من نور الیقین فالعلم
جملة موهوبة من الله تعالی للقلوب والمعرفة تمیز تلک الجملة والهدی
وجدان القلوب ذلک فالمعنی مثل ما بعثنی الله به من الهدی
والعلم اخبر انه وجد القلب النبوی للهدی والعلم فکان هادیاً
مهدیاً وعلم صلوات الله علیه وآله ان ذاته معجونة فیه من آدم ابی البشر
صلوات الله علیه حیث علم الاسماء سمة الاشیاء فکرمه الله تعالی
بالعلم فقال علم الانسان ما لم یعلم فآدم علیه السلام بما رکب فیه
من العلم والحکمة صار ذا الفهم والفطنة والمعرفة والرأفة واللطف
والحب والبغض والفرح والغم والرضاء والسخاء والغضب والکیاسة
ثم اقتضاء استعمال کل ذلک وجعل القلبه بصیرة واهتدی الی الله
بالنور الذی وهب له فالنبی علیه السلام بعث الی الامة بالنور الموروث

بیان جمله حدیث قال له ذکره سابقا حیث قال صلی الله علیه وآله وسلم مثل ما بعثنی الله به من الهدی والعلم کمثل الغیث الکثیر اصاب ارضا فکانت منها طائفة طیبة قبلت الماء وانبتت الکلاء والعشب الکثیر الخ ۱۲ شرح مسلم للعلامة النووی

والموهوب له خاصة قيل لما خطب الله سبحانه السموات والارض بقوله لهما
ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين نطق من الارض واجاب موضع الكعبة
ومن السماء ما يحاذيها وقد قال عبد الله بن عباس رضي الله عنهما اصل
طينة رسول الله صلى الله عليه وسلم من سرة الارض بمكة فقال بعض
العلماء هذا يشعر بان ما اجاب من الارض ذرة المصطفى محمد صلى الله
عليه وسلم ومن موضع الكعبة دحيت الارض فصار رسول الله
صلى الله عليه وسلم هو الاصل في التكوين والكائنات تبع له والى هذا
الاشارة بقوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وآدم بين الماء
والطين وفي رواية بين الروح والجسد وقيل لذلك سمي اميا لان مكة
ام القرى وذرته ام الخليقة وتربة الشخص مدفنه فكان يقتضي
ان يكون مدفنه بمكة حيث كانت تربته منها ولكن قيل الماء
لما تموج رمى الزبد الى النواحي فوقعت جوهرة النبي صلى الله عليه
وسلم الى ما يحاذي تربته بالمدينة وكان رسول الله صلى الله عليه
وسلم مكيا مدنيا حنينه الى مكة وتربته بالمدينة فالاشارة فيما
ذكرنا من ذرة رسول الله صلى الله عليه وسلم هو ما قال الله تعالى واذ اخذ
ربك من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم واشهدهم على انفسهم الست بربكم
قالوا بلى وفي الحديث ان الله مسح ظهر آدم واخرج ذريته منه كهيئة
الذر واستخرج الذر من مسام شعر آدم فخرج الذر كخروج العرق وقيل
كان الماسح بعض الملائكة فاضاف الفعل الى المسبب وقيل معنى القول

بانه مسح اي احصى كما يحصى الارض بالمساحة وكان ذلك ببطن نعمان
وهو واد بجنب عرفة بين مكة والطائف فلما خاطب الله الذرة و
اجابوا ببلى كتب العهد في رق ابيض واشهد عليه الملائكة والقمه
الحجر الاسود وكانت ذرة رسول الله صلى الله عليه وسلم هي المجيبة من
الارض والعلم والهدى فيه معجونان فبعث بالعلم والهدى موروثا له وهو نبا
وقيل لما بعث الله تعالى جبرئيل وميكائيل ليقبضا قبضة من الارض
فابت حتى بعث الله عزرائيل فقبض قبضة من الارض وكان ابليس
قد وطئ الارض بقدميه فصار بعض الارض بين قدميه وبعض الارض
موضع اقدامه فخلقت النفس مما مس قدم ابليس فصارت ماوى الشر
وبعضها لم يصل اليه قدم ابليس فمن تلك الارض تربة اصل
الانبياء والاولياء فكانت ذرة رسول الله صلى الله عليه وسلم
موضع نظر الله سبحانه وتعالى من قبضة عزرائيل لم يمسها قدم
ابليس فلم يصبه حظ الجهل بل صار منزوع الجهل موفر الحظ
من العلم والهدى فبعثه الله تعالى بالهدى والعلم وانتقل من قلبه
الى القلوب ومن نفسه الى النفوس فوقعت المناسبة في اصل طهارة
الطينة ووقع التاليف بالتعارف الاول فكل من كان اقرب منه مناسبة
بنسبة طهارة الطينة كان اوفر حظا من قبول ما جاء به رسول الله
صلى الله عليه وسلم فكانت قلوب الصوفية اقرب مناسبة فاخذت
من العلم حظا وافرا وصارت بواطنهم اخاذات فعلموا وعلموا كالاخاذ التي

یسقی منه ویزرع منه وجمعوا بین فائدتی علم الدراسة وعلم الوراثة فائدة بإحکام اساس التقوی فلما زکت النفوس انجلت مرآئی قلوبهم بما صقلها من التقوی وانجلی فیها صور الاشیاء علی هیأتها وماهیتها فبانت لهم الدنیا بقبحها فرفضوها وظهرت الآخرة بحسنها فطلبوها فلما زهدوا فی الدنیا انصبت الی بواطنهم اقسام العلوم انصبابا وانضاف الی علم الدرایة علم الوراثة ازین عبارت ظاهرست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اصل در تکوین موجودات ست وجمیع کائنات تابع آنحضرت اند وقول آنحضرت کنت نبیا وآدم بین الماء والطین اشاره بآن میکند ونیز ازان ظاهرست که ذرهٔ جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در وقت اجابت خطاب الهی معجون بود بعلم و هدایت ونیز ذرهٔ آنحضرت موضع نظر حق تعالی بوده که قدم ابلیس آنرا مس نکرده وحظ جهل بآن نرسیده بلکه جهل ازان منزوع گردیده وموفور شده حظ آن از علم و هدایت وچون ظاهرست که جناب امیرالمومنین علیه السلام را حسب دلالت حدیث نور اتحاد با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم ذر بهم حاصل بوده طینت شریفهٔ آنحضرت معجون بعلم و هدایت وموضع نظر حق تعالی باشد وجهل ابدا بآنجناب نباشد وحظ آنحضرت از علم مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم موفور باشد واعلمیت آنحضرت از جمیع خلق وافضلیت آنحضرت در هدایت واجابت عهد الهی مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت ومتحقق باشد ونیز ازین عبارت ظاهرست که هر کسی که اقرب ست بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از روی مناسبت نسبت طهارت طینت حظ او اوفر ست در قبول شریعت

آنجناب

آنجناب و زیاده تر از دیگران حظ وافر از علم میدارد و نیز از دیگران افضل و اعلی وابعی واسنی ست و چون ظاهرست که حسب دلالت حدیث نور جناب امیرالمومنین علیه السلام بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اقرب بوده حظ آنحضرت در قبول شریعت مطهره اوفر و اخذ آنحضرت حظ وافر را از علم و هدایت اکثر و اغزر باشد پس افضلیت آنجناب از ثلثهٔ عالی شان باین وجه سعیقة البنیان ظاهر و عیان گردید وجه سی و هشتم آنکه ابونعیم اصفهانی در دلائل النبوة گفته اما بعد فقد سالتم عمر الله بالبصائر طویاتکم ونوّر فی المسیر الی خالقها وعیتکم ونیاتکم جمع المنتشر من الروایات فی النبوة ودلائلها والمعجزة وحقائقها وخصائص المبعوث محمد صلی الله علیه وسلم بالسناء الساطع والشفاء النافع الذی استضاء به السعداء واستشفی به الشهداء وأصل واستو دونه البعداء فاستعنت بالله واستوفقته وبه الحول والقوة وهو القوی العزیز واعلموا وفقکم الله ان الخالق الحکیم انشأ الخلق مختلف القوی والجواهر متفاوتی الامزجة والبصائر اجزاؤهم فی الطبیعة والقوة متفاضلة واحلامهم فی النظر والاعتبار متفاوتة فمن معتدل مزاجه مستغن بصحته عن الاطباء والعقاقیر ومتوسط فی الاعتدال یطیبه القلیل من الابازیر وساقط رذیل لا یقیمه العزیز من العقاقیر کذلک الارواح منها صاف زکی بالحکمة مشغوف والی التعرف والتبصر ملهوف حریص علی ما استبق الیه السعداء ومنها نوع کدر بطیء عن المعارف والبصائر مصطوف عن الآیات

والعبر مصروف خفیض الی ما استلذه البعداء ومنها روح متوسط حط به عن کمال الصفاء والزکاء ونجی به من هلاک الکدر والعماء فلتفاوت الاشباح والارواح اختلفت الاقوال والاحوال فالمجبول صفا الارواح فی جوهره دائما الی صفوة الروحانیة الذین هم سکان العلی من السموات والممنو بکدر الارواح یمیل جوهره دائما الی مماثلة المسخرة والبهائم من الانعام المرکبة من الکدر والظلمات فاذا اختلفت الابنیة والامزجة فالمجبول علی عدل الترتیب واصفی الترکیب من لباب البشر وصیاب النشر من ارتاح للنالة والصلاح واهتز للتشمر والفلاح مخصوص بالبشارة والنذارة مقصود بالنفث والایحاء من الکرام البررة ممد بالموهبة الالهیة والاثرة العلویة ویسعد بالقبول منه المتوسط من المقبلین ویحجب بالنفور عنه والتکبر منه العماة من المدبرین فاولئک المقصودون هم الدعاة من الاولیاء والسادة من الرسل والانبیاء این عبارت بلیغه نغیز ناصعه و مقالات فصیحه ملیحه بار عه دلالت صریحه وارد برآنکه چنانچه حق تعالی خلق را باختلاف صور و جواهر و تفاوت امزجه و بصائر آفریده همچنان ارواح مختلف ست و چون انبیا علیهم السلام مجبول شده اند بر عدل ترتیب و اصفای ترکیب ارتیاح نمودند برای نالة و صلاح و اهتزاز کردند برای تشمر و فلاح و مخصوص شدند به بشارت و نذارت و مقصود شدند بنفث و ایحاء و امداد کرده شدند بموهبت الهیه و اثره علویه و هرگاه اشرفیت خلقت انبیا سبب افضلیت ایشان و اختصاص ایشان بمزایا و فضائل عالیه سبب حصول شرف

نبوت برای شان گردیده اتحاد نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و تقدم آن در خلق بر حضرت آدم علیه السلام بلاشبهه دلیل کمال افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حصول جمیع فضائل و مزایا که بالاتر از فضائل و مزایای جمیع انبیا علیهم السلام سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم باشد خواهد گردید و هرگاه فضلیت آنحضرت از جمیع خلق حتی الانبیاء السابقین المرسلین الماضین قبل خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم ثابت و محقق شد در قبح تقدم ثلثه بر آنحضرت و صرف خلافت از ان حضرت بسوی آنها و معاذ الله آنحضرت را محکوم و تابع اینها گردانیدن کدام عاقل دیندار شک و ریب خواهد ورزید و نیز ابونعیم در دلائل النبوه بعد عبارتیکه الحال شنیدی گفته فالنبوة هی سفارة العبد بین الله وبین ذوی الالباب من خلیقته ولهذا یوصف ابدا بالرسالة والبعثة وقیل ان للنبوة ازاحة علل ذوی الالباب فیما تقصر عقولهم عنه من مصالح الدارین ولهذا یوصف دائما بالحجة والهدایة لیزیح بها عللهم علی سبیل الهدایة والتثقیف ومعنی النبی هو ذو النبأ والخبر ان یکون مخبرا عن الله بما خصه به من الوحی وقیل انها مشتقة من النبوة التی هی المکان المرتفع عن الارض وهو ان یخص بضرب من الرفعة فجعل سفیرا بین الله وبین خلقه یعنی بذلک وصفه بالشرف والرفعة ومن جعل النبوة من الانباء التی هی الاخبار لم یفرق بین النبوة والرسالة واما معنی الرسول فهو المرسل فعول علی لفظ

مفضل وارساله امره اياه بابلاغ الرّسالة والوحي ومعنى الوحي ماخوذ من الوحى وهو العجلة فلمّا كان الرسول متعجّلا لما يفهم قيل لذلك التفهم وحي وله مراتب ووجوه في القران وحى الى الرّسول وهو ان يخاطبه الملك شفاهًا او يلقى ذلك في روعه وذلك قوله وما كان لبشر ان يكلمه الله الّا وحيا او من وراء حجاب او يرسل رسولا فيوحي باذنه ما يشاء يريد بذلك خطابًا يلقيه في قلبه حتى يعيه ويحفظه وما عداه من غير خطاب فانما هو ابتداء اعلام والهام وتوقيف من غير كلام ولا خطاب كقوله تعالى واوحى ربك الى النحل واوحينا الى امّ موسى وما في معناه ثم ان هذه النبوة التي هي السّفارة لا تتم الّا بخصائص اربعة يهبها الله لهم كما انّ ازاحة علل العقول لا تتمّ الّا بالسّلامة من آفات اربع يعصم منها فالسّفير السعيد بالمواهب الاربع سليم عن الآفات الاربع والعاقل السليم من الآفات الاربع ليس بسعيد بالمواهب الاربع فالمواهب الاربع اوّلها الفضيلة النّوعية وثانيها الفضيلة الاكراميّة وثالثها الامداد بالهداية ورابعها التثقيف عند الزلّة والآفات الاربع التي يعصم منها السّليم من الانبياء اوّلها الكفر بالله وثانيها التقوّل على الله وثالثها الفسق في امر الله ورابعها الجهل باحكام الله فمعنى الفضيلة النّوعية ان الاحسن في سير الملوك والاحمد من حكمهم انهم لا يرسلون مبلّغا عنهم

الا الافضل

الا الافضل المستقل باثقال الرسالة قد ثقفته خدمته وخرجته اياه والعقول تشهد ان مثله يكون مقيضا مرتادا عند المرسل في الابلاغ والتادية عنه فالله الحكيم العزيز لا يختار للرسالة الّا المتقدم على المبعوث اليهم المبرز بكل المناقب ولهذا لم يوجد نبيّ قطّ به عاهة في بدنه او اختلاط في عقله او دناءة في نسبه او رداءة في خلقه واليه يرجع قوله تعالى الله اعلم حيث يجعل رسالته ومعنى الفضيلة الاكرامية انّ الملوك متى ارسلوا رسولا اختاروه للوفادة ايّدوه في حال الارسال بلطائف وكرامات وزوائد معاونات يتيسّر من الخطب عليه فوق ما كان مكنته منه وخوّله في ماضي خدمته فالله اولى في الرحيم اذا اتى للابلاغ عنه الافضل امدّه بزوائد تقوى قلبه وتشحذ قريحته وتمكنه من الاخلاق الحميدة والعزائم القويّة والحكم المديدة كما ايّد موسى بحل العقدة من لسانه واشراكه هرون اياه في الارسال وهو قوله فارسله معي ردءا يصدقني واليه يرجع قوله قد اوتيت سؤلك يا موسى ومعنى الامداد بالهداية انّ الملوك متى ما اختاروا للابلاغ عنهم من علموا منه الكفاية والاستقلال بها ولو خلا لم يخلونه من كتب منهم اليه تتضمن الرشد والهداية علما منهم بانه مجبول على صيغة الادميين فالله العلي العظيم متى قلد عبدا قلائد الرسالة فحكمته تقتضي ان لا يخليه من مواد الارشاد لعلمه ان العلوم المكتسبة لا تنال الا تعريفا ولا تصاب المصالح الكلية الا توقيفا والية

یرجع قوله کذلک لنثبت به فوادک ولولا ان ثبتناک لقد کدت و
التثقیف عند الزلة ما بعث ملک وافدا یجتلب به الرعیة الی طاعته
فیری طبعه ما ثلا فی حال الابلاغ الا زجره عند ادنی هفوة
بابلغ مزجرة یتقفه بها صیانة لمحله وحفظا لحراسته واستقامته
علما منه بان من لم یثبته علی فلتاته اوشک ان تالف وتعاده
فالله اللطیف بعباده اولی واولیائه بالنصر والتایید لا یعدم
وافده وصفیه المرشح لحمل اثقال النبوة التنبیه والتثقیف والیه
یرجع قوله تعالی لنوح فلا تسالن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون
من الجاهلین وقوله لداود فاحکم بیننا بالحق ولا تشطط وقوله
لسلیمان والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب وقوله لمحمد صلی الله
علیه وسلم واستقم کما امرت ولا تتبع اهواءهم ولولا کتاب من الله
سبق وقوله وان کان کبر علیک اعراضهم الایة فهذه الخصائص
الاربعة لا تنال الا بالاکتساب والاجتهاد لانها موهبة الهیة
واثرة علویة حکمها معلقة بتدبیر من له الخلق والامر لا یظهرها
الا فی اخص الازمنة واحق الامکنة عند مساس الحاجة الکلیة
واطباق الدهماء علی الضلال من البریة ومحلها اعلی من ان
یفوز به العقول الجزویة او تحصلها المساعی الکسبیة والیه یرجع
قوله وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء
وقوله ان نحن الا بشر مثلکم ولکن الله یمن علی من یشاء من عباده وقوله

فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول ازین عبارت ظاهرست که نبوت
که مراد ازان سفارت درمیان خدا و درمیان ذوی الالباب ست تمام نمی شود
مگر بخصائص اربعه که ایزد وهاب انبیای انجاب را بان مخصوص میگرداند و آن
خصائص اربعه فضیلت نوعیه و فضیلت اکرامیه و امداد بهدایت و تثقیف
و حفظ عن الزلة ست و چونکه نبوت انبیا علیهم السلام متسبب از اشرفیت
خلقت این حضرات ست کما ظهر من البیان السابق و این خصائص اربعه لوازم
نبوت ست پس معلوم شد که این فضائل اربعه بسبب اشرفیت خلقت این حضرات
حاصل شده است اگرچه نبوت در ذات قدسی صفات جناب امیرالمومنین علیه السلام
بسبب ختم نبوت ممتنع شد لکن این خصائص اربعه برای آنحضرت بسبب
تحقیق اصل سبب که اشرفیت خلقت ست در ذات عالی صفات آنحضرت
متحقق باشد پس معلوم شد که آنحضرت بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه
و آله وسلم متقدم بر جمیع امت و مزین بکل مناقب و بری از عاهات خلق و موید
بلطائف کرامات و زوائد معاونات و مستمد بزواهر انعامات که مقوی
قلب و مشحذ قریحه و ممکن از اخلاق حمیده و عزائم قویه و حکم سدیده است و موصوف
بکفایت و استقلال و متحلی بمواد ارشاد و ینبوع علوم لدنیه که کفایت اصابت
مصالح کلیه تواند کرد و فائق بر علوم مکتسبه میباشد و نیز آنحضرت از ارتکاب
مخالفات محفوظ و مصون و از مدانات اقترافات معصوم و محروس ست
فثبت من ذلک التقریر والتحبیر کمال الافضلیة والاکرمیة والعصمة
والاعلمیة لامیر کل امیر وفیه ما یغنی کل متامل بصیر و ینادی القدح

فی عین کل من طرفه عن ادراك الحق حسیر وجه سی و نهم آنکه ولی الله

والد ماجد مخاطب را شده در ازالة الخفا گفته نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام

در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده است و در حکمت الٰهی بهمان صفا و علو

فطرت مستوجب وحی گشته اند و ریاست عالم بایشان مفوض شده قال الله

تعالی الله اعلم حیث یجعل رسالته و از میان امت جمعی هستند که جوهر

نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و این جماعت در اصل فطرت

خلفای انبیا اند در امت بمثال آنکه از آفتاب آیینه آهنی اثری قبول میکند که بما که

و چوب و سنگ را میسر نیست این فریق که خلاصه امت اند از نفس قدسیه پیغمبر بوجهی

متاثر میشوند که دیگران را میسر نمی آید و آنچه از آنحضرت فرا گرفته اند بشهادت

دل فرا گرفته اند گویا دل ایشان این چیزها اجمالا ادراک کرده و کلام

آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل آن معنی اجمالی نموده و بعد ازین

جماعه دیگر اند پایه بپایه فروتر تا آنکه نوبت عوام مسلمین رسد پس خلافت

خاصه آنست که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب

وضع طبیعی که مراتب استعدادات افراد بنی آدم ست در صفاء علو فطرت

الامثل فالامثل نیز رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر همدوش ریاست

باطن باشد الخ ازین عبارت سراسر متانت بنهایت وضوح ظهور دلالت

حدیث نور بر مطلوب سراسر حبور بچند وجه ظاهر است اول آنکه ازان

واضحست که خلق نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو

فطرت مستوجب وحی الٰهی گشته و بهمین سبب ریاست عالم بایشان

مفوض شده

مفوض شده و آیه کریمه الله اعلم حیث یجعل رسالته باین معنی ناظر و مشیر

و صحت این مقدمه متینه از اوضح واضحات و مستنیر است پس هرگاه خلق قلوب انبیا علیهم السلام

در نهایت صفا و علو فطرت موجب تفویض ریاست عالم بایشان باشد

خلق جناب امیرالمومنین علیه السلام در نهایت صفا و علو فطرت که از حدیث

نور ظاهر است قطعا و حتما موجب تفویض ریاست عالم که آن امامت عامه

و خلافت تامه و ریاست عباد و حکومت بلاد ست بآنحضرت باشد و ظاهر

که مدلول حدیث نور آنست که جناب امیرالمومنین علیه السلام اعلی و افضل از

حضرت آدم و سائر انبیا سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین در صفا

و علو فطرت بوده که نور آنحضرت متحد بود با نور نبوی پس چنانچه جناب

رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم اعلی و اسنی و ابهی و اشمل و افضل بود در صفا

و علو فطرت از جمیع انبیا همچنین جناب امیرالمومنین علیه السلام اعلی و افضل

و اجل و اشمل در صفا و علو فطرت از جمیع انبیا سوای خاتم النبیین علیهم السلام

من رب العالمین خواهد بود پس با ولویت قطعیه یقینیه تفویض ریاست عالم بجناب

امیرالمومنین علیه السلام واجب و لازم باشد و العجب که مخاطب با قدر افادات

والد ماجد خود که مدح آن بابلغ وجوه در همین باب امامت ولو باخفاء علاقه

الابوة و البنوة نموده نیز اطلاعی بهم نرسانیده بنهایت تعصب و تعسف

و غایت تصلب و تصلف منع دلالت حدیث نور برامامت فرموده و اظهار

غایت صفا و علو فطرت و نهایت ذکا و طیب سریرت و انهماک ذات عالی صفات

در رعایت حقوق و مهاجرت حقوق والد ماجد خود که او را آیتی از آیات الٰهی

و معجزه از معجزات نبوی ظاهر نموده می کند و دلالت اول کلام بلاغت نظام

شاه ولی الله اگرچه بر مقصود و مرام اهل کرام نهایت ظاهر و باهر ست

لکن لله الحمد و المنه که دلالت برین مقصود محمود از بقیه کلام منضود آن محقق

امجد بدلالت اصرح از سابق ظاهر ست بچند وجه چنانچه در وجوه آتیه مبین

یعنی شود دوم آنکه قول او و از میان امت جمعی هستند الخ صریحست درانکه خلفای انبیا
در امت کسانی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده
و چون ظاهرست که بمدلول قطعی و فحوای حتمی حدیث نور جوهر نفس نفیس رسول
قریب بجوهر نفس رسول مقبول صلی الله علیه و آله ما هبت القبول بوده و
تعبیر بقرب برای تقریب و تنزل است و الا بر ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور جوهر
جناب امیر المومنین علیه السلام با جوهر نفس نفیس جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم
متحد بوده پس خلیفه جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت باشد چه کسانیکه
ازین قرب و مدانات و مماثلت و مضاهات بمراحل قاصیه دور و از شرف خلق
نور حتما و جزما مهجور سوم آنکه قول او بمثال آنکه از آفتاب آئینه آهنی اثری قبول میکند
که خاک و چوب و سنگ را میسر نیست ظاهرست که کسانیکه جوهر نفس ایشان قریب
بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و خلفای انبیا اند مثال ایشان مثال آئینه آهنی
که از آفتاب اثر تمام قبول میکند و مثال دیگران که باین قرب فائز نیستند مثال خاک
و چوب و سنگ است و چون بر ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور کمال قرب و مدانات
و نهایت اتصال و مواخات بلکه اقصای اتحاد و عدم انفصال و انفراد از نور سرور
انبیای امجاد صلی الله علیه و آله شفعاء یوم التناد برای جناب امیر المومنین علیه آلاف
سلام رب العباد حاصل ست و این قرب برای کسی از انبیا و اوصیا و اصفیا و اولیا
غیر متحقق چه جا ثلثه غساله مغسوله و جماعت نقاله معلوله و زمره قراله مدخوله
و شرذمه حماله خیر مخذوله پس مثال ثلثه شوخ دستگ مثال خاک و چوب و سنگ باشد
و قطعی و حتمی ست که تقدیم خاک و چوب و سنگ بر آئینه با صفا و مجلی از زنگار احدی
از ارباب هوش و فرهنگ تجویز نمیکند الا من طبع علی قلبه بالاسداد فهو یهیم
فی کل واد و یظهر بدائع الزیغ و العصبیة و العناد و الله ولی التوفیق
فالارشاد چهارم آنکه قول او این فریق که خلاصه امت اند الخ صریحست درانکه خلفای
انبیا خلاصه امت اند و مآثر ایشان از نفس قدسیه پیغمبر افضل و اعلی از مآثر دیگر امت

و آنچه از آنحضرت فرا گرفته اند بشهادت دل گرفته و ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور
این مرتبه رفیعه جلیله و منزلت منیعه جمیله هم باقصی الوجوه و ابلغ الطرق برای
جناب امیر المومنین علیه السلام حاصل بوده نه برای اغیار اغمار و متغلبین علی الحجا
پس کسیکه ادنی تمیز و ادراک داشته باشد بعد تصدیق حدیث نور و ملاحظه
کلام این صدر الصدور ریبی نمی ورزد در ثبوت خلافت بلا فصل برای جناب
امیر المومنین علیه آلاف سلام رب العالمین و بطلان خلافت متغلبین متقدمین
و متعنتین متعجبین و الحمد لله رب العالمین پنجم آنکه قول او پس خلافت خاصه انست
الخ که خاتمه کلام و مخ مرام ست نهایت صریحست دران که در خلافت خاصه
واجب و لازم و ضروری و متحتم ست که خلیفه بحسب وضع طبعی در صفا و علو
فطرت رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر بهمدوش ریاست باطن باشد و ظاهرست
که حسب مدلول حدیث نور جناب امیر المومنین علیه السلام بحسب وضع طبعی در صفا
و علو فطرت رئیس جمیع امت بلکه رئیس جمیع خلق بعد جناب رسالتماب صلی الله
علیه و آله و سلم بوده پس ریاست ظاهری جمیع امت هم مخصوص ذات بابرکات
قدسی صفات آن خلاصه موجودات بعد مفخر کائنات علیه و آله آلاف التحیات
و التسلیمات ما اتصل العشیات بالغدوات باشد و برای فلان و بهمان
و حاجی حکم و مروان فضلا عن غیرهم من ائمة الجور و العدوان و المنهمکین فی
العسف و الطغیان و المبالغین فی الزیغ و الشنان در خلافت خاصه جناب
آنحضرت بهره و حظی و نصیبی و خلافی نباشد و تقدیم احدی از مخلوقات اگرچه
در غایت مرتبه عظمت و جلالت و نهایت صفا و علو فطرت و نبالت باشد
بر آن حضرت نهایت قبیح و شنیع و محظور و غایت سماجت و فظاعت آن بر
ارباب ادراک و شعور در اقصای ظهور فما ظنک بتقدیم الثلثة الذین
صرفوا فی الکفر و الانکار مدة مدیدة من الدهر و قرونا طویلا من
العصور و اگر بعد این همه دلائل زاهره و براهین باهره و حجج قاهره و شواهد

فاخره هم متعصبین و متعنتین و متهوکین و متنطعین دست از تشکیک رکیک و تمریض مریض و تضعیف سخیف و توهین جهین و تهجین هجین نه بردارند و هم قاصره و مساعی خاسره بانکار حق و صلح کمارند ناچار در وجه آتی دلالت حدیث نور بر خلافت و امامت صریح تر از سابق ثابت سازم و آتش کلی در خرمن شبهات و تشکیکات ارباب مکابرات و مجادلات اندازم **وجه چهلم** آنکه فاضل جلیل و عارف نبیل حاوی محاسن و مکارم عمدة الاجلة و الاعاظم حضرت صدر عالم در کتاب معارج العلی فی مناقب المرتضی که بجد و جهد تمام نسخه آن بوساطت بعض فضلاء اعلام بدست این مستهام آمده میفرماید اخرج ابن اسحق و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم و البیهقی معا فی الدلائل عن علی قال لما نزلت هذه الآیة علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و انذر عشیرتک الاقربین دعانی فضقت بذلک ذرعا و عرفت انی مهما اباداهم بهذا الامر اری منهم ما اکره فصمت علیها حتی جاء جبرئیل فقال یا محمد انک ان لم تفعل ما تومر به یعذبک ربک فاصنع صاعا من طعام و اجعل علیه رجل شاة و اجعل لنا عسا من لبن ثم اجمع لی بنی عبد المطلب حتی اکلمهم و ابلغ ما امرت به ففعلت ما امرنی به ثم دعوتهم له و هم یومئذ اربعون رجلا یزیدون او ینقصونه فیهم اعمامهم ابو طالب و حمزة و العباس و ابو لهب فلما اجتمعوا الیه دعانی بالطعام الذی صنعت لهم فجئت به فلما وضعته تناول النبی صلی الله علیه و سلم جذبة من اللحم فشقها باسنانه ثم القاها فی نواحی الصحفة ثم قال کلوا بسم الله فاکل القوم حتی نهلوا عنه حتی ما نری الا آثار اصابعهم و الله ان کان الرجل الواحد منهم لیاکل مثل ما قدمت لجمیعهم ثم قال اسق القوم یا علی فجئتهم بذلک العس فشربوا منه حتی رووا جمیعا و ایم الله ان کان الرجل منهم لیشرب مثله فلما اراد النبی صلی الله علیه و سلم ان یکلمهم بدره ابو لهب الی الکلام فقال لقد سحرکم صاحبکم و الله فتفرق القوم و لم یکلمهم النبی

ص المعارج الاول

صلی الله

صلی الله علیه و سلم فلما کان الغد قال یا علی ان هذا الرجل قد سبقنی الی ما سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان اکلمهم فعد لنا بمثل الذی صنعت بالامس من الطعام و الشراب ثم اجمعهم لی ففعلت ثم جمعتهم ثم دعانی بالطعام فقربته ففعل کما فعل بالامس فاکلوا و شربوا حتی نهلوا ثم تکلم النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا بنی عبد المطلب انی و الله ما اعلم شابا فی العرب جاء قومه بافضل مما جئتکم به انی جئتکم بخیر الدنیا و الآخرة و قد امرنی الله ان ادعوکم الیه فایکم یوازرنی علی امری هذا فقلت و انا احدثهم سنا و ارمصهم عینا و اعظمهم بطنا و احمشهم ساقا انا یا نبی الله اکون وزیرک علیه فاخذ برقبتی فقال ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا فقام القوم یضحکون لابی طالب قد امرک ان تسمع و تطیع لعلی و اخرج ابن جریر عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا بنی عبد المطلب انی قد جئتکم بخیر الدنیا و الآخرة و قد امرنی الله ان ادعو الیه فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم قال فاحجم القوم عنها جمیعا و قلت انا یا نبی الله اکون وزیرک علیه فاخذ برقبتی ثم قال هذا اخی و وصیی و خلیفتی فاسمعوا له و اطیعوا و اخرج احمد و ابن جریر و الضیاء عن علی انه قیل له کیف ورثت ابن عمک دون عمک فقال جمع رسول الله صلی الله علیه و سلم بنی عبد المطلب و هم رهط کلهم یاکل الجذعة و یشرب الفرق فصنع لهم مدا من طعام فاکلوا حتی شبعوا و بقی الطعام کما هو کانه لم یمس اولم یشرب فقال یا بنی عبد المطلب انی بعثت الیکم خاصة و الی الناس عامة و قد رایتم من هذه الآیة ما رایتم فایکم یبایعنی علی ان یکون اخی و صاحبی و وارثی فلم یقم الیه احد فقمت الیه و کنت من اصغر القوم فقال اجلس ثم قال ثلث مرات کل ذلک اقوم الیه فیقول لی اجلس

حتی کان فی الثالثة ضرب بیده علی یدی قال فلذلك ورثت ابن عمی تفسیر خطیرا دنی الیه الذی وتی ایح الصحیح اعلم ان الاخوة هی المقارنة الوجودیة اولا والمشهودیة ثانیا والوصایة هی التحقق بما تحقق به الموصی علما وحالا ومقاما ومعرفة والوراثة تحمل ما تحمله المورث من الاحمال والاثقال والوراثة تحصیل ما حصله المورث لا علی سبیل التکسب بل بالمناسبة الاستعدادیة والاقتضائیة والخلافة هی القیام مقام المستخلف علی سبیل البدلیة تحقیق انیق اعلم ان للوصایة والاخوة وغیرهما من الفضائل المذکورة حکمة غامضة وسر عمیق فی الاصل الوجودی اتضح بالوجدان الصریح والذوق الصحیح وهو ان حضرة الوجوب والالوهیة لما افاضت بفیضها الاقدس صورا معلومة فی حضرة علمه فاول مفاض فی تلك الحضرة هو العین المحمدی صلی الله علیه وسلم وحقیقته الجامعة لجمیع حقائق الممکنات واعیانها ولها البرزخیة الکبری بین حضرة الوجوب والامکان ثم استفاض بالثبوت العلمی بوساطته صلی الله علیه وسلم مقترنا به العین العلوی الجامع لحقائق الانبیاء والمرسلین وغیرها ثم استفاضت الاعیان الاخر وکذلك لما افاضت هذه الحضرة بفیضها المقدس افاضة وجودیة خارجیة فی الحضرة العیانیة کان السابق بالوجود فی تلك الحضرة الروح المحمدی وتالیه الروح العلوی ثم لما اوجد الله الهباء فاول ما ظهرت به حقیقة محمد صلی الله علیه وسلم روحه قبل سائر الحقائق والارواح وکان الروح العلوی اقرب الارواح الیه صلی الله علیه وسلم فظهرت مقارنا لظهوره ثم استعدت وتوجهت تلك الحقیقة المحمدیة والصورة الهبائیة لانطباق التجلی الاعظم للحق الذی به یهتدی الخلق والیه یلجأ وذلك التجلی عبارة عن تجل الهی بحسب جمعیة اسمائه فی الاسم الرحیم الهادی فتجلی الرحیم الهادی باحدیة جمیع الاسماء فی صورة النور الاعظم وانطبق علی

ذکر صدر العالم فی معارج العلی ان العین المحمدی استفاض بالثبوت العلمی بوساطته صلعم مقترنا به العین العلوی الجامع لحقائق الانبیاء والمرسلین

تلك

تلك الصورة الهبائیة فتحقق وتجوهر بها ثم انبسط ذلك النور علی من هو اقرب به صلی الله علیه وسلم فی ذلك الهباء ثم ونم وکان اقرب الناس الیه فی ذلك الهباء علی بن ابی طالب رضی الله عنه ولذا صار جامعا لحقائق الانبیاء والمرسلین واسرار الاولیاء المتقدمین والمتاخرین وکان بعده صلی الله علیه وسلم وصیا وخلیفة ووارثا ووزیرا وولیا للمومنین ومولیٰ لهم وممدا لجمیع الانبیاء والمرسلین والاولیاء الاولین والاخرین بعده صلی الله علیه وسلم الناشی من ذلك النور الاعظم ویؤید ما قلنا ما اخرجه الامام احمد فی المناقب عن سلمان الفارسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك جزئین فجزء انا وجزء علی بن ابی طالب ویؤیده ایضا قوله صلی الله علیه وسلم یا علی کنت مع الانبیاء سرا ومعی جهرا وقال سیدی وسندی وجدی المتمسك بالله الصمد الشیخ ابو الرضا محمد قدس الله سره الامجد فی شرح هذا الحدیث نعم هو من الاولیاء السابقین هم الذین یتصرف تمثل روحهم فی العالم قبل ان یتعلق الروح بالبدن العنصری تعلق التصرف والتدبیر فقال ویؤیده قصة دشت ارژن وتلك قصة طویلة لم اذکرها خوف الاطالة فمن اراد الاطلاع علیها فلیطالع الملفوظات القدسیة الرضائیة التی الفتها ورتبتها وایضا مؤید للمذکور ما روی فی کلماته الماثورة رضی الله عنه انا علی وهو علی انا بکل شیء علیم انا الذی مفاتیح الغیب عندی لا یعلمها بعد محمد غیری انا قلب الله انا ید الله انا جنب الله انا اللوح المحفوظ انا ذو القرنین انا النوح الاول انا ابراهیم الخلیل انا موسی الکلیم انا الاول والآخر والظاهر والباطن انا روح الارواح انا روح الاشباح انا خازن النبوة انا وجه الله انا ترجمان وحی الله انتهی ثم اعلم انه کان

ذکر صدر العالم ان علی بن ابی طالب کان اقرب الناس الی النبی صلعم فی الهباء ولذا صار جامعا لحقائق الانبیاء والمرسلین واسرار الاولیاء المتقدمین والمتاخرین وکان بعد النبی صلعم وصیا وخلیفة ووارثا ووزیرا وولیا للمومنین ومولیٰ لهم وممدا لجمیع الانبیاء والمرسلین والاولیاء الاولین والآخرین وجعل حدیث النور مؤید ذلك

ارژن

الملفوظ

منشأ ذلک التحقیق انی رأیت فی مبشرة کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قدم فی بلدی وتوجہ الی الحصن السلطانی فدخل فیہ واصحابہ رضی اللہ عنہم کل واحد منہم نزل فی دار من لہ معرفة بہ ومودة حتی جاء امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ الی داری جلس علی سقف بیتی فصعدت السقف وقمت وراء ظہرہ لخدمتہ فلبث رضی اللہ عنہ قلیلا ثم قام وقال لی انظر الی السماء فرأیت فی کبد سماء الحقیقة بدرا کاملا تنور بہ العالم کمال التنور فقال رضی اللہ عنہ ہذا البدر تمثال الحقیقة المحمدیة فاذا البدر انشق بنصفین نصف بقی علی السماء وکمل بدرا فی آن واحد کانہ ما انشق وانتقل النصف الثانی فدخل فی صدرہ رضی اللہ عنہ وکنت انظر اذ کمل بدرا بتدریج قلیل فقال رضی اللہ عنہ ہذا نسبتی مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم قال بالتلطف التام وہکذا نسبتک معی فانظر الی بدری فرأیت فاذا بدرہ انشق بشقین قام الشق الواحد فی صدرہ رضی اللہ عنہ وکمل بدرا کانہ ما انشق وانتقل الشق الثانی فدخل فی صدری وقال رضی اللہ عنہ بالعطوفة التامة سیکمل شقک ایضا بدرا ولکن بالتدریج مرة بعد اخری ثم جاء رضی اللہ عنہ تحت فی حجری فعانقتہ وشرعت اقول انت سیدی وامامی انت حجتی وبرہانی انت اسلامی وایمانی انت عرفانی ووجدانی انت ذاتی وصفاتی انت حقیقتی ورسمی انت اخلاقی واسراری ثم انکشف علی السر الذی حررت فالحمد للہ حمدا کثیرا خالدا مع خلودہ والحمد للہ حمدا لا منتہی لہ دون علمہ والحمد للہ حمدا لا منتہی لہ دون مشیتہ والحمد للہ حمدا لا اجر یقابلہ الا رضاہ وقد صرح الشیخ الاکبر محی الدین بن العربی قدس سرہ ببعض ہذا التحقیق فرأیت ان اذکر کلامہ استشہادا قال الشیخ فی الباب السادس من الفتوحات المکیة ان اللہ تبارک وتعالی لما اراد بدء

ظہور العالم علی حد ما سبق فی علمہ انفصل العالم من تلک الارادة المقدسة بضرب من تجلیات التنزیہ الی الحقیقة الکلیة فحدث الہباء وہو بمنزلة طرح البناء الجص لیفتح فیہ من الاشکال والصور ماشاء وہذا ہو اول موجود فی العالم ثم انہ تعالی تجلی بنورہ الی ذلک الہباء والعالم کلہ فیہ بالقوة فقبل منہ کل شئ فی ذلک الہباء علی حسب قوتہ من النور کقبول زوایا البیت نور السراج فعلی حسب قربہ من ذلک النور یشتد ضوءہ وقبولہ ولم یکن احد اقرب الیہ قبولا من حقیقة محمد صلی اللہ علیہ وسلم فکان اقرب قبولا من جمیع ما فی ذلک الہباء فکان صلی اللہ علیہ وسلم مبدأ ظہور العالم واول موجود قال الشیخ محی الدین وکان اقرب الناس الیہ فی ذلک الہباء علی بن ابی طالب امام العالم باسرہ والجامع لاسرار الانبیاء اجمعین انتہی ما فی الیواقیت والجواہر نقلا من الفتوحات فاحفظ ذلک التحقیق تجدہ نافعا معینا فی کشف کل فضیلة ومنقبة ماضیة وآتیة انشاء اللہ تعالی فانہ اصل کل منقبة واللہ اعلم ازین عبارت سراسر رشاقت واضح ولائح ست کہ صدر عالم در اثبات خلافت وامامت جناب امیر المومنین علیہ السلام سعی جمیل نمودہ حیازت اجر جزیل فرمودہ کہ اولا از اکابر وائمہ وأساطین صدور وبدور محدثین قصہ نزول آیہ انذر عشیرتک الاقربین نقل نمودہ کہ دران تصریح ست باخوت ووصایت وخلافت ووزارت جناب امیر المومنین علیہ السلام وامر ست جمیع حاضرین را بسمع واطاعت آنحضرت کہ دلیل قاطع وبرہان ساطع بر امامت آنحضرت ست وباز حدیث دیگر متضمن نص بر اخوت ووصایت وامامت آنحضرت از ابن جریر نقل نمودہ وباز حدیث دال بر اختصاص آنحضرت بوراثت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وحرمان عباس ازان نقل کردہ وبعد نقل این احادیث شریفہ تفسیر

نقل صدر العالم فی معارج العلی کلام ابن العربی فی اقربیة علی علیہ السلام الی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی عالم الہباء استشہادا لما ذکرہ من التحقیق فی الاخوة

استدلال بعبارت معارج العلی متضمن تحقیق وصایت واخوت که در آن اقربیت روح جناب امیر المومنین علیه السلام با روح جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کرده

وجه چهلم از وجوه اثبات حدیث نور بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

وتبیین حقائق اخوت ووصایت ووزارت وخلافت نموده وبعد آن سر اختصاص
این فضائل ومراتب ومزایا ومناقب ومنائح ومواهب ومحامد ورغائب بذات
بابرکات اسد الله الغالب علیه آلاف سلام الملک الواهب بتقریر متین وتوضیح
رزین بیان کرده که از آن ظاهرست که سبب اختصاص این فضائل بآنحضرت اقتران
ذات مبارک جناب امیر المومنین علیه السلام با ذات اقدس جناب رسالتماب صلی الله
علیه وآله وسلم در عالم ارواح قبل خلق اشباح ست وذات جناب امیر المومنین علیه السلام
جامع حقائق انبیا ومرسلین علیهم السلام وخیر ایشان بوده ودر حضرت علمیه بعد
استفاضه ذات جناب امیر المومنین علیه السلام که مقترن استفاضه ذات جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بوده استفاضه اعیان اخر متحقق شده ودر افاضه
وجودیه که در حضرت عیانیه واقع شده نیز سابق بالوجود درین حضرت روح اقدس
جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بوده وتالی آن حضرت بلا فصل فاصل
روح اطهر جناب امیر المومنین علیه السلام بوده ودر عالم هبا نیز اول الشیا ظاهره حقیقت
جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم وروح آنحضرت بوده که قبل سائر حقائق
وارواح ظاهر شده وروح جناب امیر المومنین علیه السلام در عالم هبا هم اقرب
ارواح بسوی روح جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بوده که روح علوی
مقارن روح نبوی ظاهر شده وهر گاه حقیقت مقدسه محمدیه وصورت
هبائیه متوجه عالم نور اعظم شد انبساط این نور بحسب مراتب قرب واقع شد واقرب
ناس بسوی جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم در هبا جناب امیر المومنین علیه السلام
بوده وبهمین سبب آنحضرت جامع حقائق انبیا ومرسلین وحاوی اسرار اولیاء متقدمین
ومتاخرین گردیده وبهمین سبب اخ جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ووصی
وخلیفه آنحضرت ووارث ووزیر آنحضرت وولی مومنین ومولای ایشان وممد
جمیع انبیا ومرسلین واولیا اولین وآخرین بوده واین امداد ناشی ازین نور اعظم بوده
واین بیان شریف را حدیث امام احمد که در مناقب از سلمان روایت کرده موید

[illegible]

وثبوت

استدلال بعبارت معارج العلی متضمن تحقیق وصایت واخوت که در آن اقربیت روح جناب امیر المومنین علیه السلام با روح جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کرده

وجه چهلم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

وثبوت آن را محقق ومسدد ونیز حدیث جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم
که از آن ظاهرست که جناب امیر المومنین علیه السلام با جمیع انبیا علیهم السلام
باسرار بوده وبا آنجناب جهرا تائید وتصدیق این بیان انیق واثبات
وتحقیق این تقریر رشیق می کند وشیخ ابو الرضا محمد که سید وسند وجد صدر عالم ست
ومتفرد بامر الله الصمد ست تصدیق این حدیث شریف نموده ودر شرح آن افاده
کرده که جناب امیر المومنین علیه السلام از اولیای سابقین ست که تصرف
می کنند تمثل روح ایشان در عالم قبل تعلق روح ببدن عنصری ونیز ابو الرضا افاده
فرموده که این حدیث شریف را قصه دشت ارژن تایید می کند وآن قصه طویله ایست
که صدر عالم در ملفوظات قدسیه رضائیه ذکر کرده ونیز صدر عالم تایید
این تحقیق شریف که در آن ثابت کرده که جناب امیر المومنین ممد ومعین جمیع
انبیا رسابقین علیهم السلام بوده بکلمات ماثوره از آنحضرت استدلال کرده
که از آن کمال افضلیت آنحضرت بوجوه عدیده ظاهرست ونیز صدر عالم افاده
کرده که منشا این تحقیق رویای مبشره بوده که در آن بزیارت جناب امیر المومنین علیه السلام
مشرف شده وآنحضرت بر بیان کمال قرب واتصال خود بجناب رسالتماب صلی الله علیه
وآله وسلم که بعد از آن هرگز کسی از خلق در میان جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم
وآنحضرت حائل وفاصل نمی تواند شد بیان فرموده ونیز صدر عالم کلام ابن
العربی که مشتمل ست بر بعض این تحقیق انیق از فتوحات بواسطه یواقیت شعرانی
نقل کرده که از آن کمال افضلیت جناب امیر المومنین از جمیع خلق وبودن آنحضرت
امام تمام عالم ظاهرست وصدر عالم بعد نقل فتوحات امر بحفظ این تحقیق شریف
نموده وافاده فرموده که آن نافع ومعین ست در کشف فضیلت منقبت که قبل این تحقیق
گذشته وبعد آن می آید پس باین افاده انشعاب جمیع فضائل ومناقب ازین فضیلت
عالیه ظاهر ساخته ونیز کمال ثبوت وتحقق جمیع فضائل ومناقب مذکوره در کتاب
خود مبین نموده وخاتمه کلام بلاغت نظام برین فقره بلیغه فانه اصل کل منقبة

[illegible]

نموده که ازان ظاهرست که اقربیت جناب امیر المومنین علیه السلام در نور با جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم اصل جمیع فضائل و سبب کل مناقب است پس بعد
این همه وجوه زاهره کثیره و براهین باهره غزیره که از افادات فاخره صدر عالم
ظاهرست در افضلیت آنحضرت و عدم جواز تقدم و ریاست احدی از خلق سوای
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بر نفس رسول کسی که استحقاق اطلاق اسم
دانشمند ارتیاب نکند فانه قد اشرق نور الیقین و قطع دابر القوم الذین ظلموا
والحمد لله رب العالمین **قوله** زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوی مستلزم
وجوب امامت او بلافصل نمی شود **اقول** این تعلیل علیل فرقی ندارد با تعلیل اول
سوای اجمال و اختصار اول و قدری اسهاب و تطویل درین تفصیل غیر جمیل و ظاهر
که این نفی محض تلمیع و تسویل و بحث تخدیع و تضلیل و عناد صریح البوار غیر
قابل التعویل و لداد واضح التبار جالب عذاب وبیل و مکابره فضیح العوار معوج
السبیل است زیرا که هرگاه شرکت در نور نبوی مع تقدیم نور علوی بر خلقت حضرت
آدم و جمیع انبیاء سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین ثابت گردید
افضلیت آنحضرت از حضرت آدم و جمیع انبیاء علیهم السلام حسب افادات
و تحقیقات اکابر احبار ثقات و جهابذه محققین عالی درجات ظاهر و واضح
پس افضلیت آنحضرت از ثلثه خوش صفات خود از اجلای بدیهیات است و آن
اثبات امامت حقه بلافصل فاصل و ابطال تقدم شیوخ اماثل حسب تنصیصات
والد ماجد مخاطب ناقد و تصریحات ابن تیمیه جامع المحامد و دیگر افادات شیوخ
و اساطین فوری المفاخر المحکمة المعاقد کافی و وافی و باید دانست که مخاطب
نحریر مبدی هر وهم رکیک بقصد تخفیف و تفکیک مساوات نور وصی برحق
با نور نبوی صلی الله علیه و آله و سلم تعبیر بشرکت نموده حالانکه مدلول روایات
کثیره آنست نوریکه حق تعالی قبل جمیع اشیاء خلق فرموده نصف آن نور
نبوی است و نصف دیگر نور علوی و ظاهرست که لفظ نصف صریح است

در آنکه نور علوی مساوی نور نبوی بوده پس حمل روایاتیکه دران لفظ نصف وارد است
بر نصف واجب و لازم باشد و روایاتیکه دران لفظ جزو وارد است آبی از حمل بر نصف نیست
بلکه متبادر از تقسیم یک چیز بدو جزو تساوی می باشد مثلا هرگاه بگویند که یک
ذراع جامه را بدو جزو یا دو حصه منقسم بکنید متبادر ازان همین است که از جامه
دو جزو مساوی باشد و عدم تساوی ازان فهمیده نمی شود و قطع نظر ازین مجرد
شرکت و لو فرضنا که نور علوی کم از نور نبوی بوده مثبت افضلیت آنحضرت است
از کسانیکه ازین شرکت محروم بلکه بسمت ظلمت کفر تا زمان دراز موسوم و بوصمت
انکار سراسر خسار توحید خداوند قهار و نبوت رسول مختار موصوم بودند **قوله**
و ملازمت درین هر دو امر بیان باید کرد بوجهی که غبار منع بر ان نشیند **اقول**
قد اثبتنا اثباتا لا یطور به ریب و مین بتوفیق الله ولی الطول و
الفضل فی الفصل السابق البین الفصل ان کون نور الوصی مساویا
فی التقدم لنور النبی دلیل زاهر علی الخلافة بلا فصل و ان لا انکار
والرد لا یصدر الا من ارباب الهذر والهزل و اصحاب السفه والعناد
والرذل والصارمین لشجرة الحیاء من الاس والاصل والمتناولین
لاغصان الانصاف بالجرم والقصل الذین لا خلاق لهم فلا یلصق غبار
بهذا المطلوب المشرق المنار العلی الاخطار الساطع الانوار العزیز
المثار المقبول لدی اولی الایدی والابصار المجتنین من التحقیق و الامعان
نافحة الانهار المقتنین من التدبر والتامل ذخائر الاستبصار الفائزین
بشرف النقد والاعتبار ولا ینکره و یجحده و یلطه الا الاوغاد الاغمار
الذین هم ما جاسوا خلال دیار الاثار و ما فتشوا فواقط بملاحظة
تصریحات الاساطین الکبار و افادات السابرین لحقائق الاخبار
وما خاضوا فی غمار بحار تفحص الاسفار الشائعة فی شاسعة الاقطار
الذائعة فی نائیة الامصار المحظوظة بکمال الاشتهار المقرونة

[illegible]

بالمباهاة والافتخار، الموصوفة بالاعتماد والاعتبار، الموضوعة علی عین القبول والاحتفال من الحذاق الذین لهم جلالة الفخار، **قوله** ودونه خرط القتاد **اقول** اثبات خرط القتاد، دون هذا المرام الصریح السداد، والمراد الواضح الرشاد، لا یصدر الا ممن خبّ واوضع فی مهامه العمه والعناد، واوغل واهطع فی سباسب التعته واللداد، ونکص وجاد وزاغ عن الحق الابلج وحاد، واضطرب فی مجاهل التعصب والتعسف وفی بوادی التصلب والتصلف ماد، وساق اتباعه والخافقین للنعال خلفه الی الردی وقاد، وانما خرط القتاد، من خبط خبط العشواء ورکب متن البعاد، عن الانقیاد **قوله** ودر قرب نسب حضرت امیر بآنجناب بحثی نیست **اقول** مخاطب جلیل الحسب جمیل الادب محترز از جالب مهیجات ردی مع عطب و مجتوی از جذب مورثات شقی و شجب بمزید حقد وغل و غضب بر فضل امیر عرب چنین فضل عظیم الرتب اعنی اتحاد نور علوی با نور نبوی و تقدم بر خلق حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام بر محض قرب نسب حمل کرده جمیع ارباب حیف و زیغ و مکابره و تسویل و عسف و مجادله را عرق عرق خجل و تشویر و معترف بنهایت عجز و تقصیر ساخته و گمان نمی برم که احدی از مکابرین متعنتین و مجادلین متنطعین تا حال اقدام بر چنین مباهته و مدافعه و معاندت بداهت و رد و دفع صراحت کرده باشد و مع ذلک ازین کلام خوابت نظام مخاطب تمقام بصراحت تمام بر ارباب افهام ظاهرست که مدلول حدیث نور محض قرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ست و خارج هیچ بحث و حساب و شک و امترا و ارتیاب درین باب بدل محبت والانصاب منجلد بلکه آنرا قطعا و حتما و یقینا و جزما ثابت و محقق میداند پس بحمد الله صحت حدیث نور و بطلان تکذیب و ابطال آن از افاده مخاطب مختال فخور بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید و شناعت و فظاعت تعصب

ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی و پانی پتی و خود مخاطب عمدة الاعیان بمرتبه بداهت و عیان رسیده و لا یحیق المکر السیّء الا باهله و هرچند مخاطب بحالت بسبب مزید عجز و انجیاث اقرار و اعتراف بنفی بحث در قرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم می نماید لکن خلیفه ثانی با آنهمه والای که تو دانی و اتصاف بنهایت حق پرستی و خوف ربانی و رعایت ادب ایمانی و رسوخ در درجات ایقانی بنا بر مزعوم جانب ثانی العیاذ بالله جسارت بر نفی قرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام هم نموده یعنی راه انکار بودن آنحضرت اخ جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم پیموده چنانچه عبد الله بن مسلم ابن قتیبه ابو محمد الکاتب الدینوری در کتاب امامت و سیاست در بیان بیعت ابوبکر گفته ان ابا بکر اخبر بقوم تخلفوا عن بیعته عند علی فبعث الیهم عمر بن الخطاب فجاء فناداهم وهم فی دار علی علیه السلام وابوا ان یخرجوا فدعا عمر بالحطب فقال والذی نفس عمر بیده لتخرجن او لاحرقنها علیکم علی ما فیها فقیل له یا ابا حفص ان فیها فاطمة فقال وان فخرجوا وبایعوا الا علیا فزعم انه قال حلفت الا اخرج ولا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن فوقفت فاطمة علی بابها فقالت لا عهد لی بقوم حضروا اسوأ محضر منکم ترکتم جنازة رسول الله صلی الله علیه وسلم بین ایدینا وقطعتم امرکم بینکم لم تستامرونا ولم تروا لنا حقا فاتی عمر ابا بکر فقال له الا تاخذ هذا المتخلف عنک بالبیعة فقال ابوبکر یا قنفذ وهو مولی له اذهب فادع علیا قال فذهب قنفذ الی علی فقال ما حاجتک قال یدعوک خلیفة رسول الله قال علی لسریع ما کذبتم علی رسول الله فرجع قنفذ فابلغ الرسالة قال فبکی عمر طویلا فقال عمر الثانیة الا تضم هذا المتخلف عنک بالبیعة فقال ابوبکر لقنفذ عد الیه فقل امیر المومنین یدعوک لتبایع فجاءه

فقنفذ فادی ما امر به فرفع علیٌّ صوته فقال سبحان الله لقد ادّعی
ما لیس له فرجع قنفذ فابلغ الرسالة قال فبکی ابو بکر طویلا ثم قام عمر
فمشی و معه جماعة حتی اتوا باب فاطمة فدقوا الباب فلما سمعت اصواتهم
نادت باعلی صوتها باکیة یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من ابن
الخطاب و ابن ابی قحافة فلما سمع القوم صوتها و بکاءها انصرفوا
باکین فکادت قلوبهم تتصدع و اکبادهم تنفطر و بقی عمر معه قوم
فاخرجوا علیًّا و مضوا به الی ابی بکر فقالوا له بایع فقال ان لم افعل فمه
قالوا اذا و الله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک قال اذا تقتلون عبد الله
و اخا رسوله قال عمر اما عبد الله فنعم و اما اخا رسوله فلا و ابو بکر ساکت
لا یتکلم فقال له عمر الا تامر فیه بامرک فقال لا اکرهه علی شیء ما کانت
فاطمة الی جنبه فلحق علیٌّ بقبر رسول الله صلی الله علیه و سلم یصیح
و یبکی و ینادی یا ابن امّ ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی الخ
پس عجب نبود بنظر تعصبات فاحشه و مجازفات واهشه مخاطب عیس الجماعة
الناهشه که بتقلید خلیفهٔ ثانی در قرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام کلام
آغاز می نهاد و داد اظهار کمال صدق و تورع خود میداد مگر چون ابواب
انکار و احتیال و طرق قیل و قال مسدود یافت ناچار اعتراف بقرب نسب آنحضرت
ساخت فالحمد لله علی ظهور کذب الثانی الشانی علی لسان المخاطب الحائر
للمناقب المنیعة الباقی المبتدع لغرائب المقاصد و عجائب المعانی المخترع لمنکرات
المکابرات المحیرة للقاصی و الدانی **قوله** اما کلام درین ست که قرب نسب موجب
امامت بلا فصل ست یا نه **اقول** لله الحمد و المنة که استدلال بقرب نسب
جناب امیر المومنین علیه السلام بر خلافت آنحضرت نهایت قوی و رزین و باقصای
مرتبه موجه و متین ست اصلا تشکیک و تمریض ارباب تلبیع و تخدیع پیرامون آن نمیگردد
و کلام مخاطب درین مقام ناشی از قلت تدبر و استیلای اوهام و عدم عثور بر روایات

بگریه ابن ابی قحافه و عمر بن الخطاب را ... جناب امیر المومنین علیه السلام

والثانی

و افادات اکابر اعلام و محققین فخام ست و بطلان آن ظاهرست بر ارباب افهام تحقیقش
اول آنکه احادیث کثیره و اخبار وفیره دلالت دارد بر آنکه بنی هاشم افضل
بودند از غیر ایشان و حق تعالی بنی هاشم را از جمیع خلق اصطفا کرده و برگزیده
و چون جناب امیر المومنین علیه السلام هم از بنی هاشم بودند بلکه یقینا و جزما حسب
ادلهٔ مسلم طرفین بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم از جمیع بنی هاشم
افضل بوده پس آنحضرت بیقین جامع از ثلثه غاصبین که خارج از بنی هاشم
بودند بلا ریب افضل باشد و با وجود افضل بنی هاشم چگونه ثلثه متقدم و حاکم
می توانند شد و احادیث فضیلت بنی هاشم نهایت معروف و مشهورست
و در مقام اثبات فضل جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم در اسفار جنیه
اکابر صدور مذکور و مسطور مسلم در صحیح خود گفته حدثنا محمد بن مهران الرازی
و محمد بن عبد الرحمن بن سهم جمیعا عن الولید قال ابن مهران نا الولید بن
مسلم قال نا الاوزاعی عن ابی عمار شداد انه سمع واثلة بن الاسقع یقول
سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله عز و جل اصطفی
کنانة من ولد اسمعیل علیه الصلوة و السلام و اصطفی قریشا من
قریش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم و نووی در شرح این حدیث گفته
قوله صلی الله علیه و سلم ان الله اصطفی کنانة الی آخره استدل به
اصحابنا علی ان غیر قریش من العرب لیس بکفؤ لهم و لا غیر بنی هاشم
کفو لهم الا بنی المطلب فانهم هم و بنو هاشم شیء واحد کما صرح به فی الحدیث
الصحیح و الله اعلم و محمد بن عیسی ترمذی در صحیح خود گفته باب ما جاء فی فضل
النبی صلی الله علیه و سلم حدثنا خلاد بن اسلم البغدادی نا محمد بن
مصعب نا الاوزاعی عن ابی عمار عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل و اصطفی
من ولد اسمعیل بنی کنانة و اصطفی من بنی کنانة قریشا و اصطفی

احتجاج باحادیث فضیلت بنی هاشم بر صحت استدلال بقرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام

حدیث فضیلت بنی هاشم از صحیح مسلم

عبارت نووی ... استدلال علمای ... بنی هاشم

احادیث داله بر فضیلت بنی هاشم از صحیح ترمذی

من قریش بنی ہاشم واصطفانی من بنی ہاشم ہذا حدیث صحیح حدثنا
یوسف بن موسیٰ القطان البغدادی نا عبید اللہ بن موسیٰ عن اسمٰعیل بن
ابی خالد عن یزید بن ابی زیاد عن عبد اللہ بن الحارث عن العباس بن
عبد المطلب قال قلت یا رسول اللہ ان قریشا جلسوا فتذاکروا احسابہم
بینہم فجعلوا مثلک مثل نخلۃ فی کبوۃ من الارض فقال النبی صلی اللہ
علیہ وسلم ان اللہ خلق الخلق فجعلنی من خیر فرقہم وخیر الفریقین
ثم خیر القبائل فجعلنی من خیر القبیلۃ ثم خیر البیوت فجعلنی من خیر
بیوتہم فانا خیرہم نفسا وخیرہم بیتا ہذا حدیث حسن وعبد اللہ
بن الحارث ہو ابن نوفل حدثنا محمود بن غیلان نا ابو احمد نا سفیان
عن یزید بن ابی زیاد عن عبد اللہ بن الحارث عن المطلب بن ابی وداعۃ
قال جاء العباس الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکانہ سمع شیئا
فقام النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی المنبر فقال من انا فقالوا انت
رسول اللہ علیک السلام قال انا محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب
ان اللہ خلق الخلق فجعلنی فی خیرہم ثم جعلہم فرقتین فجعلنی فی
خیرہم فرقۃ ثم جعلہم قبائل فجعلنی فی خیرہم قبیلۃ ثم جعلہم
بیوتا فجعلنی فی خیرہم بیتا وخیرہم نفسا ہذا حدیث حسن وقد
روی عن سفیان الثوری عن یزید بن ابی زیاد نحو حدیث اسمٰعیل بن
ابی خالد عن یزید بن ابی زیاد عن عبد اللہ بن الحارث عن العباس
بن عبد المطلب حدثنا محمد بن اسمٰعیل نا سلیمان بن عبد الرحمٰن الدمشقی
نا الولید بن مسلم نا الاوزاعی نا شداد ابو عمار ثنی واثلۃ بن الاسقع
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ اصطفی کنانۃ من ولد
اسمٰعیل واصطفی قریشا من کنانۃ واصطفی ہاشما من قریش واصطفانی
من بنی ہاشم ہذا حدیث حسن غریب صحیح ومبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر

الجزری

الجزری در جامع الاصول در باب ثالث فی فضائل النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ومناقبہ
من کتاب الفضائل والمناقب الذی ہو الکتاب الاول من حرف الفاء گفتہ نوع ثالث
ابو ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال بعثت من خیر قرون
بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت منہ اخرجہ البخاری
واثلۃ بن الاسقع قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول
ان اللہ اصطفی کنانۃ من ولد اسمٰعیل واصطفی قریشا من کنانۃ واصطفی
من قریش بنی ہاشم واصطفانی من بنی ہاشم اخرجہ مسلم والترمذی
وللترمذی فی اخری ان اللہ اصطفی من ولد ابراہیم اسمٰعیل واصطفی من ولد
اسمٰعیل بنی کنانۃ وذکر الباقی قال قلت یا رسول اللہ ان قریشا جلسوا
فتذاکروا احسابہم بینہم فجعلوا مثلک کمثل نخلۃ فی کبوۃ من الارض
فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ خلق الخلق فجعلنی من
خیر فرقہم وخیر الفریقین ثم خیر القبائل فجعلنی فی خیر قبیلۃ ثم خیر
البیوت فجعلنی فی خیر بیوتہم فانا خیرہم نفسا وخیرہم بیتا اخرجہ
الترمذی مطلب بن ابی وداعۃ قال جاء العباس الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم وکانہ سمع شیئا فقام النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی المنبر
فقال من انا فقالوا انت رسول اللہ قال انا محمد بن عبد اللہ بن
عبد المطلب ان اللہ خلق الخلق فجعلنی فی خیرہم فرقۃ ثم جعلہم
قبائل فجعلنی فی خیرہم قبیلۃ ثم جعلہم بیوتا فجعلنی فی خیرہم بیتا
وخیرہم نفسا اخرجہ الترمذی وواقدی در فتوح الشام در بیان مکالمہ عمرو
عاص با قسطنطین گفتہ قال عمرو فوجدات الی وعظہم السبیل وقلت
اعلموا یا معاشر الروم ان اللہ عز وجل قد قرب علیکم ما تطلبون
فان کنتم تریدون بلادکم فادخلوا فی دیننا وصدقوا قولنا
بمقالۃ نبینا فان الدین عند اللہ الاسلام فقولوا لا الہ الا اللہ

وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله قال قسطنطين يا عمرو انا
لا نفارق ديننا وعليه مات آباؤنا واجدادنا قال عمرو فان كرهت
الاسلام فاعطنا الجزية منك ومن قومك وانتم صاغرون قال
قسطنطين ما اجيبك الى ذلك لان الروم ما نطاوعني على اداء
الجزية ولقد قال لهم على الجزية ابي من قبل فارادوا قتله قال عمرو هذا
ما عندي من الاعتذار والانذار وقد حذرتكم ما استطعت ولم يبق
الا السيف بيننا حكما والله يعلم اني قد دعوتكم الى امر فيه نجاتكم
فعصيتم عنه كما عصى ابوكم عيص على امه فخرج من الرحم قبل اخيه
يعقوب وانتم تزعمون انكم اقرب في النسب وانا ابعد الى الله عز وجل منكم
ومن قرابتكم اذا انتم تكفرون بالرحمن وانتم من ولد العيص بن اسحاق
ونحن من ولد اسمعيل عليه السلام وان الله عز وجل اختار لنبينا
الانساب من صلب آدم الى ان خرج من صلب ابيه عبد الله فجعل
خير الناس من ولد اسمعيل والهم اسمعيل ان يتكلم بالعربية وترك اسحق
على لسان ابيه فولد اسمعيل العرب ثم جعل خير العرب كنانة ثم جعل
خير كنانة قريشا ثم جعل خير قريش بني هاشم ثم جعل خير بني هاشم
بني عبد المطلب ثم جعل خير عبد المطلب نبينا صلوات الله وسلامه
عليه فبعثه رسولا واتخذه نبيا وهبط عليه جبرئيل بالوحي وقال
طفت المشرق والمغرب فلم ار افضل منك يا محمد قال فاقشعرت
جلود القوم وخضعت جوانحهم حين ذكرت رسول الله صلى الله عليه
ورجفت قلوبهم ودخلت الهيبة قلب قسطنطين حين سمع كلام عمرو
وقال له صدقت في قولك كذلك الانبياء تبعث من كبار بيوت قومها
ومحمد بن سعد بن منيع الزهري در طبقات که نسخه مستکتبه آن نزد ابن کثیر الخزات
بعنایت خالق بریات حاضر ست گفته حدثنا بن مصعب الاوزاعي عن شداد

قال عمرو ... خير قريش بني هاشم ... في فتوح الشام

ابی عمار

ابي عمار عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
اصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من ولد اسمعيل بني كنانة
واصطفى من بني كنانة قريشا واصطفى من قريش بني هاشم واصطفاني
من بني هاشم اخبرنا ابو ضمرة المديني انس بن عياض الليثي نا جعفر بن
محمد بن علي عن ابيه محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال قسم الله الارض نصفين فجعلني في خيرهما
ثم قسم النصف على ثلثة فكنت في خير ثلث منها ثم اختار العرب
من الناس ثم اختار قريشا من العرب ثم اختار بني هاشم من قريش
ثم اختار بني عبد المطلب من بني هاشم ثم اختارني من بني عبد المطلب
اخبرنا عارم بن الفضل السدوسي ويونس بن محمد المؤدب نا حماد بن زيد
عن عمرو يعني ابن دينار عن محمد بن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان الله اختار العرب فاختار منهم كنانة او النضر بن كنانة ثم
اختار منهم قريشا ثم اختار منهم بني هاشم ثم اختارني من بني هاشم
اخبرنا يعقوب بن اسحق الحضرمي نا العلاء بن خالد نا عبد الله بن عبيد
بن عمير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اختار العرب
فاختار كنانة من العرب فاختار قريشا من كنانة واختار بني هاشم
من قريش واختارني من بني هاشم وابو نعيم در کتاب دلائل النبوة که نسخه
عتیقه آن بخط عرب برسیده وقت رجوع از حج خرید کردم گفته الفصل الثاني
في ذكر فضيلته صلى الله عليه وسلم بطيب مولده وحسبه ونسبه
وغير ذلك حدثنا ابو بكر محمد بن حميد ثنا هرون بن يوسف بن
زياد ثنا محمد بن ابي عمر ثنا محمد بن جعفر بن محمد قال اشهد على ابي
لحدثني عن ابيه عن جده عن علي ان النبي قال اخرجت من نكاح
ولم اخرج من سفاح من لدن آدم الى ان ولدني ابي وامي لم يصبني

احادیث دلالت بر افضلیت بنی هاشم از دلائل النبوة ابو نعیم اصفهانی

من سفاح الجاهلية شئ رواه ابو ضمرة عن جعفر عن ابيه مرسلاً حدثنا
ابو عبد الله جعفر نا اسمعيل بن عيينة نا سعيد بن منصور حدثنا
ابراهيم بن عبد الله بن اسحاق نا محمد بن اسحاق الثقفي نا قتيبة ابن سعيد
قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو بن ابي عمرو عن سعيد المقبري
عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
بعثت في خير قرون بني آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذي كنت فيه
رواه ابن وهب عن يحيى بن عبد الله بن سالم عن عمرو عن جعفر بن عاصم
عن ابي هريرة ثنا ابو بكر بن خلاد نا الحارث بن ابي اسامة نا محمد بن
بكار نا اسمعيل بن جعفر اخبرني عمرو بن ابي عمرو عن سعيد المقبري عن
ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون بني آدم
قرنا فقرنا حتى بعثت من القرن الذي كنت منه ثنا سليمان نا هرون بن موسى
الاخفش الدمشقي نا سلام بن سليمان المدائني نا ورقاء بن عمر عن ابن
ابي نجيح عن عطا ومجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لم يلتق ابواي قط على سفاح لم يزل الله ينقلني من الاصلاب الطيبة
الى الارحام الطاهرة مصفى مهذبا ولا تنشعب شعبتان الا كنت في خيرهما
حدثنا محمد بن سليمان الهاشمي نا احمد بن محمد بن سعيد المروزي نا محمد
بن عبد الله حدثني انس بن محمد نا موسى بن عيسى نا يزيد بن ابي حكيم
عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لم يلتق ابواي في سفاح لم يزل الله تعالى ينقلني من اصلاب
طيبة الى ارحام طاهرة صافيا مهذبا لا تنشعب شعبتان الا كنت في خيرهما
حدثنا محمد بن احمد بن علي بن مخلد نا ابراهيم بن الهيثم البلدي نا محمد
بن كثير نا الاوزاعي عن شداد ابي عمار عن واثلة بن الاسقع قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل

واصطفى

واصطفى قريشا من كنانة واصطفى هاشما من قريش واصطفاني من
بني هاشم رواه يحيى بن ابي كثير عن الاوزاعي مثله حدثنا ابو بكر بن خلاد
نا محمد بن يونس بن موسى نا بهلول بن مورق نا موسى بن عبيدة
عن عمرو بن عبد الله حدثني عدي بن كعب عن الزهري عن ابي سلمة
عن عائشة قالت قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لي
جبرائيل قلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد بني اب خيرا من بني
هاشم وقلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد عبدا خيرا من محمد
رواه عمرو بن علي عن بهلول ورواه بكار بن عبد الله بن عبيدة الربذي عن عمه
موسى بن عبيدة حدثناه نا البغوي نا الحسن بن اسرائيل النهرتيري نا بكار
هو ابن عبد الله بن عبيدة عن موسى بن عمرو بن عبد الله العدوي عن عائشة
قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثله حدثنا ابو بكر محمد بن الحسن
بن كوثر نا محمد بن سليمان بن الحرث ثنا عبيد الله بن موسى ثنا اسمعيل
بن ابي خالد عن يزيد بن ابي زياد عن عبد الله بن الحرث بن نوفل عن العباس
بن عبد المطلب قال قلت يا رسول الله ان قريشا جلسوا فتذاكروا احسابهم
وانسابهم فجعلوا مثلك مثل نخلة نبتت في كبوة من الارض قال
فغضب النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله تعالى حين خلق الخلق
جعلني من خير خلقه ثم حين خلق القبائل جعلني من خير قبيلتهم
وحين خلق الانفس جعلني من خير انفسهم ثم حين خلق البيوت
جعلني من خير بيوتهم فانا خيرهم وخيرهم نفسا ثنا محمد بن احمد
بن الحسن نا محمد بن عثمان بن ابي شيبة نا عمي ابو بكر بن ابي شيبة
ح ونا سليمان نا عبيد بن غنام ح ونا ابو بكر عبد الله بن محمد ثنا ابو بكر
بن ابي عاصم قالا نا ابو بكر بن ابي شيبة نا محمد بن فضيل عن يزيد
بن زياد عن عبد الله بن الحرث عن عبد المطلب بن ربيعة ان

عبيدة عن عمه

انا ناسًا من الانصار قالوا للنبی انا نسمع من قومك حتی یقول القائل منهم
انما مثل محمد مثل نخلة نبتت فی کباء قال فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا ایها الناس من انا قالوا انت رسول الله علیك السلام
قال انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب قال فما سمعته انتمی قبلها
وبعد قط ثم قال الا ان الله تعالی خلق خلقه ثم فرقهم فریقین فجعلنی
من خیرهم قبیلة فانا خیرکم بیتا وخیرکم نفسًا وحدثنا ابو بکر ثنا ابن
ابی عاصم ثنا الحسن بن علی ثنا یعقوب بن ابراهیم نا ابی نا صالح عن
الزهری عن عبید الله بن عبد الله بن الحرث بن عبد المطلب عن
عبد المطلب بن ربیعة بن الحرث والعباس بن عبد المطلب فذکر
نحوه حدثنا سلیمان بن احمد نا عبد الله بن الحسین المصیصی نا یحیی
بن اسحاق السیلحینی نا العلاء بن خالد عن عبد الله بن عبید بن
عمیر عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله اختار
العرب ثم اختار من العرب کنانة واختار من کنانة قریشا واختار من
قریش بنی هاشم واختارنی من بنی هاشم ثنا ابو جعفر محمد بن عمرو بن
احمد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر العرب مضر وخیر مضر
بنو عبد مناف وخیر بنی عبد مناف بنو هاشم وخیر بنی هاشم بنو عبد المطلب
والله ما افترق فرقتان منذ خلق الله آدم الا کنت فی خیرهما ثنا ابو بکر بن خلاد
ثنا الحرث بن ابی اسامة نا محمد بن کناسة نا الکلبی عن ابی صالح
عن ابن عباس فی قوله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم قال لیس
من العرب قبیلة الا ولدت النبی صلی الله علیه وسلم مضریها و
ربیعیها ویمانیها ثنا ابو العم جعفر بن محمد بن عمرو الاحمسی نا ابو حصین
محمد بن الحسین القاضی الوادعی ح وثنا محمد بن احمد بن الحسن نا محمد
بن عثمان بن ابی شیبة قالا نا یحیی بن عبد الحمید نا قیس بن ربیع

حدثنا محمد بن یعقوب الاصم ثنا ... ثنا اسحق بن الضیف ثنا منصور بن ابی نویرة ثنا ابو بکر بن عیاش عن الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس

عن الاعمش

عن الاعمش عن عبایة بن ربعی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله تعالی قسم الخلق قسمین فجعلنی فی خیرهما قسمًا ثم جعل
القسمین اثلاثًا فجعلنی فی خیرها ثلثا ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی
فی خیرها قبیلة ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی
فی خیرها بیتا فذلك قوله انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت الآیة هذا لفظ ابی حصین ولفظ
محمد بن عثمان اتم وابلغ ثنا حبیب بن الحسن نا ابو مسلم الکشی نا ابو عاصم
عن شبیب عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما وتقلبك فی
الساجدین قال من نبی الی نبی حتی اخرجت نبیا حدثنا ابو بکر محمد بن الحسین
نا محمد بن غالب نا الحسن بن بشر نا سعدان بن الولید عن عطاء عن
ابن عباس وتقلبك فی الساجدین قال ما زال النبی صلی الله علیه وسلم
یتقلب فی اصلاب الانبیاء حتی ولدته امه ثنا عبد الله بن جعفر حدثنا
اسمعیل بن عبد الله ثنا ابو علی عبد الوهاب ثنا عبد الله بن بکر السهمی
ح وثنا علی بن هرون نا عبد الله بن محمد بن عبد العزیز نا احمد بن المقدام
نا حماد بن واقد الصفار قالا ثنا محمد بن ذکوان عن عمرو بن دینار عن ابن عمر
قال قال رسول الله ان الله خلق السموات سبعًا فاختار العلیا منها
فسکنها واسکن سائر سمواته من شاء من خلقه وخلق الارضین
سبعًا فاختار العلیا منها فاسکنها من شاء من خلقه ثم خلق
الخلق فاختار من الخلق بنی آدم واختار من بنی آدم العرب واختار من
العرب مضر واختار من مضر قریشا واختار من قریش بنی هاشم ثم
اختارنی من بنی هاشم فانا من خیار الی خیار فمن احب العرب فبحبی
احبهم ومن ابغض العرب فببغضی ابغضهم وقاضی عیاض بن موسی
الیحصبی در شفا بتعریف حقوق المصطفی گفته واما

شرف نسبه وكرم بلده ومنشأه فما لا يحتاج الى اقامة دليل عليه
ولا بيان مشكل ولا خفى منه فانه نخبة بنى هاشم وافضل سلالة قريش
وصميمها واشرف وافضل العرب واعزهم نفرا من قبل ابيه ومن اهل مكة من
اكرم بلاد الله على الله وعباده حدثنا قاضى القضاة حسين بن محمد
الصدفى حدثنا القاضى ابو الوليد سليمان بن خلف حدثنا ابو ذر عبد
بن احمد حدثنا ابو محمد السرخسى وابو اسحاق وابو الهيثم قالوا حدثنا
محمد بن يوسف قال حدثنا محمد بن اسمعيل حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا
يعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو عن ابى سعيد المقبرى عن ابى هريرة
رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون
بنى آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذى كنت منه وعن العباس
رضى الله عنه قال قال النبى صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق
فجعلنى من خيرهم من خير قرنهم ثم تخير القبائل فجعلنى من خير قبيلة
ثم خير البيوت فجعلنى من خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا وخيرهم بيتا وعن
واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
اصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من ولد اسمعيل بنى كنانة
واصطفى من بنى كنانة قريشا واصطفى من قريش بنى هاشم واصطفانى
من بنى هاشم قال الترمذى هذا حديث صحيح وفى حديث عن ابن عمر
رضى الله عنهما رواه الطبرى انه صلى الله عليه وسلم قال ان الله
اختار خلقه فاختار منهم بنى آدم ثم اختار بنى آدم فاختار منهم العرب
ثم اختار العرب فاختار منهم قريشا ثم اختار قريشا فاختار منهم بنى هاشم
ثم اختار بنى هاشم فاختارنى من بنى هاشم فلم ازل خيارا من خيار
الا من احب العرب فبحبى احبهم ومن ابغض العرب فببغضى ابغضهم
ونيز قاضى عياض در شفا گفته الفصل الاول فيما ورد من ذكر مكانته

عند

عند ربه والاصطفاء ورفعة الذكر والتفضيل وسيادة ولد آدم
وما خصه به فى الدنيا من مزايا الرتب وبركة اسمه الطيب اخبرنا
الشيخ ابو محمد عبد الله بن احمد العدل اذنا بلفظه قال نا ابو الحسين
الفرغانى حدثتنا ام القسم بنت ابى بكر بن يعقوب عن ابيها نا حاتم
وهو ابن عقيل عن يحيى وهو ابن اسمعيل عن يحيى الحمانى نا قيس عن
الاعمش عن عباية بن ربعى عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الله قسم الخلق قسمين فجعلنى من خيرهم قسما فذلك
قوله اصحاب اليمين واصحاب الشمال فانا من اصحاب اليمين وانا خير
اصحاب اليمين ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلنى فى خيرها ثلثا
وذلك قوله اصحاب الميمنة واصحاب المشامة والسابقون
السابقون فانا من السابقين وانا خير السابقين ثم جعل الاثلاث
قبائل فجعلنى من خيرها قبيلة وذلك قوله تعالى وجعلناكم شعوبا
وقبائل الاية فانا اتقى ولد آدم واكرمهم على الله ولا فخر ثم جعل القبائل
بيوتا فجعلنى فى خيرها بيتا ولا فخر وذلك قوله تعالى انما يريد الله ليذهب
عنكم الرجس اهل البيت الاية ونيز قاضى عياض در شفا گفته عن واثلة
بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى
من ولد آدم ابراهيم واصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من
ولد اسمعيل بنى كنانة واصطفى من بنى كنانة قريشا واصطفى
من قريش بنى هاشم واصطفانى من بنى هاشم ومحمد بن يوسف گنجى
در كفاية الطالب بعد نقل روايت اصطفاء بنى هاشم از ابن عساكر گفته
اخبرنا بذلك الحفاظ محمد بن محمود ببغداد وعثمان بن عبد الرحمن
وغيره بدمشق ومحمد بن ابى جعفر ببصرى ومحمد بن طلحة بحلب
قال ابن ابى جعفر اخبرنا محمد بن على بن صدقة الحرانى بدمشق

وقال الباقون اخبرنا المؤيد بن محمد الطوسی بنيسابور قالا اخبرنا
محمد بن الفضل الفراوی اخبرنا ابو الحسين عبد الغافر بن ابراهيم
بن سفيان الفقيه قال حدثنا الامام ابو الحسين مسلم بن الحجاج حدثنا
محمد بن مهران الرازی حدثنا الوليد بن مسلم الاوزاعی عن ابی عمار شداد
انه سمع واثلة بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول ان الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل واصطفى قريشا
من كنانة واصطفى من قريش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم
قلت هذا لفظه فی صحيحه واخرجه الامام الحافظ الترمذی فی جامعه
اخبرنا بذلك السيد الامام العلامة شافع الزمان ابو محمد عبد الله
بن ابی الوفا البازری عن الحافظ عبد العزيز بن الاخضر اخبرنا ابو الفتح
الكروخی ح واخبرنا الخطيب المفتی عبد الكريم بن قاضی القضاة عبد الصمد
وابو غالب المظفر بن ابی بكر محمد وابو الفتح نصر الله بن محمد الانصاريون
قالوا اخبرنا عبد الجبار المروزی اخبرنا محمد بن احمد اخبرنا الحافظ ابو عيسى
محمد حدثنا خلاد بن اسلم البغدادی حدثنا محمد بن مصعب حدثنا
الاوزاعی عن ابی عمار عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من بنی
اسمعيل كنانة واصطفى من بنی كنانة قريشا واصطفى من قريش
بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم قال الترمذی هذا حديث صحيح
قلت ومعنى قوله اصطفى اختار ذكره جماعة من المفسرين فی قوله
عز وجل ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين
ان فی ذلك لذكرى لمن كان له قلب او القى السمع وهو شهيد فثبت ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبر وهو الصادق المصدوق
عن الله تبارك وتعالى انه اصطفى بنی هاشم على غيرهم من قبائل

قريش

قريش ويؤيد هذا القول ما اخرجه عبد الله بن احمد بن حنبل فی زيادة على
ما جمعه والده من مناقب علی حدثنا عبد الله بن سليمان السجستانی
حدثنا عباد بن يعقوب حدثنا موسى بن عمير عن جعفر بن محمد
عن ابيه عن جده عن علی بن ابی طالب قال النبی صلى الله عليه
وسلم يا معشر بنی هاشم والذی بعثنی بالحق لو اخذت بحلقة
باب الجنة ما بدأت الا بكم ولو لم يكن كالشمس ما ادخله فی مصنفه
والد او محب الدین طبری در ذخائر العقبی گفته ذكر اصطفائهم ای قريش عن
واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى
من ولد آدم ابراهيم واتخذه خليلا واصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل
ثم اصطفى من ولد اسمعيل نزار ثم اصطفى من ولد نزار مضر ثم اصطفى
من ولد مضر كنانة ثم اصطفى من ولد كنانة قريشا ثم اصطفى من
قريش بنی هاشم ثم اصطفى من بنی هاشم بنی عبد المطلب ثم اصطفانی
من بنی عبد المطلب اخرجه بهذا السياق الحافظ ابو القاسم حمزة
بن يوسف السهمی فی فضائل العباس واخرجه مسلم والترمذی
وابو حاتم مختصرا ولفظه ان الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل واصطفى
قريشا من كنانة ثم اصطفى هاشما من قريش ثم اصطفانی من هاشم
ذكر انهم خير الخلق عن العباس بن عبد المطلب قال بلغ النبی صلى الله
عليه وسلم ما يقول الناس فصعد المنبر فقال من انا فقالوا انت
رسول الله فقال انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق
الخلق فجعلنی فی خير خلقه وجعلهم فرقتين فجعلنی فی خير فرقة
وخلق القبائل فجعلنی فی خير قبيلة وجعلهم بيوتا فجعلنی فی خيرهم
بيتا فانا خيركم بيتا وانا خيركم نفسا اخرجه احمد والبغوی فی
الفضائل وسید علی همدانی در مودة القربی گفته المودة الاولى فی فضائل

احادیث فضیلت بنی هاشم از ذخائر العقبی از محب طبری

احادیث فضیلت بنی هاشم از مودة القربی از سید علی همدانی

سیدنا وصفینا ومولانا محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم عن مطلب
بن وداعة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم
ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم فانا
خیرکم بیتا وخیرکم قبیلا وخیرکم نفسا ونیز سید علی همدانی در مودة القربی
گفته عن واثلة بن الاسقع رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة
واصطفی من بنی قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم ویروی
ان الله تعالی اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل الی آخر
الحدیث ومحمد بن یوسف زرندی در نظم درر السمطین گفته روی واثلة بن الاسقع
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله اصطفی
کنانة من بنی اسمعیل واصطفی من بنی کنانة قریشا واصطفی من قریش
بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم اخرجه مسلم رحمه الله اخرج
ابو نعیم من طرق عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لم یلتق ابوای قط علی سفاح لم یزل الله ینقلنی من الاصلاب الطیبة الی
الارحام الطاهرة مصفی مهذبا لا تتشعب شعبتان الا کنت فی خیرهما
واخرج ابن سعد من طریق الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر العرب مضر وخیر مضر بنو عبد
مناف وخیر بنی عبد مناف بنو هاشم وخیر بنی هاشم بنو عبد المطلب
والله ما افترقت فرقتان منذ خلق الله آدم الا کنت فی خیرهما
واخرج البزار والطبرانی وابو نعیم من طریق عکرمة عن ابن عباس
فی قوله وتقلبک فی الساجدین قال ما زال النبی صلی الله علیه وسلم
یتقلب فی اصلاب الانبیاء حتی ولدته امه واخرج البخاری عن ابی هریرة

حدیث دال بر فضیلت بنی هاشم از ... در السمطین

ان رسول الله

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعثت من خیر قرون بنی آدم
قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت فیه واخرج مسلم والترمذی
عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل بنی
کنانة واصطفی من بنی کنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم واخرج
الترمذی وحسنه والبیهقی وابو نعیم عن العباس بن عبد المطلب
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله حین خلقنی جعلنی من خیر
خلقه ثم حین خلق القبائل جعلنی من خیرهم قبیلة وحین خلق الانفس
جعلنی من خیر انفسهم ثم حین خلق البیوت جعلنی من خیر بیوتهم
فانا خیرهم بیتا وخیرهم نفسا واخرج البیهقی والطبرانی وابو نعیم
عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الخلق
فاختار من الخلق بنی آدم واختار من بنی آدم العرب واختار من العرب
مضر واختار من مضر قریشا واختار من قریش بنی هاشم واختارنی من
بنی هاشم فانا خیار الی خیار واخرج البیهقی والطبرانی وابو نعیم عن
ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الخلق
قسمین فجعلنی فی خیرهما قسما ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا
ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی فی خیرها قبیلة ثم جعل القبائل بیوتا
فجعلنی فی خیرها بیتا فذلک قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت الآیة واخرج البیهقی وابن عساکر من طریق مالک
عن الزهری عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما افترق الناس
فرقتین الا جعلنی الله فی خیرهما فاخرجت من بین ابوی فلم یصبنی شیء
من عهد الجاهلیة وخرجت من نکاح ولم اخرج من سفاح من لدن آدم
حتی انتهیت الی ابی وامی فانا خیرکم نفسا وخیرکم ابا واخرج البیهقی

واصطفانی من بنی هاشم

من خیار الی خیار

عن محمد بن علی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ اختار
فاختار العرب ثم اختار منھم کنانة ثم اختار منھم قریشا ثم اختار
منھم بنی ھاشم ثم اختارنی من بنی ھاشم واخرج البیھقی والطبرانی فی الاوسط
وابن عساکر عن عائشة قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال لی جبرئیل قلبت الارض مشارقھا ومغاربھا فلم اجد رجلا
افضل من محمد ولم اجد بنی اب افضل من بنی ھاشم واخرج ابن عساکر
عن ابی ھریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما ولدنی
بغی قط مذ خرجت من صلب آدم ولم تزل تنازعنی الامم کابرا عن
کابر حتی خرجت من افضل حیین من العرب ھاشم وزھرة واخرج ابن
مردویہ عن انس قال قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد
جاءکم رسول من انفسکم بفتح الفاء وقال انا انفسکم نسبا وصھرا وحسبا
لیس فی آبائی من لدن آدم سفاح کلنا نکاح وملا علی متقی در کنز العمال گفتہ
انا محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن ھاشم بن عبد مناف بن
قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فھر بن مالک
بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن نضر بن نزار
وما افترق الناس فرقتین الا جعلنی اللہ فی خیرھما فاخرجت من بین
ابوی فلم یصبنی شیء من عھد الجاھلیة وخرجت من نکاح ولم اخرج
من سفاح من لدن آدم حتی انتھیت الی ابی وامی فانا خیرکم نسبا وخیرکم
ابا البیھقی فی الدلائل عن انس ونیز در کنز العمال گفتہ قلبت مشارق الارض
ومغاربھا فلم اجد رجلا افضل من محمد وقلبت مشارق الارض
ومغاربھا فلم اجد بنی اب افضل من بنی ھاشم الحاکم فی الکنی عن عائشة
ونیز در کنز العمال گفتہ ان اللہ خلق خلقہ فجعلھم فریقین فجعلنی فی
خیر الفریقین ثم جعلھم قبائل فجعلنی فی خیر قبیلة ثم جعلھم بیوتا

کنز العمال ملا علی متقی ... احادیث افضلیت بنی ھاشم

الفصل الثالث فی فضائل
متفرقة تنبی عن التحدث بالنعم
من الباب الاول فی فضائل نبینا
محمد صلی اللہ علیہ واسمائہ وصفاتہ
البشریة من کتاب الفضائل الذی
ھو الکتاب الثالث من حرف الفاء

فجعلنی

فجعلنی فی خیرھم بیتا فانا خیرکم قبیلة وخیرکم بیتا ک عن ربیعة
بن الحارث انا محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب ان اللہ خلق الخلق
فجعلنی فی خیرھم ثم جعلھم فرقتین فجعلنی فی خیرھم فرقة
ثم جعلھم قبائل فجعلنی فی خیرھم قبیلة ثم جعلھم بیوتا فجعلنی فی خیرھم
بیتا فانا خیرکم بیتا وخیرکم نفسا حم ت عن المطلب بن ابی وداعة ونیز
در کنز العمال گفتہ ان اللہ تعالی اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی
قریشا من کنانة واصطفی من قریش بنی ھاشم واصطفانی من
بنی ھاشم ت عن واثلة ان اللہ عز وجل اصطفی من ولد ابراھیم
اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل بنی کنانة واصطفی من کنانة
قریشا بنی ھاشم واصطفانی من بنی ھاشم ت عن واثلة ان اللہ بعثنی
رحمة مھداة وبعثنی برفع قوم وخفض آخرین ابن عساکر ونیز در کنز العمال گفتہ
ان اللہ تعالی خلق الخلق فجعلنی فی خیر فرقھم وخیر الفرقتین ثم خیر القبائل
فجعلنی فی خیر القبیلة ثم خیر البیوت فجعلنی فی خیر بیوتھم فانا خیرھم نسبا
وخیرھم بیتا ت عن العباس بن عبد المطلب ونیز در کنز العمال گفتہ کنت وآدم
فی الجنة فی صلبہ ورکب بی السفینة فی صلب ابی نوح وقذف بی
فی النار فی صلب ابراھیم لم یلتق ابوای قط علی سفاح ولم یزل اللہ
ینقلنی من الاصلاب الحسنة الی الارحام الطاھرة مصفی مھذبا لا تتشعب
شعبتان الا کنت فی خیرھما وقد اخذ اللہ بالنبوة میثاقی وبالاسلام
عھدی ونشر فی التوراة والانجیل ذکری وبین کل نبی صفتی تشرق الارض
بنوری والغمام لوجھی وعلمنی کتابہ ورقانی فی سمائہ وشق لی اسما من
اسمائہ فذو العرش محمود وانا محمد واحمد ووعدنی ان یحبونی بالحوض والکوثر
وان یجعلنی اول شافع واول مشفع ثم اخرجنی من خیر قرن لامتی
وھم الحمادون یامرون بالمعروف وینھون عن المنکر ابن عساکر عن

ابن عباس و قال غریب حدثنا ما بلغ ولد معد بن عدنان اربعین رجلا وقعوا على عسكر موسى فانتهبوه فدعا عليهم موسى قال يا رب هؤلاء ولد معد قد اغاروا على عسكري فاوحى الله تعالى اليه يا موسى لا تدع عليهم فان منهم النبي الامي النذير البشير نخبتي ومنهم الامة المرحومة امة محمد الذين يرضون من الله باليسير من الرزق ويرضى منهم بالقليل من العمل فيدخلهم الجنة بقول لا اله الا الله لان فيهم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب المتواضع في هيبته المجتمع له اللب في سكوته ينطق بالحكمة ويستعمل الحكم اخرجته من خير جيل من امته قريش ثم اخرجته من هاشم صفوة قريش فهو خير الى خير يصير وامته الى خير يصيرون طب عن ابي امامة ونیز در کنز العمال گفته ما ولدتني بغي قط منذ خرجت من صلب آدم ولم تزل تنازعني الامم كابرا عن كابر حتى خرجت من افضل حيين من العرب هاشم وزهرة ابن عساكر عن ابي هريرة ونیز در کنز العمال گفته ان الله عز وجل اختار العرب فاختار كنانة من العرب واختار قريشا من كنانة واختار بني هاشم من قريش واختارني من بني هاشم ابن سعد عن عبد الله بن عمير مرسلا ان الله تعالى اختار العرب فاختار منهم كنانة او النضر بن كنانة ثم اختار منهم قريشا واختار من قريش بني هاشم ابن سعد وحسنه عن محمد بن علي معضلا قال لي جبرئيل قلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد وقلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد بني اب افضل من بني هاشم الحاكم في الكنى وابن عساكر عن عائشة وصح قسم الله عز وجل الارض نصفين فجعلني في خيرهما ثم قسم النصف على ثلاثة فكنت في خير ثلث ثم اختار العرب من الناس ثم اختار قريشا من العرب ثم اختار بني هاشم من قريش ثم اختار بني عبد المطلب

احادیث فضیلت بنی ہاشم از مواہب قسطلانی

نقل القسطلانی فی المواہب عن ابن حجر ان لوائح الصحة ظاہرة علی صفحات ہذا المتن واشار الی حدیث قلبت مشارق الارض

احادیث فضیلت بنی ہاشم از منح مکیہ ابن حجر

من بني هاشم ثم اختارني من بني عبد المطلب ابن سعد عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن ابيه معضلا و قسطلانی در مواہب لدنیہ گفته روی ابو نعیم عن ابن عباس مرفوعا لم يلتق ابواي قط على سفاح لم يزل الله ينقلني من الاصلاب الطيبة الى الارحام الطاهرة لطيفا مهذبا لا تتشعب شعبتان الا كنت في خيرهما ونیز در مواہب گفته في الدلائل لابي نعيم عن عائشة رضي الله عنها عنه صلى الله عليه وسلم عن جبرئيل قال قلبت مشارق الارض ومغاربها فلم ار رجلا افضل من محمد ولا بني اب افضل من بني هاشم وكذا اخرجه الطبراني في الاوسط قال الحافظ شيخ الاسلام ابن حجر لوائح الصحة ظاهرة على صفحات هذا المتن وفي البخاري عن ابي هريرة عنه صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون بني آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذي كنت منه وفي مسلم عن واثلة بن الاسقع قال صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل واصطفى قريشا من كنانة واصطفى من قريش بني هاشم واصطفاني من بني هاشم ورواه الترمذي وعن العباس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق فجعلني في خير فرقهم وخير الفريقين ثم تخير القبائل فجعلني في خير القبيلة ثم تخير البيوت فجعلني في خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا وخيرهم بيتا رواه الترمذي هكذا منفردا به قال حديث حسن اي خيرهم روحا وذاتا وخيرهم بيتا اي اصلا وابن حجر در منح مکیہ شرح شعر لم تزل في ضمائر الكون تختار لك الامهات والآباء گفته اي كما طابت ذاتك بما اوتيته من الكمال الاعلى كذلك طاب نسبك فلم يكن في امهاتك من لدن حواء الى امك آمنة ولا في آبائك من لدن آدم الى ابيك عبد الله الا من هو مصطفى مختار وشاهد ذلك حديث

البخاری بعثت من خیر قرون بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت منہ وحدیث مسلم ان اللہ اصطفی کنانۃ من ولد اسمعیل واصطفی قریشا من کنانۃ واصطفی من قریش بنی ہاشم واصطفانی من بنی ہاشم وحدیث الترمذی بسند حسن ان اللہ خلق الخلق فجعلنی فی خیر فرقہم ثم تخیر القبائل فجعلنی فی خیر قبیلۃ ثم تخیر البیوت فجعلنی فی خیر بیوتہم فانا خیرہم نفسا ای روحا وذاتا وخیرہم بیتا ای اصلا وحدیث الطبرانی ان اللہ اختار الخلق فاختار منہم بنی آدم ثم اختار من بنی آدم فاختار منہم العرب ثم اختارنی من العرب فلم ازل خیارا من خیار الا من احب العرب فبحبی احبہم ومن ابغض العرب فببغضی ابغضہم واعلم ان ولد آدم ولد لہ من حوا اربعین ولدا فی عشرین بطنا الا شیث وصیہ فانہ ولد منفردا کرامۃ لکون نبینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم من نسلہ ثم لما توفی وصی بنیہ بوصیۃ ابیہ لہ ان لا یضع ہذا النور الذی بجبہۃ آدم ثم انتقل الی شیث الا فی المطہرات من النساء ولم تزل ہذہ الوصیۃ معمولا بہا فی القرون الی ان وصل ذلک النور الی جبہۃ عبد المطلب ثم ولدہ عبد اللہ عبد اللہ فطہر اللہ ہذا البیت الشریف من سفاح الجاہلیۃ کما ورد فی الاحادیث کحدیث فی سنن البیہقی ما ولدنی من سفاح الجاہلیۃ شیء ما ولدنی الا نکاح الاسلام وروی ابن سعد وابن عساکر عن محمد بن السائب الکلبی عن ابیہ قال کتبت للنبی صلی اللہ علیہ وسلم مائۃ ام فما وجدت فیہن سفاحا ولا شیئا مما کان فی امر الجاہلیۃ والطبرانی وابو نعیم وابن عساکر خرجت من نکاح لم اخرج من سفاح من لدن آدم الی ان ولدنی ابی وامی ولم یصبنی من سفاح اہل الجاہلیۃ شیء وابو نعیم لم یلتق ابوای قط علی سفاح لم یزل اللہ ینقلنی من الاصلاب الطیبۃ الی الارحام الطاہرۃ مصفی مہذبا لا ینشعب

شعبتان

شعبتان الا کنت فی خیرہما وابن مردویہ قرأ صلی اللہ علیہ وسلم لقد جاءکم رسول من انفسکم ای بفتح الفاء وقال انا انفسکم نسبا وصہرا وحسبا لیس فی آبائی من لدن آدم سفاح کلنا نکاح وحسین دیار بکری در خمیس گفتہ وفی الصفوۃ عن واثلۃ بن الاسقع ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ عز وجل اصطفی من ولد ابراہیم اسمعیل واصطفی من بنی اسمعیل کنانۃ واصطفی من کنانۃ قریشا واصطفی من قریش بنی ہاشم واصطفانی من بنی ہاشم انفرد باخراجہ مسلم وعلی بن ابراہیم الحلبی در انسان العیون گفتہ ومما یدل علی شرف ہذا النسب ایضا ما جاء عن عمرو بن العاص رضی اللہ تعالی عنہ ان اللہ اختار العرب علی الناس واختارنی علی من انا منہ من اولئک العرب وما جاء عن واثلۃ بن الاسقع رضی اللہ تعالی عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ اصطفی قریشا من کنانۃ واصطفی من قریش بنی ہاشم واصطفانی من بنی ہاشم اقول وجاء بلفظ آخر عن واثلۃ بن الاسقع وہو ان اللہ اصطفی من ولد آدم ابراہیم علیہما السلام واتخذہ خلیلا واصطفی من ولد ابراہیم اسمعیل ثم اصطفی من ولد اسمعیل نزار ثم اصطفی من ولد نزار مضر ثم اصطفی من ولد مضر کنانۃ ثم اصطفی من کنانۃ قریشا ثم اصطفی من قریش بنی ہاشم ثم اصطفی من بنی ہاشم عبد المطلب ثم اصطفانی من بنی عبد المطلب واللہ اعلم قال وفی روایۃ ان اللہ اصطفی من ولد ابراہیم اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل کنانۃ واصطفی من بنی کنانۃ قریشا واصطفی من قریش بنی ہاشم واصطفانی من بنی ہاشم وما جاء عن جعفر بن محمد عن ابیہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبرئیل فقال یا محمد ان اللہ بعثنی فطفت شرق الارض ومغربہا وسہلہا وجبلہا فلم اجد حیا خیرا من مضر ثم امرنی

حدیث دال بر افضلیت بنی ہاشم از خمیس دیار بکری

ص ۳۶/۲۳۴ جزو اول

باب النسب الشریف

احادیث افضلیت بنی ہاشم از انسان العیون

۱؎ ثم اصطفی من ولد اسمعیل

فطفت فی کنانة فلم اجد حیا خیرا من قریش ثم اخرجنی فطفت فی قریش فلم
اجد حیا خیرا من بنی هاشم ثم امرنی ان اختار فی انفسهم ای اختار نفسا
من انفسهم فلم اجد نفسا خیرا من نفسك انتهی ای وفی الوفاء عن ابن
عباس رضی الله تعالی عنهما فی قوله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم قال
لیس من العرب قبیلة الا ولدت النبی صلی الله علیه وسلم مضرها وربیعها
ویمانیها وعن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله خلق الخلق فاختار من الخلق بنی آدم واختار من
بنی آدم العرب واختار من العرب مضر واختار من مضر قریشا واختار
من قریش بنی هاشم واختارنی من بنی هاشم فانا خیار من خیار الی
خیار انتهی وقوله واختار من مضر قریشا یدل علی ان مضر لیس جماع
قریش والا کانت اولاده کلها قریشا وعن ابی هریرة بسند
حسنه الحافظ العراقی ان الله حین خلق الخلق بعث جبریل فقسم
الناس قسمین قسم العرب قسما وقسم العجم قسما وکانت خیرة الله فی
العرب ثم قسم العرب قسمین فقسم الیمن قسما وقسم مضر قسما وکانت
خیرة الله فی مضر وقسم مضر قسمین فکانت قریش قسما وکانت خیرة الله
فی قریش ثم اخرجنی من خیار من انا منه قال بعضهم وما جاء فی
فضل قریش فهو ثابت لبنی هاشم والمطلب لانهم اخص وما ثبت
للاعم یثبت للاخص ولا عکس وفی الشفاء عن ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله سبحانه وتعالی
قسم الخلق قسمین فجعلنی من خیرهم قسما فذلك قوله تعالی اصحاب
الیمین واصحاب الشمال فانا من اصحاب الیمین وانا خیر اصحاب الیمین
ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا فذلك قوله تعالی اصحاب
المیمنة واصحاب المشئمة والسابقون السابقون فانا خیر السابقین

ثم جعل

ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی من خیرها قبیلة وذلك قوله تعالی
وجعلناکم شعوبا وقبائل الآیة فانا اتقی ولد آدم واکرمهم علی الله تعالی
ولا فخر وجعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا ولا فخر فذلك قوله
تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت الآیة هذا کلام
الشفاء فلیتامل ونیز در انسان العیون گفته عن ابن عباس رضی الله تعالی
عنهما خیر العرب مضر وخیر مضر عبد مناف وخیر بنی عبد مناف بنو هاشم وخیر بنی هاشم
بنو عبد المطلب والله ما افترق فرقتان منذ خلق الله تعالی آدم الا کنت
فی خیرهما اول وفی لفظ آخر عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله حین خلقنی جعلنی من خیر خلقه
ثم حین خلق القبائل جعلنی من خیرهم قبیلة وحین خلق الانفس
جعلنی من خیر انفسهم ثم حین خلق البیوت جعلنی من خیر بیوتهم
فانا خیرهم بیتا وانا خیرهم نسبا وفی لفظ آخر عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله قسم الخلق قسمین فجعلنی فی خیرهم قسما
ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا ثم جعل الثلث قبائل فجعلنی
فی خیرها قبیلة ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا وتقدم
عن الشفاء مثل ذلك مع زیادة الاستدلال بالآیات وتقدم
الامر بالتامل فی ذلك والله اعلم و شیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته
از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه
وسلم بیرون آمدم از نکاح و بیرون نیامده ام از سفاح از گاه آدم علیه السلام
تا آنکه بزائید مرا پدر و مادر من نرسید مرا از سفاح جاهلیت چیزی و در حدیث
دیگر آمده که فرمود همیشه بود خدای تعالی که نقل میکرد مرا از اصلاب طیبه بارحام
طاهره مصفا و مهذب و منشعب نمی شد دو شعبه مگر آنکه بودم من در بهتر
ازین دو شعبه و نیز در مدارج گفته و ابو نعیم در دلائل ذکر کرده از عائشه

صرح ۳۸ ثلث اول
باب نسبه الشریف

احادیث فضیلت بنی هاشم از
مدارج النبوة عبد الحق دهلوی

از رسول خدا از جبرئیل که گفت گشتم مشارق ارض و مغارب آن را پس ندیدم
هیچ مردی را فاضل تر از محمد و ندیدم پسران هیچ مردی را فاضل تر از بنی هاشم
و در صحیح بخاری از ابی هریره آمده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر انگیخته شده ام من از خیر قرون بنی آدم قرنی بعد از قرنی تا پیدا شدم از قرنی
که در و بودم و در صحیح مسلم آمده که فرمود آنحضرت بدرستی که برگزید خدای تعالی کنانه را
از اولاد اسمعیل علیه السلام و برگزید قریش را از کنانه و برگزید از قریش بنی هاشم را
و برگزید مرا از بنی هاشم انتهی و قطع نظر ازین احادیث و روایات کثیره حسب افادات
علمای عالی درجات نسب شریف جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم افضل انساب
و اشرف احساب و افضلیت نسب آنحضرت مثبت نهایت افضلیت آن صفوه
انبیای انجاب صلی الله علیه وآله الاطیاب با نفح مسک و طاب ملاب پس
اشرفیت نسب جناب امیر المومنین علیه السلام هم مثبت کمال افضلیت آنحضرت باشد
و چون اغیار ازین فضیلت جلیله الفخار شرقة المنار براحل قاصیه دور اند
و حرمان شان از مدانات این بکرمت فخیمه و منقبت عظیمه در کمال ظهور پس در
افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام ریبی نماند و بعد لحاظ انضمام دیگر
فضائل و مآثر عالیه محامد و مناقب سامیه یقین افضلیت آنحضرت با قصای
مدارج و اعلای مراتب فائز می گردد قسطلانی در مواهب لدنیه گفته ثم اعلم
انه علیه الصلوة والسلام لم یشرکه فی ولادته عن ابویه اخ او
اخت لانتهاء صفوتهما الیه و قصور نسبهما علیه لتکون مختصا
بنسب جعله الله تعالی للنبوة غایة ولتمام الشرف نهایة وانت
اذا اختبرت حال نسبه الشریف و علمت طهارة مولده تیقنت انه
هو سلالة آباء کرام فهو صلی الله علیه وسلم النبی العربی الابطحی
الحرمی الهاشمی القریشی نخبة بنی هاشم المختار المنتخب من خیر بطون
العرب و اعرقها فی النسب و اشرفها فی الحسب و انضرها عودا و اطولها

عموداً و اطیبها ارومة و اعزها جرثومة و افصحها لسانا و اوضحها
بیانا و ارجحها میزانا و اصحها ایمانا و اعزها نفرا و اکرمها معشرا من قبل
ابیه و امه و من اکرم بلاد الله علیه و علی عباده و سیوطی در مقامات
خود گفته المقامة السندسیة لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه
ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم بنی سری قدره علی
و برهانه جلی خیر الخلیقة اما و ابا و انکاهم حسبا و نسبا خلق الله
لاجله الکونین و اقر به من کل مومن العینین و جعله نبی الانبیاء
و آدم منجدل فی طینته و کتب اسمه علی العرش علاما بمزیته
عنده و فضیلته و توسل به آدم فتاب علیه و اخبره انه لولاه
ما خلقه و ناهیک بها مزیة لدیه نبی خص بالتقدیم قدما
و آدم بعد فی طین و ماء کریم بالحبا من راحتیه یجود و فی المحیا
بالحیاء و من خصائصه فیما ذکر الغزالی و غیره ان الله ملکه الجنة
و اذن له ان یقطع منها من یشاء ما یشاء و اعظم بذلک منه
و خصه بطهارة النسب تعظیما لشانه و حفظ آباءه من الدنس
تتمیما لبرهانه و جعل کل اصل من اصوله خیر اهل زمانه کما
قال فی حدیث البخاری الذی تقطع بصدوره من فیه بعثت من خیر
قرون بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت فیه و قال
علیه السلام انا انفسکم نسبا و صهرا و حسبا لم یزل الله ینقلنی
من الاصلاب الطیبة الی الارحام الطاهرة مصفی مهذبا لا تنشعب
شعبتان الا کنت فی خیرهما فانا خیرکم نفسا و خیرکم ابا و اجدر
بقول صاحب البردة ان یکون له فی عرصات القیمة عدة
و بدا للوجود منک کریم من کریم آباؤه کرماء
نسب تحسب العلا بحلاه قلدتها نجومها الجوزاء
حبذا عقد سودد و فخار انت فیه الیتیمة العصماء

تصریح سیوطی بکمال شرف نسب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در مقامات خود

وینظم فی سلک هذه الدرر قول حافظ العصر ابی الفضل ابن حجر فی نبی الهدی
المختار من آل هاشم * ضمن فخرهم فلیقصر المتطاول * تنقل فی اصلاب
قوم تشرفوا * به مثل ما للبدر تلک المنازل * وحلبی در انسان العیون گفته
والی شرف هذا النسب یشیر صاحب الهمزیة رحمه الله تعالی بقوله
وبدا للوجود منک کریم * من کریم آباؤه کرماء * نسب تحسب العلی بحلاه * قلدتها
نجومها الجوزاء * حبذا عقد سودد وفخار * انت فیه الیتیمة العصماء * ای ظهر
لهذا العالم منک کریم ای جامع لکل صفة کمال و هذا علی حد قولهم
لی من فلان صدیق حمیم و ذلک الکریم الذی ظهر جده من اب کریم سالم
من نقص الجاهلیة اباؤه الشامل للامهات جمیعهم کرماء ای سالمون
من نقائص الجاهلیة ای ما یعد فی الاسلام نقصا من اوصاف الجاهلیة
وهذا نسب لا اجل منه ولجلالته اذا تاملته تظن بسبب ما تحلی به من
الکمالات ای معالیها اجعلت الجوزاء نجومها التی یقال لها نطاق الجوزاء
قلادة لتلک المعالی وهذه القلادة هی قلادة سیادة وتمدح موصوفة
بانک فی تلک القلادة الدرة الیتیمة التی لا مشابه لها المحفوظة عن
الاعین لجلالتها لا یقال شمول الاباء للامهات لا یناسب قوله نسب
لان النسب الشرعی فی الاباء خاصة لانا نقول المراد بالنسب ما یعم
اللغوی ویقال سلامة اباءه من النقائص انما هو من حیث ابوته
ای کونه متفرعا عنهم وذلک یستلزم ان تکون امهاته کذلک
وسیاق لم ازل انقل من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات
وسیاق الکلام علی ذلک مستوفی وقد قال الماوردی فی کتاب
اعلام النبوة واذا اختبرت حال نسبه صلی الله علیه وسلم
وعرفت طهارة مولده صلی الله علیه وسلم علمت انه سلالة
اباء کرام لیس فیهم مسترذل بل کلهم سادة قادة وشرف النسب

تصریح نور الدین حلبی بشرف نسب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم

وطهارة

وطهارة المولد من شروط النبوة هذا کلامه ومن کلام عمه ابی طالب
اذا اجتمعت یوما قریش لمفخر * فعبد مناف سرها وصمیمها * وان حصلت
انساب عبد منافها * ففی هاشم اشرافها وقدیمها * وان فخرت یوما
فان محمدا * هو المصطفی من سرها وکریمها * بالرفع عطفا علی المصطفی
وسر القوم وسطهم فاشرف القوم قومه واشرف القبائل قبیلته
واشرف الافخاذ فخذه ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد الاصفهانی بعد ذکر احادیث
فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بطیب ولادت و حسب و نسب
در دلائل النبوة گفته و وجه الدلالة فی هذه الفضیلة ان النبوة ملک
وسیاسة عامة وذلک قوله تعالی ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله
من فضله فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب والحکمة واتیناهم ملکا
عظیما والملک فی ذوی الاحساب والاخطار من الناس وکل ما کان
خصال فضله اوفر کانت الرعیة بالانقیاد الیه اسمع والی طاعة
مطیعه اسرع واذا کان فی الملک وفی توابعه نقیصة نقص عدد
اتباعه ورعیته ففی اختیار الله له ان امده بجمل ما بالملوک
الیه الحاجة لیدعو الناس الی اتباعه ولذلک قال قوم یا شعیب ما نفقه
کثیرا مما تقول وانا لنراک فینا ضعیفا ولولا رهطک لرجمناک
الایة وقال فرعون لموسی ام انا خیر من هذا الذی هو مهین
ولا یکاد یبین فازری فرعون به لیثبط بذلک القوم عن اتباعه
حتی شکا موسی الی الله تعالی وسأله ان یحل العقدة من لسانه
لیفقهوا قوله فقال واخی هرون هو افصح منی لسانا فارسله معی
ردأ یصدقنی فدل ذلک علی ان الملک لا یصلح الا فی اهل الکمال
والمهابة وهاتان الخصلتان لا توجدان فی غیر ذوی الاحساب
فجعل الله لنبیه محمد صلی الله علیه وسلم من الحظوظ اوفرها

کلام ابو نعیم اصفهانی در اثبات شرف نسب و حسب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در دلائل النبوة

ومن اسمها واوفاها واكثرها فلذلك قال خانا من خيار الى خيار وجعله ايضًا من افضل البقاع مولدًا ومسكنا ومخرجا البقعة التى افترض الله على كل الموحدين من المستطيعين حجه فكان لهذا ايضًا افضلهم نفسًا وحسبًا ودارًا ولذلك سال هرقل ابا سفين بن حرب عن حسبه فقال كيف حسبه فيكم فقالوا هو من اوسطنا حسبا فقال له هرقل كذلك الانبياء وسيوطى در خصائص بعد ذكر احاديث سابقه گفته قال ابو نعيم وجه الدلالة على نبوته من هذه الفضيلة ان النبوة ملك وسياسة عامة والملك فى ذوى الاحساب والاخطار من الناس لان ذلك ادعى الى انقياد الرعية له واسرع الى طاعته ولذلك سال هرقل ابا سفيان كيف نسبه فيكم قالوا هو فينا ذو نسب قال هرقل وكذلك الرسل تبعث فى نسب قومها قاضى عياض در شفا گفته الباب الثانى فى تكميل الله تعالى له المحاسن خلقًا وخُلقًا وقرانه جميع الفضائل الدينية والدنيوية فيه نسقًا اعلم ايها المحب لهذا النبى الكريم الباحث عن تفاصيل جمل قدره العظيم ان خصال الجلال والكمال فى البشر نوعان ضرورى دنيوى اقتضته الجبلة وضرورة الحياة الدنيا ومكتسب دينى وهو ما يحمد فاعله ويقرب الى الله زلفى ثم هى على فنين ايضا منها ما يتخلص لاحد الوصفين ومنها ما يتمازج ويتداخل فاما الضرورى المحض فما ليس للمرء فيه اختيار ولا اكتساب مثل ما كان فى جبلته من كمال خلقته وجمال صورته وقوة عقله وصحة فهمه وفصاحة لسانه وقوة حواسه واعضائه واعتدال حركاته وشرف نسبه وعزة قومه وكرم ارضه ويلحق به ما تدعوه ضرورة حياته اليه من غذائه ونومه وملبسه ومسكنه ومنكحه وماله وجاهه وقد تلحق

[margin: تصریح سیوطی در خصائص ... نسب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ...]

[margin: بیان قاضی عیاض در شفا ... نسب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم]

هذه الخصال الاخرة بالاخروية اذا قصد به التقوى ومعونة البدن على سلوك طريقها وكانت على حدود الضرورة وقوانين الشريعة فاما المكتسبة الاخروية فالاخلاق العلية والاداب الشرعية من الدين والعلم والحلم والصبر والشكر والعدل والزهد والتواضع والعفة والعفو والجود والشجاعة والحياء والمروة والصمت والتؤدة والوقار والرحمة وحسن الادب والمعاشرة واخواتها وهى التى جماعها حسن الخلق وقد يكون من هذه الاخلاق ما هو فى الغريزة واصل الجبلة لبعض الناس وبعضهم لا تكون فيه فيكتسبها ولكنه لا بد ان يكون من اصولها فى اصل الجبلة شعبة كما سنبينه ان شاء الله تعالى وتكون هذه الاخلاق دنيوية اذا لم يرد بها وجه الله تعالى والدار الاخرة ولكنها كلها محاسن وفضائل باتفاق اصحاب العقول السليمة وان اختلفوا فى موجب حسنها وتفضيلها فصل اذا كانت خصال الكمال والجلال ما ذكرناه ووجدنا الواحد منا يشرف بواحدة منها او اثنتين ان اتفقت له فى كل عصر اما من نسب او جمال او قوة او علم او حلم او شجاعة او سماحة حتى يعظم قدره وتضرب باسمه الامثال ويتقرر له بالوصف بذلك فى القلوب اثرة وعظمة وهو منذ عصور خوال رمم بوال فما ظنك بعظيم قدر من اجتمعت فيه كل هذه الخصال الى ما لا ياخذه عد ولا يعبر عنه مقال ولا ينال بكسب ولا حيلة الا بتخصيص الكبير المتعال من فضيلة النبوة والرسالة والخلة والمحبة والاصطفاء والاسراء والروية والقرب والدنو والوحى والشفاعة والوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة والمقام المحمود والبراق والمعراج والبعث الى الاحمر والاسود والصلوة بالانبياء والشهادة بين الانبياء

والامم وسیادة ولد آدم ولواء الحمد والبشارة والنذارة والمكانة عند ذی العرش والطاعة ثم والامانة والهداية ورحمة للعالمين واعطاء الرضی والسؤل والكوثر وسماع القول واتمام النعمة والعفو عما تقدم وما تأخر وشرح الصدر ووضع الوزر ورفع الذكر وعزة النصر ونزول السكينة والتاييد بالملائكة وايتاء الكتاب والحكمة والسبع المثانی والقرآن العظيم وتزكية الامة والدعاء الی الله والملائكة والحكم بين الناس بما اراه الله تعالی ووضع الاصر والاغلال عنهم والقسم باسمه واجابة دعوته وتكليم الجمادات والعجم واحياء الموتی واسماع الصم ونبع الماء من بين اصابعه وتكثير القليل وانشقاق القمر ورد الشمس وقلب الاعيان والنصر بالرعب والاطلاع علی الغيب وظل الغمام وتسبيح الحصا وابراء الآلام والعصمة من الناس الی ما لا يحويه محفل ولا يحيط بعلمه الا مانحه ذلك ومفضله به لا اله غيره الی ما اعد له فی الدار الآخرة من منازل الكرامة ودرجات القدس ومراتب السعادة والحسنی والزيادة التی تقف دونها العقول ويحار دون ادانيها الوهم دوم آنكه شاه ولی الله در ازالة الخفا بعد ذكر واقعه وفات جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم گفته بعد از ان در ان حالت بوقوع اعظم اختلافی كه پيش آمد اجتماع انصار بود در سقيفه بنی ساعده بقصد بيعت سعد بن عباده واين همان اختلافست كه اگر بيد بر حضرت صديق وفاروق دفع ان نمی شد سل سيف بميان می آمد ودين از هم می پاشيد وحضرت صديق وفاروق در سقيفه حاضر شدند وبسيف بيان قطع آن اختلاف نمودند ورواة علم در نقل اين بيان قاطع مختلف اند هر يكی چيزی حفظ كرده وچيزی ترك نموده ودرين محل روايتی چند بر نگارم تا قصه منقح گردد والی ان قال اما رواية ابی سعيد الخدری قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم

قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين ان رسول الله صلی الله علیه وسلم كان اذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا منا فنری ان يلی هذا الامر رجلان احدهما منكم والآخر منا قال فتتابعت خطباء الانصار علی ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين ونحن انصاره كما كنا انصار رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام ابو بكر فقال جزاكم الله خيرا يا معشر الانصار وثبت قائلكم ثم قال والله لو فعلتم غير ذلك لما صالحتكم اخرجه ابن ابی شيبة ازين روايت ظاهر است كه زيد بن ثابت استدلال كرده بر انحصار خلافت در مهاجرين باين امر كه جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم از مهاجرين بوده پس بايد كه خليفه نيز از مهاجرين باشد پس بمفاد همين تقرير ميگوييم كه چون جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم از بنی هاشم بود بايد كه خليفه نيز از بنی هاشم باشد وچون بعد جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم افضل بنی هاشم جناب امير المومنين علیه السلام بوده خلافت بآنحضرت منحصر باشد پس قرب نسب جناب امير المومنين علیه السلام مثبت امامت بلا فاصله آنحضرت باشد سوم آنكه حضرت عتيق در معرض بيان انحصار امر امارت وخلافت در قريش اشرفيت ايشان از روی نسب ودار ذكر كرده وباين حجت انصار را عاجز وساكت وخاموش وصامت گردانيده وجميع حاضرين از مهاجرين وانصار بر رد وانكار آن لب نكشودند بلكه بمفاد آن طريق انقياد وتسليم وبيعت عتيق پيمودند وظاهر است كه اشرفيت جناب امير المومنين علیه السلام از روی نسب ودار بنسبت جميع مهاجرين وانصار ثابت ومتحقق است پس حسب افاده حضرت عتيق انحصار خلافت در ذات سراپا بركات جناب امير المومنين علیه السلام بكمال اولويت ظاهر وباهر گرديد ثم انه بلغنی ان قائلا منكم يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا

فلا يغترن امرأ ان يقول انما كانت بيعة ابی بكر فلتة وتمت الا وانها
قد كانت كذلك ولكن الله وقى شرها وليس فيكم من تقطع الاعناق
اليه مثل ابی بكر من بايع رجلا من غير مشورة من المسلمين فلا يبايع
هو ولا الذی تابعه تغرة ان يقتلا وانه قد كان من خيرنا حين
توفى الله نبيه ان الانصار خالفونا واجتمعوا باسرهم فی سقيفة بنی
ساعدة وخالف عنا علی والزبير ومن معهما واجتمع المهاجرون الى
ابی بكر رضی الله عنه فقلت لابی بكر يا ابا بكر انطلق بنا الى اخواننا
هؤلاء من الانصار فانطلقنا نريدهم فلما دنونا منهم لقينا منهم رجلان
صالحان فذكرا ما تمالأ عليه القوم فقالا اين تريدون يا معشر المهاجرين
فقلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار فقالا عليكم ان لا تقربوهم
اقضوا امركم فقلت والله لنأتينهم فانطلقنا حتى اتيناهم فی سقيفة
بنی ساعدة فاذا رجل مزمل بين ظهرانيهم فقلت من هذا قالوا هذا
سعد بن عبادة فقلت ما له قالوا يوعك فلما جلسنا قليلا تشهد
خطيبهم فاثنى على الله بما هو اهله ثم قال اما بعد فنحن انصار الله وكتيبة
الاسلام وانتم معاشر المهاجرين رهط وقد دفت دافة من قومكم
فاذا هم يريدون ان يختزلونا من اصلنا وان يحضنونا من الامر
فلما سكت اردت ان اتكلم وكنت زورت مقالة اعجبتنی اريد ان اقدمها
بين يدی ابی بكر وكنت اداری منه بعض الحد فلما اردت ان اتكلم
قال ابو بكر على رسلك فكرهت ان اغضبه فتكلم ابو بكر فكان هو
احلم منی واوقر والله ما ترك من كلمة اعجبتنی فی تزويری الا قال
فی بديهته مثلها او افضل منها حتى سكت فقال ما ذكرتم فيكم
من خير فانتم له اهل ولن يعرف هذا الامر الا لهذا الحی من قريش
هم اوسط العرب نسبا ودارا وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين

فبايعوا

فبايعوا ايهما شئتم فاخذ بيدی وبيد ابی عبيدة بن الجراح وهو جالس
بيننا فلم اكره مما قال غيرها كان والله ان اقدم فتضرب عنقی لا يقربنی ذلك
من اثم احب الی من ان اتامر على قوم فيهم ابو بكر اللهم الا ان تسول لی نفسی
عند الموت شيئا لا اجده الان فقال قائل من الانصار انا جذيلها المحكك
وعذيقها المرجب منا امير ومنكم امير يا معشر قريش فكثر اللغط وارتفعت الاصوات
حتى فرقت من الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته
وبايعه المهاجرون ثم بايعته الانصار ونزونا على سعد بن عبادة
فقلت قتل الله سعد بن عبادة قال عمر وانا والله ما وجدنا فی
ما حضرنا من امر اقوى من مبايعة ابی بكر خشينا ان فارقنا القوم
ولم تكن بيعة ان يبايعوا رجلا منهم بعدنا فاما بايعناهم على
ما لا نرضى واما نخالفهم فيكون فساد فمن بايع رجلا على غير مشورة
من المسلمين فلا يبايع هو ولا الذی تابعه تغرة ان يقتلا وابن هشام
در سیرت خود از عمر نقل نموده کہ او گفتہ ثم انه قد بلغنی ان فلانا قال والله
لو قد مات عمر بن الخطاب لقد بايعت فلانا فلا يغرن امرأ ان يقول
ان بيعة ابی بكر كانت فلتة فتمت وانها قد كانت كذلك الا ان الله
قد وقى شرها وليس فيكم من تنقطع الاعناق اليه مثل ابی بكر فمن
بايع رجلا عن غير مشورة من المسلمين فانه لا بيعة له هو ولا الذی
بايعه تغرة ان يقتلا انه كان من خيرنا حين توفى الله نبيه صلى الله
عليه وسلم ان الانصار خالفوا فاجتمعوا باشرافهم فی سقيفة بنی
ساعدة وتخلف عنا علی بن ابی طالب والزبير بن العوام ومن معهما
واجتمع المهاجرون الى ابی بكر فقلت لابی بكر انطلق بنا الى اخواننا
هؤلاء من الانصار فانطلقنا نؤمهم حتى لقينا منهم رجلان صالحان
فذكرا لنا ما تمالأ عليه القوم وقالا اين تريدون يا معشر المهاجرين

قلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار قالا فلا عليكم ان لا تقربوهم
يا معشر المهاجرين اقضوا امركم قال قلت والله لناتينهم فانطلقنا
حتى اتيناهم في سقيفة بني ساعدة فاذا بين ظهرانيهم رجل مزمل فقلت
من هذا قالوا سعد بن عبادة فقلت ماله قالوا وجع فلما جلسنا
تشهد خطيبهم فاثنى على الله بما هو له اهل ثم قال اما بعد فنحن انصار الله
وكتيبة الاسلام وانتم يا معشر المهاجرين رهط منا وقد دفت
دافة من قومكم قال واذا هم يريدون ان يختازونا من اصلنا ويغصبونا
الامر فلما سكت اردت ان اتكلم وقد زورت في نفسي مقالة قد اعجبتني
اريد ان اقدمها بين يدي ابي بكر وكنت اداري منه بعض الحد فقال
ابو بكر على رسلك يا عمر فكرهت ان اغضبه فتكلم وهو كان اعلم
مني واوقر فوالله ما ترك من كلمة اعجبتني من تزويري الا قال في
بديهته او مثلها او افضل حتى سكت قال اما ما ذكرتم فيكم من خير
فانتم له اهل ولن تعرف العرب هذا الامر الا لهذا الحي من قريش هم
اوسط العرب نسبا ودارا وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين
فبايعوا ايهما شئتم واخذ بيدي وبيد ابي عبيدة بن الجراح وهو
جالس بيننا ولم اكره شيئا مما قال غيرها كان والله ان اقدم فتضرب
عنقي لا يقربني ذلك الى اثم احب الي من ان اتامر على قوم فيهم ابو بكر
قال فقال قائل من الانصار انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب
منا امير ومنكم امير يا معشر قريش قال فكثر اللغط وارتفعت الاصوات
حتى تخوفت الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته
ثم بايعه المهاجرون ثم بايعه الانصار ونزونا على سعد بن عبادة
فقال قائل منهم قتلتم سعد بن عبادة قال فقلت قتل الله سعد
بن عبادة قال ابن اسحاق قال الزهري اخبرني عروة بن الزبير ان

يغصبونا

احتجاج ابی بکر بکون قریش اوسط العرب نسبا و دارا علی الانصار الخلافة فیهم محکی از کتاب السیرة لابن هشام

احد الرجلين

احد الرجلين الذين لقوا من الانصار حين ذهبوا الى السقيفة عويم بن
ساعدة والاخر معن بن عدي اخو بني العجلان فاما عويم بن ساعدة
فهو الذي بلغنا انه قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم من الذين
قال الله عز وجل لهم فيه رجال يحبون ان يتطهروا والله يحب المتطهرين
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم المرء منهم عويم بن ساعدة
واما معن بن عدي فبلغنا ان الناس بكوا على رسول الله صلى الله
عليه وسلم حين توفاه الله عز وجل وقالوا والله لوددنا انا متنا
قبله انا نخشى ان نفتتن بعده قال معن بن عدي لكني والله ما احب
اني مت قبله حتى اصدقه ميتا كما صدقته حيا فقتل معن
يوم اليمامة شهيدا في خلافة ابي بكر يوم مسيلمة الكذاب
ومحمد بن جرير طبری در تاریخ کبیر از عمر نقل کرده که او در خطبه خود گفته ثم
انه بلغني ان قائلا منكم يقول لو قد مات امير المومنين بايعت
فلانا فلا يغرن امرأ ان يقول ان بيعة ابي بكر كانت فلتة فقد
كانت كذلك غير ان الله وقى شرها وليس منكم من تقطع اليه
الاعناق مثل ابي بكر وانه كان خيرنا حين توفى الله نبيه وان
عليا والزبير ومن معهما تخلفوا عنه في بيت فاطمة وتخلفت عنا
الانصار باسرها واجتمع المهاجرون الى ابي بكر فقلت لابي بكر انطلق
بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقنا نؤمهم فلقينا رجلان
صالحان قد شهدا بدرا فقالا اين تريدون يا معشر المهاجرين قلنا
نريد اخواننا هؤلاء من الانصار قالا فارجعوا فاقضوا امركم بينكم
فقلنا والله لناتينهم قال فاتيناهم وهم مجتمعون في سقيفة
بني ساعدة قال واذا بين اظهرهم رجل مزمل قال قلت من هذا
قالوا سعد بن عبادة قال قلت ما شانه قالوا وجع فقام رجل

منهم وقال الحمد لله اما بعد فنحن الانصار وكتيبة الاسلام وانتم
يا معشر قريش رهط نبينا وقد دفت الينا من قومكم دافة فلما
رايتهم يريدون يختزلونا من اصلنا ويغصبونا الامر وقد كنت
زورت في نفسي مقالة اقدمها بين يدي ابي بكر وكنت اداري منه
بعض الحد وكان اوقر مني واحلم فلما اردت ان اتكلم قال على
رسلك وكرهت ان اغضبه فقام فحمد الله واثنى عليه فما ترك
شيئا كنت زورت في نفسي ان اتكلم به لو قد تكلمت الا جاء به
او باحسن منه وقال اما بعد يا معشر الانصار فانكم لا تذكرون
منكم فضلا الا وانتم له اهل وان العرب لن تعرف هذا الامر الا لهذا
الحي من قريش هم اوسط دارا ونسبا واني قد رضيت لكم احد هذين
الرجلين فبايعوا ايهما شئتم واخذ بيدي وبيد ابي عبيدة بن الجراح
واني والله ما كرهت من كلامه شيئا غير هذه الكلمة ان كنت اقدم
فتضرب عنقي فيما لا يقربني الى اثم احب الي من ان اومر على قوم فيهم ابو بكر
فلما قضى ابو بكر كلامه قام منهم رجل فقال انا جذيلها المحكك
وعذيقها المرجب منا امير ومنكم امير يا معشر قريش قال فارتفعت
الاصوات وكثر اللغط فلما اشفقت الاختلاف قلت لابي بكر ابسط
يدك فابايعك فبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون وبايعه
الانصار ثم نزونا على سعد حتى قال قائلهم قتلتم سعدا فقلت قتل الله
سعدا وانا والله ما وجدنا امرا هو اقوى من مبايعة ابي بكر خشينا
ان فارقنا القوم ولم يكن بيعة ان يحدثوا بعدنا بيعة فاما تابعناهم
على ما لا نرضى او نخالفهم فيكون فساد وعلي متقي در كنز العمال گفته
عن ابن عباس قال قال عمر بن الخطاب انه كان من خبرنا حين توفى الله
نبيه صلى الله عليه وسلم ان الانصار خالفوا واجتمعوا في سقيفة

صـ الفرع الاول في خلافة ابي بكر الصديق من الفصل الثاني في امر الخلفاء الاربعة من الباب الخامس من كتاب الامارة الذي هو كتاب سابع من حرف الهمزة

بني ساعدة وخالف عنا علي والزبير ومن معهما واجتمع المهاجرون
الى ابي بكر فقلت لابي بكر يا ابا بكر انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقنا
نريدهم فلما دنونا منهم لقينا منهم رجلان صالحان فذكرا ما تمالا
عليه القوم فقالا اين تريدون يا معشر المهاجرين فقلنا نريد
اخواننا هؤلاء من الانصار فقالا لا عليكم ان لا تقربوهم اقضوا امركم
فقلت والله لناتينهم فانطلقنا حتى اتيناهم في سقيفة بني ساعدة
فاذا رجل مزمل بين ظهرانيهم فقلت من هذا قالوا سعد بن عبادة
فقلت ما له قالوا يوعك فلما جلسنا قليلا تشهد خطيبهم فاثنى
على الله بما هو اهله ثم قال اما بعد فنحن انصار الله وكتيبة الاسلام
وانتم المهاجرون رهط منا وقد دفت دافة من قومكم فاذا انتم
تريدون ان تختزلونا من اصلنا وان تحضنونا من هذا الامر فلما سكت
اردت ان اتكلم وقد زورت مقالة اعجبتني اريد ان اقدمها بين يدي ابي بكر
وكنت اداري منه بعض الحد فلما اردت ان اتكلم قال ابو بكر
على رسلك فكرهت ان اغضبه فتكلم ابو بكر وكان هو احلم مني
واوقر والله ما ترك من كلمة اعجبتني في تزويري الا قال في بديهته
مثلها او افضل منها حتى سكت قال ما ذكرتم من خير فانتم له اهل
ولن يعرف هذا الامر الا لهذا الحي من قريش هم اوسط العرب نسبا
ودارا وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايهما شئتم واخذ
بيدي وبيد ابي عبيدة الجراح وهو جالس بيننا فلم اكره مما قال غيرها
كان والله ان اقدم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك من اثم احب الي من
ان اتامر على قوم فيهم ابو بكر اللهم الا ان تسول نفسي عند الموت شيئا
لا اجده الآن فقال قائل الانصار انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب
منا امير ومنكم امير يا معشر قريش وكثر اللغط وارتفعت الاصوات

حتی فرقت من ان یقع اختلاف فقلت ابسط یدك یا ابا بکر فبسط یدہ فبایعتہ وبایعہ المہاجرون ثم بایعہ الانصار ونزونا علی سعد بن عبادۃ فقال قائل منہم قتلتم سعدا فقلت قتل اللہ سعدا اما واللہ ما وجدنا فیما حضرنا امرا اوفق من مبایعۃ ابی بکر خشینا ان فارقنا القوم ولم یکن بیعۃ ان یحدثوا بعدنا بیعۃ فاما ان نتابعہم علی ما لا نرضی واما ان نخالفہم فیکون فیہ فساد فمن بایع امیرا من غیر مشورۃ المسلمین فلا بیعۃ لہ ولا بیعۃ للذی بایعہ تغرۃ ان یقتلا خ وابو عبید فی الغریب حق چہارم آنکہ ابو بکر انصار را دفع کردہ بدعوی اقربیت خود باجناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم واحتجاج بآن نمودہ بر احقیت خود بر خلافت پس حسب احتجاج واستدلال ابی بکر جناب امیر المومنین علیہ السلام کہ بلاشبہہ اقرب از ابی بکر ست اولی واحق بخلافت باشد محب الدین طبری در ریاض نضرہ گفتہ وذکر موسی بن عقبۃ عن ابن شہاب ان ابا بکر یوم السقیفۃ تشہد وانصت القوم فقال بعث اللہ نبیہ بالہدی ودین الحق فدعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی الاسلام فاخذ اللہ بقلوبنا ونواصینا الی ما دعا الیہ فکنا معشر المہاجرین اول الناس اسلاما ونحن عشیرتہ واقاربہ وذوو رحمہ ونحن اہل الخلافۃ واوسط الناس انسابا فی العرب ولدتنا العرب کلہا فلیس منہم قبیلۃ الا لقریش فیہا ولادۃ ولن تصلح الا لرجل من قریش ہم اصبح الناس وجوہا واسلطہم السنۃ وافضلہم قولا فالناس لقریش تبع فنحن الامراء وانتم الوزراء وانتم یا معشر الانصار اخواننا فی کتاب اللہ وشرکاؤنا فی دین اللہ تعالی والتسلیم بالفضیلۃ اخوانکم من المہاجرین واحق الناس ان لا تحسدوہم علی خیر آتاہم اللہ ایاہ وانا ادعوکم الی احد رجلین ثم ذکر معنی ما قبلہ فی حدیث

ابن عباس

ابن عباس ثم قال فقالت الانصار واللہ ما نحسدکم علی خیر ساقہ اللہ الیکم وما احد من خلق اللہ تعالی احب الینا ولا اعز علینا ولا ارضی عندنا منکم ونحن نشفق من بعد الیوم فلو جعلتم الیوم رجلا منکم فاذا ہلك اخترنا رجلا من الانصار فجعلناہ مکانہ فاذا ہلك اخترنا رجلا من المہاجرین فجعلناہ مکانہ کذلك ابدا کان ذلك اجدر ان یشفق القرشی ان زاغ ان ینقض علیہ الانصاری وان یشفق الانصاری ان زاغ ان ینقض علیہ القرشی قال عمر لا ینبغی ہذا الامر ولا یصلح الا لرجل من قریش ولن ترضی العرب الا بہ ولن تعرف الامارۃ الا لہ واللہ ما یخالفنا احد الا قتلناہ فقام حباب بن المنذر السلمی فقال منا امیر ومنکم امیر انا جذیلہا المحکك وعذیقہا المرجب وقد دفت علینا دافۃ ارادوا ان یختزلونا من اصلنا ویحضنونا من الامر وان شئتم اعدناہا جذعۃ قال فکثر القول حتی کاد ان یکون بینہم فی السقیفۃ حرب وتوعد بعضہم بعضا ثم تراد المسلمون وعصم اللہ لہم دینہم فرجعوا بقول حسن فسلموا الامر واغضبوا الشیطان فوثب عمر واخذ بید ابی بکر وقام اسید بن الحضیر اخو بنی عبد الاشہل وبشیر بن سعد یستبقون لیبایعوا فسبقہما عمر وبایعاہ معا ووثب اہل السقیفۃ یبتدرون البیعۃ وسعد بن عبادۃ مضطجع یوعك فازدحم الناس علی بیعۃ ابی بکر فقال قائل من الانصار اتقوا سعد بن عبادۃ ولا تطؤوہ فقال عمر اقتلوہ قتلہ اللہ وقال عمر ذلك بغضب فلما فرغ ابو بکر من البیعۃ رجع الی المسجد فقعد علی المنبر فبایعہ الناس حتی امسی وشغلوا عن دفن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی کان آخر اللیل من لیلۃ الثلثاء ثم ذکر حدیث دفنہ والصلوۃ علیہ صلی اللہ علیہ وسلم حضرت عتیق

درین تقریر سراسر تحبیر رشک افزای عفران زار کشمیر که بسبب آن ثانی نحریر سراپا
تزویر اظهار عجز و تقصیر و مفضولیت و تشویر خود فرموده کما یظهر من
روایة البخاری و ابن هشام و غیرهما هر چند داد کمال بلاغت و سلاطت
و ذلاقت و رشاقت بیان داده و حسب ظاهر ابواب افحام و الزام انصار
عالی مقام کشاده و ادلهٔ زاهره و براهین باهره و حجج قاهره و شواهد فاخره
بر اولویت خود و انحصار خلافت در مهاجرین فرا روی مجمع سقیفه نهاده
لیکن بعد اندک تامل ظاهر میشود که همهٔ آن برای خدام عالی مقام او زهر قاتل و سم
هلاهل بود که بسبب هر فقره از آن بنیان غیر مرصوص خلافت او و اخوین
جنابش بآب سیده و محض نقش بر آب و نمایش سراب گردید که اگر بعد از بدت
عمر اتباع ثلثه و ماغهای خود سوزند و زمین و آسمان دوزند و نالهای ابرار
آغازند و صداهای استغاثه بهر طرف بلند سازند و عرقهاریزند و فتنها انگیزند
و اشکها ریزند و حبال انواع تزویر و تلمیع درمیان آویزند اصلا نفعی نرسانند
و هرگز ایشان را از بلاء ضلال و داء عضال اشکال نرهانند زیرا که ابوبکر بودن
مهاجرین عشیرهٔ جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم و اقارب آنحضرت
و صاحبان رحم آنحضرت بر انحصار خلافت در ایشان احتجاج و استدلال نموده
و رد انصار باین حجت کرده و نیز باشرفیت نسب خود و مزید قرب و اتصال قریش
بجمیع قبائل عرب و بودن قریش اصبح ناس از روی وجوه و اسلطیت السنه و افضلیت
تمول شان در عرب تمسک نموده و ظاهرست که جمیع وجوه باولویت تمام در ذات
بابرکات وصی برحق علیه الالاف التحیات و التسلیمات متحقق بوده و ابوبکر در همه
آن کمتر و مفضول از وصی رسول بود پس تعین خلافت برای جناب امیر المومنین
علیه السلام و بطلان خلافت ابی بکر از افادهٔ خود ش بکمال ظهور ثابت و متحقق شد
و لله الحمد علی ذلک و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود گفته و اتی عمر الخبر
و اقبل الی منزل النبی صلی الله علیه فارسل الی ابی بکر و ابوبکر

فالدار و علی بن ابی طالب فی جهاز رسول الله صلی الله علیه فارسل
الی ابی بکر ان اخرج الی فارسل الیه انی مشتغل فارسل الیه انه قد حدث
امر لا بد لك من حضوره اما علمت ان الانصار قد اجتمعت فی سقیفة
بنی ساعدة یبایعون سعد بن عبادة و احسنهم مقالة من یقول
منا امیر و منکم امیر فمضینا مسرعین فلقینا ابا عبیدة بن الجراح
فتماشوا الیهم ثلثتهم فلقیهم عاصم بن عدی و عویم بن ساعدة
فقالا لهم ارجعوا فانه لا یکون ما تریدون فقالوا لا نفعل فجاؤا
و هم مجتمعون فقال عمر بن الخطاب اتیناهم و قد کنت زورت
کلاما اردت ان اقوم به فیهم فلما ان وقعت الیهم ذهبت لابتدی
النطق فقال لی ابوبکر رویدا حتی اتکلم ثم انطق بعد بما احببت فنطق
فقال عمر فما شیء کنت اردت ان اقول الا و قد اتی به او زاد علیه
قال عبد الله بن عبد الرحمن فبدأ ابوبکر فحمد الله و اثنی علیه
ثم قال ان الله بعث فینا رسولا شهیدا علی امته لیعبدوا الله
و یوحدوه و هم یعبدون من دونه آلهة شتی و یزعمون انها لهم
عند الله شافعة و لهم نافعة و انما هی من حجر منحوت و خشب
منجور ثم قرأ یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم
و هم یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله و قالوا ما نعبدهم الا لیقربونا
الی الله زلفی فعظم علی العرب ان یترکوا دین آبائهم فخص الله المهاجرین
الاولین من قومه بتصدیقه و الایمان به و المواساة له و الصبر
معه علی شدة اذی قومهم لهم و لدینهم و کل الناس لهم مخالف
زار علیهم فلم یستوحشوا القلة عددهم و شنف الناس لهم
و اجماع قومهم علیهم فهم اول من عبد الله فی الارض و امن به
و بالرسول و هم اولیاؤه و عشیرته و احق الناس بهذا الامر

من بعده ولا ینازعهم فی ذلک الا ظالم وانتم یا معشر الانصار من
لا ینکر فضلهم فی الدین ولا سابقتهم العظیمة فی الاسلام رضیکم الله
انصارا لدینه وجعل الیکم هجرته وفیکم جلّة ازواجه واصحابه
فلیس بعد المهاجرین الاوّلین عندنا بمنزلتکم فنحن الامراء وانتم
الوزراء لا تفاتون بمشورة ولا تقضی دونکم الامور ازین عبارت
ظاهرست که عتیق افیق در مقام دفع انصار از خلافت وامامت اولویت
مهاجرین بر یافت اختصاص مهاجرین بتصدیق جناب رسالتماب صلی الله
علیه وآله وسلم وایمان بآنجناب ومواسات برای آن عالی قباب وصبر
بر شدت اذی کفار اقشاب وعدم استیحاش از قلت عدد وبغض ارباب حسد
واجماع کفار اشرار بر مخالفت اخیار ذکر کرده وبعد ازان افاده نموده که
مهاجرین اول کسانند که عبادت کردند حق تعالی را در ارض وایمان آوردند
باو تعالی شانه وبرسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ومهاجرین اولیا
وعشیره آنحضرت اند وبعد ذکر این وجوه که خاتمه آن احتجاج بقرابتست
احقیت مهاجرین بخلافت صراحة بیان کرده تا معلوم شود که بوجوه مذکوره
مهاجرین احق اند بخلافت وامامت وحکومت وریاست وبرین هم
اکتفا ننموده بصراحت تمام افاده کرده که کسی که منازعت مهاجرین
در خلافت کند او ظالم یعنی ستمگار وناهنجار وبدکردار وجفاکارست
وچون بدیهی اولیست که وجوهیکه حضرت عتیق برای مهاجرین عموما
ثابت کرده باولویت تمام در ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین
علیه السلام متحقق بوده زیرا که آنحضرت بلاشبهه از جمیع مهاجرین اقربست
بجناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم وهم افضلست واسبق از
جمیع مهاجرین در اختصاص بتصدیق جناب رسالتماب صلی الله علیه
وآله وسلم وایمان بآنحضرت ومواسات آنجناب وصبر با آنجناب بر شدت

اذی کفار

اذای کفار وعدم استیحاش از قلت عدد ارباب دیانت وبغض وعداوت
ارباب کفر وضلالت واجماع معاندین واضغان حائدین از دین وآنجناب
اول کسیست که عبادت کرده حق تعالی را با جناب رسالتماب صلی الله
علیه وآله وسلم پس حسب ارشاد باسداد عتیق والا نژاد کسی که باوجود آنحضرت
متقمص قمیص خلافت وامامت گردید ومسمّی شد برئیس وحاکم بلاشبهه معاند
ظالم وجائر غاشم بوده والله یحق الحق بکلماته واوّلیت اسلام وایمان
جناب امیر المومنین علیه السلام از احادیث واخبار بسیار هویدا واشکارست
از انجمله حدیثیست که آنرا ابو یعلی احمد بن علی الموصلی وابو نعیم احمد بن عبد الله
الاصفهانی وموفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم وعلی بن الحسن
بن هبة الله المعروف بابن عساکر وابو الخیر الحاکمی ومحمد بن یوسف گنجی
وسید شهاب الدین احمد وابراهیم بن عبد الله احمد بن عبد الله ابو نعیم
الاصبهانی در حلیة الاولیا فرموده حدثنا ابراهیم بن احمد بن
محمد بن ابی حصین ثنا محمد بن عبد الله الحضرمی ثنا خلف بن
خالد العبدی البصری ثنا بشر بن ابراهیم الانصاری عن ثور
بن یزید عن خالد بن معدان عن معاذ بن جبل قال قال النبی
صلی الله علیه وسلم یا علی اخصمک بالنبوة ولا نبوة بعدی وتخصم الناس
بسبع لا یحاجک فیها احد من قریش انت اولهم ایمانا واوفاهم بعهد الله
واقومهم بامر الله واقسمهم بالسویة واعدلهم فی الرعیة وابصرهم
بالقضیة واعظمهم عند الله مزیة واحتجاج ابی بکر بدعوی
اقربیت بجناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم
بر احقیت خود بخلافت ودفع انصار بآن از دیگر روایات هم
ظاهر وواضح ست محمد بن جریر طبری در تاریخ خود در قصه سقیفه
نقل کرده فقال عمر هیهات لا یجتمع اثنان فی قرن والله لا ترضی العرب ان

یومٌ وکم ونبیها غیرکم ولکنّ العرب لا تمنع ان تولّی امرها من کانت النبوّة فیهم وولی امورهم منهم ولنا بذلك علی من ابی من العرب الحجة الظاهرة والسّلطان المبین من ذا ینازعنا سلطان محمّد وامارته ونحن اولیآؤه وعشیرته الّا مدل بباطل او متجانف لاثم او متورط فی هلکة فقام المنذر بن الحباب فقال یا معشر الانصار املکوا علی ایدیکم ولا تسمعوا مقالة هذا واصحابه فیذهبوا بنصیبکم من هذا الامر فان ابوا علیکم ما سالتموهم فاجلوهم من هذه البلاد وتولوا علیهم هذه الامور فانتم والله احق بهذا منهم انا جذیلها المحکك وعذیقها المرجب اما والله لئن شئتم لنعیدها جذعة فقال عمر اذا یقتلك الله قال بل ایاك یقتل فقال ابو عبیدة یا معشر الانصار انکم اوّل من نصر وآزر فلا تکونوا اوّل من بدّل وغیّر فقام بشیر بن سعد بن النعمان بن بشیر فقال یا معشر الانصار انا والله لئن کنّا اولی فضیلة فی جهاد المشرکین وسابقة فی هذا الدّین ما اردنا الا رضی ربّنا وطاعة نبیّنا والکدح فما ینبغی لنا ان نستطیل علی الناس بذلك ولا نبتغی به من الدنیا عرضا فان الله ولی المنّة علینا بذلك الا ان محمّدا صلّی الله علیه من قریش وهم قومه وهم احق به واولی وایم الله لا یرانی الله انازعهم فی هذا الامر ابدًا فاتقوا الله ولا تخالفوهم ولا تنازعوهم وابن خلدون در تاریخ خود گفته لما قبض رسول الله صلّی الله علیه وسلّم ارتاع الحاضرون لفقده حتّی ظنّ انّه لم یمت واجتمعت الانصار فی سقیفة بنی ساعدة یبایعون سعد بن عبادة وهم یرون ان الامر لهم بما آووا ونصروا وبلغ الخبر الی ابی بکر وعمر فجاؤا الیهم ومعهم ابو عبیدة ولقیهم عدی بن عاصم وعویم بن ساعدة فارادوهم علی الرجوع وخفضوا علیهم الشان فابوا الّا ان یاتوهم فاتوهم فی مکانهم ذلك فاعجلوهم

احتجاج ابی بکر علی الانصار بالخلافة بخ قریش بودنشان اولیاء او وعشیرته من تاریخ الطبری

عن شانهم وغلبوهم حجاجًا وموعظة وقال ابو بکر نحن اولیاء النبی وعشیرته واحق الناس بامره ولا ننازع فی ذلك وانتم لکم حق السابقة والنصرة فنحن الامرآء وانتم الوزراء وقال الحباب بن المنذر بن الجموح منا امیر ومنکم امیر وان ابوا فاجلوهم یا معشر الانصار عن البلاد فباسیافکم دان الناس لهذا الدّین وان شئتم اعدناها جذعة انا جذیلها المحکك وعذیقها المرجب وقال عمر ان رسول الله صلّی الله علیه وسلّم اوصانا بکم کما تعلمون ولو کنتم امراء لا وصاکم بنا ثم وقعت ملاحاة بین عمر وابن المنذر وابو عبیدة یخفضها ویقول اتقوا الله یا معشر الانصار انتم اوّل من نصر وآزر فلا تکونوا اوّل من بدّل وغیّر فقام بشیر بن سعد بن النعمان بن کعب بن الخزرج فقال انّ محمّدا من قریش وقومه احقّ واولی ونحن وان کنا اولی فضل فی الجهاد وسابقة فی الدّین فما اردنا بذلك الا رضی الله وطاعة نبیّه فلا نبتغی به من الدنیا عوضًا ولا نستطیل به علی الناس فقال الحباب بن المنذر نفست والله علی ابن عمك یا بشیر فقال لا والله ولکن کرهت ان انازع قومًا حقّهم فاشار ابو بکر الی عمر وابی عبیدة فامتنعا وبایعا ابا بکر وسبقهما الیه بشیر بن سعد ثم تناجی الاوس فیما بینهم وکان فیهم اسید بن حضیر احد النقباء وکرهوا امارة الخزرج علیهم وذهبوا الی بیعة ابی بکر فبایعوه واقبل الناس من کل جانب یبایعون ابا بکر وکادوا یطأون سعد بن عبادة فقال ناس من اصحابه اتقوا سعدًا لا تقتلوه فقال عمر اقتلوه قتله الله وتماسکا فقال ابو بکر مهلًا یا عمر الرّفق هنا ابلغ فاعرض عمر ثم طلب سعد فی البیعة فابی واشار بشیر بن سعد بترکه وقال انما هو رجل

احتجاج ابی بکر بکون قریش اولیاء رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعشیرته من کتاب عبر ابن خلدون

واحد فاقام سعد لا یجتمع معهم فی الصلوة ولا یفیض معهم فی الحدیث حتی هلك ابوبکر نتیجه آنکه جناب امیرالمومنین علیه السلام ابوبکر واتباع واشیاع او را که اخذ خلافت از انصار فرمودند و طریق احتجاج بقرابت جناب سرور مختار صلی الله علیه وآله الاطهار پیمودند و از اعاظم اعاجیب از اقربیت جناب امیرالمومنین بابن حجت قاهره و دلالت زاهره مججوج و مبهوت و مبتلای عجز و سکوت و صموت فرمود که ایشان احتجاج بقرابت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نمودند و اخذ خلافت و امارت بغصب و عدوان و عسف و طغیان کردند زیرا که گفتند بانصار که ما اولی هستیم از شما بخلافت بسبب قرب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و انصار انقیاد ایشان نمودند و تسلیم امارت بسوی ایشان کردند پس بمثل همین احتجاج و استدلال حضرت امیرالمومنین علیه السلام اولی بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در حالت حیات و وفات باشد پس اگر ابوبکر و اتباع او حظی از ایمان بحق تعالی و خوف آخرت میداشتند طریق انصاف و تسلیم امارت بآنحضرت مسلوک میداشتند والا می بایست که اقرار بظلم و جور و عدول خود بسوی زیغ و جور مے نمودند لکن با این همه الزام و افحام و سطوع حجت متینة النظام رجوع بانصاف نیاوردند و در هیچ وقت اعتراف بظلم و عدوان خود نمودند بلکه فظ غلیظ براه استبداد و اصرار بر اکراه و اجبار شتافت و درجات عالیه برای خود و اتباع و متبوع خود که رد و انکار بر اصرار و اضرار او نکردند مهیا ساخت ولله الحمد والمنه که کمال متانت و رزانت احتجاج و الزام جناب امیرالمومنین علیه السلام بحدی واضح و لائح بود که ابوبکر و فظ غلیظ و دیگر اتباع و اشیاع شان بجواب آن حرفی نتوانستند آراست و هیچ خللی در بنیان مرصوص آن نتوانستند انداخت علامه عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری که نبذی از فضائل فاخره و محامد

باهره او از تاریخ بغداد احمد بن علی الخطیب البغدادی و مختار مختصر تاریخ بغداد از ابوعلی یحیی بن عیسی بن جزله و کتاب الانساب ابوسعد عبدالکریم بن محمد السمعانی و جامع الاصول و نهایة اللغة ابی السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف النووی و وفیات الاعیان ابن خلکان و سیر النبلاء و میزان الاعتدال و کتاب المغنی ذهبی و مرآة الجنان یافعی و حسن المحاضره و بغیة الوعاة و مزهر سیوطی و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر و باهر است در کتاب الامامة والسیاسة که نسخه عتیقه آن پیش قاصر حاضر است گفته اباية علی بن ابی طالب بیعة ابی بکر ثم ان علیا اتی به ابوبکر وهو یقول انا عبدالله واخو رسوله فقیل له بایع ابا بکر فقال انا احق بهذا الامر منکم لا ابایعکم وانتم اولی بالبیعة لی اخذتم هذا الامر من الانصار واحتججتم علیهم بالقرابة من النبی صلی الله علیه وسلم وتاخذونه منا اهل البیت غصبا الستم زعمتم للانصار انکم اولی بهذا الامر منهم لما کان محمد منکم فاعطوکم المقادة وسلموا الیکم الامارة فانا احتج علیکم بمثل ما احتججتم علی الانصار نحن اولی برسول الله صلی الله علیه وسلم حیا ومیتا فانصفونا ان کنتم تؤمنون بالله وتخافون الله والا فبوؤا بالظلم وانتم تعلمون قال له عمر انك لست متروکا حتی تبایع فقال له علی بن ابی طالب احلب حلبا لك شطره اشدده له الیوم یردده علیك غدا ثم قال والله یا عمر لا اقبل قولك ولا ابایعه فقال له ابوبکر فان لم تبایعنی فلا اکرهك فقال ابوعبیدة بن الجراح لعلی یا ابن عم انك حدیث السن وهؤلاء مشیخة قومك لیس لك تجربتهم ومعرفتهم بالامور ولا اری ابابکر الا اقوی علی هذا الامر منك واشد احتمالا واستطلاعا فسلم هذا الامر لابی بکر فانك ان تعش ویطل بك بقاء فانت لهذا الامر

خلیق و حقیق فی فضلك و دینك و علمك و فهمك و سابقتك و نسبك و صهرك فقال علی یا معشر المهاجرین الله الله لا تخرجوا سلطان محمد فی العرب من داره و قعر بیته الی دوركم و قعور بیوتكم و تدفعون اهله عن مقامه فی الناس و حقه فوالله یا معشر المهاجرین لنحن احق الناس به لانا اهل البیت و نحن احق بهذا الامر منكم ما كان فینا القاری لكتاب الله الفقیه فی دین الله العالم بسنة رسول الله المتضلع بامر الرعیة المدافع عنهم الامور السیئة القاسم بینهم بالسویة والله انه لفینا فلا تتبعوا الهوی فتضلوا عن سبیل الله و تزدادوا من الحق بعدا فقال قیس بن سعد لو كان هذا الكلام سمعته الانصار منك یا علی قبل بیعتها ابا بكر ما اختلف علیك اثنان قال و خرج علی یحمل فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم علی دابة لیلا علی مجالس الانصار یسالهم النصرة فكانوا یقولون یا بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم قد مضت بیعتنا لهذا الرجل و لو ان زوجك و ابن عمك سبق الینا ابا بكر ما عدلنا به فیقول علی افكنت ادع رسول الله فی بیته لم ادفنه و اخرج انازع الناس سلطانه فقالت فاطمة ما صنع ابو الحسن الا ما كان ینبغی له قد صنعوا ما الله حسیبهم و طالبهم و جمال الدین محدث شیخ اجازه مخاطب الانصاب در روضة الاحباب گفته جمعی از اهل تواریخ آورده اند که چون از مهم بیعت فارغ شدند ابو بكر صدیق از وجوه مهاجرین و اعیان انصار مجمعی ساخته فرستاده علی مرتضی را كرم الله وجهه بان مجلس طلبیده وی اجابت نموده دران مجلس حاضر شده و در محل لائق خود بنشست و از موجب طلب خویش پرسید عمر فاروق گفت موجب آنست كه میخواهیم كه چنانچه سایر اصحاب با ابو بكر بیعت كردند تو هم بیعت كنی علی گفت من همان سخن كه شما بر انصار حجت ساخته این منصب را گرفتید بر شما حجت میگردانم راست گویید كه آنحضرت

رسالت پناه

رسالت پناه صلی الله علیه و سلم اقرب كیست عمر گفت ترا نگذاریم تا بیعت كنی گفت اول این سخن مرا جوابی بصواب بگویید بعد از ان از من بیعت جویید ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل و قرابت قریبه با سید انام علیه السلام سزاوار حكومت و خلافتی و لیكن چون صحابه بر ابو بكر اتفاق و اجماع نمودند مناسب آنست كه تو نیز قدم در دایره وفاق داری علی گفت ای ابو عبیده تو امین این امتی بقول رسول مختار و مقتضای امانت راستی در گفتار و كردار و موهبتی كه حق سبحانه و تعالی بخاندان نبوت كرامت فرموده در بندان میاشید كه بجای دیگر نقل كنید ضبط قرآن و وحی و مورد و نهی و منبع فضل و علم و معدن عقل و علم ما ییم و بواسطه این امور خلافت را شایسته و امارت را سزا ایم بشیر ابن سعد انصاری گفت ای ابو الحسن اگر این داعیه قوام ظاهر میكنی پیش ازین معلوم مردم میشد هر آیینه با تو مضائقه و منازعت نمیكردند و بلكه تو بیعت می نمودند و لیكن چون خانه خود نشستی و در اختلاط با مردم بستی ایشان را این گمان شد كه ترا در خلافت كناره میكنی و دفع و ابای این امر را از خود چاره میكنی اكنون كه جماعت مسلمانان كسی دیگر را قبول كرده اند به پیشوائی از پی در می آئی و خود در طرز دیگر می نمائی علی مرتضی فرمود ای بشیر تو روا میداری كه من جسد اطهر و قالب انور سید عالم را صلی الله علیه و سلم غسل نا داده و تجهیز و تكفین ننموده و از دفن او فراغت حاصل نا كرده دم از طلب خلافت و حكومت زده می و با مردم در منازعت و مخاصمت شده و ابو بكر صدیق چون دید كه كلمات علی جمله محكم و استوار و هر یكی از انها مقابل صد كلمه بل هزار است از راه رفق و مدارا در آمد فرمود ای ابو الحسن مرا گمان این بود كه ترا با من درین امر مضائقه نباشد و اگر میدانستیم كه بعد از بیعت با من تخلف خواهی كرد هرگز قبول نمیكردم اكنون كه بر من مردم اتفاق نمودند اگر تو نیز با ایشان موافقت نمای ظن مرا مطابق واقع ساخته باشی و اگر

حالا توقف کنی و خواهی که درین امر تامل نمائی هیچ حرجی بر تو نیست پس علی از مجلس
برخاست و متوجه خانه شد انتهی ششم آنکه جناب امیر المومنین علیه السلام یوم شوری
باقربیت خود بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم احتجاج بر خلافت خود
نموده وکسی از اهل شوری تاب انکار آن نیاورده بلکه همه ایشان تصدیق این مقال وتسلیم
این استدلال ساختند وعلم افتخار باعتراف واقرار افراختند ابن حجر مکی در صواعق
گفته اخرج الدار قطنی ان علیا یوم الشوری احتج علی اهلها فقال لهم
انشدکم بالله هل فیکم احد اقرب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی الرحم منی ومن جعله صلی الله علیه وسلم نفسه وابناءه ابناءه
ونساءه نساءه قالوا اللهم لا الحدیث وکمال الدین بن فخر الدین جهرمی
در براهین قاطعه ترجمه صواعق گفته دار قطنی روایت کرده که علی رضی الله عنه
در روز شوری حجت باهل شوری گرفته گفت شما را سوگند میدهم بخدای تعالی
وسوال میکنم که هیچ کدام از شما برسول صلی الله علیه وسلم در نسب نزدیکتر از من است
وغیر از من کسی دیگر در میان شما هست که اولاد او اولاد رسول الله ونساء او
نساء رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد گفتند نه هیچ کدام انتهی این مزلت نعمانی
وملا مبارک هروی در احسن الاخبار گفته دار قطنی از علی رضی الله عنه روایت کرده
گفت که علی رضی الله عنه روز شوری حجت آورد بر اهل شوری و فرمود بایشان
که کدام یکی از من قریب تر در رحم بسوی رسول علیه السلام است و رسول علیه السلام
ذات کدام یکی را از جمله ذات خود شمرده غیر از من و پسران کدام کس را گفت که اینها
پسران من اند و زنان کدام یکی را گفت که اینها زنان من اند غیر از پسران من و زنان من
همه گفتند غیر از شما هیچ یکی را این قرب و نسبت نیست انتهی از این روایت ظاهرست
که جناب امیر المومنین علیه السلام بمقابله اهل شوری بر اثبات حقیت خلافت
خود احتجاج فرموده باقربیت خود بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم واهل
شوری همه تسلیم آن کردند وگردن باعتراف آن نهادند والسنه خود را بتشکیک

ص ۱۷۲/۱۹۷ الآیة التاسعة من الفصل الاول فی الآیات من الباب العاشر فی فضائل اهل البیت النبوی

استدلال با احتجاج جناب امیر المومنین باقربیت خود بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم یوم شوری

طلحه استدلال بقرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام بر خلافت بلا
فصل آنحضرت عین حق وصواب و بعید از شک وارتیاب باشد ونیز
از ان ظاهرست که زبیر هم مثل طلحه با جناب امیر المومنین علیه السلام کلام
کرده یعنی او هم اولویت آنحضرت را بخلافت بسبب سابقه وقرابت آنحضرت
بیان کرده پس حسب ارشاد زبیر بن العوام هم احتجاج واستدلال بقرب نسب
جناب خیر الانام صلی الله علیه وآله وسلم محل بحث وکلام نباشد ونیز از ان
ظاهرست که کسانیکه بعد قتل عثمان در خدمت جناب امیر المومنین علیه السلام
مجتمع شدند بعد ذکر این معنی که کسی احق از ان حضرت بخلافت نیست
نفی کسی که اقدم از آنحضرت از روی سابقه واقرب بجناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله از روی رحم باشد کرده اند وظاهرست که این مجتمعین از صحابه کبار
از مهاجرین وانصار بودند پس معلوم شد که نزد یک صحابه اعیان هم
قرب نسب جناب سرور انس وجان صلی الله علیه وآله بلا اختلاف الملوان
موجب خلافت است هشتم آنکه علامه جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور گفته
اخرج الطبرانی عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما اقبل رسول الله
صلی الله علیه وسلم من غزوة حنین انزل علیه اذا جاء نصر الله
والفتح الی آخر القصة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی
بن ابی طالب یا فاطمة بنت محمد جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس
یدخلون فی دین الله افواجا فسبحان ربی وبحمده واستغفره انه
کان توابا ویا علی انه یکون بعدی فی المومنین الجهاد فقال علی
ما نجاهد المومنین الذین یقولون امنا قال علی الاحداث
فی الدین اذا عملوا بالرای ولا رای فی الدین انما الدین من الرب
امره ونهیه قال علی یا رسول الله ارأیت ان عرض لنا امر لم ینزل
فیه القران ولم یمض فیه سنة منک قال تجعلونه شوری بین

ص تفسیر سورة ...

احتجاج بذکر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم قرابت جناب امیر المومنین علیه السلام علاوه وجوه اولویت آنحضرت برای خلافت آنجناب

وارتیاب ورازکار یارد وابطال انکار نگشادند وظاهرست که اقربیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم محض بنسبت اهل شوری نیست بلکه اقربیت آنحضرت از اول وثانی هم قطعاً وحتماً مسلم هر موالف ومخالف شانی ست کسی از مکابرین ومجادلین دران کلامی وبحثی نتوانکرد پس بحسب استدلال جناب امیر المؤمنین علیه السلام استدلال آنحضرت بر خلافت بلا فاصله آنجناب عین حق وصواب ومسلم لاجواب متانت ورزانت آن روشن مثل آفتاب ورد وانکار آن مورث تبار وتباب والله الموفق للصواب فی کل باب هفتم آنکه ملا علی متقی در کنز العمال گفته عن محمد بن الحنفیة قال لما قتل عثمان استخفی علی فی دار لابی عمرو بن حصین الانصاری فاجتمع الناس فدخلوا علیه الدار فتداکوا علی یده لیبایعوه تداک الابل الهیم علی حیاضها وقالوا نبایعك قال لا حاجة لی فی ذلك علیکم بطلحة والزبیر قالوا فانطلق معنا فخرج علی وانا معه فی جماعة من الناس حتی اتینا طلحة بن عبید الله فقال له ان الناس قد اجتمعوا لیبایعونی ولا حاجة لی فی بیعتهم فابسط یدك ابایعك علی کتاب الله وسنة رسوله فقال له طلحة انت اولی بذلك منی واحق لسابقتك وقرابتك وقد اجتمع لك من هؤلاء الناس من قد تفرق عنی فقال له علی اخاف ان تنکث بیعتی وتغدر بی قال لا تخافن ذلك فوالله لا تری من قبلی ابدا شیئا تکرهه قال الله علیك بذلك کفیل ثم اتی الزبیر بن العوام ونحن معه فقال له مثل ما قال لطلحة ورد علیه مثل الذی رد علیه طلحة وکان طلحة قد اخذ لقاحاً لعثمان ومفاتیح وکان الناس اجتمعوا علیه لیبایعوه ولم یفعلوا فضرب الرکبان بخبره الی عائشة وهی بسرف فقالت کانی انظر الی اصبعه تابع

ص
الفرع الرابع فی خلافة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه من الفصل الثانی من الباب الثانی من کتاب الازالة

العابدین من المؤمنین ولا تنقضونه برای خاصة فلو کنت مستخلفاً احداً لم یکن احد احق منك لقدمك فی الاسلام وقرابتك من رسول الله وصهرك وعندك سیدة نساء العالمین وقبل ذلك ما کان من بلاء ابی طالب ونزل القرآن وانا حریص ان اراعی فی ولدك ازین روایت ظاهرست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم قرابت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را با آنحضرت در وجوه اولویت آنحضرت کرازان نفی احقیت دیگری بآن ظاهرست ذکر فرموده پس احتجاج بقرب نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر خلافت بلا فصل آنحضرت عین اتباع ارشاد جناب سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات والتسلیمات وازکی التحف والصلوات وقدح وجرح ورد وابطال آن ازاسمج شبهات واقبح خرافات وافظع خزعبلات واشنع توهمات وافحش تخیلات وانکر تعصبات واشنع تهورات وابشع تجسات ست نهم آنکه شاه ولی الله در ازالة الخفا گفته قال الله تعالی قال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحك کثیراً ونذکرك کثیراً انك کنت بنا بصیراً فقیر گوید رب العزت تبارک وتعالی حضرت موسی را بجانب فرعون فرستاد وآنحضرت بعض سوالات ضروریه که بغیر آن تحمل اعباء رسالت متعذر باشد طلب نمود ندا لحال تفصیل آن باید شنید از جمله سوالات سوالی ست که بنفس حضرت موسی تعلق دارد رب اشرح لی صدری واین از جمله ضروریات تحمل اعباء رسالت ست تا شرح صدر نباشد هر سوال را جواب باصواب میسر نیاید وتا تیسیر امور از جهت غیب نباشد مکافحه اعدا که بادشاهان زمین باشند بوجود نیاید وتا فصاحت لسان نباشد تبلیغ رسالت رب العزت بابلغ وجوه صورت نگیرد واز جمله آنها

ص
فصل ششم در عمومات قرآن وتعریضات آن که دلالت میکنند بر صحت خلافت خاصه وبر خلافت خلفا وفضائل وسوابق الشان المقصد الاول

عجب وغدر قال ابن الحنفیة لما اجتمع الناس علی علی قالوا له ان هذا الرجل قد قتل ولا بد للناس من امام ولا نجد لهذا الامر احق منک ولا اقدم سابقة ولا اقرب من رسول الله صلی الله علیه وسلم رحماً منک قال لا تفعلوا فانی وزیرا خیر منی لکم امیراً قالوا والله ما نحن بفاعلین ابداً حتی نبایعک وتداکوا علی یده فلما رای ذلک قال ان بیعتی لا تکون فی خلوة الا فی المسجد ظاهراً وامر منادیا فنادی المسجد المسجد فخرج وخرج الناس معه فصعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال حق وباطل ولکل اهل فلئن کثر الباطل لقدیما فعل ولئن قل الحق فلربما ولعل ولقلما ادبر شیء فاقبل ولئن رد الیکم امرکم لسعدتم فانی اخشی ان تکونوا فی فترة وما علی الا الجهد سبق الرجلان وقام الثالث ثلاثة واثنان لیس معهما سادس ملک مقرب ومن اخذ الله میثاقه وصدیق نجا وساع مجتهد وطالب یرجو هلک من ادعی وخاب من افتری الیمین والشمال مضلة والطریق المنهج علیه باقی الکتاب واثار النبوة وان الله ادب هذه الامة بالسوط والسیف لیس لاحد فیما عندنا هوادة فاستتروا ببیوتکم واصلحوا ذات بینکم وتعاطوا الحق فیما بینکم فمن ابرز صفحته معاندا للحق هلک والتوبة من ورائکم واقول قولی هذا واستغفر الله لی ولکم فهو اول خطبة خطبها بعد ما استخلف اللالکائی بملاحظه این خبر که لالکائی امام سنیه روایت کرده زبان قیل وقال اهل جدال لال والزام وافحام الدخصام بالغ ست بمرتبه کمال چه ازان ظاهرست که طلحه اولویت جناب امیر المومنین علیه السلام به بیعت خلافت معلل ساخته بسابقه وقرابت آنحضرت پس حسب افاده

سوالی هست که با جانت دیگری در امر رسالت تعلق داده واین را بوزارت تعبیر رفته ودر جای دیگر به ردأ یصدقنی تقریر کرده شد باز اینجا نشته صفت در باب وزارت طلب کردند یکی من اهلی اخی واین صفت از جهت خصوص حال بود که حضرت موسی را غیر حضرت هارون دران وقت کسی باین نصرت قیام نمی توانست نمود نه شرط وزارت مطلقه بقرینه آنکه حضرت موسی حضرت یوشع را که نه از سبط موسی بود خلیفه خود ساخت وخلافت ابلغ ست از وزارت و انچه در وزارت مطلوب میشود مرد صاحب قوت ومروت ست که قوم اهل وعقد وی حساب میگرفته باشند ودر خلافت زیادت ازان اشتراک با پیغامبر در جد اعلی که قبیله بوی منسوب باشد مطلوبست تا مردمان در خلیفه بچشم حقارت ننگرند لهذا خدای تعالی در بنی اسرائیل پیغامبری نفرستاد مگر از بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی باشد یا غیر ان وهمین معنی را آنحضرت در خلفای خود جاری ساختند که الائمة من قریش تا موافقت سنة الله فی انبیاء بنی اسرائیل واقع شود انتهی ازین عبارت ظاهرست که اشتراک خلیفه با رسول در جد اعلی که قبیله بوی منسوب باشد مطلوبست باین جهت که مردم در خلیفه بچشم حقارت ننگرند پس میگوئیم که بعین همین دلیل لازم است که خلیفه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از بنی هاشم باشد تا مردم در وی بچشم تحقیر ننگرند ولزوم تحقیر بهر وجهیکه برای غیر قریش ثابت خواهند کرد بمثل همان وجه یا اولی ازان تحقیر غیر بنی هاشم ثابت خواهد شد وهرگاه باین دلیل مبین لازم شد که خلیفه از بنی هاشم باشد تعین خلافت برای جناب امیر المومنین علیه السلام که افضل بنی هاشم بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بود کالشمس فی رابعة النهار هویدا وآشکارا گردید وتاروپود خلافت ثلثه که از بنی هاشم نبودند از هم پاشید وتحقیر وتعییر ایشان در حقوق التصدی خلافت حضرت بشیر ونذیر صلی الله علیه وآله وسلم اصحاب التطهیر بمنصه ظهور

بزعم هر ناقد بصیر رسید و لا ینبئك مثل خبیر و نیز ازین عبارت ظاهرست که مطلوب اینست که مشیت الهی که در انبیای بنی اسرائیل جاری بود در خلفای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم جاری شود پس لازمست که خلفای آنحضرت معصوم باشند و منصوص علیهم و افضل خلق بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و فقدان عصمت از ثلثه ظاهرست و بفقدان نص خود مخاطب معترفست و دیگر اسلاف هم بآن مصرح می باشند و بطلان افضلیت از حدیث طیر و مدینة العلم و امثال آن واضح و لائحست و خود مخاطب با انصاف اعتراف کرده با آنکه گنجایش بحث دران بسیارست حیث قال فی باب الامامة من هذا الکتاب بعد ذکر العقیدة الخامسة باید دانست که این هر سه شرط را عصمت امام و منصوصیت و فضیلت او امامیه برای آن افزوده اند که نفی امامت خلفاء ثلثه بزعم خود درین دعوی سرانجام نمایند و محتاج بجواب اهلسنت نشوند زیرا که خلفاء ثلثه نزد اهلسنت نه معصوم اند و نه منصوص علیه و در افضلیت هم گنجایش بحث است انتهی و هم آنکه فخر رازی در رساله مناقب شافعی در قسم اول گفته الباب الاول فی شرح نسبه و ذکر ما یتعلق به اعلم ان الشافعی کان مطلبیا من جهة الاب و هاشمیا من امهات الاجداد و ازدیا من جهة امه خاصة المقام الاول فی بیان کونه مطلبیا من جهة الاب فنقول ان الشافعی کان یفخر بهذا النسب و ثبت بالتواتر فنقول انه ابو عبد الله محمد بن ادریس بن العباس بن العثمان بن الشافع بن السائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف و نسبه یتصل بنسب رسول الله صلی الله علیه وسلم عند الانتهاء الی عبد مناف و اعلم ان السائب بن عبید اسر یوم بدر ثم اسلم و کان یشبه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الصورة و الخلقة و روی ان النبی صلی الله علیه وسلم لما اتی بالسائب و بعمه العباس

قال

قال السائب هذا اخی و انا اخوه فالسائب صحابی و عبد الله بن السائب و الشافع بن السائب ایضا صحابی و حکی الخطیب فی تاریخ بغداد عن القاضی ابی الطیب الطبری انه قال شافع بن السائب الذی ینسب الیه الشافعی لقی النبی صلی الله علیه وسلم و هو مترعرع و اما السائب فکان صاحب رایة الهاشمیین و لما اسر فدی نفسه ثم اسلم فقیل له لم لم تسلم قبل اعطاء الفداء فقال ما کنت احرم المومنین مطمعوة فی و طعن الجرجانی و هو فقیه من فقهاء الحنفیة فی هذا النسب و قال ان اصحاب مالك لا یسلمون ان نسب الشافعی من قریش بل یزعمون ان شافعا کان مولی لابی لهب فطلب من عمر ان یجعله من موالی قریش فامتنع و طلب من عثمان ذلك ففعل فعلی هذا التقدیر یکون الشافعی من الموالی لا من قریش و الجواب ان الذی ذکره هذا الجاهل المتعصب باطل و یدل علیه وجوه الاول انه قد ثبت بالتواتر ان الشافعی کان یفتخر بهذا النسب و ثبت بالتواتر انه کان رجلا معتبرا رفیع القدر عالی الدرجة و ثبت بالتواتر ان اکثر علماء زمانه کانوا یحسدونه لا سیما اصحاب مالك و اصحاب ابی حنیفة بسبب انه طعن فی مذهبهما و بین ضعف اقوالهما فلو کان ما ذکره هذا الجاهل المتعصب صحیحا لامتنع فی مجاری العادة سکوتهم عند ذکر ذلك الطعن و لو ذکروا ذلك الطعن لاشتهر و لوصل الی الکل و حیث لم ینقل عن احد من الذین کانوا معاصرین للشافعی انهم قالوا فیه ذلك علمنا ان هذا الطعن باطل و بهذا الدلیل بعینه علمنا ان القرآن لم یعارض و ان شریعة محمد علیه السلام ما نسخت و العجب ان مذهب ابی حنیفة ان خبر الواحد فیما یعم به البلوی مردود قال لانه لو کان صحیحا لوجب ان یصیر متواترا

لاجل ان الدواعی متوفرة علی نقله وهذا الطاعن کان علی مذهب
ابی حنیفة فکان من حقه ان لا ینسی هذا الاصل فانا بینا ان هذا
الطعن لو کان له اصل لکانت الدواعی فی غایة التوفر علی افشائه
فحیث لم یذکر احد هذا الطعن الا هذا الجاهل علمنا انه کذب وزور
وبهتان الوجه الثانی ان الموافق والمخالف نقلوا فی حکایة محنة الشافعی
انه لما حضر عند الرشید قد اتهمه بموافقة العلویة والخروج علیه فکر
ان لرجل له طائفة من ابناء الاعمام وطائفة اخری لکن الطائفة
الاولی یستعبدونه ویستخدمونه وطائفة اخری یکرمونه ولا یخاطبونه
الا بخطاب التعظیم فانه یحب الطائفة الثانیة اکثر مما یحب الطائفة
الاولی ثم قال هذا مثلی معک یا امیر المومنین ومع العلویة فان الشافعی
لما ادعی هذا النسب بحضرة الرشید حال کونه فی غایة الخوف والعجز
دل ذلک ان النسب کان فی غایة الظهور کالشمس الطالعة الوجه الثالث
ان اکابر العلماء شهدوا علی صحة هذا النسب قال محمد بن اسمعیل البخاری
فی التاریخ الکبیر عند ذکر الشافعی محمد بن ادریس بن العباس بن السائب
الشافعی القرشی وقال مسلم بن الحجاج عبد الله بن السائب والی مکة
وهو اخو الشافع بن السائب جد محمد بن ادریس قلت ولا نزاع ان عبد الله
بن السائب کان من بنی المطلب وکان داود بن علی الاصفهانی اذا روی
قولا للشافعی قال هذا قول مطلبینا الذی علا الناس بنکته وقهرهم
بادلته وبانحو بشهامته وظهر علیهم بدیانته التقی فی دینه النقی فی حسبه
الفاضل فی نفسه المتمسک بکتاب ربه المقتدی بسنة رسول الله المتبع
لاثار اهل البدع الذاهب بخبرهم الطامس لسیرهم حتی اصبحوا کما قال
الله تعالی فاصبح هشیما تذروه الریاح وحکی الاستاذ ابو منصور البغدادی
عن ابی الفرج المالکی واسمعیل بن اسحاق القاضی وکانا من اکابر المالکیة

انهما صنفا فی الرد علی الشافعی کتابین وذکرا فی کتابیهما نسب الشافعی من بنی المطلب
فاقرا به مع کونه کذلک من اصحاب مالک وحکی عن محمد بن الحکم وکان
من اجل اصحاب مالک انه صنف کتابا فی فضائل الشافعی وذکر فیه
نسبه وافتخار مالک به واعلم ان الجرجانی انما قدم علی هذا البهتان لان
الناس اتفقوا علی ان ابا حنیفة کان من الموالی الا انهم اختلفوا فی انه
کان من موالی العتاقة او کان من الموالی بالحلف والنصرة وطال کلامهم
فی هذا الباب فاراد ان یقابل ذلک بمثل هذا البهتان وما مثله فیه
الا کما قال الله تعالی یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله
الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون المقام الثانی وهو فی بیان ان
الشافعی کان هاشمیا من جهة امهات اجداده فقد قال الحاکم
ابو عبد الله والحافظ ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی والخطیب صاحب
تاریخ بغداد ان الشافعی ولده هاشم بن عبد مناف جد رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلث مرات وذلک لان ام السائب هی الشفاء
بنت الارقم بن هاشم بن عبد مناف وام الشفاء هی خلیدة
بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف وام عبد یزید الشفا بنت
هاشم بن عبد مناف وذلک ان المطلب زوج ابنه هاشما الشفاء
بنت هاشم بن عبد مناف فولدت له عبد یزید فالشافعی ابن
عم رسول الله وابن عمته لان المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم
والشفاء بنت هاشم بن عبد مناف واخت عبد المطلب عمة رسول الله
صلی الله علیه وسلم وایضا نقل عن الشافعی رضی الله عنه انه کان
یقول علی بن ابی طالب ابن عمی وابن خالتی اما کونه ابن عم له فظاهر
واما انه ابن خالته فذلک لانا ذکرنا ان ام السائب بن عبید جد
الشافعی هی الشفاء بنت الارقم بن هاشم بن عبد مناف وام هذه

المرأة هی خلیدة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف وام علی فاطمة بنت
اسد بن هاشم بن عبد مناف فعلی هذا ام علی بن ابی طالب خالة
ام السائب بن عبید یزید جد الشافعی فیکون علی بن ابی طالب ابن خالة
الشافعی یعنی ابن خالة ام جده انتهی واما المقام الثالث وهو بیان
نسب الشافعی من جهة الام ففیه قولان الاول وهو قول شاذ رواه
الحاکم ابو عبد الله الحافظ وهو ان ام الشافعی هی فاطمة بنت عبد الله
بن الحسین بن الحسن بن علی بن ابی طالب والثانی وهو المشهور انها کانت
امرأة من الازد وروی انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الازد ازد الله
قلت وهذا یدل علی مزید الشرف بسبب هذا الاختصاص کقولنا
بیت الله وناقة الله الفصل الثانی فی شرح المناقب الحاصلة بسبب
هذا النسب منها ان هذا النسب الذی شرحناه یفید الشرف والمنقبة
من وجوه الاول ان عبد مناف جد رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان له ابناء اربعة هاشم وهو جد رسول الله صلی الله علیه وسلم
والمطلب وهو جد الشافعی وعبد شمس وهو جد عثمان ونوفل وهو جد
جبیر بن مطعم وکان هاشم والمطلب متناصرین وعبد شمس ونوفل متناصرین
وکان بین هاشم والمطلب وبین عبد شمس ونوفل خصومة شدیدة
ومن المشهور قول الناس صداقة الاباء قرابة الابناء فلما حصل
بین هاشم والمطلب الاخوة من جهة النسب والاخوة ایضا من جهة
المحبة والنصرة بقی ذلک بین الاولاد فلا جرم کان الشافعی مخصوصا
بمزید الاهتمام بنصرة دین محمد صلی الله علیه وسلم الوجه الثانی
فی تقریر ما ذکرناه روی ان هاشم بن عبد مناف تزوج امرأة من
بنی النجار بالمدینة فولدت له شیبة جد رسول الله صلی الله علیه
وسلم ثم توفی هاشم وبقی شیبة مع امه فلما ترعرع خرج الیه

استدلال فخر رازی بر نسب شافعی بر کمال شرف
و فضل او و بیان مناقب حاصله از این

مطلب بن عبد مناف فاخذه من امه وجاء به الی مکة وهو مردفه
علی راحلته فظنوا انه عبد ملکه المطلب فلقبوه به فغلب علیه هذا
الاسم ثم ان المطلب عرف انه ابن اخیه ثم انه رباه وقام بامره فثبت
ان المطلب جد الشافعی کان ناصرا لهاشم ومربیا لعبد المطلب فبلغت
تلک التربیة الی حیث اشتهر بکونه عبد المطلب ولا شک انه حق
عظیم ودرجة عالیة فی التربیة ثم ان الله تعالی قدر ان صیر الشافعی
کالناصر لدین محمد صلی الله علیه وسلم والذاب عنه ولذلک لقبوا
الشافعی رضی الله عنه فی بغداد بناصر الحدیث حتی یکون نسبة
الاولاد الی الاولاد کنسبة الاجداد الی الاجداد الوجه الثالث روی
جبیر بن مطعم انه لما قسم رسول الله صلی الله علیه وسلم سهم ذوی
القربی من خیبر علی بنی هاشم وبنی المطلب مشیت انا وعثمان
بن عفان فقلت یا رسول الله هؤلاء اخوتک بنو هاشم لا ننکر فضلهم
لان الله تعالی جعلک منهم الا انک اعطیت بنی المطلب وترکتنا
وانما نحن وهم بمنزل واحد منک فقال علیه السلام انهم لم یفارقونا
فی جاهلیة ولا اسلام وانما بنو هاشم وبنو المطلب شیء واحد هکذا
ثم شبک علیه السلام بین اصابع یدیه احدهما فی الاخری واعلم
انه صلی الله علیه وسلم انما قال نحن وبنو المطلب شیء واحد
لوجهین احدهما ما روینا ان المطلب کان ناصرا لهاشم واما عبد شمس
ونوفل فکانا یعادیان هاشما وکان هذا النوع من المواصلة حاصلا
فی زمان الجاهلیة بین هاشم والمطلب والثانی ان الله تعالی لما بعث
محمدا علیه السلام بالرسالة اذاه بنو عبد شمس وبنو نوفل واما
بنو هاشم وبنو المطلب فقاموا بنصرته وبالذب عنه فلهذین
الوجهین قال علیه السلام نحن وبنو المطلب شیء واحد اذا عرفت

بیان و کلمات لطیفه عظیم در رجب
عالمیت ثم ان الله

هذا فنقول انه یفرع علی هذا الاصل وجوه من الشرف والمنقبة الاول ان سهم ذوی القربی مصروف الی بنی هاشم وبنی المطلب واما بنو عبد شمس وبنو نوفل فهم محرومون عنه والشافعی لما کان مطلبیا کان له حق فی سهم ذوی القربی الثانی ان الصدقات کانت محرمة علی بنی المطلب کما کانت محرمة علی بنی هاشم وهذا التحریم انما کان بسبب الاعزاز فکان الشافعی داخلا فی هذا الاعزاز الثالث ان اخذ سهم ذوی القربی وحرمة اخذ الصدقات لما کان مخصوصا بآل محمد صلی الله علیه وسلم ثم ان هذین الحکمین حصلا فی بنی المطلب فوجب القطع بانهم من آل محمد والناس اختلفوا فی تفسیر آل محمد فمنهم من فسره بالنسب ومنهم من فسره بکل من کان علی دینه وشرعه وعلی کلا التقدیرین فالشافعی من آل محمد فکان داخلا فی قولنا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد ولما کان هو من آل محمد ووجب الصلوة علی الآل فوجبت علیه ولا شک ان مالکا وابا حنیفة لیسا کذلک فکان هذا النوع من الشرف حاصلا له وغیر حاصل لسائر المجتهدین وذلک یوجب کمال الفضیلة ازین عبارت ظاهرست که فخر رازی بکمال بلاغت بانی ونهایت امعان در تلخیص معانی وتشیید مبانی فضل شافعی وحید دوران بنسب آلی او با آنکه مقدوح ومجروحست بطعن فقیه جرجانی وراوی در دفع ورفع آن محتاج شده بتجشم نوت ایجاد وجوه عدیده که اولین آن مشتمل ست بر ذکر طعن شافعی بر مذهب مالک وابو حنیفه ودر ضبط در جگر نتوانسته تصریح نکرد به بهتان فقیه جرجان نموده وآیه قرآنی که در حق کفار وابل استدلال کرده است بر حصول مناقب متعدده وفضائل متنوعه برای شافعی ود ر آخر عبارت بنفی این فضیلت شریفه از مالک وابو حنیفه مفضولیت شان وافضلیت شافعی ظاهر کرده وچون ظاهرست که نسب جناب امیر المومنین علیه السلام بمدارج بی حد واحصا افضل واعلی واپهی واسنی از نسب

اثبات فخر رازی بودن شافعی را از آل محمد وتصریح بافضلیت او از دیگر مجتهدین بسبب نسب

شافعی ست

شافعی ست وجمیع وجوهیکه برای فضل شافعی رازی بیان ساخته بصد اولویت در ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام متحقق بوده وحضرات ثلثه ازان حظی نداشتند پس در ثبوت افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام وخسران ثلثه عالی شان حسب افاده رازی عمدة الاعیان هیچ مقام ریب وتشکیک ومساغ توهم رکیک نماند **قوله** واگر مجرد قرب نسب موجب تقدم در امامت می شد حضرت عباس اولی می بود بامامت وخلافت لکونه عمه وصنو ابیه والعم اقرب من ابن العم عرفا وشرعا **اقول** کمال حیرتست که مخاطب عمدة الاحبار با آنکه دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت واکرمیت واشرفیت جناب امیر المومنین علیه السلام وقبح تقدم احدی از خلق سوای خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم بر آنحضرت نهایت ظاهر وواضح ومتین ولائحست ادراک آن نتوانسته یا دیده ودانسته پرده تغافل بر چشم بصیرت تنیده بوجوه شتی بر سر انهماک ومبالغه در منع دلالت رسیده پا بر مصحف کشیده وبانوار بر خود پیچیده نهایت مرتبه در هم وبرهم گردیده وبر عاقل خبیر مخفی نیست که معارضه بذکر اقربیت عباس مبنی بر محض خلط والتباس وایقاع اشباه ناس در اشتباه ووسواس ومکابره واهی الاساس ومجادله بعید از صواب وقیاس ست ووهن آن ظاهرست بچند وجه **اول** آنکه عباس متقرب بسوی جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم از جانب آب تنهاست ومادرش غیر والده ماجده حضرت عبد الله والد ماجد جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ست وحضرت ابو طالب وحضرت عبد الله از یک بطن اند که والده هر دو فاطمه بنت عمرو مخزومیه است پس جناب امیر المومنین علیه السلام ابن عم پدری ومادری ست وعباس عم پدری تنها واولویت عم پدری تنها از ابن عم پدری ومادری مسلم نیست نه عرفا نه شرعا اما اینکه والده حضرت ابی طالب وحضرت عبد الله فاطمه مخزومیه است

ابطال اولویت عباس از جناب امیر المومنین علیه السلام ببودن عباس عم پدری رسالتماب صلعم تنها وبودن جناب امیر المومنین علیه السلام ابن عم پدری ومادری آنحضرت

ه والده عباس غیر والده حضرت عبد الله پس مقام ارتیاب نیست ابن حجر عسقلانی
در اصابه گفته ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن
قصی القرشی الهاشمی عم رسول الله صلی الله علیه وسلم شقیق ابیه
امهما فاطمة بنت عمرو بن عائذ المخزومیة الخ و نیز در اصابه گفته العباس بن
عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشی عم رسول الله صلی الله
علیه وسلم ابو الفضل امه نفیلة بنت حباب بن کلیب الخ و یوسف
اعور در رساله خود در وجوه جواب احتجاج بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام
بسبب قرب نسب گفته الثالث ان الحکم لو کان للاقرب لزم للرافضة
ان یقولوا لیس لعلی بعد النبی صلی الله علیه وسلم حکم اذ العباس
اقرب منه لکونه عما و علی ابن عمه و کل من ابی بکر و عمر و عثمان
افضل من العباس و نجم الدین خضر بن محمد بن علی الرازی در توضیح انوار
بجواب آن فرموده واما الوجه الثالث فلان الحکم انما هو للاقرب لما
ذکرنا و لا یلزم منه ما الزمه بجهله و عناده و خروجه عن طریق
الحق و انفراده لان امیر المومنین علیا علیه السلام ابن عم الرسول
صلی الله علیه وآله وسلم من الابوین و العباس عمه من الاب و ابن العم
من الابوین مقدم فی الارث علی العم من الاب عندنا الامامیة
مطلقا فکیف یلزمهم ان یقولوا لیس لعلی علیه السلام بعد النبی صلی الله
علیه وسلم حکم یا ابا جهل عوام الناس و تفضیل الجماعة المذکورین
علی العباس مجرد دعوی بلا نص و لا اساس و تحکم من الناصبی الاعور
ذی التلبیس و الوسواس و دوم آنکه ولی الله در ازالة الخفا گفته اخرج
الطبرانی فی الصغیر من حدیث ابی هند یحیی بن عبد الله بن
حجر بن عبد الجبار بن وائل بن حجر الحضرمی الکوفی بالکوفة قال
حدثنا عمی محمد بن حجر بن عبد الجبار قال حدثنی سعید بن

عبد الجبار

عبد الجبار عن ابیه عبد الجبار عن امه ام یحیی عن وائل بن حجر حدیثا
طویلا فی قصة وفوده علی النبی صلی الله علیه وسلم ثم رجوعه الی وطنه
ثم اعتزاله الناس فی فتنة عثمان ثم قدومه علی معاویة فقال له
معاویة فما منعک من نصرنا وقد اتخذک عثمان ثقة و صهرا
قلت انک قاتلت رجلا هو احق بعثمان منک قال و کیف یکون احق
بعثمان منی و انا اقرب الی عثمان فی النسب قلت ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان آخا بین علی و عثمان فالاخ اولی من ابن العم و لست اقاتل المهاجرین
قال و لسنا مهاجرین قلت او لسنا قد اعتزلنا کما جمیعا و حجة اخری
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وقد رفع راسه نحو المشرق
وقد حضره جمع کثیر ثم رد الیه بصره فقال اتتکم الفتن کقطع اللیل
المظلم فشدد امرها و عجله و قبحه فقلت له من بین القوم یا
رسول الله و ما الفتن فقال یا وائل اذا اختلف سیفان فی الاسلام
فاعتزلهما فقال اصبحت شیعیا فقلت لا و لکنی اصبحت ناصحا
للمسلمین فقال معاویة و لو سمعت ذا و علمته ما اقدمتک قلت
او لیس قد رایت ما صنع محمد بن مسلمة عند مقتل عثمان انتهی
بسیفه الی الصخرة فضرب به حتی انکسر فقال اولئک قوم یحملون علینا
قلت فکیف نصنع بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب
الانصار فبحبی و من ابغض الانصار فببغضی انتهی ازین روایت ظاهرست که
اخوتی که بسبب عقد مواخات حاصل باشد در حکم اخوت نسبیه است که
وائل بن حجر بزعم ثبوت عقد مواخات درمیان جناب امیر المومنین علیه السلام
و عثمان اقربیت آنحضرت بعثمان از معاویه که ابن عم نسبی بوده ثابت کرده
و چون بروایات کثیره ظاهرست که در وقت عقد مواخات جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله جناب امیر المومنین علیه السلام را اخ خود گردانیده پس

قال وائل بن حجر فی مخاطبته بمعاویة الاخ اولی من ابن العم ... [illegible]

بدلالت روایات مواخات جناب امیرالمومنین علیه السلام اقرب باشد از عباس زیراکه اخ اقرب ست از عم بلاشبهه سوم آنکه محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بآیهٔ اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض استدلال بر خلافت بلا فاصله جناب امیرالمومنین علیه السلام نموده چنانچه فخر رازی در تفسیر گفته تمسّك محمّد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علیّ بن ابی طالب رضی الله عنهم فی کتابه الی ابی جعفر المنصور بهذه الآیة فی انّ الامام بعد رسول الله صلّی الله علیه وسلم هو علی بن ابی طالب فقال قوله تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض یدل علی ثبوت الاولویّة ولیس فی الآیة شیٔ معیّن فی ثبوت هذه الاولویّة فوجب حمله علی الکلّ الا ما خصّه الدلیل وح یندرج فیه الامامة ولا یجوز ان یقال انّ ابا بکر کان من اولی الارحام لما نقل انّه صلی الله علیه وسلم اعطاه سورة برائة لیبلغها الی القوم ثم بعث علیّا خلفه وامر بان یکون المبلّغ هو علیّ وقال لا یؤدّیها الّا رجل منّی وذلك یدلّ علی انّ ابا بکر ما کان منه فهذا هو وجه الاستدلال بهذه الآیة والجواب ان صحّت هذه الدلالة کان العبّاس اولی بالامامة لانّه کان اقرب الی رسول الله صلّی الله علیه وسلم من علی وبهذا الوجه اجاب ابو جعفر المنصور عنه هرگاه محمد بن عبد الله بن الحسن استدلال بآیهٔ اولی الارحام بر خلافت جناب امیرالمومنین علیه السلام نموده قبول و تسلیم دلیل و مدلول هر دو سنّیه را واجب و لازم ست و جوابیکه رازی داده و حوالهٔ آن بمنصور مدحور نموده و مخاطب هم کاسهٔ لیسی آن نموده واجب الرّد و الطرح و لایق التفات و اصغا نیست زیراکه حضرات سنیه دم افتخار و مباهات بر تمسک و اتباع اهل بیت میزنند و اهل بیت را در حدیث ثقلین و مثل آن عام از ائمهٔ معصومین علیهم السلام میگردانند و جمیع اولاد این حضرات را

احتجاج باستدلال محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بآیهٔ اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض بر خلافت بلا فاصله جناب امیرالمومنین علیه السلام

داخل اهلبیت می نمایند کما یظهر صریحا من کلام الکابلی فی الصّواقع و کلام المخاطب فی الباب الرابع و جواب حدیث الثقلین و غیرهما من المقامات پس بعد این نازش و افتخار و تعمیم اهل بیت از معصومین اطهار صلوات الله و سلامه علیهم ما تعاقب اللیل و النهار هرگز امکانی ندارد که سر از قبول احتجاج و استدلال محمد بن عبد الله بتابند و الّا هلاک و ضلال شان بتخلف از اتباع اهلبیت درین مقام هم حسب اعتراف شان ثابت خواهد شد چنانچه از دیگر اعترافات و تصریحات اسلاف و اخلاف ظاهر و باهر ست پس فکر جواب معارضه و اهیهٔ رازی در ذمّهٔ اهلسنت ست و اهل حق را توجه بآن لازم نیست و سابقا در مجلد حدیث غدیر بیان کردم که ابو العباس محمد بن یزید الازدی البصری المعروف بالمبرّد در کتاب کامل که بعنایت ربّ الارباب یک نسخهٔ عتیقهٔ آن بخط عرب و دیگر نسخهٔ جدیدة الاستکتاب بنظر خادم الطّلاب رسیده و نسخهٔ مطبوعهٔ آن درین زمان پیش قاصر حاضر است میگوید و نحن ذاکرون الرّسائل بین امیرالمومنین المنصور و بین محمّد بن عبد الله بن الحسن العلوی کما وعدنا فی اوّل الکتاب و نختصر ما یجوز ذکره منه و نمسك الباقی فقد قیل للرّاویة احد الشاتمین قال لما خرج محمد بن عبد الله علی المنصور کتب الیه المنصور و بعد ذکر کتاب منصور گفته فکتب الیه محمّد بن عبد الله بسم الله الرّحمن الرّحیم من عبد الله محمّد المهدی امیرالمومنین الی عبد الله بن محمّد امّا بعد طسم تلك آیات الکتاب المبین نتلو علیك من نبأ موسی و فرعون بالحق لقوم یومنون انّ فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم یذبّح ابناءهم و یستحیی نساءهم انّه کان من المفسدین و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض

وبجعلهم ائمّة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون
وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون وانا اعرض علیك
من الامان مثل الذی اعطیتنی فقد تعلم ان الحق حقنا وانکم
طلبتموه بنا ونهضتم فیه بشیعتنا وخطبتموه بفضلنا وان ابانا
علیّا کان الوصیّ والامام فکیف ورثتموه دوننا ونحن احیاء
ولقد علمتم انه لیس احد من بنی هاشم یمتّ بمثل فضلنا ولا یفخر
بمثل قدیمنا وحدیثنا ونسبنا وسببنا وانا بنو امّ الرسول صلی الله
علیه وآله وسلم فاطمة بنت عمرو فی الجاهلیة دونکم وبنو فاطمة
بنت رسول الله صلّی الله علیه وسلم فی الاسلام من بینکم فانا
اوسط بنی هاشم نسبًا وخیرهم امًّا وابًا لم تلدنی العجم ولم تعرق
فی امّهات الاولاد وانّ الله تبارك وتعالی لم یزل یختار لنا فولدنی
من النبیین افضلهم محمّد صلی الله ومن الاصحاب اقدمهم اسلاما
واوسعهم علمًا واکثرهم جهادًا علیّ بن ابی طالب ومن نسائنا
افضلهن سیدة نساء الجاهلیه خدیجة بنت خویلد رضی الله
عنها اوّل من آمن بالله من النساء وصلّی الی القبلة ومن بناته
افضلهن وسیدة نساء اهل الجنّة ازین عبارت ظاهرست که محمد
بن عبد الله بن الحسن تصریح کرده بانکه جناب امیر المومنین علیه السلام
وصی وامام بوده وآنحضرت اقدم اصحاب از روی اسلام واوسع
شان از روی علم واکثر ایشان از روی جهاد بوده وفی کل ذلك اثبات
الامامته وخلافته بلا فصل وابطال لدعاوی ارباب النّوك
والهزل وکتابیکه منصور بجواب این کتاب محمد بن عبد الله نوشته
دلالت صریحه دارد برانکه جناب امیر المومنین علیه السلام طلب خلافت
بحضرت فاطمه علیها السلام بهر وجه نمود وحضرت فاطمه علیها السلام

۱ قال محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی فی کتابه الی المنصور ان ابانا علیا کان الوصی والامام فکیف ورثتموه دوننا ذکره المبرد فی الکامل

۲ قال محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی اقدم الاصحاب اسلاما واوسعهم علما واکثرهم جهادا علی بن ابی طالب ذکره المبرد فی الکامل

طلب خلافت بحضرت فاطمه علیها السّلام بهر وجه نمود وحضرت فاطمه
علیها السلام را برای مخاصمه بیرون آورده قال المبرد فی الکامل
بعد ذکر کتاب محمّد بن عبد الله فکتب الیه المنصور
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله امیر المومنین الی محمد بن
عبد الله امّا بعد فقد اتانی کتابك وبلغنی کلامك الی ان
ذکر فی هذا الکتاب وامّا ما ذکرت من انك ابن رسول الله
جل وعز ابی ذلك فقال ما کان محمّد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله
وخاتم النبیین ولکنکم بنو بنته وانّها لقرابة قریبة غیر انّها
امراة لا تحوز المیراث ولا تؤمّ فکیف تورث الامامة من
قبلها ولقد طلب بها ابوك بکل وجه فاخرجها تخاصم
ومرّضها سرًّا ودفنها لیلًا فابی الناس الّا تقدیم الشیخین
هرگاه جناب امیر المومنین علیه السّلام طالب خلافت وامامت باشد
وجدّ وجهد آنجناب درین باب بمثابه رسیده که باعتراف منصور
طلب خلافت بحضرت فاطمه علیها السّلام بهر وجه فرماید وحضرت
فاطمه علیها السّلام را برای مخاصمه بیرون آرد وبعد ازین چگونه مومنی
نفی خلافت وامامت ازانجناب نماید ومخفی نماند که خطوط منصور ومحمد
بن عبد الله را که مبرد در کامل وارد کرده ابن الاثیر در تاریخ کامل وابن خلدون
در کتاب العبر هم ذکر کرده اند چهارم آنکه خود عباس اولویت جناب امیر المومنین علیه السلام
بخلافت از سائر ناس وتعیین خلافت برای آنحضرت حتمًا وجزمًا
ثابت کرده زیرا که بعد وفات جناب سرور کائنات صلی الله علیه واله الاف التحیات
بخطاب جناب امیر المومنین علیه السّلام گفته امدد یدك ابایعك پس معلوم شد
که عباس خود را مستحق خلافت نمیدانست وخلافت را متعین برای جناب امیر المومنین
علیه السّلام میدانست وآنحضرت اولای ناس بخلافت وامامت بوده پس توهم

ل فان الله

احتجاج بقول عباس بخطاب جناب امیر المومنین علیه السلام امدد یدك ابایعك برعدم رغبت عباس برای خلافت وامامت

اولویت عباس بخلافت حسب تصریح خود عباس باطل و از حلیه صحت عاطل است
وقول عباس بخطاب جناب امیر المومنین علیه السلام نهایت شائع و مشهور
بلکه در مقام احتجاج واستدلال اکابر سنیه مذکور فضل بن روزبهان در
کتاب الباطل گفته مذهب اهل السنة والجماعة ان الامام بالحق
بعد رسول الله صلی الله علیه ابو بکر الصدیق وعند الشیعة
علی المرتضی کرم الله وجهه ورضی الله عنه ودلیل اهل السنة
وجهان الاول ان طریق ثبوت الامامة اما النص والاجماع
بالبیعة اما النص فلم یوجد لما ذکرنا ولما سنذکر ونفصل بعد
هذا ان شاء الله تعالی اما الاجماع فلم یوجد فی غیر ابی بکر
اتفاقا من الامة الوجه الثانی ان الاجماع منعقد علی حقیة
امامة احد الثلثة ابی بکر وعباس وعلی ثم انهما لم ینازعا ابا بکر
ولو لم تکن علی الحق لنازعاه کما نازع علی معویة لان العادة
تقضی بالمنازعة فی مثل ذلک ولان ترک المنازعة مع الامکان
مخل بالعصمة اذ هو معصیة کبیرة یوجب انثلام العصمة و
انتم توجبونها فی الامام وتجعلونها لصحة امامته فان قیل
لا نسلم الامکان ای امکان منازعتهما ابا بکر قلنا قد ذهبتم
وسلمتم ان علیا کان اشجع الناس من ابی بکر واصلب منه
فی الدین واکثر منه قبیلة واعوانا واشرف منه نسبا واتم منه
حسبا والنص الذی تدعونه لا شک انه کان بمرأی من الناس
وبمسمع منه والانصار لم یکونوا یرجحون ابا بکر علی علی و النبی
صلی الله علیه وسلم ذکر فی آخر عمره علی المنبر وقال ان الانصار
کرشی وعیبتی وهم کانوا الجند الغالب والعسکر وکان ینبغی
ان النبی صلی الله علیه وسلم اوصی للانصار بامداد علی فی

امر الخلافة

امر الخلافة وان یحاربوا من یخالف نصه فی خلافة علی ثم ان فاطمة
علیها السلام مع علو منصبها زوجته والحسن والحسین علیهما السلام
مع کونهما سبطی رسول الله صلی الله علیه وسلم ولداه والعباس مع
علو منصبه عمه ومعه فانه روی انه قال لعلی امدد یدک ابایعک
حتی یقول الناس بایع عم رسول الله ابن عمه فلا یختلف فیک اثنان
والزبیر مع شجاعته کان معه حتی قیل انه سل السیف وقال
لا ارضی بخلافة ابی بکر وقال ابو سفیان ارضیتم یا بنی عبد مناف
ان یلی علیکم تیمی والله لاملأن الوادی خیلا ورجالا وکرهت
الانصار خلافة ابی بکر فقالوا منا امیر ومنکم امیر کما ذکرنا ولو کان
علی امامة علی نص جلی لاظهروه قطعا ولامکنهم المنازعة
جزما کیف لا وابو بکر عندهم شیخ جبان لا مال له ولا رجال
ولا شوکة فانی یتصور امتناع المنازعة معه وکل هذه الامور
یدل علی ان الاجماع وقع علی خلافة ابی بکر ولم یکن نص
علی خلافة غیره وبایعه علی رضی الله عنه حیث رآه اهلا للخلافة
عاقلا صبورا مداریا شیخا للاسلام ولم یکن غرض بین الصحابة
لاجل السلطنة والزعامة بل غرضهم کان اقامة الحق وتقویم
الشریعة لیدخل الناس کافة فی دین الاسلام وقد کان یحصل
هذا من خلافة ابی بکر فسلموا الیه الامر وکانوا اعوانا له فی اقامة
الحق هذا هو المذهب الصحیح والحق الصریح الذی علیه السواد الاعظم
من الامة وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بالسواد
الاعظم ناصر الدین بیضاوی در طوالع الانوار گفته قیل الحق کان لعلی
رضی الله عنه الا انه اعرض عنه تقیة قلنا کیف وکان هو فی
غایة الشجاعة والشهامة وکانت فاطمة الزهراء رضی الله عنها

قال العباس لعلی علیه السلام امدد یدک ابایعک ذکره ابن روزبهان فی کتاب الباطل

له کمال رکاکت و بطلان این تقریر و تقریر صاحب طوالع از ملاحظه کتاب احقاق الحق و امثال آن واضح است ۱۲ دام ظله

مع علوّ شانها زوجة له واكثر صناديد القريش وساداتهم معه كالحسن والحسين والعبّاس مع منصبه فانه قال امدد يدك لابايعك حتى يقول النّاس بايع عمّ رسول الله ابن عمّه فلا يختلف عليك اثنان والزبير مع شجاعته سلّ السّيف وقال لا ارضى بخلافة ابى بكر وسفيان رئيس مكّة وراس بنى اميّة قال ارضيتم يا بنى عبد مناف ان يلى عليكم تيم والانصار نازعهم ابو بكر ومنعهم الخلافة وكان ابو بكر شيخا ضعيفا خاشعا سليما عديم المال قليل الاعوان وشمس الدّين اصفهانى در مطالع الانظار شرح طوالع الانوار گفته قيل الامامة كان حقا لعلى الا انّ عليّا اعرض عن حقّه تقيّة على نفسه قلنا كيف يتصوّر التقيّة فى حقّ على وكان على فى غاية الشجاعة والشهامة وكانت فاطمة الزهراء مع علو شانها وجلالة قدرها وفضل نسبها زوجة علىّ واكثر صناديد قريش وساداتهم كالحسن والحسين والعبّاس مع على والعبّاس مع علو منصبه قال لعلى امدد يدك لابايعك حتى يقول النّاس بايع عم النبىّ ابن عمه فلا يختلف عليك اثنان والزبير بن العوام مع غاية شجاعته سل السّيف وقال لا ارضى بخلافة ابى بكر وابو سفيان رئيس مكّة ورأس بنى اميّة قال يا بنى عبد مناف ارضيتم ان يلى عليكم تيم يعنى ابا بكر من قبيلة تيم بن مرة ثم قال ابو سفيان والله لاملأنّ الوادى خيلا ورجلا والانصار نازعهم ابو بكر ومنعهم الخلافة فانّهم طلبوا الامامة وقالوا امير منّا وامير منكم وكان ابو بكر رضى الله عنه شيخا كبيرا ضعيفا خاشعا سليما عديم المال قليل الاعوان فعلم ان بيعة على لابى بكر انّما كانت عن رضى لانّه كان مقدّما على الصحابة فى العلوم والفضائل واقرب النّاس

الى النّبى عليه السّلام وابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبه دينورى در كتاب الامامة والسياسة گفته وكان العبّاس بن عبد المطلب لقى على بن ابى طالب فقال له انّ النّبى صلى الله عليه وسلم يقبض فاسأله فان كان الامر لنا بيّنه وان كان لغيرنا اوصى بنا خيرا فلمّا قبض رسول الله صلى الله عليه وسلّم قال العبّاس لعلى بن ابى طالب ابسط يدك ابايعك فيقال عمّ رسول الله بايع ابن عم رسول الله ويبايعك اهل بيتك وان هذا الامر اذا كان لم يؤخّر فقال له على ومن يطلب هذا الامر غيرنا وقد كان العبّاس لقى ابا بكر فقال هل وصاك رسول الله صلى الله عليه وسلم بشئ فقال لا فلقى العبّاس عمر فقال لمثله فقال عمر لا فعند ذلك قال العبّاس لعلى ابسط يدك ابايعك ويبايعك اهل بيتك پنجم آنكه سيد على همدانى در مودة القربى گفته عن ابى حمزة الثمالى رضى الله عنه عن ابى جعفر الباقر عن ابائه عليهم السّلام قال لما مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم مرضه الذى قبض فيه كان راسه فى حجر على والعبّاس يذب عنه والبيت غاصّ بالمهاجرين والانصار فقال عليه السلام يا عمّ اتقبل وصيّتى وتنجز عداتى فقال انا رجل كبير السنّ وكثير العيال فقال يا على اتقبل وصيّتى وتنجز عداتى فخنق عليّا العبرة وما استطاع ان يجيبه فاعادها عليه فقال علىّ بابى انت وامّى نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انت اخى ووصيى ووزيرى وخليفتى ثم قال يا بلال هلمّ سيف رسول الله ذا الفقار فجاء به بلال فوضع بين يدى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال يا بلال هلمّ مغفر رسول الله ذا الجبين فجاء به فوضعه ثم قال يا بلال هلمّ درع رسول الله ذات الفصول فجاء بها ثم قال يا بلال هلمّ قوس رسول الله المرتجز فاتى به فاوثقه ثم قال

قال العباس لعلى عليه السلام ابسط يدك ابايعك ذكره ابن قتيبة فى كتاب الامامة والسياسة

[illegible]

هلمّ ناقة رسول الله العضباء فجاء بها فاوثقها ثم قال یا بلال هلمّ بردة رسول الله السحاب فجاء بها فوضعها ثم قال یا بلال هلمّ قضیب رسول الله الممشوق فجاء به فوضعه فلم یزل یدعو بشیٔ بعد شیٔ حتی بالعصابة التی کان یعصب بها بطنه فی الحرب ثم نزع الخاتم فدفعه الی علیّ ثم قال یا علیّ اذهب بها الجمع فاستودعها بیتك بشهادة المهاجرین والانصار لیس لاحدٍ ان ینازعك فیها بعدی فانطلق امیر المومنین حتی وضعها فی منزله ثم رجع ازین روایت ظاهر شد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در وقت قرب وفات خود بعباس ارشاد فرمود که ای عم آیا وصیت مرا قبول میکنی و وعدهای مرا انجاز خواهی کرد عباس بجواب آنحضرت گفت که من مردی هستم کبیر السن و کثیر العیال یعنی از من انجام این امر جلیل الشان نمی آید پس خطاب بجناب امیر المومنین علیه السلام کرده ارشاد فرمود که یا علی آیا وصیت مرا قبول میکنی و وعدهای مرا وفا خواهی کرد اول وهله آنحضرت بسبب گلوگرفتگی گریه قادر بر جواب نشد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بار دیگر کلام هدایت التیام خود را اعاده فرمودند آنوقت جناب امیر المومنین علیه السلام فرمود که بابی انت وامی نعم جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که تو برادر من هستی و وصی من هستی و وزیر من هستی و خلیفه من هستی بعد ازان ببلال حکم فرمود تا که سیف ذو الفقار و مغفر ذو النجدین و درع ذات الفضول و فرس مرتجز و ناقه عضباء و برده سحاب و قضیب ممشوق و غیر ذلک بیارد و بلال یکے یکے را بحکم آنجناب مے آورد و میگذاشت تا اینکه عصابه که آنجناب شکم خود را بآن می بستند نیز طلب فرمود و بلال آنرا حاضر آورد و پس آنجناب خاتم خود را از انگشت مبارک برآورده بجناب امیر المومنین علیه السلام عنایت فرمودند و بعد ازان ارشاد نمودند که

یا علی این همه را ببر و در خانه خود بگذار بشهادت مهاجرین و انصار تا نرسد کسی را که بعد از من با تو درین باب منازعه کند پس بحمد الله بکمال وضوح وظهور ثابت گردید که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بغرض اظهار عدم استحقاق عباس برای وصایت و خلافت اولا از و سوال قبول وصایت فرمود لکن چون عباس خود را قابل آن ندانست استعفا خواست و جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم جناب امیر المومنین علیه السلام را علی رؤس الاشهاد من المهاجرین والانصار وصی و وزیر و خلیفه فرمود و بعد این بیان جلی البرهان شکی و ارتیابی در عدم استحقاق عباس امامت را بخاطر کسی از اهل ایمان و ایقان جاگیر نشود ششم آنکه ولی الله در ازالة الخفا در مآثر جناب امیر المومنین علیه السلام گفته از انجمله پیش از هجرت صلی الله علیه وسلم با او معامله منتظر الخلافة که یکی از لوازم خاصه است بجا آورد فی کتاب الخصائص عن ربیعة بن ناجد ان رجلا قال لعلی بن ابی طالب رضی الله عنه لم ورثت ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم او قال دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بنی عبد المطلب فصنع لهم مدًّا من طعام فاکلوا حتی شبعوا وبقی الطعام کما هو کان لم یمس ثم دعا بغمر فشربوا حتی رووا وبقی الشراب کان لم یمس ولم یشرب فقال یا بنی عبد المطلب انی بعثت الیکم خاصة والی الناس عامة وقد رایتم من هذه الآیة ما رأیتم وایکم یبایعنی علی ان یکون اخی وصاحبی ووارثی فلم یقم الیه احد فقمت الیه وکنت اصغر القوم قال اجلس ثم قال ثلث مرات کل ذلك اقوم الیه فیقول اجلس حتی کان فی الثالثة ضرب بیده علی یدی ثم قال فبذلك ورثت ابن عمی دون عمی ازین عبارت ظاهر است که جناب امیر المومنین علیه السلام وارث جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم

روایت و الدرایه که جناب امیر المومنین علیه السلام وارث جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بوده نه عباس ازالة الخفاء

ولی الله

الغمر کصرد قدح صغیر او اصغر الاقداح

یعنی بمنزلة خلافت

کتاب الخصائص

بوده و عباس حصه از وراثت آنحضرت نداشت پس تجویز خلافت برای او بزعم اقربیت
او در کمال وهن و بطلان باشد **هفتم** آنکه اجماع شیعه و سنی متحقق بیست بر عدم
امامت و خلافت عباس پس احتمال اولویت عباس بخلافت و امامت قطعی
البطلان ست و خروج آن از اولویت اقرب بامامت و خلافت قادح دلالت
اقربیت نسب بر اولویت سید العرب بخلافت و امامت نمی تواند شد چنانچه
خروج بعض مستحیلات مثل خلق شریک و اتخاذ ولد و غیر ذلک قادح دلالت
آیه ان الله علی کل شیء قدیر بر عموم قدرت او تعالی شانه بر جمیع ممکنات
نیست **هشتم** آنکه از لوازم خلافت آنست که خلیفه از مهاجرین اولین باشد
و ظاهر ست که عباس از مهاجرین اولین نبوده نیز که او مهاجرت قبل فتح
بفاصله یسیره نموده اما اینکه مهاجرت عباس بفاصله یسیر قبل از فتح
بوده پس بر متتبعین کتب سیر صحابه مخفی نیست ابن حجر عسقلانی در اصابه
فی تمییز الصحابه بترجمه عباس گفته وکان الیه فی الجاهلیة السقایة
والعمارة وحضر بیعة العقبة مع الانصار قبل ان یسلم وشهد بدرا
مع المشرکین کرها فاسر فافتدی نفسه وافتدی ابن اخیه
عقیل بن ابی طالب ورجع الی مکة فیقال انه اسلم وکتم قومه
ذلك وصار یکتب الی النبی صلی الله علیه وسلم بالاخبار
ثم هاجر قبل الفتح بقلیل وشهد الفتح وثبت یوم حنین واما اینکه
بودن خلیفه از مهاجرین اولین از لوازم خلافت ست پس شاه ولی الله
در ازالة الخفا گفته از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه از مهاجرین
اولین باشد و از حاضرین حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران
دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر و تبوک که در شرع تنویه شان آن مشاهد و وعده
جنت برای حاضران آنها مستفیض شده اما آنکه از مهاجرین اولین باشد
از ان جهت مطلوبست که خدای تعالی در شان مهاجرین اولین میفرماید

احتجاج بتحقق اجماع طرفین بر عدم امامت و خلافت عباس

احتجاج بر عدم اولویت عباس بخلافت بلکه از لوازم خلافت آنست که خلیفه از مهاجرین اولین باشد و عباس از مهاجرین اولین نبوده

اذن

اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا ابعد از ان فرمود الذین اخرجوا من دیارهم
بغیر حق بعد از ان فرمود الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة
واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر حاصل معنی این آیات آنست
که در باب مهاجرین اولین که اذن قتال برای ایشان داده باشد تعلیق میفرماید
که اگر ایشان را تمکین فی الارض دهیم یعنی رئیس گردانیم اقامت صلوة کنند
و ایتاء زکوة نمایند و امر بمعروف و نهی منکر بعمل آرند و نهی منکر متناول است
جهاد را نیز که اشد منکرات کفرست و اشد نهی قتال متناولست اقامت حدود
و رفع مظالم را و امر بمعروف متناول ست احیاء علوم دینیه را پس بمقتضای
این تعلیق لازم شد که هر شخصی از مهاجرین اولین که متمکن فی الارض شود
از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و در وعد الهی خلف نیست پس
خلیفه اگر از مهاجرین اولین باشد امن حاصل شود بروی و اطمینان قلب متحقق گردد
از خلافت وی و این خصلت نمونه عصمتی ست که برای انبیا علیهم السلام
ثابت ست و نیز می فرماید فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم
واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیاتهم ولادخلنهم
جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله و نیز میفرماید والذین
امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله والذین اووا ونصروا اولئك
هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق کریم و نیز میفرماید الذین امنوا وهاجروا
وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله
نهم آنکه از عبارت ازالة الخفا واضح ست که بودن خلیفه از حاضران
حدیبیه و حاضران نزول سوره نور و حاضران دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر
و غیر آن از لوازم خلافت ست نیز در ازالة الخفا در مقام تفصیل این لازم بعد
عبارت سابقه گفته و اما آنکه از حاضران حدیبیه باشد از ان جهت مطلوب شد
که خدای تعالی میفرماید محمد رسول الله والذین معه اشداء

احتجاج بلزوم بودن خلیفه از حاضران حدیبیه و حاضران نزول سوره نور و حاضران دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر و غیر آن بر عدم قابلیت عباس کای خلیفه بسبب عدم حضور او در مشاهد عظیمه

على الكفار رحماء بينهم ببر اثر وى سفر بايد ذلك مثلهم فى التورية
ومثلهم فى الانجيل كزرع اخرج شطاه فآزره حاصل معنى اين آيات
آنست كه بر دست جماعتى كه همراه آنحضرت صلى الله عليه وسلم درين واقعه
مبارك حاضر بودند اظهار دين واعلاء كلمة الله واقع خواهد شد پس چون
اين وصف در خليفه ثابت باشد اعتماد تحقق شود كه مقاصد خلافت
از وى سرانجام خواهد گرفت ودر قرآن عظيم اثبات رضا براى اين فريق
مقرر شد قال الله تعالى لقد رضى الله عن المومنين اذ يبايعونك
تحت الشجرة ودر حديث آمده عن جابر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لن يلج النار احد شهد بدرًا والحديبية
وعنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يدخل النار احد ممن بايع
تحت الشجرة واما آنكه از حاضران نزول سوره نور باشد ازانجهت
مطلوب شد كه خداى تعالى ميفرمايد وعد الله الذين امنوا منكم
وعملوا الصّلحات ليستخلفنهم فى الارض كما استخلف الذين
من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذى ارتضى لهم لفظ منكم راجع ست
بحاضرين نه بمسلمين قاطبة زيرا كه اگر جميع مسلمين مراد مى بودند بذكر لفظ منكم
با كلمة الذين امنوا وعملوا الصالحات تكرار لازم مى آمد پس حاصل معنى
آنست كه وعده براى جمعى ست از شاهدان نزول آيه كه تمكين دين بر وفق سعى
ايشان واجتهاد وكوشش ايشان بظهور خواهد رسيد واما آنكه از حاضران
مشاهد بدر باشد ازانجهت ست كه اهل بدر افضل صحابه اند اخرج البخارى
عن معاذ بن رفاعة بن رافع الزرقى عن ابيه وكان ابوه من
اهل بدر قال جاء جبرئيل الى النبى صلى الله عليه وسلم فقال
ما تعدون اهل بدر فيكم فقال من افضل المسلمين او كلمة نحوها
قال وكذلك من شهد بدرا من الملائكة ودر شان ايشان صحيح شده

لعل الله

لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم
او فقد وجبت لكم الجنّة ودر حاضران تبوك نازل شده لقد تاب الله
على النبىّ والمهاجرين والانصار الّذين اتبعوه فى ساعة العسرة انتهى
وظاهرست كه عباس از حاضران بدر وحديبيه وحاضران نزول سوره نور نبوده
زيرا كه غزوه بدر در سنه ثانيه از هجرت بوده حسين ديار بكرى در خميس گفته
الموطن الثانى فى حوادث السنّة الثانية من الهجرة من صوم عاشوراء
وتزوّج علىّ بفاطمة وغزوة ودّان وهى الابواء وغزوة بواط وغزوة
العشيرة وتكنية علىّ بابى تراب فى سريّة عبد الله بن جحش الى بطن
نخلة وتحويل القبلة وتجديد بناء مسجد قباء ونزول فرض رمضان
وغزوة بدر الخ ازين عبارت ظاهرست كه غزوه بدر در سنه ثانيه واقع
شده واز عبارت اصابه ابن حجر عسقلانى كه در وجه سابق مذكور شد
واضحست كه مهاجرت عباس قبل از فتح بزمان يسيرست وفتح مكّه در سنه
ثامنه هست چنانچه ديار بكرى در خميس گفته الموطن الثامن فى وقائع
السنة الثامنة من الهجرة من اسلام خالد بن الوليد وعمرو بن
العاص وعثمان بن طلحة وتزوّج فاطمة بنت الضّحاك وسريّة
غالب بن عبد الله اللّيثى الى بنى الملوّح وسريّة غالب بن عبد الله
الى مصاب اصحاب بشر بن سعد بفدك واتخاذ المنبر والقصاص
وسريّة شجاع بن وهب الى بنى عامر بالسئ وسريّة كعب بن عمير
الغفارى الى ذات اطلاح وسريّة موتة وسريّة عمرو بن العاص
الى ذات السّلاسل وسريّة ابى عبيدة بن الجراح الى سيف البحر
وسريّة ابى قتادة الى خضرة وسريّة ابى قتادة الى بطن اضم
وسريّة عبد الله بن ابى حدرد الى الغابة وغزوة فتح مكة الخ
پس عباس از حاضرين بدر نبوده بلكه از افادات قوم ظاهرست كه او

در مشرکین بوده و در زمره ایشان اسیر هم شده چنانچه از عبارت ابن حجر ظاهر شد امّا اینکه عباس از حاضران غزوه حدیبیّه نبوده پس بیانش آنست که غزوه حدیبیّه در سنه سادسه واقع شده حسین دیار بکری در خمیس گفته الموطن السادس فیما وقع فی السنة السّادسة من الهجرة من سریة محمد بن مسلمة الی القرطا بالضریة وقصّة ثمامة وکسوف الشمس الی ان قال وغزوة الحدیبیة الخ ازین عبارت ظاهرست که غزوه حدیبیه در سنه سادسه واقع شده پس عبّاس درین مشهد عظیم هم شریک نباشد که اسلام او متاخرست ازان امّا اینکه عبّاس از حاضران نزول سوره نور نبوده پس آنهم در کمال ظهورست زیراکه سوره نور نزد حضرات سنّیه در قصّه افک عائشه واقع شده واین قصّه در سنه خامسه واقع شده حسین دیار بکری در خمیس گفته الموطن الخامس فی وقائع السّنة الخامسة من الهجرة من ذلک سلمان عن الرّق وغزوة دومة الجندل ووفاة ام سعد وخسوف القمر وشدّة قریش ووفد بلال بن الحارث المزنی وقدوم ضمام بن ثعلبة وغزوة المریسیع وتنازع جهجاه وقدوم مقیس بن صبابة ونزول آیة التیمّم وتزوّج جویریّة وافک عائشة رضی الله عنها الخ ازین عبارت واضح شد که قصه افک از حوادث سنه خامسه ست امّا اینکه نزول سورهٔ نور در قصه افک ست پس آنهم از عبارت خمیس ظاهرست حیث قال فیه وفی روایة ابشری یا حمیراء فقد انزل الله براءتک قلت بحمد الله لا بحمدک قالت فقالت لی امی قومی الی رسول الله فقلت لا والله لا اقوم الیه ولا احمد الا الله فانزل الله عزّ وجلّ انّ الّذین جاؤا بالافک عصبة منکم العشر الایات کذا فی الصحیحین وسیّم آنکه خلافت برای طلقا سمتی از جواز ندارد وعباس طلیق بوده بیان امر اوّل آنکه در ازالة الخفا بعد عبارتیکه متضمن ست لزوم بودن خلیفه

احتجاج بر عدم قابلیت عباس برای امامت بسبب بودن او از طلقا

ازحاضران

ازحاضران مشاهد خیر وانفا گذشته میگوید ومبتنی برهمین اصل ست کلامیکه ابن عمر مهیّا کرده بود که بامعاویه بن ابی سفیان بگوید احق بهذا الامر منک من قاتلک وقاتل اباک علی الاسلام اخرجه البخاری وکلام عبد الرحمن بن غنم اشعری فقیه شام چون ابو هریره وابو الدرداء از نزدیک حضرت مرتضی برگشتند وایشان میانجی بودند میان معویه وحضرت مرتضی ومعاویه طلب میکرد خلافت را که بگذارد وشوری گرداند درمیان مسلمین فکان مما قال لهما عجبًا منکما کیف جاز علیکما ما جئتما به تدعوان علیًّا ان یجعلها شوری وقد علمتما انه قد بایعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق وانّ من رضیه خیر ممن کرهه ومن بایعه خیر ممّن لم یبایعه وای مدخل لمعاویة فی الشوری وهو من الطلقاء الّذین لا یجوز لهم الخلافة وهو وابوه رؤس الاحزاب فندما علی مسیرهما وتابا بین یدیه اخرجه ابو عمرو فی الاستیعاب انتهی ازین کلام بلاغت نظام عبد الرحمن اشعری فقیه شام که در مقام توبیخ وتعییر ابو هریره وابو الدرداء فرموده ظاهرست که خلافت برای طلقا سمتی از جواز ندارد امّا اینکه عباس طلیق بوده پس از عبارت اصابه عسقلانی که در وجه هشتم گذشت ودیار بکری در خمیس در ذکر غزوه بدر بعد نقل اسماء اساری بدر از ابن اسحاق گفته اقول ومن جملة اساری بدر عباس بن عبد المطلب ولم یذکره فیما ذکره قوله واگر گویند عباس را بجهت محروم ماندن از نور لیاقت امامت حاصل نشد زیراکه نور عبد المطلب منقسم شد در عبد الله وابو طالب ودیگر پسران او را نصیبی نرسید اقول این عبارت دلالت صریحه دارد برانکه قرب نسب امریست ورای شرکت در نور نبوی پس حیرانم که باوجود علم این معنی چرا دیده ودانسته وسنجیده وفهمیده اغماض از نام واضح

ابن اسحاق

در رنیده قبل این بحث را بسوی محض قرب نسب کشیده **قوله** گوییم اگر مدار تقدم
در امامت بر قوت وکثرت نورست پس حسنین اولی واحق باشند بامامت
از حضرت امیر بهر دو جهت قوت وکثرت اما قوت پس ازانجهت که چون انقسام
نور واقع شده وحصه پیغمبر به پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید از همان حصه
انشعاب حسنین هم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بودند نه در حصه
پیغمبر وپر روشن ست که حصه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نور اقوی ست از
حصه غیر او واما کثرت پس ازانجهت که حسنین جامع بودند درمیان نور
مصطفوی ونور مرتضوی والاثنان اکثر من الواحد قطعاً **اقول**
مخاطب عظیم الجور والعسف بغرض ابراز وکشف نصب وحیف صریح الکسف
واعلان بغض وشنان مورث استحقاق غرق وخسف واجهار حقد وعدوان
معقب صلم ورجف وابداء تعصب وتصلب واضح الخسف واظهار مکابره
ومجادله بعید از تدبر ونصف ورشف خلاف خلاف حق متین الرصف
بعد آنهمه کاوکاو وکلکل قابل ازراء وازدراء ونسف وتزویر وتقریر لائق اسقاط
وحذف وتلفیق وتزویق مستوجب لقا وقذف خاتمه خرافات ومقطع
جزافات وپسین جهلات وآخرین مزخرفات این الزام بدیع النظام
قرار داده ودر تبیین انواع غفلات وعثرات ومخالفت اولیات
وبدیهیات آغاز نهاده ونهایت بطلان وهوان آن واضح وعیان ست
بوجوه عدیده **اول** آنکه مدار امامت بر افضلیت ست وچون افضلیت
جناب امیر المومنین علیه السلام از حدیث نور بوجوه بسیار ثابت کردیم
حالا این تشکیک رکیک ناصواب لائق التفات وقابل جواب نیست **دوم**
آنکه هرگاه انشعاب حسنین علیهما السلام از حصه نور نبوی واقع شد
پس بر ظاهرست که بحسنین علیهما السلام جمیع نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم نرسیده زیراکه اگر جمیع نور جناب رسالتمآب

صلی الله علیه وآله وسلم منتقل میشد لازم می آمد خلو ذات عالی صفات
جناب سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات والتسلیمات از نور و بطلانه
من القطعیات والبدیهیات الاولیات پس هرگاه جمیع نور جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بحسنین علیهما السلام نرسیده باشد
اقوی بودن نور حسنین علیهما السلام از نور جناب امیر المومنین علیه السلام
لازم نیاید وهو ظاهر جداً والملتزم لخلافه والمقتحم فی انکاره یجیء
شیئاً اداً **سوم** آنکه اگر بفرض غیر واقع جمیع نور جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم بحسنین علیهما السلام رسیده وتمام آن نور منقسم ومنشعب گردیده
پس بر ظاهرست که جمیع آن نور در حسنین علیهما السلام منقسم شده نه آنکه تمام
آن نور مرة بامام حسن ومرة اخری بامام حسین علیهما السلام واصل شده
پس نصف نور نبوی یا چیزی زائد بامام حسن علیه السلام ونصف یا چیزی
کم بامام حسین علیه السلام رسیده وظاهرست که در ذات بابرکات جناب
امیر المومنین علیه السلام نصف اصل نور که مساوی حصه نور نبوی بوده
متحقق بود وحصه هر یک از حسنین علیهما السلام ربع اصل نور باشد
یا حصه امام حسن علیه السلام قدری زائد از ربع بقدر نقص از حصه امام حسین
علیه السلام خواهد بود والربع وحده او مع شیء زائد علیه والناقص
من الربع اقل قطعاً من النصف بهر حال حصه حسنین علیهما السلام کم از
حصه جناب امیر المومنین علیه السلام خواهد بود پس مساوات نور هر یک از حسنین
علیهما السلام با نور جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت نشود تا باقوی
بودن چه رسد **چهارم** آنکه از قول او پر روشن ست که حصه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم از نور اقوی ست از حصه غیر او انتهی پر روشن ست که کسی که افضل
باشد نور او اقوی ست واقوی بودن نیز لازم افضلیت ست پس اگر نور حسنین
علیهما السلام اقوی باشد فضیلت حسنین علیهما السلام از جناب

امیر المومنین علیه السلام لازم آید وآن باطل ست باجماع اهل اسلام واحادیث
صحیحه صریحه جناب سرور انام صلی الله علیه وآله ما تلالأ النور وانقشع الظلام
پس این شبهه واهیه از مزید وهن علی طرف الثمام وبغایت نامربوط ونهایت
ناتمام والله هو الحافظ الصائن من خلل الافهام وزلل الاقدام
پنجم آنکه هرگاه بزعم مخاطب وحید نور حسنین علیهما السلام اقوی ست
از نور جناب امیر المومنین علیه السلام پس بنا بدین توهم نور حضرت فاطمه
علیها السلام که بواسطه آنحضرت نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم بحسنین رسیده بالاولی اقوی خواهد بود پس بایست که قبل این
الزام الزام اولویت حضرت فاطمه علیها السلام بامامت ذکر میکرد واگر بگوید که
فقد ذکوریت مانع امامت ست لهذا آنرا ذکر ننمودم پس چرا مفضولیت
حسنین علیهما السلام که باجماع شیعه وسنی ثابت ست مانع از ذکر اولویت
حسنین علیهما السلام بامامت نگردانید **ششم** آنکه از دلائل سابقه ظاهرست
که تقدم نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم سبب افضلیت آنحضرت بر جمیع
انبیا ومرسلین وجمیع خلق ست وچون نور جناب امیر المومنین علیه السلام
با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم متحد بود این اتحاد وارتباط
وکمال اقتراب واتصال موجب افضلیت آنحضرت از جمیع خلق که حسنین
علیهما السلام هم دران داخل اند خواهد بود پس اقوی بودن نور حسنین
از نور جناب امیر المومنین علیهم السلام امکانی ندارد **هفتم** آنکه قول او لا
قوت پس ازانجهت که چون انقسام نور واقع شد وحصه پیغمبر بپیغمبر
صلی الله علیه وسلم رسید از همان حصه انشعاب حسنین هم شد دلالت
صریحه دارد بر آنکه انشعاب حسنین علیهما السلام از حصه نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم واقع شده پس هرگاه حسنین علیهما السلام از نور
نبوی باشند چرا مخاطب حتما وجزما کمال ولا وصفا ونهایت ایمان واسلام

بتکذیب

بتکذیب خلق جناب امیر المومنین علیه السلام از نور ظاهر می فرماید وعالم را بظلمت جور
وحیف مملو می نماید چه قول بانکه حسنین علیهما السلام از نور نبوی بودند
وجناب امیر المومنین علیه السلام معاذ الله مخلوق از نور نبود خلاف اجماع
شیعه وسنی ست پس خلق حسنین علیهما السلام از نور نبوی برهان باهر ودلیل زاهر
خواهد بود بر آنکه جناب امیر المومنین علیه السلام هم از نور الهی مخلوق شده
والا لازم آید تفضیل حسنین علیهما السلام بر جناب امیر المومنین علیه السلام
که بطلان آن از قطعیات و خلاف اجماع اهل اسلام ست واگر بسر آید که ذکر انشعاب
حسنین علیهما السلام از حصه نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
بنابر الزام اهل حق ست پس قطع نظر ازانکه حسب افاده او در باب قول
جناب امیر المومنین علیه السلام بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر وعمر
حمل کلام بر الزام باطل و ناجائز ست مدفوع ست بآنکه بنابرین می بایست
که روایتی از روایات اهل حق متضمن انشعاب حسنین علیهما السلام از حصه
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که بر آن توهم قوت نور حسنین علیهما السلام
متفرع می شد ولو بحسب بادی الرای نقل میکرد حالانکه روایات اهل حق که
درین باب وارد ست وبعض آن سابقا منقول شد صراحة دلالت دارد
بر انکه حسنین علیهما السلام از جناب امیر المومنین علیه السلام مفضول اند هرگز
نور حسنین علیهما السلام قوی تر از نور جناب امیر المومنین علیه السلام
نبوده **هشتم** آنکه مراد از اکثریت نور اگر زیادت آن در کمیت وکیفیت ست پس
آن عین قوت ست تفریق درین هر دو امر وجهی ندارد حالانکه مخاطب علام عالی مقام
دلالت واضحه دارد بر آنکه قوت وکثرت نور دو امر متغائر ست و پر ظاهر ست
که کثرت نور عین قوت ست ومعنون واحد ست گو عنوان مختلف باشد
زیرا که هرگاه اکثر خواهد بود اقوی هم خواهد بود وهمچنین هرگاه اقوی باشد
اکثر خواهد بود وانفکاک درین هر دو امر معقول نمیشود واگر غرض از کثرت

محض این معنی ست که در جناب امیر المومنین علیه السلام محض یک نور بود که آن
نور علوی بود و در حسنین دو نور یکی نور مصطفوی و یکی نور علوی گو این هر دو
نور در کمیت وکیفیت کم باشند از اصل نور علوی پس این کثرت در حقیقت
کثرت نیست وچنین کثرت را هیچ عاقلی مدار احقیت وافضلیت نمیگرداند
واین کثرت اعتباریست مثل کثرت اجزا بنسبت کل مثلا اگر یک کل مرکب
از بست جز باشد پس ظاهرست که عدد ده یا پانزده جز اکثرست از عدد
کل که یک ست لکن این کثرت را کسی از عقلا موجب احقیت واولویت آنها از کل
نمیگرداند ثم آنکه اگر این توهم واهی مخاطب نبیل سمتی از صحت داشته باشد
لازم آید که نور حسنین علیهما السلام معاذ الله اکثر باشد از نور جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم چه حسب تقریر مخاطب نحریر توان گفت
که حسنین علیهما السلام جامع بودند در میان نور مصطفوی ونور مرتضوی
پس نور ایشان اکثر باشد از نور مصطفوی زیرا که هرگاه انقسام نور واقع شد
حصه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بآنجناب رسید وحصه حضرت
امیر المومنین بآنحضرت رسید وچون حصه جناب امیر المومنین علیه السلام
مختص بآنحضرت بوده وچیزی از آن در ذات قدسی صفات جناب
سرور کائنات صلی الله علیه وآله الاف التحیات نبوده وحسنین علیهما السلام
نور علوی هم حاصل بوده پس معاذ الله نور حسنین علیهما السلام اکثر باشد
از نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم ولا یقول بذلک احد من
اهل الاسلام وان کان یلتزم به المخاطب القمقام لابطال دلیل
اهل الحق الکرام وهم آنکه جامع بودن حسنین علیهما السلام درمیان نور
مصطفوی ونور مرتضوی از کجا ثابت کرده اگر اثبات آن بدلیل تحقیقی ست
باز همان بلای تکذیب او واسلاف او در تکذیب حدیث نور بصراحت تمام
بر سر او ومقتدایانش میرسد واگر بدلیل الزامی محض ست پس بر ظاهرست

که روایات

که روایات اهل حق صریحست در آنکه نور حسنین علیهما السلام کم از نور جناب امیر المومنین
علیه السلام بوده پس نور هر واحد از حسنین علیهما السلام مساوی نور جناب
امیر المومنین علیه السلام هم نباشد چه جای آنکه اکثر از آن باشد ودر روایات اهلسنت هم
دلالت صریحه وارد بر مفضولیت حسنین علیهما السلام از جناب امیر المومنین
علیه السلام در عالم انوار سابقا شنیدی که ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی
شیخ سمعانی در کتاب خصائص علویه گفته اخبرنی علی بن ابراهیم القاضی
بفرات قال اخبرنی والدی قال اخبرنی جدی قال حدثنا حجاج
بن رویة عن ابن نجیح عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما
خلق الله عز وجل آدم ونفخ فیه من روحه عطس فالهمه الله
الحمد لله رب العالمین فقال له ربه یرحمك ربك فلما سجد
له الملائكة تداخله العجب فقال یا رب خلقت خلقا هو احب
الیك منی فلم یجب ثم قال الثانی فلم یجب ثم قال الثالثة فلم یجب
ثم قال الرابعة فقال الله عز وجل له نعم ولولاهم ما خلقتك
فقال یا رب ارنیهم فاوحی الله عز وجل الی ملائكة الحجب ان
ارفعوا الحجب فلما رفعت اذا آدم بخمسة اشباح قدام العرش
فقال یا رب من هؤلاء قال یا آدم هذا نبیی وهذا علی امیر المومنین
ابن عم النبی وهذه فاطمة بنت نبیی وهذان الحسن والحسین
ابنا علی وولدا النبی ثم قال یا آدم هم الاول ففرح بذلك فلما اقترف الخطیئة
قال یا رب اسألك بمحمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین لما غفرت لی فغفر الله
له فهذا الذی قال الله عز وجل فتلقی آدم من ربه كلمات فتاب علیه
فلما اهبط الی الارض صاغ خاتما فنقش علیه محمد رسول الله
ویکنی آدم بابی محمد انتهی ازین روایت ظاهرست که حسنین علیهما السلام
در عالم نور مفضول از جناب امیر المومنین علیه السلام بودند والجناب افضل بود کهو تعالی

ذکر حسنین علیهما السّلام بعد ذکر حضرت فاطمه علیها السلام و ذکر آنحضرت بعد
ذکر جناب امیرالمومنین علیه السلام نموده و ملا معین در معارج النبوة در
بیان بشاراتی که تعلق دارد بملائکه و انبیا از فصل دوم باب اول از رکن
دوم گفته واقعه ششم نیز بشارت آدم صفی ست علیه السلام امام جعفر صادق
رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه فتلقی آدم من ربه کلمات میفرماید که آدم و حوا
در حینی که بر سریر جنت متکی بودند و از زندگانی بر وفق کامرانی بهره مند گشتی حق تعالی
جبرئیل امین را علیه السّلام فرستاد تا آدم را علیه السلام بر منازل و قصور درجات
جنت سیر دهد و جبرئیل دست آدم گرفته بمنزلی آورد که بنای خشتی از زر و خشتی از نقره بود
و کنگرها از زمرد اخضر و در ین قصر تختی بود از یاقوت احمر بنکاشته بر بالای آن
تخت قبه از نور برافراشته و در آن قبه بر بالای تخت صورتی در غایت حسن
و جمال ترتیب داده تاجی از نور بر سر وی نهاده و دو گوشواره از لؤلؤ در گوش وی
در آورده و قلاده نور در گردن او کرده آدم از غایت صباحت و ملاحت آن
انگشت حسرت در دندان حیرت گرفته حسن و جمال حوا را در جنب آن فراموش
ساخته پرسید بادب ماهذه الصّورة خطاب آمد که این صورت فاطمه
زهرا ست دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آن تاج نور که بر سر او نمود دارد
پدر او ست علیه الصلوة و السلام و آن قلاده نور در گردن او شوهر عالی
مقدار او ست یعنی علی کرم الله وجهه و آن دو گوشواره چون لآلی زاهره
کنایت از دو فرزندان ارجمند فرمان بردار او رضوان الله علیهم اجمعین
بعد از آن بر بالای سر نظر کرد پنج در دید گشاده و بر کتابت هر یک کلمه از
نور مثبت ساخته بر بالای یک در نوشته بود که انا المحمود و هذا محمّد و
بر فرق در دیگر رقم زده بود که انا العلی الاعلی و هذا علیّ و بر کتابه
منظر سوم این کتابت کرده بود که انا الفاطر و هذه فاطمة و بر جهار
در و نیز یکی این کلمه مرقوم ساخته بود که انا المحسن و هذا الحسن و بر ایوان

منفذ پنجم

منفذ پنجم نوشته بود این ترکیب که منی الاحسان و هذا الحسین جبرئیل
علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات با برکات و این اسامی گرامی را
بخاطر میدار که روزی شاید بتذکار این کلمات محتاج گردی بعد از آنکه
سیصد سال بجهت ارتکاب زلّت گریسته بود بمقتضای ندای هاتف غیبی
باز بآن کلمات مستسعد گشت تا گفت یا محمود یا علی الاعلی و یا فاطر
و یا محسن و یا منک الاحسان بحق محمّد و علی و فاطمة و الحسن
و الحسین ان تغفر لی و تقبل توبتی بالفور از جانب قدس خداوند
جلّ و علا وحی آمد که ای آدم اگر مجرمان تمامی ذریت خود را درخواست
میکردی ببرکت این پنج نفر همه را مغفور میساختم فذلک قوله
تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه این روایت هم شل
روایت اولی دلالت صریحه دارد بر مفضولیت حسنین علیهما السّلام
از جناب امیرالمومنین علیه السّلام در عالم نور فارجع البصر کرتین
هل تری من فطور پس قوّت و کثرت نور حسنین علیهما السّلام نسبت
بنور جناب امیرالمومنین علیه السّلام که مخاطب المعی بقوت فکر و کثرت علم خود
ایجاد و اختراع آن نموده محض توهم بی اصل و واهی و تجسّس و تجم مورث
انواع تباهی ست فالحمد لله علی ما مزّقنا شمل الباطل کلّ ممزّق
و فرّقنا جماع الاثم کلّ مفرّق و قصمنا ظهور المبطلین و فصمنا
عری تشکیکات المدغلین و اوهنّا تمویهات المسوّلین
و دمّرنا علی تزویقات المتوغّلین فی کتمان الحق و الیقین و ابترنا
مجادلات المعاندین و عفونا آثار الحائدین عن الدین و
اطفأنا نارهم و اظلمنا نهارهم و کوّرنا شموسهم و غیّنا
نفوسهم و هشّمنا اسواقهم و کسّدنا اعلاقهم و شدّدنا
ارهاقهم و جزمنا اوهاقهم و هتکنا جننهم و علّلنا عللهم

وضیّقنا مسالکہم ۞ وسددنا مداربہم ۞ وجبنا سنامہم ۞ وبدد
نظامہم ۞ وارغمنا آنافہم ۞ وشوّہنا سفسافہم ۞ وعجّلنا حتوفہم
وکللنا سیوفہم ۞ وقطعنا اسبابہم ۞ واغلقنا ابوابہم ۞ واخربنا
دورہم ۞ وہدمنا قصورہم ۞ واظہرنا حصورہم ۞ وعوّضنا بالمذلۃ
سرورہم ۞ وبدّلنا بالملل حبورہم ۞ وزعزعنا حصونہم ۞ وغیّرنا
شؤونہم ۞ وابدینا مجونہم ۞ وکشفنا السحر وجنونہم ۞ وهصرنا
اغصانہم وفنونہم ۞ وکسرنا نبالہم ۞
وابطلنا جدالہم ۞ ولبّدنا نزاعہم ۞
وسکّنّا قعاقعہم ۞ وہزمنا اعوانہم ۞
وانصارہم ۞ واحضرنا ہلاکہم
وبوارہم ۞ واستاصلنا شافتہم ۞
وبددنا زدافہم ۞ وزیّفنا
نافقہم ۞ وقبّحنا زاتقہم ۞
فانمحت مراسم مموہاتہم
وتسویلاتہم بنقوشہا
واصبحت بیوت
تلفیقاتہم
وہی خاویۃ
علی عروشہا

۞ ۞ ۞
۞ ۞
۞
۞